

شماره ۷۵۲-۵۸
 طبع در تهران

کتابخانه مجلس شورای ملی



شماره ثبت کتاب

۲۴۹۱

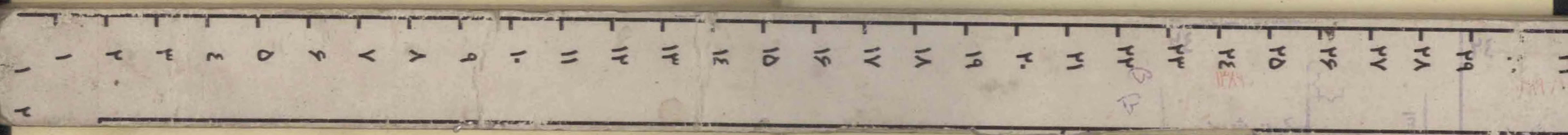
کتاب تاریخ بزرگ خاندان

مؤلف رستم الدین ابوالخیر


موضوع تاریخ

شماره اختصاصی (۲۲۷) از کتب (۶) اهدائی

تیمسار سر لشکر مجید فیروز (ناصر الدوله) بکتابخانه مجلس شورای ملی



نزدادہ اللفظ
 ص ۵۸ - ۱۵۲ رطلیہ

<p>کتابخانہ مجلس شورای ملی</p>		
<p>کتاب تاریخ بیدار خدایان</p>	<p>شماره ثبت کتاب</p>	
<p>مؤلف رستم الدین ابوالخیر</p>	<p>موضوع تاریخ</p>	<p>۲۴۹۱</p>
<p>شماره اختصاصی (۲۲۷) از کتب (۶۱) اهدائی</p>		
<p>تیمسار سر لشکر مجید فیروز (ناصر الدوله) یکتا بخانه مجلس شورای ملی</p>		

کتاب

تَاریخ مُبَارَک غَازَانِی دَاسْتَانِ غَازَانِ خَان

تألیف

رَشیدُ الدِّین فَضْلُ اللَّهِ بْنِ عِمَادُ الدَّوْلَةِ أَبُو الْخَیْرِ

بِسْمِی وَ اِهْتِمَام وَ تَصْحِیحِ اَقَلِّ الْعِبَاد

کَارْلُ یَان



در مطبعه سَنَن اُونِیْن دَر هَرْتَقُورْد از یَلاد
انگِلِستان سَنَه ۱۳۵۸ هِجْرِی مُطَابِق سَنَه ۱۹۴۰ مِسیحی

جدول الاقسام و الحکایات

صفحه

قسم اول در تقریر نسب بزرگوار و ذکر احوال او از وقت ولادت مبارکش تا زمان جلوس ارغون خان بر سریر سلطنت و ذکر خواتین و فرزندان او و جدول شعبه شریف ایشان	۲
ذکر ولادت غازان خان	۳
ذکر خواتین و فرزندان غازان خان	۱۳

قسم دوم از داستان غازان خان در مقدمه جلوس مبارك او و صورت تحت و خواتین و شهزادگان و امرا در حال جلوس او بر سریر سلطنت و تاریخ زمان پادشاهی او و جنگها که کرده و فتحها که او را دست داده است	۱۴
حکایت در حال او در خراسان در عهد پدر	۱۵
حکایت رفتن امیر نوروز بترکستان پیش قیدو خان	۲۴
حکایت حال غازان خان بعد از واقعه ارغون خان تا وقت عزیمت او بطرف آذربایجان در عهد گیخاتو و مراجعت فرمودن از تبریز با خراسان	۳۱
حکایت توجه غازان خان بجانب الاتاغ بر عزم دیدن گیخاتو و مراجعت نمودن از تبریز و منهزم شدن نوروز و فتح نشاپور	۳۷
حکایت ایل شدن نوروز و دیگر بار بیندگی غازان خان آمدن و طوی و پیشکش کردن (S.)	۴۴
حکایت ندامت و پشیمانی نوروز و بایی و انقیاد در آمدن (P.)	۴۴
حکایت توجه غازان خان از حدود خراسان بجانب عراق و مصاف دادن او با بایدو در حدود هشتروند و قربان شیر (S.)	۵۶

- حکایت رفتن غازان بعزم دارالملک آذربایجان و خلافتی که میان او و بایدو واقع شد (P.) ۵۶
- حکایت احوالی که میان بایدو و نوروز حادث شد ۷۳
- حکایت منشرح شدن سینه مبارک پادشاه اسلام غازان خان بنور ایمان و اسلام آوردن او و امرا بحضور شیخزاده صدرالدین جموی جوینی دام برکته ۷۶
- حکایت توجه رایات همایون پادشاه اسلام بجانب بایدو نوبت دوم و گریختن بایدو و ایل شدن امراء او (S.) ۸۰
- حکایت آمدن شیخ محمود برسالت از پیش بایدو خان و میلان امرا بجانب غازان خان باز نمودن (P.) ۸۰
- حکایت رکوب امیر نوروز بمقدمه و گرفتاری بایدو خان و امراء و وصول شهزاده غازان خان بتختگاه پدر و حادثه بایدو خان ۹۰
- حکایت آغاز ترتیب امور لشکر و ممالک فرمودن پادشاه اسلام بعد از جلوس مبارک ۹۶
- حکایت مخالفت اندیشیدن سوکا و بارولا و ظاهر شدن آن و توجه لشکر بجانب دفع ایشان و مال آن حال ۹۸
- حکایت احوال نورین اقا و غرض امیر نوروز با او و ابتدای خلل کار نوروز ۱۰۲
- حکایت توجه رایات همایون بجانب بغداد و بیاسا رسانیدن افراسیاب لر و جمال الدین دستجردانی و مولانا عزالدین مظفر شیرازی و ولاده شهزاده اولجای قتلغ ۱۰۵
- حکایت حال قیصر غلام امیر نوروز و بیاسا رسیدن فرزندان و برادران نوروز و انقطاع دولت او بکلی و قتل نوروز بمقام هراة ۱۰۷

- حکایت ترقع مرتبه صدرالدین زنجانی و کار او بواسطه قتل امیر نوروز و وصول رایات همایون از الاتاغ تبریز و بنیاد قبه عالی نهادن در شم تبریز ۱۱۶
- حکایت اختلال حال صدرالدین زنجانی و بیاسا رسانیدن او ۱۱۸
- حکایت توجه رایات همایون از دارالملک تبریز بجانب قیشلاغ بغداد و تفویض منصب وزارت بخواجه سعدالدین و وصول خبر عصیان سولامیش و رفتن لشکر بدفع او ۱۲۰
- حکایت توجه پادشاه اسلام بطرف شام و مصر و مضاف دادن با مصریان و شکستن ایشان و فتح ولایت شام ۱۲۴
- حکایت توجه پادشاه اسلام بجانب شام و مصر نوبت دوم ۱۳۱
- حکایت سیورغامیشی یافتن خواجه سعدالدین صاحب دیوان و بیاسا رسیدن حساد او ۱۳۴
- حکایت توجه پادشاه اسلام غازان خان بجانب الاتاغ و از آنجا براه تحچوان ۱۳۵
- حکایت طوی عام فرمودن پادشاه اسلام در آوردوی زرین بموضع باغ اوجان و ختم کردن قرآن در آنجا و بذل عام فرمودن ۱۳۷
- حکایت توجه رایات همایون از شهر اسلام اوجان بجانب بغداد و احوالی که در راه حادث گشت و وصول بواسطه و حله و تصمیم عزیمت شام ۱۴۰
- حکایت وصول قتلغشاه نویان بلشگر مصر و مراجعت نمودن از آنجا و مراجعت نمودن رایات همایون باوجان ۱۴۷
- حکایت پرسیدن یارغوی امرا و لشکریان که از شام مراجعت نموده بودند و قوریلتهای ساختن بموضع اوجان و تکشمیشی کردن ایشان ۱۴۹

- حکایت طاری شدن رمد پادشاه اسلام را و وصول شهزادگان از خراسان و توجه رایات همایون بغداد و نزول فرمودن بهولان موران ۱۵۰ .
- حکایت در خلوت نشستن پادشاه اسلام بقشلاق هولان موران و ظاهر شدن اندیشه مخالفت الافرنک و یاسا رسیدن جماعت فغانان ۱۵۲ .
- حکایت طوی کردن در اوردوی ایلتوزمیش خاتون جهت سال نو شهزاده ابویزید و بیرون آمدن پادشاه از چاه ۱۵۴ .
- حکایت سیورغامیشی پادشاه اسلام در حق خواجه سعدالدین صاحب دیوان بجهت اخلاص که در قضیه الافرنک نموده بود ۱۵۵ .
- حکایت وفات کرامون خاتون و نقل مرقد او بتبریز و کلباتی چند حکمت آمیز که پادشاه اسلام در حال خلق فرموده است ۱۵۶ .
- قسم سوم از داستان پادشاه اسلام غازان خان فهرست ۱۶۱ .
- حکایت اول در فنون کمالات و علوم پادشاه اسلام خلد ملکه و دانستن او صناعات مختلفه را و وقوف بر اسرار آن صنعتها ۱۶۵ .
- حکایت دوم در عفت و عصمت پادشاه اسلام ۱۷۴ .
- حکایت سوم در فصاحت و بلاغت و حسن سوال و جواب پادشاه اسلام با دور و نزدیک و ترك و تازیك ۱۷۵ .
- حکایت چهارم در صبر و ثبات و درستی عهد و میثاق پادشاه اسلام ۱۷۷ .
- حکایت پنجم در آنکه اکثر اوقات هر سخن که بر لفظ مبارك پادشاه برود آنچنان باشد ۱۸۱ .
- حکایت ششم در بذل و عطا و جود و سخاء پادشاه اسلام بر وجه مستحسن از سر معرفت ۱۸۲ .
- حکایت هفتم در ابطال دین بت پرستی و تخریب معابد ایشان و شکستن تمامت اصنام ۱۸۸ .

- حکایت هشتم در دوستی پادشاه اسلام در حق خاندان رسول علیه السلام ۱۹۰ .
- حکایت نهم در شجاعت پادشاه اسلام و ترتیب لشکر فرمودن در مصاف و مصارت نمودن او در جنگها ۱۹۱ .
- حکایت دهم در نصیحت فرمودن پادشاه اسلام قضاة و مشایخ و زهاد و اهل علم و تقوی را ۱۹۷ .
- حکایت یازدهم در منع فرمودن پادشاه اسلام لشکریان و غیرهم را از سخن کفر گفتن ۲۰۰ .
- حکایت دوازدهم در عمارت دوستی پادشاه اسلام خلد ملکه و تحریض فرمودن مردم را بر آن کار ۲۰۱ .
- حکایت سیزدهم در ابواب البر که پادشاه اسلام در تبریز و همدان و دیگر ولایات انشا و احداث فرموده و موقوفات و تربتهای ایشان و خیراتی که نذر کرده ۲۰۷ .
- حکایت چهاردهم در دفع تزویرات و دعاوی باطل و دفع خیانت بی امانتان و نامتدینان ۲۱۷ .
- سواد یرلیغ در باب تفویض قضا ۲۱۸ .
- سواد یرلیغ در باب آنکه دعاوی سی ساله بقیودی که معین شده نشنوند ۲۲۱ .
- سواد حجّت که بر ظهر یرلیغ مذکور نوشته شد ۲۲۳ .
- سواد یرلیغ در اثبات ملکیت بائع قبل البیع ۲۲۵ .
- سواد یرلیغ در باب تاکید احکام سابقه و تمهید شرائط لاحق ۲۲۹ .
- حکایتی از صادرات افعال و ظلم متصرفان ولایات ۲۴۳ .

- سواد یرلیغ در باب آنکه متوجهات ولایات که دیوان اعلی مفصل
نوشته حواله کنند و ملوک و حکام ولایات اصلا برات نویسند . ۲۵۷
- میعاد وجوه العین هر ولایتی که اقسام آن مختلف است تا بهر
موضع از آن نوع که مقتن گشته آن قسم را بر لوح نویسند و
بدان موجب جواب گویند و برسانند . ۲۶۴
- میعاد و کیفیت قبض و تسلیم انواع ارتفاعات گرمسیر و سردسیر
شتوی و صیفی و از آن بعضی بر دشتی که صیفی ندارد و شروط
آن برین نسق و منوال است که نوشته می شود و شرح داده . ۲۶۵
- حکایت هفدهم در محافظت و رعایت رعایا فرمودن و دفع ظلم
ایشان . ۲۶۸
- حکایت هجدهم در باطل گردانیدن اولاغ و دفع ایلچیان و منع
زحمت ایشان از خلق کردن . ۲۷۵
- حکایت نوزدهم در دفع دزدان و راهزنان و محافظت راههای
ممالک از شر ایشان . ۲۷۷
- حکایت بیستم در خالص گردانیدن عیار زر و نقره بر وجهی که
هرگز نبوده و بهتر از آن ممکن نیست . ۲۸۲
- حکایت بیست و یکم در راست کردن اوزان زر و بار و گز و
پیمانه و قفیز و تغار . ۲۸۶
- سواد یرلیغ در باب عیار زر و نقره که فرموده است بر وجهی
که بهترین همه است . ۲۸۷
- حکایت بیست و دوم در ضبط فرمودن در کار یرلیغ و پایزه
بمردم دادن . ۲۹۱
- حکایت بیست و سوم در باز گرفتن یرلیغها و پایزه های مکرر که
در دست مردم بود . ۲۹۶

- حکایت بیست و چهارم در اقطاع دادن مواضع در هر ولایتی
بلشگر مغول . ۳۰۰
- سواد یرلیغ در باب اقطاع دادن بلشگر مغول . ۳۰۳
- حکایت بیست و پنجم در تقریر آنکه لشگری علی حده جهت
خاصه چگونه ترتیب فرمود . ۳۱۰
- حکایت بیست و ششم در دفع و منع فرمودن از زر بسود دادن
و معاملات بعین فاحش . ۳۱۲
- حکایت بیست و هفتم در منع فرمودن از کار کلون بمال بی اندازه
کردن . ۳۲۳
- حکایت بیست و هشتم در ساختن حمام و مساجد در دیهها و
مواضع در جمیع ممالک . ۳۲۴
- حکایت بیست و نهم در منع فرمودن خلق از شراب خوردن
و دیگر مسکرات منکر . ۳۲۵
- حکایت سی ام در ترتیب فرمودن وجوه آتش خاص و شراب
جهت آوردوی معظم . ۳۲۶
- حکایت سی و یکم در ترتیب فرمودن وجوه آتش خواتین و آوردوها . ۳۲۹
- حکایت سی و دوم در ضبط کارخانه و ترتیب مهمات و مصالح آن . ۳۳۱
- حکایت سی و سوم در ترتیب فرمودن کار مساس و زرادخانه . ۳۳۶
- حکایت سی و چهارم در ترتیب فرمودن چهارپایان قآن . ۳۳۹
- حکایت سی و پنجم در ترتیب فرمودن کار قوشچیان و پارسچیان . ۳۴۱
- حکایت سی و ششم در ترتیب فرمودن کار عوامل در تمامت
ممالک . ۳۴۶

حکایت سی و هفتم در تدبیر فرمودن کار آبادان کردن باثرات ۳۴۹

حکایت سی و هشتم در ساختن ایلچی خانها در ممالک و منع فرمودن ایلچیان را از فرو آمدن بخانهاء مردم ۳۵۶

حکایت سی و نهم در منع خربندگان و شتربانان و پیکان از زحمت مردم دادن ۳۶۱

حکایت چهل در منع فرمودن از نشانیدن کنیزکان بزور در خرابات ۳۶۴

غلطنامه

صواب	خطا	صفحه - سطر
هولا گو	هولا کو	:۱۰:۸:-:۱۳:۲:
همگنان	همکنان	:۷:۱۸:۱۸:۲۰,۴۰:-:۲۰:۱۱:۶:۴:
آثار	اثار	:۱۵:-:۴:
گیخاتو	کیخاتو	passim-۴۰-۸
آنجا	انجا	:۷:۹:۹:۲:-:۷۳:۲۹:۲۲:۸:
تا	با	:۶:-:۱۰:
اران	آران	:۹:-:۱۱:
آرا	آر	:۲۵:-:۱۲:
ارغون	آرغون	:۳:-:۱۵:
تاراج	تاراج	:۲۱:۱:-:۱۷۴:۱۷:
بویرو قیندین	بویرو قیند	:۶:-:۱۸:
سیاهی	سیاهی	:۲۱:۱۳:۲:-:۳۹:۲۷:۱۹:
کالبوش	کالبوش	:۹:-:۲۰:
الادو	آلادو	:۴:۳:-:۲۴:۲۱:
جمعی	جمعی	:۲۴:-:۲۱:
بادغیس	بادغیش	passim-۵۵-۲۱
سبزوار	سبزار	:۱:-:۲۲:
فرغانه	مرغانه	:۱۰:-:۲۶:
امان	امان	:۱۴,۱۳:۱۰:-:۴۳:۳۰:
قومس	قومش	:۱۸:۱۸:-:۶۴:۳۳:
کوشک	گوشک	:۷:۱:۵:۳:-:۵۲:۴۶:۳۶:۳۵:
استرabad	آسترabad	:۱۱:۹:-:۴۴:
تمام	نتمام	:۵:-:۵۰:



داستان غازان خان بن ارغون خان بن اباخان بن هولاکوخان بن
تولوی خان بن چینگیزخان^۱ و این داستان سه قسم است^۲

قسم اول در تقریر نسب بزرگوار او و ذکر احوال از وقت ولادت مبارکش
تا زمان جلوس ارغون خان بر سریر سلطنت و ذکر خواتین و فرزندان او و جدول
شعبه شریفشان^۳

قسم دوم در مقدمه جلوس مبارک او و صورت تخت و خواتین و شهزادگان
وامرا در حال جلوس او بر سریر سلطنت و تاریخ زمان پادشاهی او و جنگها که
کرده و فتحها که او را دست داده^۴

قسم سوم در سیرتهائی پسندیده و اخلاق گزیده^۵ و آثار عدل و احسان و خیرات
مبرات و فنون آداب و جمائل عادات او و سخنهایی که ارباب تحقیق و از سر
تدقیق بهر وقت فرموده^۶ و حکمهای محکم و یاسقهای^۷ مبرم^۸ مشتمل
بر رعایت مصالح عموم خلایق که در هر باب نافذ گردانیده و نوادر حکایات
و احوال از آنچه در دو قسم سابق داخل نگشت و آن دو حرف است یکی آنکه
مبوء شده و آن چهل حکایات است و دیگر آنکه بر حسب قضایا و حوادث
مختلف متفرق بقلم می آمد^۹

۱ - غازان - 1 W. om. : بن تولوی خان بن چینگیزخان P. fol. 210 r. om. :

۲ T. = P. ; S. om. : و این داستان سه قسم است L. fol. 660 r., W. fol. 246 v.
- و آن مشتملست بر سه قسم : pro his verbis exhibet :

۳ P. p.h.v.e. : در تقریر نسب و ذکر ولادت و شرح و تفصیل خواتین و پسران
و دختران و نییرگان او که تا غایت منشعب گشته اند و ذکر دامادان و شعب فرزندان او
... شعب شریف ایشان و الله اعلم L. p.h.v.e. : و السلام

۴ P. p.h.v.e. : ... در مقدمه جلوس و صورت تخت و خواتین و شهزادگان و امرا در حال
جلوس او بر سریر خانی و تاریخ احوال پادشاهی او و آنچه در آن مدت حادث گشت و السلام
- او L. add. : - و جنگها و فتحها که کرده W. p.h.v.e. :

۵ - ۹ v. ۸ - یاسقهای L., W. : ۶ - ۵ L. om. :

۶ ... در سیر و اخلاق گزیده او و مثلها و بیلکها که ازو نقل کنند P. p.h.v.e. :
و حکمها که کرده است و حکایات حوادث که در زمان او واقع گشته از آنچه در دو قسم

صفحه - سطر	خطا	صواب
۶۱: - ۱۴:	امویه	آمویه
۶۲: - ۲۵:	اخر	آخر
۷۱: - ۲۲:	قبچاق	قبجاق
۸۱: - ۱۰:	تخریص	تخریض
۹۲: - ۸:	ایلدای	ایلدار
۹۳: - ۲۴:	بیخشش نباید	نخستش نباید
۹۵: - ۱۱:	بنرمی	بنوی
۱۰۲: - ۷:	کرفته	گرفته
۱۲۶: - ۲۲:	آکالا	آگاه
۱۳۰: - ۱۸:	نخمودشاه	محمودشاه
۱۳۶: - ۱۰:	الوس	الوس جوجی
۱۴۲: - ۸:	چیری	چیزی
۱۵۶: - ۱۴:	ملارل	مبارک
۲۱۸: - ۶:	محمد	محمود
۲۴۸: - ۵:	اقجه	آقچه
۳۰۲: - ۲:	یورت	یوت
۳۲۶: - ۲۰:	قراتو	قراجو

قسم اول در تقریر نسب بزرگوار و ذکر احوال او از وقت ولادت مبارکش تا زمان جلوس ارغون خان بر سریر سلطنت و ذکر خواتین و فرزندان او و جدول شعبه ۱ شریف ایشان ۲

P. fol. 210 r. فصل در تقریر نسب بزرگوارش

۱ انسب بزرگوار غازان خان S. ۲ غازان خان پسر مهتر ارغون خان برترتیب این بیت است شعر: شاه است و ارغون خان در دوازده سالگی غازان بن ارغون خان بن ابقا خان ۳ بن والده او قوتلاق نام دختر کهتر بتیکچی ۵ هولاکوخان بن تولوی خان بن چنگز خان: از اولاد کرام و احفاد عظام که ۲ برادر ارقتو ۶ و مولای بود و چنگیزخان پنجم بطن و ششم خان ۳ و مجموع مدت عمرش سی و دو سال و پنج ماه و دوازده روز بود از آن جمله نه سال بر سریر خانی پادشاه ۴ بود پسر مهتر و بهتر ارغون خان از قلتاق ۳ خاتون در وجود آمده و قلتاق را بشهزاده ارغون در دوازده سالگی ۵ خواست و از فرط محبتی که بوی داشت آن روز که او را می آوردند برستون بارگاه رفت ۴ و بر کماج آن نشست و انتظار وصول او می کرد ۶ تا عروس را بیاوردند و بداماد دولت سپردند ۴

که فرموده و مثلها و بیلکها نیکو که گفته: L. pro ۸ — ۹ exhibit: سابق نیامده والسلام — و عمارتهای عالی که بنیاد نهاده

۱ L. : شعب —

قسم اول از داستان غازان خان در تقریر نسب و ذکر ولادت: P. fol. 210 r. p.h.v.e. ۲

و شرح و تفصیل خواتین و پسران و دختران که تا غایت منشعب گشته اند

— کهین بتیکچی: W. fol. 264 r. ۵ — سیرد: P. : ۴ — قلتاق: P. : ۳

— سرباق و جوجهان: L. : جوجغان: S. : T. = W. : ۷ — ارقو: W. : امو: L. : ۶

ذکر ولادت

۷ در باغ دولت درختی بارور و شجری سایه گستر بدید آمد آفتاب سپهر ماه در مبارکترین ساعتی سحرگاه دولت در مبارکترین وقتی و نیکوترین ساعتی P. fol. 210 v. ۱ سحرگاه از شب آدینه بیست و نهم از ماه ربیع الآخر ۱ بیریکرمنچی ۱ آی قوین ییل در آدینه بیست و نهم از حدود مازندران بطالع سعد ۲ طلوع کرد در سلطان دوین مازندران منجمان ماهر که حاضر بودند در زمان ولادت مبارک کواکب را ۳ قدم از کتم عدم ۷ در حیّز وجود رصد کردند طالع مبارک برج عقرب آمد ۲ و دیده جهان بجمال او روشن بغایت مسعود یافتند سهم السعاده شد و جماعت منجمان ماهر که حاضر بودند در حالت ولادت مبارک کواکب را رصد کردند و باحیاط تمام استخراج کرده ۸ طالع مولود بغایت مسعود یافتند ۳ و هریک ۴ ازیشان

گفت ۵ «در طالع تو نگاه کردم دیدم» اقطاع تو صد هزار جان خواهد بود ۱ و جمله اتفاق کردند که پادشاهی بزرگ در غایت عظمت و نهایت مهابت و شوکت باشد و متحد الکلمه شدند بر آنکه شعر ۶ S. fol. 270 v. «بلند است این طالع و تجت او» بخورشید رخشان رسد تحت او» و او را بدایه نیکو خلق مغالین ۷ نام سپردند ۲ زن ختایی ۸ اشک ۹ نام که باقولتاق خاتون آمده بود و او زنی ۱۰ پاکیزه صورت پسندیده سیرت بود ۱۱ چنانکه

۲ W. om. — — هرنیکومینج: W. : سر سکرمنج: L. : هرنیکو منج: S. : ۱

— شعر: et add. : ۵ — ۳ — L. om. : ۵ — یکی: W. : ۴ — ۳ v. ۵

— بود: W. insertit : ۸ — موغاجین، موغاجین: L. : ۷ — W. om. : ۶

— بود: W. insertit : ۱۰ — اشک: W. : اشک: L. : اشک: P. : ۹

۱۱ W. om. —

لائق دایگی شهزادگان باشد و پسر^۳ او هندو^۱ در قید حیوة است بر
جمله^۲ دایه مهربان او را در حجر شفاق^۳ می پرورد^۴ و هم در عهد مهد
محکم^۵ شعر^۶ «فی المهد ينطق عن سعادة جدّه» اثر النجاة ساطع البرهان
«زبانها بالفاظ ملینح و سخنهای فصیح بگشاد چنانکه همکنان متحیر^۷
ماندند^۸ و چون عادت^۹ مغول چنانست که شوهر دایگان شهزادگانرا نگذارند
که با زن نزدیکی کند^۹ و اشک ختایی در آن وقت^{۱۰} با زن جمع شد^{۱۱}
وزن حامله گشت و بسبب ابطال شیر او^{۱۲} شهزاده را^{۱۳} اسهال طاری شد
بدان سبب او را از موغالین باز گرفتند و سه سالگی براسپ نشانند^{۱۴}
و بوالده حسن^{۱۵} دادند که امیر توچیان بود از قوم سولدوس^{۱۶} و نام پدر حسن
اشو^{۱۷} بود و از آن مادرش اشتای^{۱۸}

P. fol. 211 r. و چون مسیح فصیح S. و پسر اشو تولای^{۱۷} است که
زبان بکلمات الفاظ درر لؤلؤ لالا و غرر برآید ایداجی و باورجی می گذرد^{۱۸}
شهواریضا جاری و غلتان گردانید و چون سه ساله شد ارغون خان^{۱۹} امیر
چنانکه شعر^{۲۰} هر که در طفلی ورا دیدست قتلغشاه را از قشلاغ مازندران بیدگی
و آن آثار او «نطف عیسی دارد اندر اباخان فرستاد جهت مصلحت چند
عهد طفلی استوار» و بایام طفولیت در درموغان بیدگی^{۱۹} رسید و اباخان

— در حجر شفاق P. om. : ۳ — فی الجملة P. : ۲ — هنور P. add. : ۱
— W. om. : ۵ — ۶ v. — ۴
و در حجر اشفاق از جان گرامی تر می داشت نظم : ۶ exhibit — ۴ P. pro. —
... محکم محکم نظم : L.
و غازان خان در طفولیت چنان مقبول و مطبوع بود که همکنان از : P. p.h.v.e. ۷
— حرکات و سکنات او متحیر می ماندند —
— در دیده P. add. : ۱۰ — کنند P. : ۹ — پادشاهان P. inserit : ۸
— ۱۲ = L., P., W.; S. om. — ۱۱ v. ۱۲ — ۱۲ T. —
— حسن P. : ۱۴ — و سه سالگی براسپ نشانند P. om. : ۱۳
— اشتو P. : ۱۵ — اشتو : L. و نام مادرش اینبای P. : ۱۶
— اشتو تولای W. : — اسو برای L. : اشتوولا S. : ۱۷
— بارو P. : ۱۹ — می گردد L., W. : ۱۸

که هنوز گل حیوتش در غنچه^۱ از حال شهزاده غازان استکشاف^۲
صبی بود^{۱۱} و شمال بلوغ بر گلبن فرمود عرضه داشت که سه ساله است
وجود نوزیده و هنو قواطع و انیاب و بر اسب می نشیند^۱ اباخان را^۲
سن رسوخ اصول سرتیز نگردانیده بدیدار او شغفی تمام ظاهر شد و بوقت
از آن روی که چون وضع فلک مراجعت او فرمود که پیر شده ام
عالی^{۱۲} نهاد افتاده بر عادت اطفال و گاهگاه اندیشه^{۱۰} سفر^۳ آخرت^۴
و معهود کودکان بازی و تضییع عمر در دل می گذرد و اگرچه^۵ فرزندم
اشتغال نمودی هنوز تایم اطفال در ارغون فرزند غازان را بغایت دوست
گردن مبارک^{۱۳} داشت که ربه اش می دارد و چون یگانه است^۶ مفارقت
متحمل اعباء امور مملکت عالم گشت بایام او نخواهد مراد دلخواه چنانست که او را
طفلی هر چه می فرمود همه نشان پیش من فرستد^{۱۱} تا باشه و طرمتای
سعادت و علامت صداء دولت بود^{۱۴} می اندازد و شیرالغو می آورد^۷ چون^۸
«که تازه نهالی که از بوم رست» بود امیر قتلغ شاه^۹ آن پیغام را^{۱۰}
در نهادش بدیدار نخست^{۱۱} بطفلی رسانیده فرمود که چون^{۱۲}
ازین پادشه همچنین^{۱۳} همی یافت آثار همین فرزند دارم چگونه توانم فرستاد
تحت و نگین^{۱۵} بازی اگر نبرش و امثال فرمان^{۱۲} پدر لازم باشد^{۱۳}
آهنگ بود^{۱۴} حدیثش ز دیهم و اورنگ مصلحت در آنست که خود عزیمت
بود^{۱۵} بآیین شاهان ورا بود میل^{۱۶} بیدگی کنم و او را در صحبت خویش
شدندی برش کودکان خیل خیل^{۱۷} آنجا برم واهل فصل بهار واقع در
^{۱۸} ز چوب و زنی آدمی ساختی سرش را شهرسته ثلث و سبعین و ستانه^{۱۴} بعزم
برزم اندر افراختی^{۱۵} بیرغو حضرت پدر^{۱۵} از مازندران^{۱۳} روانه
کشیدی گنه کار را^{۱۶} سرش ساختی شد و شهزاده را مصاحب خویش

— قیامت W. : ۴ — ذکر L. : ۳ — L. om. : ۲ — سواری می شد W. : ۱
— چون یگانه است P. om. : ۶ — اگر T. = L., P.; S., W. : ۵
— P. om. : ۸ — و جانور پرانیدن می آموزد P. p.h.v.e. : ۷
— خان P., L. add. : ۱۱ — این خبر L. : ۱۰ — ارغون شاه P. : ۹
— واجب و لازم است P. : ۱۳ — P. om. : ۱۲
— بعزم خدمت پدر (بزرگ P.) : L., P. : ۱۵ — و ستانه S. om. : ۱۴

افسر داررا^{۱۷} سزاگفتی اینست تا گردانید و در قونقوراولانک^۱
 کهتران^۲ نیچند دیگر سر از مهتران^۳ ببندگی^۴ پیوست اباخان چون خبر
 مجد بود مانده بازی او^۵ کز اقبال وصول ایشان شنید از شعفی که بدیدار
 بد سرفرازی او^{۱۸} درزمین شهزاده غازان داشت^{۱۴} استقبال فرمود
 خورشیدی رخشان تر از مهر سپهر و چون او را بدید از پشت اسب
 جلوه دادند که شرف سلف خلف برداشت بریش زین اسب خویش^۳
 بود فرزندی ثمره شجره عمرو نشاند^۴ و بدیدار او ابتهاج می نمود
 شکوفه^{۱۸} باغ حیوة خوب چهر و چون فر پادشاهی و شمائل^۵
 مهری که سپهر بد مهر مهره مهر او سلطنت دروی^{۱۵} مشاهده می کرد
 تاختی بیت «هزار قرن بگردد زمانه تا فرمود که این پسر لائق آنست
 آرد^{۲۰} سلاله چو تو از صلب کن فکان که پیش من باشد و خویشتن^۶ او را
 بیرون^۷ چون یوسف خوب روی تربیب کنم و هر چند^۷ ارغون را^۸
 و چون موسی نیکو خوی و چون عیسی بغایت دوست می داشت بواسطه
 با صباحت^{۲۱} و چون محمد باملاحت مهر غازان دوستی^{۱۶} وی^۹ در دل او
 آسمان ارغون خانی را قمری و شجر اباخان را ثمری برومند اصحاب تنجم
 و ارباب احکام^{۲۲} و تقاویم صورت فرزند^{۱۱} بطوی و عشرت مشغول
 طالع مبارکش را احتیاط کرده گفتند می بود^{۱۲} و در حق همکنان انواع
 شعر^{۱۷} این حسن اتفاق و فضل سیرغامیشی^{۱۷} و نجشیش می فومرد
 الهیست^{۲۳} پیش از حساب طالع و بوقت باز گردیدن^{۱۳} اباخان^{۱۴}
 و تاثیر کوکبیست^{۱۵} و ارغون خان در فرمود^{۱۵} که فرزند غازان اینجا باشد
 وقت ولادت غازان بر مرتقا و درجه تا او را تربیت کنم چون بولوغان^{۱۶}

۱ P., W.: قونقوراولانک — ۲ P.: بحضرت اباخان —
 ۳ P.: محائل — ۴ P. ph.v.a.: بریش خود بنشاند — ۵ L.: خود —
 ۶ P.: خانرا — ۷ P.: اگر — ۸ W. om.: من خود —
 ۹ P.: شهزاده غازان — ۱۰ W. insert: او و جهت — ۱۱ P.: ارغون خان —
 ۱۲ L. om.: — ۱۳ L., S., W.: گردانیدن — ۱۴ P.: شد —
 ۱۵ L. add.: وگفت — ۱۶ P.: بولغان; بلغان —

بود سیزده سالگی هنوز^{۲۴} که این دره^۱ خاتون^۱ بزرگرا فرزند نرینه
 صدف شاهی و ثمره شجره خانی یازان^{۱۸} نبود ارغون عرضه داشت که اگر
 و نازان گشت و یقین دانست که فرمان شود او را براه بندگی و غلامی
 برامداد ایام درباغ عدالت نهالی ببولغان خاتون دهم اباخان پسندیده
 متمر^{۲۵} و دوحه سایه گستر خواهد بود فرمود^۲ و^۳ بولغان خاتون بجانب
 و چون شهزاده سه ساله شد بر اسب سفورلوق^۴ روان شده بود ارغون^۵
 منزلی بر^۶ عقب او برفت و^۷
 کاسه^۸ داشته غازان را بوی سپرد و
 بخراسان^۹ مراجعت نمود بولغان
 خاتون^{۱۰} بغایت خرم شد و گفت این
 کرامت^{۲۰} و هدیه خدای است و
 همچون فرزند صلبی منست و ارغون^{۱۱}
 ده^{۱۲} نوکرا

پیش او^{۱۳} بگذاشت حسن کوکا ماجار^{۱۴} ادرم^{۱۵} بوقا قودغمیش^{۱۶} قلجای^{۱۷}
 التون بوقا اختاجی^{۱۸} از قوم اونکفوت^{۱۹} و اباخان فرمود که غازان درین
 آورد^{۲۰} باشد^{۲۱} و آورد بوی منسوب بود^{۲۲} و بعد از من^{۲۳} این آورد
 بوی تعلق داشته باشد و قائم مقام بود بر جله^{۲۲} شهزاده غازان در آوردی
 بولوغان خاتون می بود و ملازمت بندگی اباخان می نمود^{۲۴} و بجهت آنکه طفل

۱ W. om. — ۲ L.: داشت — ۳ P. hic insert: —
 ۴ P.: يك منزل — ۵ P. add.: خان — ۶ P.: سقورلوق —
 ۷ P. insert: او را — ۸ W.: کاسه — ۹ P.: بجانب خراسان —
 ۱۰ P. add.: ازین معنی — ۱۱ L. add.: خان —
 ۱۲ S., W.: دو — ۱۳ P.: غازان — ۱۴ P.: ماجار —
 ۱۵ W.: ماجار — ۱۶ P.: قودغمیش — ۱۷ S.: قودغمیش —
 ۱۸ P., L.: املاحی — ۱۹ P., L.: قلجای — ۲۰ T. = W.; S.: —
 ۲۱ T. = W.; S.: سکفوت — ۲۲ P.: اونکفوت — ۲۳ L.: بولغان —
 ۲۴ P. pro ۱۳ — ۲۵ exhibit: می نماید — ۲۶ P.: ازین —

بود اباقلخان او را از پسر کوچک^۱ خود کیخاتو^{۲۳} دوست می داشت چنانکه اگر در بازی کردن^۲ کیخاتو او را برنجاندی از وی بازخواست فرمودی و چون اباقلخان از ازدحام و غلبهٔ مردم ملول می بود بوقت^{۲۴} آنکه تودای خاتون را بخواست و بغایت دوست میداشت او را بقرب نیم فرسنگ دورتر از اوردوها فرو می آورد و هیچ آفریده از^۳ برادران و پسران^۴ انجا^{۲۵} نمی گذاشت از غایت محبت غازان را در جوار او فرو می آورد و در مستی^۵ و هوشیاری و شکارگاه^۶ و سفر و حضر^۷ و بیگاه غازان را مصاحب خود داشتی^۸ و یکدم^۹ از مشاهدهٔ او شکیبائی نمی یافت و همواره فرمودی که در سر این پسر سعادت و اقبال تمام می نماید و چون بغایت فرهمند بود در اوائل^{۱۰} سن طفولیت اطفال و اتراب^{۲۷} را جمع گردانیدی و ایشانرا^{۱۱} یاساق و یوسون و شیوه دار و گیر آموختی و میان ایشان مرتبهٔ اقا و اینی و انده و قودای^{۱۲} معین^{۱۳} فرمودی و اگر کسی^{۱۴} بر تجاوز^{۱۵} حد اقدام نمودی او را بر طریقهٔ یاسا^{۱۶} بازخواست کردی و بتعریک و توییح معاتب و مخاطب گردانیدی و بر قاعدهٔ اطفال بلعب و لهو اشتغال ننمودی^{۲۸} و بازی فرمودن^{۱۷} او چنان بود که می فرمود تا^{۱۸} غد و جامه بمثال^{۱۹} آدمی و^{۲۰} اسپ می دوختند و آنها را سلاح در بسته^{۲۱} بر مثال دولشگر برابر یکدیگر^{۲۲} می داشت و بمحاربت ۱8 fol. 271 r. و مضاربت اشارت می کرد و چون پنج ساله شد اباقلخان او را ببارق^{۲۳} بخشی ختای سپرد تا او را تربیت کند^{۲۴} و خط مغولی و اوغوری و علوم و اداب ایشان بیاموزد^۲ و در مدت پنج سال^{۲۵} آن شیوه را^{۲۶} بکمال رسانید و بعد از آن آغاز^{۲۷} آهنگ فرهنگ

۱ L. om. — ۲ L. om. — ۳ W.: آن — ۴ S., W.: پسرانرا —
 ۵ S.: دوستی — ۶ L. om., P.: شکار — ۷ L., W.: حضرگاه —
 ۸ P.: مصاحب داشت — ۹ P.: یکفخس — ۱۰ W.: اول —
 ۱۱ v. ۳۱ — ۱۲ L.: بودای — ۱۳ L.: تعیین —
 ۱۴ L.: یکی — ۱۵ T. ۲۷ — ۳۱ = P., L.; S., W.: lac. —
 ۱۶ L.: یاساق — ۱۷ P.: کردن — ۱۸ P., L. inserit: از —
 ۱۹ L.: تمثال — ۲۰ P.: بر — ۲۱ P. p.h.v.e.: می گردانید —
 ۲۲ P.: برابرهم — ۲۳ T. = W.; S.: بارف، L.: ییارف، P.: ارف —
 ۲۴ P.: تعلیم داده — ۲۵ P.: در مدت اندک — ۲۶ P.: شیوها — ۲۷ W. om. —

سواری و تیر انداختن کرد^۱ شعر «هنوز از دهن بوی شیر آمدش»^۳ همی
رای شمشیر و تیر آمدش» و پیوسته جانور پرانیدی^۲ واسپ دوانیدی^۳
بر نعلی که عالمیان متعجب ماندند^۴ و در سنه ثمان و سبعین و ستمائه که^۵
اباقاخان جهت^۴ دفع لشکر قراونا^۶ که در فارس خرابی کرده بودند بجانب
خراسان توجه نمود بولوغان خاتون و غازان را با خود ببرد و ارغون^۷ با استقبال
آمد و در سمنان^۵ بندگی پیوست و پدر و پسر دیدار تازه کردند^۸ و چون از
سمنان روانه شدند در آخری کوه^۹ که میان سمنان و دامغان است شکار
کردند و شهزاده غازان هشت ساله^{۱۰} بود آنجا فحجیر^{۱۰} زد و چون اوّل شکار
بود جهت یاغلامیشی دست او سه روز در دامغان توقّف نمود و بطوی
و چرغامیشی اشتغال نمودند^{۱۱} و قورچی^{۱۲} بوقا که مرگان^{۱۳} بود^۷ یعنی شکار
نیکو می زد شهزاده غازان را یاغلامیشی کرد و چون از دامغان روانه می شد
جهت آنکه اوّل بهار بود و هنوز علف تمام^{۱۴} بر نیامده بود^{۱۵} فرمود^{۱۶}
تا بولوغان خاتون^۸ با غازان بهم^{۱۷} از راه مازندران در آیند و خویشتن براه
بسطام روانه شد و ایشان براه شهرک نو بیرون رفتند و بمرغزار رادکان بندگی
اباقاخان پیوستند^۹ و اباقاخان عازم کیتوجام و هراة بود^{۱۸} و ارغون خان را
بجانب غور و غرجه^{۱۹} بدفع قراونا روانه فرمود غازان عرضه داشت
که اگر فرمان شود بروم و پدر را کاسه^{۲۰} دارم^{۲۱} اباقاخان پسندیده داشت^{۲۲}
و او را یک^{۲۳} خیک شراب خاص^{۲۴} فرمود تا بر عقب ارغون^{۲۵} برفت^{۲۶} و در باغ

۱ P. p.h.v.e.: وبعد از آن آغاز آهنگ سواری وتبر انداختن وچوگان مخن کرد
 ۲ P.: — واسب دوانیدی W. om.: تاختی ۳ P.: — انداختی
 ۴ W.: — گردند ۵ P., L. om. ۶ P., L.: — قراوته
 ۷ P. add.: — خان ۸ P.: — وپسر وپدر بیدار یکدیگر شادمانی فرمودند
 ۹ P.: — نمود ۱۰ W.: — نخچتری ۱۱ P.: — بموضع اخری
 ۱۲ P.: — قرجی ۱۳ P.: — مرکان ۱۴ L. om. —
 ۱۵ T. = W.: S.: نیامده P. p.h.v.e.: تمام نرسیده بود
 ۱۶ L. om. — ۱۷ P. p.h.v.e.: نرسیده بود بلغان خاتون را با غازان
 ۱۸ P.: — اباقاخان عزیمت جانب هراست — بهم فرمود که
 ۱۹ T. = P., W., L.; S.: عور وعرحه —
 ۲۰ W.: — کاسه ۲۱ P.: — کاسه گیرم و خبریاد کنم
 ۲۲ P.: — فرمود ۲۳ P.: — چند ۲۴ W. om. ۲۵ P. add.: — خان
 ۲۶ P.: — برود

حسین زیر طوس اورا ۱ کاسه ۲ گرفت وداع کرده باز گردید و اباخان ۱۱
سالجوق خاتون را بجانب دماوند می گردانید و غازان را نیز باوی باز گردانید
و ماجو ۳ بخشی پدر امیر تارمداز ۴ و توکال تی ۵ مادرش را طلب فرمود
و فرمود که مرا اعتماد ۱۲ کلتی بر شاست و غازان را بفرزندی بشما می سپارم
و باوق ۶ بخشی ختایی نیز با شما باشد و باسالجوق بهم بیایلاغ دماوند روید
ما خط نیکو کند ۷ آن تابستان در دماوند ۱۳ بودند و پاییزگاه ۸ چون
اباخان مراجعت فرمود ۹ غازان در ورامین ری بندگی رسید و اباخان
از غایت محبت ۱۰ بیگاه کهنه کلاهی بر سر نهادی ۱۱ و ناشناس بوثاق غازان
۱۴ آمدی و در جامه خواب خفته ۱۲ با او بازی کردی و اورا برهنه گردانیدی
و اشتا ایکاجی را ۱۳ می فرمود تا اورا بالش نهد ۱۴ و همچنین نگذاشتی که
چنانکه رسم شهزادگان باشد ۱۵ بر زین بارکی او بالش بندند و فرمود ۱۶
تا اورا بر زین تهی نشانند تا مراض گردد و توقای ۱۷ خاتون بکرات ۱۸
عرضه داشت کچون مرا فرزند نیست اگر پادشاه ۱۹ غازان را ۱۶ بفرزندی بمن
دهد حاکمست و اباخان چون بلغان را ۲۰ بغایت دوست می داشت و
می خواست که آن او را از آن غازان باشد در جواب می فرمود که ۱۷ پدرش
ارغون اورا بفرزندی ببولغان ۲۱ داده است چگونه باز توان ستد و همواره
فرمودی که در ناصیه این پسر ۲۲ آثار دولت و اقبال پیداست و مثل مغول زدی

- ۱ P. : پدر را — ۲ W. : کاسه — ۳ S. : ماجو, L. : ماجو, P. : ماجو —
۴ T. = W., S. : تارمدار, L. : رماس, P. : رماس — ۵ P., L. om. : et add. : — ۶ L. : یاروق, P. : یارق —
۷ P. om. : — ۸ P. : موسم خریف — ۹ P. : — ۱۰ P., L. inserit : —
۱۱ P. p.h.v.e. : — ۱۲ P. om. : — ۱۳ T = W. : S. : —
۱۴ P. : — ۱۵ L. om. : — ۱۶ P. : —
۱۷ S. : — ۱۸ P. add. : — ۱۹ P. inserit : —
۲۰ P. add. : — ۲۱ P. add. : — ۲۲ P. om. : —

که او ۱۸ مانند دندانست در میان شکنجه یعنی شکنجه نرم ۱ که ازو دندانی
رسته باشد و بازی اورا بدین نام خواندی ۲ و در بیستم ذی الحجه سنه
ثمانین و ستمائه ۱۹ که اباخان از بغداد ۳ مراجعت نموده ۴ در همدان
وفات یافت غازان ۵ ده ساله بود و بر ۶ واقعه او زاری بسیار می کرد
چنانکه تمامت خواتین و امرا را از نوحه و گریه ۲۰ او رفته پیدا می شد و بعد
از آنکه ارغون خان ۷ از خراسان بیامد و بمرغه ۸ باوردوها رسید و بعد از
جلوس احمد مراجعت نمود غازان ۹ بر قرار پیش بولغان خاتون ۲۱ می بود
و در سنه احدی و ثمانین و ستمائه که بولغان خاتون در بغداد قشلا میشی کرد
شهزادگان کیخاتو و غازان با او بهم بودند واحد در آرآن بود و ارغون ۲۲
خان ۱۰ از خراسان بغداد آمد و آن زمستان آنجا بود و بهارگاه بولغان خاتون
متوجه خراسان شد و ارغون ۱۱ اورا بخواست و در حباله خود آورد و غازان
برقرار و قاعده ۲۳ در آوردی او می بود و بوقت توجه احمد بخانب ۱۲ خراسان
ارغون خواست که او ۱۳ مراجعت نماید بموجبی که در داستان ارغون ۱۴ تقدیم
یافت ۱۵ غازان را پیش او باز فرستاد ۲۴ و در حدود سمنان بوی رسید احمد
در روی فرپادشاهی دید اورا نواخت و دلداری تمام کرد و از بسطام اجازت
انصراف داد چون ارغون پیش احمد آمد ایلدار با احمد ۲۵ بود و در مقابله
ارغون سخنها سفیهانه می گفت غازان درباب جواب او فصاحت و بلاغتی
نمود که همکنان از آن حسن جواب سوال ۱۶ حیران ۱۷ ماندند و بعد از
آنکه حق ۲۶ تعالی ارغون را نصرت داد و بر عقب احمد باذربیحان آمد
بولوغان خاتون ۱۸ متوجه این حدود شد و غازان را بقائم مقامی ۱۹ ارغون

- ۱ P., L. om. : — ۲ L. om. : — ۳ W. om. : —
۴ P. : — ۵ P. add. : — ۶ P. : —
۷ P., L. om. : — ۸ W. : — ۹ P. add. : —
۱۰ P., L. om. : — ۱۱ P. add. : — ۱۲ P., L. : —
۱۳ P. om. : — ۱۴ P. add. : — ۱۵ P. : —
۱۶ P. om., L. : — ۱۷ P. : —
۱۸ P., L., W. add. : — ۱۹ P. : —

بگذاشتند و اکثر اغروقهها و ایو^{۲۷} اغلانیان و آش بوقا^۱ که امیر آن آوردو بود^۲ و^۳ تمامت خزائن جهت غازان هم آنجا بماند^۴ و چون بولغان خاتون وفات یافت ارغون خان^۵ بعد از مدتی^۶ این بولغان خاتون را^۷ که اکنون هست نجواست و بیورت او فرو آورد و چون خزائن بولغان متوقا^۸ را باز دید^۹ مختصری چند از جامه و آلات^{۱۰} زر و نقره جهت خود جدا کرده و باقی را فرمود که^{۱۱} این خزانه و بیورت و آوردو بموجب فرمان اباخان از آن غازان است باید که بمهر باشد و جماعتی که آن^{۱۲} خزانه را دیده بودند تقریر کردند که مثل آن خزانه هرگز کس را^{۱۳} S. fol. 271 v. نبوده باشد چه^{۱۴} چندان جواهر و لالی ثمن در آنجا موجود بود که^{۱۵} شرح نتوان^{۱۶} داد و سببش آن بود که اباخان چون بولغان خاتون را بغایت دوست می داشت و هرگاه^{۱۷} که در خزانه رفقی جوهری نفیس گرانباه برداشتی و پنهان بوی دادی^{۱۸} و بعد از وفات بولغان خاتون خزانه داران^{۱۹} دست خیانت^{۲۰} دراز کرده بودند و غازان را^{۲۱} معلوم شده^{۲۲} و همواره باز خواست آن میفمود و آن خزانه همواره^{۲۳} بمهر می بود و چون ارغون خان وفات یافت کیخاتو بولغان را بی اختیار او بستد و نگذاشت که غازان پیش او آید و چنانکه^{۲۴} در داستان او^{۲۵} گفته شد او را^{۲۶} از تبریز باز گردانید و او را^{۲۷} آن حال^{۲۸} سخت آمده بود و همواره در تحمل آن مصارت می نمود تا بعد از حادثه کیخاتو بر بایدو ظفر یافته پادشاه^{۲۹} شد و بولغان خاتون را ستد و در اواخر^{۳۰} ذی

۱ P. : — وایسن و بوقا : ۲ P., L. : بودند — ۳ P. : با —
 ۴ P. : — مدّت : L. : ۵ L. om. : — خان — ۶ L. : — مانند : ۷ L. : — متوفی : L. : مستوفی : ۸ P. : — این بولغان خاتون : ۹ P. : — بدید : ۱۰ L. inserit : — و —
 ۱۱ P. om. — ۱۲ P. : — کسی را : ۱۳ S., W. inserit : — نه —
 ۱۴ P. om. : — et add. : — بدتها : ۱۵ S., W. : — توان —
 ۱۶ P. p.h.v.e. : — هرگاه که جوهری نفیس دیدی آن بوی دادی : ۱۷ P. add. : — در آن —
 ۱۸ L. add. : — بدان : ۱۹ P. : — غازان را : ۲۰ W. : — شده بود : ۲۱ P. : — همیشه —
 ۲۲ P. : — دستان ارغون خان و کیخاتو خان : ۲۳ P. : — غازان را : ۲۴ P. : — از : L. inserit : — غازان را : ۲۵ L. : — جانب : ۲۶ P. : — آخر —

القعدة سنة اربع وتسعين و ستمائه حق بمستحق رسید و در وقتی که ارغون^۱ از خراسان بیامد و بر تخت نشست و غازان را^۲ آنجا^۳ بقاءم مقامی بگذاشت بعد از آن ایشانرا اتفاق ملاقات نیفتاد و احوال او در خراسان در آن مدت در قسم دوم یاد کرده شود ان شاء الله تعالی

P. fol. 213 r. ذکر خوانین و فرزندان ۸. و اما ذکر خوانین و فرزندان او^۳ غازان خان که تا غایت منشعب گشته^۴ اند^۵ غازان خان نخست زن پدر بولغان خاتون را بستد و ازو پسری آورد^۶ گورگان^۷ از قوم سولدوس که مادر او الجو نام کردند بایام طفلی در گذشت^۸ و^۹ دختری الجای قتلغ نام که اکنون در حیوة است دیگر بولغان خاتون خراسانی دختر امیر فنوی که مادرش دختر^{۱۰} ارغون اقا بود سیوم بیدی قورته^{۱۱} دختر منگو تیمور گورگان از قبیله^{۱۲} سلدوس که مادرش تغلشاه خواهر^{۱۳} مبارکشاه بن قرا هولا کو بود چهارم^{۱۴} اشل خاتون دختر توقیمور پسر بوقای^{۱۵} یارغوجی امیر تومان پنجم^{۱۶} کوکاجی^{۱۷} خاتون که او را از مغولستان آوردند^{۱۸} از خویشان بولغان بزرگ و برجائی بود^{۱۹} و او را بجای دوقوز^{۲۰} خاتون

۱ P. : — غازان خان : ۲ P. : — الجایتو سلطان را : ۳ L. om. : —
 ۴ L. om. : — بیدی قورته خاتون : W. : بیدی قورته : L. : قورته : ۵ S. : —
 ۶ W. : — منگو : ۷ L. : — گورگان : ۸ S. : — بسو توایسن : W. : دستو تون : L. : بسو توایسن : ۹ L. : — منکلی تکس : W. : منکلی سکین : S. : نام او : ۱۰ L. om. : — خراسانی : ۱۱ L. : — یارغوجی : W. : ۱۲ W. : — اشل : L. : ۱۳ W. : — کوکاجی : L. : کوکاجی : ۱۴ W. om. : — ۱۵ S. om. : — ۱۶ W. : — ۱۷ W. : — ۱۸ W. : — ۱۹ L. : — توقون : ۲۰ L. : —

دقوز خاتون در اردوی دقتی خاتون و توقی^۱ خاتون بنشاندند^۲ و بعد
 ۱۲ بنشاندند و چون او درگذشت از آن بولوغان خاتون را دختر اوتان
 کرمون خاتون دختر قتلغیمور پسر برادر زاده اباتای^۳ نویان^{۱۱} وازو
 اباتای نویانرا نجواست و قائم مقام او پسری آورد الجونام^۴ بطفلی در
 بنشاند^{۱۳} ششم دندی خاتون دختر گذشت و دختری دارد اولجای قتلغ
 امیر اقبوقا او را نیز بستد وازو فرزند نام و او را نامزد برادر زاده خویش
 نیاورد و پیش از غازان خان وفات یافت کرده است^۵ و بعد از آن دوندی^۶
 خاتون را^{۱۲} بستد و بعد از آن کرامون را
 ۷ نجواست دختر قتلغیمور پسر
 اباتای^۸ نویان و او را بجای کواچی^۹
 خاتون بنشاند اینست ذکر خواتین
 پادشاه اسلام^{۱۳} غازان خان^{۱۰} که
 شرح داده شد^{۱۱} و جدول شعبه
 فرزندان او برین نظم است که اثبات
 می یابد والله الموفق^{۱۲}

قسم

دوم از داستان غازان خان طاب
 الله ثراه وجعل الجنة مثواه
 و این قسم مشتمل است بر مقدمه
 قبل از جلوس مبارک بر سریر خانی
 و تاریخ زمان پادشاهی و جنگها

۱ - باشد L. : - توقی W. : بوسی S. :
 ۲ - نام او اکجو L. : - اباتای L. : اباتای S. : W. :
 ۳ - کرمون خاتون را L. : - دندی L. : - L. om. :
 ۴ - کواچی L. : ۶ v. : - اباتای S. : W. : T. :
 ۵ - ذکر داستان خواتین غازان خان که شرح L. : - خان W. om. :
 ۶ - ۲۱ - ۲۰ L. om. : - داده است والسلام

کرده و فتحهء که او را دست داده که کرده و فتحها که او را دست
 است اما مقدمه از ابتدائی آن زمان داده است
 که ارغون خان او را در خراسان بقائم S. fol. 272 r. مقدمه جلوس مبارک
 مقامی بگذاشت تاوقت قهر بایدوخان او از ابتدائی آن زمان که ارغون خان
 و آن مشتمل است بر چند حکایت... او را در خراسان بقائم مقامی بگذاشت
 تاوقت قهر بایدو و آن چند حکایت
 است چنانکه يك يك باید

حکایت حال او در خراسان در عهد پدر^۱

^۱ چون ارغون خان بیاری باری تعالی از دست احمد خلاص یافت و بر عقب
 او بدیار آذربایجان آمد و بر تخت پادشاهی نشست شهزاده غازان را در
 خراسان^۲ بقائم مقامی خود^۲ گذاشته بود و آن ممالک را بالشگرهای بزرگ
 بوی داده و آن سرحد که از معظیات ثغور است^۳ بوی سپرده و او بر وفق
 فرمان پدر آنجا می بود^۴ و مصالح آن ممالک را ضبط و ترتیب می فرمود
 و همواره جهت هرگونه مهمات ایلچیان در تردد می بودند و امیر نوروز
 ملازم می بود و در کار لشکر^۴ و امارت سعی و اجتهاد می نمود و در ذی الحجه
 سنه سبع و ثمانین و ستمائه چون شهزاده غازان از قشلاق مرو مراجعت فرموده
 بود و نوروز در خدمتش بود اما^۴ بجهت^۵ آوازه قتل بوقا و نوکران
 مستشعر شده بود عرضه داشت که چون آوازه یاغی می رسد^۵ می خواهم
 که بخانهء خود روم و هزاره ها را بازینم تا اگر احتیاج^۶ افتد بلشگر بر نشینم
 بدان بهانه اجازت حاصل کرده مراجعت نمود^۶ و خاتون خود شهزاده
 طوغان را^۷ با والدۀ سریش و برادران اویراتای غازان^۸ و حاجی^۹ و نارین
 حاجی و برادرزادگان را ملازم بندگی بگذاشت و ارغون خان امیر تکنارا بمقدمی

۱ - حکایت غازان خان در خراسان بعد ارغون خان P. 213 fol. r. :
 ۲ - مهمات P. inserit : - (برای L. :) راه قائم مقامی خویش P. L. :
 ۳ - می رسید W. : - بود اما T. = P., S., L., W. om. :
 ۴ - طوغانجی P. : - بجانب خانهء خود رفت P. p.h.v.e. :
 ۵ - و حاجی P. om. : - اوردای غازان P. :
 ۶ -

امرا و راه حاکمی بخراسان فرستاد^۱ و او و بوقا ملازم می بودند^۲ و غازان عادت و سیرت تکنارا پسندیده نداشت و چون مناسب طبیعت او نبود آنچه خواست که کند او را دست نداد و امیر قتلغ شاه نویان از جانب آذربایجان^۳ مراجعت نموده بود و جهت سوء المزاجی که داشت در حدود خوجان^۴ اقامت کرده و نوروز بجانب دره خسرو^۵ که زمستانگاه ایشانست رفته و در آن زمستان شهزاده^{۱۰} کینشو از حکم یرلیغ در همراه قشلا میشی کرد و چون بهار درآمد شهزاده غازان از مرو بجانب سرخس کوچ فرمود و چند روزی آنجا توقف نمود بعد از آن بقراچه سرخس^{۱۱} آمد تا چهارپایان فربه شوند و بطوی و تیر انداختن مشغول بود و نوروز بواسطه خوفی که جهت تهمت بوقا از ارغون داشت متعاقب^۴ می فرستاد و بهانه می آورد که درد پای^{۱۲} مانع وصول بپندگیست و امراء صده خویش و متعلقانرا حاضر گردانید و گفت شنیدم که یرلیغ از ارغون خان بشهزاده غازان رسیده است مشتمل بر آنکه نوروز و متعلقان^{۱۳} با بوقا در کنگاج بوده اند باید که ایشانرا گرفته تمامت یاسا رسانید و چون شهزاده کینشو خواهر نوروزرا خواسته بود پیش او نیز برین نمط پیغام فرستاد و او را^{۱۴} ترسانیده با خود یکی گردانید و بدان نزدیکی ساداق ترخان و ییکلامیش که غازان ایشانرا ببندگی ارغون خان فرستاده بود برسیدند و مدت یکماه در قراچه مقام^{۱۵} فرمود و آوازه یانگی گری وقتئذ نوروز در افواه افتاد و در اثناء آن امیر قتلغ شاه نیز رسید و سریش مادر نوروز و شهزاده طوغان^۵ و برادران و برادرزادگان^{۱۶} او^{۱۶} که آنجا بودند بهانه آنکه نوروز دختر را^۷ بساربان^۸ پسر نیکی^۹ داده و جماعت^{۱۰} منتظرند تا ما برویم و عروسی با تمام رسانیم اجازت خواستند که بروند و بعد از طوی^{۱۷} مراجعت نمایند جمله^{۱۱} رفتند و بنوروز پیوستند و غازان در اوائل^{۱۲} ربیع الاول سنه ثمان و ثمانین و ستانه از قراچه کوچ فرمود و بجانب طوس و رادکان روان شد^{۱۸} و ساداق را بایلچی پیش نوروز فرستاد که ما کوچ کرده آنجا می رسیم

— خوشان: ۲ P. — ... و راه حکومت خراسان فرستاده بود: ۱ P. p.h.v.e. — طوغانجوق: ۵ P. — کسان: ۴ P. inserit. — جزو: ۳ W. — ساروان: ۹ W. — خود را: ۷ L. add. — ۶ L. om. — اول: ۱۲ W. — چون: ۱۱ W. — جماعتی: ۱۰ L. —

می باید که برودخانه فرغانه که کشف رودست برآری چون ساداق پیش نوروز رسید نوروز او را^{۱۸} بگرفت و محکم بر بست و بزخم چوب و چاق پرسید که توبندگی ارغون خان بودی^۱ بگو که در حق من چه حکم فرموده است گفت خیر و خوبی نوروز قصد قتل او کرد از خوف جان سخنی چند^{۲۰} برایشان بگفت والد سریش و شهزاده طوغان مانع قتل او شدند او را مقید و محبوس گردانید و تمامت راهها ببرد^۲ و آغاز فتنه و بلباق نهاد و غازان در کشف^{۲۱} رود بپول معین فرو آمد و پنجشنبه بیست هفتم ربیع الاول سنه ثمان و ثمانین نوروز با لشگری که داشت^۳ بر سر آوردی معظم^۴ آمد و اتفاقاً بوقا و تکنا و کورل^۵ و دیگر^{۲۲} امرا در رودخانه فرو آمده بودند و انبوهی تمام جمع شده و آورد و بیرون رودخانه بکنار پشته نزول کرده چون عنایت ربانی^۷ با غازان بود نوروز^۸ آن غلبه را^{۲۳} پنداشت که آوردی او^۹ ست^{۱۰} و ایشانرا در میان گرفته چنانکه عادت مغول است سورامیشی^{۱۱} و فریاد کردند^{۱۲} و از لطف الهی^{۱۳} غازان زود برخاسته بود و روی می شست^{۲۴} و مقربان حاضر و امیر قتلغ شاه برنشسته چون غلبه و فریاد زیادت شد غازان برنشت و امیر قتلغ شاه در بندگی بود و بجانب رباط سنگ بست روان شدند S. fol. 272 v. ۱ براه نیشاپور^{۱۴} و بعون الهی از آن فتنه ناگهی خلاص یافت و نوروز امیر بوقا و تکنا و کورل را^{۱۵} بگرفت و فرمود تا آورد و خانهاء امرا تمامت^{۱۶} کوچ کردند^{۱۷} و ایشانرا^{۱۸} بجانب بروانکان^{۱۸} فرستاد^{۱۹} و تمامت را تاراج کردند و بوقارا بکشت و تکنا و دیگر امرا را محبوس با خود نگه می داشت چون

— بسپرد: ۲ P., L., W. — تراز بندگی ارغون خان آبی: ۱ P. p.h.v.e. — بر آوردی شهزاده غازان آمد: ۴ P. — بالشگر خود: ۳ P., L. — ازلی: ۷ W. — غازان: ۶ P. add. — کورک: ۵ P. W. — کورک: ۵ P. — نوروز آن غلبه را: ۱۰ P. p.h.v.e. — او: ۹ S., W. om. — روز: ۸ W. — — ۱۱ P. om. — آن غلبه را اردو پنداشت: L. — آوردی او پنداشت: ۱۲ P. add. — و سوران انداخت و از جوانب برایشان تاخت: ۱۲ P. add. — غازان خان ازین معنی آگاه گشته بر نشست و امیر: ۱۴ exhibit — ۱۳ P. pro — قتلغشاه در بندگی بجانب رباط سنگ بست براه نیشاپور روان شدند: ۱۴ P. — بروانکان: W. — زاونکان: L. — ۱۸ L. — ۱۷ v. ۱۹ — ۱۶ W. om. — ۱۵ v. ۵ — ۱۹ P. om.: ۱۷ — ۱۹ —

غازان بنشاپور رسید امرا ساتلمیش و مولای^۳ آتجا بودند بندگان پیوستند و عزم مازندران فرمود وزره خاص که بغایت پسندیده و نیکو بود احتاجیان از عیبه انداخته بودند و مدتی طلب آن کردند و بادست^۴ نیامد^۵ و سبب عزیمت مازندران آن بود که شهزاده هولاجو آتجا بود و آوازه می دادند که با نوروز یکیست و نوروز مکتوبات بولایات^۶ می نوشت برین غلط که هولاجو^۷ رلیغندین کینشو بویرویند غازان خواست که هولاجو را بگیرد پیش از آنکه بنوروز پیوندد بتعجیل تمام براند چنانکه پنجم روز از نیشاپور برنشسته بود^۸ بظاهر شهرک نو^۹ نزول فرمود و امیر کورتمور^{۱۰} جدا ماند و امراء^{۱۱} لشکر^{۱۲} مازندران بندگان پیوستند و هولاجو بظاهر جرجان^{۱۳} نزدیک کوردانی بود و روز آدینه هفتم ربیع^{۱۴} الآخر برسر هولاجو دوایندند^{۱۵} و بخانه او نارسیده سورامیشی^{۱۶} و فریاد کردند هولاجو را درد پای بود ناپوشیده^{۱۷} با اوق بیرون آمد^{۱۸} و عزم گریختن کرد چون^{۱۹} لشکر^{۲۰} بخانه او رسیدند و او را ندیدند^{۲۱} امرا مولای و باینجار بر عقب او رفتند و نزدیک سنگ سواد او را بگرفتند^{۲۲} و باز آوردند و خانهای او را غارت کردند^{۲۳} و چون^{۲۴} او را ببندگی^{۲۵} آوردند و از حال نوروز پرسیدند^{۲۶} انکار کرد و گفت مرا از حال او و وقوف نیست و با او یکی نبوده ام و هرگز این اندیشه نکرده ام^{۲۷} غازان آن روز^{۲۸} مجدود جرجان نزول فرمود و دیگر روز هولاجو را بردست بایتمور بندگان ارغون خان فرستاد^{۲۹} و یک روزی مقام کرده لشکرها باز دید^{۳۰} و از آتجا بجانب خوشان^{۳۱} و طوس و رادکان بدفع

— بولایت : ۳ — و چندانکه طلب کردند نیافتند : ۲ P. p.h.v.e. — ۱ L. om. —
— از بندگی : L. add. ، ارکیتور : ۵ P. — از اعمال آستراباد : ۴ P. add. —
— که در مازندران بودند et add. لشکرها : ۷ P. — و : ۶ P. inserit. —
— راندند : P. ، دوایند : L. — جرجان : L. ، گرگان : P. —
— موزه ناپوشیده : P. om. ، L. ، W. : ۱۱ P. om. — ۱۰ P. om. —
— لشکرها : ۱۳ L. — با اوغ از خرگاه بیرون آمد : ۱۲ P. —
— ۱۵-۱۶ : ۱۶ P. om. — ۱۶ v. ۱۶ — نیافتند : ۱۴ P. —
— شهزاده از حال نوروز پرسید : ۱۸ P. — بیش شهزاده غازان : ۱۷ P. —
— ۲۱ v. ۲۰ — در خاطر نگذرانیده ام : ۱۹ P. —
— خوجان : ۲۲ W. — ۲۰-۲۱ : ۲۱ P. om. —

نوروز حرکت فرمود چنانکه هفتم روز بسلطان میدان کلندر که قرب هشتاد فرسنگ باشد نزول فرمود و باخر روز از قراول خبر رسید^{۱۲} که سیاهی لشکر یاغی می نماید فرمان شد تا تمامت لشکر^۱ سلاح در پوشیدند^۲ و یاغیان چون از دور لشکر منصور را دیدند بجانب رادکان رفتند و رایات همایون^{۱۳} آن شب در سلطان میدان بود بارانی^۳ عظیم ببارید چنانکه اکثر جوشن^۴ و برگستوان^۵ بزبان آمد و^۶ علی الصباح که پانزدهم ربیع الآخر بود رایات همایون متوجه رادکان^{۱۴} شد بطلب نوروز^۷ و چاشتگاه در موضع اینجکه سو^۸ با نوروز برابر افتادند و از جانب صف کشیدند لشکر منصور از غایت تهور بریشان دوایندند و جنگی^{۱۵} عظیم کردند خاصه امیر قتلغ شاه و از آن طرف کینشو و نوروز و تکنا ایستادگی نمودند و عاقبة الامر در لشکر این^۹ طرف^{۱۰} وهنی پیدا شد و روی بهزیمت نهادند^{۱۱} و رایات^{۱۶} همایون هم در مقر خود توقف بسیار نمود و امرا قتلغ شاه و ساتلمیش و سوتای را فرمود تا لشکرها را جمع گردانیدند^{۱۲} و هر چند سعی کردند امکان بازگردیدن^{۱۳} ایشان^{۱۷} نبود آنگاه رایات همایون براه اغیان^{۱۴} بطرف جوین حرکت فرمود و بر عقب امراء لشکر ایغورتای^{۱۵} غازان و دیگران در رسیدند و از تمامت ولایت جوین هیچ آفریده^{۱۸} بندگان^{۱۹} رسیدگی نکرد^{۲۰} الا مهتر نجیب الدین فراش کچون بدیه زیرآباد رسیدند فی الحال بیرون آمد و شرائط نیکو بندگان^{۱۷} رسانید^{۲۱} باسپان بغایت نیکو تکشمیشی کرد^{۱۸} و خدمتهاء پسندیده^{۱۹} لائق از هر گونه بجای آورد لاجرم پادشاه اسلام چون بر سریر سلطنت متمکن گشت حکم حق گذاری او را بنواخت و سیورغامیشی تمام فرمود و از جمله^{۲۰} مقربان

— باران : ۳ L. — در بستند : ۲ W. — لشکرها : ۱ L. —
— بامداد : L. add. — ۶ P. om. — جواشن : P. ، جوشنها : L. —
— آن : L. — ۹ — اینجکه سو : T. = W. ، S. — بطلب نوروز : P. om. —
— ۱۰ P. — ۱۱ L. — لشکر شهزاده : ۱۰ P. —
— گردانیدن : ۱۳ L. — فرمود تا لشکرها را دل داده جمع گردانند : ۱۲ P. p.h.v.e. —
— آوردای : ۱۵ P. — ارغان : L. ، ارغان : S. ، W. — ۱۴ T. = P. —
— و چون بجوین رسیدند از مردم آن ولایت هیچ کس پیش نیامده : ۱۶ P. p.h.v.e. —
— و شرائط خدمت بجای آورد : ۱۷ P. —
— واسپان نیکو آخته داشت پیشکش کرد : ۱۸ P. —

حضرت گردانید و دیه زیرآباد که اینجو^۱ بود بوی بخشید و اورا یرلیغ ترخانی داد و راه خزانهداری بروی^۲ توسامیشی فرمود^۳ و خاقاهی که در دیه بوزینجرد از اعمال^۴ همدان بنا فرمود و آن عمارتیه عالی و بنای عظیم است و اوقاف بسیار از ضیاع و عقار بر آنجا وقف کرده تولیت آن باو و اولاد و اعقاب او داد و بنظر عنایت و عاطفت^۵ پادشاهانه ملحوظ گشت و پوشیده نماند که هر کس که پادشاهانرا خدمت نیکو و پسندیده کند هرآینه نتیجه^۶ و ثمره آن بیابد و در نظر همکنان موقر و محترم باشد^۷ بر جله چون رایات همایون نزدیک جاجرم رسید کنگاج کردند که مصلحت در آنست که بندگان ارغون خان رویم یا در کالبوش مقام کنیم غازان فرمود بچون ایلیچیان تغیش^۸ و ارمی بلارا فرستاده ایم صبر باید کردن تاچه حکم رسد و بکالبوش توقف فرمود چون آنجا^۹ یورت ایغورتای غازان^{۱۰} است^{۱۱} و نیز مازندرانرا او می دانست آنجا^{۱۲} خدمتهای پسندیده کرد^{۱۳} و تا حدود صمقان و جرمقان جماعت قراولانرا بنشانند^{۱۴} و در آن روزها نظام الدین یحیی از ولایت بیلق برسد و جهت بندگی حضرت^{۱۵} و ما محتاج آورد و اسپان تبجاق^{۱۶} و آلات زرو نقره و بارگاه و سرپرده و فرش و اوانی و استران و شتران^{۱۷} آورد و جهت امرا خدمتهای پسندیده کرد و بروفق فرمان^{۱۸} بایهق مراجعت نمود تا ترتیب مال و تغار لشکر کند و بدو روز پیش از جنگ بانوروز امیر الادو و جماعت امراء قراوانس برخانه^{۱۹} نوروز زده بودند و جمله را غارت کرده^{۲۰} چون نوروز بر آن حال واقف شد بر عقب ایشان برفت و کینشو و دیگران در رادکان مقام کردند و چنانکه عادت قراونه

۱ L. : اینجا — ۲ L. : بوی —

و تاغایت وقت که عهد الجایتو سلطان است برقرار مباشر آن^۳ P., L. hic inserit : شغل است و بر قاعده موقر و محترم (است) و حقیقت آنکه مردی بناموس و ترتیب و نیکو ذات (پسندیده سیرت : L. add.) و صاحب مروءه است (چنانکه شایسته حضرت پادشاهان باشد : L. add.) و پیوسته بخیرات و میرات می کوشد و بسیاری صلحا و علما و دیگر اصناف طوائف از وجود او — در آسایش اند

اینجا : L. : ۱ — ۲ — ۳ P., L. om. : — آن : W. add. : ۴

— کردند : P. : ۵ — بود : P. : ۶ — ایغورتای نویان : P. : ۷

— تبجاق : L. : و تبجاق : P., T. = W. : ۸ — بنشانند : P., L. : ۹

— خانهها : P. : ۱۰ — و قطاره استرواشر : P. : ۱۱

باشد بعد از آن غارت بدو سه گروه^۱ شدند و از امیر الادو^۲ برگشته بعضی از ایشان^۳ بنوروز رسیدند^۴ و بعضی باخانهاء خود رفتند و فتنه و تشویش آغاز نهادند آلا دو چون پریشانی و پراکندی ایشان^۵ S. fol. 273 r. مشاهده کرد خانهای خود را مجدود بادغیش در دره محکم بنشانند و خود بندگان پیوست و غازان در حق او مرحمت و سیورغامیشی بسیار فرمود و مدت^۶ چهل روز در کالبوش مقام افتاد و چون از بندگی ارغون خان لشکرها در رسیدند مقدم ایشان شهزاده بایدو و نورین آقا و پسرش^۷ بندگان پیوستند^۸ چند روزی بطوی مشغول شدند و از آنجا بطالع سعد براه سملقان^۹ بجانب خوشان^{۱۰} کوچ فرمود و نوروز چون از وصول لشکرها از جانب عراق خبر یافت و دانست که^{۱۱} قصد او دارند خانها و متعلقانرا بجانب هراة فرستاد و خود تا حدود جرمقان بیامد چون دید که طاق مقاومت ندارد باز گشت و لشکر منصور بر عقب او^{۱۲} می رفت تا حدود جام و در موضع بخارسرای که بالای جام است اولجیتو با جمعی قراونا و تاجی پسر یکیدون^{۱۳} از نوکران نوروز بایلی درآمدند و چون^{۱۴} بخرجرد^{۱۵} جام^{۱۶} رسیدند نوروز هر چهار پائی که در خراسان یافته^{۱۷} بود خواه^{۱۸} از آن خود و لشگریانش خواه از آن عرب و ترکان و غیرهم تمامت رانده بود و باخود^{۱۹} می برد چون لشکر منصور متعاقب^{۲۰} رسیدند^{۲۱} از در^{۲۲} جام تا در هراة تمامت کوه و بیابان پر چهار پای دیدند که رها کرده بودند و چند جای چندان چهار پای^{۲۳} سقط شده بود^{۲۴} و گندیده که^{۲۵} از عفونت گذر متعذر بود و مغولان آن چهار پایانرا^{۲۶} می گرفتند و می بردند^{۲۷} و در دیهها گوسپندی بدانکی می فروختند^{۲۸} و چون حکم شده بود که باولجای التفات نکنند زیادت نمی یارستند گرفت و نوروز نقد و جنسی که سبکتر یافت برداشت و با شهزاده

— هولاجو : P. : ۱ — بگروه دو سه : L. : ۲

— پیوستند : L. : ۳ — چون الجایتو (و جغنی انبوه : P.) : P., L. add. : ۴

— خوجان : W. : ۵ — صمقان : W., سمنقان : L. : ۶ — بشرف : L. inserit : ۷

— یکه بدون : W., یکا بدون : P., یکه بدون : L., یکسدون : S. : ۸ —

— ۱۰ P. : — ۱۱ L. om. : — ۱۲ L. om. : — ۱۳ L. om. : — ۱۴ L. : — ۱۵ P. om. : — ۱۶ L. om. : — ۱۷ L. : — ۱۸ L. : — ۱۹ L. : — ۲۰ L. : — ۲۱ L. : — ۲۲ L. : — ۲۳ L. : — ۲۴ L. : — ۲۵ L. : — ۲۶ L. : — ۲۷ L. : — ۲۸ L. : —

— چنانکه : L. : ۱۰ — چنانکه : L. : ۱۱ — چنانکه : L. : ۱۲ — چنانکه : L. : ۱۳ — چنانکه : L. : ۱۴ — چنانکه : L. : ۱۵ — چنانکه : L. : ۱۶ — چنانکه : L. : ۱۷ — چنانکه : L. : ۱۸ — چنانکه : L. : ۱۹ — چنانکه : L. : ۲۰ — چنانکه : L. : ۲۱ — چنانکه : L. : ۲۲ — چنانکه : L. : ۲۳ — چنانکه : L. : ۲۴ — چنانکه : L. : ۲۵ — چنانکه : L. : ۲۶ — چنانکه : L. : ۲۷ — چنانکه : L. : ۲۸ —

— می برد : L. : ۱۹ — چهار پای را : L. : ۲۰

طوغان و خانهای^{۱۰} رادران و معدودی چند راه قره^۱ و سبزار بیرون رفت که صحرایی بی آبست چون موسم گرما بود غازان مصلحت ندید لشکر^۲ بدان راه بر عقب او فرستادن بر در^{۱۱} هراة^۳ برکنار پول مالان^۴ مقام فرمود و امرارا بطلب کینشو و آوردی معظم بیادغیش فرستاد کینشو و قوف یافت و بازن و بچه و متعلقان خود بجانب کوههای غور و غرجستان^{۱۲} بیرون رفت و امرائی آوردی معظم و تکنا و لشکر قراونه که باوی بودند تمامت را کوچ کرده بهراة آوردند و از جمله ثبات و سکون کینشو یکی آن بود که در آن^{۱۳} مدت بقدریک دینار از خزائن خاص و اموال و چهارپایان خانهاء امرا که انجا بودند تصرف ننموده بود بلکه خدمات پسندیده بجای آورده بود^۵ و بعد از چند روز^{۱۴} از هراة کوچ فرموده بجانب رادکان متوجه شدند و از آنجا ایغورتای غازان رادر صحبت تکنا بیندگی ارغون خان روانه فرمود تا صورت حال لشکر خراسان بمحلّ عرض^{۱۵} رساند و با وجود چندان فتنه و بولغاق که در خراسان قائم بود غازان از آیین عدل و انصاف هیچ دقیقه مهممل نمی فرمود و در رعایت رعیت باقصی الغایه^{۱۶} اهتمام می نمود و یاسا فرموده بود که هیچ آفریده از لشکریان و غیرهم چهارپای در زرع و باغ مردم نکنند و قطعاً غله نخوراند و در ولایات^۶ خرابی نکنند و رعایارا زور نرسانند^{۱۷} و با جماعت^۷ قراونه که در حدود جام گذاشته بودند از رادکان بشترکوه حرکت فرمود تا آنجا یایلامیشی کند و در آنجا با شهزاده بایدو و امیر نورین و دیگر^{۱۸} امراء لشکر که آمده بودند^۸ بطوی و شراب مشغول شدند و در حق ایشان اکرام تمام فرمود و در اثناء آن از قراولان خبر رسید که یاغی ظاهر شده اند^۹ رایات^{۱۹} همایون بجانب رادکان حرکت فرمود و آن آوازه دروغ بود و بواسطه ادمان شراب سؤال مزاحی طاری شد^{۱۰} و از آنجا بخبوشان آمدند^{۱۱} و تا قریب چهل روز^{۲۰} مرض باقی بود و بعد از آن بصحت اصلی مبدل شد

۱ P. : فراه — ۲ L. : لشکر را — ۳ P. p.h.v.e. : بر سر راه —
۴ P. add. : بمغزار هزاره حرب نزول کرد و چند روز مقام کرد —
۵ L. om. — ۶ L. : ولایت — ۷ L. : جماعتی — ۸ L. : بود —
۹ P. p.h.v.e. : سیاهی یاغی ظاهر شده است —
۱۰ L. : گشت — ۱۱ L. : آمد —

و در آن مدت از حضرت^۱ ارغون خان امیر شیکتور آقا^۲ و طوغان رسیدند و آن تابستان^{۲۱} و پاییز در حدود خبوشان و رادکان و شترکوه بودند و چون هوا سرد شد بر آن مقرر کردند که قیشلامیشی در نشاپور کنند غازان در مؤیدی قشلاغ^{۲۲} فرمود و شهزاده بایدو در موضع شامکان که میان بیهق و نشاپورست و در آن زمستان سرما بغایت بود و برف بافراط آمد و بیشتر چهارپایان سقط^{۲۳} شدند و اکثر مردم پیاده ماندند و چون بهار سنه تسع و ثمانین در آمد در حدود^۳ رادکان و خبوشان^۴ و شترکوه یایلامیشی^۵ کردند و آن سال از جمیع جوانب^{۲۴} ایمنی بود و از بندگی ارغون خان خزائن آنها آوردند و بر لشکریان قسمت کردند و طوغان تا حدود بادغیش رفت و باز آمد و در اوائل تابستان جهت آنکه در^{۲۵} خراسان تغار یافت نبود^۶ حکم شد که شهزاده بایدو لشگرها که از عراق و آذربایجان^۷ آمده بودند^۸ مراجعت نمایند^۹ و نورین آقا ملازم باشد و غازان تا حدود یام^{۱۰} و^{۲۶} ارغیان بوداع^{۱۱} بایدو بیامد و مراجعت نمود^{۱۲} و در آن تابستان جمعی^{۱۳} از قراونه دل دیگرگون کرده بولایت جوین^{۱۴} در آمدند متقدم ایشان دانشمند بهادر^{۲۷} و خرابی می کردند امیر مولای بدفع ایشان نامزد شد^{۱۵} و تابستان و پاییز غازان در حدود خبوشان و رادکان بشکار و تماشا مشغول بود و امرا بکار لشکر^{۲۸} و اصحاب دیوان بضبط اموال و ترتیب تغار لشکر و قیشلامیشی در تئرن باورد^{۱۶} فرمود و برآبی که آترا کالتئرن می گویند بندی فرمود^{۱۷} بستن^{۱۸} و چند^{۲۹} پاره دیهرا آبادان کرد^{۱۹} و در آن پاییز خوارزمی ترخان از بندگی ارغون خان جهت ضبط کار خراسان و اموال آنجا رسید و غازان فرمود که بموجب^{۲۰} S. fol. 273 v. فرمان پیش گیرند

۱ L. om. : — از حضرت — ۲ T. = W., S. : شیکتور آقا, P. : L. : —
۳ L. : — نمی شد — ۴ W. : — خوجان — ۵ W. : — یایلامیشی —
۶ L. om. : — و آذربایجان — ۷ L. : — رفته بودند, W. : رفته بود — ۸ L. : —
۹ v. ۱۴ — ۱۰ L. om. : — یام و — ۱۱ L. om. : —
۱۲ P. om. : ۱۱ — ۱۴ — ۱۳ L. : — قومی —
۱۵ L. om. — ۱۶ T. = W., S., P. : تئرن باورد, L. : —
۱۷ L. : — بود — ۱۸ L. : — درستن —
۱۹ P. p.h.v.e. : — چند پاره دیه بدان آبادان شد — ۲۰ L. : — بجهت —

و بموجب فرمان^۱ نواب طوغان را در قهستان بگرفتند و بپندگی آوردند و تمامت کتاب وعمال خراسان را حبس و توکیل فرمودند^۲ و در آخر^۳ زمستان جمعی از قراونه در حدود سرخس آغاز عصیان نهادند^۴ و بجانب مرو رفتند^۵ و رایات همایون بجانب دره مرغه^۶ حرکت فرمود^۷ و آلاؤ نوین را بدفع^۸ ایشان فرستاد تا ایشان را بایلی در آورد و مدتی در حدود ارجاه و شوکان مقام فرمود و از آنجا بجانب سرخس رفت و چون^۹ بقراتپه که آنرا شیرسیل می گویند^{۱۰} نزول فرمود^{۱۱} در شهر سنه تسعین و ستائیه آوازه رسید که نوروز با ساربان و ایوکان اغول^{۱۲} و اورکتیمور و امرا^{۱۳} ایساوور و غیره می رسند با لشگری تمام^{۱۴} بقصد خراسان و سبب آن بود که پیش از آن^{۱۵} چون^{۱۶} نوروز از حدود هراة منهزم شد گریخته پیش قایدو رفت و بعد خدمات بسیار التماس لشگری کرد^{۱۷} قایدو بروفق ملتمس او لشگری باوی فرستاد و بر عقب او پسر^{۱۸} خویش^{۱۹} ساربان را^{۲۰} نیز با لشگری روانه داشت.

P. fol. 215 r. حکایت رفتن امیر نوروز بترکستان پیش قیدو خان

و نوروز با معلودی چند مردود آب آمویه را عبره کرد و براه بدخشان عزم خدمت شهزاده قایدو پسر قاشین بن اوکتهای^{۱۰} قان جزم کرد^{۱۶} و گفت پیاده تا سفر نکند فرزند نشود چون بخدمت شهزاده قایدو رسید اظهار صدق و عبودیت و اخلاص کرد^{۱۱} قیدو سبب جلاء وطن مألوف و ترک مسکن معروف و موجب ورود و وصول او استطاق نمود پاسخ گفت

۱ L. : بحکم نواب W. : فرموده

۲ L. : و توکیل W. om. : حبس فرمودند و توکیل کردند

۳ L. : دره مرغه L. : — ۴ v. ۱۸ — ۵ L. : کردند — ۶ L. : P. : W. : —

۷ P. om. : — ۸ P. om. : — ۹ L. : — ۱۰ L. : —

۱۱ Hic P. finit et in capite proprio (usque ad P. fol. 215 v. 3) res gestas, de quibus in S. fol. 273 v. 5-6, W. fol. 251 r. 15-17 et L. fol. 659 r. 22-24 breviter narratur, exhibet.

۱۲ L. : این — ۱۳ L. : امیر — ۱۴ L. : — ۱۵ L. : —

۱۶ L. : خود — ۱۷ L. : پسر — ۱۸ L. : — ۱۹ L. : —

۲۰ L. : ساروان — ۲۱ P. om. : —

تمتنی و نیاز بنده^{۱۲} نیکخواه و دوستدار بی اکراه از حضرت ربه بیت آن بوده تا بمشاهده این بارگاه همایون و طلعت غره میمون مشرف و مزین گردد^{۱۳} چه نحمد الله و منه آثار سرفرازی و اخبار بنده نوازی و علامت سیاست و کیاست و ذکر بزرگواری و صیت شهریاری این بارگاه^{۱۴} کیوان مقدار در اطراف و اکناف جهان فائض و شایع است و احوال خود بی تردد دهشت و خشیتی عرض کرد و ختم^{۱۵} کلام بر آنکه علام الغیوب آگاه و بیناست که بگناه و خیانتی که بنده بدان متهم است از گریک یوسف بیگناه ترواز ترکیب^{۱۶} آسمان پاکترست بیت ، نه بر زبان گذرانیده ام نه در خاطر ، نه در عقیدت من بنده هرگز این بودست ،^{۱۷} قیدو فرمود که پس موجب انهزام و گریز و اضطرام چیست نوروز گفت راست مانده افسانه رو با هست که بتعجیل^{۱۸} می گریخت شغالی ازوی موجب انهزام پرسید روباه گفت پادشاه خرگرمی کند شغال گفت چون تو خر نیستی چرا^{۱۹} گریزانی گفت ای یار تا درست شود که خر نیستم بسیار زخم بی رحم با کسان بیاید خورد قیدو را این حکایت^{۲۰} بغایت خوش آمد اورا نیکو بنواخت و در جوار خود جای داد و تعهد و تعقد اقامات و کرامات تقدیم نمود^{۲۱} و نوروز تا مدت سه سال متواتر و متوالی چون خر در خلاب و حریاء در آب بزمن ترکستان سرگردان بماند^{۲۲} و با ایشان ترجیه ایام بی فرجام می کرد و از آن روی که در طبیعت او لجاج و تکبر مرکوز و مفطور بود در غربت^{۲۳} و وحشت و کربت با امرا و ایناقان قیدو زندگانی نه بر قاعده غربیان و مهمانان می کرد سبب آنکه نوروز سی سال تمام در^{۲۴} وسط ممالک ایران و بیضه دیار خراسان بنار و نغم و حرمت و تعظیم در دولت خانان مغول زندگانی کرده و طی^{۲۵} و نشر و قبض و بسط و حل و عقد اقلیم ثالث و رابع در قبضه اقتدار پدرش ارغون آقا بوده و اسباب و املاک و عقود^{۲۶} و نقود و حواشی و مواشی نا محدود موجود گذاشته با طائفه بیگانه با وجود ازاله حرمت و حشمت و تضییع املاک و اسباب^{۲۷} و جلاء خان و مان صولت و سطوت امراء قیدو تحمل نمی کرد و ایشان نیز باوی طریق عزت و حرمت و راه وفاق و رفاق^{۲۸} نمی سپردند با وجود آن خود را نینداخت و موقر و معظم می زیست تا از طول نکث و سامت ادامت مستوحش گشته اجازت^{۲۹} مراجعت

خواست قیدو اورا بعد از عاطفت و سیورغامیشی مقدار سی هزار سوار با دو شهزاده ایوکان و ارکتمور و از امرا^{۳۰} یساور و کوپک^۱ و غیرهم بمساعدت نوروز بقصد دیار خراسان و قع اعداء نوروز نامزد کرد و لشگرهای که در حدود آمویه P. fol. 215 v. مقام داشتند هم بنظر اهتمام ایشان مقرر کرد و همچنین لشگری که با پسر او ساریان برکنار آمویه و بادغیش و شبورغان قشلاق^۲ و ییلاق می کردند نوروز بمنقلای روانه شد در شهر سته تسعین و ستانه آوازه رسید که نوروز با لشگرهای ماوراءالنهر و ترکستان^۳ عازم خراسان گشته S. fol. 273 v. غازان قبرتورا با جمعی بهادران بخرگیر^۷ فرستاد تا مرغاب رفته باز آمدند و گفتند یاغی بحقیقت^۲ می رسد و لشگر^۳ بسیار است چون^۴ لشگر ما^۵ جمع نبود از قرانیه کوچ کرده بموضعی که مرغانه و کشف رودست^۶ روانه شدند و منتظر می بودند تا امیر قتلغشاه و لشگرهای که در هراة قیشلامیشی کرده بودند برسند و امیر کوئچک را^۷ بطلب لشگرهای^۸ مازندران فرستادند چون پول. معین رسیدند امیر مولای^۹ اجازت خواسته بقهستان روانه شد تا لشگر^{۱۰} آنجا را یارد و آوازه یاغی متعاقب می رسید از آنجا کوچ کرده بالای مشهد^{۱۰} رضوی نزول فرمود و منتظر امیر قتلغ شاه می بود در روز قیان اختاجی^{۱۱} از جانب آذربایجان رسید و امرا که آنجا فتنه انگیزه بودند و جوشی و اوردوقیا و سعد الدوله را^{۱۱} کشته^{۱۲} او را فرستاده بودند تا با اتفاق مفیدی چند در خراسان فتنه انگیزند بیامد و خبر داد که لشگرهای^{۱۳} آذربایجان و عراق از بندگی ارغون خان می رسند^{۱۲} غازان از آنجا که فراست و کیاست او بود دانست که دروغ باشد که می گوید^{۱۴} اما چون آوازه یاغی یابی

— لشگرها: ۳ L. — بتحقیق: ۲ P. — کومک: ۱ P. —
— ۴-۲: L. om. — ۵ v. —
درین ایام غازان: exhibit ۵ — ۳ pro P.; مرغانه که کشف رودست: L., p.h.v.e. —
— بقرانیه بود کوچ کرده بجانب کشف رود —
— لشگر: ۸ L. — کحک: P.; کوئچک: S.; T. = W., L. —
— لشگرها: ۱۰ L. — ایسن مولای: ۹ L. —
— قیان اختاجی: W.; قومان اختاجی: L.; همان اختاجی: S., P. —
— میگوید: ۱۴ L., P. — لشگر: ۱۳ L. — بودند: ۱۲ L. add. —

می رسید تفحص آن معنی فرمود^۱ و دیگر روز امیر^{۱۳} قتلغشاه برسید و نمود که لشگر یاغی برباط سنگ بست رسیده اند غازان او را بنواخت و قبا ی خاص پوشانیده شبهنگام باز گردانید تا لشگرها را^{۱۴} بامداد بزیر مشهد مقدس بندگی رساند تا مصاف دهند نیم شب از قراولان خبر رسید که لشگر یاغی از پول معین در گذشتند رائی اعلی^۲ چنان اقتضا^{۱۵} کرد که اوردوی معظم و خواتین را هم^۳ در شب^۴ بجانب اسفراین روانه فرمود و علی الصباح که غره^۵ ربیع الآخر سته تسعین و ستانه بود از آنجا برنشست و امرا نورین اقا و آلادو^{۱۶} و ایخورتای غازان و غیرهم در بندگی بودند و بجانب زیر^۵ مشهد رضوی کوچ کرده ساعتی آنجا^۶ نزول فرمود^۷ و لشگر را یاسامیشی کرده منتظر^{۱۷} وصول امیر قتلغ شاه می بود تا بیای مصاف دهد^۸ نیم روز جمعه^۹ از پیش قتلغ شاه بیامد و گفت چون برباط سنگ بست رسیدیم تمامت لشگر^{۱۰} براه و جنگ^{۱۱} ۱۸ و اسحاقآباد بجانب نساپور روانه شده بودند و متعاقب او^{۱۲} امیر قتلغ شاه بندگی پیوست و بعد از ساعتی سیهائی لشگر پیدا شد چون ایشان بسیار بودند^{۱۹} و ازین جانب کم^{۱۳} امرا گنگاج کردند که مصلحت محاربه نباشد و آلادو عرضه داشت که مارا مصلحت^{۱۴} مکاوحت با ایشان^{۱۵} نیست و این مثل مغول^{۱۶} ادا^{۱۷} کرد که با یاغی^{۲۰} در پیوستن^{۱۸} آسان باشد اما بگسیستن مشکل بود روزهای بسیار را جواب ارغون خان^{۱۹} شما دانید این یک روز را^{۲۰} جواب بر منست رائی مبارک^{۲۱} بر آن قرار گرفت که مراجعت نمایند تا جائی که لشگرها تمامت جمع شوند و از آنجا بجانب رادکان حرکت فرمود و یاغی بر عقب می آمد در^{۲۱} آخر روز بنزدیک^{۲۲} طوس

— رسید محل تفحص آن معنی نبود: P.; نفرمودند: S. —
— نیم شب: ۴ E. — L., P. om. — ۳ — عالی: P., W. —
— توقف نمود: P. — ۷ — P. om. — ۶ — از زیر: P. —
— بلشگر: ۱۰ L. — چچا: P. — ۹ — دهند: P., L. —
— آن: L. om., P. — ۱۲ — و جنگ: W.; حنک: P.; حنک: L. —
— مصلحت: P. inserit: ۱۵ — P. om. — ۱۴ — اندک: L. —
— پیوستن: L. — ۱۸ — L. om. — ۱۷ — مغولی را: P., L. —
— تا: P. — ۲۱ — روز: L. — ۲۰ — گفت: L. inserit: ۱۹ —
— نزدیک: L. — ۲۲ —

بر لشکر^{۲۲} یاغی افتادند و جنگ کردند و دیگر روز کوچ کرده در چند موضع توقف فرمود تا مصاف دهند و اتفاق نمی افتاد شب در سلطان میدان فرو آمد و بامداد کوچ فرمود و آلا دو^{۲۳} عرضه داشت کچون^۱ این زمان جنگ میسر نمی شود و خانه های من و اکثر لشکر^۲ بجانب^۳ جوی رفته اند اگر فرمان شود در طلب^۴ ایشان روم و اجازت یافته برفت و اراتیمور^۵ پدر شیرین ایکاجی هم عرضه داشت که خانه و لشکرهای^۶ من هم بجانب نساپور رفته اند بروم و ایشان بیارم و او نیز برفت و ایغورتای غازان تورمیش^۷ ۲۵ خاتون دختر شهزاده مبارکشاه را دوست می داشت و او را^۸ با^۹ خانه های خود بجانب کبودجابه روان کرده بود و در دماغ^{۱۰} داشت که او را برگیرد و پیش^{۲۶} نوروز رود او نیز ببهانه آنکه بر عقب خانه می روم تا لشکرهای مازندران را مرتب گردانم و محافظت آن حدود بجای آرم اجازت خواست برفت و امرا^{۲۷} نورین اقا و قتلغ شاه و سوتای در بندگی بودند و براه ارغیان حرکت فرمود و خبر یاغی متعاقب می رسید در شهر اسفراین دمی توقف فرمود و از آنجا^{۲۸} گذشته بدیه کسرغ از اعمال اسفراین^{۱۱} فرو آمد و نیم شب نورین و قتلغ شاه و سوتای را معلوم شد که جمعی قراونه که ایشانرا در هزاره^{۱۲} جهت اباتای^{۱۳} در آورده^{۱۴} بودند^{۲۹} سرفتنه دارند و کنگاج کرده اند که یاغی شده مراجعت نمایند آن حال را عرضه داشتند صلاح در آن دیدند که کوچ کنند و امیر قتلغ شاه توقف نماید تا آن حال باز داند^۱ S. fol. 274 r. و رایت همایون بجانب جورید^{۱۵} حرکت فرمود چنانکه علی الصباح آنجا رسید و آن جمع از آنجا بازگردیدند و بر خانه های کونجک و قتلغ خواجه و دیگر سوکورحیان^۲ افتادند و آنچه یافتند غارت کردند و یاغی پیوستند و لشکر یاغی همچنان بر عقب می آمد^{۱۶} تا جورید و پادشاه چون آنجا رسید

۱ L.: چون — ۲ P., L.: لشکرها — ۳ L.: راه —
۴ L.: بطلب — ۵ L.: اورتیمور — ۶ L.: لشکر —
۷ S., P.: تورمیش — ۸ P.: او — ۹ S., P.: تورمیش —
۱۰ P. om.: با — ۱۱ P., L. om.: از اعمال اسفراین —
۱۲ P., L. add.: بزرگ — ۱۳ S.: باتای — ۱۴ P., L.: همچنان —
۱۵ L.: آورده — ۱۶ L. inserit: حورنک —

فرمود تا خانه های قاجیر^۱ پسر سرتاق^۳ و سوقار^۲ و سواتو^۳ و دیگر قراونه که آنجا فرو آمده بودند بجانب جاجرم و بسطام روانه شدند و تا آخر روز آنجا مقام فرمود چون امیر قتلغ شاه رسید و احوال و صول^۴ یاغی عرضه داشت کوچ فرمود و بجاجرم فرو آمد و آن شب مقام کرد و یاغی^۴ از جورید باز گردید و آنچه در آن سال از قتل و نهب و خرابی در خراسان واقع گشت^۵ زیادت از شرح و تقریرست و شهر نساپور را محاصره کردند و حق تعالی بدولت غازان آن مسلمانان را از شر کفار نگاه داشت و بریشان دست نیافتند^۶ لیکن دیههارا غارت کردند و بسیار اسیر بردند و در باروقی^۵ از نواحی نساپور مردم سپاهی جلد باشند یاغی قصد آنجا کردند و موضعی بغایت محکم است^۷ و مردم بسیار با اموال و چهارپای آنجا بردند^۶ یاغیان در دره رفتند و ایشان بالا و شیب دره فرو گرفتند^۷ و قرب هزار سوار از کفار بکشتند و از آنجا بازگردیده^۸ بمشهد طوس رفتند و غارت کردند و چهار ترنج نقره که بر بالای ضریح نهاده بودند بر کشیدند^۸ و در^۹ خراسان^{۱۰} بسیاری از آن لشکریان را بقتل آوردند چنانکه^۹ چون بمحدود بادغیش رسیدند و عرض لشکر خواست^{۱۱} اقرب^{۱۲} پنج هزار سوار در می بایست^{۱۳} و بدان سبب^{۱۴} نوروز را در گناه^{۱۵} آورده چوب زدند و دیگر روز^{۱۶} رایت^{۱۰} همایون از جاجرم براه بسطام و دامغان کوچ فرمود^{۱۷} و واقعه ارغون خان تمامت امر را معلوم بود^{۱۸} اما از غازان^{۱۹} پنهان می داشتند و چون ببسطام رسید^{۱۱} روزی^{۲۰} مقام فرمود چه خواتین آنجا بودند و از آنجا بدامغان

۱ P., L.: قاجری — ۲ L.: سوقار سو — ۳ L.: سواتو —
۴ L., P. om.: ... آن شب معلوم کردند که یاغی — ۵ P.: باروقین —
۶ T. = W., S.: باروقی — ۷ P.: گشتند — ۸ P. p.h.v.e.: کشیدند —
۹ P. om.: خراسان — ۱۰ P.: کشیدند — ۱۱ L.: خواستند —
۱۲ L., P.: اقرب — ۱۳ L.: بایست — ۱۴ L. om.: بدان سبب —
۱۵ L.: کار — ۱۶ v. ۸ — ۱۷ P. om.: ازین طرف et inserit: دیگر روز —
۱۸ P. p.h.v.e.: تمامت امر را — ۱۹ L. add.: خان — ۲۰ P., L.: معلوم گشته بود —

توجه نمود و پیش از آن ایشقا^۱ برادر آلا دورا . بر سالت بیندگی ارغون خان فرستاده^{۱۲} بود^۲ و او چون^۳ واقعه شنیده بود در دامغان توقف نموده و تمامت اهل دامغان از شهر برخاسته بودند و بعضی باتفاق شاه ایلدوز^۴ بگردکوه رفته^۵ بعضی^۶ بحصار دیه میان که جائی محکم است از آن جهت ایشقا از دامغان باز گردیده و بیستام ببندگی رسید و حال مردم دامغان عرضه داشت و چون رایات^{۱۴} همایون بدامغان نزول فرمود هیچ آفریده پیش نیامدند و ساوری و علوفه و ترغو ترتیب نکرده بودند غازان خان غضب فرمود^۷ و چون اکابر و اعیان^{۱۵} آنجا در حصار میان بودند فرمود^۸ تا بیرون آیند اباء نمودند و بمحاصره آن فرمان شد بعد از سه^۹ شبانروز جنگ آمان خواستند و بایلی در آمدند و مالی^{۱۰} بسیار^{۱۸} از نقد و جنس بدادند و جهت لشکر تغار و گاو و گوسفند بدادند^{۱۱} غازان خان از غایت عاطفت و مرحمت گناه آن مجرمان^{۱۲} ببخشید و فرمود تا حصار را خراب^{۱۷} کردند و بعد از جلوس مبارک فرمان شد تا آبادان کردند و بعد از آن بجانب سمنان روان شدند و در میانه آن احوال معین الدین مستوفی دیوان بزرگ^{۱۸} و جمعی بیتکیچیان بجانب نشاپور می رفتند ایشانرا گرفته بیندگی آوردند بدان التفاتی^{۱۳} نافرموده فرمان شد تا ریلغها و آل^{۱۴} تنفا که داشتند باز سپردند^{۱۵} و اجازت یافته^{۱۹} برگشتند و چون غازان خان بسمنان رسید امرا کنگاج کرده واقعه ارغون خان عرضه داشتند و شهزاده مراسم عزرا بتقدیم رسانید و حکم فرمود تا چنانکه آیین^{۲۰} مغولست پر از کلاه بردارند^{۱۶} و امیر مولای از قهستان^{۱۷} برآه بیابان بسمنان آمد و بیندگی پیوست و بانواع عاطفت مخصوص گشت و فرمان شد که^{۱۸} همشیره^{۲۱} امیر ساتلمش را^{۱۹} بوی دهند و چون ایغورتای غازان از سلطان میدان

۱ P. — ایشقه — ۲ L. om. — بود — ۳ L. om. —
۴ T. = W.; S. : ایلدور : P. inserit : بود : ایلدور : L. : ایلدون :
۵ P. : — پناه بگردکوه برده — ۶ L. om. — ۷ v. ۱۸ —
۸ L. om. : ۱۷-۱۸ — ۹ L., P. : دو — ۱۰ L. : مال —
۱۱ P. p.h.v.e. : ... گوسفند آنچه توانستند ترتیب نمودند :
۱۲ P. : ایشان — ۱۳ L. : — تنفا — ۱۴ T. = W., S., P., L. om. : —
۱۵ P. : — از ایشان باز گرفتند : ۱۶ S., P., L., W. : — بر ندارند :
۱۷ L. om. — ۱۸ P. : — تا — ۱۹ P. : — ساتلمش را —

باز گشت و بجانب کبود جامه و جرجان رفت همان اندیشه فاسد او را زحمت^{۲۲} می داد ترمیش را^۱ برداشت و تاحدود سلطان دوین آستراباد بیامد و نداء کرد که ولایت از آن قایدوست و لشکر مغول را که در آن حدود بودند زحمت^{۲۳} می داد و قته می انگیخت و چون امراء بزرگ حاضر نبودند سایغان اباجی^۲ و ماملاق^۳ و دیگران اتفاق کرده ناگاه برسر او رفتند و او را از آنجا بجهانیدند و بر عقب^{۲۴} می رفتند تا او را از حدود جرجان و کبود جامه بیرون کردند با معدودی چند آواره شد و برفت و پیش از آن در مشهد طوس جماعت^۴ سادات^{۲۵} و اهالی و رعایاء آنجا را زحمت بسیار داده بود^۵ و السلم. حکایت

حال غازان خان بعد از واقعه ارغون خان تا وقت عزیمت او بطرف آذربایجان در عهد کیخاتو و مراجعت فرمودن از تبریز باخراسان

S. fol. 274 v. و بعد از آن رایات همایون روزی چند درسمنان توقف فرمود و بجانب فیروزکوه حرکت فرمود تا حدود دماوند نزدیک^۶ میشان^۱ رفت و روزی چند آنجا مقام^۲ فرمود^۷ و بلغان خاتون خراسان^۸ آنجا پسری آورد و وفات یافت^۹ و بفیروزکوه آمدند^{۱۰} و خبر رسید که کیخاتو از روم می رسد و امرا که در آورد و فتنه انگیخته بودند^۳ متفرق شدند بعضی بکیخاتو پیوستند و بعضی بابایدو بهم اند^{۱۱} و طوغان از میانه^{۱۲} گریخته بطرف خراسان آمد بدان سبب غازان خان فرمود تا مولای را^{۱۳} بگیرند و محبوس^۴ گردانیدند و چون خبر رسید که طوغانرا گرفتند بشفاعت امرا^{۱۴} مولای را اطلاق کردند^{۱۵} و چون خبر

۱ T. = W.; S. : ترمیش : L., P. : خاتون را : —
۲ T. = W., S., P. : سابعان اباجی : L. : اباجی : —
۳ L. : — جماعتی : ۴ L. : — ماملاق : P. : ماملاق : —
۵ P. : hic continuat. cum S. fol. 274 v. 1 — ۶ T. = W., L.; S., L. : میشان : —
۷ P. p.h.v.e. : رایات همایون از سمنان بدماوند آمد و بعد از چند روز بجانب :
۸ P. inserit : درین اثنا : — خراسانی : L. : — فیروزکوه حرکت فرمود :
۹ L. : — میان : ۱۰ L. om. — و بفیروزکوه آمدند : ۱۱ P. om. : —
۱۲ L. : — فرمود : ۱۳ L. inserit : امیر : — ۱۴ L. : — برادرش مولای را : ۱۵ P. : —

پادشاهی کیخاتو محقق^۱ شد امیر قتلغ شاه را برسالت پیش او فرستاد^۲ تا حال خرابی خراسان و کار لشکر آنجا عرضه دارد و جماعت امرا هورقوداق و قراجاوری^۳ و قتلغ تیمور و دیگران را بخراسان فرستاد^۴ تابستان سنه تسعین^۵ و ستماهه^۶ در موضع^۷ اسران که میان فیروزکوه و سمنانست و آنرا نکاتو یایلاق می خوانند^۸ نزول فرمود و همواره بشکار و طوی مشغول بود^۹ و اصحاب دیوان بجمع تغار^{۱۰} لشگریان^{۱۱} و ضبط اموال و لایست^{۱۲} قیام می نمودند و امیر قتلغ شاه^{۱۳} ببنده گی کیخاتو رسید و احوال عرضه داشت^{۱۴} جهت اشتغال بعیش و عشرت و لهو و نشاط^{۱۵} زیادت التفتائی فرمود^{۱۶} او نیز مراجعت نموده ببنده گی غازان خان آمد و پاییزگاه ریایات همایون بطرف دامغان و بسطام آمد و از آنجا بکالپوش و باستحضار نظام الدین^{۱۷} یحیی قتلغ خواجه و لالارا بجانب بیلق فرستاد چون او در خراسان گستاخها کرده بود و جمعی اکابر را اگرچه متعلق بودند کشته و اموال بی اندازه از مردم ستده^{۱۸} خائف و مستشعر بود و از آمدن تقاعد نمود و ریایات همایون از راه قلعه جناشک^{۱۹} بجرجان در آمد و آن زمستان در سلطان^{۲۰} دین آستراباد قشلا میشی کرد^{۲۱} و کیخاتو^{۲۲} شهزاده انبارجی و امرا دولادای^{۲۳} و قونچقبال^{۲۴} و ایلمتور را بمدد لشکر خراسان بخدمت غازان خان فرستاد در سلطان دین بشف تکشمیشی رسیدند^{۲۵} و حکم شد تا در^{۲۶} حدود قراتوغان^{۲۷} قشلا میشی کنند و در اواخر زمستان آوازه دادند که نوروز بحدود نیشاپور آمده و عزم جوین دارد تا نظام الدین یحیی را از قلعه^{۲۸} اندمد بیرون

۱ - قرا پسر جاوری : L., W. : قرا پسر جاوری : T. = P. ; S. : مقرر : L. :
 ۲ - مواضع : L. : - ۳ به ۴ - بمحافظت خراسان نامزد گردانیده : P. :
 ۵ - میان فیروزکوه و سمنان بموضع اسران که مغولان آنرا : P. pro ۱۴-۱۶ exhibit :
 ۶ - نکاتو یایلاق می گویند :
 ۷ - لشکر : L. : - ۸ - بشکار نخچیز و اصطیاد طيور مشغول بود : P. :
 ۹ - ۱۱ v. ۲۲ - دراران : L. inserit : - ۱۰ - ولایات : L. :
 ۱۲ - بدان زیادت مبالغت ننمود چه از دنیا و مافیها فراغت : P. pro ۲۱-۲۲ exhibit :
 ۱۳ - میدان : L. add. : - ۱۴ - حساسک : L. : - ۱۵ - کتلی داشت :
 ۱۶ - قنچقبال : P., W. : - ۱۷ - دولادای : W. : - ۱۸ - فرمود : L. :
 ۱۹ - قراتوغان : L. : در حدود همیشه بموضع قراتغان : P. : - ۲۰ - L. om. :
 ۲۱ -

آمد چون هنوز هوا سرد بود و چهارپایان لاغر ریایات همایون بجانب کالپوش حرکت فرمود^۱ و روزی چند توقف کرده منهیانرا باطراف و جوانب فرستاد^۲ نوروز با معدودی چند تا حدود^۳ جوین تاخن کرده باز گشت و ریایات همایون تا جرجان معاودت نمود تا چهارپایانرا فربه کنند^۴

P. fol. 216 v. در اوائل فصل بهار واقع و اوّل بهار سنه احدی و تسعین در سنه^۵ احدی و تسعین و ستماهه^۶ بود شهزاده انبارجی را با لشگری^۷ که با وی آمده بودند براه برصوب دهستان و یارز و نسا و ابیورد روانه گردانید و هورقوداق را جهت ایشان^۸ بفرستاد تا براستی تغار و علوفه می رسانند و بولایت و رعیت زور و بی راهی نرسد چه درین سال بخراسان قحط بود و خلائق بلاء غلا مبتلا بودند چنانکه^۹ منی غله یکدینار^{۱۰} خراسان تنگی عظیم بود چنانکه مفقود و ناموجود بود سعد الدین^{۱۱} صد من غله بصد دینار^{۱۲} یافت نمی شد ساوچی را با اصحاب دیوان بجهت تغار و صاحب اعلم^{۱۳} خواجه سعد الدین را لشکر و ضبط احوال خراسان بر سر اصحاب دیوان بجهت^{۱۴} ترتیب و مازندران و قومش و ری تعیین تغار و ضبط احوال خراسان و مازندران فرمود و در آن^{۱۵} ایام قوت و مأکول و قومس و ری تعیین فرمود و در آن بیشتر از گوشت شکاری بودی فی^{۱۶} سفر اکثر لشکرا قوت از گوشت الجمله چون بکنار آب هراة که رود جقجر آنرا گویند رسید آنجا شهزاده^{۱۷} انبارجی با امراء عراق بشرف بنده گی رسیدند از آنجا کوچ فرموده^{۱۸} کردند و شهزاده انبارجی و^{۱۹} امراء

۱ - لشکرها : L. : - ۲ - P. om. ۸-۱۰ - حد : L. : - ۳ - ۱۰ v. - ۴ - ولایت را : L. : - ۵ - یازو : W. : بارز : P. : بارز : L. : - ۶ - دهستان : L. : - ۷ - ولایت را : L. : - ۸ - ولایت : L. : - ۹ - ولایت : L. : - ۱۰ - S. om. : - ۱۱ - اعظم : L. : - ۱۲ -

بیولاق بادغیش فرود آمدند و از آنجا عراق بخمدت رسیدند و از قراول بدو منزل بشهر هراة نهضت نمود خبر رسید که سپاهی یاغی پدید آمد^۱ و بکنار پول مالان فرود آمد و ملک رعایت خود فخرالدین را که بغایت متهور و بی باک و شقی و سفاک بود در قلعه محبوس می داشت و پسر کهتر^{۱۳} علاء الدین بملازمت بندگی خوب و کوچ دادن فرستاده و بجهت عبور لشکر بیگانه در ولایت هراة رسم زراعت و حرثت برافزاده بود و طائفه در فوشنج تمرّد نمودند^{۱۴} و لشکریان را که بر رسیدند در باز نکردند و تغار ندادند فرمان شد تا قلعه را محاصره کردند و بعد از کوشش بسیار بگرفتند و تغار و مواشی بسیار از گاو و گوسفند^{۱۵} بیرون آوردند و مردم را اسیر و برده گرفتند و بآخر غازان خان عاطفت و مرحمت نموده فرمان فرمود تا اساری را باز گردانیدند و ایشانرا دلخوشی^{۱۶} و استمالت داد و از آنجا عازم عراق و آذربایجان گشته راه جرجان نهضت نمود تا بحضرت کیخاتو خان احوال خراسان معاوضه و مشافهه تقریر کند باز این عبور لشکر خراب بود و عمارتی زفته

— کوچ فرمود و در یولداق — W. om. ۲ — دیده اند — L. W. ۱
— برسد — S., L., W. ۵ — تا — L. ۴ — تغار — L. ۳
— زحمت — L. ۹ — — L. om. ۸ — خینسار — L. ۷ — تالان — L. ۶

^{۱۷} عزیمت را فسخ فرموده بر سبیل قشلاقمیشی بجانب شترکوه رفت و آنجا گوشک مراد بنیاد نهاد و انبارچی را بالشکر اجازت انصراف با تحتگاه داد در تضاعیف این حالات در جزو^{۱۸} از قصبات ولایت خواف جماعتی رنود و او باش اتفاق کرده بودند و پسران ملک زوزن را با گروهی اکابر آنجا بقتل آورده شهزاده غازان امیر مولای^{۱۹} و امیر سوتای را بدفع و قهر و وقع ایشان نامزد فرمود و چون از شترکوه بر رفتند شاه علی پسر ملک نصیرالدین سیستان از قهستان بهوس استخلاص خواف آمده بود^{۲۰} و آن قلعه را حصار می داد امرا مغافضه چون قضاء مبرم بر سر ایشان تاختند و بیشتری از مجرمان را بقتل آوردند شاه علی از میان این ورطه بصد حيله^{۲۱} جان بدر برد باقی علف شمسیر و تیر شدند و مال و چهار پایان ایشان غارت کردند و اهل قلعه را ایل ساختند و جماعتی فضول و فتان را بیاسا رسانیدند و^{۲۲} رعایا را با سرکار خود فرستاد و از آنجا مراجعت نمود و شاه علی درین سال تا قهستان آمد

— آنجا — L. ۳ — بود — L. ۲ — خان — L. add. ۱
— فرزندان — S. ۶ — چهار پای — L. ۵ — کرده — L. ۴
— مال — L. ۱۰ — خود — L. ۹ — — L. om. ۸ — رفته اند — L. ۷

و بریو و فریب و حیل و خدیعت
بتغلب قلعه آجیا فرو گرفت شهزاده^{۲۳}
چون از کار یاغی فارغ البال شده
بود امرا هورقوداق و مولای را با
عساکر متکثر بدفع شاه علی بقیستان
فرستاد از جانبین فریقین جنگ
می کردند^{۲۴} از قضاء ناگهانی تیری
بر روی هورقوداق باز خورد و مجروح
و محجور شد بدان سبب باز گشتند
و شاه علی در ملک قهستان تمکن یافت
و هم درین سال در ماه شعبان خطیب
نشا پور^{۲۵} هر چند مردی بزرگ معتبر
بود فاما بسبب آنکه قصول و فتان بود
و از طرف نوروز بود نار اراجیف
در میان مردم می انداخت حکم نافذ
شد تا او را بیاسا رسانیدند^{۲۶} و این
زمستان قشلامشی در حدود سلطان
دوین و قراتغان فرمود و امیر نورین
بسملقان و جرمهان و غازان خان در آن
زمستان روزگار بطوی و نخچیر^{۲۷}
و شکار و جانور برانیدن گذرانیده
چون اول فصل بهار واقع در سنه
اثنین و تسعین و ستائنه بتازگی روی
نمود آوازه یاغی متواتر شد رایات
همایون^{۲۸} بر صوب جرجان و شهر نو
فرمود و بجانب شترکوه^۱ آمد و چون
آوازه یاغی نبود و تغار نیافت شهزاده
انبارجی و لشگرهای عراق و آذربایجان
را اجازت^۲ انصراف فرمود و یایلاق^۳
در شترکوه^۴ کرد و گوشک مراد را بنیاد
نهاد و هرگز در آن حدود پادشاهان
عمارتی نکرده بودند و در آن ایام
خبر رسید که در قصبه حیژد^۵ از
ولایت خواف رنود و اوباش^۶ جمع
شده اند و پسران ملک زوزن و طافه
از بزرگان آن ولایت را^۷ بقتل آورده
و حصاری بدست فرو گرفته فرمان
شد تا امرا سوتای و مولای بدفع ایشان
بر نشستند و چون نزدیک رسیدند
شاه علی پسر ملک سیستان از قهستان
بهوس خواف^۸ آمده بود و آن قلعه را
حصار می داد امرا ناگاه بر سر روی
دوانیدند و لشگر او را در میان گرفته
اکثر بقتل آوردند و اموال و
چهار پایان ایشان را غارت کردند و شاه علی
خود را بهزار حیل بیرون انداخت
و بگریخت و بعد از آن^۹ امرا آن
قلعه را ایل کردند و فضولان و فتنان را
بکشتند و رعایا را استالت دادند^{۱۰}
و مراجعت نمودند و در شعبان سنه

۱ - یایلاقی L. : — ۲ L. om. — ۳ L. om. : کوه —
۴ L., P. : حرو — ۵ L. om. : آن ولایت را —
۶ L. : خان — ۷ L. p.h.v.e. : فرستادند — ۸ استالت رعایا داده باسر رعیتی فرستادند — ۹

و جوجراباد نهضت فرمود و امیر
نورین بسملقان بشرف بندگی رسیده
از آجیا عزیمت دارالملک آذربایجان
مصمم فرمود و امیر قتلغشاه^{۲۹} را
بمحافظت دیار خراسان و لشگرها
بگذاشت و با امرا نورین و ستلمش
براه مازندران نهضت نمود امیر
قتلغشاه دختر جرجوتای خواسته بود
و در تمیشه^{۳۰} زفاف کرده مراجعت
نمود و رایات همایون از تمیشه سوار شد
و اردوها را در حدود مازندران
بگذاشت و آن شب تا سی فرسنگ
براند و براه شاه دیز بجانب فیروزکوه^{۳۱}
بیرون آمد و بدماوند یکهفته مقام
فرمود و صاحب سعد الدین ساوجی را
با ستلمش آنکجا بگذاشت تا اموال
مازندران و قومس و ری ضبط کنند
و بتحصیل استیفا^{۳۲} رسانند و حرز
ولایت و تغار عساکر تعیین کنند
خادمان خاص سرور و فرج از ملک
فخرالدین ری مشککی بودند شهزاده
بازخواست فرمود ملک ترمان و پراشان
شد^{۳۳} ولایت باز گذاشت و بآذربایجان
پیش کیخاتوخان بتافتند غازان
خان تاغمیش را باعلام وصول رایات

احدی و تسعین و ستائنه عماد الدین
خطیب نیشاپور را که مردی بزرگ
بود بواسطه آوازه نوروز فضولی می کرد
حکم شد تا او را گرفته از نیشاپور
بیاوردند و بیاسا رسانیدند و در آن
تابستان از وقائع چیزی واقع نشد
و چون زمستان آمد در سلطان
دوین آستراباد^{۳۴} قیشلامشی فرمود
و امیر نورین را بسملقان و شقان^۱
فرستاد و در اوائل بهار^{۱۰} آوازه
یاغی دادند و رایات همایون بجانب
جرجان و شهرک نو و مورجباباد^۲ در
حرکت آمدند^۳ و امیر نورین آجیا بندگی
رسید و در اوائل شهر سنه اثنین
و تسعین از آجیا^{۱۱} کوچ کرده روزی چند
در سمنقان اقامت فرمود و مستخبران را
باطراف فرستادند و آن آوازه
دروغ بود و دیگر بار اندیشه عزیمت
طرف آذربایجان فرمودند^۴

حکایت

توجه غازان خان بجانب الاتاغ برعزم
دیدن کیخاتو و مراجعت نمودن از
تبریز و منهزم شدن نوروز و فتح
نشا پور

غازان خان^۵

۱ - سمنقان و شقان L. : — ۲ L. : شهر نو مورجباباد — ۳ L. : حرکت فرمود — ۴ L. : et add. : فرمود — ۵ S., L. om. : غازان خان —

همایون بمقدمه بفرستاد چون شهزاده
بحدود ابهر رسید P. fol. 217 r.
^۱ تاغیش از پیش کیخاتو خان باز
گشته آنجا بندگان رسید و نمود که حکم
یرلیغ کیخاتو خان است که شهزاده
مراجعت ^۲ کند و دیار خراسان
و مازندران از یاغی نگاه دارد شهزاده
فرمود که چون تا اینجا آمدیم بی
معاوضه و ملاحظه ملاقات ^۳ انصراف
لائق نبود و بر فور روانه بود چون بگریوه
زره رسید خادمان خاص ارغون خان
نجیب و عنبر و ریحان ^۴ بشرف بندگی
پیوستند و از اینجا چون بمحروسه
تبریز رسید تا کمجو و ناردو از پیش
کیخاتو برسیدند و نمودند که فرمان
نافذ ^۵ چنانست که هم از اینجا باخراسان
استرجاع نماید شهزاده متغیر و متبرّم
شد گفت اگر او مشاهده مانعی خواهد
^۶ ما نیز صد باره طلعت او را خواهان
نیستیم و از تبریز بقیهرا باز گشت
و یکچند روز در یوزاقچ مقام فرمود
و اشیل خاتون ^۷ دختر امیر توقیمور را
نجواست و زفاف تمام کرد و امیر محمد

۱ L. om. : — الادو et add. : نویان ۲ L. om. : — امرا
۳ L. om. : — و سوتای ۴ T. = W., S. : — جیرغوتای L. :
۵ T. = W.; S. : — شوریل L. : — شوریل
۶ L. om. : — ویک ۷ L. add. : — خان
۸ T. = W., S. : — شاه در P. : — شاه در
۹ L. inserit : — صاحب اعظم

ایداجی حاکم محروسه اصفهان آنجا
بندگان رسید و انواع ^۸ تنسوقها
و پیشکشها تقدیم داشت از خرگاه و بارگاه
و سراپرده و تختهء جامه و اسپان بنجاق
با زین مرصع و شتران ^۹ و استران با
دیگر اجناس و بشرف سیورغامشی
مخصوص گشت غازان بعد از یکماه از
آنجا شکارکنان روانه شد چون
بشهر ^{۱۰} ابهر رسید ایلچیان پدرش
ارغون خان از حضرت قبلاء قان
باز گشته بشرف بندگی رسیدند و بجائی
بلغان خاتون دختری ^{۱۱} از خویشان
او کولچین نام آورده با تنسوقهای
ختائی و ظرائفهای چینی با ترتیب
و رتبت تمام شهزاده کولچین خاتون را
^{۱۲} در حبالة عقد نکاح خود آورد
و از جمله تنسوقها بیری غران چون
ازدهائی دمان بکیخاتو خان فرستاد
و متوجه ^{۱۳} دماوند و فیروزکوه شد
و چون بمبارکی تبریز رسید چند
ایلچیان امیر قتلغشاه برسیدند متبشّر
بدانکه قتلغشاه با نوروز و سیاه یاغی
مصاف داده ^{۱۴} است و او را در جنگ
مضطرب و منهزم گردانیده و نوروز را
طاقت مقاوت نمانده خود را بکوه
که هم ^{۱۵} در روز باز گردد و اندک چیزی

۱ L. : — ولایات ۲ W. om. : — ازیش ۳ L. om. : —
۴ L. : — گردانند ۵ L. add. : — خان ۶ L. : — بالاتاغ
۷ v. ۲. — ۸ S. om. : — ۱-۲; T. = L., W. —
۹ L. add. : — هردو ۱۰ L. om. : —
۱۱ L. : — داشت و ۱۲ L. om. : —

نشاپور انداخته^{۱۵} و سلاح واسپان فرستاد غازان بدان التفات فرمود گذاشته بدولت شاه جهان چنین جواب داد که چون او نمی خواهد فتحی میسر شد شهزاده چون بسطام که مارا بیند ما نیز صد بار نمی خواهیم رسید امیر قتلغشاه^{۱۶} و امرا بشرف که اورا بینیم و بطالع^{۱۷} سعد از تبریز زمین بوس رسیدند و گروهی یاغی را بیرون آمد و در یوزآغاج مقام فرمود که گرفته بودند با اسپان و سلاح و اشیل خاتون دختر امیر توقمور را اولچامشی کردند شهزاده غازان قتلغشاه را^{۱۸} سیورغامیشی فرمود و کمر مرصع و جامه خاص خلعت داد و براه حرما به رود مجرجان و سلطان دوین استرآباد خیمه و خرگاه^{۱۹} باز کشیدند امیر قتلغشاه آنجا بسبب افراط شراب بیمار شد و بعد از چهل روز صحت یافت و از شراب و جمله محرمات توبه کرد و آن توبه بآخر عمر رسانید بجهت آنکه یکی از خویشان بلغان بزرگ^{۲۰} ۴ یارند و بجای او بنشانند پیش آمدند و کواکچین^{۲۱} خاتون را با دیگر تنکسوقهای خانی که لائق پادشاهان با خود آورده غازان خان آنجا^{۲۲} مقام فرمود و کواکچین خاتون را بستد و بعد از اتمام کار زفاف از آن تنکسوقها پیری با چند چیز^{۲۳} دیگر بخدمت کیخاتو فرستاد و بطرف دماوند روانه^{۲۴} شد چون مجدود فیروزکوه رسید ایلچیان امیر قتلغ شاه رسیدند و بشارت دادند که بانوروز مصاف دادیم و او شکسته منهزم پیاده بکوههائ نشاپور S. fol. 275 v. ۱ افتاد و تمامت اموال و چهارپایان و جنیتهای^{۲۵} که آل و قبا بر آن بود^{۲۶} بگرفتند رایات همایون بجانب دماغان و بسطام حرکت فرمودند^{۲۷} و در بسطام امیر قتلغ شاه و امرا^{۲۸} برسیدند و اولچایها که گرفته بودند تکشمیشی کردند و بانواع سیورغامیشی مخصوص

۱ - چیزی L. : ۲ - کوجین L. : ۳ - بزرگ را L. :
۴ - فرمود L. : ۵ - قبا و آل بر آن داشت L. p.h.v.e. : ۶ - کوتلها L. :

گشتند و از آنجا براه خرما به^۱ رود مجرجان در آمدند بسطام دوین استرآباد^۲ نزول فرمود و بطوی و شکار اشتغال می نمود و امیر قتلغ شاه را بواسطه افراط شرب بیماری صعب طاری شد و اطبا بروفق فرمان ملازم گشتند تا صحت اصلی یافت^۳ و از آن وقت باز از شراب توبه کرد و تا غایت هرگز نخورد و کیاصلاح الدین که بوقت عزیمت آذربایجان چون بولایت او رسیدند بجانب و تحاشی نموده بود بعد از^۴ مراجعت از تبریز پیش آمد و در ری بیندگی حضرت رسید و بشفاعت امیر نورین و دیگر امرا غازان خان گناه اورا ببخشید و چون بولایت خود رفت دیگر بار یاغی گری^۵ آغاز نهاد غازان خان امیر سوتای را بدفع آن نامزد فرمود و برفت در آن زمستان کار او بآخر رسانید و از آنجا مالی وافر و چهارپای بسیار بیاوردند و بر لشکر^۶ ۲ قسمت کردند P. fol. 217 r. ۲۲ چون بهار سنه ثلث^{۲۳} و آن زمستان در مازندران بودند و از ۲۳ و تسعین و ستائنه روی نمود شهزاده هیچ جانب آوازه نبود و بهار بجانب بر صوب دماغان بجانب دماوند نهضت کرد دماوند حرکت فرمود و براه چهاردیه و براه سلطان میدان بفیروزکوه بیرون آمد و بدماوند^{۲۴} یایلاق کردند و همه بیرون آمد و در دماوند یایلا روزی بچشن و طوی و شکار و جانور برانندن مشغول بود درین اثناء مولای و هر قوداق بعرض رسانیدند که اهالی^{۲۵} نیشاپور سرفضول و عصیان دارند ۲۵ شهزاده ایلچیان فرستاد و بر لیغها بوعده و وعید و ترهیب و تحویف فائده نداد اول فصل خریف^{۲۶} شهزاده باسم تخچیر و شکار نهضت نمود و در ذی القعدة سنه ثلث و تسعین و ستائنه^{۲۷} روانه داشت و فائده نداد^{۲۸} پاییزگاه^{۲۹} بنیشاپور رسیده بمؤیدی نزول فرمود بدان صوب حرکت فرمود و در ذی

۱ - خرما به L. : T=W. ; S. : ۲ - لشکرها L. : ۳ - نمودند L. :
۴ - نداشت L. : ۵ - یایلاق L. : ۶ - پاییزگاه L. :

و بمقدمه^{۲۷} صاحب سعد الدین ساوچی را القعه سته ثلث و تسعین و ستائنه^۱ الحجا رسید بمؤیدی نزول کرده^۲ خواجه^۳ سعد الدین^{۱۱} را بشهر فرستاد تا ایشانرا تنبیه کند و بنصیحت و موعظت بایلی بیرون آورد چه روا نمی داشت که بندگان قدیم بواسطه جریمت جمعی مفسدان فتن بقتل آیند چون خواجه^{۱۲} سعد الدین در شهر رفت قاضی صدر الدین و پهلوان عمر و اهل نیشاپور بخدمت مبادرت نمودند و صاحب ایشانرا بوعده و وعید و تهدید و تخویف و هم^{۲۹} اعدا و انذار می کرد پاسخ گفتند ما بندگانیم اما از سر و جان خود ترسیم اگر هیچ بجان آمان یابیم بخروج مبادرت و بریکدیگر مسابقت^{۳۰} و مسارعت نمایم سعد الدین ملتزم و متکفل شد که بوجهی بحضرت عرض دارد که هیچ مضرت و گزید بسرو مال ایشان عائد نگردد فی الحال^{۳۱} قاضی صدر الدین و پهلوان عمر با گروهی انبوه و طافه بشکوه از شهر بیرون آمدند و بخدمت امراء بزرگ توسل و توسل نمودند شهزاده از مؤیدی^{۳۲} کوچ کرد و برظاهر شهر نیشاپور نزول فرمود و مجرمانرا بجان آمان داد و فرمود که مملکت و رعیت خودرا بفته جمعی فضول مجهول چگونه خراب و مستاصل گردانیم و آن^{۳۳} جماعت را الدین رئیس و حسام الدین ایلیک^۸

— از پیش W.: بیشتر L. inserit —
— صاحب L.: — پیش آمدند W.: L. — صاحب اعظم خواجه L.:
— ایلیک W.: ایلیک L.: — فرمود L.: — صاحب L.:
— W. om. —

که فتنه بودند فخر الدین رئیس و حسام الدین ایلیک ختائی و ابو بکر علی عایشه^۱ و عثمان مشکانی و محمد عبد الملک را باز سپارند و عثمان مشکانی و محمد عبد الملک را فرمان شد که سپارند و مال متوجه جواب گویند P. fol. 217 v. ^۱ تا ازینجا بسلامت مراجعت نمایم ایشان در سپردن آن جماعت تعلی می کردند فرمان شد تا نیشاپور را محاصره کنند در سپردن آن جماعت تعلی کردند اهل آله^۲ پناه^{۱۷} با جامع منیعی^۳ بردند و امرا هر یک از جانبی در آمدند چون لشکرها بریشان محیط شدند^۴ ایشان از خوف و هراس از کار باز ماندند لشکریان محلات و کوچهارا^{۱۸} غارت و هر یک روی بمسجد نهادند و بیک ساعت چند موضع از دیوار مسجد سوراخ کردند فریاد و فغان^۳ الآمان از زنان و مردان برخاست شهزاده از غایت مرجمت آن بیچارگانرا با وجود چندان گناه بخشید و لشکریانرا از قتل و تاراج منع کرد و بجهت^۴ آنکه لشکر بیکبارگی در جنگ آمده بود منع ایشان میسر نمی شد بنفس مبارک سوار گشته در شهر رفت و چند کس از لشکریان بیاسا رسانید و اعضای^۵ ایشانرا فرمود تا از دروازه بیاویختند تا لشکر دست از قتل و تاراج باز داشتند و جماعت فتن مذکور را بدست آوردند و بیاسا

— منیعی W.: معنی L.: — اینجا L.: — عایشه L.:
— خود W.: L. om. — — شد L.: —
— رسانیدند L.: — — کزیکانان را S.: — — کس را L.:
—

رسانیدند⁶ و نگذاشت که يك نفر
 آدمی سیر گیرند چنانچه لشکریان يك
 چهار پای از آن شهر بیرون نیاوردند
 رعایا را رعایت و استمالت نمود بر سر
 عمارت و زراعت⁷ داشتند و فرمان شد
 تا قاضی صدرالدین و پهلوان عمر در
 بندگی باشند و رایات همایون بجانب
 مازندران حرکت فرمود و قیشلامیشی
 در سلطان دوین آستراباد فرمود
 بیاویختند بدان سبب لشکریان
 متزجر شدند و دست از قتل و تاراج
 باز داشتند و جماعت فضولان و فنانان
 مذکور²² را بدست آوردند و بیاسا
 رسانیدند و نگذاشت که هیچ چهار پای
 از آن ولایت بیرون آورند¹ رعایا را
 استمالت داده² بر سر عمارت و زراعت
 داشتند و فرمان شد²³ تا قاضی صدرالدین
 و پهلوان عمر در بندگی روانه شوند
 و رایات همایون بجانب جرجان حرکت
 فرمود و در سلطان دوین آستراباد
 آن زمستان³ قشلامیشی کردند⁴

P. fol. 218 r.

حکایت ندامت و پشیمانی نوروز و بایلی
حکایت ایل شدن نوروز و دیگر
و انقیاد در آمدن
بار ببنده گی غازان خان آمدن و طوی

¹ امیر نوروز هر چند در دیار و بلاد
 خراسان بهبادری و دلآوری و بسالت
 و شجاعت معروف و موصوف بود اما
 بسبب آنکه ² با ولیء نعمت خود یانگی
 شد مذموم زبانهای خاص و عام و ملوم
 لسانهای کرام و لئام گشت مدتی مدید
 خلیع العذار خبط عشوائی ³ می نمود قروش
 هر روز بمنزلی و هر شب جائی دو شب
 در يك مقام آرام نمی گرفت چون شمال

و پیشکش کردن
²⁴ در اوائل محرم سنه اربع و تسعین
 و ستائنه ساتلمش نوکر نوروز از پیش
 او برسد و عرضه داشت که نوروز
 می گوید که بنده و بنده زاده قدیم
 و بواسطه افتراء و بهتان ²⁵ مردم بد
 خویشان را از بندگی حضرت آواره
 کردم اگر شهزاده ⁵ در حق من ⁶
 مرحمت فرماید و از سرگناه بنده بر

— آن زمستان : L. om. ۳ — دادند : L. ۲ — نیاورند : L. ۱
— یادشاه : L. ۵ — والسلام : W. add. L. ۴
— سیورغامیشی و : W. بنده : L. inserit ۶

و جنوب باطراف و جوانب^۴ تاخت می برد و با لشگرهای جرار برین و یسار می تاخت رایش برار تکاب مقاسات اخطار و رکوب مشقات اسفار مقصور^۵ بود شر و شوری می انگيخت و ریگی می آميخت و ساوس شیطانی و هواجس نفسانی حوالی خیال او طواف می کرد و خود را در شکنجه^۶ تخیلات رنج می داشت از حقیقت کشف مال حال خود مکفوف و محجوب بود طغان خاتون که جفت دمساز و همدم^۷ و همراه او بود پادشا هزاره بغایت عاقله بود و میان ایشان موافقتی تمام و محبتی بنظام چون شوهر خود را غمگین و نادم^۸ و حزین یافت زبان بنصائح دلپذیر و مواعظ ناگزیر بگشاد که ای یار مؤنس و غمکسار مساعد و رفیق شفیق بدانکه هر کاری را^۹ سببست و هر سبی را علتی و هر علتی را ظهوری و امور عالم مبني بر سعادت و مؤسس بر شقاوت است هر آینه چون^{۱۰} تخت و دولت از معاونت مرد تقاعد نماید و سعادت از مساعدت مخلف جوید هر چه

۱ L. : — ایستادگی نماید — ۲ L. : — سرگناه — ۳ W. : — نموده —
 ۴ L. : — تا آن — ۵ L. om. : — نوروز باید که — ۶ S., W. pro — نورین اقا
 exhibit : — قتلش اقا — ۷ L. : — مازر —

مستحسن تر اندیشی مستهجن تر رسید بموضع گوشك و بر حسین^۱ نماید^{۱۱} و بسیار خطاء در صورت^۲ حاجی برادر نوروز و انجیل پسر^۳ صواب روی نماید و بعكس صواب چاردو^۴ بهادر از پیش نوروز برسیدند در صورت خطاء اما خردمند باید که بهمان سخن که ساتلمش آمده بود شهزاده^۵ ایشانرا بنواخت و از آنجا تا سرخس^۶ رفت و کویکلامیشی کرده بر راه دالان قودوق^۷ کوچ فرمود و چون از میان کوه و پشتها بیرون رفتند در صحراء مرو و شپورگان^۸ خانها و خیمها^۹ و چهارپایان پدید آمد فرمان شد تا باودای^{۱۰} که امیر قورچیان^{۱۱} بود از حال ایشان تفحص نماید بعد از زمانی باز آمد و ساتلمش نوکر نوروز با او بهم عرضه^{۱۲} داشتند که نوروزست آنجا فرو آمده و انتظار وصول رایات همایون میکند پادشاه بر بالاء پشته بایستاد و در حال نوروز و^{۱۳} شهزاده طغان برانندند و بیدگی^{۱۴} رسیده بشرف تکشمیشی مشرف شدند پادشاه سه روز در آن دره^{۱۵} مقام فرمود و طویها^{۱۶} کردند و قضای مبرم بتورسید و از آن^{۱۷} و چون آبادانی دور بود^{۱۸} و شراب هیچ گونه^{۱۹} اعتبار نگرفتی بر رانی اندك فرمود تا امرا بآب^{۲۰} یارشمیشی

۱ L. : — گوشك ترخرخون — ۲ W. : — برادر — ۳ T. = W. ; S. L. : — چاردو —
۴ L. : — دالان قودوق — ۵ W. : — سرخس — ۶ T. = W. ; S. L. : — یادشاه —
۷ L. : — باودای — ۸ W. : — باودای را — ۹ L. : — باودای —
۱۰ T. = L. ; S. : — قوچستان — ۱۱ W. : — قوچستان — ۱۲ L. : — طریها —
۱۳ T. = L. ; S. ; W. : — دیه — ۱۴ L. : — بود — ۱۵ S. : — بودند —

خردمندان پوشیده نماند که بادرفش کنند و از آنجا^۱ فرمود تا^۲ میلی پنجه نتوان زدن و با موج دریا بساختند که مغولان آنرا^۳ اوبای طباحه اکنون اگر آرامش و آسایش گویند و نوروز را از گناهان بخشیده^۴ خواهی و از مافات ملالت و ندامت بانواع سیورغامیشی مخصوص گردانید^۵ حاصل است بخدمت شهزاده^۶ و بجانب^۷ مروجوق مراجعت نموده جهان مبادرت نهای و نطق طاعت او بر میان استطاعت^۸ بند و شمع وش اقرا درد پای بغایت سخت ظاهر دایما بر يك قدم ایستادگی نهای و شد و در آن سفر زحمت بسیار کشید خود را در زمره بندگان مختص مقصور و امرائی لشکر^۹ قراونه توغای و دار که مصلحت و سلامت^{۱۰} کار تو^{۱۱} و دیگران^{۱۲} بیدگی پیوستند^{۱۳} در ایلی و انقیاد اوست و بترك منافرت و براه اندخوی کوچ فرمود و فرزندان و مشاجرت و شراست خوی و فظاظت عمر اغل ایکو^{۱۴} و دیگران بیدگی و خشونت طبیعت گفتن چه^{۱۵} گناه رسیدند و بر راه فاریاب روانه شد توبنسبت باکرم و مروت شهزاده قراول بر قراول یاغی افتاد^{۱۶} و از ذره ایست پیش قور و ثبات پشه ایشان بسیار بکشتند و چندی را گرفته در جنب صرصر بتواضع و تشفع بیدگی آوردند از ایشان حال پرسیدند غبارازار^{۱۷} از صحیفه خاطر مبارك او عرضه داشتند که لشکریاغی در فاریاب بآب استغفار و استعذار بشوی و ضمیر و جوزجانه^{۱۸} است چون بفاریاب منیرش از مخاشاك گناه بکنسه عفو^{۱۹} نزل فرمود خزانه^{۲۰} و بنها و وصف مصفی گردان^{۲۱} چه حسن لشکریانی که چهارپایان ایشان باز مانده اعتذار و لطف استغفار در استعادت بودند^{۲۲} آنجا بگذاشتند و بجانب شیرغان عثرات و جریمت زلات اثری عظیم حرکت فرمود و راهی بغایت چول و بی دارد تا از اشتباه گناه بیرواات ساحت^{۲۳} آب است شبانه^{۲۴} نزدیک شپورگان در

۱ L. om. : — واز آنجا — ۲ L. insert : — آنجا — ۳ L. : — آنجا —
۴ T. = W. ; S. L. : — شاخ — ۵ L. : — شد — ۶ L. om. : —
۷ L. insert : — آنجا — ۸ L. ; W. : — رسیدند — ۹ L. : — عمر اوغول ایکو —
۱۰ W. : — جوزجانه — ۱۱ L. ; W. : — جوزجانه — ۱۲ S. : — جوزجانه —
۱۳ L. : — خزینه — ۱۴ L. : — بود — ۱۵ L. : — بودند —

۲۴ و صدق مقالت موصوف و مقرون موضع نیکچه سو^۱ نزول فرمود و فرمود شوی و باقی عمر در سایه دولت روز افزون منظور نظر اشرف باشی نوروز یکدم چون ماهی^{۲۵} خوش بود و مانند صدف همه تن گوش باخر چون گل در تبسم و مانند باد در تبسم آمد و گفت از عاقبت می ترسم و از سر می اندیشم^{۲۶} سر نه تیره است که بدروند و باز بروید بیت زنه^{۲۷} نگاه دار فرصت که نه ز آن تیره که بدروند و دیگر روید مع هذا هر چند^{۲۸} اسباب نزاع در میان بسیار شده اما صلاح ما در صلح و فلاح در قبول نصیح است اگر سعادت رضای شهزاده مساعدت نماید و این دولت^{۲۹} میسر شود مصلحت کلی ما در آن مضمحل بود چون این اندیشه در ضمیر ایشان قرار گرفت ایکوتیمور خاتون که خویش و هم کیش او بود بحضرت^{۳۰} شهزاده فرستاد تا حال ندامت و غرامت نوروز عرضه داشت که از افعال خود نادم است و بعفو و صفح امیدوار بوسائط مغفرت و الحاله^{۳۱} هذه از بندگان حضرت یاغی نیست اگر

۱ T. = W.; S.: نیکچه سو, L.: اسجکه سو — ۲ L.: نکنند —
۳ L. add.: بود — ۴ T. = W., S.: جارک, L.: جارک —
۵ W.: محکم — ۶ W.: اول — ۷ L. om. — ۸ W.: مدق —
۹ L.: چند —

بمقتضاء قضا و اقتدار قدر جرات و جسارت و ابرام و اقدام می نمود از خوف جان و بیم سر بود اگر شهزاده^{۳۲} تشریف عفو و نواخت و صفح و اغماض ارزانی دارد و او را بنظر عنایه و اعزاز ملحوظ و مقبول گرداند و از زمره بندگان خود شمارد او را^{۳۳} P. fol. 218 v. ۱ بزرگ کرده باشد و سرش بآسمان رسانیده و بعد ازین تا جانش در تن باشد چون فی کمر بندگی بسته دارد و شمع و ش بقدیم خدمت ایستاده غازان چون این حدیث بشارت انگیز بشنید اهتزاز و استرواحی در وی پیدا شد چه مساعدت و معاضدت^{۳۴} نوروز جزو دولت خود می دانست اما بگفتار زن زیادت مبالغت ننمود نوروز در اوائل محرم سنه اربع و تسعین و ستمائه^{۳۵} نوکران نیک خود ساتلمش و ایسنبو قارا با چند کس بحضرت شهزاده فرستاد و نمود که بنده قدیم گناهگار نوروز اگرچه با تراکم جرائم^{۳۶} از قبول عفو و صفح مأیوس است لیکن از کرم ذاتی و مروت جلی حضرت گیخاتو^{۳۷} ۱۱ عرضه داشتند و گفتند که

۱ L. om. — و می خوردند — ۲ L.: چهاربای — ۳ L.: هم —
۴ L. om.: از آنجا — ۵ L.: رسید — ۶ T. = L., W.; S.: تقرر —
۷ L. inserit: غازان — ۸ L. om.: باخانهای خود — ۹ L.: ارحا و سورکان —
۱۰ L.: جو — ۱۱ L.: غازان خان —

مخدوم و مخدوم زاده نومید نیست ایلی و بندگی و عجز^۱ و سرافکندگی ابلاغ و ارسال می کند و می نماید که با هزار گناه بنده و بنده زاده آن خاندانم بریو و نیرنگ نمآم و فریب و شعبده غماز^۲ باتمام که میان آفتاب و سایه جدائی افکنند از زمین بوس حضرت میمون و مشاهده طلعت همایون آواره و بیچاره ام و چندانکه آسیا مثال گرد خود بر می گردم هنوز بر قدم اولین مانده ام اگر از بندگان گناه نیاید عفو و مغفرت پادشاهان ظاهر نشود^۳ اگر چنانکه شهزاده گناه بنده باب مغفرت و انابت بشوید من بعد تا جان در تن و در تن حیوة باقی بود بندگی قیام نمودن^۴ و کوچ دادن کاربنده باشد و باقی عمر بعدر تقصیر و تاخیر و تجاسر مافات خواستن آماده و ایستاده ام بشرط آنکه گناه گذشته^۵ یاد نکنند و تجاسرو زلات ماضی بروی این بنده نیارد^۶ اصفاکنیم و طریق وفا زسرگیریم^۷ بشرط آنکه کسی یاد ما ماضی نکند^۸ شهزاده از وفور مرحمت و شمول عاطفت که در ذات مبارك مفطور و در جبلت پاك او مرکوز بود توبه و انابت و عذر

— دین: L. دور: S. T = W. — ۱ از آنجا: L. inserit — ۲ — نمود: L. — ۳ — هم: L. inserit — ۴ — L. om. — ۵ — اراتیمور: L., W. — ۶ — میرسیم: W. — ۷

و استغفار^{۱۳} او قبول کرد و رقم عفو و غفران بر جرائد جرائم نوروز کشید و گفت^{۱۴} هنوزت گر سر صلحست بازای^{۱۵} کران مقبولتر باشی که بودی^{۱۶} و فرمود که امداد لطف و ایراد عفو از گناه گاران منقطع نیست اگر دل نوروز بازبان راست است و بسخن خود برسد هر آینه^{۱۷} ما از سر جمله جرائم و آثام و گناه و زلت و هفوات او برخاستیم از جانبین برین نمط قراری مؤکد و عهدی مستوثق نبشتند^{۱۸} چون عقود عهود موثیق سلسله انتظام یافت کسان نوروز عرضه داشتند که اگر لشگری بر سیل مدد و مساعدت^{۱۹} تا حدود مروحق بیایند تا نوروز بگاه انقطاع از یاغی بدیشان ملحق و مضاف شود و بی تردد و تحرز در آید شاید^{۲۰} تا اگر یاغی باخبر شود و بر عقب ما بیایند بمظاهرت و موافقت یکدیگر دشمن را دفع کنیم شهزاده بجواب فرمود^{۲۱} که چون صمیم زمستانست و ثغور و اطراف ممالك ایمن باسم شکار و بهانه تخرییر بنفس خود تا آن حدود حرکت^{۲۲} کنیم و ساتلمش و باقی امراء نوروز را سیورغامشی فرموده با یرلیغ و استالت عاطفت و اقلت عثرت اجازت انصراف داد^{۲۳} نوروز ازین بشارت چنان خرم شد که عاشق بوصال معشوق و محب بدیدار محبوب با ارکتمور گورگان مواضعه^{۲۴} و معاهده کرد که حوالی آمویه از شوائب یاغی باغی مصقی گرداند این سخن اشاعت یافت ارکتمور مؤاخذ و معاتب گشت^{۲۵} نوروز مستشعر و منهزم شد بالشکر خود بریساور زد و گروهی را هلاک کرد و سلسله موافقت و مراقت با امراء ما وراء^{۲۶} النهر بکلی انقطاع یافت و نوروز راه خراسان گرفت و شهزاده غازان چون سخن ایشان از رسوم تصف و شامه تکلف معرا^{۲۷} و مبرا دید مضمون درون از عنوان برون قیاس کرد عیار نقد این امتحان بر محل رائی امرا زد هر یک در میدان^{۲۸} بیان بر اندازه محل و توان قدمی چند گزاردند امراء بزرگ نورین و قتلغشاه از راه اشفاق و هواداری گفتند نوروز^{۲۹} مردی محیل متحرزست و هنوز باطن این زجاج معلوم نیست که عذبت یا اجاج و مصالحت اعدا چون مصاحبت^{۳۰} مارست حالیا صواب آن است که بمغناطیس مواعید خوب و کهربای نویدهای مرغوب او را بداینجا کشیده شود^{۳۱} اگر پیغام رسول قبول کند و از روی فرخندگی سر بر خط بندگی نهد و امارات عصیان و علامات طغیان ظاهر نکند^{۳۲} هر آینه دلش بازبان موافق باشد در صورت آینه رائی

بندگان مختص صورت این حال انعکاس می پذیرد باقی آنچه ضمیر منیر ورائی
غیب نای^{۳۱} اقتضا می کند بر آن مزیدی صورت ببندد چون شهزاده چهارا
سعادت مساعد بود و دولت یار و توفیق حق رفیق بسخن ایشان مبالغت
^{۳۲} نمود فرمود که بنابر عهد و میثاقی که تمهید یافت از جانب قاعده و داد
مستحکم است و عقائد اتحاد مستمر شهزاده بیمار کی^{۳۳} عزیمت آن طرف مصمم
فرمود با امرا نورین و قتلغشاه و لشگرهائ متکثر شکارکنان بر صوب یازرو
نسا و آیورد روان شد P. fol. 219 r.^۱ چون بگوشک و برحسین رسید از
حدود یازر باز حاجی برادر نوروز و انجیل پسر جاردو بهادر برسیل رسالت
رسیدند و همان سخن^۲ نخستین عرضه داشتند شهزاده در باره ایشان عاطفت
و سیورغامشی فرمود و ازینجا تا دشت خاوران نزدیک سرخس رفت
^۳ و این حال در صمیم زمستان بود و سرمای سخت و هوا کافوریز و سحاب
اشک ریز گشته ازینجا در اواسط صفر کوچ کردند و بدلان قدق^۴ نزول
فرمود و ازینجا عازم شپورغان شد چون از میان کوهها و پشتها بیرون رفتند
میانه مرو و شپورغان صحرائی عریض^۵ دیدند خیام بسیار و چهارپایان انبوه در
چریدن سوء الظن را برجای توقف نمودند که اگر عیاذاً بالله مظنه غدر و مظنه
مکر^۶ بودی خللهای فاحش از آن دلآوری متولد شدی شهزاده غازان باودای را که
امیر قورچیان بود یعنی ساقه و کجکه در^۷ اهتمام او بود فرمود تا احوال آن سپاه
باز داند او مستعجل برفت و زود با ساتلمش نوکر نوروز بازگشت و عرضه
داشت^۸ این سپاهی خیل و خول نوروزست شهزاده بر سر تلّی متفکّر بایستاد
و در آن صحرا بتعجب نگاه می کرد و نوروز شوکی^۹ داشت و بصلابت
و مهابت بود چون وصول قدم شهزاده معلوم کرد از میان آن سرما و برف
با شهزاده طغان^{۱۰} از خرگاه خویش بیرون آمده سوار شدند و برسم استقبال
مبادرت نمود و نزدیک قصبه بغشور که مغول آنرا مری شپورغان^{۱۱} گویند
بشرف تکشمشی مشرف گشت و نه سر اسپ خوب پیشکش کرد و می گفت
پای ملخی پیش سلیمان بردن^{۱۲} عیب است ولیکن هنرست از موری و بقدر
اقتدار روزگار و اندازه مکنت وقت و حسب مکان و زمان در آن رودخانه
^{۱۳} یکچند طویها و جشنها کردند چون آبادانی و الوس و ولایت دور بود و شراب

نایافت فرمان نفاذ یافت که امرا باب یارشمیشی کنند^{۱۴} و در آن موضع برای
نشان میلی فرمود ساختن که مغولان آنرا اوبا گویند نوروز زمین بندگی بلب
خشوع مقبل^{۱۵} گردانیده عرضه داشت که اگر از سر جهالت و روی
عباوت در تعظیم فرائض طاعات پادشاه زلتی و خطائی از سراضطرار واقع
^{۱۶} شد از عاطفت کرم عمیم شهریار و مرحمت جسم خسرو روزگار مأمول
و متوقع است که بر خطا و زلت بنده تشریف عفو و خلعت^{۱۷} صفو پوشاند
چه هیچ موجودی از نقص و عیبی خالی نیست اگر نیامدی زگنه گار زلتی
پیدا طریق عفو نگشتی زپادشه مشروع^{۱۸} غازان فرمود که چون ظن
از غبار شبهت بیرون آمد و حجاب ریت مرتفع شد اگر در خاطر سابقه
وحشتی و در ضمیر سالفه خشونتی^{۱۹} باقیست از لوح خاطر محو باید کرد
که موافقت تازه سوابق مناقشت دیرینه را مضمحل گردانید اکنون اعتداد من
بمکارم تو زیادت و عاطفت^{۲۰} بوداد تو بیشتر از آنکه در بیان عبارت گنجد
همچنین بعبارتی سلوت انگیز و استعارتی لطف آمیز نوروز را کرم برسید
و باستالت^{۲۱} و استعطاف نیکو بناخت و خاطرش از وسوس پریشانی و هواجس
شیطانی مصفی گردانید^{۲۲} بتشریف خاصش همانگاه شاه پوشید و پوشید از روی
گناه غازان فرمود که من بعد باید که خاطر جمع و آسوده دارد^{۲۳} عزم
عتاب داشتم با تو بسی براستی چون تو در آمدی ز در عذر گذشته خواستی
و تا مادام که تو برسنن صواب و جاده رشاد پوئی^{۲۴} و کردار با گفتار راست
داری در ترقی و ترقع و تصون تو غایت مجهود مبذول افتد و مأمول تو باسعاف
و انجاح مقبول و^{۲۵} مقرهن گردد برین عهد و میثاق نقش بند ضائر و مشکل
گشای سرائر آگاه و گواه است که این عزم را هیچ نقص در خیال نمی آید
^{۲۶} و این شرط را تأویلی تصور نمی افتد ز من در امانی و ایمن بجان
گواهست بر من خدای جهان لیکن هرچند برگفتار^{۲۷} و کددار تو وثوقی
تمام هست اما طمأنینت خاطر و آرام نفس و سکون عقل را جز بعهدی
مستحکم و عقدی مؤکد و یمنی مغلظ تسکین نپندار^{۲۸} تا ترا چون قوت
و انتعاشی روی ناید از مقتضی آن پیمان نگذری و نقص عهد و نقص میثاق
نطلبی و گرد تأویل و رخصت نگردی پس^{۲۹} میثاقی که در غیبت بر زبان

۱ - یارشمیشی کنند T. = S., L., W.; P. om.

ایلچیان رفته بود بسوگندی مغلظه و تعلیقات فراوان و استحلال محرمات و تحریم محلات^{۳۰} و وقوع تطلیقات منکوحات مواجهه و مشافهه^{۳۱} بر زبان راندند و شرط کردند که وجات صفحات یکدیگر بمحاجن ناخن خراشیده نگردانند نوروز را سلسله عقود عهود بمراتب قسم و ایمان محکم و مبرم گشت مشروط بر آنکه تا قضاء مهلت بقا دهد و قدر مکنت امکان^{۳۲} جاده اخلاص در عبودیت خائیت مسلوك دارد و چون قرار مؤکد شد غازان خان فرمود که ماضی ما ماضی بعد الیوم و استقبال حال^{۳۳} در دفع خصمان و قمع و قهر معاندان و منازعان یداً واحده باشند بعد از آن حضرت غازان خان براه پنج دیه و مروجق عزیمت انصراف نمود P. fol. 219 v. ^۱ آنجا امرای لشکر قراونه شرف تکشمیشی یافتند و براه اندخود بیرون آمد فرزندان عمر اغول ایکو و برادران بیدگی^۲ پیوستند از آنجا بر صوب فاریاب کوچ فرمود قراولان بر قراول یاغی افتادند و بعد از ضرب و حرب گروهی بقتل آمدند و براه^۳ شپورغان که بیابانی بزرگ بی آبست کوچ فرمود نوروز از آنجا با لشکر قراونه مراجعت نمود عنان با یورت خود معطوف^۴ گردانید و یاغی چون بلای ناگهانی در پی واز باس قراوانس مادران فرزندانرا می انداختند آن شب بمرحله^۵ تاجکسو از حدود شپورغان نزول و حلول فرمود و حکم نفاذ یافت که هیچ آفریده آتش نکند و آتش نیزد تا بعلامت آتش یاغی آگاه نشود^۶ و ما صبحدم که یاغی هنوز در خواب خوش غنوده باشند هجوم و شیخون کنیم و یاغی را نیز وصول رایات همایون معلوم گشته^۷ از راه برخاسته بر صوب سان و جاربک بیرون رفتند شهزاده از رودخانه شپورغان چون انهازم یاغی استماع نمود^۸ امیر قتلغشاه را با طائفه^۹ امرا بر عقب یاغی بفرستاد و خود در حدود جوزجانان مقام کرد امرا در ماه ربیع الاول سنه^{۱۰} اربع و تسعین و ستمائه بلشگر یاغی رسیدند بیک و ثبه و طفره همه را پلنگ و ش فرو گرفتند و بعضی را بکشتند و باقی را هزیمت^{۱۱} کردند و چهارپای و برده بسیار بالجا گرفتند و بازگشتند و مجوزجانان بیدگی پیوستند و ازینجا باتفاق و طالع سعد روان شد چون بفرامرزان رسیدند^{۱۲} خاتون نوروز طغاجوق و خانها او آنجا بودند بعد از طوی و عیش و عشرت بر صوب سرخس نهضت نمود

و بقرايه سرخس فرود آمد در آن مرحله^{۱۳} بوغدای ایداجی از مرکز آذربایجان و حضرت گیخاتوخان برسید و احوال مخالفت و مباينت بایدو و امرا تقریر کرد و چون خانها نوروز بجانب بادغیش^{۱۴} هراه رفته بودند نوروز ازینجا اجازت انصراف یافته باز گشت شهزاده ازینجا براه اژکاه و شوکان روانه شد ایلچیان بایدو برسیدند مقدم^{۱۵} ایشان قتلغشاه نامی و عرض داشتند که تا مدت اقا و اینی و امرا و نوینان متفق اللفظ و متسوق الکلامه شده اند که شهزاده بمركز دولت خرامد^{۱۶} و تاج و تخت که ارثا و مکتسباً بوی می رسد بمجلس مبارک مزین و محلی گرداند شهزاده ایلچیانرا بعد از عاطفت و سیورغامیشی فرمودن^{۱۷} باز گردانید و ایلچی باستدعاء نوروز فرستاد و یکچند در رادکان و چشمه گللب اقامت فرمود و ازینجا بمرحله^{۱۸} خبوشان و منزل دوبر رسید و چون اردوها و خانها و لشگرها امرا بمازندران بودند و شهزاده سوکا پسر قرا بوقای بحکم و فرمان گیخاتوخان بمازندران رسیده بود^{۱۹} از آن جهت رای مبارک در عزیمت مبادرت مسارعت نمود و بشهرک نو جرجان در آمد و بسططان دوین استراباد که مسقط رأس بود نزول فرمود^{۲۰} و یکچند بعیش و عشرت گذرانید و در قضیه بایدو با امرای معظم استشارت و کنگاج می کرد و اراتیمور ایداجی را پیش بایدو فرستاد^{۲۱} و پیغام داد که ما عزیمت دار الملک مصمم کرده بر اثر می رسم سخنی که باشد بحضور اقا و اینی تام کرده شود و غازان بعد از آن^{۲۲} مجازات حسنات و مکافات خدمات نوروز بر خود واجب کرد و او را بمزید عاطفت و مکرمت اختصاص داد و تدبیر امور مملکت و ترتیب^{۲۳} مهمات لشکر و رعیت برای و کفایت او مقصور گردانید و قربت و مکانت و منزلت و درجت او از اکفا و اقران بگذرانید و حکم^{۲۴} یرلیغ نفاذ یافت که از کنار آموی تا سرحد ممالک عراق که در قبضه تصرف و پنجه تملک ماست هم بر آن جمله که ارغون اقا از قبل پدران نیکوی ما^{۲۵} نائب و امیر بوده است حکم آن باسرها و اجمعها از قبض و بسط و طی و نشر و حل و عقد و اخذ و اعطا بنوروز ارزانی داشتیم و ترتیب سیاحت^{۲۶} لشکر و تدبیر سیاست مملکت و رعیت در قبضه هدایت و کف کفایت او نهادیم نوروز را خاتم حکم و نگین تمکین در کف کفایت آمد

حکایت

رفتن غازان بعزم دارالملک آذربایجان و خلافتی که میان او و بایدو واقع شد

²⁶ شهزاده غازان بعد از فرستادن اراتیمور ایداجی با تمامت امراء دولت و ارکان حضرت از سلطان دوین استراباد بر عزم عراق و آذربایجان حرکت

²⁷ فرمود و براه چهاردیه بدامغان آمد و خواست که قلعه گردکوه را تفرج کند امراء عرضه داشتند که کاری بزرگ در پیش است تفاءل نشاید در قلعه رفتن ²⁸ و آن قلعه در دست پسران تاج الدین یلدوز بود ازیشان باز گرفت و بسعد الدین حبش داد که در خلا و ملا و سراء و سراء ملازم درگاه جهانپناه بود و ازینجا بشهر ²⁹ سمنان رسید در سمنان اردو بوقا از پیش گیختوخان با خرواری چاو و ادوات و آلات آن از کاغذ سفید و آل و غیره بسبب اجرای آن بشرف بندگی رسید P. fol. 220 r. پیاسخ فرمود که درین حدود خصوصاً در مازندران از غایت نداوت و افراط بازندگی و عفونت هوا سلاح و سلب را

توجه غازان خان از حدود خراسان بجانب عراق ¹ و مصاف دادن او با بایدو در حدود هشت رود و قربان شیر

³ غازان خان بعد از فرستادن اورا تیمور ² ایداجی بمبارکی و طالع سعد از سلطان دوین بر عزم جانب عراق و آذربایجان حرکت فرمود و براه چهاردیه بدامغان آمد ⁴ و خواست که تفرج قلعه گردکوه کند امراء عرضه داشتند چون کاری بزرگ در پیش است تفاءل را نشاید در قلعه رفتن فرمان شد ³ تا پسران تاج الدین ایلدوز را که ⁵ محافظ قلعه بودند بازن و بچه از قلعه ⁴ بیرون کردند و آنرا ⁵ بخواجه سعد الدین حبش ⁶ داد و قلعه بوی سپرد و چون سمنان آمد اردو بوقا ⁷ از خدمت گیختاو رسید ⁸ با چند خروار چاو و آلات آن از کاغذ سفید و آل و غیره غازان خان فرمود که در مازندران و این حدود از غایت نمناکی هوا آلات آهن و سلاح را ⁸ بقا نمی باشد ⁷ کاغذ را چگونه تواند بود و فرمود تا تمامت را بسوختند و از آنجا براه

فیروزکوه بتهران آمد و بورالغی ⁹

— اراتیمور W.: ایراتیمور L.: — عجم W. add.: —
— منجم W. add.: — کلیدرا L.: — آنجا L.: — فرمود L.: —
— بورالغی L.: — سالی L. insert: — — اوردو بوقا L.: —

یکسال پیش ² بقا نمی باشد کاغذ ضعیف چون تار عنکبوت پوسیده چگونه پایدار بماند و فرمود تا تمامت آنرا بسوختند و برصوب فیروزکوه رحلت ³ نمود و از آنجا بطهران ری رسید شهزاده بورالغی و بعضی از امراء لشکر عراق در آن مرحله بشرف بندگی رسیدند و ازینجا چون بخیل بزرگ رسید ⁴ اراتیمور ایداجی از پیش بایدو رسید و حال حادثه هلاکت گیختاو عرض داشت و نمود که بایدو از سخن خود تجاوز و تحجب نموده است ⁵ و هوس پادشاهی و هوای شهر یاری در دماغ او راسخ و متمکن گشته و تحت خانیت فرو گرفته و امراء طغا چار و قنچقبال و طولادای ⁶ و غیرهم که فتنه انگیز بوده و خون اردو قیا و جوشی و دیگران ریخته بسبب قصاص آن از بندگی شهزاده خائف و مستشعرنده و تمامت بر پادشاهی بایدو متفق شده اند و سر فتنه و اندیشه فضول دارند از استماع این کلمات مستوحش عنان تالک و زمام تپاسک ⁸ از قبضه اقتدار شهزاده بیرون رفت بیت ⁷ چو

و امراء عراق آنجا بندگی رسیدند ¹ و چون بخیل بزرگ رسیدند ² اراتیمور ایداجی از پیش بایدو باز آمد و عرضه داشت که او از سخن خود باز گردیده و هوس پادشاهی در دماغ او بادید آمده و امراء طغا چار و قنچقبال و دولادای و غیرهم ³ فتنه انگیز بوده و خون اردو قیا و جوشی و دیگران ریخته چون از بندگی غازان خائف و مستشعراوند تمامت بر پادشاهی بایدو متفق شده اند و اندیشه فضول ⁴ و فتنه دارند و غازان خان چون مخالفت بایدورا تصور نمی کرد لشگری زیادت با خود نیاورده بود و جماعت مصاحبان سلاح ⁵ جنگ با خود نیاورده تا غایت ¹¹ که توق ⁶ مبارک و کهورکای ⁷ خاص را ⁸ آنجا گذاشته بودند با امراء کنگاج فرمود و از سر تهوور خسروانه بدان التفات فرمود و ⁹ مولای و یغمیش را ¹⁰ برسالت ¹² نزد بایدو فرستاد که ما بنفس مبارک خویش می رسم یکدیگر را کجا خواهیم دید و اورکلوک ¹¹ خواست و چون بمبارکی باقی خواجه از حدود ¹²

— ۹ — ۸ — W. om.: متصل شدند L.: — ۹ — ۱ —
— ۵ — L. om.: — فضولی L.: — که — W. insert: — ۳ —
— ۸ — L.: — کورکای W.: — ۷ — طوق W.: توغ L.: — ۶ —
— ۱۰ — T. = W.: — یغمیش L.: — ۱۰ — فرمود و L. om.: — ۹ —
— ۱۲ — L. om.: — از حدود — ۱۱ — W.: اوروکلوک —

بشنید غازان بیدار بخت .: مجوشید قزوین آمد ^{۱۲} شادی گورگان که بایدو
از آن کار ورنجید سخت .: امیر نوروز و امرا او را فرستاده بودند بیدگی
و باقی ^۹ امرارا بکنگاج و استشارت رسید ^۱ از هرگونه سخن که احباب
طلید امیر نوروز از میان جمله دست تخلیط و تمویه گویند عرضه داشت
قبول بر سینه نهاد و تقبل و تفضل را معنی آنکه مرا اندیشه و هوس پادشاهی
التزام نمود که بنده کمینه شهزاده ^{۱۴} نبود اما بواسطه دوری شهزاده
^{۱۰} را بر سریر دولت کامکار و کامران غازان فتنه و بولخاق در میان اولوس
بنشاند و بایدو را با اعوان و انصار چون افتاد بدان سبب اقا و اینی و امرا
حجاب کفر از میان بر دارد هر آینه اتفاق کرده مرا پادشاهی برداشتند
چون امراء گناه کارند و در ^{۱۱} خون و الحاله هده هر چه ^{۱۵} در خواست
عم تو سعی نموده اند و ذکا و فطنت شهزاده باشد مبذول خواهد بود ^۲ و در
و کیاست و سیاست ترا می دانند بی شک آن باب مضایقه نه اما باید که از هم آنجا
بجانب تو رغبت نمایند و بایدو شهزاده که رسیده مراجعت نماید غازان ^۳
ایست ^{۱۲} ضعیف رای که در ذات او بدان التفات فرمود و روان شد چون
فطنی و نحوی نیست و در نفس او ^{۱۶} بقونقور اولانک رسید مولای و
بسطی و شوکی از امر امرا و مصالح یغمیش ^۴ برسیدند و از همان نوع
مراد و هوای ایشان ^{۱۳} تجاوز و تحرز سخنهاء پرداخته می گفتند و همان
نماید هر آینه ایشان بشاهی او رغبت روز ناولدار از بایدو تحاشی نموده
نایند و اکنون صلاح حال و نجاح آمال بیدگی رسید و بتکشمیشی ^{۱۷} مشرف
ما در آن است که ایلیانرا متواتر گشته بانواع عاطفت و سیورغامیشی
داریم ^{۱۴} تا بر مجاری احوال و خبایای اختصاص یافت و از آنجا کوچ فرموده
ضائر و خفایای سرائر ایشان استطلاع راه ^۵ رباط مسلم نزول فرمود و شادی
یافته و قوف می دهند تا بر مقتضای گورگان و ایلیان بایدو ^{۱۸} را طلب
از من و امکنه تدبیری اندیشیده ^{۱۵} شود داشت و باز خواست بلیغ کرد چنانکه
و در حال مولای و یغمیش را پیش شادی گورگان از جان نا امید شد و
بایدو فرستادند و از حقوق ایام سابق در باب پادشاهی بایدو پیغامهای

۱ L., W. inserit: و — ۲ L. om. — ۳ L. add.: خان —
۴ L. — ۵ L. om. — ۶ L. — یغمیش

و سالف و موثیق عهد قدیم و حدیث سخت فرمود و در آن وقت که مولای
یاد داد ^{۱۶} و مصدوقه حال آنکه از ^{۱۹} و یغمیش آنجا رفته بودند ایلدار ^۱
یاسای قدیم چنگیزخان معهود و در مستی گفته بود که ما ^۲ اقا و اینی
معتاد نبوده که امراء قراجو بدل اتفاق کرده بایدو را پادشاهی نشانده
خود اروق را تعرضی رساتند اکنون ایم اگر شهزاده غازان درین متفق
جماعه ^{۱۷} امرا که گیختورا شربت نباشد میان ^{۲۰} ما خصومت بود بر جمله
هلاک چشانیده اند باید که ایشانرا ایلچیانرا اجازت مراجعت داد و امراء
علی التفصیل آنجا فرستند تا سخن بزرگ نورین و قتلغ شاهرا فرمود
ایشان برستی پرسیده بروفق یاسا تا لشکرها را یاسامیشی کنند و ایسان
^{۱۸} آن قضیه را فصل کند و بهر بوقا یتکچی را ^۳ ^{۲۱} بایلیچی دوانید که ما
جانب ایلچیانرا جهت تحصیل می رسم و براه نوکاتو ^۴ روانه شد
مال با یرلیها و الوکها روانه فرمود و از سپید رود بگذشت و دیگر روز
و چون محدود قزوین رسیدند سه شنبه غرة رجب سنه اربع و تسعین
شادی گورگان ^{۱۹} که داماد سلطان احمد و ستائنه موافق دوم شون آی خبر
بود و جد او از جمله امرای چنگیز وصول ^{۲۲} شهزاده غازان بیایدو رسید
خان از پیش بایدو برسالت برسید و شهزاده ایلدار و امرا ایلچیدای
و گفت بایدو خان مبارک باد وصول و چیچک را بمقدمه بفرستاد و ازین
مقدم میمون ^{۲۰} می کند و می گوید جانب امیر قتلغشاه و نورین اقا بر میسر
که کار گیختو تمام کرده ایم و هرگز و شهزاده سوکا ^{۲۳} و بورالنی و نوروز
مرا هوا و هوس پادشاهی پیرامون و دیگر امرا در بندگی غازان خان در
خاطر نمی گشت فاما چون واقعه قلب بایستادند و چون بیایدو نزدیک
گیختاتوخان ^{۲۱} حادث شد و شهزاده رسیدند ایشان بوقدای ^۵ احتاجی را پیش
ببارکی از سریر دولت دور بود و فتنه فرستادند و از هرگونه ^{۲۴} صلح ^۶ و
و فتور در میان الوس افتاده از آن دوستی و اقا و اینی عرضه داشت غازان
جهت اقا و اینی و خواتین و امرا بدان التفات فرمود و از جانبین لشکرها

۱ T. = W.; S.: ایلدار, L.: ایلدار — ۲ L. om. —
۳ T. = W.; S.: اسان بوقا یتکچی — ۴ T. = L.; S.: نوکاتو, W.: نوکاتو —
۵ T. = W.; S.: بوقدای, L.: بوقدای — ۶ L., W.: سخن صلح —

۲۲ باتفاق مرا بختی برداشتند و الحاله
 هذمه التماس و مطلوب که باشد مبذول
 است و در آن هیچ مضایقه و مناقشه نه
 لشکرها را ۲۳ خسته نگردانند و هم
 از اینجا عنان مراجعت معطوف فرمایند
 شهزاده غازان بدان ملتفت نشد و کوچ
 فرمود چون بقنقراولانک ۲۴ رسید
 مولای و یغمیش بر رسیدند و از هر گونه
 سخنها بر سیاق و منط اول عرضه
 داشت و ایلدار از سر شراب و جنون
 جوابی ۲۵ گفته بود که ما اقا وایی
 باتفاق بایدورا بشاهی بر داشته ایم
 اگر کسی راضی نباشد هر آینه ماده
 منازعت و مایه محاصمت خواهد بود
 ۲۶ و هم درین روز ناولدار از پیش بایندو
 بازگشته بشرف تکشمشی رسید و بسور
 غامشی مخصوص گشت از آنجا کوچ
 کرده بمرحله ۲۷ مسلم نزول فرمود
 و شادی گورگان را بر سالت پیش بایندو
 فرستاد تا الوکها و پیغامهء سخت
 در باره تاج و تخت ۲۸ که ترا دوست
 یگانه می انکاشتیم و نمی دانستیم که
 اقا دشمن عظیم و خصم قوی است
 مع هذا هیچ دقیقه از اسباب مناوات
 بیکدیگر رسیدند امیر قتلغ شاه
 بر مقدمه ایشان چون ۲۵ کوه ثابت
 و چون شهزاده ایلدار سخن بزرگ
 گفته بود دولت غازان اقتضاء آن کرد
 که پیشتر او گوشه‌ای یابد هنوز کهورکاء ۱
 قلب زده بودند و لشکرها قول در
 حرکت نیامده امیر قتلغ شاه بر ایشان
 دواید و بیک حمله آن لشکر را از جای
 برگرفتند چنانکه چون خبر بقلب
 رسید ایشانرا منهزم گردانیده بودند ۲
 و قرب هشتصد ۲۷ آدمی را کشته و باقی
 بهزیمت شده و تغای ۳ نائب ایلدار ۴
 بقتل آمد و ارسلان اوغول را ۵ پیاده
 ببنده‌گی آوردند و لشکر خراسان
 خواستند که بیکبارگی ۶ حمله کنند
 و ایشانرا S. fol. 277 r. ۱ از جای بر
 دارند و نیست کنند غازان خان از
 غایت مرحمت جبلی ۷ منع فرمود و
 فرمود ۸ این لشکرها تمامت بندگان آبا
 و اجداد ما اند بواسطه فضولی ۹ چند
 فتان که بایندو را پیادشاهی بر داشتند
 چگونه ایشانرا توان کشت نوروز ۹ و
 دیگر امرا مبالغه می کردند که فرصت را
 غنیمت می باید شمرد بانگ بریشان

۱ — بود W. : ۲ — S. fol. 276 v./11
 ۳ — المندای L. : — طغای L. : تغای S. : T. = W.
 ۴ — بیکبار L. W. : — ارسلان ارغون W. : ارسلان اوغول L. :
 ۵ — امیر نوروز W. : ۶ — L. om. — ۷ — خلی L. :
 ۸ — ۹ —

۲۹ و معادات هرگز میان ما عادت و
 معتاد نبوده و مضادت و مباینت در
 ذات الین ثابت نگشته و شهزاده غازان
 درین ۳۰ حال از کثرت سواد اعدا و
 قلت اتباع و نصار متردد رای بود و
 نوروز جمله راه تسلیت و دلجوئی
 شهزاده می کرد که غم و پریشانی
 ۳۱ و اندوه بخاطر خاطر راه ندهد که
 دولت همغان و سعادت هم رکاب
 اوست عن قریب بر مراد خود
 فیروز گردد و همچنین همه ۳۲ لشکریانرا
 پند و موعظت و ارشاد و نصیحت
 می نمود و می فرمود که تا حالا از
 کنار امویه می رسم اندک بعد مسافتی
 نیست که بازگردیم P. fol. 220 v.
 ۱ و مردم را مردن ضروری و ناچاری
 است اگر کشته نشوند همان بعاقبت
 بیاید مرد و چون از مرگ چاره
 نیست بس بنام نیک مردن اولی
 ۲ چنانکه گفته اند «بنام نکوگر بمیرم
 رواست» مرا نام باید که تن مرگ
 راست «همچنین لشکرا دل می داد و
 فرمود که چون مارا با اعدا ۳ ملاقات
 افتد صفوف معرکه بر کدام هیات تعبیه
 و پادشاه اسلام با آنکه ایشانرا مخدول
 زد ساکن شدند و چون ارسلان
 اوغول را گرفته آورده بودند عم زاده
 بورتشای ۱ عرضه داشت کچون او
 شمشیر در روی بندگان دولت کشیده
 اگر پادشاه ۲ اجازت فرماید ۳ من
 او را بقتل آورم پادشاه التفات نفرمود
 و فرمود تا از خزانه خاص قبا و کلاه
 و کمر و موزه بیاورند و درو
 پوشانیدند ۴ و یکی از اختگان خاص بر
 نشانند ۵ و فرمود تا مجروحان
 معرکه را می آوردند و بدست مبارک
 خویش بر جراحات ۶ ایشان مرهم
 نهاد و ایشانرا ادویه بشراب حل کرده
 می داد لا جرم حق تعالی ۷ مجزای
 آن عاطفت و مرحمت اطراف و اکناف
 ممالک را در قبضه سلطنت او نهاد و
 بایندو و امرا چون دیدند که ایلدار
 و توکال که بهادرترین ۷ ایشان بودند
 منهزم شدند ۸ دانستند که طاقت
 مقاومت ندارند از راه سازکاری و شفاعت
 در آمدند و در میان ۸ مصافگاه
 بر سرپشته بایندو با امرا طغاچار و
 دولادای و قونققبال ۹ حاضر شدند
 و پادشاه اسلام با آنکه ایشانرا مخدول

۱ — سیورغامیشی فرماید و L. inserit : ۲ — بورتشای L. :
 ۳ — و بدست مبارک خوش بدو در پوشانید W. p.h.v.e. : ۴ — دهد L. :
 ۵ — جراحات L. : ۶ — و یکی از اختگان خاص بر نشانند W. om. :
 ۷ — در آن L. : ۸ — و بهترین W. add. : ۹ —

کنید و میامن و میاسر برچه و مقهور^۱ گردانیده بود تحشم فرمود صورت تعیین و چون اعدا مخدول و امرا نوروز و نورین و قتلغ شاه و مهجور گردند هریکی^۴ از شما سرور ناحیتی و امیر ولایتی شوید و روی بشهزاده عالمیان غازان خان آورد و گفت شاه عالم را مغموم و مغموم نباید بود و تردد^۵ بخاطر راه نداد چه بنده برفع رایت اولیا و خفض لواء اعدا آماده و متشمرست چه بودت که شد تگ ازین سان دلت^۶ پژمرد نوخسروانی گات، من امروز کاری کم بی گمان، که بر نام داران سراید زمان، ازین نط دمدمه کرم فرو خواند تا نائره خشم شاهزاده^۷ باب مواعظ و نصائح فرو نشاند بعد از آن شهزاده فرمود تا طبل رحیل که متضمن فتنه عظیم بود فرو کوفتند و امرا را فرمود تا لشکرها را^۸ یاسامیشی کنند و بوقارا برسم ایلچی پیش بایدو دوانید که ما بر فور می رسم بایدو نیز جوابی متضمن سرور و تبجح بوصول و قرب^۹ ملاقات بگفت غازان از نکاتو نهضت فرمود و از سفتد رود و سیاه گوه بگذشت قتلغشاه بر میمنه و نورین بر میسر و سوتای و مولای را

— طرف L.: ۴ — عهد و میثاق L.: ۳ — گهت S.: ۲ — منکوب W.: ۱
— L. om.: ۷ — یاد کردند L.: ۶ — کاسه W.: ۵
— خانون L. add.: ۱۰ — خود L., W.: ۹ — رسیده بود W.: ۸ بود L.: ۸

هر يك بجای خود نصب فرمود شوکتی تمام بادید آمده بود و دیگر روز رایت همایون با شهزادگان سوکا و هردو لشکر بر محاذله^۱ یکدیگر تا بورالخی و امیر نوروز در قلب بایستاد و چون بعد مسافت^{۱۱} نزدیک شد بایدو در هشت رود مراغه مقام داشت و لشکرها و مجانب و اطراف متفرق و پراکنده بودند منهیان و قراولان^{۱۲} از استطلاع حوادث بایدورا استعلام نمودند که شهزاده با دلی پرکین و خشم با لشگری جرار و امرای کامکار نزدیک رسید^{۱۳} بایدو از حیرت و دهشت سراسیمه و مدهوش ماند در حال بوغدای اختاجی را بر سیل استقبال بفرستاد تا استطلاع احوال^{۱۴} خصمان کند و از هرگونه سخنها از نام و تنگ و صلح و جنگ تقریر کرد فائده نداد و نیاز دیگر که بامداد را مقالات ملاقات بود نوروز از^{۱۵} دور تلّی عالی مشاهده کرد بشارت انگشت بشهزاده نمود که اگر فردا بیشتر از وصول سیاه یاغی بر سر آن تلّ عالی^{۱۶} رسم هر آینه^{۱۷} فتح و ظفر مارا بود و لشکرا اعدا مقهور و مکسور شوند و حال بعینها همان بود مگر آنکه شهزاده^{۱۸} زود بصلح درآمد و راضی شد^{۱۹} بایدو

— آمد L.: ۳ — سواری L., W.: ۲ — محاذات L.: ۱
— که L. insert.: ۶ — اسایرا L., W.: ۵ — برابر L., W.: ۴
— بایدو L. add.: ۹ — آن میان W.: ۸ — بود L. insert.: ۷

امرا را که قاصد گیخاتو و نجذلان رسانیدند و بعد از طول مقال بر آن شهزاده ساعی بودند استحضر فرمود مقرر شد که امرا میان مصاف گاه جمع چون طغاجار و طولادای و قوچقبال و ایلیچیدای^{۱۸} و توکال که با هزاره خود بمحافظت طرف شرویاز نامزد بود بعد از استشارت و کنگاج با اتفاق مصاف را مستعد و نبرد را محتشد^{۱۹} شدند و بلشگرهه حاضر صفوف بیاراستند علی الجملة بامداد روز پنجشنبه پنجم رجب سنه اربع و تسعین و ستمائه هر دو سپاه مجدد^{۲۰} قربان شیره بقرب رود خانه قریه شیرگران در محاذات و موازات یکدیگر آمدند نوروز در استرکاب شهزاده همایون بسر آن^{۲۱} تل نصر برآمدند و فتح و فیروزی و نصرت و ظفر را تعین کردند نوروز گفت چون لشگرهه ایشان جمع نشده اند و هنوز متفرق اند صلاح^{۲۲} ما آنست که در مضارب و محاربت مسارعت نمایم امیر قتلغشاه بر دست راست بود و مقابل او ایلدار و توکال و ایلیچیدای قوشچی^{۲۳} و دیگر امرای هزاره هنوز کورکا در قول زده بودند که امیر قتلغشاه حمله کرده ایلدار از اسب بیفتاد و مکافات سخن بزرگ که کرده مراجعت نمایم^{۲۴} بایدو بحضور

۱ - واوروک خاتون L. om. ۲ - می رسید L. ۳ - امیر L. ۴ - فرستادند L. ۵ - این L. ۶ - پادشاه L. ۷ - نمایند W. ۸ - لشکر L. add.

گفته بود^{۲۴} بیافت و تیری بر چشم تغای آمد نائب او و در حال هلاک شد بر جمله در آن کر و فر در یک لحظه هشتصد سوار جوازنامه فنا^{۲۵} یافتند و فوجی مجروح و مهزوم گشتند ارسلان اغول را پیاده رسبان در گردن کرده بخدمت شهزاده آوردند لشگرهه خراسان^{۲۶} با اتفاق قصد حمله کردند امراء بایدو از مصادمت خصمان بترسیدند خواستند که بهانه صلح و اصلاح طلبیدن شهزاده و امرا را^{۲۷} بریو و فریب مشغول دارند تا لشگرهای متفرق ایشان جمع شوند بتضرع و تخشع مبادرت نمودند از میان لشگر بایدو بقدای^{۲۸} اختاجی از قلب بیرون راند و میان دو صف پیاده شد و زمین بندگی شهزاده غازان ببوسید و گفت بایدو خان می فرماید که میان ما^{۲۹} قاعده مواخاة و اساس موالات و صلت رحم مؤسس است و تحت و تاج میراث پدر و عم و جد تو و لشگرها از آن پدر نیکوی ما^{۳۰} پس این تنازع و تناکر بر چیست^{۳۱} بگیری ای پسر تحت و جای کردند و کاسه داشتند که بایدو

۱ - داشتند L. ۲ - قشلاق W. قشلامیشی می فرمود L. ۳ - سوی L. W. ۴ - کاسه W. ۵ - یش فرستاد بندگی W. ۶ - یولادجکسانک W. یولادجکسانک S. ۷ - خان W. om. ۸ - نماید W. ۹ - L. om. ۱۰ -

پدر^۱ بجای پدر بهتر آید پسر، و اگر می گوید که چون شهزاده بمبارکی اینجا همان طرف خراسان و مازندران آمد و میان ما صلح و موافقت افتاد^۲ میخواستی عراق و کرمان و فارس اگر یکدیگر را دمی^۳ نادیده جدا بران مزید کنیم و اردوهای پدر و عم و خواتین و اینجوها و حلقات تمامت برای تو مقرر و مفوض داریم^۴ بشرط آنکه ترك جدل و لجاج بگویی و هم راه خود باز گردی باید و ازین طرف بدمدمه گرم و زمزمه نرم صلح و صلاح می جست و از آن طرف بتعجیل^۵ و سرعت بر عقب چریک و استدعاء عساکر می فرستاد امراء شهزاده غازان نورین و قتلغشاه گفتند صلاح در صلح است و امیر نوروز چون داهی P. fol. 221 r. و گریز بود و بر ضعف و عجز و انکسار ایشان استطلاع یافته بمصالحات و مسالمت راضی نمی شد و می گفت مارا^۶ با ایشان جز سر جنگ و حرب و روی مصاف و نبرد نیست و شهزاده غازان از فرط شفق و شمول عاطفت و مرحمت که در ذات^۷ مبارك او مفسطور بود فرمود که تمامت این سپاه بندگان آبا و اجداد نکوی ما اند برای فتنه قضولی چند بندگان خود را هلاک بامداد پیش باید و روند^۸ و کار ملک

۱ L. : — و برآن L. om. : ۲ — التماس L. : ۳ — باز گردانند W. : ۴ — حاضر شوند L. om. : ۵ — آجا L. add. : ۶ — امیر سوتای W. : ۷ — روید L. : ۸ — کنید L. : ۹ —

کردن پیش خردمندان ستوده نباشد^۱ و سازند^۲ و اوردوها روانه گردانند^۳ برجه از جانبین در توسط ذات الین و شبانه بعد از آنکه در تمامت خانها بذل المجهود مبذول داشتند عاقبت آتش افروختند بمبارکی روانه شد و برتصالح و ملاقات^۴ قرار افتاد رعایت چنان براند که علی الصباح از سپید احتیاط و دفع سوء الظن را هر پادشاهی رود گذشته بود و امراء لشکر که با ده سوار از قلب بیرون آمدند^۵ آنجا بودند^۶ بپندگی پیوستند و براه^۷ از طرف باید و طغاچار و طولادای و قنچهبال^۸ ایلچیدای و از جانب نزل فرمود و روز دیگر از مسلم^۹ شهزاده غازان نوروز و نورین و کور تور را پیش باید و فرستاد که ما قتلغشاه و سوتای در وسط صفوف بجانب دماوند روانه شدیم^{۱۰} و امراء بر رقه میعاد معرکه از اسپان پیاده نوروز و توقتمور را آنجا گذاشته می شدند^{۱۱} و اقا و ابی یکدیگر را تنگ باید^{۱۲} که بسخن خود^{۱۳} رسیده اوردوها و در کنار گرفتند و شرائط اعزاز و خواتین را روانه گردانی و ملک بموجب رسوم خدمت تقدیم نمود باید و احوالی مشافهه مقرر داری و از آنجا که بزبان ایلچیان و پیغام در هر^{۱۴} سالی بقوقوراولانك^{۱۵} گذشته^{۱۶} بکره رود رسید که مغولان آنرا^{۱۷} تورکان موران می گویند و کشر بخشی^{۱۸} آنجا بپندگی رسید و پیغام باید و رسانید که توقع چنان بود که عهد ملاقات را تازه^{۱۹} گردانیم و دمی بمحاوره همدیگر مستأنس شویم چون شهزاده حرکت فرمود هر آینه صلاح در آن باشد اکنون می باید که^{۲۰} هر يك از ما بسخن خود چنانکه راه و آیین مغول است زر برسیم پادشاه ابراهیم سکورجی^{۲۱} را در بشارت حل کرده در کاسه زرین صحبت او باز گردانید^{۲۲} و بیاید و پیغام

۱ L. : — سازید — ۲ L. : — گردانید — ۳ L. om. : — و براه — ۴ L. om. : — ۵ L. om. : — می باید — ۶ W. : — رباط مسلم — ۷ L. : — ۸ L. : — ۹ L. : — کشر بخشی — ۱۰ W. : — اورا — ۱۱ L. : — ۱۲ L. : — ۱۳ L. : — ۱۴ L. : — ۱۵ L. : — ۱۶ L. : — ۱۷ L. : — ۱۸ L. : — ۱۹ L. : — ۲۰ L. : — ۲۱ L. : — ۲۲ L. : —

خوردند باید و نوروز را گفت تو نیز داد که می باید که نوروز و توقتمور
نخور^٣ پاسخ گفت من مسلمانم بزرو و کورتمور کارها بتمام ساخته^١ زودتر
شراب چگونه سوگند خورم باید و از آلتا متوجه دماوند
جواب او برنجید اما ظاهر نکرد همچنین گشت و آن تابستان^{١٣} آلتا یا یلامیشی
امرا با یکدیگر عهد و پیمان کردند کرد^٣ و چون امرا نوروز و توقتمور
که یکدیگر را بد نیندیشند و کار و کورتمور باز آمدند و باید و بساختن
پادشاهی روز دیگر در اثنای طوی مهمات^٤ ملک و فرستادن خواتین
مقرر شود باید و بالجاب تمامت ملتسمات و آوردوها را اعذار نامقبول گفته بود
وعده و زبان داد^٥ و آخر روز هر يك و بسخن^{١٤} خویش^٥ نرسیده آن
نجانهای خود مراجعت نمودند امراء معنی مهیج غضب پادشاه گشت و قومود
باید و در فکر آن بودند که در اثنای تا امرا تمامت^٦ با لشکرها بعلفخوار^٧
طوی قصد شهزاده غازان کنند اما روند و چهار پایا را فربه کنند و
هر کرا^٨ سعادت الهی همراه باشد از حال نوروز و ایشان چنان بود که^٨
کید و مکر دشمنان در امان باشد چون نزد^{١٥} باید و رسیدند و التماس
بامداد شنبه چهارم رجب هر دو سپاه کردند تا یرلیخ در باب ممالك مقرر
در برابر یکدیگر تا قربان شیره بدهد^٩ و آوردوها و خواتین را^{١٠}
برفتند^٧ و سپاه شهزاده غازان بدرغاله روانه گرداند^{١١} باید و^{١٢} بواسطه
مضیق و گذاری تنگ رسیدند کوکتهای مراجعت پادشاه مستشعر گشت و
بهادر پسر یلاسون طرقای گورگان ایشانرا^{١٦} موقوف گردانید و قوچقبال و
باسواری دوهزار چون^٨ باد بتاختند که دولادای و ایلیجیدای را^{١٣} در مقدمه
سر راه بگیرند و قنچقبال و دیگر امرا بر عقب بفرستاد و خود دیگر روز
مساعدت و معاونت می نمودند باید و روانه شد چهار شنبه نهم رجب از
خان از قصد و اندیشه ایشان آگاه سپید رود بگذشتند^{١٧} و آدینه یازدهم
شد و دفع و منع ایشان^٩ نموده فرمود رجب کورتمور برسالت بیامد و امرا

— فرمود : ٣ L. — ٢ L. om. — هر چند : ١ L. inserit —
— تمام : ٦ W. — خود : ٥ L. — و : ٤ S., W. inserit —
— خواتین : ١٠ L. — بدهد : ٩ L. — S. om. — ٨ — علفخوارها : ٧ L. —
— قوشچی را : ١٣ W. add. : — که : ١٢ W. add. : — گردانید : ١١ L. —

که راه بکشایند تا سلامت بیرون روند تا شرویز سیاهی می کردند و از
آن روز هر دو سپاه برابر هم فرود آلتا باز گشتند و باید و متصل شدند
آمدند و از يك چشمسار آب می مجدود سجاس و دو شنبه چهاردهم
خوردند اما آن^{١٠} شب از طرفین جمله کوچ^{١٨} کردند تا پشته شرویز و از
در سلاح بودند و لجام اسپان از دست آلتا مراجعت نمودند و باید و با امرا
نگذاشتند روز دیگر همچنین از هم کنگاج کرد^١ که^٢ تدبیر نوروز و
متوهم بودند بامداد روز دو شنبه هفتم توقتمور چیست باتفاق گفتند که
رجب^{١١} شهزاده غازان عزیمت کوچ ایشانرا آسیبی نتوان رسانید^{١٩} مگر
کرد چند کثرت امرا توقتمور و سوتای توکال که بخون نوروز سعی می کرد
آمد شد نمودند عاقبت بر آن قرار افتاد و گفت پناه و استظهار غازان نوروزست
که در میان هر دو صف بارگاهی بزنند کشتن او لازم باشد و طغاچار و
^{١٢} در یورت تودای خاتون و آلتا سخن دیگر امرا بواسطه خویشی و دوستی
باخر رسانند امراء شهزاده غازان نوروز رخست نمی دادند و توکال بدان
و نورین و قتلغشاه و توقتمور حاضر رنجش برگشت و با ولایت گرجستان
شدند و از جانب باید و خان^{١٣} طغاچار رفت^٣ که خانه او بود تا واقعه باید و
و طولادای و قوچقبال و در مواجهه باز نیامد و چون طغاچار بواسطه
یکدیگر تا نیمروز مباحثت و محادثت مضادتی^{٢١} که توداجو با او می ورزید
و گفت و گوی نمودند بعد از مجادله از^٤ دولت^٥ باید و نفور گشته بود و
بسیار قرار بر آن افتاد^{١٤} که اردوهای نیز صدرالدین بسبب آنکه او را وزارت
ارغون خان چون بلغان خاتون و اروک میسر نمی شد او را بر آن معنی تحریر
خاتون و شهزاده خرنده اغول با دیگر می کرد با نوروز^٦ زبان^{٢٢} در باب
شهزادگان بخدمت غازان فرستند^{١٥} تا تقویت کار غازان^٧ یکی کرده بود
تمامت اموال و خزائن و ممالك عراق نوروز را تعلیم داد تا آلتا با ایشان
و خراسان و قومس و مازندران و اظهار موافقت کند و با ایشان عهد
يك نیمه از ملك فارس با تمام اینجوها گونه بکند و بعد از آن ترتیب او کرد

— باز رفت : ٣ W. — کرد که : ٢ L. om. : — کردند : ١ S., W. —
— خان : ٧ L. add. : — ٦ — ٥ — L. lac. : ٦ — ٥ v. — ٦ — آن : ٤ L. —

سپارند و طغاچار با تومان^{۱۶} قروناس^{۲۳} و برآن مقرر گردانید^۱ که با ایشان که اینجو خاص ارغون خان بوده^۲ هم پیمان بست و متعهد شد^۳ که غازان را^۴ باز سپارند باید و گفت شهزاده معلوم بست و بفرستد و بدان سبب اجازت^۵ دارد که اباخان مرا چون فرزند مراجعت یافت و بسورغامیشی بسیار صلی عزیز و مکرم^{۱۷} می داشت و^{۲۴} مخصوص گشت و امارت یزد از قبل با تومان قراوناس و طغاچار بجانب بغداد باید و پسرش سلطان شاه مقوض شد علفخوار و قشلامشی فرمود اگر^۶ بموجب فرمان پادشاه سعید آن بر من^{۱۸} مقرر فرماید حاکم است تا باقی چیزها باز سپارند و شهزاده بفرای خاطر بملك خود انصراف و انعطاف نماید طولادای^{۱۹} با آتش و شراب بخدمت غازان آمد و کاسه گرفت و شرف تکشمشی یافت او را دلداری و نواخت نموده اجازت انصراف^{۲۰} داد و درین روز قونققبال بیاید و خان عرضه داشت که امیر اقبوقا بزرگ سوغورلوق فرود آمد و السلام^{۱۱} مقید و محبوس است اگر خصم را نصره و ظفر باشد او در قصد خون^{۲۱} ما سعی بلیغ نماید اقبوقا را یاسا رسانیدند بسبب تنازع و مضادت و مخالفت که از جانب قائم بود و از ایو اغلانان بلغان خاتون^{۲۲} شیخ هر قاسون^{۱۲} و غیره از باید و برگشته بغازان خان پیوستند درین شب لشکرها بسیار از جانب بغداد و موغان رسیدند و باید و^{۲۳} را بوصول ایشان قوت و شوکت زیادت شد پوستین پیمان و میثاق باز گردانید امراء باید و گفتند چون فرصت دست داد دشمن را بافسون و نیرنگ از پای حیوة بریاید گرفت و احمال و تاخیر و امهال و تراخی جائز نشمرد که الفرص تمر مر السحاب ازین بهتر^{۲۴} فرصت

— خانرا L. add. : ۳ — و متعهد شد L. om. : ۲ — گردانیدند L. : ۱ —
— روانه گردانیدند L. : ۷ — بجهت L. : ۶ — L. om. : ۵ — L. om. : ۴ —
— L. W. om. : ۱۱ — یازدهم L. : ۱۰ — شب W. : ۹ — L. om. : ۸ —
— هر قاسون MS. : ۱۲ —

دست نخواهد داد باید و ایشانرا اجازت نداد و گفت بایام سابق سلسله و داد منظم بود و از جانبین حقوق قدیم مؤکد^{۲۵} چگونه خیانت روا باشد فکیف که بتجدید عهد می رفته است و مغلظه خورده شود امرا از حدیث او برنجیدند علی الخصوص^{۲۶} امیر توکال ازو برگشت و با یورت گرجستان که خانه قدیم او بود معاودت نمود و من بعد باید و را دیگر ندید و همچنین گروهی^{۲۷} زانو زدند که کسان ایشان بردست لشکر شهزاده کشته شده بودند و باتقام خون ایشان قصاص طلبیدند باید و خان ملتفت^{۲۸} سخن ایشان نشد و شهزاده غازان چون از وصول چریك بغداد آگاه شد بر صوب سیاه کوه و سفید رود و سورلق^۱ عزیمت انصراف^{۲۹} مصمم فرمود باید و امراء او از عزیمت نهضت او مضطرب شدند بسبب آنکه خانهء قراونه بر ممر طریق بود و در آنجا خزائن موفور^{۳۰} معد و موجود گفتند اگر قراونه بوی پیوندد و خزانه بردارد دست شهزاده قوی شود و آنگاه تدارك و تلافی ممکن نگردد امیر پولاد^{۳۱} چنکسانگ را بفرستادند و پیغام دادند که شهزاده بهمان راه که آمد باز گردد آن شب بقریان شیره فرود آمدند بامداد باید و پسر خود^{۳۲} قیچاق را با جماعتی امرا بپندگی حضرت فرستاد با آتش و ترغو تا کاسه گرفت و تکشمشی کرد و عرضه داشت که پدرم باید و می گوید که چون P. fol. 222 r. میان ما صلح شد و غبار نفار وحشت از چهرها برخاست اگر یکدیگر را ندیده شهزاده باز گردد هر آینه از وقیعت حساد و^۲ مکیدت اضداد سلیم نایم و باراحیف در افواه افتد که هنوز آثار کدورت و غبار وحشت باقیست توقع چنانست که يك^۳ روز از صبح تا رواح اقداح افراح دائر و سائر باشد تا آوازه اتفاق و اجتماع ما بدور و نزدیک و ترك و تازیك برسد^۴ آنگاه ببارکی روانه شود باجابت مقرون نگشت قیچاق خائب باز گشت امرا نورین و قتلغشاه و بعضی دیگر بکاسه زرین بر رسم^۵ مغول سوگند خوردند و نوروز و نورالغی و مولای با امرا بقرآن مجید که با یکدیگر متفق باشند و یکدیگر نیندیشند^۶ درین اثنا نوروز شهزاده غازان را گفت بنده را التماسی است اگر شرف اجازت یابد عرضه دارد بعد از استجازات گفت^۷ اگر پادشاه مسلمان شود یکبار مسلمانان یدعا و ثناء دولت مشغول گردند و مدد

— سورلق Sc. : ۱ —

و نصرت واجب دانند^۸ غازان دست ایجاب و قبول بر سینه بی کینه نهاد و مأمول او باجابت مقرون گردانید و شرط کرد که چون ازین ورطه^۹ هائل فراغی روی نماید این ملتمس تمام کند نوروز از قبتقای خود پاره لعل مسموح آبدار با طراوت بوزن ده مثقال بیرون^{۱۰} آورد و زانو زد و گفت اگرچه قراجورا حد نباشد که باروق یلک دهد اما از روی کرم ذاتی و لطف جبلّی این لعل بر سیل^{۱۱} یلک و نشان پیش بندگان حضرت باشد تا وقت آن رسیدن غازان آن لعل پاره را بیکی از اناقان حضرت سپرد و چند کُرت^{۱۲} امرا میان فریقین تردد نمودند بر آن مقرر شد که در میانه لشکر خرگاهی بزنند و آنجا یکدیگر را بیند شهزاده با امرا^{۱۳} مشاورت نمود نوروز و امرا مصلحت ملاقات ندیدند و از غائله مکر و غدر هراسان بودند باز توقّیمور و سوتای را فرستادند^{۱۴} که امروز بنظر منجمان روزی نحس است فردا علی الصباح یکجا ملاقات و التقا افتد و شهزاده غازان را رای بر آن قرار گرفت که^{۱۵} بمقدمه سپاه روانه شود و از سفید رود گذشته مقام کند شبنگام روز سه شنبه هشتم رجب مسترکب شد و فرار را مرتکب^{۱۶} چون تیر از شست بتعجیل تام براند بامداد را از سفید رود گذشته متوجه سپاه کوه شده بود و از امرا نوروز و پسر بوقاء^{۱۷} یارغوجی را هم آنجا بگذاشت تا یرلیخ ممالک فارس و عراق بستانند و اردوهای خواتین عم و پدر با سپاه خاصه ابقاخان^{۱۸} و ارغون خان کوچ کنند و مقصود کلی آنکه بر محتویات ضماائر و مستورات سرائر خصمان وقوف یابند و بر عقب بیایند ایشانرا موقوف^{۱۹} کردند و تکاچال از بایدوگریخته بقریه منارار از مضافات زنجان بشرف بندگی رسید روز دیگر شهزاده غازان بمرحله مسلم فرود آمد^{۲۰} و از آنجا ارکتمور را برسالت پیش بایدو فرستاد مضمون پیغام آنکه نوروز و توقّیمور را از برای مواعیدی که تقبل و تکفل رفته بود آنجا^{۲۱} گذاشته ایم باید که بسخن خود برسد و وعده وفا کند و ایشانرا بزودی با اردوهای خواتین و یرلیخ تملیک ممالک عراق^{۲۲} و فارس و حصول جمله آمال روانه کند و چون غازان کوچ کرد امراء بایدو قنچقبال و ایلیجیدای و طولادای با پنج هزار مرد بر اثر می رفتند^{۲۳} و سیاهی می کرد تا خصم ایمن نشود و از تاختن نیارآمد شهزاده نیز راند چون از قنغراولانک

بگذشت و بکرة رود رسید^{۲۴} که مغول آنرا ترکان موران گویند کشر بخشی از پیش بایدو برسید پیغام داد که می خواستیم که بشرف خدمت مستعد شویم^{۲۵} این چون دیگر آرزوها در حیز توقّف بماند اما ایشان حاکمند همانا صلاح در آن بوده باشد اکنون باید که هر يك بسخن خود برسیم^{۲۶} شهزاده او را با صحبت ابرهیم سکورجی بازگردانید و پیغام داد که باید که امرا را بزودی با حصول مطالب و وصول مآرب بازگرداند و ازینجا^{۲۷} بسرعت تمام روانه گشته پهای دماوند راند و آنجا منتظر جواب بایدو بنشست و موسم یایلاق در آن حدود گذرانید

حکایت احوالی که میان بایدو و نوروز حادث شد

^{۲۸} بعد از نهضت شهزاده غازان خان امیر نوروز و توقّیمور را یکپخته در قید توکیل و تنکیل معذب داشتند و تهدید و وعید و تشدید^{۲۹} و تحویف می نمودند بقتل و ضرب و شتم و سب و نوروز در سوال و جواب تحاشی و محابا نمی کرد و از سر صولت و شوکت جوابهای^{۳۰} سخت میگفت امرا بکار او فرو ماندند لگزی برادرش را که از جمله ارکان دولت بایدوخان بود واسطه ساختند تا میان بایدو و نوروز P. fol. 222 v. ^۱ مهاده و مصلحه کند چه قرار مملکت و الوس خود در موافقت نوروز دانستند که بر الماس جزا سرب کارگر نیاید لگزی نوروز را^۲ بمواعید مرغوب و وعدهای دلپذیر بموافقت و مصادقت بایدو ترغیب و تهییج نمود و بر نقض عهد شهزاده تحریر نوروز گفت ای^۳ برادر بعد از عصیان و طغیان قدیم سه ماهست که در حدود شپورغان با غازان یمن مغلظه بجلال و حرام خورده ام که من بعد تا جان^۴ در تن بود با او بهیچ وجه خلاف نکم و عناد و لجاج نورزم و با دوستان او دوست و با دشمنان او دشمن باشم بکدامین رخصت نقض عهد و خلاف^۵ میثاق کنم می خواهی که در دنیا ملوم و مذموم و باخترت ماخوذ و معاتب گردم و سلسله محبت و مودت بولا و هوای غازان خان نه چنان^۶ استمرار دوام و استقرار نظام یافته است که تا انقضاء عمر و انقراض حیوة انصرام و انقصاص پذیرد چه امروز خانی باستحقاق و پادشاه^۷ علی الاطلاق اوست بهرچه فرماید انقیاد و اذعان او از لوازم دانم و شاه و خان نوروز بحقیقت اوست با دیگران کار ندارم لگزی

گفت ای برادر^۸ تا تو برین عقیدت و طریقت مصرّ باشی ازین جماعت بجان خلاص میسر نخواهد بود نوروز گفت رضینا بقضاء الله و قدره زمانه چه نقش کرد که نسترد^۹ و کرا زاد که نمرود اگر حق سبحانه و تعالی اجل من اینجا برین وجه تقدیر کرده باشد ردّ و صرف آن کرا مسلم و ممکن بود و اگر قضا نکرده است از صد هزار^{۱۰} خصم غالب مستولی نیندیشم امراء بایدو یکسر حاضر شدند و گوی کلام پچوگان بیان در میدان مقاتلت انداختند^۱ تا دل نوروز باستمالت و خوشی و الفت^{۱۱} جذب و سلب کنند نوروز در جواب و سوال چالاک تر از آن بود که از خصمان فرو ماند بی دهشت و خشیت عنان سخن فرو گذاشت و خصمان را^{۱۲} بادپای انگاشت تقریر ایشان باد در انبان و سپید در آب می پنداشت امراء در کار او فروماندند و با یکدیگر می گفتند «سوار جهان پور دستان سام»^{۱۳} بازی سر اندر نیارد بدام» نوروز چون بر محتویات ضائرت و مستورات سرائر خصمان تمام آگاهی یافت در خفیه با طغاچار میثاق بست که بمساعدت^{۱۴} و معاونت یکدیگر ایوان دولت بایدو را منهدم و اساس ترکیش منعقد گردانند و صلاح خود در حیل و تزویر دید و در^۲ مساحت و موافقت و امراء بسبب تسلیت^{۱۵} و دلجوئی طغاچار باتفاق در خلاص نوروز سعی و جهد نمودند مگر قوچققبال که او جز بدمار و بوار نوروز رخصت نمی داد و بایدورا می گفت^{۱۶} دشمن بدست آمده است اورا بکش و فرصت از دست مده و نوروز چون خلاص و نجات خود در مکر و حیل و جابلوسی و خدیعت^{۱۷} می دانست با امراء تملّق و تبصص آغاز نهاد و ریو و فریب را کار فرمود که بهر چه بایدوخان فرماید بنده مطیع و منقاد است^{۱۸} بایدوخان اورا بخلوت حاضر کرد و بر مردی و مردانگی او بسیار ستایش نمود و گفت بمنظر تو بهی تراز مخبر یاقم و دیده بیش از شنیده^{۱۹} مردی و دل آوری و سطوت و بهادری تو معلوم شد حقوق ممالحت و ثبات قدم و مردی و فتوت و مروّت همین باشد^{۲۰} که شاهی بدان پادشاه درخورد که او بندگان را چنین پرورد «کسی را که باشد ورا چون تو پشت» شود ایمن از روزگار درشت^{۲۱} و اکنون اگر چنانکه از دست من خلاص می جوئی با من عهد و پیمان تازه کن که غازان را

گرفته بمن سپاری و سوگند مغلظه یاد کن که خلاف^{۲۲} عهد و میثاق نکنی نوروز بی تردّد و دهشت بموجب حکم الضرورات تیغ المخذورات بغلاظ ایمان و شداد پیمان تمسک نمود که غازان را^{۲۳} دست بسته بسپارد بایدوخان بیچاره بفریب و حیل او فریفته شد اورا سیورغامشی کرد و بمبلغ هزار دینار برات بر مال یزد^{۲۴} نوشت و امارت شهر یزد پسر نوروز که از سلطان نسب خاتون بنت اتابک علا الدین^۱ والدوله ابن اتابک محمودشاه بود سلطان شاه نام^{۲۵} تفویض کرد و روز سه شنبه پانزدهم رجب سنه اربع و تسعین و ستانه نوروز و توقعمور اجازت یافته روانه شدند نوروز مرکوب^{۲۶} با باد صبا همغان کرد و چون تیر از کمان و برق از آسمان بجست و پچهار شبانروز از حدود مراغه بفیروزکوه دماوند راند و در یست و^{۲۷} هفتم رجب پندگی شهزاده غازان رسید و شرف تکشمشی یافته احوالی که عارض و سانح گشته بود کما ینبغی ایراد کرد و تقریر کرد که^{۲۸} با ایشان جز مدارا و مواساة چاره دیگر نبود تا بدولت شاه جهان جان شیرین از چنگال شیر عرین خلاص دادم شهزاده پرسید که از جمله^{۲۹} امراء بایدو اعقل و اکمل و داعی کرا یافتی گفت قوچققبال را که بقصد خون من ساعی و مجّد بود و صورت این قضیه شبیه قصّه بومان^{۳۰} و زاغ است در کلیله و دمنه نوروز تصدیق یمین را غازانی مسین بسته پیش بایدو فرستاد بایدو و امراء ازین چریک لطیف و سخره^{۳۱} نادر ظریف تعجب نمودند اما کار از دست و تیر از شست رفته بود امراء با بایدو می گفتند «هزبری که آورده بودی بدام»^{۳۲} رها کردی از دام و شد کار خام» از اطلاق نوروز پشیمان شده بود اما فائده نداشت گفته اند هر که بر دشمن ظفر یافت و انتهاز^{۳۳} فرصت فائت گردانید باز هرگز بر آن قادر نشود و ندامت و غرامت سود ندارد و هر که عدورا تنها و ضعیف یافت و خود را از بلای^۲

حکایت

منشرح شدن سینه مبارک پادشاه اسلام غازان خان بنور ایمان و اسلام آوردن او و امرا بحضور شیخ زاده صدرالدین حموی جوینی دام برکته

P. fol. 224 r.^۱ بودند و در آن S. fol. 278 r.^۱ چون ایزد تعالی^۱ ثابت و راسخ شده لکن چون بدین در ازل آزال خواسته باشد که بندۀ را^۲ اسلام در آمد و ملت نبوی و دین سعید آفریند و او را بانواع تایید خنی را بگوش هوش و سمع رضا اصفا مخصوص گرداند هنگام امتزاج^۳ مواد فرمود^۲ و در سکینه سینه استقرار داد مزاج او قابلیت^۲ سعادت در طینت^۴ در اخلاص از او پس و سلمان صادقتر و جلت او^۵ مخمّر و مرکوز گرداند شد بدین شادی و فرح و سرور و لفظ گهربار نبوی بر تحقیق این یکچند بطوی و جشن^۳ مشغول بودند معنی و تصدیق این دعوی دلیلی واضح و تمامت امم از ترك و عجم درم و دینار و برهانی^۶ لائح است که^۳ السعید من و نفائس جواهر و رغائب نفائس از سر سعید فی بطن امه و بعد از آن مربی صدق و اعتقاد بر تخت مبارک تار عنایت ربّانی او را در مهد تربیت می کردند^۴ و می گفت «مال و حال و بدست عنایت می پروراند و بر سبیل سال و فال و اصل و نسل و تخت و تدریج بمدارج کمال می رساند^۴ و برور نجت» بادت اندر پادشاهی بر قرار و بر شهور بنظر در حقائق امور او را دوام^۵ مال وافر حال نیکو فال فرخ ارشاد می کند تا تأمل در احوال^۷ سال سعد «اصل راسی نسل باقی تحت صورت و معانی کرده بر حقیقت و بطلان عالی نجت رام» و امرا و نوینان و هر چیزی اطلاع یابد و بواسطه آن ائمه و مشایخ ایستاده و خیالان تاتار تدبّر و^۵ تفکر آثار سعادت از^۸ از اطراف و نواحی و بوادی و ضواحی قوت بفعل رسد و آنچه مقتضی سر^۹ از کافر و کافره از هفت ساله تا هفتاد حکمت الهی در ضمن ارادت آن ستاله از سر رغبت و اختیار فوج سعادت باشد بر وفق نص^{۱۰} و کان

۱ L. : — بندۀ — ۲ L. : — و تقدس W. add. : حق سبحانه و تعالی و تقدس ۳ L. : — برهان : — ۴ L. : — طبیعت ۵ L. : — ۶ L. : — ۷ W. om. — ۸ T. = W., S. : او, L. : — ۹ L. : — ۱۰ L. : —

بتبعیت پادشاه اسلام باعتقاد درست^۷ از امر الله^۶ قدرأ مقدوراً بظهور پیوند شائۀ کدورت و ریا مصفی بدین اسلام و بحکم این مقدمات چون عنایت در آمدند و بتشریف هدایت نور ایمان ذوالجلالی و مشیت لا یزالی چنان مشرف گشتند که ناتج صور توالد و اقتضا کرد که وهی و فتوری که بتقلب تناسل^۸ مؤمن و مؤمنه باشند اعتقاد شهور^۷ و اعوام و تعاقب لیلی و ایام موحدان در اعجاز ملت احدی و اظهار باطراف ملت اسلام راه یافته بود بر دین محمدی علیه الصلوٰه و السلم متمدن دست یکی از خواص عباد که متولی و صدق^۹ اخلاص مؤمنان مؤکدتر شد سلطنت امصار و بلاد باشد متدارک^۱ در آن روز جماعت ائمه و مشایخ و شود ذات^۸ ملک صفات غازان خان را سادات را ادرارات و انعامات مرسوم و مستعد فیض انوار هدایت و الهام ربّانی وظائف فرمود و ندور^{۱۰} صدقات گردانید و چون در اوائل سن طفولیت در حق فقرا و مساکین مبنول و نزد جد بزرگوار خویش اباقلخان بمشاهد اولیا و مزارات ابدال روی می بود و او مائل براه و شیوه نجشیان آورد و بتضرع و ابتهاج از حضرت و معتقد معتقدات ایشان او را یک دو ذوالجلال قوت^{۱۱} انتقام اعدا و دفع بخشی بزرگ سپرد و فرمود تا در حساد می خواست و خانقاه و مشاهد تعلیم و تحریر او بر اقتباس مراسم انشا فرمود و بدین بشارت مسرعان و طریقه^{۱۰} ایشان مبالغت تمام نمایند و پیکانرا باطراف و ارجا و انحاء^{۱۲} ممالک ایشان همواره ملازم می بودند و^۲ دائماً دوانید و حلاوت این شادمانی که اصل بر ترغیب و تحریر^۳ او در آن زندگانی و ثمره شجره کامرانی معتقد^۴ مداومت می نمودند و او از جاودانیست بمذاق ساکنان آفاق غایت کیاست و دها و^{۱۱} فطانت^۵ و رسانیدند^{۱۳} از اطراف عراق و ذهن^۶ و ذکا باندک زمانی بر عجز خراسان اهل دل و مشایخ و ائمه روی و تجرب^۷ آن طریقه اطلاع یافت و بر بندگی حضرت آوردند ماه رمضان غوامض و دقائق اقوال و افعال آن رکن صیام را بجای اصنام نفاذی^{۱۴} نمود طائفه واقف گشت و در آن قسم

۱ L. : — بتدارک : — ۲ L. : — ۳ W. om. : — و تحریر ۴ L. : — ۵ L. : — ۶ L. : — ۷ L. : — ۸ L. : — ۹ L. : — ۱۰ L. : — ۱۱ L. : — ۱۲ L. : — ۱۳ L. : — ۱۴ L. : —

و هر شب خلایق بسیار از تازیکی و ترک اقطاع و امصار بر بساط بساط او افطار می کردند عروۀ جبل متین دین که انقصام و^{۱۵} انصرام یافته بود باز تربیت و تقویت یافت نیتش بر تأسیس قواعد دین و تمهید مبانی یقین و تقویت اساس شرع و رعایت^{۱۶} قوانین اصل و فرع مقصور گشت و همتش بر لزوم طریق ورع و نهمتش بر عفت و تقوی باعث بود ایزد سبحانه و تعالی وجود^{۱۷} همیون پادشاه اسلام غازان خان در طوفان طوارق و حدثان کفیل مصالح و مناجح بندگان و سبب امن و امان عالمیان کرد تا هزاران^{۱۸} نفوس پاک را از آسیب شکنجه و نهیب سرینجه تاتار کفار مصون گردانید تا لا جرم صیت ایام معدلتش و شمعۀ بازار مکرمتش طنین آذان جهان^{۱۹} شد علی الجملة بعد از آن ملوک و سلاطین اسلام را بموجب نص واولی الامر منکم طاعت او واجب و لازم شد بقرآن سوگند^{۲۰} می خوردند و مغولان بزور نوروز^{۲۱} در آن حال عرضه داشت که اگر پادشاه جهان پناه^{۲۲} دین اسلام را بایمان خویش قوی گرداند چه شود فرمود که^{۲۳} روزگاریست که این اندیشه در خاطرست نوروز یکبارۀ لعل ممسوح بغایت بی نظیر بیرون آورد و زانو زد و گفت هر چند قراجورا راه چنین

۱ L. om. — ۲ W. : خوجان — ۳ L., W. om. — ۴ L. om. —
و — ۵ L. : — ۶ W. : مشقت — ۷ L. : — ۸ L. : —
— ۹ W. : — ۱۰ L. om. : — ۱۱ L. : — ۱۲ W. : — ۱۳ L. : —

گستاخی^۱ نیست که شهزادگان را بلك دهند پادشاه بنده نوازی فرماید و این را بلك را^۲ نگاه دارد تا هنگام وصول بنده بندگی و بعد از آن چون نوروز و دیگر^۳ امرا از پیش بایدو کار ناساخته بازآمدند پادشاه بر آشفت و در باب تدارك او فکری می فرمود نوروز آن قضیه را باز عرضه داشت و شیخ^۴ زاده^۵ بزرگوار صدرالدین ابراهیم بن قطب الاولیا شیخ سعدالدین حموی اعزّه الله و قدس نفسه حاضر بود و بیشتر اوقات ملازم پادشاه^۶ پیوسته از وی استکشاف حال دین اسلام می نمود و دقائق و حقائق آن^۷ سوال و بحث می کرد و بحکم فن یرد الله ان^۸ یهدیه یشرح صدره للاسلام نزول سکینه در سینۀ مبارکش سطوع انوار ایمان را^۹ در ضمیرش^{۱۰} قوت می داد و امداد هدایت^{۱۱} بر وی استیلا می آورد و گفت حقیقت آنکه اسلام دینی^{۱۲} بغایت متین و مبین است و بر جمیع^{۱۳} قواعد^{۱۴} دینی و دنیای محتوی و معجزات رسول^{۱۵} علیه الصلوة و^{۱۶} السلام عظیم دلاویز و باهر و علامات صحت آن بر صفحات روزگار واضح و ظاهر و بی شبهت مداومت و مواظبت بر اداء فرائض و واجبات^{۱۷} و نوافل و مندوبات آن^{۱۸} بحق موصل باشد^{۱۹} و اما عبادت اصنام محض بی کفایت^{۲۰} است و از عقل و دانش بغایت دور و از صاحب رای و کفایت سر پیش^{۲۱} جهاد بر زمین نهادن محض جهالت و حماقت باشد و پیش آدمی نیز که خداوند روح و عقل است هم بنظر عقل^{۲۲} مکروه نماید و یقین حاصل که هیچ آدمی کامل^{۲۳} راضی نباشد که پیش او سر بر زمین نهد^{۲۴} و از روی صدق صورت بت لائق آستانۀ دراست تا مردم بر آن می گذرند^{۲۵} و پی سپر می کنند^{۲۶} و نیز اتفاق S. fol. 278 v. عموم خلق بر مسلمانی و انکار بت پرستی مجازی نیست بر جمله غازان خان در اوائل^{۲۷} شعبان سنۀ اربع و تسعین و ستائنه بحضور شیخ زاده^{۲۸} بزرگ^{۲۹} صدرالدین^{۳۰} ابراهیم حموی با^{۳۱} تمامت امرا^{۳۲} کلمۀ توحید گفت و

۱ — و از دقائق آن حقائق : L. — ۲ — یلک را : W. : آن یلک : L. : بلك : S. : —
۳ — ضمیر : L. — ۴ — ایمان : S., W. : — ۵ — جمع : L. — ۶ — و مصالح : L. add. : — ۷ — جمع : L. — ۸ — L. om. : — ۹ — L. om. : — ۱۰ — L. om. : — ۱۱ — L. om. : —
۱۲ — خود : L. : — ۱۳ — کفایتی : L. : — ۱۴ — می کند : W. : — ۱۵ — می گذرد : W. : — ۱۶ — اول : W. : — ۱۷ — اتفاق کرده و : L. inserit : — ۱۸ — L. om. : — ۱۹ — بزرگوار : L. om., W. : — ۲۰ —

جمله مسلمان شدند و در آن ماه طویها کردند و بعبادت اشتغال نمودند و
جماعت سادات و ائمه و مشایخ را نواخت فرمود و ادرارات و صدقات داد و
در باب عمارت مساجد^۱ و مدارس و خاققها و ابواب^۲ البر احکام بمبالغت
اصدار فرمود و چون ماه رمضان در آمد با جمعی^۳ ائمه و مشایخ بطاعت و
عبادت مشغول شد^۴ و بر کافه عقلا پوشیده نیست که اسلام و ایمان پادشاه
اسلام غازان خان از سر صدق و اخلاص بود و از شوائب ریا و رعوت^۵
مبرا و مصفا چه با وجود عظمت و شوکت پادشاهی و کمال قدرت فرمان^۶ روائی
اجبار و الزام متصور نباشد و با عدم احتیاج^۷ و فرط استغناء ریا و مرا ممکن نه^۷

حکایت آمدن شیخ محمود برسات از
پیش بایدوخان و میلان امرا بجانب
غازان خان باز نمودن

حکایت توجّه رایات هایون پادشاه
اسلام^۸ بجانب بایدو نوبت دوم و
گریختن بایدو^۹ و ایل شدن امراء او

²⁰ امیر طغاجار بسبب آنکه تداجو با او بقوت و استظهار باید و مخالفت و منازعت می کرد از دولت باید و ملول و نفور شده بود و صدر چاوی ²¹ همچنین بجهت وزارت و مضادت جمال الدین دستجردانی مهجور و ذلول گشته طغاجار را بر مخالفت و منازعت باید و می انگیزت این موجبات بنای فتنه ²² و بلغاق نهادند خواستند که کسی را بر سیل جاسوسی بخدمت غازان فرستند و اظهار مطاوعت و متابعت کنند شیخ

١ W. om. — ٢ L. om. — ٣ L. : جمع — ٤ L. : گشت —
 ٥ L. : — ٦ L. : احتياط — ٧ W. add. : والمعين —
 ٨ W. add. : غازان خان — ٩ T. = L., S. om. : بايدو، W. : وگريختن بايدو —
 ١٠ L. om. — ١١ S., L., W. inserit : و — ١٢ L., W. : ثمين —
 ١٣ L. : بادشاه اسلام، W. om. : خان — ١٤ L. inserit : درخلوت —

محمود دینوری را که شیخ المشایخ
²³ موسوم گشته بود و او از منتیمان بلغان
 خاتون بود و ارک تیمور برای نقل
 تحویل بلغان خاتون از اردوی غازان
 آمده و باید و تعلل و مطل می نمود که
 حالا صمیم ²⁴ زمستانست تا بهار درنگ
 باید نمود و ارک تیمور باین درنگ
 راضی نمی شد و در روانه گردانیدن
 بلغان خاتون تعجیل می نمود صدر الدین
 بلغان خاتون را می آموخت ²⁵ که بدین
 بهانه شیخ محمود با اسم رسالت برود و
 تمهید عذر کند و در خفیه اظهار ایلی
 ایشان نماید و بسبب اصلاح جانبین
 آتش فتنه و وحشت بنشاند ²⁶ چه شیخ
 محمود مقرب حضرت ارغون خان بوده
 و مردی مقبول القول اورا بدین مهم
 نصب کردند و بحکم نص حدیث ارسیل
 حکماً و لا ثوصه ²⁷ امرا طغاجار و
 چوبان و قورمشی و بوغدای ایداجی
 و ایواغلانان باظهار ایلی خود پیغامهای
 بشارت انگیز فرستادند و روز یکشنبه
 هجدهم شعبان ²⁸ سنه اربع و تسعين
 و ستائنه قونچقبال بخانه طولادای
 تکشمشی کرد و بولقتلخ دختر بایدورا
 بستد و شیخ محمود را بانوگری قتلغشاه نام

۱ L.: بود — ۲ T. = W.; S.: ناغلاغو L.: ناغلاقو — ۳ L.: آدمی —
 ۴ W.: گیلان — ۵ v. ۶ — ۶ L. lac.: ۵ — ۶ —
 ۷ L.: ندیم —

برسالت روانه کردند^{۲۹} و بدماوند ببنده گی پادشاه اسلام غازان خان^۱ باردوی شهزاده غازان رسیدند شیخ رفتند^۲ و بفیروزکوه بشف خاکیوس بحضور قتلغشاه ظاهرآ پیغام خوانین^{۱۶} اعلی پیوستند و بحضور امیر نوروز ادا کرد و بنام امرا بخفیه و نهان ایراد که بدان نزدیکی از خراسان آمده بود و برای استمالت دلها^{۳۰} و استعطاف سخنه ای مرغوب از زبان طغاجار^۳ و حشتها فصلی مشیع منیع راند که محمد الله و منه میان شما صداقت و مرتبه اقا و اینی ثابت و راسخ است و بایدو خان فرماید که مرا در P. fol. 224 v. اجلاس خانت مبالغت و اکراه نمودند و مرا با غازان در تخت و تاج و خانت مضایقت مناقشت نیست که «شایسته گاه و تاج پدر^۲ نباشد بگیتی کسی جز پدر» و شیخ محمود از آنجا که بایدو تربیت نصاری و جاثلیق و قسیس و رهابین می کرد بشهزاده غازان برای مسلمانی میلان^۳ تمام می نمود پیغام فرستاد که سر سخنی دارم و می خواهم که بخلوت عرض کنم غازان فرمان داد تا نوکر او قتلغشاه را دوستی برسم ضیافت^۴ بخانه دعوت کرده و شیخ محمود بخلوت پیش شهزاده غازان رفت و تقریر کرد که بایدو درخور تاج و تخت و لائق خانی و شاهی نیست رایات همایون ببارکی بجانب ری توجه

۱ L. om. : غازان خان — ۲ L. : پیوستند — ۳ L. : طغان خان —
۴ L. add. : و فراست — ۵ W. : کیدی — ۶ W. om. : و مکر —
۷ L. om. — ۸ L. : باز فرستادند — ۹ W. : ساختند

چه بمن و تایید^۵ و رای و تدبیر ندارد^{۲۱} فرمودند^۱ و در مقدمه امرا نوروز تمامت امرا و نوینان و لشگریان بایدو و قتلغشاه روانه شدند و نوروز چنانکه^۲ خواستار و هواخواه این حضرتند مگر معتاد او بود آوازه کثرت لشگری قوچقبال و توکال و طولادای ایداجی انداخت چون پادشاه اسلام ببین رود و ایلچیدای^۶ که بسبب عثرات و زلات رسید^{۲۲} امیر چوبان و قورمشی^۳ خود ترسان و هراسان اند اگر رایات گورگان^۴ پسر علیناق از بایدو گریخته عالی ازینجا در جنبش آید تمامت الوس و تحت باسرها میسر و مسلم شود وصول ایشان بغایت خوش آمد^{۲۳} و «تو باشی مرورا شهی» بخاصه که بقال میمون داشت و ایشانرا سیورغامیشیها فرمود و قبا و کلاه و مکر مرصع داد و از آنجا حرکت فرمود برودخانه قوهه^۵ نزول فرمود و روزی^۶ چند مقام^{۲۴} کرده و امرا اباخان می گذارد اما در انعطاف چوبان و قورمشی^۷ عرضه داشتند با خانه باید که از متجددات احوال و تقلبات حوادث و وقائع^۹ بوساطت پیغام منهای روز بروز اعلام می کند و دیگر امرا که محل اعتماد اسرار باشند بهوا و ولای این حضرت دعوت کند تا حقوق تازه و لواحق^{۱۰} ایادی بسوابق پیوندد و نصره دین اسلام کرده باشی که بر مسلمان فرض است و بمکافات این خدمت شایسته چون شهزاده را قزوین رسید ارغایتکی برادر بوغدای^{۱۱}

۱ L. : — چنانچه — ۲ L. : — نمودند W. : فرمود —
۳ T. = W., L., S. : قورومشی — ۴ L. om. : —
۵ T. = W., S. : قوهه L. : فرقه — ۶ L. : روز — ۷ L. : قورومشی —
۸ L. : — شوم — ۹ L. add. : خاتون — ۱۰ L., W. : خراسانی —
۱۱ W. : — برقدای —

تخت و تاج^{۱۱} موروث و مکتسب مستخر احتاجی از پیش نوروز رسید و نمود
شود در حضرت هیچ کس از تو که امرا^۱ طغاچار و بوغدای از بایدو
اناق تر نباشد شیخ محمود متکفل و مفارقت^{۲۷} کرده بعزم بندگی پادشاه
متقبل شد و نوروز اندیشید که فتح اسلام بنوروز میوستند و پادشاه^۲ از
الباب شهزاده جز^{۱۲} باقدام و شطارت آغا بر راه سجاس روانه شد و از آغا
و احقار و خطارت و ریو و فریب و شهزاده خربنده و شهزاده ایلدار^۳
حیلت و خداع میسر نخواهد شد بخدمت رسیدند و چون بهتان کنار
ایلچیان بایدورا فریبی داد و حیلتی S. fol. 279 r. سفید رود آمد امرا
اندیشید^{۱۳} و بامغولی مواضعه و مواطا دولادای ایداجی و ایلتمور پسر
کرد که از ناگاه ببارگاه درآید باغبان و هندوگور^۴ باجمعی دیگر بندگی رسیدند^۵
غثای سفر بر سر و روی که گویا همان و از آغا کوچ کرده بیوز آغاچ نزول
دم رسیده است و عرض دارد که فرمود و منتظر امرا^۲ نوروز و
^{۱۴} ایوکان اغول با سی هزار سوار قتلغشاه که بر عقب بایدو و توکال بجانب
جنگی از حیچون عبره کرد و حوالی خچوان و ارس بان بیرون شده^۶ بودند
هراقرا یورت مخیم ساخت و بنده را می بود و بعد از آن باوجان آمد و امیر
برسالت بخدمت غازان فرستاد که باینجار از پیش نوروز و قتلغشاه
برسیل^{۱۵} ایل در آمدم اگر چنانکه^۳ رسید که بایدورا گرفته از حدود
شهزادها بلشگر احتیاج افتد صد هزار خچوان تبریز رسانیده اند و میگوید
سوار پیکار که روز جنگ را بکارخانه که باپادشاه یک دو سخن دارم فرمان
ارشک داند آماده و مستعدست هر چیست^۷ پادشاه بفرست خود دانست
گاه^{۱۶} فرمان شود ببندگی مبادرت و^۴ که او را سخنی نباشد که بکار آید و
مسارعت نمایند ایلچی بموجب مواضعه بهانه میجوید^۸ یرلیغ شد که او را
نوروز بمشافه و مواجهه عرض کرد بحضرت نیارند کار او هم آغا آخر
شهزاده هم بحضور ایشان یک هزار^{۱۷} طاقه کنند بایدورا از تبریز بیرون آورده
جامه نسبیج و نخ و کمخا و غیره بنوروز بودند و بیاغ^۹ نیکش^۹ رسیده چهارشنبه

۱ — ۲ — ۳ L. : ایلدار W. : ایلدای —
۴ — ۵ — ۶ L. : رفته — ۷ v. ۸ —
۸ L. om. : ۷ — ۸ — ۹ L. : بیاغچه نیکش —

داد برای استقبال ایشان و صد هزار یست سوم ذی القعدة سنه اربع تسعین
تغار ببلخ و هراة و جام و باخرز نوشت و ستانه در آغا کار او تمام کردند و
برای علوفه ایشان^{۱۸} و نوروز در حکم یرلیغ بنفاد پیوست که در
حال از یام اولاغ خواست و بر صوب دارالسلطنت^۱ تبریز^۵ و بغداد^۲ و
طوس با باد شمالی همعان شد شیخ دیگر بلاد اسلام تمامت معابد بخشیان
محمود و قتلغشاه بعد از مشاهده این و بیتخاها و کلیسیاها و کنشها خراب
حال استرجاع نمودند^{۱۹} و در مراحل کنند و بدان فتح اکثر اهل اسلام
و منازل این آوازه فاش می کردند که شکرانها دادند چه ایزد تعالی^۷ اهل
سیاهی بقدر الرمل و حصر النبال بایی ادوار متقدم را بدان آرزو ترسانیده
غازان درآمدند و چون باردوی بایدو بود^۳ و بعد از آن پادشاه اسلام عزم^۴
رسیدند^{۲۰} آوازه در افواه انداختند که دارالسلطنت تبریز فرمود و صدرالدین
غازان و امرا و نوکران بلشگر یاغی زنجانی که جهت ترتیب هر مصلحتی
مشغولند و پروای سر خاریدن و دیده بشهر^۸ رفته بود تا بکند روی^۵ استقبال
مالیدن ندارند و نوروز با سپاه خاصه کرد و میخواست که مرتبه خویش
^{۲۱} متوجه آمویه شد بدین آوازه و بشارت با مردم نماید گستاخها میکرد و بر سر
شادیاها کردند و چریک را باخانها اجازت اسپ سخنها عرضه میداشت امیر
انصراف شد و در خفیه پاسخ امرا مولای که آن^۹ روز کزیک او بود
باستمال و^{۲۲} استعطاف و نوید آورد دو نوبت^۶ با وی گفت که این طریقه
یکسر خرّم و خوشدل شدند اینلدار راه تو نیست گستاخی مکن صدرالدین
از آن آگاه شد با شیخ محمود گفت بدان التفات نمی کرد مولای تازیانه
تورفته و فتنها انگیخته و خار بلا و چند بر سر او زد^{۱۰} و دور کرد و
فساد بر ره گذر ریخته^{۲۳} و نائرة آتش بدان سبب و چند اسباب^۷ دیگر کار
خلاف را اشتعال داده شیخ محمود از صدرالدین بشکست و پادشاه اسلام روز
آن انکار نمود اما بموجب التزام شرائط چهارشنبه یست سیم ذی القعدة^۸
باتفاق صدرالدین زنجانی طغاچار و بعضی بظاهر تبریز بسرای مبارک شم

۱ — ۲ — ۳ W. : رسانیده برد — ۴ L. om. : و بغداد —
۵ — ۶ — ۷ L. : بکرات — ۸ L. : از — ۹ L. : —
۱۰ — ۱۱ — ۱۲ L. : ذی الحجه — ۱۳ L. : و چند اسباب — ۱۴ L. : W. om. : —

امرار که رکن وثیق بایدو^{۲۴} بودند^{۱۱} بعظمتی^۱ هرچه تمامتر^۲ نزول دعوت کرد و میان صدرالدین زنجانی و جمال الدین دستجردانی عداوت تمام بود بایدو خان امارت روم بطغاجار نویان مفوض گردانیده^{۲۵} بود و صدرالدین براه استنابت محکم یرلیغ بایدو نامزد آن دیار گشته و صدرالدین را بر مزاج طغاجار تصرفی تمام بود و صدرالدین درین حال از استنابت^{۲۶} روم انفت و استنکاف می داشت حشمت و عظمت خود را مستأهل مباشرت آن شغل نمی پنداشت و جمال الدین از شر و فتنه او ناایمن بود^{۲۷} خواست که چون تیر پرتاب او را هر چه دورتر اندازد او را نامزد استنابت روم کرد و صدرالدین اندیشید که انتقام از جمال الدین جز باستناد^{۲۸} و اعتضاد شهزاده و ملجا و مهرب حضرت او نتواند بود و وام بسیار داشت غرمارا بوعده عرقوبی غافل کرد و ایشانرا خواب خرگوشی داد^{۲۹} که عزیمت دیار روم مصمم است لکن بسبب خرج راه و ما محتاج و ما لا بد ضروری در تبریز چند روز اقامت خواهد شد

— کرد : L. ۳ — بعظمت هرچه تمامتر : L. om. ۲ —
— و آنچه او را برد بولغان خاتون خراسانی داد : L. om. ۵ —
— ۸ — ۹ — L. om. : ۹ — ۷ L. om. — ۸ v. ۹ —
— و فساد : L. om. : ۱۲ — آمدند : L. : ۱۱ —
— ۱۰ L. : — فرستاد —

و با برادرش قطب جهان و ابن^{۳۰} عمش قوام الملك بخذلان بایدو و نصره غازان يك گله شدند و از زر و سیم و طرح و قرش زرین و سیمین هر چه توانست بار کرد و در اواخر رمضان سنه اربع و تسعين^{۳۱} کوس رحیل فروگرفت و خیمه اقامت برکند و با جمله خیل و خول چون برق خاطف روانه شد و از راه عطفه کرد و بدو شبانروز بسر گریوه گیلان پناهد^{۳۲} چنانکه اکثر خدم و حشم مخلف شدند و از ادمان سرعت باد مانان هلاک گشتند از بنه او گروهی لشکریان آن حدود غارت کردند و همان روز قوچقبال^{۳۳} بافوجی امرا بر عقب او چون باد برفتند در وی ترسیدند و نادم و خائب بازگشتند و امیره دباچ پادشاه فومن در حال باستقبال صدرالدین مبادرت نمود و بخدمت P. fol. 225 r. ^۱ پسندیده تقرب جست از طوی و پیش کشها و وزیر خود را بر سیل قلاوژی مصاحب او براه استبداری بفرستاد هفتم ماه شوال سنه^{۳۴} اربع و تسعين و ستائه بمرغزار فیروزکوه پسندگی شهزاده پیوست و اظهار وفاداری و دولتخواهی آن چنان موهبت جسم را صدقات بی اندازه دادند و هاتف اقبال از وراء پرده غیب آوازه برکشید و گفت^{۱۷} شعر «ملك عالم مدتی بی شاه و سرور^۱ مانده بود» آمد اکنون باسرش زیبا و درخور پادشاه^{۱۸} و از تبریز امیر مولای را بامارت و حاکمی دیار بکر و دیار ربیع فرستاد و امیر نوروز را نواخت تمام فرمود و حکم یرلیغ شد که وزارت تمامت اولوس^۲ بوی مفوض^{۱۹} باشد و حالی در تبریز توقف نماید و مهمات و مصالح مردم را ساخته بر عقب باران آید و رایات همایون روز دوشنبه ششم ذی الحجه سنه اربع و تسعين و ستائه از دارالملک^{۲۰} تبریز بر عزم قشلاغ اران حرکت فرمود^۳ و هم در حدود تبریز بولغان خاتون را بنکاح شرعی در حباله آورد و هر چند موطوءه پدرش ارغون خان بود اما چون^{۲۱} باختلاف دین بهم رسیده بودند^۴ و این زمان هم پادشاه و هم^۵ خاتون مسلمان شرعاً این نکاح درست می آمد و^۶ بیمارکی و فرخی با او زفاف ساخت و چنانکه معهود و معادست طویها کردند و شادیها

— ۴ v. ۵ — L. = S. ۳ — از جیحون تا فرات : W. add. : ۲ — و بی سر : L. : ۱ —
— پادشاه اسلام : L. inserit : ۶ — T. ۴ — ۵ = P. ; S., L., W. lac. —

نمود شهزاده غازان شرایط ترحیب و ^{۲۲} نمودند ^۱ و بعد از آن براه امر و تکریم در مقدم ^۳ او تقدیم داشت و پیشکین ^۲ بیرون رفته در موغان رفتند صدرالدین بر عادت معهود از زبان و در حدود ابوبکرآباد بموضع پول طغاچار ایلی و یکدلی و هواخواهی و خسرو نزول فرمود و نوروز بعد از میلان و ترحیب دیگر امرا و ضعف و ^۳ دو هفته ^۴ بندگی ^{۲۳} رسید و در عجز بایدوخان ^۴ عرض داشت شهزاده قرا باغ اران تمامت خواتین و شهزادگان غازان بدان اخبار از آن روی که و امرا و ارکان دولت و اعیان حضرت محتمل صدق و کذب است زیادت جمع شدند و بر پادشاهی پادشاه اسلام ^۵ التفاتی نمود بعد از آن امراء بزرگ بی ریا و نفاق اتفاق ^{۲۴} کردند و جمله نوروز و قتلغشاه و غیره ^۵ بکنگاج خلوقی ساختند و صدرالدین را نیز طلب داشتند و مباحثات پرداختند شهزاده فرمود که اگر طغاچار با ما طریق موافقت و مساعدت ^۵ مسلوک دارد عن قریب توفیق رفیق و سعادت مساعد ما شود صدرالدین گفت موافقت طغاچار و مطاوعت و انقیاد او و امرا هر يك بجای خویش ^۹ زانو بر من است که چون ^۷ لشکر ازینجا زدند و کاسه گرفتند و چهارترا مجلس در حرکت آید طغاچار بالشگرهای هایون ^{۲۶} او مبارک باد گفتند ^{۱۰} و خود استقبال و استمداد نماید بشرط آنکه گفتند ^{۱۱} «گوش بخود دار از آنکه شهزاده بنده را بوعده مستظهر گرداند جان جهانیت» بسته در آن يك عزیز که ^۸ چون تخت او را صافی شود منصب جان که تو داری وزارت بنده مفوض و منوط بود تا بنده متعهد و متکفل شود که نوروز

۱ L., P. add.: واللام — ۲ T. = W.; S.: شکن — ۳ P., L. om. —
 ۴ L.: هفته — ۵ L., P. p.h.v.e.: غازان خان —
 ۶ L., P. hic inserit (= S., l. 25): و پادشاه اسلام را بطالع مسعود بر تخت شاهی —
 ۷ v. ۸ — ۸ T. ۷ — ۸ v. ۶ — — نشانند (خانی: L.)
 ۹ L.: خود — ۱۰ P., L. hic finit. — ۱۱ W. inserit: شعر —

فیروز را با سپاهی ^۹ یاسامشی کرده براه گیلان از ناگاه بر سر بایدو و امرا دواند چه طغاچار بر مرصد این انتظار «دیدار ترا چشم همی دارد چشم» ^{۱۰} گفتار ترا گوش همی دارد گوش» شهزاده قبول کرد که چون خاتم خانیت در انگشت اقتدار کند ملتسمات او را بحسب دلخواه او ^{۱۱} تقضی نماید صدرالدین هم در حال باعلام این قضیه جاسوسی پیش طغاچار فرستاد در اثنا این حالات قتلغشاه که اول با شیخ محمود نوکر ^{۱۲} بود باز از پیش بایدو برسد و هر گونه سخنهای خیر و شر عرض می داشت غازان بفرمود تا او را برهنه کردند و بزخم چوب و شکنجه و چاق ^{۱۳} احوال بایدو و امرا و سپاه تفحص می نمود که راست بگوی تا بچه کار آمده گفت بجاسوسی و اعلام محبوبات تا باز دانم که شما عزم رزم ^{۱۴} ایشان دارید یا نه او را در قلعه استوایند هیلرود محبوس کردند و شهزاده بفال مسعود و میامن محمود عنان عزیمت سبک و رکاب ^{۱۵} مسابقت و مسارعت گران کرد و روز جمعه منتصف ماه شوال بر صوب هیلرود بجانب ری حرکت فرمود و نوروز با چهار هزار سوار ^{۱۶} منقلا می رفت و صدرالدین زنجانی ملازم او بود و بعد از گریختن صدر از تبریز امیر چوبان و قورمشی گورگان پسر علی اناق که از تومان توداجو ^{۱۷} بودند گفتند که اسپان در گله قد افند و آوازه وصول لشکر شهزاده غازان متواترست اگر اجازت یابیم اسپانرا برنشینیم تا یراق شوند ^{۱۸} برکوب دستوری یافتند و با پانصد سوار اسپان بنجاق ^۱ آسوده برنشتند و از اول شب بگریختند و بشهزاده پیوستند و شرف الجامیشی ^{۱۹} یافته بقبا و کمر مرصع و تخته های جامه مخصوص گشتند و پیش شهزاده غازان عرض داشتند که اگر فرمان شود بمسارعت نوروز و قتلغشاه بکوچ ^{۲۰} دادن قیام نمایم و ازینجا بولایت ری رسیدند و در رودخانه قوهه نزول فرمود و شهزاده بترتیب و تجهیز سپاه و لشکر مشغول شد

— بجاق: MS. ۱

حکایت رکوب امیر نوروز بمقدمه و گرفتاری بایدوخان و امراء و وصول شهزاده غازان خان بتختگاه پدر و حادثه بایدوخان

²¹ شهزاده غازان را در تهیه لشکر و ترتیب و تجهیز سپاه تمسک بجل متین و رای رزین امیر نوروز بود و او نیز در رفع تقصیرات²² و محو زلات و عثرات و دفع عصیان متقدم می خواست که برای تحطئه سابق حقوق تازه لاحق گرداند شهزاده بملوک و سلاطین اسلام²³ پیغام داد و از اقارب و اجانب ملک مدد و مساعدت طلبید و با ایشان معاهدت نمود که در معاونت و معاضدت²⁴ اتفاق نمایند و نوروز با چهار هزار سوار بمقدمه می رفت و شهزاده بر اثر او می خرامید نوروز هر کرا بر سمت عمر یافت محبوس²⁵ و مقید کرد برای کتمان راز و اخفای اسرار تا محدود سجناس و سهرورد بکنار اسفیدرود رسید بجوانب و اطراف ممالک²⁶ ایلچیان و مسرعان دوانید مضمون پیغام آنکه شهزاده غازان با دوازده تومان مرد متوجه تختگاه پدر گشته سه تومان با ایوکان اغول²⁷ بطرف همدان نامزد شده اند و دو تومان بطرف سراب و اردبیل و موغان و دو تومان با نوروز بمنقلای می روند و پنج تومان باقی در قلب و جناح²⁸ و ساقه با شهزاده جهان غازان می رسند تیغ دولت برآخته هر که در روی او شمشیر کشد عاصی و طاعی و یاعی بود و بر جان و خان و مان²⁹ و اولاد و احفاد و اجداد و احناد خود زنهار خورده باشد بنابرین مقدمه هر که سر و مال و زندگانی دوست دارد بایلی و انقیاد در آید. P. fol. 225 v. تمامت اقارب و اجانب ازین تهدید و وعید ترسان و هراسان شدند روز پنجشنبه دوم ذی القعدة سنه اربع و تسعين و ستائنه³ طولادای که یزک لشکر بایدو بود او را از وصول غازان و نوروز بمقدمه با لشگری جرار چون دریای زخار اعلام کرد بایدو متحیر و مدهوش³ شد گفت نوروز سوابق مواعید را بلواحق خلاف مکافات کرد و عقوق بحقوق مجازات زود باشد که سزای افعال و اعمال خود باز یابد⁴ چهار تکبیر بر ملک عقیق خواند و باستحضار طغاچار اشارت فرمود که چنان استماع افتاد که غازان با سپاهی گران عزم رزم ما جزم کرده است⁵ تدبیر اندفاع ایشان چیست طغاچار جواب فرستاد که خاطر مبارك جمع و آسوده دارد و در حال باستقبال ایشان مبادرت نماید و خوف و خشیت⁶ بنحود

راه ندهد چه ما دفع یاعی را متشمر و منتهزیم برویه بازی او را خواب خرگوش داد و از^۱ گفتار و از نگفتار غرور در جای بلا انداخت بایدو بقول⁷ او مسترکب گشت و ایلچیدای و برولای را بر یسار مقرر فرمود و صدرالدین از آن طرف جاسوسی بطغاچار فرستاد که از بایدو مفارقت⁸ نماید و چنان سازد که شب را بما پیوندد طغاچار بی وفا بوقتی که «سپاه شب تیره بر دشت و راغ» یکی فرش گسترد از پر زاغ⁹ «چو پولاد زنگار خورده سپهر» تو گفتی بقیر اندر اندود چهر» با طائفه امرا چون ساربان پسر سونجاق و توغدای اختاجی و شنقسون¹⁰ امیر هزاره بر گوشه جدا فرود آمده بودند کوچ کردند و نوروز را استقبال نمود و چون نسیم شال و بهار بملاقات لقای یکدیگر¹¹ شادمان شدند انگاه مردم لشکر خیل خیل چنانکه از مصاید مصطاد وحوش و طیور مخرجی یابند و از پی هم روان شوند امرا و¹² سپاهیان از یورت خود روان شدند بهنگام صبح بایدورا چون روز روشن معلوم شد که طغاچار مقدم امرا با جمعی کثیر ازو برگشته اند¹³ و بمدد خصم رفته از بیم زهره اش کفیده و جگر دریده شد و اعتقاد مضمحل امرا مظهر گشت امکان مکان و اقامت مقام و قوت¹⁴ التقا و مقاومت نوروز نداشت از سر اضطرار فرار بر قرار اختیار کرد و با طائفه امرا که از سر و جان و مان مأیوس بودند¹⁵ از غایت عجز و بیچارگی ساز گریز کردند و روز آدینه پاتر دم ذی القعدة از کنار اسفیدرود با میدان سلیمان شاه آمد که مغول¹⁶ آرا ناوری گویند بمجرد روی گردانیدن طغاچار و امرا بی سابقه قیام رزم و مصاف و ثبات اقدام در معرکه از شعشه شعاع¹⁷ دولت غازان خان چون باد گریزان شدند «فتاده همه لشکر اندر گریز» برآمد یکبارگی رستخیز¹⁸ ندیده مصافی گریزان شدند «سلاح از تن خویش ریزان شدند» و آخر روز سایغان هولاجو امیر هزاره از تومان التیمور پسر هندوغور با هزاره خود¹⁹ بامیر نوروز پیوست و شب شنبه التیمور امیر تومان با چریک خود و شهزاده خربنده و بیشتر امرا با او برفتند نیم شب بایدورا خبر شد ناکام بر حال²⁰ فرار بر قرار رجحان یافت براه آذریجان با قوچقبال و چیچاک و ایلچیدای و معدودی چند مردود بر صوب اوجان و مرند بعزم گرجستان²¹ و استئان و تمسک نمودن بتوکل گریزان شد چون خبر انهمزام بایدو

نوروز رسید در حال ارغای بتیکچی برادر توغدای اختاجی را^{۲۲} باین بشارت حضرت شهزاده غازان فرستاد و از انهرام بایندو و تفرق لشکرهای خصمان و الحاق و انضمام طغاجار و امرا اعلام کرد^{۲۳} و نمود که در سرعت سیر با باد صبا همغان شود رکاب عزیمت گران و عنان مسارعت سبک گرداند و تاج و گاهرا بفرق و قدم خود مزین و محلی^{۲۴} سازد چه بنده بر عقب بایندو عازم گرجستان است شهزاده غازان ازین بشارت در استرواح و اهتزاز آمد غازان خان بتعجیل متوجه آن طرف^{۲۵} شد چون بسجاس رسید شهزاده خبربنده با شهزاده ایلدای بشرف بندگی رسیدند و ازینجا چون بکنار اسفیدرود و بهتان نهضت نمود^{۲۶} امیر طولادای ایداجی و ایلتمور پسر هندوغور با دیگر امرا بندگی رسیدند و از اینجا براه جناحمر بیرون آمد شهزاده ایستمور اینجا بندگی رسید^{۲۷} و ازینجا بمبارکی بیوز آقاچ مراغه نزول فرمود منتظر و مترصد نوروز و قتلغشاه که برعقب بایندو و ایلدار و توکان بجانب نخچوان و ارس باز رفته بودند^{۲۸} نوروز غره ذی الحجه بدارالملک تبریز رسید و طغاجار بر اثر او و خلائق را بعزل بایندو و پادشاهی غازان خان^۱ بشارت دادند و بحکم یرلیغ جهانگشای روز شنبه هشتم ذی الحجه سنه اربع و تسعین و ستائیه آغاز تحریب بتخانها و هدم کنائس و کلیساهای نصاری و کنست جهود جحد متحدث فرمود^{۳۰} و معابد اصنام و معاهد اوئان و سمت ناقوس و چلیپا از جمله دیار آذربایجان منهدم و منقطع گردانید علی الخصوص دار الملک تبریز و نوروز مانند^{۳۱} شهباز بری و شاهین مجری بر پی بایندو غور و نجد می نوشت و بمشارب و مناهل چون ابر می گذشت مراکب او براه فروماندند قورمشی را با شادی پسر توغو^{۳۲} و چهار هزار سوار بر عقب بایندو بفرستاد ایشان سعی نمودند^۳ بایندو رسیدند و او را گرفته پیش نوروز آوردند نیچاره مبهوت و حیران مانده نوروز برسیل سخره^{۳۳} و افسوس گفت نه با یکدیگر عهد و میثاق کرده بودیم که غازان را نیاریم و سپارم مرا چون دل با تو راست بود بگفتار خود وفا نمودم و غازان را آوردم P. fol. 226 r.^۱ تو چرا خلاف وعده کردی و از وصول ما روی بر تافتی و بگریختی بایندو سر خجالت در پیش افگنده التماس نمود که او را پیش غازان فرستند و شهزاده^۲ غازان در اوجان اقامت نموده بود نوروز باینجار را باعلام

— نمود : MS. ۳ — توغو : MS. ۲ — بایندو خان : MS. ۱

گرفتاری بایندو پیش شهزاده غازان فرستاد باینجار بمنزل اوجان پیش شهزاده غازان رسید^۳ و حالت گرفتاری بایندو بر دست لشکرهای گرجستان تقریر کرد و گفت فردا با دوستان سوار بدرقه حضرت جهاننایه غازان می رسد و امروز^۴ تبریز رسیده باشند چه بتضرع و زاری التماس نمود که مرا زنده بندگی شهزاده رسانید تا سخنی چند که دارم عرضه کنم چون این خبر بابشارت^۵ بسمع شهزاده غازان رسید شادمان و مسرور شد اما مغرور نگشت فرمود که پیش من چه می آورند هم آنجا کار او را آخر کنند و سوتای اختاجی را^۶ بتتمیم کار بایندو اشارت کرد تا هر چه زودتر برود و در دفع و قمع بایندو تاخیر و تراخی جائز نشمرد سوتای با اناقان و خاصگیان بالای تبریز بیاغ^۷ نیکش^۱ بوی رسیدند و بر عادت و رسوم مغول تا شهننگام شراب و آش می دادند و تخشع و تواضع می نمودند^۲ تا شهننگام روز چهار شنبه بیست و سیوم^۸ ذی القعدة سنه اربع و تسعین و ستائیه سائس قضا و جلاد قدر او را در ربود زمان دولت او چون زمان گل و شکوفه کم بقا بود برگ و بار اقبال او بیاد^۹ خزان ادبار زود فرو ریخته شد و ایلدار بجانب روم گریخت و توکان بطرف گرجستان و قیچاق اوغول پسر بایندو در منتصف ذی قعدة مجدود^{۱۰} کستور از اعمال مراغه محکم یاسا رسانیدند طبیعت روزگار و مزاج ادوار و اطوار آنکه کلاه اقبال از فرق زید می ریاید و بر تارک عمرو می نهد و سودای^{۱۱} خام در سویدای دماغ هر يك مستحکم از سر غرور و پندار تصور کرده که رتبت سروری و درجت خسروی بی استیصال و استحقاق و هدایت و ارشاد^{۱۲} بمجرب کوشش و اجتهاد می توان یافت و این مقدار نمی دانند که منصب پادشاهی موهبتی ازلی و عطیتی الهیست و تا های سعادت سرمدی^{۱۳} بر فرق مستعدی سایه نیفکند باستحقاق و استیصال سروری قیام نتواند نمود چه بزرگان آورده اند که اگر کلاه دولت از آسمان بیاید جز بر سر صاحب^{۱۴} دولتی و مقبلی نیاید عنان بزرگی هر آنکس که جست « بیدخشش نباید بخون دست شست » تمام شد داستان بایندو خان محمد الله و حسن توفیقه^{۱۵} بعد از نائبه بایندو پادشاه جهانگیر جهاندار غازان خان با خیل و حشم از اوجان روان شد چون مجدود شهر^۳ رسید قاضی القضاة^{۱۶} محی الدین با ائمه و مشایخ و علما و سادات شهر

— تبریز : S.o. ۳ — نمود : MS. ۲ — نکش : MS. ۱

تبریز پذیره شد و چون بکوچه باغها رسید شهزاده سوکا آنجا بشرف بندگی رسید در ^{۱۷} روز چهارشنبه بیست و سیم ذی القعدة سنه اربع و تسعين و ستائه بعظمت و مهابت و شکوه و صلاحی که هرگز از هیچ خانی مشاهده نیفتاده ^{۱۸} بود بدارالملک تبریز در آمد و بمرغزار شمشیر مبارک نزول فرمود «خاتم گم گشته مملکت با دست سلیمان آمد» ^{۱۹} آن ملک زدست رفته با دست آمد و در آن مرغ ز دام رفته با دست آمد «اقارب و اجانب بشرف بندگی رسیدند و در کنف عاطفت و مرحمت ^{۲۰} رامش و آرامش یافتند ^۱ غازان خان از غایت حدس و ذکا بیک نظر از کیفیت کارها و کمیت اسرار آگاه شد و از مفاسد و مصالح و مضار ^{۲۱} و منافع و محاسن و مقابح امور جمهور ملک بیک التفات خاطر مستخبر شد پس حکم یرلیغ نافذ شد که بهر نادی و الحمن منادی فرموده شد ^{۲۲} خلایق با یکدیگر زندگانی نیکو کنند و زور و زیانی نرسانند و همگنان طریق تعدی و جاده استیلا مسدود و مغلول دارند و از جور ^{۲۳} و ظلم و عدوان محترز و معرض باشند و بعدل و انصاف با زبردستان گویند و از قوی بر ضعیف و از نیه بر سخیف حیف و میلی نرود ^{۲۴} مردم را بخدمت و مستحبات مامور گردانند و از منهیات و منکرات نهی فرمود و بخیر مرتکب و از شر محنت و بدین بشارت ایلچیان باطراف ^{۲۵} ممالک و اکناف مسالک چون عقاب در پرواز بنشیب و فراز مانند برق در مسیر و جواز روانه شدند در قلع و تخریب بتخانها و معابد اصنام ^{۲۶} بر آن جمله که نوروز از حکم و فرمان همایون فرموده بود مستحسن داشت و در هدم ابنیه کنائس جحود هنود یهود و کلیسای نصاری و دیر محجوس ^۱ P. fol. 226 v. دیگر باره منادی فرمود بتهارا شکسته و بر سر چوبها بسته گرد شهر می گردانیدند فی الجمله هر که بر سیل انقیاد بخدمت مبادرت نمود ^۲ ملک و مناصب بر ایشان مقرر داشت و باعزاز و اکرام ممتاز گشت و آنکه راه عصیان و جاده طغیان سپرد از امارت و ولایت معزول گشت ^۳ و بدیگری تفویض افتاد بعد از آن ایلچیدای قوشچی را که صهر شهزاده الافرنک بود و ماده فتنه و بلغاق و بسبب گناهان از حضرت هراسان ^۴ با الافرنک بندگی رسید فرمان شد تا ایلچیدای را سخن ناپرسیده یاسا رسانیدند و در کوشک عادلیه باغ تبریز طوی کرد و روز جمعه ازینجا بقراتپه ^۵ و دهخوارکان

کوچ کرد منتظر وصول امرا نوروز و قتلغشاه و خواتین اروک و بلغان بر عقب او رفتند و روز سه شنبه بیست و نهم ذی القعدة چرغادای ^۱ را ^۲ که از اینان قان بایدوخان بود بقتل آوردند و ملک فخرالدین والیء ری را بحکم یرلیغ بتبریز فرستادند تا منادی کرد که بامثله نوروز و دیگران ^۳ مال ندهند و امرا در کار مال مدخل نسازند این خبر بمجدود خوی بنوروز رسید در ^۴ مراغه زبان روی بندگی نهاد و در روز چهارشنبه غره ذی الحجه ^۵ نوروز از چریک فرود آمد و امراء فتان که تخیط و تخیط کرده بودند در سلاسل و اغلال کشیده ازیشان سخن پرسیدند که گفتار و کردار ^۶ ناشایست را جواب چه دارید همانا پنداشته بودید که از نسل ارغون خان کسی که دفع شر و مضرت شما کند نماید ^{۱۰} «نه از تخم ارغون زمین پاک شد» نه زهر گزاینده تریاک شد» غزان آمد و تاج بر سر نهاد «بنرمی زکینه دری برگشاد» یکبار چون خر در خلاب ^{۱۱} و حرباء در آب بی زبان گشتند پادشاه جهان با وجود جرائم متکثر ایشان از راه عفا الله عما سلف صفح و عفو و اغماض اندیشه داشت ^{۱۲} چه بسطت و مرحمت او چون دریا عمیق بود روز پنجشنبه دوم ذوالحجه امیر طغاجار و خواتین از سوغورلق بقراتپه بندگی رسیدند بعد از آن ^{۱۳} امرا نوروز و نورین و قتلغشاه بتفحص و یارغوی امراء مجرم مجعی خاص ساختند بلغان خاتون و امرا در اطلاق و خلاص قوچقبال شفاعت ^{۱۴} و وسیلت انگیزتند اما حاجی برادر نوروز داماد اقبوقا بود و منظور نظر پادشاه بقصاص خون اقبوقا مبالغت می نمود روز شنبه چهارم ^{۱۵} ذی الحجه قوچقبال را در حدود خسروشاه از اعمال تبریز شربت فنا چشاندند و طولادای و چیچک و ایداجورا چوب زده اطلاق کردند ^{۱۶} و بخراسان نامزد کرد تا در پیش مصاف یانی بگناه خود ماخوذ شوند و چون عرصه دیار خراسان خالی و معطل گذاشته بودند آوازه وصول ^{۱۷} یانی دم بدم از افواه می رسید پادشاه نورین اقارا باسپاهی بمحافظت خراسان نامزد فرمود چون فصل خزان در آمد پادشاه عزیمت قشلاق ^{۱۸} موغان فرمود و مجازات حسنات و مکافات سعیاء نوروز بر خود واجب و لازم داشت حکم یرلیغ بنفاد پیوست که راه امارت و سبیل ^{۱۹} وزارت تمامت ممالک و الوس از آب جیحون تا الحاء شام و مصر از کنار

دریای مشرق تا انتهای دریای مغرب در فرمان اوست^{۲۰} و وزارت مطلق بدو مفوض کرد و فرمود که حاجتی که داری باز نمای تا مأمول و مطلوب بحصول موصول گردد و بعضی اسعاف و انجاش مقرون^{۲۱} شود نوروز زانو زده عرضه داشت که التماسها که بر مضامین امثله و فرامین می نهند چون صورت آن در چاغ نقاب اسلام^{۲۲} و حجاب ایمان بود و الحاله هذه پادشاه بسمت سنن اسلام موسوم گشته و دین حنفی را مقلد و ملتزم گشته اگر فرمان^{۲۳} نافذ شود تا آنرا باسماء الله تعالی و نام رسول الله صلی الله علیه و سلم مزین و مطهر گردانند اولی باشد و شکل مربع التماس مدور شود^{۲۴} که افضل الاشکال است تا تبدیل و تغییر صورت نیز کرده باشیم و همچنین اصحاب دیوان را مقرر فرماید که بهر شغلی و عملی کدام^{۲۵} شخص موسوم باشد و موضع نشان و علامات هر يك مقرر فرماید و ممالك و ولایات بعضی معمور و آبادان است و برخی^{۲۶} مغمور و خراب پادشاه حکم آنرا چگونه می فرماید غازان خان ملتزمات او مبذول فرموده رعایت جانب او بهمه^{۲۷} وجوه مرعی داشت و بموجب قضیه الکرم اذا وعد وفا صاحب دیوانی بصدرالدین زنجانی ارزانی داشت و منصب^{۲۸} الغبتیکچی بملك شرف الدین سمنانی که پیش از عهد دولت و تسخرو تسلط مملکت باو نظر عنایه تمام داشت و استیفای دیوان^{۲۹} بر معین الدین و اشراف همگان بر ملك فخرالدین حسن و حکومت محروسه تبریز بشرف الدین عبدالرحمن تفویض یافت^{۳۰} چون جمله امور برین نمط مقرر شد دو شبانه ششم ذی الحجه بر عزیمت شاه موغان از پهنآباد^۱ تبریز بر صوب پیشکین کوچ فرمود^۲

حکایت آغاز^۳ ترتیب امور لشکر و ممالك فرمودن پادشاه اسلام^۴ بعد از

جلوس مبارك

S. fol. 279 v.^۱ بعد از اقامت مراسم شادمانی^۵ و عشرت روی رای ممالك آرای بضبط و ترتیب امور مملکت آورد در روز چهارشنبه سلخ ذی الحجه سنه اربع و تسعين و ستائه امیر طغاجارا^۲ بامارت و محافظت روم

۱ MS. : بهاداد —

۲ P. fol. 236 v., l. 31 - fol. 237 r., l. 5 = S. fol. 279 r., l. 20 - 26 —

۳ L., P. om. — ۴ W. om. — ۵ P. : پادشاهی —

حکایت آغاز ترتیب امور لشکر و ممالك فرمودن پادشاه اسلام بعد از جلوس مبارك ۹۷

فرستاد بنابر آنکه او مردی سریع الانقلاب بود و صلاح در آن که از حضرت دور باشد و آدینه سلخ محرم سنه خمس و تسعين و ستائه از خراسان ایلجیان^۱ آمدند و خبر آوردند^۲ که شهزادگان دوا و ساریان پسر قایدو بواسطه غیبت رایات همایون بخراسان و مازندران در آمده اند^۳ و آغاز تاراج کرده پادشاه اسلام^۴ با امرا^۵ کنگاج فرموده بر آن مقرر کرد^۶ که شهزاده سوکا و امیر نوروز بدفع ایشان آنجا روند سوکا بخانهاء^۷ خود رفته بود و هر چند طلب استحضار او می رفت^۸ بهر عذری تقاعد می نمود پادشاه اسلام هورقوداق را^۹ بطلب او فرستاد سوکا در مستی سخنی چند فتنه انگیز^{۱۰} گفت^{۱۱} آن حکایت را بسمع اشرف رسانیدند^{۱۲} از غایت ثبات^{۱۳} و وقار و کرم^{۱۴} بدان ملتفت نگشت و چون سوکا بپندگی رسید او را نواخت تمام فرمود و نامزد خراسان گردانید و امراء تومان بارولا^{۱۵} پسر خواجه بن یسور نویان^{۱۶} از قوم اولقونوت^{۱۷} و ارسلان اغول از نیرگان جوجی قسار با وی روانه کرد^{۱۸} در منقلای و نوروز و هورقوداق را در خدمت شهزاده طایجو اغول^{۱۹} بفرستاد و حاجی نارین برادر نوروز^{۲۰} و ساتلمیش از نوکران قدیم او را بنیابت منصوب^{۲۱} گردانید و ایشان^{۲۲} روز آدینه بیست یکم صفر از آوردو جدا شدند و دو شبانه بیست چهارم روانه شدند^{۲۳} براه عراق ناگاه^{۲۴} خبر رسید که طوقای^{۲۵} گورگان امیر اویرات که بدیار بکر^{۲۶} و آن طرف^{۲۷} بود^{۲۸} با امرا یسوتای بن طاشمنکو قوشچی^{۲۹} و کوکتای^{۳۰} بهادر با خان و مان و هزارهء اویرات عزم دیار شام کرده اند^{۳۱} و امیر مولای بمنع ایشان بر نشست^{۳۲} و او را شکسته اند و رفته و در آخر ربیع الاول خبر رسید که ایلدار با سیصد سوار گریخته رفت و

۱ L., P. : آورد — ۲ W. : آمده بودند — ۳ W. add. : غازان خان —

۴ L., P. : کردند — ۵ W. : بخانهء — ۶ P. : هرقداق —

۷ L., P. inserit : باوی — ۸ L., P. inserit : او — ۹ L., P. : رسانید —

۱۰ L., P. : جلی — ۱۱ L. : بارولای — ۱۲ S., L., W. : یسور —

۱۳ L., P. : جوجی قسار در منقلای باوی روانه کرد —

۱۴ S., L., P., W. : طایجو اغل و اقول — ۱۵ P. : موسوم —

۱۶ S. : طوقای — ۱۷ L., P. : گشتند — ۱۸ S. : ایشانرا —

۱۹ P., L. add. : بود — ۲۰ L., P. : طرف را — ۲۱ L., P. om. —

۲۲ T. = P. ; S., W. om., L. : سواتی بن طاسمنکو قوشچی —

۲۳ T. = W. ; S., L., P. : کرکای — ۲۴ W. : سوار شد —

رسیدند و جنگ کردند و ظفر یافتند و او مدتی در حدود ارزن الروم متواری بود عاقبت او را در دیهی بگرفتند و اقبال پسر ارققو بن^{۱۲} ایلکای^{۱۳} نویان او را بقتل آورد و پنج شبه یستم رجب یسوتای پسر طاشمنکو قوشچی را که در دیار بکر فتنها انگیزخته بود بکشتند و در ششم ربیع الآخر بورالغی^{۱۳} قتای^{۱۴} سوکورچی را که در آخر عهد ارغون خان با امراء فتان یکی بود و تا غایت در میان فتنها مدخل داشته یاسا رسانیدند و السلم^{۱۵}

حکایت مخالفت اندیشیدن سوکا و بارولا و ظاهر شدن آن^{۱۶} و توجه لشکر

بجانب دفع ایشان و مال آن حال

^{۱۴} سوکا و بارولا چون از اران روانه شدند در راه با لشکر بسیار کنگاج کردند که مارا بجهت آن بخراسان می فرستند^{۱۷} تا زن و بچه ما اینجا قسمت کنند و بلشگر خراسان^{۱۸} دهند بعد از کنگاج بر آن متفق شدند که بیشتر نرووز را دفع کنند و بعد از آن بر سر اوردوها روند و سوکارا پادشاهی بنشانند این حال در موضع کوه رود بود S. fol. 280 r. که آنرا ترکان موران می گویند نرووز از آن کنگاج آگاه گشت و چاشتگاه^{۱۹} بر سر سوکا دوانید و جنگی^{۲۰} عظیم کردند و بارولا در جنگ کشته شد و سوکا گریخته^{۲۱} روی بجانب خرقان و ساوه آورد هورقوداق با کوبه سواران بر^{۲۲} عقب او رفت و او را در حدود خرقان بگرفتند و بمرکوی ری آوردند و هورقوداق با ساقی^{۲۳} پسر لاودای^{۲۴} که با ایشان یکی بود گفت تو سوکارا بکش او در خرگاه رفت تا او را^{۲۵} چنانکه عادت^{۲۶} ۱۴ شهزادگان کشتن است^{۲۷} بقتل آورد سوکای کاردی

۱ — اسک : P. : اشک : L. : — برغو : P. : L. : رفور : S. : T. = W. :
۲ — P. : اقبال ارققو اسکا : L. : اقبال پسر ارققو بن ایلکای : S. : T. = W. :
۳ — اقبال پسر ارققو بن ایلکای : S. : T. = W. :
۴ — L. : P. : om. :
۵ — قتای : W. : قوبای : P. : طای : S. : T. = L. :
۶ — فرستد : L. :
۷ — حکایت : L. : P. :
۸ — چاشتگامی : L. :
۹ — جنک : L. :
۱۰ — در : L. :
۱۱ — لاودی : P. : ساقی : et inserit : لاوری : L. :
۱۲ — لاودای : P. :
۱۳ — عادت : L. :
۱۴ — P. : inserit :
۱۵ —

حکایت مخالفت اندیشیدن سوکا و بارولا و ظاهر شدن آن و توجه لشکر^{۲۸} بجانب دفع ایشان و مال آن حال

بر شکم ساقی زد^{۲۹} و هلاک کرد^{۳۰} بایتمور نام از نوکران هورقوداق در رفت و کارد از دست او بستد و کار او تمام کرد و در آن وقت پادشاه اسلام از ابوبکر اباد عزم شکار آق^{۳۱} باقی^{۳۲} فرموده بود هشتم ربیع الآخر ساتلمش کلجی^{۳۳} از پیش نرووز رسید و خبر بولغاق سوکا در شکارگاه عرضه داشت پادشاه اسلام همان لحظه مراجعت فرمود^{۳۴} و بکار^{۳۵} پول منگگو تیمور فرود آمد و امرا قتلغ شاه و ساتلمش و سوتای در بندگی بودند بامداد بفرستاد تا ایسن تیمور پسر قونقورتای^{۳۶} و قورمشی برادر بارولا بگرفتند جهت^{۳۷} آنکه ایشانرا در کنگاج سوکا مدخلی بوده و بعد از یارغو ایسن تیمور^{۳۸} چریک مغول را که امیر آوردی او بود و قورمشی را بقتل آوردند^{۳۹} و امرا قتلغ شاه و چوبان و ساتلمش^{۴۰} و سوتای و ایل باسمیش^{۴۱} باتفاق لشکرها را^{۴۲} گرد کردند در اثناء آن یاسامیشی امیر مولای از خراسان رسید و خبر داد که نرووز سوکا و بارولا را بکشت و امیر^{۴۳} نورین در خراسان چیچاک^{۴۴} و دولادای^{۴۵} را گرفت و کارها بر وفق مرادست و بیشتر جماعت دشمنان مقهور شدند و طائفه که مانده اند ارسلان اغول را بزرگ خود ساخته^{۴۶} اند و بپلسوار آمده و از آنجا بجانب سرای منصوریه و دیه باقی^{۴۷} رفته اند و فرو آمده پادشاه اسلام در حال امرا چوبان و سولامیش و قورمشی و طغریلجه و تایاق^{۴۸} و ایل باسمیش را فرمود تا با لشگری^{۴۹} بدفع ایشان برنشتند و در حدود یلقان^{۵۰} با ایشان مصاف دادند و جنگی عظیم کردند و امرا که با^{۵۱} ارسلان اغول بودند تولک^{۵۲} پسر عم اوجان امیر سلاح بود و اینه بک پسر اشک توغلی^{۵۳} از جلایر و غزان^{۵۴} پسر طایجو بهادر و موسی ترخان و سرکیس پسر نارین^{۵۵} احمد و در آن

۱ — آق باغ : W. : آقیاق : L. : — و هلاک کرد : L. : P. : om. :
۲ — نمود : L. : P. : — کلجی : S. : P. : T. = L. : W. :
۳ — آورد : L. : — و : L. : P. : inserit :
۴ — قورتای : L. :
۵ — لشکرها : L. :
۶ — L. : om. :
۷ — طولادای را : L. : P. : — چیچاک : W. : کنجاک : L. : P. : حجاج : S. :
۸ — ۱۳ — ۱۴ : W. : om. : — ۱۳ v. ۱۴ : — بانی : W. :
۹ — از : L. : P. : — بلعان : S. : P. : T. = L. : W. :
۱۰ — اینه بک برادر اسک (اشک) توغلی : L. : P. :
۱۱ — غزان : W. : غاران : P. : قازان پسر طایجو : L. :
۱۲ — ناری : P. :
۱۳ —

روز ایشان غلبه داشتند^{۱۳} و از لشکر ما^۱ طغریلجارا زخمی سخت رسید چنانکه خواست افتاد قورمشی پسر علیناق^۲ او را نگاه داشت و هورقوداق و باریم^۳ با دو هزار مرد^۴ بمدد لشکر ما^۵ رفتند^۶ و دیگر روز برابر بایستادند جنگ ناکرده لشکریان ایشان بایلی در آمدند و امراء ایشان منهزم شدند هورقوداق باز گشت و سرکس را گرفته با خود بیاورد^{۱۵} و دیگر امرا بر پی هزیمتیان رفتند و تولک را گرفته بیاوردند و با سرکس بیاسا رسانیدند و پنج شنبه بیست و سیم^۷ جمادی الاولی سنه خمس و تسعین و ستمائه^۸ ارسالان اغول را^{۱۰} گرفته بیاوردند و هلاک کردند و غزان^۹ پسر طاجو بهادر را بر عقب او بکشتند و در آن روزها صدرالدین زنجانی را^{۱۰} بگرفتند و باموالی که جمال الدین دستجردانی بر وی^{۱۷} نوشته بود مطالبت داشتند و بولغان خاتون او را حمایت کرد و بشفاعت او خلاص یافت و با قویتول^{۱۱} آورد و او قتل کرد پادشاه اسلام روز پنج شنبه هفتم جمادی^{۱۸} الآخر بعزم زیارت پیر^{۱۲} ابراهیم زاهد برنشست و بعد از دو روز باوردوها نزول فرمود و امیر هورقوداق را بامارت ملک فارس و بیاسامیشی امور و استخراج اموال آنجا^{۱۹} فرستاد و در آن سال میان توقتا^{۱۳} پادشاه اولوس قیچاق و بوقای پسر تاتار^{۱۴} جنگ افتاده بود و بوقای^{۱۵} بقتل آمده و کسان او متفرق گشته^{۱۶} چنی^{۱۷} خاتون زن بوقای^{۲۰} و توری پسر کهتر^{۱۸} او^{۱۹} ببندهگی پادشاه اسلام آمدند و در باب طلب خون بوقا طلب مساعدت و مدد کردند پادشاه اسلام از روی لطف ایشانرا دل خوشیها داد^{۲۱} و تسکین غضب ایشان میفرمود و شب چهارم شنبه بیست و ششم رجب پادشاه اسلام خواهر خود را اولجایتمور را که پیش از آن زن توکال^{۱۹} بود بامیر قتلغشاه

— قورمشی برادر بوغدای^۲ L., P. — لشکر پادشاه (اسلام)^۱ P., L. —
^۵ P. om. — سوار^۴ L., P. — دارم^۳ L., P., W. —
 — و ستمائه^۸ L. om. — دوم^۷ P. — رسیدند^۶ L., P. —
 — زنجانی^{۱۰} L., W. — غزان^۹ L., P., W. —
 — خود^{۱۱} L., P., W. —
 — توقتا^{۱۳} W., L. — بوقای^{۱۴} P., L. —
 — پسر تاتار^{۱۵} L., W. om. — بوقای پسر تاتار^{۱۴} S. —
 — بودند^{۱۶} P., L. add. — بوقای^{۱۵} T. = W.; S. —
 — و پسر کهتر او توری نام^{۱۸} P., L. — چنی^{۱۷} W., L. — جلی^{۲۰} P., L. —
 — امیر^{۱۹} P. add. —

حکایت مخالفت اندیشیدن سوکا و بارولا و ظاهر شدن آن و توجه لشکر^{۱۰۱} بجانب دفع ایشان و مال آن حال

^{۲۲} داد و چون وجود طغیالچار ماده فتنها و فسادها^۱ بود و پادشاه اسلام میخواست که مواد فتنه بکلی منحسم گردد^۲ امیر خرمنی را^۳ در آن زمستان بروم فرستاد^{۲۳} تا باتفاق بالتو و عرب و امراء لشکر روم پیشتر یرلیغ باستالت او رسانیده در فرصتی بخلوت یرلیغ رسانیدند و کار او را آخر کردند و هر چند پادشاه اسلام^{۲۴} را دلخواه نبود که او را هلاک گرداند لیکن مصلحت کار ملک را آن حکم فرمود و در آن قضیه با مقربان خود گفت که در قدیم الایام بولایت ختای دو پادشاه با یکدیگر^{۲۵} جنگ کردند یکی منهزم شد و لشکر او متفرق گشتند و لشکر منصور بر پی مقهور چند روزی می رفتند امیری آن پادشاه منهزم را یافت و چون بغایت عاجز و^{۲۶} مضطر بود بر وی رحم آورد و خواست که او را خلاص دهد در آن حدود بجای رسید او را گفت درین چاه رو تا لشکریان ما ترا نییند چون جماعت در رسیدند^{۲۷} بسبب آنکه ریگستان بود و باد آمده و پیهارا ناپدید کرده راه نمی یافتند آن امیر گفت راه پیدا نیست و معلوم نه که بکدام جانب بیرون رفته و او برای می رود و ما^{۲۸} بصد راه چگونه^۴ او را توانیم یافت اولی آنکه باز گردیم باتفاق مراجعت نمودند و آن پادشاه از چاه بیرون آمد و با ملک خود رفت و بتدریج و تأتی لشکر جمع کرد^{۲۹} و باز بجنگ آمد و آن پادشاه را که آن نوبت^۵ غالب آمده بود بشکست و^۶ بکشت و بر ملک او مستولی شد و آن امیر را که حق جانی بروی ثابت داشت^۷ بانواع نوازش مخصوص^۷ S. fol. 280 v. فرمود و بغایت مقرب گشت و راه امارت بزرگ و نیابت مطلق بوی مفوض شد روزی یکی از امرا با پادشاه گفت که این شخص حقوق پادشاه خود را^۸ نشاخت و با وی وفا نکرد و سبب هلاک او و پادشاهی تو او بود چگونه او را زنده توان گذاشت چه عن قریب با تو همان غدر اندیشد پادشاه بغایت^۹ زیرک بود آن شخص مسموع داشت و بقتل او اشارت راند^۸ آن امیر فریاد بر آورد که بر تو حقوق^۹ جانی دارم پادشاه بگریست و گفت حق بجانب توست و من بقتل

— کرد^۲ W. — فتنه و فسادها^۱ P., L. —
 — کجا^۴ L., P. — خرمنی^۳ T. = W., L.; S. —
 — گردانیده بود^۷ L., P. — او را^۶ L., P. inserit —
 — بار^۵ L. —
 — حق^۹ L. — کرد^۸ L. —

تو^۴ قطعاً رضا ندارم لیکن رعایت مصلحت ملک و پادشاهی را چاره نیست و لازم است که ترا بکشند و او را بکشت^۱ و می گریست^۲ حال ضبط امور پادشاهی برین نمط^۳ است و هر چند بر من عظیم دشوارست کسی را کشتن اما محافظت قضایای کلی و جزوی را اگر سیاست نکنند پادشاهی نتوان کرد بر جمله پادشاه اسلام اول بهار^۶ بر عزم دارالملک تبریز از پیلسورا سوار شد و بمبارکی بسرای شم بتبریز نزول فرمود و بیست و هفتم رجب اینه بک را گرفته بتبریز آوردند و شنبه^۳ بیست و نهم در^۷ میدان یاسا رسانیدند و چهار شنبه دهم شعبان امیر الادو از خراسان برسد و احوال آن طرف کماهی عرضه داشت و پادشاه اسلام^۸ از تبریز بجانب مرغزار صاین که میان سراو^۴ و اردیل است نهضت فرمود^۵ و چهار^۶ شنبه هفدهم شعبان در آن یورت آغاز قوریلتای کردند و نوزدهم قوریلتای تمام شد^۷

حکایت احوال نورین اقا و غرض امیر نوروز با او و ابتدای خلل کار نوروز^۹ نورین اقا که از اقوام قیات^۹ بود نزد پادشاه اسلام معتبر و محترم و محل اعتماد کلی و محرم اسرار او در خراسان و مازندران متمکن بود و برادر امیر نوروز اویراتای^{۱۰} با او نوکر و نورین بواسطه بزرگی استخوان^{۱۰} خویش التفاتی زیادت^{۱۱} بوی نمی کرد و او شکایت وی برادر می رسانید و کدورت پیدا می گشت و بعد از آن چون نوروز^{۱۱} مجدود خراسان رسید غلبه و استیلای یاغی بتقصیر نورین حوالت کرد و در غیبت و حضور متعلقان او سخنه های وحشت انگیز می گفت و چون بجران بهم رسیدند^{۱۲} از یکدیگر کوفته خاطر^{۱۲} و شهزاده طایجو از راه تیشه برسد نوروز از سر خشم و تهور گفت مرا فرموده اند که از نورین پرسم که چگونه یاغی را راه داد که بی تهاشی^{۱۳} باین ملک در آمد^{۱۳} این زمان حضور شهزاده طایجوست آن سخن را می پرسم

— شب : L., P., W. ۳ — که : L. inserit ۲ — یاسا رسانیدند : L., P. ۱
— چهاردهم : P. ۶ — نمود : P. ۵ — ساوه : L. ۴
— دستان : L. p.h.v.e. ۸ — Sine ulla intermissione continuat. ۷
— قات : W. : فوات : S. om., P. : T. = L. ۹
— بواسطه آنکه بزرگی استخوان میدانست : W. : بواسطه استخوان : S. : T. = P., L. ۱۰
— در آمدند : L., P. ۱۳ — رنجیده و کوفته خاطر : L., P. ۱۲ — : L., P. om. ۱۱

همگنان ازو برنجیدند و منکر شدند و اول خللی که بکار نوروز راه یافت بسبب آن عناد و لجاج^{۱۴} بود و از آنجا بجنبوشان آمدند و عرض لشکرها باز داد و از قراول ایلچی رسید که یاغیانرا بمرغزار رادکان دیده اند نوروز بر نشست و چون تفحص نمود آن خبر دروغ^{۱۵} بود و در مشهد طوس با امرا کنگاج کرد که با چهار هزار سوار بتاختن تا حدود هراة خواهم رفت تا از احوال یاغی واقف گردم و هفدهم رجب برین عزم روان شد^{۱۶} شهزاده طایجو و امیر نورین را برادکان فرستاد و امیر^۱ نوروز بیست پنجم رجب باز آمد و در آوردی طایجو نزول کرد^۲ کاری ناکرده و جهدی نمانده گفت شنیدم^{۱۷} که خاتونم ضعیفی دارد و با بندگی پادشاه اسلام خواهم رفت شما بتدبیر و ترتیب لشکر مشغول باشید تا رسیدن من و در حال عازم آذربایجان شد^۳ و کار خراسان^{۱۸} و لشکر آنجا مهمل گذاشت و گناه گارانی که پادشاه^۴ ایشانرا با او فرستاده بود تا بوقت جنگ مقدمه لشکر باشند^۵ جمله بر عقب نوروز روانه شدند و چون امیر^۶ نوروز^{۱۹} پیامد لشکر خراسان هر روز آوازه می انداختند و بدان سبب متفرق می شدند تا تمامت برفتند و اول ستم^۷ نام امیر هزاره^۸ با چهار صد مرد که گنجه بود^۹ و مجدود^{۱۰} اردیل^{۲۰} بیورت اصلی خویش آمده امیر^{۱۱} نوروز چون در شرویز خبر گریختن او^{۱۲} شنید^{۱۳} و پادشاه اسلام مجدود سراه^{۱۴} اعلام ناکرده بر نشست و بخانه های ایشان رفت و زحمت رسانید^{۱۵} و پادشاه اسلام از مراجعت او متغیر شد ایلچی فرستاد تا باز گردد نوروز گفت خاتون من شهزاده^{۲۱} طوغان بیمارست او را نادیده چگونه باز توانم گردید آن اباء نیز جرو علت تغییر شد و بیست و یکم شعبان سنه خمس بمقام صاین^{۱۶} بندگی پادشاه اسلام رسید^{۲۲} و باعزاز و احترام اختصاص یافت و پادشاه اسلام باوجان آمد و دوشنبه بیست نهم شعبان اشیل خاتون را در تحت

— گشت : L., P. ۳ — فرمود : L. ۲ — : L., P. om. ۱
— : L., P. om. ۶ — باشد : L. ۵ — اسلام : L. add. ۴
— هزاره : P. ۸ — السوم : P. : اوّل سوم : W. ۷
— : L. om. ۹ — بود : P. om. : گریخته بود : L. om. ۹
— : L., P. om. ۱۱ — او را : W. ۱۲ — : L., P. om. ۱۱
— : L. lac. : ۱۰-۱۴ — : S., W. om. : ۱۳-۱۵ ; T. = L., P. — ۱۴
— بمقام صاین : L., P. om. ۱۶

نکاح آورد و قتلغ شاه^۱ و دیگر امرا چون^{۲۳} تنگر خاطر پادشاه^۲ با نوروز احساس کردند عرضه داشتند که فرستادن او بخراسان مصلحت نیست و تفحص احوال او^۳ واجب است چه از شائیل او^۴ مخایل فتنه و فساد^{۲۴} مشاهده می توان کرد اما بسطت دل پادشاه اسلام چو دریای محیط بی پایان بود و حلم و وقار او زیادت از آنکه در وصف گنجد فرمود که هر چند سخن شما راستست^{۲۵} لیکن نقض عهد و خلاف سوگند را روا نمی دارم و روز چهارشنبه غره^{۲۶} رمضان نوروز^۵ بر وفق فرمان با خراسان مراجعت نمود و نظام الدین یحیی با اسم نیابت^{۲۶} مصاحب او بود چون بخراسان رسید پسران توقای^۶ یارغوی مجتهد خون پدر در خفیه قصد امیر^۷ نوروز می کردند نوروز از ایشان هراسان گشت و در آن^۸ میانه^{۲۷} خاتونش طوغان درگذشت^۹ و کارش روی باخطاط نهاد اما تجلیدی می نمود و تکاپویی می کرد و پادشاه اسلام هشتم رمضان سنه^{۱۰} خمس بکنار ناوور دول^{۲۸} راه تبریز^{۱۰} نزل فرمود و آنجا بنیاد باغ و کوشک مبارک نهاد و در آن روزها سلطان ماردین رسید و مالی وافر از نقود و جواهر پیش کش کرد و با نواخت و نوازش^{۱۱} S. fol. 281 r. تمام^{۱۲} مراجعت نمود و سیزدهم شوال حسام الدین لرا بکشتند در هشتروند و بیست و ششم عرس دوندی^{۱۳} مادر الافرنک بود و هشتم ذی القعدة^{۱۴} باغوت پسر شیرامون نویان پسر جورماغون را^{۱۵} در سه گنبد^{۱۵} ییسا رسانیدند و پادشاه اسلام بمراغه آمد و برصد رفت^{۱۶} و حکام^{۱۷} آنجا طوی کردند و همان^{۱۸} روز مکتوبی که ایلدر^{۱۸} پسر قوتقورتای بآلتو نوشته بود و او را بریانی گری تهیج کرده بمحل عرض رسانیدند و بر فور کوچ فرمود^{۱۹} و با آوردوها مراجعت نمود و^{۲۰} ایلدار را بگرفتند و بعد از ثبوت گناه هلاک کردند

۱ W. om. — ۲ اسلام — ۳ L., P., W. add. : نویان — ۴ L., P. add. : نویان —
 ۵ W. om. — ۶ S., W. : توقای, L. : توقای — ۷ W. om. — ۸ W. : نویان — ۹ W. om. —
 ۱۰ L., P. om. — ۱۱ L., P. : درین — ۱۲ W. om. : وخرم — ۱۳ L. add. : — ۱۴ W. om. :
 باغوت پسر سرامون پسر حرماعون — ۱۵ L., P. : گنبدان — ۱۶ W. om. : — ۱۷ W. om. :
 ایلدای — ۱۸ L., P. : — ۱۹ W. om. : — ۲۰ L., P. : کرد —

حکایت توجه رایات همایون بجانب بغداد و ییسا رسانیدن افراسیاب لرا جمال الدین^۱ دستجردانی و مولانا عزالدین مظفر شیرازی و ولاده شهزاده اولجای قتلغ^۲ روز سه^۳ شنبه هجدهم ذی القعدة سنه^۴ خمس و تسعین و ستمائه رایات همایون از حدود مراغه بر^۵ عزم قشلاق بغداد نهضت^۵ فرمود و بر صوب همدان روان شد^۶ و بیست و چهارم ماه مذکور نورین اقا از خراسان برسد و پادشاه اسلام او را نواخت و سیورغامیشی فرمود و چون بالتو پسر تنجی^۶ از عهد اباخان^۷ در ممالک روم بود و آنجا تمکن تمام یافته و سماغار^۸ نویان نموده و پسر او عرب هنوز کودک بدان سبب استبداد و قوت بالتو زیادت گشته و هر چند پادشاه^۹ اسلام او را طلب می داشت باعذار متمسک می شد و بعد از آنکه طغاچار^۹ ییسا رسید^{۱۰} تمکن و تکبر او از اندازه بگذشت و اسم یانی گری بر وی افتاد و در شهر سنه^{۱۱} ست و تسعین و ستمائه حال مخالفت او بمحل عرض^{۱۱} رسانیدند و بر وفق فرمان امیر قتلغ شاه با سه تومان لشکر بدفع فتنه متوجه روم گشت و بالتو بگریخت^{۱۰} و در پس کوهی کمین ساخت و امیر قتلغ شاه با^{۱۲} سولامیش و عرب و بورتای^{۱۳} اغول و ایشقا بر عقب او برفتند و ایشقا مقدمه بود چون بدان کوه رسید^{۱۱} بالتو کمین بگشاد و از جانبین خلقی مجروح شدند و بر عقب امیر قتلغ شاه برسد بصحراء مالیه^{۱۴} و یک حمله او بالتو منهزم گشت امیر قتلغ شاه سولامیش را^{۱۲} بر عقب او بفرستاد^{۱۶} و بقشلاق اران مراجعت نمود و رایات همایون که عازم بغداد بود چون بمراغزارزک از حدود همدان رسید جمال الدین دستجردانی^{۱۳} را بجای ملک شرف الدین سمنانی^{۱۷} به زارت نصب فرمود^{۱۸} و در هشتم ذی القعدة سنه^{۱۹} خمس و تسعین و ستمائه بود^{۱۹} و یکماه آنجا مقام بود و ملوک عراق و عجم^{۱۴} بشرف بندگی پیوستند و مهمات ساخته اجازت انصراف یافتند و هورقوداق از استخراج

۱ L., P. om. — ۲ S. om. — ۳ L., P. : دو — ۴ L. om. —
 ۵ W. om. — ۶ S., W. : نویان — ۷ L., P. : نویان — ۸ W. om. : — ۹ W. om. :
 — ۱۰ W. om. : — ۱۱ L., P. : نویان — ۱۲ W. om. : — ۱۳ L., P. : نویان — ۱۴ W. om. :
 — ۱۵ W. om. : — ۱۶ L., P. : نویان — ۱۷ L., P. : نویان — ۱۸ W. om. :
 — ۱۹ L., P. : نویان — ۲۰ L., P. : نویان —

فارس بازگشته بود و اتابک افراسیاب لُرا^۱ که سیورغامیشی یافته^{۱۵} می‌رفت از راه بازگه دانیده با خود آورد چون بندگی رسید پادشاه از او استکشاف حال فارس فرمود گفت بنده اول سخن این تازیك عرضه می‌دارد و بوقت رفتن بنده بجانب فارس گذر بر لُر^۲ بود و او روی ننمود و از شیراز عاملی را بتحصيل اموال کوه کیلویه فرستادم و کسان او بر وی غوغا کردند و گفتند این ملك^{۱۷} را بشمشیر گرفته ایم و متوجهات آنجا در پای افتاد و فتنه زمان و کشتن باید و شحنة اصفهان و لشکر باصفهان و فیروزان کشیدن و گرفتن و امثال آن^{۱۸} حرکات خود نمی‌گوئیم پادشاه اسلام در غضب رفت و فرمود تا افراسیاب را بیاسا رسانیدند و چون مجدود ديه سنبدان^۴ رسیدند شیخ محمود و صدرالدین^{۱۹} زنجانی جمعی را باتفاق جمال‌الدین^۵ دستجردانی برانگیختند و بیست و هشتم ذی‌الحجه سنه خمس یارغو داشتند و او را بیاسا رسانیدند و از آنجا شهزاده جهان^۶ خربنده را بقاء مقامی خویش بخراسان روانه فرمود^۷ و در آن روزها عزالدین مظفر که پسرزاده عمید فارس بود اتفاقاً حاکم فارس شیخ جمال ابراهیم سواملی کرد^{۲۱} و صدرالدین زنجانی او را معاون بود^۸ چون بر وی خیانتی بثبوت توانست رسانید او را بیاسا رسانیدند^۹ و از آنجا حرکت فرمود ره ز چهار شنبه چهاردهم^{۱۰} ۱۰ صفر سنه ست و تسعین و ستائنه مبارکی^{۱۱} ببغداد^{۱۲} رسید و در کوشک بیرونی که آنرا مثنی^{۱۳} گویند نزول فرمود و بعد از چند روز بر عزم شکار بجانب نیل و نجافیه^{۲۳} و سیب و حله تا نزدیک مزار متبرک سیدی ابوالوفا نهضت فرمود و بعد از بیست و چهار روز مراجعت نمود^{۱۴} و بمرزبانیه^{۱۵} فرو آمد و نهم ربیع الآخر بجانب هیت^{۲۴} و انبار بشکار برنشست و بعد از هشت روز بمحوّل نزول کرد^{۱۶} و زیارت

۱ — این W. : — ۲ L. : برو — ۳ L. : لورا —
 ۴ S., L., P., W. : سندان — ۵ L., P. om. : الدین — ۶ L., P. om. —
 ۷ v. ۳ — ۸ S., W. om. —
 ۹ L., P. pro ۱—۳ exhibit : مقاطع شیراز بود —
 ۱۰ P. om. — کمالات آراسته بود سعبها نموده تا او را شهید کردند —
 ۱۱ W. add. : و طالع سعد — ۱۲ L., P. : بغداد —
 ۱۳ S., W. : مبنی — ۱۴ L. om. — ۱۵ P. : مرزبانیه —
 ۱۶ P., W. : فرو آمد —

مشهد مقدس کاظمی^۱ و امام اعظم ابی حنیفه کوفی دریافت و روز آدینه در جامع سوق السلطان^{۲۵} بنار حاضر شد و پنج شنبه چهارم جمادی الاولی عزیمت مراجعت فرموده از بغداد حرکت فرمود و روز پنج شنبه هجدهم جمادی الاولی سنه ست و تسعین و ستائنه ولادت^۲ شهزاده^{۲۶} اولجای قتلغ بود بموضع شهر ابان^۳

حکایت

حال قیصر غلام امیر نوروز و بیاسا رسیدن^۴ فرزندان و برادران نوروز و انقطاع دولت او بکلی و قتل نوروز بمقام هراة^۵

S. fol. 281 v. ۱ و چهار شنبه هفدهم جمادی الاولی سنه ست و تسعین و ستائنه علم‌الدین قیصر را که رسول نوروز بود در بغداد بگرفتند و شیخ محمود برادر خود سلیمان را^۲ باعلام آن حال بندگی حضرت فرستاد و آن حکایت چنانست که نوروز در زمان باید و می‌خواست که ملك او را^۶ براندازد و تحت خانی جهت^۳ پادشاه اسلام غازان خان^۷ مستخلص گرداند تا بواسطه آن نیکو خدمتی گناههای او بکلی فراموش گردد^۸ و چون آن بمدد و کثرت میسر می‌شد قیصر^۴ مذکور را که غلام بازارگان^۹ بغدادی بود و سفر شام و مصر کردی برسالت پیش پادشاه مصر فرستاده و نموده که باید و کافرست و ما مسلمان^{۱۰} باید^۵ که باتفاق او را از میان برداریم چون قیصر جواب باز آورد و باید و مقهور شده بود و پادشاهی^{۱۱} بر پادشاه اسلام مقرر گشته و کار نوروز^{۱۲} باوج عظمت^۶ رسیده آن حال^{۱۳} در بندگی^{۱۴} عرضه داشتن مصلحت ندید جمال‌الدین دستجردانی را که نائب^{۱۵} بود فرمود که سوادى مناسب^{۱۶} وقت بنوشت و

۱ — مبارک L., P. add. : — ۲ L., P. : کاظم —
 ۳ — کشته شدن W. : — ۴ — و السلام L., P., W. add. : —
 ۵ L. p.h.v.e. : دستان P. : — ۶ — محمود و حالاتی که در آن قضیه بوقوع پیوست —
 ۷ L., P. : او — ۸ W. : کند — ۹ L., P., W. add. : غازان خان —
 ۱۰ — مسلمانان L. : — ۱۱ — بازارگانی P., W. : —
 ۱۲ W. inserit : بر حسب دلخواه او — ۱۳ L. om. : —
 ۱۴ L. add. : او — ۱۵ W. add. : — ۱۶ L., P. inserit : مصلحت —

آرا بخطی^۷ مجهول بیاض کردند^۱ و در بندگی^۲ بحال عرض رسانیدند و بر وفق فرموده قیصر را دلداری کرده باز گردانیدند^۳ و بوقت یارغوی جمال دستجردانی^۴ این^۵ قضیه^۶ را از جمله گناههای او شمردند و فخرالدین رومی که ملازم امیر ناولدار^۶ شحنة بغداد^۷ می بود این قیصر را می شناخت و از حال آن مکتوب واقف^۸ آرا با امیر^۹ ناولدار بگفت^۹ و او عرضه داشت^{۱۰} فرمان شد که فخرالدین رومی بغداد رود و از حال قیصر تفحص نماید و نوروز^{۱۱} بوقت عزیمت خراسان چون می دانست^{۱۰} که پادشاه اسلام با او^{۱۲} بی غایت است^{۱۳} صدرالدین پسر شیخ الاسلام هراة را^{۱۴} که معتمد فیه او بود بپندگی حضرت فرستاده تا ملازمت نموده حفظ^{۱۱} الغیب او را^{۱۵} رعایت می کند و این صدرالدین بر حال فرستادن قیصر وقوف داشت و با معتبری از دوستان خود شمه از دوستی نوروز با سلطان مصر بگفت^{۱۲} و آن شخص آن^{۱۶} حکایت را با شیخ المشایخ^{۱۷} محمود تقریر کرد و باتفاق در بندگی عرضه داشتند پادشاه شیخ زاده^{۱۸} صدرالدین را دلداری کرد و بمواعید^{۱۳} خوب مستظهر گردانیده بغداد فرستاد تا تحقیق حال قیصر کند که از خراسان آمد یا نه و از هشتروند باولاغ بغداد رفت و بجمجمال بپندگی پادشاه اسلام^{۱۴} آمد و عرضه داشت که قیصر هنوز نیامده^{۱۹} فرمان شد^{۲۰} که باز بغداد رود و او را با دست آورد چون آنجا رفت قیصر با سه نوکر رسیده بود^{۱۵} و در آن هفته روانه می شد با دو نوکر بخانه صدرالدین آمد از روی صداقت و او آن^{۲۱} مستشار را خبر کرد او دو صحن حلوا بداروی بیهوش^{۱۶} آمیخته^{۲۲} پیش شیخ زاده^{۲۳} فرستاد تا بمهمانان^{۲۴} خوراند قیصر و نوکران تمام بخوردند و

۱ P. : — بایاض بردند —
۲ P. add. : پادشاه اسلام —
۳ L. : — آن —
۴ L., P. om. —
۵ L., P. : —
۶ L. : — شحنة بغداد —
۷ L., P. om. : —
۸ P. add. : — و آن حال را با امیر ناولدار تقریر کرد —
۹ P. ph.v.e. : —
۱۰ P. add. : —
۱۱ W. : —
۱۲ W. insert : — اندکی —
۱۳ P. : — شده است —
۱۴ S., W. : — هراة —
۱۵ L., P. om. : —
۱۶ W. : — این —
۱۷ S., W. : — او —
۱۸ L., P. om. : — زاده —
۱۹ P. add. : — است —
۲۰ L. om. : —
۲۱ L., P. insert : — دوست —
۲۲ W. : — آلوده —
۲۳ L., P. om. : — زاده —
۲۴ W. : — مهمان —

بر جای^۱ بیهوش بختند آن دوست با جمعی نوکران مترصد ایستاده^{۱۷} بود و خانها کبس کردند و قیصر و نوکران را بگرفتند و مقید گردانیدند^۲ و صدرالدین زنجانی که بدان تازگی^۳ وزیر شده بود پیوسته خود را متهمز فرصت^{۱۸} می داشت تا در کار نوروز^۴ خللی کتی آورد^۵ و مایه آن بود که در اوائل کار که او منتظر وزارت بود نوروز جمال دستجردانی را بنیابت^{۱۹} خود موسوم گردانید از آن گاه باز دشمن و خصم^۶ شد سبب آنکه او را کاری نماند^۷ در آن قضیه او و برادرش قطب الدین فرصت یافتند و ید بیضا نموده^۸ شش^{۲۰} مکتوب از زبان نوروز^۹ بامراء مصر و شام نوشتند مضمون آنکه پادشاه محمد الله و منه^{۱۰} مسلمانست لیکن^{۱۱} چون بنده^{۱۲} می خواهد که تقویت دین اسلام کند^{۱۳} امراء^{۱۴} مانع می شوند توقع چنانست که باتفاق یکدیگر بدفع ایشان قیام نمایم تا پسندیده شرع و عقل باشد و من خود^{۱۵} برادران^{۱۶} لکزی و حاجی نوشته ام که اگر پیش از^{۲۲} اتفاق ما تدارک توانید بکنید و الا ما خود کنیم و ممالک ایران را مستخلص کرده من بشما سپارم و چند تا جامه باسم بلك^{۱۷} بر دست قیصر دارنده^{۱۸} فرستادم و آن نامه های مزبور^{۲۳} را در عیبه که با قیصر بود با هفده تا جامه تعیبه کردند و صدرالدین مکتوبی از زبان امیر^{۱۹} نوروز بجای نازین نوشت در آن^{۲۰} باب و پیش او رفت و او را کاسه^{۲۴} گرفت و چنانکه واقف نگشت^{۲۱} در قاتورقای او نهاد و بیرون آمد و شیخ محمود^{۲۲} برادر خود سلیمان را باعلام آن حال بپندگی فرستاد و پادشاه اسلام از میدان^{۲۵} حدود کرمانشاهان مراجعت نمود و يك روز^{۲۳} تا شهر ابان که سی فرسنگست براند و یکشنبه بیست و یکم جمادی الاولی شیخ محمود

۱ W. om. : — بر جای —
۲ W. : — کردند —
۳ P. : — نزدیک —
۴ W. om. : — و خصم —
۵ v. ۷ —
۶ W. : — امیر نوروز —
۷ L., P. lac. : —
۸ W. ph.v.e. : — سبب آنکه نوروز مطلق الامر و جمال الدین —
۹ — دستجردانی نائب او چه کاره باشد —
۱۰ L. P. om. : — یاد بیضا نموده —
۱۱ W. : —
۱۲ L., P. om. : — چون بنده —
۱۳ W. : —
۱۴ L. insert : — مرا —
۱۵ L. om. : —
۱۶ P. insert : — لیکن —
۱۷ L., P., W. : — بلك —
۱۸ L., P. om. : —
۱۹ L., P. om. : —
۲۰ W. : — این —
۲۱ W. : — نشد —
۲۲ W. om. : —
۲۳ L. om., P. : — رکعت —

و قطب‌الدین برادر صدرالدین زنجانی^۱ ۲۶ مصاحب قیصر بشهر ابان رسیدند و حال او عرضه داشتند^۲ پادشاه اسلام فرمود^۳ که برآستی عرضه دار قیصر صورت حال بر وجهی تقریر کرد که بر نوروز^۴ گناهی نمی‌نشست^۵ جامه‌دان او را بخواستند و جامها و نامها از آنجا بیرون آوردند و باتفاق گواهی دادند که خط حاجی رمضان منشی^۶ نوروزست پادشاه اسلام^۷ فرمود^۸ تا^۹ قیصر را با آن نوکر^{۱۰} بزخم چماق هلاک کردند و شیخ‌زاده صدر الدین قتل^{۱۱} کرد که دو نوکر دیگر را بادید کند و بدان مصلحت بغداد رفت و گرفتن ایشان میسر نشد چون باز توانست سپرد او را نیز بکشند و از آن حال آتش خشم^{۱۲} پادشاه زبانه می‌زد و تر و خشک را می‌سوخت و فرمود که چون^{۱۳} بر اسرار او اطلاع افتاد پیش از ظهور آثار غدر و مکر شرائط حزم و احتیاط را بتقدیم می‌باید^{۱۴} رسانید حکم یرلیغ بنفاد پیوست تا امیر نورین^{۱۵} و باینجار^{۱۶} تمامت نوروزیانرا از اولاد و انصار و اتباع بگیرند و ییسا رسانند و رایات همایون از آنجا بهارونیه^{۱۷} S. fol. 282 r. کوچ فرمود و حاجی عازم بود که برنشیند باینجار در رسید و او را بگرفت و خیل‌خانه او را بطرفی دیگر براندند و بیشتر ساتلمش نائب نوروز و پسرش^{۱۸} قتلقتیمورو آورد و بوقا پسر نوروز را ییسا رسانیدند و حاجی نارین را بمرغزار خانقین^{۱۹} آوردند^{۲۰} و امیر نورین او را یارغو داشت بعد از ثبوت گناه^{۲۱} ۱۴ بابر از^{۲۲} مکتوب^{۲۳} صدرالدین از قبتورقاء او^{۲۴} او را برهنه کرده^{۲۵} گرد خانها بر آوردند^{۲۶} ییسا رسانیدند و خانهها و اموال او را تاراج کردند^{۲۷} و پسرش تغای^{۲۸} که دوازده^{۲۹} ساله بود^{۳۰} در آن حالت بگریخت و پناه بخانه امیر انجیل که امیر

۱ — امیر نوروز : W. ۳ — ۲ v. ۶ — زنجانی : L., P. om. ۴ — روشن نشد : W. ۵ — L., W. om. : اسلام — ۶ S. lac. : ۲-۶ ; T. = P. 231 r. 7-8, L. 669 v. 12-14 et W. 263 v. 6-8. — ۷ — با آن نوکر : W. om. : نوکران : L., P. ۸ — آن نوکر : W. inserit. ۹ — چون : W. ۱۰ — نوروز : W. ۱۱ — باینجار : W. : تاینجار : L. ۱۲ — بیگناه : W. add. : آورد : L., P. ۱۳ — حافن، حاسن : L., P. ۱۴ — بیرون آمد : L. om., P. add. : آن مکتوب : L., P. ۱۵ — L., P. om. ۱۶ — کردانیده : P. ۱۷ — ۱۸ L. om. — ۱۹ v. p. ۱۱۱, ۴ — ۲۰ — که کوچک بود : W. pro ۲۰ — ۲۱ exhibit — ۲۲ v. ۲۲ —

آوردی خاتون معظمه بولوغان خراسانی^۱ بود برد و او را آنجا محافظه نمودند تا چندگاه که غضب^۲ پادشاه فرونشست و بعد از آن عرضه داشته خلاص یافت و اکنون ملازم مال خود^۳ امیر حسین گورگان^۴ است^۵ و کسان او را^۶ بولغان خاتون^۷ خراسانی^۸ دادند^۹ و کمال کوچک را که نائب او بود بکشند و لکزی را هفتم جادی الآخر در میدان مایدشت^{۱۰} بقتل آوردند و کشلک^{۱۱} برادرزاده نوروز و یول قتلغ برادرش را بخون بخشیدند و بعلت آن فتح میدان بزرگ را قتلغ میدان نام نهادند و یرلیغ را بتمامت ممالک روانه داشتند تا جمله خویشان و اتباع او را^{۱۲} ییسا رسانند^{۱۳} و شیلون^{۱۴} و ایلدوقا پسران هندوقورا^{۱۵} مجدود قصر شیرین بکشند و سه شنبه بیستم رجب بمرحله بیستون شهزاده خرینده از خراسان بیدگی^{۱۶} رسید و پنجم شعبان در اسداباد همدان امیر قتلغ‌شاه از جانب موغان برسد و بعد از آن امیر^{۱۷} چویان و پولادقا از طرف ری بیامدند و فرمان شد تا^{۱۸} ۱۴ پولادقا^{۱۹} بگرفتن نوروز بخراسان رود و بهورقوداق و امیر^{۲۰} ۱۵ سوتای پیوند و بعد از دو روز امیر^{۲۱} ۱۶ قتلغ‌شاه را نیز روانه فرمود و قتلغقارا^{۲۲} ۱۷ نیز بر عقب بفرستاد و در اوائل شعبان سولامیش و عرب بالتو پسر تنجی را که یاغی بود^{۲۳} ۱۸ در روم بگرفتند و بتبریز آوردند و پادشاه اسلام از اسداباد بر عزم ییلاغ الاتاغ^{۲۴} ۱۹ حرکت فرمود^{۲۵} و از حدود کره رود^{۲۶} ۲۰ شهزاده جهان خرینده را بمحافظت ممالک^{۲۷} ۲۱ خراسان روانه فرمود و چون بنوشهر رسید ایلچیان بشارت آوردند از پیش قتلغ‌شاه که نوروز^{۲۸} جنگ کرد و منهزم شد و بورلجه^{۲۹} ۲۲ کولک‌تاش طوغانجوق را آورد و آن^{۳۰} ۲۳ حکایت چنانست^{۳۱} ۲۴ که چون امیر قتلغ‌شاه مجدود

۱ — حسین : S. ; T. = W. ۳ — مال خود : W. om. ۲ — خراسان : W. ۴ — که خالوی اوست : W. add. : ۴ ; ۱۱۱, ۲۰ — p. ۱۱۰, ۲۰ — L., P. lac. ۵ — خراسان : W. ۶ — W. om. ۷ — حاجی نارین را : W. ۸ — کوشلک : P. : کوشلک : L. ۹ — ماندست : L. : P. om. ۱۰ — همدان قورا : L. ۱۱ — شدون : P. ۱۲ — نوروز را : L., P. ۱۳ — L., P. om. ۱۴ — L., P. om. ۱۵ — W. om. ۱۶ — قتلغقارا : W. ۱۷ — ... پسر سحی یاغی را : S., W. ; T. = L., P. ۱۸ — قتلغقارا : W. ۱۹ — ییلاق الاتاغ : P. ۲۰ — T. = P., W. ; S., L. ۲۱ — این : W. ۲۲ — بولجه : W. : بولجه : S. ; T. = P. ۲۳ — و صورت این حال چنان بود : P. ph.v.e. ۲۴ —

دامغان رسید هورقوداق و سوتای^۱ ۱۴ شحنگان نوروز را که در ری و ورامین و خوار و سمنان و دامغان^۲ و بسطام بودند کشته بودند و چون باسفراین رسیدند پسران یوقا تیمور و آغوی بقصاص^{۱۵} خون پدر خواستن از نوروز با ایشان روانه شدند و در آن روزها دانشمند نام امیر هزاره نوروز بایی در آمد امیر قتلغ شاه او را بمنقلای روانه کرد و اویراتای قزان^۳ ۱۶ بنشاپور رفت و نوروز را از وصول لشکر اعلام داد نوروز^۴ از آنجا کوچ کرد و در مرحله یام^۵ با لشکر دانشمند بهادر برابر افتاد جنگ کردند و هر چند لشکر دانشمند^{۱۷} بهادر اندک بود نوروز بشکست و با معدودی چند بگریخت و بامداد بنه^۶ و خزانه او بدست خصمان افتاد و هورقوداق و پسران بوقای یارغوجی^۷ با يك تومان لشکر^{۱۸} بتحصیل تمام بری او برفتند نوروز شب را در ولایت جام یاسپ^۸ گله خود رسید و در میان گله فرو آمد و نوکران را فرمود تا در پس دیوارها^۹ کمین سازند نیم شب^{۱۹} لشکر بر رسید خواستند که اسبان را برانند نوروز و نوکران کمین گشاده کمانها را بزه آورده^{۱۰} تیرباران کردند^{۱۱} و خلقی کشته و سرگشته شدند و نوروز منهزم گشت و لشکر^{۲۰} این طرف بیرون آمد و نوروز بهزیمت می رفت چون بدره راه رسید فخرالدین^{۱۲} پسر شمس الدین کورت^{۱۳} او را بشهر دعوت کرد نوروز^{۱۴} در آن باب متفکر شد امراء او بابکر^{۲۱} و ساربان و سدوم گفتند ای امیر دل ما بر سخن این مرد قرار نمی گیرد مصلحت آنست^{۱۵} که ازین دیوار بست بسلامت بگذریم و بر قول او اعتماد نکنیم نوروز گفت سه روزه نماز فرائض^{۲۲} از سر من فوت شده می خواهم که بقضاء^{۱۶} آن^{۱۷} بگذارم امرا روان شدند و جان^{۱۸} بتك پای بیرون بردند و نوروز با چهار صد سوار در شهر رفت و بقلعه بر آمد^{۱۹}

۱ W. : — و دامغان ۲ L., P. om. : — امیر سوتای

۳ P. : — برادر نوروز : L. add. : غازان W. : اویردای غازان

۴ W. : — ایام ۵ W. : — امیر نوروز

۶ L., P. add. : — و خانها ۷ T. = L., W. ; S. : — توقای P. : —

۸ W. inserit : — و ۹ L., P. add. : — دیوار W. : —

۱۰ L. : — آوردند W. : و کمان کشیده P. : کرده کرد ۱۱ W. : —

۱۲ L., P. : — ملک فخرالدین ۱۳ L., P., W. : —

۱۴ W. : — در آن است ۱۵ L., P., W. : — امیر نوروز ۱۶ L., P. : —

۱۷ W. om. : — در آمد ۱۸ L., P. : — جانرا ۱۹ W. : —

و امیر قتلغ شاه که بر^{۲۳} عقب او می رفت چون بمشهد طوس رسید زیارت کرد و دو رکعت نماز بنیاز بگذارد و سجده کرد و گفت الهی ندانم که اندرین کار مصیبت یا مخطئی و هر دو خصم مسلمانیم^{۲۴} ۱ و عالم الاسرار تو اگر میدانی که نوروز گناه گارست و بر باطل با غازان خان خلاف و عصیان کرد او را در دست این بنده اسیر و مخدول گردان و از آنجا^{۲۵} بر نشست^۲ چون بهراه رسید لشکرها پیرامن شهر محیط شدند و از جانین جنگ آغاز کردند و امرا تورغای و جمجای^۳ جنگ سخت می کردند^۴ و روز دیگر امیر قتلغ شاه فرمود تا زردبانها بر بارویها نهادند و آتش در شهر زدند لکن کاری میسر نمی شد و نوروز بر بارو می آمده^۵ نظاره میکرد و کسان او جنگ سخت میکردند^۶ و هوا بغایت گرم بود جمعی^{۲۶} گفتند مصلحت آنست که باز گردیم چه باروی هراه بغایت حصین است و خصم نوروز آسان مستخلص نشود امیر قتلغ شاه بغایت برنجید و گفت خصم ضعیف و خوار شده^{۲۷} و دیوار بی اعوان و انصار مانده چگونه باز گردیم و در بندگی حضرت چه عذر آوریم دل بر کار می باید نهاد و سعی نمود تا بتایید ربانی فتحی ناگهانی زوی نماید و شیخ الاسلام^{۲۸} جام را^۷ که ملازم امیر بود و ملک فخرالدین داماد او فرمود تا نامه پیش ملک نوشت که می باید که این کار را تدبیر کنی و الا شهر هراه و تمامت ملک خراسان در سر این قضیه^{۲۹} رود و بتوقع امیر موشح گشته بر دست جاسوسی در شهر فرستادند ملک چون آنرا^۸ مطالعه کرد پیش نوروز برد او در غیبت با مقربان خود گفت که ازین قضیه معلوم می شود S. fol. 282 v. که^۱ دل ملک با من بغایت راستست حاجی رمضان در خفیه^۹ با نوروز گفت که مصلحت در آن است که ملک فخرالدین را بگیریم و مقید کنیم تا آخر کار اگر دست^۲ مارا باشد او را تشریف^{۱۰} و نواخت فرموده رها کنیم و الا حال او را ایشان دانند^{۱۱} ما باری شرائط تیقظ و احتیاط را مرعی داشته باشیم نوروز

۱ W. : — بر آند ۲ W. : — و یادشاه مسلمان et add. : مسلمان

۳ T. = W. ; S., L. : — جمجای P. : — جمجای ۴ v. ۶ —

۵ L. om. : — می آمده ۶ T. ۴ — ۶ = L., P. ; S., W. lac. —

۷ L. om. : — آن نامه را ۸ L., P. : — بخفیه ۹ L., P. : —

۱۰ W. add. : — داده ۱۱ L., P. p.h.v.e. : — حال ایشان را او دانند

آن ۱ سخن را ۲ قبول نکرد ۳ و سرهنگی سکزی استراق سمع کرده بود
فی الحال ۳ رفت و ملک را خبر کرد ملک بترسید و با صدور و اعیان شهر
کنگاج ۴ کرد و گفت عاقبة الامر لشکر غازان خان ۴ این شهر را بستاند و
زنان و فرزندان ما را باسیری ببرند و خانه ۵ چندین ساله بر افتد و نوروز با
غازان ۶ سوگند ۷ یاد کرده بود ۸ که هرگز مخالفت او نکند ۹ و کرد ۱۰
۵ مصلحت ما در آنست که پیش دستی کنیم ۱۱ و او را بمکر و حیل بگیریم و
ایلی و مطاوعت باظهار رسانیم و امان نامه امیر قتلغ شاه بستانیم آنگاه او را
تسلیم کنیم اهالی ۶ شهر گفتند رأی ملک عالی تر بهر آنچه صواب داند ۱۲
اشارت راند ملک بعد از اجراء این مقدمه نزد ۱۳ نوروز رفت و گفت
سپاهیان هروی و غوری در جنگ سستی می کنند ۷ تدبیر آنست که لشکریان
خود را ۱۴ هر دو مرد بر سر ده مرد ازیشان فرستی تا ایشانرا بر جنگ تحریض
کنند ۱۵ و نگذارند که تهاون نمایند نوروز بسخن او تمامت لشکر ۸ خویش را
بر آن جماعت موزع کرد و متفرق گردانید و تنها در قلعه بماند ملک با
سپاهیان گفت تا نوکران نوروز را تمامت ۱۶ بگیرتند و بند کردند و خود
با چند مرد دلیر غوری ۱۷ بدالای حصار برآمد و نوروز را بگیرت و محکم
بر بست و گفت فرمان چنانست که ترا بامیر قتلغ شاه سپاریم و از عجائب قضایا
آنکه ملک فخرالدین در عهد پدرش شمس الدین ۱۸ کرت ۱۹ بغایت ناخلف
و سرتیز و شورانگیز بود و ملک شمس الدین او را در قلعه خیسار مقید و
محبوس می داشت بعد از هفت سال که مقید بود نوروز آنجا رسید ۲۱ و از
پدرش درخواست کرد ۱۹ تا او را خلاص دهد ۲۰ شمس الدین ۲۱ گفت
او را من می شناسم که چگونه نفسی دارد بغایت بی وفا و نا باکست و چون با

۱ W. : این — ۲ W. inserit : نیز — ۳ L. om. —
۴ L. P. : مشاورت — ۵ P. : خاندان —
۶ L. P. : غاران خان — ۷ L. P. add. : مغلظه — ۸ W. : خورده بود —
۹ W. inserit : — ۱۰ W. om. : و کرد —
۱۱ P. om. : — ۱۲ L. P. : — ۱۳ L. P. : —
۱۴ W. om. : — ۱۵ W. : — ۱۶ L. P. : —
۱۷ L. P. om. : — ۱۸ W. : — ۱۹ P. om. : —
۲۰ W. : — ۲۱ W. : —

پدر وفا نکرد با تو هم نکند ۱۲ نوروز در باب شفاعت مبالغه و الحاح می کرد ۱
ملک گفت او را بآن شرط رها کنم که تو کاغدی ۲ دهی ۳ که من بعد
هر کاری ۴ که ازو در وجود آید ۵ در عهده امیر باشد ۶ ۱۳ نوروز ۷
بدان موجب کاغذ ۸ داد و او را از قید و حبس بیرون آورد درین وقت که او را
می گرفت ۹ گفت در حق تو بد نکرده ام که بخون من زنهاری خوری اگر
البته ۱۴ چاره نیست اسپ بوز من و شمشیر بمن ده تا برهنه بر نشینم و بر میان ۱۰
آن لشکر زنم و در جنگ کشته شوم تا هم غازی باشم و هم شهید ملک گفت
من بعد اسپ ۱۵ و شمشیر در زیر ران و قبضه ۱۱ دیگران بینی ۱۲ و چون او را
گرفته بود سر حاجی رمضان ۱۳ پیرید و بر دست ۱۴ قاصدی پیش امیر قتلغ شاه
فرستاد باعلام گرفتن نوروز ۱۶ و برادران و نوکران و ازو امان نامه و عهد طلب
کرد ۱۵ تا شفیع باشد و گناه هروی را از غازان خان ۱۶ نخواهد و برین جمله
سوگند مغلظه یاد کند قاصد آن سر را در خدمت ۱۷ امیر قتلغ شاه بپنداخت ۱۷
و گفت ملک بندگی می رساند و می گوید بدولت و اقبال ۱۸ امیر فتحی ۱۹
دست داد و نوروز و نوکران او ۲۰ اسیر شدند و ببند گران مقید گشتند
۱۸ امیر چون سر حاجی رمضان دید دانست که سخن او راستست فرمود تا
بموجب التماس هروی را خواجه علا الدین ختانی ۲۱ عهده نامه مؤکد نوشت و بر
سر آن مغلظها ۲۲ یاد کرد و امیر پولاد قیا ۲۳ و خواجه علا الدین ۲۴ و شیخ
الاسلام جام را حامل ۲۵ این مکتوب بر سالت بشهر فرستاد ملک مقدم ایشانرا

۱ L. P. : نمود — ۲ W. : خطی —
۳ P. p.h.v.e : — ۴ شرط بگذارم که امیر کاغدی بمن دهد —
۵ L. P. add. : — ۶ v. ۶ —
۷ P. pro — ۸ exhibit : — ۹ L. om. —
۱۰ L. P. W. : — ۱۱ W. : خط — ۱۲ L. P. : —
۱۳ L. : — ۱۴ L. : — ۱۵ L. : —
۱۶ L. : — ۱۷ L. : — ۱۸ L. : —
۱۹ W. : — ۲۰ P. : — ۲۱ W. : —
۲۲ L. : — ۲۳ P. : — ۲۴ L. : —
۲۵ S. om. : — ۲۶ P. add. : — ۲۷ L. lac. : —

با کرام تمام تلقی کرد و با عز از بازگردانید^{۲۰} و گفت شهنشاه نوروز را دست بسته بخدمت امیر فرستم ایشان مراجعت نمودند و صورت حال تقریر کردند ملک شبانگاه نوروز را بسته^۱ بر دست جمعی سرهنگان^۲ غوری فرستاد^۳ قتلش شاه از آن فتح بغایت شادمان گشت و از وی پرسید که چرا چنین کردی گفت یارغوی من غازان تواند داشت^۴ نه شما بعد از آن هر چه رسیدند^{۲۲} جواب نداد^۵ سبب آنکه می دانست که او را هیچ گناهی نیست^۶ امیر قتلش شاه فرمود تا او را فروکشیدند و میان او بدو نیم زدند^۷ و سر او را بر دست پولاد قیامت کردی حضرت^{۲۳} فرستاد^۸ و از آنجا بغداد فرستادند و چند سال بر در باب نوبی^۹ بر سر چوب بود^{۱۰} و برادرانش ارغون^{۱۱} حاجی و بولدوق را^{۱۲} هم آنجا کشتند و آن حال در بیست و سوم^{۲۴} شوال سنه ست و تسعین و ستائنه بود^{۱۳}

حکایت

ترقع مرتبه^{۱۴} صدرالدین زنجانی و کار او^{۱۵} بواسطه قتل امیر^{۱۶} نوروز و وصول رایات همایون از الاتاغ تبریز و بنیاد قبه عالی نهادن در ششم تبریز^{۱۷} امیر قتلش شاه بعد از قتل نوروز از در هراة کوچ کرده بمرغزار شوران^{۱۸} فرو آمد و امراء نوروز بوراجر^{۱۹} و النجاق و توکال قرا^{۲۵} و جمعی

۱ — چند سرهنگ L., P. — دست بسته — L., P. —

۳ L. hic cum السلام finit. —

۷ — زد P. : — ۶ — L. lac. : ۵ — ۶ — ۵ v. ۶ — ۴ P. : دارد —

۸ — ۱۰ — P. lac. : ۸ — ۱۰ — ۹ — نوبی S. : — ۱۰ v. ۱۰ —

۱۱ — تولدوق P. : — ۱۲ T. = W. ; P. : — بارغون W. : — بارغون S. : — ۱۱ T. = P. ; S. : —

۱۳ P. add. : و مرتبه او گفته است :

تاریخ ششصد و نود و شش شد تمام — کز جور روزگار ستکار خوش کام

اندر هراة رفته ز شوال بیست و دو — واندر شب سه شنبه گشته نماز شام

کز زخم تیغ خسرو افاق قتلش شاه — مخدوم کامیاب نکو اصل نیک نام

نوروز خسته بسته برون شد ازین جهان — وز خون خوش خاک هری کرد لعل قام

— چنین است آیین چرخ بلند — بدستی کلاه و بدستی کند W. :

۱۶ L., P. om. — و کار او : L., P. om. : ۱۵ — کار : L., add. : ۱۴

۱۷ W. add. : بسبب صدق و نیاز او بدارالقرار — بشروان P. : ۱۸

— بوراجر W. : — بورجان P. : ۱۹ L. : —

حکایت ترقع مرتبه صدرالدین زنجانی و کار او بواسطه قتل امیر نوروز ۱۱۷

دیگر را بکشتند و قراسون بگریخت و^۱ در بندگی امیر قتلش شاه می بود^۲ و پادشاه اسلام از الاتاغ کوچ فرمود و آدینه بیست و چهارم ذی S. fol. 283 r. الحجه تبریز رسید و دیگر روز بالتو و پسرش را در میدان تبریز بیاسا رسانیدند و کار صدرالدین بقتل نوروز بالا گرفت^۳ و پادشاه او را سیورغامیشی^۴ فرمود و آلتغا ارزانی داشت و پادشاه اسلام غره ذی الحجه^۵ از ششم^۶ در تبریز آمد و در جامع بنماز آدینه^۷ حاضر شد و اموال بی اندازه بر فقرا و^۸ مساکین بذل فرمود و دیگر جمعه همچنین و روز^۹ شنبه^{۱۰} شانزدهم ذی الحجه سنه ست و تسعین و ستائنه^{۱۱} در میان باغ عادلیه بموضع ششم بنیاد قبه عالی^{۱۲} نهاد و در آن کار هوسی و شعفی تمام داشت همواره بر سر استادان بناء و عمله تردد می فرمود چون بنیاد سرداب گنبد بر روی زمین آوردند^{۱۳} مهندسان^{۱۴} سوال کردند که در چند موضع جهت روشنائی روزن بگذاریم فرمود که از بهر چه گفتند تا زیر زمین روشن باشد جواب داد که روشنی آنجا از اینجا^{۱۵} می باید برد و الا روشنائی عارضی آفتاب در آن موضع مرد را^{۱۶} سودی ندهد^{۱۷} و در شب^{۱۸} هجدهم ذی الحجه قتلش شاه نویان از خراسان برسد^{۱۹} و پادشاه در منتصف محرم سنه سبع و تسعین و ستائنه با تمامت امرا دستار بست^{۲۰} و دیگر روز طوی کردند و آدینه بیستم محرم سنه سبع بعد از اداء^{۲۱} نماز بر عزم قیشلامیشی اران از تبریز در حرکت آمد^{۲۲} و در گرجستان^{۲۳} آوازه پریشانی می دادند امیر قتلش شاه را از راه آنجا فرستاد تا یاسامیشی ولایت^{۲۴} کرد و زود مراجعت نموده^{۲۵} برادر ملک داود را^{۲۶} با خود بیاورد و سیورغامیشی

۱ — می باشد : L., P. — ۲ — این زمان : L., P. inserunt —

۳ W. inserit : و فردوسی طوسی خوش گفته است

— شعر چو از سرو بن جای گردد تپی — بگیرد گیا جای سرو سپی

۴ — از ششم W. om. : — ۵ — سنه تسعین و ستائنه : W. add. : ۴

۶ — شب L. : ۸ — در روز : P. : ۷ — جمعه : P. : ۶

۹ — و تسعین و ستائنه : W. om. : ۹

۱۰ — بنیاد سرداب کنند و بروی زمین رسانیدند : P. p.h.v.e. : ۱۰

۱۱ — ندارد : P., W. : ۱۳ — ۱۲ L., P. om. — باخود : L. inserit : ۱۱

۱۶ — بستند : L. : ۱۵ — ۱۳ — ۱۰ — و دو شنبه : W., L. : ۱۴

۱۷ — گرجیان : S. : — ۱۸ T. = L., P., W. : — حرکت فرمود : L., P., W. : ۱۷

۱۹ — ملک و ختافک را : L. add. : ۲۰ — زود آنجا رسید : P. p.h.v.e. : ۱۹

یافته^۱ بازگردیدند^۲ و رایات همایون بطرف باکو^۳ نهضت فرمود^{۱۰} و بعد از چند روزی فرو آمد و آدینه نهم ربیع الآخر سنه سبع و تسعین و ستائنه شهزاده ختای اغول بدالان ناوور^۴ وفات یافت و نهم^{۱۱} جمادی الاولی سنه سبع^۵ شهزاده الجو در دالان ناوور بوجود آمد و روزها بطوی و عشرت مشغول بودند و السلام

حکایت

اختلال حال صدرالدین زنجانی و بیاسا رسانیدن او^۶

^{۱۲} روز آدینه سیزدهم جمادی الآخر سنه سبع و تسعین و ستائنه سید قطب الدین شیرازی و معین الدین خراسانی زانو زدند^۷ و خیانت صدرالدین زنجانی در اموال ممالك عرضه داشتند و میان مؤلف این کتاب رشید طیب^۸ و صدرالدین بیشتر اوقات دوستی بوده^۹ و طائفه از اصحاب^{۱۴} دیوان خواستند که میان ما وحشت اندازند^{۱۰} و از هر گونه نقلها کردند و بدان التفات نمی رفت چون ازین طرف نومید شدند^{۱۵} پیش صدرالدین رفتند و بتخلیط او را متغیر^{۱۱} گردانیدند و چون بدان معنی زیادت التفاتی نمی رفت صدرالدین يك شنبه منتصف جمادی الآخر^{۱۶} برفع و غمز من در بندگی پادشاه^{۱۲} زانو زد و من بجواب او مشغول شدم پادشاه^{۱۳} بانگ بروی زد و گفت او هرگز^{۱۴} سخن ترا^{۱۵} بمن عرضه نداشت آنگاه^{۱۷} من در سخن آمدم پادشاه^{۱۶} فرمود^{۱۷} تو زبان خود را بجواب او آلوده مگردان و سیرت و طریقه خود را نگاه دار صدرالدین را براءت ساحت^{۱۸} من معلوم شد و با آن طایفه که سعایت کرده بودند بغایت بد شد و يك شنبه سلخ جمادی الآخر بکنار قراکودری طاجو اغول و اصحاب^{۱۹} او را بگرفتند بسبب دینه^{۱۸} و شیخی

۱ - باکو: P. ۳ - بازگردید: P. ۲ - دیده: W. ۱

۴ - سنه سبع: P. om. ۵ - دالان ناوور: P. ۴

۶ - سیردند: L. ۷ - P. lac. pag. 233 recto et verso

۸ - انگیزند: W. ۱۰ - بوده بود: L., W. ۹ - رشید طیب: L. om. ۸

۱۱ - اسلام: L. add. ۱۲ - معتبر: S., L., W. ۱۱

۱۳ - هرگز: L. om. ۱۴ - اسلام: L. add. ۱۳

۱۶ - که: L. inserit ۱۷ - اسلام: L. add. ۱۶

۱۸ - دینه و: L. om. ۱۹ - T. = W; S. ۱۸

که ملازم او می بود و او را وعده پادشاهی داده ناگاه آن قضیه را بسمع مبارک پادشاه رسانیدند و دوم رجب^{۲۰} بکنار جونی که از نو در حدود دالان ناوور بریده بودند طاجو اغول را با چهار نوکر بیاسا رسانیدند و پادشاه از آب^۱ بگذشت^{۲۱} و بجوی نو در او ردها نزول فرمود و چون پادشاه^۲ بدلان ناوور بود و امیر قتلغ شاه از گرجستان مراجعت نموده با صدرالدین بجهت اموال آنجا معاتبه^{۲۲} می کرد صدرالدین از و متوهم شد و عرضه داشت که متعلقان قتلغ شاه ولایت گرجستان را خراب کردند پادشاه بدان سبب در مسقی و هشاری با امیر عتاب^{۲۳} می فرمود امیر از صدرالدین پرسید که هیچ دانی شکایت من که در بندگی حضرت کرده^۳ تا با من معتبى شده صدرالدین گفت رشید طیب روز نوروز امیر^{۲۴} قتلغ شاه از بندگی حضرت بیرون آمد و اتفاق ملاقات افتاد فرمود که ما با یکدیگر در يك کشك^۴ بوده ایم هرگز نکته در میان نیامده که موجب آزار باشد پس تو^{۲۵} چگونه در بندگی پادشاه قصد من اندیشیده جواب دادم که هرگز از تو بمن آسیبی نرسیده تا قصد کنم می باید که بفرمائی که^۵ این سخن در خدمت^۶ که^{۲۶} کرده است و الا در بندگی حضرت عرضه دارم چون نمی گفت آن سخن را در شکارگاه عرضه داشتم پادشاه امیر را حاضر کرد^۷ و گفت پسر من راست بگوی که^۸ این S. fol. 283 v. سخن با تو که گفته است گفت صدرالدین پادشاه اسلام بغایت برنجید و گفت چندانکه می خواهم که این مرد حيله و تخلیط و فتنه انگیزی ترك کند چاره^۹ نیست چه^{۱۰} طبیعت او برین شیوه مجبول است و چهارشنبه هفدهم رجب فرمان شد تا صدر الدین را گرفتند و برادرش قطب الدین را نیز^{۱۰} و آدینه نوزدهم رجب یارغوی صدرالدین^{۱۱} داشتند و او بی تحاشی جوابهای مسکت^{۱۱} می گفت و با یارغوچیان محابا نمی کرد و اگر او را مجال سخن^{۱۲} دادندی خود را از آن ورطه هائل خلاص دادی اما پادشاه فرمود^{۱۳} که قتلغ شاه کار صدرالدین تمام کند

۱ - آب کوکر: L. ۲ - اسلام: L. add.

۳ - که دانی که شکایت در بندگی پادشاه کرده: L. p.h.v.e. ۳

۴ - کشيك, کشيك: L., W. ۵ - تا: L. ۶ - تو: L. add.

۷ - پسر من که راست بگوی تا: L. p.h.v.e. ۸ - گردانید: W. ۹ - فرمود: L. ۷

۱۰ - اسلام: L. om. ۱۱ - اسلام: L. om. ۱۰

۱۲ - W. om. ۱۳ - L. om. ۱۲

روز یکشنبه بیست و یکم رجب سنه سبع و تسعين و ستمائه چاشتگاه در جوی جاندار یکدست او امیر سوتای گرفته و دیگر دست او پهلوان^۵ ملک غوری و امیر قتلخ شاه^۱ اورا میان^۲ بدو نیم زد^۳ تعالی الله چندان سعی و اجتهاد که او بهر وقت در باب رونق کار خویش تقدیم داشت و آن همه بولقاها برانگیخت و عاقبة الامر چون بمطلوب^۷ رسید تمتع نیافت^۴ و رایات همایون از آنجا بیدلسوار نهضت فرمود و کوچ بر کوچ بود تا شنبه دوازدهم شعبان بدارالملک^۵ تبریز رسیدند و دو شنبه^۸ بیست یکم شعبان قاضی قطب الدین را و عمزاده ایشان قوام الملک را بر در دروازه و رجونه^۶ تبریز بیاسا رسانیدند و قاضی زین الدین که هم^۹ از خویشان ایشان بود شب راه از زندان تبریز بگریخت و بجانب گیلان رفت و بعد از دو سه سال باز آمد و باز بگریخت و اورا بگرفتند^{۱۰} و بکشتند و یکشنبه دهم شوال سنه سبع عوام تبریز غوغا کردند و بقیه کلیسیاها را خراب گردانیدند و پادشاه اسلام غضب فرمود^{۱۱} و بعضی فتانان را سیاست کردند و دو شنبه نهم ذی القعدة ساربان پسر سونحاق^۷ نوین در تبریز وفات یافت و بیست و پنجم^{۱۲} ذوالقعدة بورتای اغول از اوروغ جوچی قاسار غاند

حکایت

توجه رایات همایون از دارالملک تبریز بجانب قیشلاغ بغداد و تفویض منصب وزارت بخواجه سعدالدین و وصول خبر عصیان سولامیش و رفتن لشکر بدفع او S. fol. 284 r. روز پنجشنبه سوم ذی الحجه سنه سبع و تسعين و ستمائه بر عزم قیشلاغ بغداد از دارالملک تبریز بجانب اوجان نهضت فرمود و منصب وزارت^۲ بمالک بصاحب اعظم خواجه سعدالدین^۸ که سوابق حقوق هواداری بلواحق انواع وفاداری مؤکد گردانیده بود و شرائط و مراسم^۹ ملازمت و

- ۱ — میانش را W. میان اورا L. — بدست مبارک خود W. inserit
۲ — و در روز کوچ کردند W. add.
۳ — حکایت توجه پادشاه اسلام بجانب الاتاغ L. hic finit et exhibet
۴ — سونحاق S. = W. = T. — و بجویه W. — بدار السلطنة W.
۵ — بخندوم جهانیان صاحب قران خواجه سعدالحق و الدین عزت L. p.h.v.e.
۶ — و مراسم L. om. — انصاره و مد اعصاره

کوچ دادن^۳ در سرا و ضرا بتقدیم رسانیده ارزائی داشت^۱ و امیر نورین را جهت محافظت طرف دربند بجانب اران فرستاد و روز آدینه دوم محرم^۴ سنه ثمان و تسعين و ستمائه بمرغزارک از حدود همدان نزول فرمود^۲ و در حدود بروجرود ابوبکر دادقبادی را^۳ که والی^۴ همدان بود بعد از ثبوت گناه بیاسا رسانیدند و بطرف کوهستان گردان بیرون رفته روز شنبه بیست و دوم صفر در مرغزار جوقین از حدود واسط نزول فرمود^۵ و از آنجا بر بطائح سبب گذشته^۵ بواسطه درآمد و در آن روزها متعاقب آوازه یانگی گری سولامیش از طرف روم می رسید و آن حکایت چنانست^۷ که چون^۶ بالتو بیاسا رسانیدند پادشاه اسلام امارت روم بامراء باینجار و بوجقور^۷ و قورتیمور^۸ داد و سلامیش خود امیر الامراء لشکر^۹ روم بود سلطان مسعود^۹ بتهمت نوکری بالتو معزول کردند و سلطنت برادرزاده او علاء الدین کیقباد پسر فرامرز دادند^{۱۰} و باتفاق امراء مذکور روم رفت و آن زمستان در آن حدود سرما بافراط بود و برفهای عظیم افتاد و راهها بسته شد و اخبار منقطع گشت^{۱۰} آوازه در انداختند که احوال آوردو دیگرگون شده است^{۱۰} سولامیش بنابرین مقدمه با اقبال^{۱۱} و طاشتمور و جمعی اتفاق کرد ناگاه^{۱۰} باینجار و بوجقور را بگرفت و بکشت و مخالفت آغاز نهاد و از اطراف شام^{۱۲} و اوجها دعوت لشکر کرد و لشگریانی را که بولایت دانشمند^{۱۳} ^{۱۱} در صحراء قازاوه^{۱۴} نشسته بودند در ربه طاعت آورد^{۱۵} و روند و او باش بی قیاس را^{۱۶} گرد کرد و اموال و املاک^{۱۷} ولایات بلشکر می داد تا قرب پنجاه^{۱۲} هزار سوار کار بر وی

- ۱ P. hic denuo continuat. —
۲ P., W. hic inserunt : و هم در محرم این بوقا گورگان پسر بوقا یارغوچی — وفات یافت و بیست هفتم محرم از براهان کوچ فرمود
۳ — والی W. : — فابادی S. : — T. = P., W. ;
۴ — شب گذاشته P. : ببطائح شب گذاشته L. p.h.v.e. —
۵ — محقور P. : بوجقور L. : — T. = W. ; S. : — چون S., W. om. :
۶ — محمود L. : — دومور تیمور S., W. : — T. = L., P. ;
۷ — اقبال P., W. : اموال S. : — T. = L. ;
۸ — دانشندان L. : — P. : — شاه S., W. : — T. = L., P. ;
۹ — بسیار را P. : — آورده بود L. : — آفتبر P. :
۱۰ — و اموال L., P. add. : —

جمع شدند و شامیان بمدد بیست هزار منتقل شدند و نام امرا بر جمعی نهاد و ایشانرا سنجق و تقاره داد و چون راه ۱ در بند ۱۳ بود و ایلچیان و مخبران ازین طرف نمی رسیدند فحوت او زیادت می شد چون آن خبر بسمع مبارک پادشاه اسلام غازان خان رسید روز یکشنبه ۱۴ دوازدهم جمادی الاولی سنه ثمان و تسعین و ستانه امیر قتلغ شاهرا با لشگری جهت دفع او براه دیاربکر روانه روم ۲ فرمود و امیر چوبان بهادر پیشتر در مقدمه ۱۵ رفته بود و بر عقب امیر قتلغ شاه امیر سوتای را ۳ با لشگری روانه داشت و در فصل بهار هر دو لشکر را بصرای آقشهر ارزنجان ملاقات افتاد در بیست ۱۶ و چهارم رجب سنه ثمان و تسعین بعد از محاربه و مضاربه ۴ سولامیش منہزم گشت و روی بدیار شام نهاد امراء او را بگرفتند و بیاوردند و پادشاه اسلام ۱۷ از جوقین بعزم بغداد کوچ فرمود و سه شنبه ۵ بیست یکم جمادی الاولی از شهر نیل متوجه مشهد امیرالمؤمنین علی علیه السلام گشت و زیادت کرد و مقیمان ۱۸ و مجاوران مشهد مقدس را بناخت و باعامات و صدقات مخصوص گردانید و چهار شنبه بیست نهم جمادی الاولی ۶ جمعی ۷ امراء شام و مصر سیف الدین ۱۹ قیچاق و سیف الدین بیکتیمور ۸ و البکی ۹ و عزار ۱۰ که بواسطه دل ماندگی از حاکم مصر لاجین برگشته بودند با سبب سوار رسیدند ۱۱ و در رأس العین خبر ۲۰ واقعه لاجین شنیده بودند و نادم گشته لیکن چاره نبود ۱۲ بیامدند و از هرگونه سخنهای غث و سمین ۱۳ عرضه داشتند و پادشاه اسلام ۱۴ سوم جمادی ۲۱ الآخر بغداد ۱۵ نزول فرمود و پنجشنبه پانزدهم ماه مذکور از بغداد برنشست و بجانب میدان توجه فرمود و از جمله مصریان که ایل شده بودند بولار ۱۶ با جمعی ۲۲ بگریخت و ۱۷ لشگری بر عقب ایشان رفت و بیشتر

۱ L., P.: راهها — ۲ L., P.: بروم روانه —
 ۳ L., P. add.: اختاجی را — ۴ L., P. om.: مضاربه —
 ۵ L.: جمادی الآخر — ۶ L.: شب یکشنبه —
 ۷ L., P. om.: — ۸ L.: بکتیمور — ۹ L.: البکی —
 ۱۰ L.: عراق — ۱۱ S., W. om.; L.: رسید —
 ۱۲ L., P.: نداشتند — ۱۳ L., P.: نمین — ۱۴ W. add.: غازان خان —
 ۱۵ L., P.: بمدیة السلام بغداد —
 ۱۶ T. = W.; S.: بولار — ۱۷ v. pag. ۱۲۳-۱ —

شامیان کشته شدند و هفت کس را اسیر آوردند و بولار تنها گریخته بیرون ۱ رفت و در اوائل ۲ شعبان ۲۳ سنه ثمان هزاره از قراوانس مقدم ایشان بوقا نام ۳ که در حدود طارم مقام داشتند بگریختند و براه عراق بیرون رفته ۴ بر سرحد یزد و کرمان ۲۴ بگذشتند و در راه تاراج می کردند و بینی گاو نیکودریان ۵ پیوستند و شنبه ۵ چهاردهم شعبان یغلاقو ۶ سکورچی بشارت از روم رسید که امیر ۲۵ چوبان و باشغرد سولامیش را بشکستند و اوبا نقری ۷ اندک بگریخت و تمامت لشکرها که داشت بایلی درآمدند و الغو برادر ایلچیدای قوشچی را ۲۶ که ۸ با او رفته بود کشتند و اقبال پسر اورق تو نویان پسر ۹ ایلکای ۱۰ نویان و طاشتمور ختائی را گرفته ۱۱ می آوردند و پادشاه اسلام ۱۲ در قوچین بزرگ ۱۳ از حدود ۲۷ سغورلوق نزول فرموده بود و در قربان شیره نورین اقا از اران ۱۴ مراجعت نموده رسید ۱۵ و رایات همایون بیست و پنجم شعبان در اوجان نزول فرمود و شهزاده جهان خربنده از طرف خراسان رسید ۱۶ و برادران بدیدار یکدیگر مستبشر و مستظهر گشتند ۲۸ و آغاز قوریلتای و طوی کردند و چون از قوریلتای فارغ شدند در بیست و هشتم شعبان اقبال را بیاسا رسانیدند و چهار شنبه بیست و چهارم رمضان S. fol. 284 v. ۱ امراء روم را کرزه و چرکس ۱۷ و ایسن که با سولامیش یکی شده بودند بقتل آوردند و پنج شنبه شانزدهم شوال سنه ثمان و تسعین و ستانه پادشاه ۲ اسلام کرامون خاتون دختر قتلغتمور پسر اباتای ۱۸ نویان را در تحت نکاح آورد و بشصت ۱۹ تومان عوالی مهر برید و زفاف ساخت و او را در

۱ P. lac.: ۱۷ (pag. ۱۲۲)-۱ — ۲ W.: اول — ۳ P.: قراونا —
 ۴ L., P. om.: بیرون رفته —
 ۵ T. = W.; S.: نیکودریان —
 ۶ T. = W.; S.: یغلاقو —
 ۷ L. om. — ۸ L. om. — ۹ L. om. —
 ۱۰ T. = W.; S.: ایلکای نویان — ۱۱ L. om. —
 ۱۲ L. om.: — ۱۳ W. add.: غازان خان —
 ۱۴ T. = W.; S.: قوچین — ۱۵ L., P.: فورجه —
 ۱۶ T.: ۱۵-۱۶ = L., P.; S., W. lac. —
 ۱۷ L.: کرره و چرکن —
 ۱۸ T. = W.; S.: اباتای — ۱۹ P.: بمبلغ شصت —

۳ آوردی بزرگ بجای ۱ دوقوزخاتون بنشاند و در اوائل ۲ ذی الحجه فرمود که شهزاده خربنده با خراسان مراجعت نماید و آن مملکت را از پریشانی نگاه ۴ دارد و آدینه چهاردهم ذی الحجه رایات همایون بدارالملک تبریز نزول فرمود و سولامیش را گرفته از روم بیاوردند ۳ و ۴ سه شنبه بیست نهم ۵ ذی الحجه او را در میدان تبریز بر هیأتی شنیع بکشتند ۶ و جثه او را با آتش بسوختند و بباد بر دادند ۷ و پادشاه اسلام را بجهت عارضه رمد ۸ زحمتی بود مردم دفع چشم زخم را سپند می سوختند ۹ و دعاها بنیاز می گفتند ۱۰ و السلام

حکایت

توجه پادشاه اسلام بطرف شام و مصر ۹ و مصاف دادن با مصریان و شکستن ۱۰ ایشان و فتح ولایت ۱۱ شام

۷ در آن روزها که پادشاه اسلام ۱۲ بمبارکی تبریز آمده بود ایلچیان متعاقب از طرف روم و دیاربکر می رسیدند و خبر دادند که ۸ شامیان بسرحد آن ولایت ۱۳ آمده اند و تاختن می کنند و راه می زنند و غلها ۱۴ می سوزانند و زحمت مسلمانان می دهند و ماردین را محاصره کردند ۹ و بسیاری از مسلمانان باسیری بردند و ماه رمضان در مساجد با دختران مسلمانان ۱۵ بفساد مشغول شدند و بعضی شراب نیز خوردند و نفس ۱۰ قلعه ماردین از شر ایشان مصون ماند باقی تمامت شهر و ولایت را ۱۶ تاراج کردند و از آنجا بدینسر ۱۷ رفتند و همین افعال مکروه ۱۱ کردند و در رأس العین نیز خواستند که کنند مردم آنجا سپاهیان جلد بودند و در ۱۸ کوچه های شهرتگ جنگ در پیوستند و ظفر نیافتند لیکن ۱۹ هر چه بیرون شهر یافتند از چهارپای و غیره تمامت بردند و بردهای مسلمانان را در حلب باسم شکرانه ببهای هرچه تمامتر

۱ P. inserit : — خاتون بزرگ — ۲ L., P., W. : —
۳ v. ۶ — ۴ P. inserit : — روز — ۵ P. : —
۶ W. lac. : ۳ — ۶ — ۷ v. ۸ — ۸ L., P. om. : ۷ — ۸ —
۹ W. om. : — و مصر — ۱۰ L., P. : — شکسته شدن —
۱۱ L., P. : — ولایات — ۱۲ L. add. : — غازان خان —
۱۴ L., P. : — غلها را — ۱۵ P. : — مسلمانان را —
۱۷ T. = P., W.; S., L. : — دسر — ۱۸ S., L., P., W. om. —

باز می فروختند چون ۱۳ این حکایت بسمع مبارک پادشاه اسلام ۱ رسید از غایت غیرت ۲ دین و حقیقت ۳ اسلام بر خود بجوشید و دفع شر آن طاغیان بر خود لازم دانست ۱۴ و بعد از آنکه از ائمه دین و علماء اسلام استفتا فرمود و تمامت فتوی کردند ۴ که دفع شر ایشان از ممالک مسلمانان که در ربه طاعت پادشاه ۱۵ اسلام اند ۵ در ذمت همت سلطنت واجب و لازم است فرمان فرمود تا لشگرها ۶ جمع شدند و امرار را بر حسب مصلحت از یمین و یسار روانه گردانید ۱۶ و رایات همایون روز آدینه نوزدهم محرم سنه تسع و تسعین و ستمائه برعزم سفر شام از دارالملک تبریز در حرکت آمد و دیگر روز از ظاهر شهر براه ۷ مراغه کوچ ۱۷ فرمود و از دهخوارقان نورین اقرا بازگردانید تا ۸ باران رود و دهم ۹ صفر از آب زاب ۱۰ گذشته مقابل قلعه کشاف نزول فرمود و سه ۱۱ شنبه چهاردهم صفر بطالع ۱۸ مبارک ۱۲ ببرج حوت برنشست و خواتین که بمشایعه رفته بودند ۱۳ از موصل وداع کرده بازگردیدند و شنبه بیست و پنجم صفر مجدود ۱۹ نصیبین رسید و عرض لشکر داد و دوشنبه بیست و هفتم قتلغ شاه نوپان را با لشگری در مقدمه روان گردانید ۱۴ و سه شنبه دوازدهم ربیع الاول ۲۰ بمبارکی از آب فرات بگذشت بر محاذات قلعه جبر و صفین و از ۱۵ یاغیان خبرهای خوش رسید که میان ایشان اختلاف افتاده و یکشنبه ۲۱ هفدهم ربیع الاول رایات همایون بشهر حلب رسید و از آنجا کوچ فرموده در راه بکشت زاری رسیدند ۱۶ لشگریان خرم شدند که غله خواهیم خورایند پادشاه ۱۷ ۲۲ غان را بگردانید و از کنار غله بیرون رفت و فرمود که هر آفریده که ازین غله و دیگر غلها که بآن رسیم بخوراند ۱۸ او را بیاسا رسانند ۲۳ چه روا نیست که غذای ۱۹ آدمی بچهارپای

۱ W. add. : — غازان خان — ۲ L. om., P. : — حقیقت —
۳ L., P. : — غیرت — ۴ P. : — دادند — ۵ P. : — است —
۶ L., P. : — لشکر — ۷ T. = L., P.; S., W. om. : — براه —
۸ L. om. — ۹ L., P. : — یازدهم — ۱۰ L. om. —
۱۱ L., P. : — شب — ۱۲ W. : — سعد — ۱۳ P. : — بود —
۱۴ L., P. : — فرمود — ۱۵ L., P. inserunt : — طرف —
۱۶ L., P., W. : — رسید — ۱۷ L., P. add. : — اسلام —
۱۸ W. : — طعام — ۱۹ W. : — و هر که خلاف فرمان کند et inserit : — بخوراند —

دادن و سه شنبه نوزدهم صفر مجتهد سرین رسیدند و مغولهای ایداجی با جمعی نوکران قیچاق^{۲۴} بگریخت و دو شنبه بیست و پنجم ربیع الاول از شهر حاه بگذشت و محاذی^۱ شهر سلمیه نزول فرمود و آنجا یزک^۲ یاغی ظاهر شد^۳ پادشاه اسلام^۴ لشکریان خود را غافل گونه دید^۵ و از استعداد جنگ ذاهل بمبارکی با طائفه بهادران برنشست تا موضع معرکه را احتیاط فرماید و بر احوال^{۲۶} یاغی اطلاع یابد^۶ فرمود تا در لشکرگاه^۷ آوازه انداختند که یاغی رسید^۸ لشکریان در کار آمدند و تمامت بترتیب سلاح مشغول شدند و حرب را مستعد گشتند^۹ بعد از آن امیر چوبان بازگشت فرمود که یاغی نیست و مقصود درین^{۱۰} آوازه آن^{۱۱} بود که چون یاغی نزدیک رسیدیم نیک بیدار و هوشمند باشید و جنگ را^۱ S. fol. 285 r. مستعد و چالاک ایستاده و احتیاط فرموده بود و دانسته که بهان مقام که در عهد منگو تیمور تعبیه کرده بودند فرو آمده اند^۲ و جائی نیکو گرفته تا^{۱۲} لشکر این طرف را جای بد باشد اندیشه فرمود که تعبیه ایشان^{۱۳} چگونه باطل توان کرد^۸ مصلحت چنان دید که قصد برابر ایشان نکند میل بطرف یسار خود که جانب^{۱۴} یمن ایشان بود فرمود و چهار شنبه بیست و هفتم^۴ ربیع الاول بر سه فرسنگی شهر حص بکنار آب باریک نزول فرمود و فرمود تا سه روزه آب بردارند و از راه بیابان در آمده قفای ایشان^{۱۵} بگیرند ایشان را بضرورت روی با آن جانب باید کرد و تعبیه که کرده اند باطل شود مردم باب برگرفتن مشغول شدند و مصریان را^{۱۶} گان افتاد^{۱۶} که لشکر^{۱۷} مغول بجهت هزیمت تیاسر نموده اند و مقرر چنان بود که روز پنجشنبه مضاف دهند ایشان بتوهم هزیمت^۷ روز چهار شنبه بیکبار سوار شدند و برابر آمدند پادشاه اسلام غازان خان چون از وصول یاغی آگاه شد دو رکعت نماز نیاز با تمامت^۸ لشکر بگذارد و برنشست و با آن مقدار لشکر که حاضر بودند

۱ L., P.: بمحاذی — ۲ L.: باقی — ۳ v. ۸ —
 ۴ W. add.: غازان خان — ۵ v. ۶ — ۶ P. lac.: ۵-۶ —
 ۷ W.: لشکرها — ۸ L. lac.: ۳-۸ — ۹ W.: گشت —
 ۱۰ L., P.: از آن — ۱۱ L., P.: این —
 ۱۲ P. inserit: اگر — ۱۳ L., P.: ایشانرا —
 ۱۴ W.: بجانب — ۱۵ L., P.: ایشانرا — ۱۶ W.: شد — ۱۷ W. om. —

برابر یاغی رفت و بر اول میمنه امیر مولای بود و بعد از و امیرزاده^۱ ساتلیش^۱ و بعد از و امیر قتلغ شاه و بعد از و یمن و مرتد^۲ هر یک با تومان خود و در قلب پادشاه اسلام چون کوه باشکوه و در مقدمه قلب^{۱۰} امرا^۳ چوبان و سلطان^۴ چوبان بر یمن و سلطان بر یسار و از یمن قلب^۵ طغریلجه بود پسر آجو^۶ سکورجی و زیر قول بزرگ ابو اغلانان^{۱۱} بودند و بعد از آن ایل باسایش با تومان خود بعد از و چچاک^۷ و بعد از و قورمشی^۸ پسر علیناق^۹ و آخر همه کوربوقا بهادر بود که ساقه^{۱۲} می دانست و پیش از آنکه لشکرها تمامت^{۱۰} برنشستند و یاسامیشی کردند و جنگ در پیوستند و شامیان بعد و عدد^{۱۱} خویش بغایت^{۱۲} مستظهر بودند و نمی دانستند که پای بر دم مار و دست بر سر خار نهاده اند قتلغ شاه نویان^{۱۳} فرمود تا کهورکا^{۱۴} بزدند و مصریان^{۱۴} پنداشتند که پادشاه در آن صف است بیکبارگی بر آنجا حمله کردند و هزاره هزاره متعاقب می آمدند و صف را دریده بهادران را^{۱۵} می انداختند و گروهی انبوه^{۱۵} از خیل امیر خسته و کشته شدند و امیر^{۱۶} قتلغشاه با فوجی سواران بپندگی^{۱۷} پیوست و مصریان بر شیوه زمان منگو تیمور عیسی^{۱۶} مهنارا با پنج هزار سوار عرب از جانب در کین داشته بودند پادشاه اسلام وقوف یافت و کوربوقارا فرمود تا با پنج هزار سوار مغول^{۱۷} پشت لشکر نگاه دارد و در اثنای جنگ ناگاه لشکر عرب کین بگشادند کوربوقا بریشان دوانید و جمله را متفرق گردانید^{۱۸} و پادشاه اسلام از وادی ایمن آوازی شنید که لا تحف نجوت من القوم الظالمین و بدان^{۱۹} بشارت قوتی هر چه تمام تر^{۱۹} در نفس مبارک^{۲۰} ظاهر گشت و چون شیر غرین^{۲۱} می غرید و

۱ L., P., W.: ساتلیش، ساتلمش — ۲ L.: مرتد و مرتد —
 ۳ L., P.: امیر — ۴ W.: ساربان — ۵ L., P. om.: یمن قلب —
 ۶ T. = W., L.; S.: آجو، P.: آجو — ۷ S.: چچاک —
 ۸ T. = P., W.; S.: قورامیشی، L.: قورمیشی —
 ۹ T. = P., W.; S.: التیاق، L.: الساق — ۱۰ W.: تمام —
 ۱۱ L., P.: عدت — ۱۲ W. om. —
 ۱۳ L., P.: نویانرا — ۱۴ P., W.: کهورکای، L.: کهورکاه —
 ۱۵ L., P.: انبوهرا — ۱۶ S., L., W. om.: قتلغشاه، T. = P. —
 ۱۷ P. add.: حضرت — ۱۸ P.: کرد — ۱۹ L.: بر —
 ۲۰ L., P.: مبارکش — ۲۱ W. om. —

صَف لشکر می درید و بزخم سنان گردان ایشانرا می انداخت و بانگ بر لشکر زد تا فرود آمدند و تیرباران کردند و باز سوار شدند و بریشان ^۱ ترك تاز کردند و از چاشت ^۲ تا شب ^۳ جنگ بود و عاقبة الامر مصریان شکسته ^۴ و منهزم شدند S. fol. 285 v. ^۱ و چون از جنگ فارغ شدند ابیشقا از روم رسید و بکور سیس با پنج هزار مرد در محبت او و پادشاه اسلام بر عقب مصریان باهستگی ^۲ می رفت تا بالای حص بر يك فرسنگی شهر نزول فرمود و اهل شهر حص و قلعه ایل شدند و یکشنبه دوم ربیع الآخر خزانه سلطان ^۳ مصر ببردند ^۵ و بر امراء نجش فرمود و بیشتر امرارا از جامهای سلطان مصر تشریف پوشانید و دیگر روز بر عزم دمشق ^۴ کوچ فرمود و ایلچیانرا بشارت آن فتح بدارالملک ^۶ تبریز و اطراف المالك فرستاد و پنج شنبه ششم ربیع الآخر صدور و اکابر ^۵ و اعیان دمشق باستقبال آمدند ^۷ و دعوی ایل کردند و شحنة خواستند قتلغیارا ^۸ بشحنگی آغا نامزد فرمود و نهم ربیع الآخر ^۹ در زیر دمشق بمرج راهط نزول فرمود ^۹ و جمهور اهالی دمشق بپندگی مبادرت نمودند و بسایه دولت آن حضرت التجا جستند ^۷ پادشاه اسلام از ایشان پرسید که من کیستم ^{۱۰} باتفاق آواز برآوردند که شاه غازان ^{۱۱} بن ارغون خان بن اباخان بن هولاگوخان بن تولوی خان بن چینگزخان بعد از آن پرسید که ناصررا پدر کیست گفتند الفی گفت الفی را ^۹ پدر که بود همه فرو ماندند و همگانرا معلوم شد که سلطنت آن قوم اتفاقست نه استحقاقی و تمامت بنده ^{۱۲} اوروغ نامدار جد ^{۱۰} پادشاه اسلام اند و پادشاه اسلام ^{۱۳} با ایشان گفت که در وجود شما زندگان خیری نیست لیکن در مردگان شما ^{۱۱} خیر و برکت بسیارست گناههای شما نادانان باین مردگان آگاه می نجشم ^{۱۴} اهالی دمشق بغایت مستبشر شدند ^{۱۲} و

— یسن L., P., W.: ۳ — وقت P.: ۲ — بر مصریان P.: ۱ — شکست یافتند W.: و متفرق گشته P. add.: بشکستند L.: ۴ — دار السلطنة W.: ۶ — سپردند L., P., W.: ۵ — کرد L.: ۹ — قتلغ قیارا L., P.: ۸ — پیش آمدند L., P.: ۷ — غازان خان W.: ۱۱ — من کیستم W. om.: جمله P., L. inserunt: ۱۰ — نجشیدم L.: ۱۴ — اسلام W. om.: ۱۳ — W. om.: ۱۲

حکایت توجه پادشاه اسلام بطرف شام و مصر و مضاف دادن با مصریان ۱۲۹ و شکستن ایشان و فتح ولایت شام

مستظهر گشتند ^۱ و دولت را دعاها گفتند و دوازدهم ربیع الآخر بمیدان آنجا ^۲ بتفرج رفت و چون سوادى بغایت خرم یافت صیانت ^{۱۳} آن واجب دانست جمعی محافظانرا بر ^۳ دروازه باب توما ^۴ بنشانند تا نگذارند که لشکریان ^۵ مردم شهررا ^۶ زحمت دهند و فرمود که هفت دروازه ^{۱۴} دیگررا بسته دارند و لشکریان در باغستان ^۷ نگرند و خرابی نکنند و امارت دمشق بقچاق داد که پیشتر امیر آنجا بوده بود ^{۱۵} و بایلی در آمد و شحنگی بقتلغیا و تصرف در اموال و محافظت آن بموجب سابق بر ^۸ فخرالدین ابن الشیرجی ^۹ و سید زین الدین مقرر داشت و فرمود ^{۱۶} که بر قاعده معهود و معتاد متصرف باشند و اگر ایشانرا مهمتی افتد بخدمت ^{۱۰} وزراء حضرت باز نمایند و جمعی از ملازمان سلطان که آنجا ^{۱۷} بودند چون کتاب خزانه و کتاب جیش و غیرهم چهار ^{۱۱} بناخت و بر قرار ملازم می بودند و امراء عرضه داشتند که چون ^{۱۸} اهل قلعه بمطاوعت در نمی آیند ^{۱۲} هر آینه شهریانرا دل با ما راست نتواند بود مصلحت آنست که شهررا ^{۱۳} غارت کنیم و تمامت امرا درین باب ^{۱۹} متفق الکلمه شدند و بدان سبب پریشانی و تشویش تمام باهل شهر راه یافت پادشاه اسلام ترحم فرمود و آن معنی را نپسندید ^{۲۰} و فرمان داد که هیچ آفریده اهل آنجارا مزاحم و متعرض نگردند و هر کس از امراء و لشکریان که خواهد که در شهر رود ^{۲۱} تا مکتوبی معین از دیوان نداشته باشد اورا قطعاً در آنجا ^{۱۴} نگذارند و سه شنبه هجدهم ماه بواسطه آنکه فرمان شده بود که در باغها ^{۲۲} بگردند و چوبها که لائق منجیق باشد بجهت استخلاص قلعه ببرند جمعی کوتالچیان و ارامنه ^{۱۵} و گرجیان و مرتدان خودرا در ^{۲۳} جبل الصالحیه انداختند و قتل و نهب و اسر بتقدیم رسانیدند پادشاه اسلام ^{۱۶} از آن قضیه ^{۱۷} برآشت و فی الحال ارغی پسر ^{۲۴} قونجی بن کیتوقارا ^{۱۸} فرمود تا آنجا رود و

— الحما L., P.: ۲ — مستظهر و مستبشر شدند L., P.: ۱ — که لشکریان L. om.: ۵ — توما L.: ۴ — با L.: ۳ — و W.: ۸ — باغستانها L., P.: ۷ — مردمرا و شهررا L., P.: ۶ — و P. om.: ۱۰ — الشیرجی P.: الشیرجی T. = L., W.: ۹ — شهریانرا W.: ۱۳ — نمی آید L.: ۱۲ — ههرا W.: ۱۱ — ارمیان W.: ارامنه گرجستان L., P.: ۱۵ — شهر L., P.: ۱۴ — قونجی بن کیتوقارا T. = W.: S.: ۱۸ — قصه W.: ۱۷ — غازان خان W. add.: ۱۶

محافظت مردم کند و کسانی را که غارت کرده باشند بیاسا رساند^{۲۵} چون او رسید لشکریان خرابی کرده بودند و متفرق گشته و بعد از آن خانهاء گرجیان و ارمنیان می جستند و اسیرانرا باز گرفته^{۲۶} رها می کردند و شنبه ۱ بیست نهم ربیع الآخر امیر مولای که^۲ از بی هزیمتین تا غزّه رفته بود باز آمد و چون هوا میل بگرمی^{۲۷} کرده بود پادشاه باهل قلعه که بر عصیان مصر بودند التفات ننموده شنبه ۳ سیزدهم جمادی الاولی از دمشق مراجعت فرمود^۴ و امیر قتلغ شاه^{۲۸} و امیر چوبان را جهت محافظت آنجا بگذاشت تا چون بهار شود بیایند و امیر مولای را فرمود که با لشکری بزرگ تابستان آنجا باشد S. fol. 286 r. و ناصرالدین یحیی را بنوکری قیچاق معین گردانید و یکتیمور و ایلکی را که بپندگی^۵ آمده بودند هر یک را بکاری مناسب^۳ نصب فرمود و عاقبة الامر ایشان و قیچاق حق نعمت و تربیت پادشاه اسلام فراموش کردند و آوازهای مختلف انداختند^۶ که موجب مراجعت امیر مولای و جماعت بود بر جمله پادشاه اسلام چهارشنبه بیست و چهارم جمادی الاولی از فرات عبور فرمود^۴ محاذی قلعه جعفر بر جبری که از اختراع خویش فرموده بود تا از کلکها^۶ بر پیمان پوست درخت برهم بسته بودند^۷ و هم آن روز باغروق پیوست و سلطان یساول^۸ که^۹ تا غزّه رفته بود برسد و در حدود سنجار بخواتین پیوست و ایلچیان کرمان رسیدند^{۱۰} و حال یاغی شدن مخودشاه و اشباع او و کشتن علامه عالم^{۱۰} مولانا فخرالدین قاضی هراة و فرزندان او و فتنها که انگیخته بودند^۷ عرضه داشتند و سه شنبه پانزدهم جمادی الآخر بموصل رسید و یکشنبه پنجم رجب قتلغ شاه نویان از شام برسد و مخالفت قیچاق^۸ و نوکران عرضه داشت پادشاه اسلام^{۱۱} غره شعبان از دجله عبور فرمود و هفدهم شعبان امیر مولای از دمشق^۹ برسد و نهم شعبان امیر^{۱۲} نورین و چیچاک و طوغان که از اران بازآمده بودند^{۱۳} مجدود دربند زنگی

۱ L., P.: شب — ۲ W. om. — ۳ L., W.: شب; P. om. —
 ۴ — پادشاه اسلام غازان خان: W. inserit — ۵ نمود — L., P., W.: —
 ۶ — در هم بسته بودند: P. به هم در بسته بودند: L. — سلها: P. —
 ۷ — W. om. — ۸ T. = W.; S.: ساول, L., P.: سول —
 ۹ — آدینه: L. inserit — ۱۰ P. lac.: pag. 237 recto et verso —
 ۱۱ — بود: L. — ۱۲ L. om. —

حکایت توجه پادشاه اسلام بطرف شام و مصر و مصاف دادن با مصریان ۱۳۱ و شکستن ایشان و فتح ولایت شام

بشرف بندگی مستسعد^{۱۰} گشتند و شنبه ۱ پانزدهم رمضان رایات همایون بمراغه نزول فرمود و دوم روز بتماشای رصد رفت و در همه اعمال و آلات^{۱۱} آن نظر فرمود و تمامت را بتائی تمام بدید و از کیفیت هر يك سوال فرمود و با وجود مشکلی دقائق آن اکثر فهم کرد^{۱۲} و فرمود که در جنب گنبد عالی و ابواب البر شم رصدی سازند مخصوص بچند عمل و کیفیت آن اعمال را بتقریری واضح بیان^{۱۳} فرمود بر وجهی که حاضران حکماء متعجب بماندند از حسن استنباط او چه چنان عمل در هیچ عهدی نکرده اند و حکماء^{۱۴} گفتند ساختن آن بغایت متعذر باشد^۲ ایشانرا تعلیم و ارشاد کرد تا بامتحان^۳ نظر در آن شروع نمودند و برفیق تعلیم او با تمام^{۱۵} رسانیدند و ایشان و جمله^۴ مهندسان ماهر متفق اند که مثل آن^۵ کس نساخته و نشناخته و از آنجا کوچ فرمود و بجانب اوجان^{۱۶} آمد^۶ سه شنبه بیست و چهارم شوال آغاز قوریلتهای کردند و بعد از اتمام آن^۷ در روز شنبه سوم ذی الحجه سنه تسع و تسعين^{۱۷} و ستائنه^۸ شهزاده الجووفات یاقث در اوجان و مرقد او^۹ بگنبد عالی تبریز بردند و ششم ذی الحجه شهزاده خربنده را اجازت مراجعت^{۱۸} با خراسان فرمود و خویشتن بمبارکی عزیمت دارالملک تبریز فرمود و هر روز بر سر عمارت گنبد عالی^{۱۰} می رفت^{۱۱} والسلام^{۱۲}

حکایت

توجه پادشاه اسلام بجانب شام و مصر نوبت دوم^{۱۰} پادشاه اسلام چون پاییز در آمد دیگر بار عزم دیار شام جزم فرمود و دو شنبه غره محرم سنه سبعائنه^{۱۳} امیر قتلغ شامرا با لشکری^{۱۴} بسیار در مقدمه روانه فرمود و رایات همایون پانزدهم ماه مذکور بر آن عزم از تبریز نهضت فرمود و سوم صفر نورین آقارا^{۲۱} از جقاتو^{۱۵} بازگردانید تا باران رود و چهارم ربیع الاول بمبارکی شهر موصل رسید و دو سه روزی چیرغامیشی

۱ — بر جمله: L. — ۲ — بامعان: L. — ۳ — است: L. — ۴ — شب: L. —
 ۵ — اتمام آن: L. om. — ۶ — آمدند: L. — ۷ — این: L. —
 ۸ — عمارت عالی: L. — ۹ — آن: L. — ۱۰ — و ستائنه: L., W. om. —
 ۱۱ — ستائنه: S. — ۱۲ — تا زود تمام کنند: W. add. — ۱۳ — ل. om. —
 ۱۴ — لشکر: L. — ۱۵ — جقاتو: L. —

کردند^۱ و در^{۲۲} حدود ابو میری با اختیار از آورد و برنشست و امرا چوبان و مولای را در مقدمه روانه داشت و طغان شاه خاتون دختر مبارکشاه^{۲۳} در حدود سنجار مانند ششم ربیع الآخر و خواتین که بوداع آمده بودند از حدود رأس العین مراجعت نمودند و دوازدهم ربیع الآخر^{۲۴} شینقا^۲ از پیش لشکر رسید و خبر داد که يك ما قبرتو^۳ با سواری چند بر کوشلوك كه طلیعه ایشان بود زد^۴ و امیری ازیشان^۵ بقتل آمد و پادشاه اسلام^۶ هفتم صفر از فرات عبور فرمود محاذی جبر و صفین^۷ و سه شنبه بیست یکم صفر بیالای حبول^۸ نزدیک^۹ حلب فرو آمد^{۱۰} و قبرتو بهادر رسید جندی^{۱۱} چند شامی^{۱۲} باسیری آورده بود^{۱۳} و بیست و هفتم تشویش و ارجاف افتاد که یاغی رسید فرمان شد S. fol. 286 v. تا لشکر بیکبار برنشستند و چون بعد از تحقیق معلوم شد که دروغ است فرو آمدند و پنجم جمادی الاولی از حلب بگذشتند و برباط^{۱۴} وصیجی^{۱۵} بکنار آب قویق^{۱۶} که رودخانه شهر حلب است نزول کردند و هفتم ماه بر محاذی قنسرین فرود آمدند و چون از یاغی^{۱۷} خبری نبود و سلطان مصر از خوف نیامده پادشاه اسلام بر ولایت مسلمانان رحم^{۱۸} فرمود و بیشتر زلفت و فرمود^{۱۹} تا قتلغ شاه^{۲۰} با لشکر در سرزمین توقف کند و در آن زمستان بارندگی وافر بود و اتفاقاً امیر سوتای و بعضی لشکر^{۲۱} امیر شباوجی^{۲۲} که^{۲۳} از روم آمده بودند بموضعی بد فرو آمده ناگاه بارندگی عظیم شد و سرمای سخت ظاهر گشت و وحلی بغایت بادید آمد چنانکه هر دو^{۲۴} امیر بهم نتوانستند پیوست و بسیاری چهارپایان ایشان در گل و سرما هلاک شدند و پادشاه امیر مولای را با يك تومان لشکر بفرستاد

- ۱ L. — کرد — ۲ T. = W.; L. : شینقا — ۳ L. : قبرتو بهادر —
 ۴ W. : — آدینه — ۵ L. : از آن ایشان — ۶ L. inserit : —
 ۷ L. om. : محاذی جبر و صفین — ۸ T. = W.; S. : حبول — ۹ L. : —
 ۱۰ L. : — فرمود — ۱۱ L. : — چند — ۱۲ L. : —
 ۱۳ L. om. : بود — ۱۴ T. = W.; S. : صبحی — ۱۵ L. : —
 ۱۶ T. = W.; S. : قویق — ۱۷ L. : — فریق — ۱۸ W. : —
 ۱۹ L. om. : و بیشتر زلفت و فرمود — ۲۰ L. : — لشکری — ۲۱ L. : —
 ۲۲ L. om. : هر دو — ۲۳ L. : — شباوجی — ۲۴ L. : —

تا ایشانرا بچهارپایان^۱ آن تومان بیرون آورد چون آنجا رسیدند بهزار حیل و خویشتن بیرون توانستند آمد و پادشاه بیست و دوم جمادی الاولی مراجعت فرمود^۲ و محاذی شهر رقه بر جسر که احداث کرده بودند بگذشت و زیارت عمار بن یاسر و شهداء صفین صعه دریافت و شنبه^۳ یازدهم^۴ جمادی الآخر بچهارطاق زیر سنجار بخواتین و اوردوها پیوست و سلخ ربیع الآخر امیرزاده ساتالمیش پسر بورالخی^۵ از خویشان^{۱۰} التاجو اقا^۳ بحدود کشف وفات یافته بود پادشاه^۴ از خبر^۵ واقعه او بغایت متأسف گشت و پنجشنبه یازدهم رجب سلطان یساول^{۱۱} از شام رسید و منتصف رجب امیر قتلغ شاه نیز^۶ باز آمد و چند روزی در آن حدود بعثرت و شادی و شکار مشغول بودند^{۱۲} پادشاه اسلام^۷ روزی از پس آهویی بدواید و تیری بینداخت و چنان نمود که تیر بوی نرسید ناگاه آهو بقتاد جماعت ملازمان^{۱۳} احتیاط کردند و از آن تیر نه زخم باهو رسیده بود و عموم خلق آنرا مشاهده کردند و واقف گشتند که آن نه زخم بر چه وجه^۸ واقع شده تیری بود^{۱۴} که مغولان آنرا تونه می گویند و پیکان آنرا^۹ سه پر می باشد بغایت تیز و بوقتی که آهو بر هوا بوده و چهار دست و پای او باهم آمده تیر^{۱۵} بهر چهار^{۱۰} رسیده و مجروح کرده و از آنجا گذشته بسینه و شکم و زیر گشها رسیده و هر پری از آن زخمی بر طول کرده آنگاه بگردن و حلق^{۱۶} رسیده و دوزخم دیگر کرده چنانکه علی التبعین^{۱۱} بر این نمط نه زخم پیدا بود و ازین قضیه حکایت بهرام گور که بحلیت پای آهویی^{۱۷} با گوش او بهم تیر زده و مردم از آن تعجبها نمایند^{۱۲} و از هزار و پانصد سال باز بر دیوارها و کتبها نقش می کنند بکلی منسوخ شد و^{۱۳} این حال^{۱۸} زیادت از دو هزار آدمی معاینه دیدند^{۱۴} و چهار شنبه بیست سوم شعبان ایلچیان بوقتهای پادشاه الوس جوجی^{۱۵} رسیدند و شرف^{۱۹} بندگی

- ۱ L. om. — ۲ L. : بورالعین — ۳ T. = W.; S. : التاجو نویان — ۴ L. om. : —
 ۵ L. om. : — ۶ L. : بتبریز — ۷ W. add. : غازان خان —
 ۸ L. om. : — ۹ L. : آن — ۱۰ L. add. : پای او —
 ۱۱ L. : — ۱۲ W. : — کردند — ۱۳ v. ۱۴ —
 ۱۴ L. om. : ۱۳ — ۱۵ L. om. : الوس جوجی — ۱۶ L. : —

دریافته بزودی مراجعت نمودند و چهار شنبه سلخ شعبان از دجله^۱ بگذشت و در راه کردانرا که بی راهی بانواع کرده بودند فرمود تا^۲ بگرفتند^۳ و بسیار^۴ بکشتند و بیست و چهارم رمضان بشهر اسلام اوجان نزول فرمود^۵ و السلام

حکایت

سیورغامیشی یافتن خواجه سعدالدین صاحب دیوان^۶ و بیاسا رسیدن حساد او^۷ پادشاه اسلام^۸ چون بمبارکی از سفر شام مراجعت نموده بشهر اسلام^۹ اوجان نزول فرمود در بیست و هفتم ذی القعدة سنه سبعمائه خواجه^{۱۰} سعد الدین را^{۱۱} سیورغامیشی تمام فرمود و تمامی آل^{۱۲} ارزانی داشت و امور صاحب دیوانی^{۱۳} برای او^{۱۴} مفوض گردانید^{۱۵} و غرة ذی الحجة^{۱۶} زفاف قتلغشلا نویان بود^{۱۷} با ایل قتلغ دختر گیخاتو^{۱۸} و در آن یابلاغ جمعی مقربان و اصحاب دیوان چون صاین قاضی و شیخ^{۱۹} محمود و سید قطب الدین اینجو شیرازی^{۲۰} و دیگر نوکران برفع خواجهگان کنگاجی کرده بودند و متمیز فرصت می بوده و در مجلسی که پادشاه^{۲۱} شراب^{۲۲} می خورد و ذکر امرا می فرمود سید قطب الدین شیرازی حاضر بوده و گفت باسمیش مردی نیکو سیرت بود پادشاه^{۲۳} فرمود^{۲۴} که تو نیکی او بدان سبب^{۲۵} می گوئی که^{۲۶} با هم بشیراز رفته بودید و او آلت کسب و جبر منفعت تو شد و مال بسیار از آنجا بیرون آوردید و بعد از آن فرمود که شما^{۲۷} S. fol. 287 r. پیوسته از پی فتنه و شر می گردید قطب الدین از سر مستی گفت پادشاه کرامات میفرماید گویا در میان^{۲۸} کنگاج ما بوده پادشاه از سر حدس و فراست قضیه ایشانرا احساس فرمود و فرمود تا^{۲۹} ۲۰ م

۱ — فرمود تا : P. om. : ۲ — ۱ — (pag. ۱۳۳) : L. om. : ۳ — و بعیش و عشرت مشغول شد و السلام : P. add. : ۴ — بسیاری : L., P., W. : ۵ — صاحب قران خواجه سعد الحق و الدین عز نصره : P., L. pro his verbis exhibent : ۶ — غازان خان : W. add. : ۷ — P., L. om. : ۸ — صاحب اعظم خواجه سعد (الدولة و : P.) الدین را : P., L. p.h.v.e. : ۹ — ملك آرای : L. add. : ۱۰ — دیوان : L. : ۱۱ — آن : L. : ۱۲ — داشت : L. : ۱۳ — W. om. : ۱۴ — L. om. : ۱۵ — ۱۶ — ۱۷ — ۱۷ v. : ۱۶ — اینجو شیرازی : L., P. om. : ۱۷ — که : S. : ۱۸ — گفت : W. om. : ۱۹ —

حکایت سیورغامیشی یافتن خواجه سعدالدین صاحب دیوان و بیاسا رسیدن حساد او ۱۳۵

در شب شیخ محمود را^۱ توکیل کردند و بامداد صاین قاضی و سید قطب الدین و معین الدین خراسانی و امین الدین ایداجی و سعد الدین حبش را^۲ گرفته یارغو داشتند و بعد از هفت روز امین الدین را رها کردند و بعد از ده روز^۳ سعد الدین حبش را چه ایشان هر دو گناهی نداشتند و دو^۴ شنبه^۵ بیست و دوم ذی الحجة قاضی صاین و سید^۶ قطب الدین و معین الدین را^۷ بموضع^۸ دول^۹ بیاسا رسانیدند و چهار شنبه منتصف محرم سنه احدی و سبعمائه^{۱۰} شیخ محمود را بشفاعت بولغان خاتون اطلاق فرمود و هر چند پادشاه اسلام غازان خان^{۱۱} بغایت^{۱۲} رحیم دل^{۱۳} بود و آزار هیچ حیوانی جائز نداشتی تا غایت^{۱۴} که اگر وقتی مگس^{۱۵} در طعام افتادی بدست مبارک خویش اورا بیرون آوردی بآهستگی چنانکه پره های او شکسته نشدی و بگذاشتی تا قوه گرفتی و اورا پیرانیدی لیکن^{۱۶} میفرمود که پشه بی گناه کشتن بر من^{۱۷} دوشوارتر از آدمی گناه کارست چه آدمی فتنان را زنده گذاشتن^{۱۸} مؤدی^{۱۹} بخللهای عظیم^{۲۰} باشد خاصه در امور مملکت و سلطنت^{۲۱} ۱۴

حکایت

توجه پادشاه اسلام غازان خان^۱ بجانب الاتاغ^۲ و از آنجا براه نخچوان بقشلاق اران حرکت فرمودن و وصول ایلچیان که بمصر رفته بودند^۳ ۱۲ رایات همایون روز چهار شنبه^۴ ۱۷ منتصف محرم سنه احدی و سبعمائه بجانب الاتاغ توجه فرمود و بیست و یکم ماه^۵ مذکور قتلغشلا نویان با لشگری بر^۶ ۱۸ عزم دیاربکر بطرف مراغه روان شد و پادشاه اسلام پنجشنبه دوم صفر بسرای^۷ ۱۴ الاتاغ نزول فرمود و یکشنبه دوم ربیع الاول از الاتاغ بر عزم اران نهضت فرمود^۸ ۱۹ براه نخچوان و فرمان شد که امیر^۹ ۱۵ قتلغشاه^{۱۰} ۲۰ از دیاربکر

۱ — دو شنبه : P. om. : ۲ — روز : L. : ۳ — حبش را : L. : ۴ — در راه تبریز : W. add. : ۵ — در موضع : W. : ۶ — معین الدین را : L., P. om. : ۷ — تا غایتی : L., P. : ۸ — غازان خان : L., P. om. : ۹ — می شود : P. insert : ۱۰ — بر من : L., P. om. : ۱۱ — مگس : P. : ۱۲ — و فسادها بزرگ : P. add. : ۱۳ — ۱۴ — L. add. : و السلام : P. p.h.v.e. et add. : ۱۵ — غازان خان : L., P. om. : ۱۶ — امور پادشاهی و سلطنت و ملک و مملکت و السلام : L., P. om. : ۱۷ — روز چهار شنبه : P. om. : ۱۸ — الاتاغ : L., P. : ۱۹ — نویان بالشگری که با او بود : W. add. : ۲۰ — L. om. : ۱۹

مراجعت نماید و دو شنبه شانزدهم ربیع الآخر قاضی کمال الدین موصلی و علی خواجه^{۱۶} که برسالت بمصر رفته بودند برسیدند و چون اوردها بیورت قراباغ از آن فرود آمدند^۱ پادشاه اسلام آنجا زیادت^{۱۷} توقفی فرمود و بشکار کوههای شیروان^۲ و لگزستان برنشت و چند روز آنجا^۳ شکار کرد و از آنجا بجهت^{۱۸} صید قو^۴ بطرف گاوباری توجه فرمود و مدتی آنجا بشکار مرغ و ماهی مشغول بود و از آنجا بجانب خلیزی^۵ که پادشاه^۶ نام^{۱۹} آن قوش قیون^۷ کرده فروآمد و آن کناره دریا تا حدود نرمگی دارد و کلنک و مرغانی که از قیشلامیشی بازگشته^{۲۰} بیلاق می روند تمامت آنجا^۸ می گذرند و چون رایات همایون بدان حدود رسید و بدر بند نزدیکست^{۲۱} توقتا^۹ پادشاه الوس منهزم شد و شهزادگان و امرای او که بدین طرف نزدیک بودند بگمان آنکه^{۲۲} جوجی^{۱۰} رایات جهانگیر متوجه آن طرفست منهزم گشته از آبهاء بزرگ نگذشتند^{۱۱} و بعد از مدتی واقف شدند که واقع بر خلاف گمان ایشان^{۲۳} بود و باز تجار در تردد آمدند و در آن وقت تمامت امرای لگزستان که از مدتها بازیغی و عاصی در آن کوههای محکم متواری^{۲۴} بودند بطوع و ارادت بایلی در آمدند و از سر اخلاص روی بندگی نهادند و دست در عرو^{۲۵} و قتی طاعت و اقیاد زدند و جمعی دزدان و اوباش که از ولایت آذربایجان پناه بآن کوهها برده بودند و بر دزدی و راهزنی اقدام می نموده تمامت را بگرفتند^{۲۶} و بکشتند و از آن حدود مراجعت نموده در پلسوار و همه شهره^{۱۲} باوردها نزول فرمود و براه ولایت تالشان و اسپهبد S. fol. 287 v. ^۱ بعزم شکار بیرون آمد و فرمود تا در میان آن کوهها بمقدار یک روزه دو دیوار از چوب و خاشاک بساختند^۲ چنانکه دهان بیرونی هر دو دیوار قرب یک روزه راه بود و بر شکل^{۱۳} مخروط^{۱۴} تنگ می شد تا بمقدار پنجاه گز

— در آن نواحی P.: ۳ — شیروان L., P., W.: ۲ — بود L.: آمد S., W.: ۱
— اسلام غازان خان W. add.: ۶ — حلبی L., P.: ۵ — ح. ۱ P.: ۴
— از آنجا P.: ۸ — قتون L.: همون P., W.: ۷
— توقتا W.: پادشاه الوس جوجی توقتا S.: T. = L.: ۹
— S., L., W. om.: ۱۰
— با آن جانب آنها رفتند S., L., W. p.h.v.e.: T. = P.: ۱۱
— بر قاعده مخروطی P.: ۱۴ — L. om.: ۱۳ — و همه شهره L., P. om.: ۱۲

شد^۱ و در^۳ بن آن بر مثال آقلی^۲ از چوب بساختند و بعد از آن لشکرها جرگه کردند و شکاریان را در میان آن دیوار^۴ می راندند^۵ تا تمامت را در آن آقل جمع کردند از گاو کوهی^۴ و جور و آهو و خرگور و شغال و روباه و گرگ و خرس^۵ و دیگر انواع و اصناف وحوش^۵ و سبع و چون^۶ در میان آن دو^۷ دیوار بودند و مخرجی^۸ نه بضرورت جمله در آقل^۹ رفتند و پادشاه اسلام با بلغان خاتون در چهارطاقی که^۹ از چوب در آن میان زده بودند نشسته بود و تفرج^۷ آن حیوانات می کردند^{۱۰} و بعضی را بزدند و بعضی را اطلاق کردند^{۱۱} و از آنجا کوچ فرموده تفرج^۷ کنان منزل بمنزل^۸ می راند^{۱۲} تا بدارالملک تبریز رسید^{۱۳} و اهل ولایات مرد و زن بزرگ و کوچک از سر ارادت و اخلاص دست بدعا برداشته^۹ بودند و زبان بشاء حضرت سلطنت گشاده و اهل^{۱۴} تبریز با علمای اسلام بآیین و ترتیب تمام بیرون آمده مراسم^{۱۵} استقبال بتقدیم رسانیدند و پادشاه اسلام^{۱۵} در باره ایشان عاطفت و مرحمت^{۱۶} هر چه تمامتر فرمود از جمله تکالیف^{۱۱} و مؤنات^{۱۷} ناموجه معاف و مسلم داشت^{۱۸} و السلام

حکایت

طسوی عام فرمودن پادشاه اسلام در آوردی زرین بموضع باغ اوجار^{۱۹}
و ختم^{۲۰} کردن قرآن در آنجا و بذل عام فرمودن

^{۱۲} پادشاه اسلام^{۲۱} پیش از آن^{۲۲} استادان فاضل و مهندسان ماهر را فرموده بود تا خرگاهی^{۲۳} زرین و تختی زرین با آلات^{۱۳} و ادوات مناسب آن^{۲۴} بسازند و مدت سه سال گروهی انبوه^{۲۵} بترتیب آن مشغول بودند و

— می راند L., P.: ۳ — اغلی P.: ۲ — آمد P.: در آمد L.: ۱
— و چون P. om.: ۶ — و طور W. add.: ۵ — و نخچیر P. add.: ۴
— می فرمود L., P.: ۱۰ — مخرج L.: ۸ — L. om.: ۷
— S., L., W. om.: ۱۳ — راندند S., W.: ۱۲ — فرمود W.: ۱۱
— غازان W. add.: اسلام L. om.: ۱۵ — اهالی L., P.: ۱۴
— مؤن S., L., W.: T. = P.: ۱۷ — عنایت و عاطفتی P. p.h.v.e.: ۱۶
— غوروق W.: ۱۹ — و الله اعلم بالصواب و الیه المرجع و المآب W. add.: ۱۸
— ازین W.: ۲۲ — پادشاه اسلام L. om.: ۲۱ — قرآن L., P. add.: ۲۰
— S. om.: T. = L., P., W.: ۲۵ — S. W., om.: ۲۴ — خرگاه L.: ۲۳

درین وقت که بدارالملک تبریز رسید^{۱۴} تمام شده بود در اواخر ذی القعدة سنه احدى و سبعمائه از تبریز باوجان حرکت فرمود و در آنجا مرغزاری بغایت نزه و خرم را^{۱۵} بجهت نزول مبارك دیوار کشیده و در آنجا رودخانه و چشمه آب روانست و حوضها و آبگیرها معظم^{۱۶} ساختند و انواع طیور در آنجا مأوی گرفته و آن مربع متساوی الاضلاع را باقسام متساویه بخش کرده و بر دو طرف^{۱۷} مرزهای آن درخت^{۱۸} بید و سفیدار نشانده تا ممر خلق بر آن مرزها باشد و هیچ آفریده در میان مرغزار نگذرد^{۱۹} و راه هر طائفة معین که از کجا در آیند و از آن کجا^{۲۰} بیرون شوند و در آن میان کوشکها و برجها و حمام و عمارت^{۲۱} علیه^{۲۲} ساخته فرمود تا آن خرگاه زرین را در میان آن باغ بزنند با بارگاه و سایه بانها که بدان مخصوص است تمامت فرایشان و^{۲۳} مهندسان جمع شدند در مدت یکماه توانستند زد از غایت عظمت و تحت مرصع بجواهر و یوایت بنهادند و بیشتر از آنکه^{۲۴} طوی کنند تعظیم اسلام را سادات و ائمه و قضاة و مشایخ را^{۲۵} حاضر گردانید و دیگر طوائف اهل ملل را بطفیلی^{۲۶} طلب داشت و روی بجمع آورد^{۲۷} و بزبان فصیح و بیانی ملیح از باب حکمت و معرفت سخنهاى دقیق راند و اصناف^{۲۸} مردم را نصیحت^{۲۹} فرمود و شکر نعمتهاء و الاء الهی می گذارد و در اثناء آن گفت من بنده ضعیف بعجز و قصور و بسیاری^{۳۰} گناه معترف و مقرم و سزاوار این عظمت^{۳۱} و شایان این موهبت نیستم لیکن فیض رحمت و رافت^{۳۲} ربانی^{۳۳} و آثار لطف و کرم یزدانی^{۳۴} عز و علا در حق بندگان خویش هر چه تمامترست و کثرت نعمت او زیادت^{۳۵} از آنکه آدمی زادی^{۳۶}

۱ P. : — ۲ L., P. inserunt : آن — ۳ W. om. —

۴ W. : — ۵ P. : — ۶ L., P., W. : — ۷ L., P., W. : —

۸ P. om. : — و روی بجمع آورد : P. fol. 239 r. 1-3 et 239 v. 1 = S. fol. 288 r. 9

— (و بزبان ...) : P. fol. 239 v. 1-8 = S. fol. 287 v. 22 (بازداد) 10 — (نخواستم که ...) : P. fol. 239 v. 8 = S. fol. 288 r. 10 (راغب) 5 fol. 288 r.

— و موعظت : L., P., W. add. : ۱۰ S., P., L. : —

— ربانی : L., P., W. : ۱۲ — رحمت و رافت : P. om. : ۱۱

— آدمی را : P., W. : آدمی زادرا : S., L., W. : ۱۳

حکایت طوی عام فرمودن پادشاه اسلام در آوردی زرین بموضع باغ اوجان ۱۳۹

بلکه تمامت آفریدگان بشکر آن قیام توانست نمود و از آن غافل نیستم که شکرانه آنکه تمامت S. fol. 288 r. ۱ خلائی ایران زمین را که ودائع حضرت الوهیت اند از راه فضل و احسان در ربقة طاعت من آورده^۱ بصد^۲ هزار^۳ زبان واجب و لازم است و بغرور ملک یکهفته که باز گرفته^۴ از^۵ چندین هزار کس است فریفته^۶ نمی شوم و از اصناف نعمتها که حق تعالی در حق من کرامت کرده یکی آنست که آنچه مرا ارزانی داشته بدیگر^۷ پادشاهان^۸ نداد و آرزوی پیشینگان مرا مبذول فرموده و بهترین آنکه بندگان او^۹ از زحمت من^{۱۰} آسوده اند^{۱۱} و بسطنت من راضی و راغب^{۱۲} بنابرین معانی و مقدمات^{۱۳} نحواستم^{۱۴} که از سر نخوت و حیروت درین خرگاه^{۱۵} و بارگاه روم می باید که این زمان حاکم و محکوم ما و شما باتفاق^{۱۶} بی نفاق و ریا شکرانه این نعمت^{۱۷} عظیم را ادا کنیم^{۱۸} و از سر سوز و نیاز آمرزش گناهان خواسته بخشوع و خضوع باین خرگاه درآیم^{۱۹} و ابتدا بتلاوت قرآن مجید و طاعت و عبادت کنیم آنگاه بلهو و طرب اشتغال نماییم این کلمات پاکیزه^{۲۰} رانده نام خدای تعالی و رسول علیه السلام بتعظیم یاد کرده پای مبارك در خرگاه نهاد و پشت بمسند^{۲۱} کامکاری باز داد و فرمود تا زر و جامه بی اندازه و بیرون از حد^{۲۲} شمار^{۲۳} حاضر گردانیدند و بعد از اطعام^{۲۴} خلائی بالوان طعام آرا تمامت بدست خویش شکرانه را بصدقه داد چنانکه عموم طوائف^{۲۵} از آن بهره مند شدند^{۲۶} و سه شبانروز نجم قرآن^{۲۷} و اداء وظائف^{۲۸} عبادات هر طائفه بر طریقه خویش اشتغال نمودند و روز طوی تاجی^{۲۹} مرصع بجواهری که مثل آن کس ندیده بود بر سر نهاد و کمری مناسب آن درست^{۳۰} و جامهای زربفت بغایت^{۳۱} گرانباه پوشید و خوانین و تمامت شهزادگان و امرا

۱ P. om. : — ۲ P. : — ۳ هزار —

۴ L., P., W. add. : — ۵ L., P., W. : — ۶ P. : — ۷ بازمانده —

۸ v. ۷ — ۹ P. pro ۶ — ۱۰ exhibit : در زمان دولت من — ۱۱ v. ۱۰ —

۱۲ L. om. : — و مقدمات —

۱۳ P. pro ۸ — ۱۴ exhibit (v. S. fol. 288 r. 10) : من شکر این نعمت که توانم —

۱۵ P. om. : ۱۱ — ۱۲ v. ۱۲ — ۱۳ W. : — یاد کنیم —

۱۴ P. : — ۱۵ W. om. : — و حساب : L. add. : ۱۳

۱۶ P. : — ۱۷ W. : — درست — ۱۸ P. add. : — طاعات و — ۱۹ P. om. : —

و مقربان را فرمود تا بانواع تجملات آرایش کردند^{۱۵} و جمله^۱ باسیان^۲ بی نظیر سوار می شدند و تفرج^۳ می کردند و بعد از^۴ فراغ^۵ روی رای مبارک بضبط امور مملکت^{۱۶} و تدبیر مصالح سلطنت و ترفیه رعایا و نواخت کافه برایا آورد و با امراء دولت و اعیان حضرت کنگاج^۶ کرده فرمود که^۷ ۱۷ شهزاده خربنده^۸ زمستان در مازندران و آن حدود می باشد و تابستان بجانب^۹ طوس و ایبورد و مرو و سرخس^{۱۸} و حدود بادغیس و امیر نورین برقرار سابق با لشکرها^{۱۰} معین در اران قیشلامیشی می کند و پیوسته در^{۱۱} آن^{۱۹} طرف می اشد و امیر قتلغشاه با لشکر^{۱۲} بجانب گرجستان رود و بعضی از لشکر گرج بجانب دیاربکر روند و بتومان^{۲۰} امیر مولای پیوسته مستعد سفر شام باشند و تومان هولاجو محدود فارس و کرمان روند تا اگر احتیاجی^{۱۳} افتد بامیر ساداق^{۲۱} و سلطان کرمان پیوندند^{۱۴} برین^{۱۵} موجب معین فرموده ترغامیشی کردند^{۱۶} و السلام

حکایت ۱۷

توجه رایات همایون از شهر اسلام^{۱۸} اوجان بجانب بغداد و احوالی که در راه حادث گشت و وصول بواسط و حله و تصمیم عزیمت شام^{۲۲} پادشاه اسلام^{۱۹} در غرة محرم سنه اثنین و سبعائه از شهر اسلام اوجان بر عزیمت سفر شام متوجه حدود همدان گشت^{۲۳} و در آن روزها مقرر شده بود که امیر نورین بطرف اران بقیشلامیشی و محافظت آن حدود و اطراف رود و هنوز^{۲۴} اجازت نخواسته^{۲۰} در بندگی حضرت بجانب هشتروند روانه شد^{۲۱} و فرزندان شرف الدین عبدالرحمن که مدتی^{۲۵} حاکم تبریز بود^{۲۲}

- و سیران W. add. : ۳ — براسپان L. W. : ۲ — همه W. : ۱
— مشورت L. : ۶ — آن W. : ۵ — آن L. inserit : ۴
— W. om. : ۹ — پادشاه L. : ۸ — تا L. : ۷
— ۱۰-۱۲ L., P. om. : ۱۲ — S. om. : ۱۱ — ۱۰ v. ۱۲
— بدین P. : ۱۵ — پیوندند L., W. : ۱۴ — احتیاطی L. : ۱۳
— شهر اسلام W. om. : ۱۸ — دستان L. : ۱۷ — ۱۵-۱۶ L. om. : ۱۶
— در اردو بود P. add. : ۲۰ — پادشاه اسلام L. om. : ۱۹
— ۲۱ P. om. : ۲۰-۲۱ et inserit : S. fol. 288 r. 26 (و چون ...)
— بودند S., L., W. : ۲۲ — (باز گردید)

و بعد از آن بمستوفی ممالك روم رفته جامه سیاه کرده در بارگاه سلطنت پناه داد خواستند^{۲۶} که پدر ایشانرا نظام الدین یحیی پسر خواجه وحیه فرموده است کشتن^۱ و چون رایات همایون بهشتروند رسید S. fol. 288 v. ۱^۱ امیر نورین کاسه^۲ گرفته^۳ بازگردید و بطرف اران توجه نمود و روز عاشورا نظام الدین یحیی پسر خواجه^۲ وحیه و دولت شاه پسر ابو بکر دادقبادی را محدود یوز آغاچ^۴ و هشتروند بیاسا رسانیدند و دیگر روز عرش شاه پسر^۵ زاده سلطان حجاج کرمان را همچنین و از آنجا بجانب همدان در آمده در خانقاه مبارک که در دیه بوزینجرد^۵ احداث^۴ و انشا فرموده بر آن اوقاف بی اندازه کرده و عمارتی بغایت خوب و عالیست نزول فرموده و از آنجا بچغان ناوور^۵ فراهان رفت و چند روزی مقام فرموده برآه نهادند و در راه جمجال آمد و محدود بیستون سه امیر از امراء شام بایلی در آمده^۶ برسیدند^۶ مقدم ایشان علی شیر پادشاه اسلام^۷ ایشانرا بنواخت و سیورغامیشی فرمود و بوقت فتنه نوروز و گرفتن^۸ برادران و متعلقان او در حدود کرمانشاهان شبی با جمعی مقربان بی خیمه در صحرا مانده بود^۹ و در زیر کمری خفته^۸ و برابر آن درختی سایه گر^{۱۰} رسته و چون هنوز لکنزی را نگرفته بودند و معلوم نه که حال نوروز بکجا رسد خاطر مبارک^۹ پاره متوزع^{۱۱} بود در آن موضع تفکری^{۱۲} در آن باب میفرمود و از عالم غیب بسطی و فرجی روی نموده درین وقت چون^{۱۳} آنجا^{۱۰} رسید و آن کار بر وفق دلخواه بر آمده بود آن موضع و درخت را یاد آورد^{۱۴} و بر عزم زیارت با تمامت خواتین و امرا آنجا رفت^{۱۱} و بگریست و صدق و نیازی که در آن وقت آنجا پیش آورده بود یاد آورد و بر ظفر و نصرت که یافته بود شکرها گذارد^{۱۲} و دو رکعت نماز بنیاز ادا کرد و سر

- در آن ایام فرزندان شرف الدین عبدالرحمن که مدتی exhibit : ۱۵-۱۳ P. pro ۱
حاکم تبریز بود و بعد از آن مستوفی ممالك روم جامه سیاه کرده بودند بر در بارگاه سلطنت
— کاسه W. : ۲ — داد خواستند که پدر ایشانرا نظام الدین یحیی فرموده است کشتن
— نورنجرد W. : ۳ — نورنجرد L., P. : ۵ — یوز آغاچ P. : ۴ — L. om. : ۳
— غازان خان W. add. : ۷ — بایلی در آمدند P. : ۶
— سایه گستر L., P., W. : ۱۰ — بودند S., L., P., W. : ۹ — P. om. : ۸
— تفکر L. : ۱۲ — متفکر L., P. : ۱۱ — L. om. : ۱۳
— et contin. f. 677 v. — کرد L. : ۱۴

بسجده نهاد و بخشوع تمام از حضرت حق تعالی در همه احوال نصرت^۱ خواسته^۲ آنگاه سر برآورد و همگنانرا نصیحت فرمود و گفت در سرا و ضرا استعانت بحق جل و علا کنید و بهیچ حال از رحمت او^۳ نومید مشوید و بهیچ چیز عجب و غرور^۴ میارید و یقین داند که طرفة العینی از شما غائب نیست و بقوت و قدرت خود^۵ فریفته مگردید و از غیرت الهی بترسید و حاجتها که داشت از حق تعالی نجواست و از هر گونه نیتها خیر کرد خاصه آنکه^۶ در عدل و انصاف بیفزاید و تمامت حاضران نشانها بر آن درخت بستند و مانند زیارتگاهی شد بعد از آن^۷ مطربان چبری زدند^۸ و امرا رقص کردند امیر پولاد چینگسانگ حاضر بود و عرضه داشت که قوتله قان^۹ عم جد پادشاه اسلام^{۱۰} در جاغ خود پادشاه چند قوم بود و بغایت بهادر و مردانه چنانکه مثل بهادری بوی زدندی و در حق او شعر بسیار گفته^{۱۱} اند و آواز او چنان بلند و سهمناک بود^{۱۲} که از هفت پشته می گذشته اتفاقاً روزی جنگ مرکیت^{۱۳} برنشسته بود در راه^{۱۴} پیش درختی رسید و فرود آمد و با خدای قدیم مناجات کرد و از نصرت خواست و نیت کرد که اگر بر یانگی ظفر یابم^{۱۵} این درخت را زیارتگاه خویش^{۱۶} سازم و اورا بجامهای ملون زیا بیارایم حق تعالی اورا بر یانگی ظفر داد و بعد از فتح^{۱۷} مراجعت نمود و تا پیش آن درخت آمد بموجب نیت آنرا بیاراست و شکر آفریدگار عز و علا^{۱۸} گذارد^{۱۹} و با لشکریان زیر آن^{۲۰} درخت^{۲۱} در رقص آمد و چندان پای کوفتند که پیرامون آن^{۲۲} بقدر^{۲۳} یک گز زمین در مغاک افتاد پادشاه اسلام را^{۲۴} آن سخن^{۲۵} بغایت خوش آمد و فرمود که اگر اجداد ما را چنین نیاز و اخلاص^{۲۶} نبودی خدای تعالی ایشانرا سرور پادشاهان^{۲۷} جهان^{۲۸} نگردانیدی و اوروغ ایشانرا بمراتب بزرگ و درجات عالی نرسانیدی و در آن ذوق^{۲۹} ساعی زیر آن درخت سماع^{۳۰} کنان توقف فرمود و بعد

۱ L., P.: مدد و نصرت — ۲ L. om. — ۳ L. om. —
۴ — قویلای قان L., P.: — ۵ — دست بر دست زدند W. p.h.v.e. —
۶ — خود W.: — ۷ — قوم مرکیت (کیو) L., P.: — ۸ — بوده است P.: —
۹ — در زیر درخت L., P.: — ۱۰ — بکرد L.: — ۱۱ — تعالی و تقدس P.: —
۱۲ — غازان خان را W. add.: — ۱۳ — بقرب L.: — ۱۴ — S., W. om. —
۱۵ — وقت L., P.: — ۱۶ — سرور و پادشاه L., P.: — ۱۷ — اخلاصی P.: —

از آن بر عقب^۱ آوردوها روانه شد ناگاه از پیش امیر قتلغ شاه ایلچیان رسیدند و امراء^۲ شام که از آنجا گریخته بایلی در آمده بودند با خود^۳ آوردند مقدم ایشان علاءالدین پادشاه^۴ ایشانرا بنواخت و بمواعید^۵ خوب مستظهر گردانید و هم در آن حدود ایلچیان فاسلیوس^۶ پادشاه استنبول^۷ با تحف و هدایا برسیدند و پیغام دادند^۸ که فاسلیوس میخواهد که در سایه پادشاه اسلام باشد و دختر خویش^۹ باسم قومایی^{۱۰} بزدگی فرستد پادشاه ایشانرا نواخت S. fol. 289 r. فرمود^{۱۱} و از آنجا ببندینجین^{۱۲} رفت و بعد از سه مقام خوانین و اغرو قهارا بطرف بغداد فرستاد و چهارشنبه چهاردهم ربیع الآخر^{۱۳} از بندینجین بعزم شکار جوقین سوار شد و چند روزی در حدود سیب و واسط و مشهد سیدی ابوالوفا رحمة^{۱۴} الله علیه شکار کرد و بزیارت مشهد رفت و مجاورانرا بصدقات و انعامات مخصوص فرمود و فرمود^{۱۵} تا^{۱۶} بر نهری^{۱۷} که از آب فرات بدان بیابان بی آب رانده^{۱۸} و بدان سبب آن مزار مثل شهری شده^{۱۹} عمارتها کنند و از آنجا بحله آمد و در آوردوها نزول فرمود و مولانا قاضی نصیرالدین تبریزی^{۲۰} و^{۲۱} قاضی کمال الدین^{۲۲} موصلی که ایشانرا^{۲۳} از حدود ازان برسالت بمصر فرستاده بود از آنجا مراجعت نموده با ایلچیان مصر بحله^{۲۴} بزدگی رسیدند و جواب رسالات که نه بر وجه صواب گفته بودند ادا کردند و ایلچیان بوقتاء نیز^{۲۵} با سیصد سوار آمده بودند و یکشنبه غرة جمیدی الآخر که سر سال ترکان بود طوی کردند و ایلچیان^{۲۶} مصر و بوقتاء در آن روز تکشمیشی کردند از آن بوقتارا سیورغامیشی بسیار^{۲۷} فرمود و مصریانرا بتبریز فرستاد^{۲۸} و شهر بند گردانید و دو شنبه نهم جمیدی الآخر بر عزم دیار شام از جسر حله بگذشت و دو شنبه شانزدهم^{۲۹} ماه مذکور

۱ — اسلام L., W. add.: — ۲ — باخود P. om.: — ۳ — در عقب W.: —
۴ — قیایی P.: — ۵ — خویشرا L., P.: — ۶ — اصطنبول P.: — ۷ — واسلیوس L.: —
۸ — بندینجین W., مدخلس P.: بندینجین S.: — ۹ — نواخت L., P.: —
۱۰ — و فرمود W. om.: که L. inserit: —
۱۱ — تا بر هر آن نهری T = L., P.: S., W. p.h.v.e. —
۱۲ — فرمود که W. inserit: — ۱۳ — بریه بی آب رانده اند P. p.h.v.e.: —
۱۴ — مولانا قاضی نصیرالدین تبریزی L., P. om.: —
۱۵ — تمام L., P.: — ۱۶ — اورا P.: — ۱۷ — مولانا L., P. inserunt: —

مشهد امیرالمؤمنین حسین علیه السلام را^۱ زیارت کرد و پردهای با عظمت فرموده بود تا مجتہ آنجا^۲ ترتیب کرده بودند در آویخت و صدقات بی اندازه^۳ بمجاوران و حاضران داد و از محصولات نہر غازانی^۴ کہ^۵ در آن حدود بیرون آورده و این زمان آب آن عشهد^۶ می رود هر روز سه هزار من نان میاومہ سادات مقیم^۷ آنجا را معین فرمود و در آن روز ارمنی بلا از خراسان رسید و خبر آورد کہ سچهار هزار سوار یغی بنزدیک^۸ آمده بودند لشکر منصور بریشان زدند^۹ و جلہ را خسته و ناچیز گردانیدند پادشاهرا بغایت خوش آمد^{۱۰} و مهر^{۱۱} و شفقت او در حق^{۱۲} برادر زیادت شد^{۱۳} و آدینہ چہارم رجب سنہ اثنین و سبعائہ ایاجی رسید و خبر داد^{۱۴} کہ در اوائل^{۱۵} جمادی الآخر امیر نورین آقا در قشلاغ ازان وفات یافت پادشاه اسلام^{۱۶} از آن واقعه متالم خاطر گشت و کنار^{۱۷} ۱۲ بر^{۱۸} کنار فرات می رفت و چون مجدثہ رسید بیشتر خوانین و تمامت اغروقہارا فرمود تا از آب^{۱۹} فرات گذشتہ محدود^{۲۰} سنجار روند و آنجا مقام کنند و خویشتن با لشکر متوجہ عانہ شد و بولغان خاتون و بعضی خوانین دیگر جریدہ باسم وداع مصاحب^{۲۱} بودند روز شنبہ دوازدهم رجب بشہر عانہ نزول فرمود و حقیقت آنکہ در عالم^{۲۲} از آن متنزہ تر جائی نباشد شہر بر جزیرہ است^{۲۳} در میان فرات از دو جانب باغات و بساتین مشحون باشجار و ازہار و ریاحین بعرض فرسنگی^{۲۴} چنانکہ آفتاب از^{۲۵} جوانب آن^{۲۶} بر زمین نمی افتد و کوشکها و بناہای عالی^{۲۷} از سنگ مرمر تراشیدہ ساختمند و بنیاد آن از قعر^{۲۸} ۱۹ بر آورده و درجہا^{۲۹} از جوانب آن بر فرات و باغات بہشت آسا گشادہ و نزہت و خرمی آن بساتین و نخلستانها زیادت از^{۳۰} آنکہ در وصف گنجد^{۳۱} و بطول نود فرسنگ عمارات اعمال

۱ L., P.: حسین را رضی اللہ عنہ — ۲ W.: فراوان —
۳ L., P.: تا عشهد — ۴ L., P.: نہر اعلای غازانی —
۵ L., P.: گشت — ۶ W.: بخت — ۷ W.: بارہ —
۸ W.: آورد — ۹ W.: اول —
۱۰ L., P.: ۱۲ v. ۱۴ — ۱۱ L., P.: ۱۲ — ۱۲ W.: اسلام —
۱۳ L.: فرسنگ — ۱۴ L., P.: در عالم — ۱۵ L., P.: ۱۲ — ۱۶ L.: ۱۲ —
۱۷ L., P.: ۱۸ — ۱۸ L.: ۱۸ — ۱۹ L., P.: ۱۸ —
۲۰ L., P.: ۲۰ — ۲۱ L., P.: ۲۰ — ۲۲ L., P.: ۲۰ —

فراقی از^۱ ابتدای سکر فلوجہ کہ در حدود انبارست تا انتہای سروج و حران برین^۲ نمط است^۳ کہ یاد کردہ شد و بدین طول مذکور و عرض فرسنگی و زیادت از دو طرف فرات عمارات چنان متصل است^۴ کہ قطعاً^۵ سایہ درخت منقطع نمی گردد و متواصل سکرها بستہ و دولابہاء ناعور از جانبین روز و شب بآب^۶ گردان و کوشکها^۷ و بناہاء رفیع بیکدیگر متصل بر جلہ ہشتم روز بولغان خاتون وداع کردہ از آب بگذشت و متوجہ سنجار شد و رایات ہمایون^۸ با لشکر منصور بجانب رجبہ الشام توجہ فرمود^۹ و بیشتر از آنکہ رایات ہمایون^{۱۰} بر رجبہ الشام رسید آوازہ در افتاد کہ^{۱۱} یغی پیدا شد از طرف شام ہر چند آوازہ دروغ بود پادشاه فرمود تا لشکرھارا یاسامیشی کردہ و سلاح و جوشن S. fol. 289 v. راست کردہ روز بیست و ہشتم رجب تا کنار رجبہ برانندند و اہل آنجا عراہدا و دیگر ترتیبها راست کردہ^{۱۲} بودند بدان التفات نفرمود و شب از وثاق و لشکرگاہ مفارقت کردہ بنزدیک قلعہ رفت^{۱۳} امیر علم الدین غنی و اہل^{۱۴} رجبہ بقلعہ تحصن نمودہ بودند پادشاه اسلام در سلخ رجب فرمود تا امراء کبار^{۱۵} سوتای و سلطان و مؤلف این کتاب رشید طیب و خواجہ سعدالدین صاحب دیوان بنزدیک قلعہ روند و ایشانرا بایلی و طاعت خوانند بر وفق فرمودہ^{۱۶} بکنار قلعہ آمدند^{۱۷} و اشارت فرمودند تا یرلیغی بعبارت عربی در قلم آوردند^{۱۸} مشتمل بر آنکہ موجب^{۱۹} این عزیمت حرکات^{۲۰} ناصواب مصریانست کہ از مدتی باز بر آن اقدام می نمایند و بکرات رسولانرا حامل مواعظ و نصائح فرستادہ^{۲۱} شد و پند ناپذیرفتہ

۱ L. om. — ۲ v. ۳ — ۳ W. om.: ۲ — ۳ —

۴ L., P. om.: روز و شب بآب — ۵ v. ۷ —

۶ L., P. hic inserunt: و کترین بتدگان مبیط این کتاب باسم انشاء فرمانہاء عربی: بر وفق اشارت مخدومی اعظمی در آن سفر در زمرہ ملازمان بود و از حکم یرلیغ وجہ مایحتاج بندہ از خزائن عامرہ ترویج فرمودند و مخدوم کہ جاوید عمر باد از خاصہ استری ارزانی فرمود و دم بدم آثار (عنایت و P) تربیت مخدومانہ در بارہ این دولتخواہ باظہار می رسید بر — ۷ W. lac.: ۵ — ۷ —

۸ رایات ہمایون بیست و ہشتم رجب رجبہ: exhibit: ۸ — ۹ L., P. pro ۶ — خوف: S. — ۱۰ v. ۱۱ — ۱۱ L., P. om.: ۱۰ — ۱۲ L., P. om.: ۱۰ — ۱۳ L., P. om.: ۱۰ — ۱۴ L., P. om.: ۱۰ — ۱۵ L., P. om.: ۱۰ — ۱۶ L., P. om.: ۱۰ — ۱۷ L., P. om.: ۱۰ — ۱۸ L., P. om.: ۱۰ — ۱۹ L., P. om.: ۱۰ — ۲۰ L., P. om.: ۱۰ —

جوابهای بی التفاتانه فرستادند و بر جهالت و عدم ممارست امور عظیمه حمل کرده تحمل کردم^۱ و چون آن شیوه از اندازه بگذشت از راه ضرورت لشکر منصور^۲ بر عزم انتقام در حرکت آمد و ناچار گذر برین^۳ دیارست و الا با شما شامیان غرضی سببی^۴ نیست می باید که شما نیز درین امر تأمل کرده مصلحت دما و اموال^۵ خویش را رعایت کنید^۶ و بمطاعت و انقیاد پیش آیند و چون^۷ می دانید که حق با این طرفست عناد نه ورزید و خود را^۸ در معرض هلاک نیندازید ازین گونه یرلیغی^۹ در قلم آمد و آنرا تمغا زده در قلعه^{۱۰} فرستادند موصل^{۱۱} باز گردانیدند^{۱۲} که چون^{۱۳} عبارات فرمان بغایت فصیح و بلیغ است يك امشب مهلت می خواهم تا بغور معانی آن رسیده فردا روز جواب گوئیم^{۱۴} روز دیگر پنجشنبه غره شعبان جمال الدین اسکندری را و شیخ شرف الدین از مریدان سیدی احمد کبیر بیرون فرستادند^{۱۵} بحواب آن یرلیغ عرضه داشتند که فرمان پادشاه اسلام را^{۱۶} مطیع و منقادیم ایشانرا نواخت فرموده باز گردانیدند و دیگر روز^{۱۷} حسام الدین لاجین نائب علم الدین غنی که^{۱۸} کوتوال قلعه بود بزیر آمد و اظهار ایلی و مطاوعت کرد و نوازش یافته باز^{۱۹} گردید و دیگر روز او و سیف الدین قلیچ^{۲۰} پسر مهتر غنی و قاضی نجم الدین و جمعی از^{۲۱} اعیان رجه فرو آمدند و شرائط اتمام^{۲۲} ایلی بتقدیم رسانیدند و بشرف بندگی حضرت سلطنت^{۲۳} پیوستند و در باب تقریر اعمال و اشغال غنی و ابناء و نواب و قاضی^{۲۴} و جمهور صاحب شغلان آنجا و امان اهل^{۲۵} شهر و قلعه^{۲۶} و ولایت یرلیغها محکم بعبارت عربی در قلم آمد^{۲۷} و مشحون بتمغاء مبارك^{۲۸} بایشان تسلیم رفت و سه شنبه ششم شعبان از قلعه رجه کوچ فرمود و از طرف خراسان خبر^{۲۹} خوش رسید که^{۳۰} لشکر قایدو منهزم گشت و^{۳۱} قایدو نماند و دوا مجروح است و درین

- ۱ L., P.: رفت — ۲ P. om.: لشکر منصور — ۳ P. om.: —
 ۴ W.: بلیغ — ۵ L., P., W. inserunt: یقین — ۶ L., P. add.: —
 ۷ W.: و پیغام دادند — ۸ L., P.: قاصدرا — ۹ L., P. add.: —
 ۱۰ W. add.: غازان خانرا — ۱۱ S., W. om.: —
 ۱۲ L., P.: قلیچ — ۱۳ L. om.: — ۱۴ P. om.: — ۱۵ P. om.: —
 ۱۶ P. om.: و قلعه — ۱۷ W.: نوشتند — ۱۸ L., P.: خبرها —
 ۱۹ L., P.: که —

حکایت توجه رایات همایون از شهر اسلام اوجان بجانب بغداد و ۱۴۷
 احوالی که در راه حادث گشت

مدت امیر^۱ قتلغشاه و چوبان و مولای با لشگرها^۲ بمجدود رقه از آب فرات گذشته بودند و مجدود حلب رسیده پادشاه اسلام بالای دیر بسیر بر کنار آب فرات فرو آمد^۳ و سه روز مقام فرموده تمامت^۴ امرارا با لشگر بهم روانه فرمود تا بامیر قتلغشاه و دیگران پیوندند^۵ و چون بهار^۶ درآمده بود و آبها زیادت گشته و هوا گرم شده بر^۷ عزیمت طرف سنجار و موصل سیزدهم شعبان از فرات عبور فرمود^۸ و در شهر ماکسین از آب خابور بگذشت و ایلچیان خراسان سایغان و قونجی^۹ اقتحاجی را نواخته اجازت مراجعت^{۱۰} فرمود و در آن بریه^{۱۱} پر لاله و اخوان تماشاکنان و شکارزان می آمد روز یکشنبه بیست و پنجم شعبان در موضع چهار^{۱۲} طاق زیر سنجار بنحوائین که باستقبال آمده بودند پیوست و دو سه روز مقام کرده غره رمضان بتلعفر باوردوها نزول^{۱۳} فرمود و سلطنت تمامت^{۱۴} دیار بکر و دیار ربیعہ بسلطان نجم الدین ماردین مفوض فرمود و او را الملک منصور لقب داد و از آب دجله بگذشته در صحراء کشاف نزول فرمود و اهل موصل از دست ظلم و تعدی فخر عیسی نصرانی الغیاث بفلک^{۱۵} هفتم رسانیدند فرمان شد که سلطان نجم الدین چون بموصل رود^{۱۶} کار او تمام کند سلطان او را بفرب آنکه نائی آنجا بوی دهد^{۱۷} بعد از چند^{۱۸} S. fol. 290 r. روز هلاک کرد^{۱۹}

حکایت

وصول قتلغشاه نویان بلشگر مصر و مراجعت نمودن از آنجا^۱ و مراجعت نمودن رایات همایون باوجان^۲

پادشاه اسلام در کشاف منتظر وصول امرا و لشگر که بشام بودند می بود و ایشان چون بجمع رسیدند آغاز غارت و قتل^۳ عام کردند و چون بدمشق

- ۱ L., P., W.: امرا — ۲ L.: فرو آمدند — ۳ L., P.: مجموع —
 ۴ L.: پیوندند — ۵ L.: و — ۶ T. = L.; S.: ساعان و قونجی — ۷ L., P. add.: ممالک; W. om.: —
 ۸ L., P. add.: ساقان و قونجی; W.: ساعان و قونجی; P.: —
 ۹ T. = L., P.; S., W.: او را بپادشاه بزرگ رسانیده: P. inserit —
 ۱۰ L., P. pro ۹-۱۰ exhibit: از شر (خلق): L. —
 ۱۱ P. add.: با لشگر — (و فساد: P.) او امان یافتند (و السلام: P.) —
 ۱۲ L. om.: ۱۱-۱۲, P. pro ۱۱-۱۲ exhibit: پادشاه —
 ۱۳ L. om.: ۱۱-۱۲, P. pro ۱۱-۱۲ exhibit: پادشاه باوجان — W.: اسلام بجانب اوجان —

تزدیک شدند^۱ و شنودند که یاغی نزدیک رسیده^۲ بامداد شنبه غرة رمضان یکبار سوار شدند و قرب^۳ پنج فرسنگ بیشتر رفتند و از آب و گل بسیار بگذشتند و بموضع ضمیر^۴ مرج الصفر یاغی رسیدند و دیگر روز که دوم رمضان بود مصاف دادند دست چپ لشکر ما دست راست ایشان^۵ بزد^۶ و سیزده امیر معتبر^۷ ایشان از آن جمله حسام^۸ الدین استادالدار^۹ و خلقی تمام بقتل آمدند و خسته و مجروح شدند و بهزیمت رفتند و جمعی بهادران ما بر عقب^{۱۰} ایشان چند فرسنگ بدوانیدند و قتلغ شاه نویان از قلب میل بجانب چپ کرد تا مدد کند دست^{۱۱} راست جدا و تنها ماند^{۱۲} دست چپ مصریان بریشان زدند و جهت آنکه لشکر اندک بود باز پس نشستند و چون امیر قتلغ شاه بدست چپ رسید^{۱۳} ایشان از جنگ فارغ شده بودند و شب درآمده امیر بر بالای پشته رفت و بایستاد و لشکرها را روی با آجا آوردند و آن شب^{۱۴} تا بامداد تمامت بر پشت اسب بایستادند و تشنگی بر مردم و چهارپای^{۱۵} غلبه کرد و شبانه مصریان پیرامن آن پشته محیط شدند^{۱۶} چون روز شد هزاره امیر پولاد قیا^{۱۷} و از آن^{۱۸} ۱۱ تکا^{۱۹} تیمور پسر امیر الحیل و^{۲۰} ۱۳ ناصرالدین یحیی^{۲۱} برابر ایشان مانده بودند مصاف^{۲۲} ۱۵ کردند و امیر قتلغ شاه تایتاق و ترسارا فرمود که شما دی روز جنگ نکرده اید امروز بمدد ایشان روید هر دو باتفاق^{۲۳} پیش ایشان آمدند و جنگ در پیوستند و شامیان و مصریان پیرامن پشته^{۲۴} ۱۶ رها کردند یکبار روی بایشان آوردند^{۲۵} و چون روز پیشتر^{۲۶} ۱۷ لشکر از ضبط افتاده بود و هزارها از هم جدا شده^{۲۷} ۱۸ بهیچ وجه یاسامیشی میسر نمی شد تا نماز پیشین^{۲۸} ۱۵ بایستادند و بعد از آن بازگشتند و پیامدند و در راه آب و گل بی اندازه بود بسیاری از اسپان در وحل بماندند و لشکریان^{۲۹} ۱۸ متفرق گشتند

— و L., P. inserit: ۳ — ۱-۲ — P. om.: ۲ — ۱ v. ۲ —
 — قبر W.: ۶ — ۷ v. — ۵ — ایشانرا L., P.: ۴ —
 — چهارپایان W.: ۹ — W. om. — ۸ — ۵-۷ — L., P. om.: ۷ —
 — یکا W.: ۱۲ — ۱۳ v. — ۱۱ — فولاد قیا P.: ۱۰ —
 — ۱۳-۱۱ — L., P. om.: و از آن S., W. hic inserunt: ۱۳ —
 — آغاز مصاف L., P., W.: ۱۵ — مکان (یکان) L.: تیمور P. add.: ۱۴ —
 — بیشتر روز S., L., W.: ۱۷ — T. = P.; — نشسته W.: ۱۶ —
 — کشته L., P., W.: ۱۸ —

و تایتاق و ترسا بادید نیامدند و امیر قتلغشاه و تکاتیمور^۱ نوزدهم رمضان در صحراء کشفای بیدگی حضرت پادشاه^۲ ۱۷ اسلام^۳ رسیدند^۴ و دیگر روز رایات همایون نهضت فرمود و بظاهر اریل در باغ^۵ فرو آمد و از آنجا کوچ کرده براه دربند زنگی از^۶ ۱۸ کوهستان کردان بیرون آمد و عید فطر در حوالی دربند زنگی کردند و روز شنبه هفدهم شوال امیر چویان که بواسطه لشکریانی^۷ ۱۹ که پیاده مانده بودند^۸ توقف کرده بود و ایشانرا تعهد و غم خوارگی کرده^۹ بآهستگی از راه بغداد می آورد بیدگی^{۱۰} رسید و^{۱۱} سیورغامیشی تمام^{۱۲} یافت و چون پول سرخ مراغه رسیدند خواتین و اغزو قهارا براه سه گنبد و یوز آغاچ باوجان روانه فرمود^{۱۳} و خویشتن^{۱۴} ۹ جبریده بکوه سهند بشکار رفت^{۱۵} ۱۰ و هفته^{۱۶} ۱۱ آنجا شکار کرده^{۱۷} ۱۲ پنج شنبه دهم^{۱۸} ۱۳ ذی القعدة سنه^{۱۹} اثنین و سبعاثه بشهر اسلام اوجان^{۲۰} ۲۲ نزول فرمود^{۲۱} ۱۴

حکایت

پرسیدن^۱ ۱۵ یارغوی امرا و لشکریان که از شام مراجعت نموده بودند و قوریلتای ساختن بموضع اوجان و تکشیمیشی کردن ایشان

بعد از آن که رایات همایون بشهر اسلام اوجان رسید دوم روز که دوازدهم ذی القعدة بود آغاز یارغو پرسیدن کردند^۲ ۲۴ و هر چند باریک می پرسیدند چون یارغونامه محلّ عرض می رسانیدند پادشاه اسلام دقائق چند ایراد می کرد و دیگر^۳ ۲۵ باره باز از^۴ ۱۶ سر^۵ ۱۷ می پرسیدند و آن دقائق را رعایت می کردند عاقبة الامر غرة ذی الحجة یرغوها تمام شد^۶ ۱۸ و اغوتای ترخان

— غازان خان W. add.: ۲ — دیگران L., P. om.; W.: ۱ —
 — بازمانده بودند L. P.: ۵ — بزرگ W. add.: ۴ — رسید S., L., P.: ۳ —
 — حضرت پادشاه اسلام P.: حضرت L. add.: ۷ — نموده L., P.: ۶ —
 — بشکار بر نشست P.: ۱۰ — خود W.: ۹ — P. om.: ۸ —
 — روز P. inserit: ۱۲ — مدت يك هفته P.: ۱۱ —
 — (و آن شب ..) P. lac. usque ad S. fol. 290 v. 12: ۱۳ —
 — رسیدن L.: ۱۵ — بمبارکی و السلام L. add.: ۱۴ —
 — یارغو با تمام شد W.: ۱۸ — بس L.: ۱۷ — W. om.: ۱۶ —

S. fol. 290 v. ^۱ پسر حیک ^۱ ترخان و طوغان تیمور از قوم منکقوت را یاسا رسانیدند و آنچه موجب ^۲ یاساق بزرگ بود در هر باب بتقدیم پیوست ^۳ آنگاه در روز پنج شنبه دوم ذی الحجه آغاز طوی قوریلتای کردند و امرا بشرف تکشمیش مشرف شدند ^۴

حکایت

طاری شدن رمد ^۴ پادشاه اسلام را ^۵ و وصول شهزادگان از خراسان و توجه رایات همایون بغداد و نزول فرمودن بهولان موران

^۶ رایات همایون روز پنج شنبه بیست و پنجم محرم سنه ثلاث و سبعائه بدارالملک ^۶ تبریز رسید و بقلعه نزول فرمود و بترتیب ^۷ لشکر و سلاح اشارت راند ^۷ بعد از چند روز عارضه رمد طاری گشت و اطبا و حکما بمعالجه و مداواة آن مشغول گشتند ^۸ و مدت آن عارضه امتدادی یافت و زمان عزم قشلاخ تنگ درکشید و دوشنبه چهارم صفر خاتون معظمه ایلنوزمیش ^۹ خاتون با شهزادگان بسطام و ابویزید از خراسان رسیدند و پادشاه اسلام بوصول ایشان عظیم مبهج و شادمان گشته ^{۱۰} و دختر خویش ^{۱۱} اولجای قتلغ را نامزد بشاهزاده بسطام ^{۱۲} کرد ^{۱۳} و همواره ایشانرا پیش خود ^{۱۴} نشانده بود و مراعات و دلداری ^{۱۵} می کرد و در آخر مدت مقام در تبریز یکشنبه هفتم ربیع الاول بمعالجه اطبای ختای وجود مبارک خویش را بدو موضع ^{۱۶} داغ کردند ^{۱۷} و آدینه نوزدهم ربیع الاول از شهر تبریز نهضت فرمود و چون ییلازا از دیار هندوستان جهت بندگی حضرت ^{۱۸} آورده بودند فرمود تا چنانکه قاعده است تختی بر پشت پیل بنهاند و اول که از شهر بیرون آمد بر پیل نشست ^{۱۹} و تا میدان براند و از چاشت تا پسینگاه بتفرج ییلان و راندن ایشان مشغول بود و خلق شهر بانبوهی تمام مرد ^{۲۰} و زن بنظاره ایستاده بودند و دعاها باخلاص میگفتند ^{۲۱} و آن

۱ L. : حسک، W. = S. — ۲ L. add. : مقتضی —
۳ L. : W. add. : والسلام — ۴ L. : W. : عارضه رمد —
۵ W. add. : غازان خان — ۶ W. : بدار السلطنة —
۷ L. : W. : فرمود — ۸ L. : W. : —
۹ L. : W. : خویش را — ۱۰ L. : W. : —
۱۱ L. : W. : کرد — ۱۲ S. : L. : W. : —
۱۳ P. : om. — ۱۴ L. : —
۱۵ L. : — ۱۶ L. : —
۱۷ L. : — ۱۸ L. : —
۱۹ W. : — ۲۰ W. : —
۲۱ W. : —

حکایت طاری شدن رمد پادشاه اسلام را و وصول شهزادگان از خراسان و توجه رایات همایون بغداد و نزول فرمودن بهولان موران

شب ^۱ در باغستان تبریز نزول فرموده بود ^۲ و دیگر روز روان شد S. fol. 291 r. ^۳ براه اوجان و بسبب ^۴ آنکه شک مبارکش از آسیب داغ متالم شده بود و ضعف بر مزاج مستولی گشته بر اسپ مستمسک نمی توانست بود بیشتر اوقات در محقه می نشست و هر روز اندک راهی قطع می کردند و آخر ربیع الاول امیر قتلغ شاه ^۵ از یوز آغاچ باز گردید ^۶ تا بقشلاخ اران رود و آن طرف را محافظت نماید و دو شنبه ^۷ چهاردهم ربیع الآخر مجدود سرای جویمه گورگان ^۸ رسید و در ^۹ سغورلق و حدود همدان برف بافراط افتاده بود و سرما بغایت سخت شده و راه بغداد بر آن صوب ممکن نه که توان رفت بدان سبب ^{۱۰} عزیمت بغداد قسح فرمود و بکنار هولان موران فرمود چه آنجا نیز ^{۱۱} از جمله قشلاغهاست و حقیقت آنکه زمستانگاهی بغایت ^{۱۲} نیکو بود و نعمت فراوان از جوانب می آوردند و همیشه بی اندازه موجود و مردم هر کس لیورت خویش فرو آمدند و از سر فراغت بمهمات ^{۱۳} و مصالح مشغول شدند از اتفاق روزی پادشاه اسلام کفارت صغیر را ده مسکین را ^{۱۴} طعام و کسوه می داد میخواست تا بدست ^{۱۵} مبارک خویش دهد فرمود تا ده درویش را حاضر گردانند ^{۱۶} مهتر نجیب الدین فرمایش که از جمله خواص و مقربان بود بر وفق ^{۱۷} فرمان ده درویش ^{۱۸} بدرگاه حاضر گردانید ^{۱۹} و در حضور خویش ایشانرا طعام داد تا بخورند و فرمود تا ده تا جامه از خزانه بیاورند ^{۲۰} و در ایشان متامل ^{۲۱} نظر ^{۲۲} کرده هشت را ^{۲۳} هر یک را تائی جامه ^{۲۴} بداد و دو جامه بدست مهتر نجیب الدین داد و گفت بیرون رو و دو درویش دیگر ^{۲۵} یار تا بایشان ده که این هر دو ترسانند نجیب الدین گفت نه شما گفتید کی مسلمانیم گفتند بلی جهت طمع با تو چنان گفتیم ^{۲۶} اما با پادشاه اسلام دروغ نتوان گفت نظر

۱ W. insert : هم — ۲ L. : P. : فرمود، W. p.h.v.e. : —
۳ L. : P. : W. : جهت — ۴ L. : P. : قتلغشاه را —
۵ L. : P. : p.h.v.e. : در شب — ۶ L. : P. : om. : گورگان —
۷ L. : P. : W. : مسکین — ۸ L. : P. : W. : گردانیدند —
۹ L. : — ۱۰ L. : —
۱۱ L. : — ۱۲ L. : —
۱۳ L. : — ۱۴ L. : —
۱۵ L. : — ۱۶ L. : —
۱۷ L. : — ۱۸ L. : —
۱۹ L. : — ۲۰ L. : —
۲۱ L. : — ۲۲ L. : —
۲۳ L. : — ۲۴ L. : —
۲۵ L. : — ۲۶ L. : —

مبارک او راستست ما هر دو دین ترسائی داریم^۱ این نکته دلیل^۲ واضح است بر آنکه^{۱۳} او^۳ ولی از اولیای حق عز و علا بود رحمة الله علیه رحمة واسعة^۴ والسلام

حکایت

در خلوت^۵ نشستن پادشاه اسلام^۶ بقشلاق هولان موران و ظاهر شدن اندیشه مخالفت الافرنك^۷ و یاسا رسیدن جماعت قاتان

^{۱۴} پادشاه اسلام در آن قشلاغ چند روزی میخواست که خلوتی بر سیل چله برآورد فرمود تا^۸ بیرون بارگلا وثاقی زدند و تنها در آنجا^{۱۵} بنشست و هیچ آفریده را^۹ بغیر از خواجه سرایی یا کریکتانی پیش خود^{۱۰} راه نمی داد و هر روز باندک مایه غذا^{۱۱} قناعت می نمود در اثنای^{۱۶} آن حال حالتی عجیب واقع گشت و آن چنان بود که جمعی مشایخ صورت فضول سریرت مقدم ایشان پیر یعقوب باغبانی در^{۱۲} شهر^{۱۷} تبریز شهزاده الافرنك را بسبب حب جاه و مال دعوت کرده بودند و خواسته که کراماتی که نداشتند ظاهر کنند در آن روزها^{۱۳} مریدی محمود نام را باورد و فرستادند تا جمعی مقربان را با خود یکی کنند^{۱۴} آن مرد از سر نادانی آن راز را^{۱۵} آشکارا کرد و گفت شخصی که^{۱۶} ۱۹ چهل گز بالا دارد و پنج گز پنا از کوههای مرند و وایقان^{۱۷} پیش شیخ یعقوب می آید و او را تربیت می فرماید و این^{۱۸} اسرار بر وی^{۲۰} کشف می کند و اکنون پادشاهی بشهزاده الافرنك داده طوعاً او کرهاً پادشاهی از آن اوست و درویشان بدو ارزانی^{۲۱} داشته اند این

۱ L., P.: ترسائیم — ۲ P., W.: دلبلی — ۳ v. ۴ —

اولیاء از جمله اولیاء خدا بود P.: از جمله اولیاء خدا بود exhibit: ۳-۴ L. pro

۴ L. pro — ۵ W.: بنخلوت — ... از اولیاء خدا بود عز و جل و قدس روحه W.:

۶ W. add.: غازان خان —

۷ T. = L., P.; S., W.: و ظاهر شدن الافرنك و مخالفت او —

۸ W.: که — ۹ L., P.: آفریده — ۱۰ L., P.: خویش —

۱۱ P. om. — ۱۲ W.: از — ۱۳ P. om. —

۱۴ L., P.: کند — ۱۵ L., P.: راز —

۱۶ T. = L., P.; S., W. om. — ۱۷ P. om.: و وایقان —

۱۸ L., P. om. —

سخن بسمع خواجه سعدالدین صاحب دیوان رسید او را بگرفت و در بند کرد و قضیه در بندگی پادشاه اسلام عرضه داشت^{۲۲} و خانی^۱ احتاجی را^۲ باستحضار مفسدان فتنه انگیز^۳ تبریز فرستاد بعد از ده روز باز آمد و پیر یعقوب و ناصرالدین ایلی قان^۴ و شیخ^{۲۳} حبیب که خلیفه رشید بلغاری بود و سید کمال الدین تمامت را می آورد و شیخ رشید شیخ صدرالدین^۵ زنجانی بود و سید^{۲۴} کمال الدین هم از ملازمان او^۶ و عجب آنکه چون پادشاه اسلام ایشانرا بدید گفت در خاطر من می آید که این قاتان^{۲۵} متعلقان صدرالدین زنجانی باشند^۷ و چون تفحص کردند همچنان بود فرمود که مرده هنوز فتنه می انگیزد بعد از آن بنفس^{۲۶} خویش بنشست و بحضور امرا و مقربان آن سخن را^۸ پرسید و آن طایفه جهال هم از آن نوع بیهودها میگفتند و چون نیکو بغور رسید^۹ S. fol. 291 v. معین شد که معتقد ایشان همان شیوه مزدک است و مطلوب^{۱۰} آنکه آن طریقه را در میان خلق پیدا گردانند^۲ چون گناه بریشان ثابت گشت یعقوب گفت^{۱۱} پیران ما را نگاه دارند پادشاه اسلام^{۱۲} فرمود که پیران من خدا و مصطفی^۳ و مرتضی اند بنگریم تا قوت ایشان غالب تر است^۴ یا از آن تو و فرمود تا او را از بالای کوهی که بر^{۱۳} آنجا^۵ بود^{۱۴} فرو انداختند و اصحاب او را یاسا رسانیدند^۵ و گناه شهزاده الافرنك بیخشید^{۱۵} او گفت چون پادشاه^۷ مرا سیورغامیشی فرمود^{۱۶} صورت حال راست بازگویم^۶ چنانست که مرا دوسه نوبت در تبریز بهائۀ آنکه^۹ بشکار می رویم پیش^{۱۰} شیخ یعقوب بردند و او^{۱۱} و مریدان او در حالت سماع^{۱۸} و غیره^{۱۷} ازین شیوه کرامات^{۱۳} میگفتند و مرا غرور^{۱۴} پادشاهی می دادند اما

۱ T. = L., P., W.; S.: جانی — ۲ v. ۳ —

۳ L.: قان, قان — ۴ L., P.: انگیز کرد exhibit: ۳-۴ W. pro — ۵ L.: انگیزان —

۶ W.: باشد — ۷ W. om.: ۵-۶ — ۸ v. ۶ —

۹ L., P.: مقصود — ۱۰ L., P.: رسیدند — ۱۱ L., P.: برغو —

۱۲ W. om. — ۱۳ W. add.: غازان خان — ۱۴ L., P.: در —

۱۵ S. L. W.: بودند — ۱۶ v. ۱۶; P. add.: والسلام —

۱۷ L., P. add. et pro ۱۵-۱۶ exhibit: و فرمود که بخراسان پیش شهزاده خربنده —

۱۸ T. = L., P.; S., W. om. — ۱۹ L., P. om.: و وایقان —

۲۰ L., P. om.: و غیره —

^{۱۵} من از خوف نمی یارستم نمود^۱ و پنهان می داشتم و یتیمش^۲ نائب تایتاق را نیز یارغو داشتند و چون بگناه معترف شد^{۱۶} او را نیز یاسا رسانیدند و اقبوقا^۳ پسر تایتاق هر چند در آن کنگاج داخل بود و از^۴ اخلاط آن معجون چه الافرنک^{۱۷} گفت تمامت گناه اوست لیکن چون او جوان و کودک بود^۵ و پدرش در جنگ شام کیجامیشی کرده و در دست^{۱۸} یانگی اسیر شده پادشاه اسلام^۶ گناه او را ببخشید و او را محبوس فرمود والسلام^۷

حکایت

طوی کردن در آوردی ایلتوزمیش خاتون جهت سال نو شهزاده ابوزید و بیرون آمدن پادشاه^۸ از چهاه

^{۱۹} روز یکشنبه غرة جمیدی الآخر در آوردی ایلتوزمیش خاتون جهت نوشیدن سال نو^۹ شهزاده^{۱۰} ابوزید طوی^{۱۱} کردند^{۱۲} چنانکه معهودست^{۱۳} و^{۱۴} پادشاه اسلام و تمامت خواتین و شهزادگان و امراء حاضر شدند و مراسم^{۱۵} تهنیت و شادمانی بتقدیم رسانیدند S. fol. 292 r. و داد طرب و عیش^{۱۶} دادند و پادشاه اسلام شهزادگان و خاتونان و اشیاع^{۱۷} ایشانرا بانواع نواخت و نوازش^{۱۸} و سیورغامیشی^۲ مخصوص فرمود و بعد از آن پادشاه اسلام^{۱۹} از خلوت بیرون آمده روی بترتیب امور مملکت و ضبط مصالح سلطنت^۳ آورد و مزاجش روی بصحت آورده بود و خرم و خوش دل روزگاری گذرانید و بواسطه فتح و ظفر^۴ مجتهد^{۲۰} واضح^{۲۱} شدن مکر و خدیعت شیخ و اتباع او جمهور ارکان دولت مستبشر و مستظهر بودند

- سش : L., P. ۲ — از خوف باز نمی توانستم نمود : L., P. ۱ — است : L., P. ۵ — واز : W. om. ۴ — اقبوقا : L., P. ۳ — اسلام : L., P. add. ۸ — L., P. om. ۷ — غازان خان : W. add. ۶ — ترتیب طوی : P. ۱۱ — L., P. om. ۱۰ — L. om. ۹ — عساکر : L. inserit ۱۴ — چنانکه معهودست : L. om. ۱۳ — کرد : L. ۱۲ — ولهو : L., P. add. ۱۶ — L., P. om. ۱۵ — و نوازش : L., P. om. ۱۸ — خواتین و اشیاع و اتباع : L., P. ۱۷ — بواسطه : W.; فتح و ظفر مجتهد : P. om. ۲۰ — اسلام : W. om. ۱۹ — ظاهر : W. ۲۱ —

حکایت

سیورغامیشی پادشاه اسلام^۱ در حق^۲ خواجه سعدالدین صاحب دیوان^۳ بجهت اخلاص^۴ که در قضیه الافرنک نموده بود

^۵ پادشاه اسلام^۵ چون خواجه سعدالدین^۶ صاحب دیوان^۷ آن رسول پیر یعقوب را که جهت استجلاب قلوب باوردو^۸ آمده بود و از بهر هر کس پیغامها بمواعید خوب آورده فی الحال بگرفت و در دم آن نکته را در بندگی^۷ حضرت سلطنت بمحلّ عرض رسانید در حق او بغایت نهایت^۸ معتنی^۹ و معتقد گشت و یقین دانست^{۱۰} که اعتماد کئی که در جمیع ابواب بر وی کرده عظیم^{۱۰} بموقع افتاده و صدق اخلاص او در بندگی و راست^۹ دلی او در هواداری و کوچ دادن بر وجهیست که اگر هر روز او را بصد گونه نواخت و سیورغامیشی^{۱۰} فرمایند لائق و سزاوارست و وضع الشیء فی موضعه بود بدان سبب خواست که او را بنوعی^{۱۱} سیورغامیشی^{۱۱} فرماید^{۱۲} که مرتبه و منزلت^{۱۳} او زیادت گردد و حشمت و عظمت او افزون تر شود و چون زمام حلّ و عقد^{۱۲} امور مملکت و عنان قبض و بسط مصالح سلطنت بر وجهی در کف کفایت او نهاده بود و بنمطی بدست^{۱۳} درایت^{۱۴} او داده که بر آن هیچ مزیدی تصور نداشت سیورغامیشی او بر آن وجه کرد که یکهزاره لشکر^{۱۴} مغول بوی توسامیشی فرمود و او را توق و کهور که^{۱۵} ارزانی داشت و تمامت امراء^{۱۶} فرمود تا برفتند^{۱۵} و شرائط تهت اقامت کردند^{۱۷} و حقیقت آنکه آن^{۱۸} ذات ملک صفات که مجمع فضائل نفسانی و منبع^{۱۶} کمالات انسانیت^{۱۹} هر لحظه بهزار چندین سزاوارست چه وجود پر جودش^{۲۰} سبب آسایش رفیع و وضع و خواص و عوام و موجب آرایش ملک و دولت و ایمان و

- صاحب اعظم : L., P. inserunt ۲ — خلد ملکه : L. P. add. ۱ — اخلاصی : P. ۴ — سعد الحق و الدین : P. p.h.v.e. ۳ — سعد الدوله و الدین : P. ۶ — غازان خان : W. add. ۵ — بنهایت غایت : P. ۸ — عزت انصاره : L., P. add. ۷ — کند : L. ۱۲ — فرمایند : L. om. ۱۱ — T. = L., P., W.; S. om. ۱۰ — کورکه : W.; کورکا : P. ۱۵ — L. om. ۱۴ — و منزلت : W. om. ۱۳ — بتقدیم رسانند : P.; باقامت رسانیدند : L. ۱۷ — تمامت را : L. om.; P. ۱۶ — L., P. om. ۱۸ — v. ۲۰ — T. ۱۹-۲۰ = L., P., W.; S. lac. ۲۰ —

۱۷ اسلام است حق تعالی او را از جاه عریض و حشمت مستفیض برخوردار
داراد ۱ والسلام ۲

حکایت

وفات کرمون ۳ خاتون و نقل مرقد او ۴ بتبریز ۵ و کلماتی چند ۶ حکمت

آمیز ۷ که پادشاه اسلام در حال خلق ۸ فرموده است ۹

۱۸ سحرگاه شب سه شنبه دوازدهم جمادی الآخر سنه ثلث و سبعمائه
کرمون ۱۰ خاتون دختر قتلتمور پسر اباتای ۱۹ نویان که خاتون پادشاه اسلام ۱۱
بود بموت مفاجاة ۱۲ وفات یافت در قشلاغ حدود سرای جومه ۱۳ و مرقد او را
باین ۲۰ هر چه تمامتر بتبریز نقل کردند و چون او در غلواء جوانی بود و
از دنیا تمتع نیافته پادشاه اسلام را ۱۴ مرگ او بغایت ۲۱ سخت آمد و از آن
واقعه ۱۵ متالم خاطر گشت و بعد از واقعه در آوردی او حاضر شد و بسیار
بگریست و فرمود ۲۲ تا آنچه وظیفه ترتیب و آیین باشد در حق او بهمه وجوه
بتقدیم رسانند و بعد از آنکه ۱۶ صندوق او را نقل کردند ۲۳ بهر وقت که او را
یاد ۱۷ فرمودی آب در چشم مبارک ۱۸ آوردی روزی جمهور ارکان ۱۹ دولت
حاضر بودند فرمود که S. fol. 292 v. در جهان چه کارست که از آن دشوار و
صعب تر نیست امراء گفتند اسیر یاغی و زبون دشمن شدن ۲۰ جمعی گفتند
درویشی گروهی گفتند مردن فرمود که سخت تر کاری زادن است و بدینا
آمدن از آنکه جمله عنا و بلا و زحمت ۲۱ و مشقات در تحت حیوة است و
اگر وجود نبودی هیچ ۲۴ دشواری نبودی و در جهان آدمی را هیچ آسایش چون
مرگ نیست بدلیل آنکه چون دو کس ۲۵ براهی ۲۲ روند یکی دود و یکی آهسته رود

- کرامون : ۳ W. — ۲ L., P. om. — ۱ L., P. add. : بخته و لطفه —
— ۶ L., P. om. — ۵ P. : — ۴ L. : —
— آدمی : ۸ W. — ۷ L., P. : —
— کرامون : ۱۰ W. — ۹ L., P. p.h.v.e. : در باب حال او می فرمود —
— گورگان : ۱۳ W. add. : — ۱۲ P. : — ۱۱ W. om. : اسلام —
— از آنکه : ۱۶ L. om. : — ۱۵ L. inserit : عظیم — ۱۴ W. om. : اسلام —
— ۲۰ L. om. — ۱۹ P. : اکابر — ۱۸ W. om. — ۱۷ L. : باز —
— ۲۲ v. p. ۱۵۷, ۱, ۳ — ۲۱ L., P., W. : زحمت —

حکایت وفات کرمون خاتون و نقل مرقد او بتبریز و کلماتی چند حکمت ۱۵۷
آمیز که پادشاه اسلام در حال خلق فرموده است

کدام آسوده تر باشد گفتند آنکه رود اگر ۱ یکی رود ۲ و یکی نشسته ۳ کدام
آسوده تر باشد گفتند آنکه نشسته باشد گفت اگر یکی نشسته باشد و یکی خفته
کدام آسوده تر باشد ۷ گفتند خفته گفت پس برین قیاس و قاعده درست مرده
از خفته آسوده تر باشد و رستگاری نفوس و فائده کلی ۸ در خلاص از
تنگنای طبیعت است و هیچ بند و زندانی و دوزخ و عذابی سخت تر از جهل
و دوستی دنیا نیست ۹ و اگر چه دنیا دوزخ مردان خداست و آخرت بهشت ۴
ایشان و تصدیق این حدیث کلام نبوی مصطفی علیه افضل ۱۰ الصلوات و
اکمل التحیات الدنیا سجن المؤمن و جنة الکافر ۵ جاهل قطعاً ۶ نخواهد ۷ که
از زندان طبیعت خلاص یابد و از ۱۱ غایت جهل مرده جازا داند و زنده
نرا و نداند که حال بر خلاف آنست و تفاخر و مباهات بانواع جهل و
حماقت کند و نداند ۱۲ که مرگ حالتی پسندیده و محض عدلست چه اگر
پدران نمردندی ۸ مناصب و اموال و بزرگی و پادشاهی کی ۹ بفرزندان رسیدی
۱۸ و اگر چه مرگ پدران صعب و دشوارست لیکن بسبب توبت دیگری
پسندیده است و در طول عمر زیادت فائده نیست ۱۴ مگر کسی را ۱۰ که روی
بکمال دارد و جان او روز بروز ارتفاع ترقی پذیرد و اولی آنکه بقسمت حق
راضی شوند چه اگر ۱۵ مردم زیادت از هشتاد سال عمر یافتندی اعضای
ایشان از کار فروماندی و حواس کند و باطل گشتی و در نظر مردم ۱۶ ذلیل
و حقیر شدند و خویش و ییگانان را ۱۱ ازیشان نفرت خاستی ۱۲ و چون فائده
عمر کمال است بعد از حصول کمال هر چه باشد ۱۷ نقصان تواند بود پس
زیادتی عمر فائده نباشد ۱۳ برین جمله سخنها ی دقیق ۱۴ فرمود که تمامت
محض حکمت ۱۵ است ۱۶ و ۱۷ در اواخر ۱۸ شعبان سنه ثلث و سبعمائه از

- دود : ۲ W. — ۱ W. om. : p. ۱۵۶, ۲۲ —
— یکی دود و یکی آهسته رود کدام آسوده تر باشد : ۳ exhibit : ۱۵۶, ۲۲ — ۳ P. pro p. —
— گفتند آنکه آهسته رود گفت اگر یکی آهسته رود و دیگری نشسته
— هرگز : ۶ W. — ۵ — ۴ L., P. lac. : — ۵ v. —
— که : ۹ S., L., W. — ۸ L. : — ۷ L. : نخواهد —
— خواستی : ۱۲ W. — ۱۱ S. : ییگانه — ۱۰ L., P. : کسی —
— حکمت آمیز : ۱۴ L., P. add. : — ۱۳ P. add. : درین جهان —
— فرمود که بود : ۱۶ P. : — ۱۵ L., P. add. : و حقیقت —
— آخر : ۱۸ P. : — ۱۷ L., P. om. : و et inserunt : پادشاه اسلام —

یورت هولان موران که آنرا اولجایتو بونوق^۱ نام نهاده بود^۲ کوچ فرمود و خواتین و اغروقه‌ها را^۳ در حدود قلعه جوق^۴ که بر يك منزلی سرای جومه است بگذاشت^۵ و جریده با ارکان دولت و اعیان حضرت بجانب^۶ عراق^۷ توجّه نمود و چند روزی در حدود کوه‌های حدود خرقان و مزدقان شکار کرده بشهر ساوه نزول فرمود و صاحب^۸ ۶^۹ خواجه سعدالدین^{۱۰} آنجا طوی عام کرد و سلطان^{۱۱} اسلام و تمامت خواتین و شهزادگان و امراء را کسه گرفت^{۱۲} و تکشمیشی کرد و از حضرت سلطنت بانواع سیورغامیشی یافت و همچنین صدر معظم^{۱۳} ۹ خواجه شهاب‌الدین مبارکشاه^{۱۴} که منشی ممالک است^{۱۵} و از جمله ارکان دولت قاهره و چون خانه قدیم او در ساوه بود و پدرش خواجه^{۱۶} شرف‌الدین^{۱۷} سعدان که بقیه اکابر ایران^{۱۸} است آنجا مقیم و حاکم طوی عام کرد و حضرت سلطنت و عموم خواتین و شهزادگان را^{۱۹} ۱۳^{۲۰} پیشکشهای لائق کشید و جمهور اصحاب را نزلها و قدمهای بزرگانه^{۲۱} ۱۴ فرستاد و بقایای خدم و حشم را فراوان جامه^{۲۲} ۲۶ و دینار و درم داد و بعد از سه روز ریایت همایون از آنجا کوچ فرمود و بجانب ری توجّه نمود و درین^{۲۳} ۱۵ مدت که از یورت^{۲۴} ۲۷ قشلاغ برنشسته بود مزاج مبارکش قوتی^{۲۵} ۱۶ تمام یافته بود^{۲۶} ۱۷ چنانکه بر اسپ می‌نشست و منازل دور و دراز می‌راند و از هر^{۲۷} ۲۸ نوع غذاهای تمام^{۲۹} ۱۸ تناول می‌فرمود درین وقت که از ساوه روان شد^{۳۰} ۱۹ در راه صورت نکسی روی نمود باز عارضه مرض مستولی^{۳۱} ۲۹ گشت و از غذا تنفّری پدید آمد مع هذا از راه^{۳۲} ۲۰ غیرت تجلّدی می‌نمود و همچنان بر قاعده سوار می‌بود و بیرون می‌آمد و چند روزی^{۳۳} S. fol. 293 r. در حدود ری مقام فرمود چون در حدود

۱ — نهاده اند L., P. : سوو P. : بونوق S. : T. = W. ;
۲ — بجانب مراق L., P. om. : — بگذشت W. : ۳ — حق L. :
۳ — سعد الدوله و الدین L., P. : ۴ — قران L., P. add. :
۴ — صدر معظم W. om. : صاحب معظم L., P. : ۵ — پادشاه L., P. :
۵ — عراق W. : ۶ — صاحب معظم خواجه L., P. : ۷ — برد W. :
۶ — نیکو L., P., W. add. : ۷ — و امراء L., P. add. :
۷ — داشت L., P. : ۸ — قوت W. : ۹ — ازین L., P. :
۸ — و رکاب همایون در حرکت آمد L., P. add. : ۹ — P. om. :
۹ — روی W. : ۱۰ —

خیل بزرگ از عمال ری عارضه مرض^۱ استیلا یافت ایلمچی فرستاد باغروقه‌ها و خاتون^۲ معظمه بولغان خاتون را بتعجیل تمام طلب داشت چون او برسد از خیل بزرگ کوچ کرده هر روز اندک راهی آمده بودند^۳ و پیشکله^۴ از حدود قزوین رسیده در اواخر^۵ ۳ ملا رمضان که خاتون برسد هم آنجا مقام کردند و چون خاتون در آمد و ملاقات^۶ ۴ در چنان حالی اتفاق افتاد گریها کردند و شورابها از دیده‌ها رانندند^۷ ۴ بعد از آن^۸ ۵ تمامت امراء و خواص و مقربان^۹ ۵ و ارکان دولت و اعیان حضرت را حاضر فرمود و هر يك را فراخور و مناسب حال موعظت و نصیحت کرد و در باب^{۱۰} ۶ تجدید ولی‌العهدی برادر بزرگوار خویش^{۱۱} ۶ خلد سلطانه که پنج سال پیشتر فرموده بود و بکرات و مراتب در مجالس مختلفه^{۱۲} ۷ تکرار و تاکید آن کرده بوصیت‌نامه بغایت لطیف و پاکیزه ایراد فرمود و همگنان را بر رعایت و محافظت آن^{۱۳} ۸ دقائق تحریضی^{۱۴} ۷ تمام کرد و چون از وصیت فارغ شد اکثر اوقات اختیار خلوت می‌فرمود و اگرچه ضعف^{۱۵} ۸ مزاج بود قوتی تمام داشت دائماً تیزحواس و فصیح‌زبان و چون بحکم تقدیر^{۱۶} ۹ ازلی مدت ایام عمرش^{۱۷} ۱۰ پایان^{۱۸} ۱۰ رسیده بود بموجب فاذا جاء أجلهم لا يستأخرون عنه ساعة و لا يستقدمون^{۱۹} ۱۱ پسین‌گاه روز یکشنبه یازدهم شوال سنه ثلث و سبعائنه هجری روح مطهر او از دارالغرور بدار السرور هجرت^{۲۰} ۱۲ کرد و از آن واقعه عظمی که جهان را^{۲۱} ۱۱ طامه کبری بود افلاک جامه‌ها نیلی کرده بصد هزار دیده گریان شدند^{۲۲} ۱۳ و جویهای خون بر مثال نیل و جیحون از چشم ساکنان ربع مسکون روان گشت و بعد از اقامت مراسم غسل و تکفین^{۲۳} ۱۴ مرقد شریف او را^{۲۴} ۱۲ بر مراکب خاص بار کرده خواتین و امراء در پی بجانب تبریز روان شدند و از شهرها و دیهها^{۲۵} ۱۳ زنان^{۲۶} ۱۵ و مردان سرو پای^{۲۷} ۱۴ برهنه پلاس پوشیده بیرون می‌آمدند و خاک بر سر کرده^{۲۸} ۱۵ زاری میکردند شعر^{۲۹} ۱۶ ۱۶ «بتابوت آن

۱ — آخر W. : ۲ — رود L., P. add. : ۳ — پادشاه اسلام L., P. add. :
۲ — پادشاه اسلام P. inserit : ۳ — از دیدگان روان گردانیدند L., W. :
۳ — ضعیف L., P. : ۴ — تحریک W. : ۵ — اولجایتو سلطان L., P. inserunt :
۴ — جهانیا نرا L., P. : ۵ — عزیزش L., P. add. : ۶ — بتقدیر حکم S. :
۵ — قریبها W. : ۶ — L., P. om. :
۶ — کان W. : ۷ — L., W. om. : ۸ — سر و پای S. om. : L., P., W. ; T. = ۹ —

شاه با داد و دین « بگریه در آمد زمان و زمین ^{۱۷} » همی گفت هر کس دریغا دریغ « که شد ^{۱۸} آفتاب جهان زیر میخ » و در تمامت شهرها ممالك ایران زمین منارها را ^۲ پلاس در پوشیدند و در بازارها و شوارع و میدان گاه بریختند و بزرگ ^{۱۹} و کوچک مرد و زن جامها دریده و پلاس پوشیده هفت روز تعزیت داشتند و چون مرقد شریف را بیک منزلی ^{۲۰} دارالملک ^۳ تبریز رسانیدند خلق شهر بیکبارگی از سر عجز و بیچارگی جامها کبود کرده مرد و زن بزرگ و کوچک ^۴ ^{۲۱} بیرون آمدند بیت ^۵ « تمامت سر کشیده سوی صحرا » زنان بر سینه سنگ ^۶ از بی قراری ^۷ و سپاه و حشم و رعیت و خدم زاری کنان پیرامن مرقد شریف می رفتند تا موضع شم بقبه عالی ^۸ که انشا و احداث فرموده رسانیدند و دفن کردند ^۹ کل شیء هالك الا وجهه له الحكم و اليه ترجعون
حق تعالی ^{۱۰} آن سلطان سعید را غریق بحر رحمت بی کران گرداناد و شاهنشاه اسلام اولجایتو سلطان را ^{۱۱} وارث گردانیده ^{۱۲} بمنتهی آمال برساناد اینه ولی الاجابة ^{۱۳} و صلی الله علی نبینا محمد و آله و سلم ^{۱۴}

- دارالسلطنة : W. ۳ — منازلها را : W. ۲ — رفت : W. ۱ —
— و پیر و کوزک : L., P. add. ۴ —
— گنگ : W.; L., P. om.; ۶ — شعر : L. ۵ —
— تا بموضع شم و قبه عالی : L., P. ۸ — و دفن کردند : S., W. hic inserunt ۷ —
— سبخته و تعالی : P. ۱۰ — T. = L., P.; S., W. v. ۷ ۹ —
— (خلد الله تعالی ملکه را : P.) تا انقراض جهان : L., P. add. ۱۱ —
— ۱۳ v. ۱۴ — و : L., P. et add. ۱۲ —
و القبول و صلی الله علی خیر خلقه محمد و آله و صحبه : W. pro ۱۳ — ۱۴ exhibit

— و عتره الطاهرین

S. fol. 293 v.

قسم

سوم از داستان پادشاه اسلام غازان خان خلد ^۱ سلطانه و معدله ^۲ در اخلاق گزیده و سیرتهای پسندیده و آثار عدل و احسان و خیرات و مبرات و فنون آداب و جمائل عادات او و سخنهایی که از باب تحقیق از سر تدقیق بهر وقت فرموده و حکمهای محکم و یاسقهای مبرم مشتمل بر رعایت مصالح عموم خلایق که در هر باب نافذ گردانیده ^۳ و نوادر حکایات و احوال ^۴ از آنچه در دو قسم سابق داخل نگشته و آن دو حرف است ^۵ یکی آنکه مبوب شده و آن چهل حکایتست و دیگر آنکه بر حسب قضایا و حوادث مختلف و متفرق ^۶ در قلم می آید

حرف

آنچه مبوب شده و آن چهل حکایتست در غایت نهایت ^۸ نیکوئی بموجب این فهرست که مفصل می شود

اول

دوم

در فنون کمالات و علوم	در عصمت و طهارت ^۹
پادشاه اسلام خلد	پادشاه اسلام خلد
ملکه و دانستن	سلطانه از تمامت ^{۱۰} خصلتهای
صناعات مختلفه	رذیله

سوم

چهارم

در فصاحت و بلاغت و	در صبر و ثبات و
حسن سوال و جواب	و درستی عهد و
او ^{۱۱} با ^{۱۲} دور و نزدیک و ^{۱۳}	میشاق
ترك و تازیك	

- W. add. : ۵ v. ۵ است : ۳ — و معدله : P., L. om. ۲ — الله : P. add. ۱ —
— و متفرق : P. om. ۶ — (است) : ۳ — W. lac. ۵ — او : W. add. ۴ —
— نفس : P., W. add. ۹ — P. om. ۸ — در : W. ۷ —
— ۱۰ P., W. om. — ۱۱ P. om. —
— از : L. ۱۳ — و : W. et om. verba sequentia : هر طائفه : P. add. ۱۲ —

پنجم
در آنکه در اکثر اوقات
هر سخن که بر لفظ
مبارک می راند^۱ راست
می آمد^۲

هفتم
در ابطال بت پرستی^۵
و خراب گردانیدن
معابد ایشان بکلی

نهم
در شجاعت^۸ او^۹ و
ترتیب لشکر فرمودن
در مصاف و مصارت
نمودن در جنگها

یازدهم
در منع فرمودن از
سخن کفر گفتن جماعت
لشکریان و غیرهم را^{۱۲}

سیزدهم
در ابواب البر تبریز
و همدان و ندرها که
در ولایات فرموده

ششم
در بذل و عطا و
لطف و سخا^۳ او
بر وجه مستحسن
از سر معرفت^۴

هشتم
در دوستی خاندان
رسول علیه الصلوة^۶ و السلام
و اعزاز او سادات
عظام را^۷

دهم
در نصیحت فرمودن
قضاة و مشایخ^{۱۰} و
زهاد و اهل علم و^{۱۱} تقوی را

دوازدهم
در عمارت دوستی او
و تحریض فرمودن مردم^{۱۳}
بر آن

چهاردهم
در دفع تزویرات
و دعاوی^{۱۴} باطل
و دفع خیانت^{۱۵}
بی امانت^{۱۶}

۱ P., L.: راند — ۲ P., L., W.: باز خواند — ۳ L. om. —
۴ W. add.: تمام — ۵ L.: بت پرستان — ۶ P. om. —
۷ P.: اعزاز سادات عظام — ۸ S., W.: سخاوت — ۹ P. om. —
۱۰ W. add.: وزهاد — ۱۱ S., W. om. — ۱۲ P.: غیرهم — ۱۳ W.: مردم را —
۱۴ L.: دعاوی — ۱۵ P.: خیانات — ۱۶ P., L. add.: و نامتدینان

پانزدهم
در دفع قبالات
نا مشروع نوشتن و
ابطال حجتهای
کهنه

S. fol. 294 r.

هفدهم
در محافظت و
رعیت رعایا فرمودن
و دفع ظلم و زحمت
از ایشان

نوزدهم
در دفع دزدان و
راه زنان و محافظت
راههای ممالک از
شر ایشان

بیست و یکم
در راست کردن اوزان
زر و بار و گر و پیمانه
و قفیز و تغار

بیست و سوم
در باز گرفتن یرلیغها
و پایزههای مکرر که
در دست مردم بود

۱ L. add.: و دفع آن — ۲ P., L. om.: در ممالک —
۳ P. om.: هرگز نبوده — ۴ W.: از آن نبود — ۵ L.: کردن —
۶ L. add.: که —

یست و پنجم
در تقریر آنکه لشگری^۱
علی حده جهت خاصه
چگونه ترتیب فرمود^۲
یست و هشتم
در دفع و منع فرمودن
از زر بسود دادن و
معاملات بعین
فاحش

یست و هفتم
در منع فرمودن از کار^۳
کاوین^۴ بمال بی اندازه کردن و برنورده
دینار و نیم مقرر^۵ فرمودن^۶
مواضع در جمیع ممالك^۷

یست و نهم
در منع فرمودن خلق^۸
از شراب خوردن و دیگر
مسکرات^۹ منکر^{۱۰}
سی و یکم
در ترتیب فرمودن
وجوه آتش^{۱۱} خوانین
و آوردوها

سی و دوم
در ضبط کارخانه
و ترتیب مهمات و
مصالح آن^{۱۳}

سی و سوم
در ترتیب^{۱۴} فرمودن کار^{۱۵}
مساس و زراد خانه
سی و چهارم
در ترتیب فرمودن
چهارپایان قآن^{۱۶}

۱ P., L. : لشکر — ۲ L. : فرمودن ; W. : باید کرد —
۳ P., L., W. om. — ۴ S. add. : بسیار — ۵ P., L. om. : مقرر —
۶ S., W. om. — ۷ P., L. pro his verbis exhibent : در تمام دیهها ممالك —
۸ W. : خلق را — ۹ S. : منکرات — ۱۰ P., L. om. —
۱۱ S., W. om. — ۱۲ L. om. — ۱۳ W. om. —
۱۴ S., W. om. — ۱۵ S., P., W. add. : تدبیری —
۱۶ P. : غانات ; L. : مراعات —

سی و پنجم
در ترتیب فرمودن
کار^۱ قوشجیان و
پارسجیان
سی و ششم
در ترتیب فرمودن کار^۲
عوامل در تمامت ممالك

سی و هفتم
در تدبیر^۳ فرمودن
کار آبادان کردن^۴
باثرات^۵
سی و هشتم
در ساختن ایلچی خانها
در^۶ ممالك و منع
فرمودن ایلچیانرا^۷
از فرو آمدن بخانهها^۸
مردم

سی و نهم
در منع خربندگان
و^۹ شتربانان و بیکان^{۱۰}
از زحمت مردم دادن
چهلیم
در منع فرمودن از
نشاندن کنیزکان^{۱۱}
بزور^{۱۲} در خرابات

حکایت

اول در فنون کمالات و علوم پادشاه اسلام^{۱۳} خلد ملکه و دانستن او صناعات
مختلفه را و وقوف بر اسرار آن^{۱۴} صنعتها^{۱۵}

S. fol. 294 v. بر عالمیان پوشیده نماید که پادشاه اسلام^{۱۶} خلد^{۱۷} ملکه چون در
سن طفولیت بود جدش اباقاخان او را پیش خویش میداشت و^{۱۸} مراعات و محافظت
میفرمود و نجشیان بت پرست را ملازم و معلم او گردانیده و بدان واسطه آن^{۱۸}

۱ P., L. om. — ۲ S., L., W. om. — ۳ P. : ترتیب —
۴ P. add. : تمامت — ۵ W. add. : و خرابها — ۶ P. add. : تمامت —
۷ S., W. : ایشان و شحنگان ; P. lac. ; L. : ایشان و شحنگان —
۸ P. : در خانها — ۹ W. om. — ۱۰ L. om. : و بیکان —
۱۱ L. : کنیز — ۱۲ S., P., W. : بروز —
۱۳ S. om. verba sequentia ; T. ۱۳-۱۴ = L., P., T. ۱۳-۱۵ = W. —
۱۶ W. add. : غازان خان — ۱۷ L. ins. : الله — ۱۸ L. om. —

شیوه در اندرون وی^۳ راسخ گشت بتخصیص چون معتقد پدران او آن مذهب بود و بر آن طریقه می رفتند و شیوه بت پرستی که^۱ از بدو اسلام^۴ باز در جمیع دیار شعار آن بکلی مرتفع شده بود در زمان ایشان ظاهر گشت و آن طائفه قوی حال شدند و اصناف^۵ بخشیان بت پرست را از بلاد هند و کشمیر و ختای و اویغور با عزاز و اکرام تمام یاور شدند و در هر موضع بتخانها^۶ ساخته^۷ و اموال فراوان بر آن صرف کردند و کار مذهب ایشان بعیوق رسید چنانکه همگان مشاهده کردند^۸ و پادشاه اسلام^۹ همواره با بخشیان بهم در بت خانه^{۱۰} ملازم بود و آن شیوه را ملاحظه می نمود و روز بروز میل او بآن^{۱۱} معنی زیادت می شد و اعتقادش در آن باب مستحکم می گشت و چون اباخان درگذشت و پدرش ارغون خان^{۱۲} او را محکومت و سر لشگری بخراسان فرستاد در شهر خوشان^{۱۳} بتخانهای معتبر بساخت و اکثر اوقات گفت^{۱۴} و شنید و خوردن و آشامیدن^{۱۵} او در آن بتخانها^{۱۶} با بخشیان می بود^{۱۷} و رسوخ اعتقادی که بدان طریقه داشت و عبادتی که بتانرا^{۱۸} می کرد^{۱۹} زیادت از حد وصف بود تا آن زمان که بایدو ملک^{۲۰} بدست فرو گرفت و او آغاز استخلاص آن فرمود حق^{۲۱} تعالی چون^{۲۲} سعادت او مقدر^{۲۳} گردانیده بود و مقدر آنکه سلطنت و پادشاهی او را باشد و بعد تأیید و توفیق ربانی آثار عدل و^{۲۴} انصاف در عالم ظاهر گرداند و کارهای خلل پذیرفته را بصلاح باز آورد و ممالک خراب گشته آبادان کند^{۲۵} و تقویت دین اسلام و تمشیت امور شریعت و احکام بر دست او باشد و هم او هم عالم از آن غافل ناگاه^{۲۶} در آن سروق از فیض لطف الهی نور هدایت بسینه پاک او فرو آمد و پای مبارک در دائره اسلام نهاد^{۲۷} و دست در جبل متین ایمان زد و بابطال اشعار ادیان باطل فرمان داد و ظن اکثر خلق چنان بود که سبب اسلام^{۲۸} او ترغیب و تحریض بعضی امرا و مشایخ بود ولیکن بعد از تفحص معلوم گشت که آن ظن خطاست چه وقتی

— کرده اند ۳ P. — ساختند ۲ L., P. — ۱ S., W. om. —
— ... در آن بتخانها ۵ L., P., W. — خلد ملکه ۴ L., P. add. —
— خورد و خواب ۷ S. om., W. — خوشان ۶ S., L. —
— می گذاردن ۱۰ L. — بود ۹ W. om. —
— مقرر ۱۳ W. — سبخته و ۱۲ P. ins. — ملک را ۱۱ L., P. —

در^{۱۸} خلوق با من بنده ضعیف که مؤلف این کتابم تقریر فرمود که چند گناه آن باشد که خدای تعالی آنرا عفو نکند^{۱۹} و از آن جمله معظم تر آن گناهیست که کسی سریش بت بر زمین نهد چه قطعاً آنرا آمرزش نخواهد بود^۱ مسکین مردم بجهل^{۲۰} گرفتار شده که پیش بت سر بر زمین می نهند^۲ و من نیز همچنین بودم لیکن حق تعالی روشنائی و دانش داد و از آن خلاص یافتم^{۲۱} و محضرت حق از آن گناه پاک شدم و بیان این سخن آنست که آدمی را هیچ چیز چنان بدوزخ^۳ نبرد که جهل بل که جهل^{۲۲} دوزخیست که از آن بیرون نتوان آمد چگونه عقل اقتضا کند که پیش جمادی سر بر زمین نهند^۴ این حرکت نشان جهل محض است^{۲۳} و دیگر آنکه در اصل اندیشه بت پرستان آن بوده که شخصی کامل بود و در گذشت ما صورت او را^{۲۴} جهت یادگار ساخته می نیم و استعداد همت آن بزرگ را یاد آورده بدو التجا می کنیم و او را پرستش^{۲۵} کرده سجده می آریم و از آن غافل که آن شخص در حال حیات که آنچه خلاصه انسانست با آن^{۲۶} بدن اصلی با هم بوده هرگز نخواسته و جائز نداشته که کسی پیش او^{۲۷} سر بر زمین نهد^{۲۸} تا تکبری^{۲۹} S. fol. 295 r. و عجبی در نفس او بدید آید پس چون عبادت و سجود جهت استعداد همت ازو التجا بدو می کنند^{۳۰} کجا نفس او ازین جماعت راضی باشد که پیش شبه بدن او سر بر زمین نهند^{۳۱} و از^{۳۲} آنچه از نفس او طمع همت نیک دارند^{۳۳} اگر تصور کنیم که آن همت را اثری هست یقین^{۳۴} همت بد و ناخشنودی باشد نه همت نیک و خشنودی دیگر آنکه می باید^{۳۵} که آدمی حقیقت داند و بلکه گر داند که بدن را هیچ اعتباری نیست تا دوستی بدن خود را^{۳۶} نیز فراموش کند و بداند^{۳۷} که آنچه از بدن مفارقت خواهد کرد خلاصه آنست و بیندیشد که آنچه مفارقت میکند چه چیزست و کجا می رود^{۳۸} و چگونه باقی و ثابت خواهد بود تا آن چیز و آن موضع و آن حالات تصور کند و در پی آن باشد که آنرا بداند و چون^{۳۹} صورتی را

— نهد ۲ W. : کند ۳ S. : T. = P. — نباشد ۱ W. : باشد ۲ P., L. —
— بت ۵ L. : نهد ۴ T. = P. : S., W. — ۳ P., L. om. —
— او را عادت خدمت و تواضع بوده و بدان واسطه بکمال رسیده و نقصان و ۶ P. inserit :
— و او را عبادت و ... نهد ۷ L. : دوزخ خود در آن دانسته که پیش او سر بر زمین نهند
— خوش ۱۰ P., L. : ۹ W. om. — از ۸ P. add. : — نهد ۷ W. : —

که مانند بدن ساخته باشند معتقد گردد و پیش آن سجده کند ازین فکر و طلب خلاصه^۸ که عین بهشت آنست باز ماند و بعکس آن محض دوزخ و درك اسفل است گراید و چندانکه اندیشه^۹ می رود بت جهت آن بکار آید که آنرا آستانه در سازند تا مردم بوقت آمد شد پای بر سر آن نهند تا آن نفس فز^{۱۰} کرده که آن شبه بدن اوست ازیشان راضی باشد چه تصور کند که مادام که^۱ در دنیا بودم بتواضع کامل شدم^{۱۱} بعد از مفارقت نیز شبه بدن را همین حالتست و^۲ دیگر آنکه اندیشه کند که نفس^۳ که آن کمال داشت بدن او خاک^{۱۲} شد شبه بدن او نیز لائق آستانه و پای مالست ما که کمالتی نداریم بدن ما خود چه باشد بدان واسطه بیکبارگی^{۱۳} دل از حال^۴ بدن برگیرند و متوجه اندیشه اخروی و منازل پاکان و احوال ارواح مقدسه گردند و همواره^{۱۴} در ملاحظه آن حالات باشند تا باشد که از آنچه حق است چیزی بیابند و از آمدن بدنیا ایشانرا فائده باشد^{۱۵} و بکمالی برسند چه غرض از آفرینش آنست که از عالم تاریکی بعالم نور متوجه گردند^۵ چون تقریری بدین ترتیب^{۱۶} عبارات خوب و معانی باریک فرمود نور باطن و صدق و صفای او بتمام معلوم شد و بعد از آن همواره حکایات^{۱۷} ازین جنس و سخنان عمیق در باب عرفان و تحقیق که هرگز از هیچ حکیمی و عارفی نشنیده باشند میفرمود و چون^{۱۸} سالی دوسه بر سریر سلطنت متمکن گشت روز بروز در تقویت دین اسلام می افزود و بصدق و اخلاصی^۷ هرچه تمامتر^{۱۹} بکار دین داری اهتمام می نمود تمامت عالمیانرا معلوم و محقق^۸ گشت^۹ که سبب اسلام او نه تقریر بعضی امرا و مشایخ^{۲۰} بود الا هدایت ایزدی چه مجربست که اگر کمتر آدمی را پادشاهی یا حاکمی باجبار مسلمانان^{۱۰} گرداند بر قرار میل^{۲۱} او با کیش خویش باشد چون فرصت یافت در همان ولایت یا ولایتی دیگر با سر مذهب خود می رود پس چنین^{۲۲} پادشاهی عالی قدر قهار چه احتیاج داشته باشد که در باب چنین امری معظم بسخن کسی التفات

۱ P., L.: تا — ۲ W. om.: v. ۵ — ۳ W. om. —
 ۴ T. = P., L.; S., W.: جان —
 ۵ L. lac.: ۲ — ۵ — ۶ P. om. — ۷ W.: اخلاص —
 ۸ W. om.: و محقق — ۹ W.: شد — ۱۰ W.: مسلمان —

نماید و مذهب^{۲۳} خود بگرداند یا بتکلف مذهبی دیگر اختیار کند بتخصیص چون پدران او تمامت ممالك چهارزا در زمان کفر مسح^{۲۴} کردند و بدین مقدمات معلوم شد که اجر او درین باب مانند اجر ابرهیم خلیل صلوات الله علیه باشد^۱ در اول حال که^{۲۵} بنور هدایت ربانی ضلالت بت پرستانرا دریافت و بت خودرا بشکست و بایمان وجدانی خدای شناس گشت از آن^۲ اسلام^{۲۶} پادشاه هم از آن شیوه بود و چون با وجود فحوت و جبروت پادشاهی از بت پرستی با دین اسلام آمد و تمامت بتانی را که^{۲۷} در ممالك ایران زمین بود بشکست و بتخانهارا و جمله معابد نامشروع بکلی خراب گردانید و تمامت بت پرستان^{۲۸} و کفار و مغول را که زیادت از عدد ریگ بودند در اسلام آورد چنانچه هیچ آفریده را نیایست کشت هر آینه او را^{۲۹} زیادت اجر باشد این معانی که ذکر رفت دلائل واضحه است بر کمال علم و معرفت و حکمت او و دیگر S. fol. 295 v. ^۱ دلیل^۳ آنکه جوانان چون بطرب و^۴ عیش و شراب خوردن مشغول گردند هوس بازی و سخنان مضحک و انواع^۵ لهو داشته داشته و پادشاه اسلام چون اندکی سرخوش شود^۶ اکثر اوقات او در تقریر سخنان اهل حکمت^۳ و تحقیق حکایات و مباحث باریک عمیق که فهم هر حکیمی و دانائی بدان نرسد مستغرق باشد^۷ و صحبت جماعت حکما و عقلاء^۴ متمیز دوست دارد^۷ و اگر حکیم پیشه را بیند که عقل و تمیز و ادب دارد و تحمل با آن یار نباشد او را نپسندد و ازین^۵ طائفه هر که بخدمتش رسد در حال مقدار او بداند و هیچ محیل و مزور را محال نباشد که نزدیک^۸ او سخن^۶ حیل آموزد گویند و اگر گویند توبتی زیادت تواند گفت چه او را بشناسد و من بعد او را راه ندهد و اگر حکیمی بسیار^۷ گوی سبکسار را بیند فی الحال غور او بداند و جهت نمودار این معنی حکایتی^۹ ایراد کنیم در خراسان^۸ شخصی بود از ترکستان آمده نام او هبت الله مردی نیکوخلق خوش حضور و از هر علمی با بهره و

۱ W. om. — ۲ P. om.: از آن — ۳ W. om. —
 ۴ P. om. — ۵ W. add.: و — ۶ S. om. —
 ۷ P. pro his verbis exhibet: صحبت نشاند —
 ۸ W.: در نزد — ۹ W.: حکایت —

زبان سوریانی و ترکی^۱ دانستی و امثال بسیار یاد میداشت و از شیوه مشایخ سخن نیکوگفتی و پادشاه^۲ و امرا معتقد سخنان وی بودند^{۱۰} و در خراسان مدتی ملازم بندگی پادشاه خلد ملکه بود و چون بیماری بر تخت نشست ایاجی فرستاد و او را طلب داشت^۳ و اعزاز کرده^۴ مقرب حضرت گردانید و زر و جامه و مشاوه تمام ارزانی داشت و او را باین بنده دولت سپرد و فرمود که او را^۵ مراعات کن بدان موجب پیش گرفتم و او همواره بندگی حضرت می آمد و در باب^{۱۳} حکمت و عرفان سخنان عمیق می رفت و هر چند او مردی واقف بود میان سخنان او و سخنان پادشاه اسلام خلد ملکه^{۱۴} بسیار تفاوت بود و تعجب می نمودم که اگر پادشاه فرق میان علم او و خود نمی داند بعید است و اگر می داند^{۱۵} این کمال اعتقاد چراست و سبب آنکه صورت طعن در حق آن نیز بزرگ می داشت سوال از آن معنی متعذر بود^{۱۶} و مدتی در آن قحیر بودم تا روزی سخن^۶ عمیق میفرمود و گفت که سخنیست که هر کس را در آن مدخل نباشد اکثر^{۱۷} جماعت قشر و بیرون آن داند و بعضی نرسند چه هر کس در خزائن پادشاهان راه نیابد خواص در خزینه روند^{۱۸} دیگران بیرون گردند^۷ مانند شیخ هبة الله که او را راه آنست که بیرون خزانه بنشیند و آنچه بیرونی باشد بداند لیکن راه^{۱۹} آنکه در اندرون خزانه رود و تفصیل^۸ اجناس آن بداند ندارد و بعد از آن عرضه داشتم که مدتی تا خواستم که ازین^{۲۰} معنی سوال کنم و مجال نبود این زمان محقق دانستم که پادشاه مقدار همگنان را^۹ می داند لیکن جمله را^{۱۰} اعزاز می فرماید فرمود که^{۲۱} من تعجب از آن نمی کنم که او یا دیگری مانند این اسرار نداند الا آنچه میداند مرا خوش می آید و ایشانرا عزیز میدارم و میخواهم^{۲۲} که بمجاوره با ایشان از آنچه حق تعالی بمن بخشیده مرا چیزی یاد آید هر چند سنگ فسان از پولاد نرم تر باشد لیکن پولاد را آن^{۲۳} تیز کند سبب آنکه جوهر پولاد بواسطه سنگ زیادت میگردد تیزی در جوهر پولاد هست لیکن بنرمی سنگ تیز

۱ کرد — ۲ W. add. : اسلام غازان خان — ۳ P. : ترك —
 ۴ W. : سخنی — ۵ W. add. : نیکو — ۶ W. : نموده —
 ۷ S. om. — ۸ W. : تفصیل — ۹ P., L., W. : همگنان —
 ۱۰ S. : همرا —

می شود و در^{۲۴} محافل و مجامعی که اصناف مردم حاضر شدند از علما و حکما از سوال که فرمود تمامت متعجب ماندند و هر چند باصطلاح مغولان^{۲۵} فرمودی و هر کس زود در نیافتی لیکن چون مکرر و مشروح باز گفتندی بعضی را معلوم شدی و بسیاری خود در نیافتندی^{۲۶} شیوه حکمت و خدانشناسی او^۱ برین وجه است که تقریر رفت و اما احوال مذاهب مختلفه و معتقدات^{۲۷} هر طائفه يك يك علی الانفراد اکثر یاد داشته باشد چنانکه چون با پیشوایان آن مذهب بحث کند از ده سوال^{۲۸} او یکی را جواب نداند و او جمله داند و تقریر کند و اما از لغتهای مختلف مغولی خود منسوب باوست و عربی و پارسی و^{۲۹} هندوی و کشمیری و تبتی و ختایی و فرنگی و سایر لغات از هر يك چیزی داند و اما اداب و عادات S. fol. 296 r. و ترتیب سلاطین و ملوک متقدم و متاخر بشرح^۲ داند که عادت و رسم هر يك^۳ در رزم و بزم^۴ خوشی و ناخوشی مطعوم و ملبوس^۵ و مرکوب و دیگر حالات و اشیا چگونه بود و این زمان بر چه وجه است و پیش هر طائفه از ایشان مشروح گوید^۵ و تعجب نمایند^۶ و اما دانستن تواریخ و حکایات تاریخ مغولان که پیش ایشان بغایت معتبرست و اسامی آبا و اجداد و^۷ خویشان از زن و مرد و از آن امراء مغول^۶ قدیم و حدیث^۷ که در ممالك بوده اند و هستند او شعب نسل هر يك^۸ اکثر بشرح داند چنانکه از مجموع^۸ اقوام مغول بیرون^۹ پولاد اقا دیگری چنان نداند و جمله از وی یاد گیرند^۹ و این تاریخ مغول که نوشته شد اکثر از بندگیش استفادت نموده میسر گشت و بسیاری از اسرار و حکایات^۷ مغول باشد که خویشانشان داند و درین تاریخ نوشته نشد و تواریخ ملوک عجم و اترک و هند و کشمیر و ختای^۸ و دیگر اقوام علی اختلاف طبقاتهم بیشتر داند و پیش هر قومی^{۱۰} گوید و متحیر شوند و اما شجاعت^۹ و دانستن رسوم و ترتیب مصاف او را بغایت کمال است و علی

۱ و : W. inserit — ۲ شرح — ۳ P. om. —
 ۴ در بزم و رزم — ۵ W. : کند — ۶ v. ۸ —
 ۷ W. : محدث — ۸ L. lac. : ۶ — ۸ — ۹ P. add. : از —
 ۱۰ W. : قوم —

حده در آن باب فصلی خواهد ^{۱۰} آمد و اما صناعات مختلفه هیچ صنعتی از زرگری و آهنگری و نجاری نقاشی و ریخته‌گری ^{۱۱} و خراطی و دیگر صناعات نباشد که بدست خود نکند بهتر از آنکه همه استادان کنند ^{۱۲} و چنانکه خود سازد ^۱ ایشانرا ارشاد ^۲ کند و هر استادی مهندس که آلتی عديم المثل که مهندسان ^{۱۳} ندانند خواهد که بسازد ^۳ او را ^۴ ارشاد کند و تعلیم دهد تا بیاموزد ^۵ و اما صنعت کیمیا که مشکل ترین صناعات است ^{۱۴} هوس فرمود ^۶ و باندک زمانی بر کیفیت آن واقف گشت و چون بحقیقت ^۷ می‌دانست که آن عمل را هر کسی بجائی نتواند ^{۱۵} رسانید آن جماعت که دعوی آن میکنند نزد خود خواند و راه باز نداد که چیزی بر آن خرج کنند تا چنانکه ^۸ معتاد ^{۱۶} بوده مالی چند بر آن ^۹ بسخن ایشان ^{۱۰} صرف فرماید لیکن فرمود تا عملی چند که ایشان دانند و دست افراز ایشان باشد ^{۱۷} مانند مینا ساختن و حل طلق و گداختن بلور و ساختن زنجفر ^{۱۱} و تصعیدات و ساختن چیزی که مانند زر و نقره ^{۱۸} باشد و دیگر صناعات ایشان پیش او در عمل آوردند تا بر آن واقف گشت و فرمود که جهت آن نمی‌آموزم تا زر و نقره ^{۱۹} سازم چه میدانم که معذرت‌ست لیکن خواستم که صناعات باریک پاکیزه که در ضمن آن هست بدانم و آنرا نیز بسازم ^{۲۰} چه کمال در دانش است و آنرا ^{۱۲} منزل ناکردن و از عملی بعملی دیگر ترقی کردن و اما علم طب آنچه ^{۲۱} شیوه تازی ^{۱۳} و ختای و مغول و هند و کشمیرست بر کلیات هر يك واقف شده و طریقه تقریر هر طائفه داند ^{۲۲} و همه ادویه‌ها را شناسد و خواص اکثر داند و اطبا آنرا اکثر در دوکان عطاران ^{۱۴} شناسند و او تمامت اصناف ^{۲۳} ادویه هر

— خواهد که بسازد : P. om. ۳ — ارشادی : W. ۲ — چنانکه خود سازد : P. om. ۱

— او : P., W. ۴

عديم المثل مشکل صنعت پیش او آورد در حال بیان فرماید : L. pro his verbis exhibet ۵
که بر چه طریق ساخته اند و چگونه میسر شده و عیب و هنر آن باز نماید چنانکه جمله انصاف دهند و بسیار چیز باشد که مهندسان ندانند و او ارشاد و تعلیم کند تا بیاموزند

— تحقیق : S. : T. = P., L., W. ۷ — کرد : W. ۶

— مالی چند بر آن : P., L., om. ۹ — چنانچه : P., L., W. ۸

— زنجفر : W. ۱۱ — مالی چند : P., L. inserunt ۱۰

— عطار : W. ۱۴ — نزدیک : P. ۱۳ — آنجا : P., L., W. ۱۲

طایفه‌ها در صحرا ^۱ بادید کرد و بشناخت ^۲ و این زمان آنرا نیز که بنج داروست از برگ می‌شناسد ^۳ و چون ^{۲۴} بر کشند ^۴ همان بود ^۵ بسیاری ادویه که منسوب بولایات ترکستان و ختای و هند بود و تجار جهت معامله می‌آوردند ^{۲۵} و درین ملک بیهای تمام می‌فروختند هم درین ولایات بادید کرد و بعض خویشان ^۶ بتجربه معلوم گردانید و بعضی ^{۲۶} حشائشان مشهور که در ولایات بودند ^۷ از ترك و تازیك بیاورد و ایشانرا بوقت شکار و غیره در کوهها و صحراها ^{۲۷} با خود می‌برد و تفحص می‌کرد تا بر آن شیوه واقف گشت و این زمان از تمامت حشائشان و اطبا ^{۲۸} کسی مانند او شناسد و از ادویه مفرده آنچه پیش هر طائفه بتریاقیت مجرب و معروف بود بیست و چهار داروی ^{۲۹} مفرد ^۸ که هر يك علی حده تریاق مطلق بود اضافه تریاق فاروق کرد و آن تریاق را تجربه فرمود و بغایت ^۱ S. fol. 296 v. نافع آمد و نام آن تریاق غازانی شد و اما علم معادن از بسیاری تفحص که ^۹ از دانندگان آن قسم ^{۱۰} نموده هر موضع ^{۱۱} از کوهها و صحراها ^{۱۲} که ببیند بگوید که آن موضع معدن چیست و چون تفحص کنند همان باشد و طریقه استخراج ^{۱۳} هر جنسی از معدن و گداختن آن از ترتیب آلات ^{۱۳} و ادوات داند و آنرا ^{۱۴} بر ^{۱۵} خود جمله ساخته و تجربه کرده و اما ^{۱۴} افسونها آنچه جهت هر آفتی خوانند داند و اما شناختن خواص اشکال آدمیان و دواب و دلالت آن بر ^{۱۵} هر معنی بموجبی که در کتب ^{۱۶} آورده اند بشرح ^{۱۷} معلوم دارد و اما علم نجوم و هیات چون بکرات ^{۱۸} برصد مراغه رفت و شرح آن آلتها پرسید و از کیفیت آن تفحص نمود و یاد گرفت و بر کلیات آن وقوف دارد ^{۱۸} چنانکه ^{۱۸} درین وقت آنچه بموضع و عمارت رصد تعلق دارد از طبع خویش فرمود تا بساختند و بجهت

— بادید کند و بشناسد : P. ۲ — صحراها : W. ۱

— بر کشید : L. : بر کشد : S. : T. = W. ۴ — می‌شناسند : W. ۳

— و چون بر کشند همان بود : P. om. ۵

— مفرده : W. ۸ — بود : W. ۷ — خویشان : P. om. ۶

— و صحراها : W. om. ۱۱ — علم : P. ۱۰ — از بسیاری که تفحص : P. ۹

— و برابر : P., L., W. ۱۵ — W. om. ۱۴ — P. om. ۱۳ — P. om. ۱۲

— چنانچه : W. ۱۸ — و شرح : W. ۱۷ — کتبها : W. ۱۶

اعتبار دور^۸ آفتاب گنبدی هم از طبع خویش بنا فرمود^۱ و با منجمان
تقریر کرد و تمامت گفتند که هر چند چنین آلتی هرگز ندیده ایم^۹ لیکن
معقول است و در رصد که در جنب ابواب البر تبریز ست شکل گنبدی
ساخته اند که آن معانی در آن درج است^{۱۰} چنانکه^۲ مشاهده میکنند
و از هر علمی که تصور کنند بی بهره نیست و حق تعالی هیچ کمالتی از او دریغ
نداشته^{۱۱} و او را باخلاق پسندیده آراسته چنانکه در دیگر فصول بیاید و هرگز
بدین^۳ سبب عجیبی بخود راه ندهد و گوید^{۱۲} خلاصه علوم الهیات است
و دیگر علوم و صناعات دانستن جهت آنکه^۴ تا اسم کمالت بر آن اطلاق
نوان کرد^{۱۳} چه آنچه ندانند نقصان باشد و برین تقدیر از هر چیز چیزی
بیاید دانست تا ناقص نباشد والا^{۱۴} چرا این زحمات کشیدمی و اکنون نیز
همواره بتعلیم و تعلم مشغول می باشد از باب علوم و آداب پادشاه اسلام
^{۱۵} غازان خان^۵ خلد ملکه^۶ شطری یاد کرده شد و اهل این عهد بر آن
واقف اند و مشاهده که حال برین^{۱۶} منوالست تا خوانندگان فی مابعد طعن
نکنند که مبالغتی رفته است حق تعالی او را هر روز از نو فضیلتی کرامت کند^۷

حکایت

دوم در عفت و عصمت پادشاه اسلام^۸

^{۱۷} جماعتی که پیش ازین مقرب بندگی حضرت بوده اند تقریر میکنند که پادشاه
اسلام خلد ملکه هرگز بهیچ حرام^{۱۸} نرسید و اگر اتفاق^۹ نظری با کسی داشته
باشد بیرون از نظر روا نداشته باشد که خیانتی ورزد و بوقتی که^{۱۹} مدتها از خانه
بیرون^{۱۰} بوده و بلسگر بر نشسته و فتحها دست داده از دختران مالا روی که
بتاراج آورده^{۲۰} باشند^{۱۱} امرا آنچه^{۱۲} لائق دانسته باشند برگزیده ببندگی آورده و^{۱۳}
با وجود آنکه عادات مغولست که جهت آنکه تا راه ایشان در جنگ و فتح نیکو
باشد چنین کنیزکان را^{۲۱} بجهت^{۱۴} سریتی نگاه می داشته پادشاه اسلام هرگز میل

- ۱ P., L., W. : گنبدی اختراع فرمود — ۲ W. : چنانچه —
— پادشاه اسلام غازان خان : P. om. — ۳ W. : ازین — ۴ P. : چنانکه —
— و السلام : et add. : کرده — ۵ P. : جدا — ۶ P. : سطری —
— جدا : P., L., W. : — ۷ W. : اتفاق — ۸ W. add. : غازان خان —
— براه : P., L., W. : — ۹ P. om. — ۱۰ W. : آنچه را — ۱۱ W. om. —

نکرده و گفته که تن خود را بایشان چگونه آوده کنم و ناگاه با ایشان^{۲۲} چگونه
آشنا شوم و التفات ننموده و قبول نکرده و بعد از آن درین مدتها بر قرار چون
مشاهده رفت هرگز حرکتی که در^{۲۳} شرع طریق زنا و لواط و فسق داشته
باشد از حضرتش^۱ صادر نگشت و بزنان^۲ مردم بخیانت نگاه نکرد^{۲۴} و هر نوبت
فتح شام در دمشق از دختران مغول و غیرهم که آنجا بودند چندانکه عرضه
کرده بودند^۳ با وجود^۴ بعد^{۲۵} مدت مفارقت از خانه التفات نکرد و خود را
توانست نگاه داشتن و مصابرت نمود و نفس شریفش هرگز جائزدار نبوده^{۲۶} که
دیگری نیز^۵ مجال لواط و فسق و فجور بیاید و همواره بمنع این معانی^۶
احکام یرلیغ بمبالغت میفرماید و چندکس معین را^{۲۷} بدان گناه بموجب شرع و
یاساق سیاست فرمود و طهارت نفس شریف او مانند زر طلا بی غش است
حق تعالی S. fol. 297 r. آن ذات بی همال را از نکبات زمانه مصون و محروس
دارد و عین الکمال را از ساحت مبارکش مصروف بالنبی و آله^۷

حکایت سوم

در فصاحت و بلاغت و حسن سوال و جواب پادشاه اسلام^۸ با دور و نزدیک
و ترك و تازيك

^۲ پیش ازین اکثر مهمات و مصالح پادشاهی^۹ که بودند امرا و وزرا می ساختند
و بتدبیر^{۱۰} و ترتیب امور^{۱۱} ملکی ایشان کردند^{۱۲} و پادشاه از آن فارغ و اکثر
اوقات بشکار و عشرت مشغول بود^{۱۳} و^{۱۴} توان دانست که تدبیر^{۱۵} امرا و وزراء
مختلف القول چگونه^{۱۶} باشد و بهر وقت که از^{۱۷} پادشاهان دور و نزدیک ایاهی
رسیدی جواب او امرا^{۱۸} عرضه داشته گفتندی پادشاه اسلام^{۱۹} امور ملکی
که سالها بزبان برده بودند و قواعد آنرا^{۲۰} مجلل آورده بافکار صائبه و آراء
ثاقبه خویش جمله را باصلاح^{۲۱} آورد و مرتب گردانید و فرموده خود را^{۲۲}

- کردند : W. : — ۱ در زنان : W. : — ۲ از وی : W. : —
— بالنبی و آله : W. om. : — ۳ W. : معنی : — ۴ W. om. : — ۵ W. om. : —
— پادشاهانی : T. = P., W. : S., L. : — ۶ W. add. : خلد ملکه —
— امور : S., W. om. : — ۷ ترتیب و تدبیر : P. : — ۸ S. : —
— تدابیر : P. : — ۹ S., L., P. om. : — ۱۰ مشغول بود : S. om. : —
— اندیشه کرده : L. add. : — ۱۱ یکی : exhibit : که از W. pro : —
— و بر فرموده خود : P., L. : — ۱۲ آن : W. : — ۱۳ غازان خان : W. add. : —

اصرار نموده^۱ راه افکار^۲ و سخن هیچ امیر و وزیر باز نداند و نگذاشت که^۳ هیچ يك اندیشه و رای خود را وزنی و اعتباری نهد^۴ و تمام متابیع امر و اشارت او گشتند و هیچ آفریده را مجال^۵ نماند که در کمتر قضیه سوالی کند الا آنکه همگنان همواره منتظر و مترصد اشارت او می باشند^۶ تا چه فرماید^۷ تا غایت^۸ که هیچ آفریده را مجال ندادی^۹ که ازو پرسد که کوچ کدام روز کنند و بقوت نفس چنان ساخت که همگنان^{۱۰} از پیر و جوان عاقل و نادان مقتضی رای و تدبیر و اشارت او نگاه دارند و بر هیچ کس آن معنی دشوار نیامد چه مشاهده^{۱۱} کردند^{۱۲} که نفس او کاملتر و رای او بهمه وجوه صایب ترست و حرکات و سکونات او عظیم مرتب و بجائی که لاجرم^{۱۳} خود را با وجود کفایت او ناچیز^{۱۴} دیدند و با وجود حدیث سن چندان امثال^{۱۵} گزیده و تواریخ و حکایات^{۱۶} لطیف یاد دارد که بگاه تقریر مستمعان متعجب و حیران مانند^{۱۷} و بهر وقت که از جایی ایلچی رسد بی مراجعت^{۱۸} بارکان دولت و فکر و مشاورت در آن باب جوابهای صواب فرمود و هر آنکه پادشاهان بزرگ ایلچیان بغایت^{۱۹} زیرک و داهی^{۲۰} بدیگر ملک فرستند دانا و فصیح و جهان دیده و مجموع ایلچیان که تا غایت آمدند و حکما و اطباء معتبر^{۲۱} نیز که از اطراف اینجا رسیدند تمامت از فصاحت و بلاغت و حسن محاورت و محادث و کمال اخلاق او متعجب^{۲۲} ماندند^{۲۳} و اکثر حکایات و حوادث آن ولایات با ایشان باز گوید و معتقدات هر طائفه که بوی رسد مشروح^{۲۴} تقریر کند^{۲۵} و رسوم و عادات هر ملکی و قومی از متقدمان و متاخران بطریق حکایت بیان کند لاجرم در^{۲۶} تمامت ممالک چین و ماچین و هندوستان و ترکستان و کشمیر و دشت قیچاق^{۲۷} و اورو و فرنگ^{۲۸} و مصر و شام^{۲۹} آوازه او رسیده و شایع شده و جلگهان^{۳۰} از هیئت و سیاست و کفایت و کیاست او حسابهای تمام در جمیع ابواب و احوال^{۳۱} بر گرفته اند و بمدح و

۱ P., L.: نمود — ۲ W.: انکار — ۳ P., L.: نهند W. om. —
۴ L.: بودند — ۵ P., L.: تا غایتی — ۶ P., L.: —
۷ P.: کرده اند — ۸ L.: تاخیر — ۹ S., W.: امثال —
۱۰ W.: — ۱۱ W.: — ۱۲ W.: — ۱۳ W.: —
۱۴ L.: قیچاق — ۱۵ W.: فرنج — ۱۶ L.: جلگی —

ثناء او مشغول گشته حق تعالی این پادشاه اسلام برگزیده^۱ یزدان که اعقل و اکمل ابناء^۲ زمانست تا ابد^۳ بر سر عالمیان پاینده دارد^۴ بحق حق و السلام^۵

حکایت

چهارم در صبر و ثبات و درستی عهد و میثاق پادشاه اسلام^۶
از صبر و تحمل و ثبات و درستی قول و میثاق که در ذات مبارکش مرکوزست چند نمودار تقریر کنم چه شرح تمامی آن^۷ باطناب انجماد در خراسان نوروز^۸ با او غدر کرد و با وجود آنکه بنده از بندگان حضرت بود قاصد آوردوها شد S. fol. 297 v. و ناگاه در حلقه آورد چنانکه در تاریخ مذکورست و چند نوبت دیگر قصد کرد و خرابی خراسان و پریشانی^۹ آوردوها ازو نمود^{۱۰} و هرگز از هیچ آفریده آنکه ازو صادر شد نشده باشد^{۱۱} و بعد از آن اضافت لشکر قایدو^{۱۲} شد و مدتی^{۱۳} مدید بخرابی ملک مشغول بود و چون از سر عجز بندگی فرستاد و امان و میثاق^{۱۴} خواست و پیامد باوجود آن همه بدیها^{۱۵} که کس^{۱۶} تحمل آن نتواند^{۱۷} عفو و اغماض فرمود و حکم تمامت ممالک بوی ارزانی داشت و چون نوروز^{۱۸} نفسی عجب داشت^{۱۹} و از ناصیه او علامات غدر^{۲۰} لایح بود^{۲۱} و سخنان ناهموار نیز^{۲۲} گفتی امرا بکرات عرضه داشتند که او چندین حرکات^{۲۳} ناپسندیده کرد و انواع جرائم ازو در وجود آمده^{۲۴} اورا از میان بر می باید گرفت پادشاه اسلام^{۲۵} خلد ملکه رضا نداد

۱ P.: — ۲ L.: بنای — ۳ L. om.: تا ابد —
۴ W. om.: — ۵ — ۶ P., L., W. add.: خلد الله سلطانه —
۷ W.: — ۸ W.: لازم می آمد — ۹ —
۱۰ P., L. p.h.v.e.: ... آفریده آن فتنه (فساد: L.) که او کرد و انگیخت صادر —
۱۱ W. om.: — ۱۲ — ۱۳ —
۱۴ P., L. add.: — ۱۵ W. om.: — ۱۶ —
۱۷ P.: — ۱۸ — ۱۹ —
۲۰ P., L. pro ۱۴-۱۶ exhibit: ... نفسی بغایت بد و خبیث داشت و از بی ثباتی هیچ —
۲۱ — ۲۲ — ۲۳ —
۲۴ W. inserit: گاهی —
۲۵ P., L. add.: ... و آثار فتنه و فساد بر جبین او مبین —
۲۶ W. add.: — ۲۷ — ۲۸ — ۲۹ — ۳۰ — ۳۱ —

۷ و فرمود که حق با شماست^۱ و این معنی واضح و ظاهرست^۲ لیکن عهد و پیمان خود را نتوانم شکست و هر چند از وحركات^۳ و افعال بد صادر می گشت^۴ تحمل و مصارت می فرمود تا^۵ وقتی که بخراسان رفت و آغاز قتنه^۶ و عصیان نهاد و خواست^۷ تا آنجا و شیراز و کرمان بدست فرو گیرد^۸ و نزدیک بود که دیگر باره ممالک بواسطه او خراب گردد و آن معانی ظاهر^۹ گشت بتدارك اشارت فرمود امرا عرضه داشتند که بکرات گفته ایم که او را این معانی در دل است فرمود که من^{۱۰} نیز می دانستم اما خواستم که بادی او باشد نه من دیگر جمعی از اکابر که بعض را یاسا رسانید^{۱۱} و بعضی را بجان بخشید^{۱۲} و بتفصیل اسامی ایشان حاجت نه و نیز نالایق افتد^{۱۳} هنگام یارغوی ایشان با امرا گفت که بعضی آنند که پنج سال تا بر قبج^{۱۴} سیرت و سریرت ایشان واقف و بنام معلوم دارم و مصارت نمودم و بعضی بکرات سخنان نالایق که هر يك از آن کلمات^{۱۵} موجب خرابی ممالک باشد با من گفته اند و اگر بانواع حیل که تقرر می کردند نظر کرده مسموع داشتمی از آن قتلتهایی^{۱۶} برخاستی^{۱۷} که دروغم ننگجد و بعض را نمی خواهم که در عبارت آرم و چندی در خلوت با ایشان بگفتم^{۱۸} و^{۱۹} باوجود آنکه اول نوبت که بامن^{۲۰} گفتند دانستم که محض حیل^{۲۱} است و موجب خرابی عالم و منکر شدند^{۲۲} و شرم نداشتند^{۲۳} و مدت پنج سال اعادت^{۲۴} می کردند^{۲۵} و بشیوه دیگر عرضه میداشتند^{۲۶} و عجب آنکه می دیدند که قبول نمی کنم^{۲۷} و در عمل نمی آرم و همچنان از سر جهل مکرر می کردند و جاهل و احمق ایشان بودند و می خواستند که مرا جاهل^{۲۸} گرفته در دام خود کشند^{۲۹} چون از حد بگذشت و قتنه ایشان ظاهر شد خویشان معترف گشتند این زمان اظهار^{۳۰} کردم و از صورت احوال^{۳۱} و قضایا عالمیانرا محقق شد که چنانچه فرمود مدتی بود تا آن سخنان می گفته بودند و جمله تعجب^{۳۲} کردند که چگونه صبر توانست و چون

۱ W. om. : ۱ - ۲ - می شد : ۳ W. : ۴ W. : ۵ W. : ۶ P. : ۷ W. : ۸ W. : ۹ P. om. : ۱۰ S. : ۱۱ P., L., S., W. : ۱۲ v. ۱۵ - ۱۳ P. : ۱۴ S., L. : ۱۵ W. lac. : ۱۶ v. ۱۷ - ۱۷ P. om. : ۱۸ W. : ۱۹ W. : ۲۰ W. : ۲۱ W. : ۲۲ W. : ۲۳ W. : ۲۴ W. : ۲۵ W. : ۲۶ W. : ۲۷ W. : ۲۸ W. : ۲۹ W. : ۳۰ W. : ۳۱ W. : ۳۲ W. :

در عبارت داشتند^۱ عجب تر داشتند و نیز تجربه افتاده که هر آفریده که در بندگی^۲ او قصد مردم کرد و تزویر و تلبیس پیش آورد^۳ در حال او را شناخت و با او بد شد و بواسطه صبوری در اظهار غضب تعجیل^۴ نمی فرمود و آن مرد^۵ جاهل ندانست که پادشاه میداند و صبر میکند و بر آن قضیه اصرار می نمود تا عاقبت او را می گشت^۶ و آن جماعت بسیار بودند از آنجمله قاضی سمنان که او را قاضی صاین گفتندی و اشر خلق الله بود و بحقیقت از^۷ ابلیس شریرتر و صاحب^۸ اصفهانی و چند کس دیگر که ذکر ایشان نمی رود و افعال جمله فهم کرد و بعد از مدتی که^۹ مصارت نمود ایشانرا بعضی بواسطه مقرری و طاعنی یاسا رسانید^{۱۰} و بعضی را از حضرت براند^{۱۱} و کسانی که طبیعت^{۱۲} او را شناختند و از بد گفتن و هذیان و سخن مکرر و قتنه انگیزان احتراز نمودند و همواره سخنان معقول مفید^{۱۳} گفتند چنانچه مقتضی نفوس ایشان بود آن طایفه را بمیزان عقل کامل خویش اعتبار کرد و پسندیده داشت و معتمد^{۱۴} علیه دانست و چون ضمیر منیرش بر احوال ایشان واقف بود اگر دیگران از راه حسد و دشمنی طعن می زدند و قصدی S. fol. 298 r. می کردند مسموع فرمود و بر آن مصارت نمود و دست ایشان در اموری که متکفل آن بودند قوی داشت^{۱۵} تا آن کارها^{۱۶} جاری و مستحکم بود و هیچ خللی بدان راه نیافت و بکرات فرموده که در عالم^{۱۷} هیچ چیز شریفتر^{۱۸} و تانکسوق تر از آدمی معتمد دل^{۱۹} راست نیست لاجرم راستان معتمد پیش وی بغایت معتبر اند و باحرمت و هر که^{۲۰} مفسد و دزد و سیاه کارست جمله را^{۲۱} می کشد و اگر واقفان احوال سوگند مغضبه یاد کنند که پادشاه اسلام^{۲۲} خلد ملکه^{۲۳} هرگز کسی را نکشت الا^{۲۴} آن شخص که^{۲۵} بدترین خلائق و واجب و لازم که او را بکشند چه وجود ایشان عین^{۲۶} مضرت عالمیان بود سوگند او راست باشد و کفارت لازم نه و یقین حاصل که هر مفسدی دیگر که^{۲۷} بحضورت او نزدیک شود او را^{۲۸} بفرماید کشتن چه خاصیت

۱ W. : ۲ W. : ۳ W. : ۴ P., L. : ۵ W. : ۶ W. : ۷ P. : ۸ L. add. : ۹ S. : ۱۰ W. : ۱۱ W. add. : ۱۲ L. : ۱۳ L., P. om. : ۱۴ W. ins. : ۱۵ W. : ۱۶ W. : ۱۷ W. : ۱۸ W. : ۱۹ W. : ۲۰ W. : ۲۱ W. : ۲۲ W. : ۲۳ W. : ۲۴ W. : ۲۵ W. : ۲۶ W. : ۲۷ W. : ۲۸ W. : ۲۹ W. : ۳۰ W. : ۳۱ W. : ۳۲ W. :

نفس شریفش در حق مفسدان خاصیت زمرّد واقعی است^۸ و مفسدانی که مانده اند آنها اند که ایشانرا ندیده و نشناخته و الا نفس شریفش همچون جوهری که آبگینه را از یواقیت^۹ بشناسد آن کسانرا فی الحال بداند و مع هذا در هیچ کاری تعجیل نفرماید الا در کار خیر و هر آنچه در صدد فوات^{۱۰} باشد و بکرات و مرات امرای و یارغوجیان و وزرا را^۱ نصیحت فرمود که هر وقت که طائفه بشکایت حاکمی و متصرفی آیند^{۱۱} سخن ایشانرا بر^۲ فور قبول مکنید چه ممکن که^۳ آن طائفه^۴ پیش از آن قلان نداده باشد^۵ و بار خود بر دیگران نهاده و آن حاکم^{۱۲} ایشانرا^۶ در قلان آورده باشد و چنین مردم البته متشککی باشند و اگر نیز تصدیق قول ایشانرا^۷ جوقی دیگر بیایند بهمان^{۱۳} سخن چه ممکن که آن جوق پیش ازین صاحب عمل بوده باشند^۸ و خواهند که عمل ازو بازگیرند و بایشان دهند و ممکن که^{۱۴} جوقی بیایند کسانی که از قدیم باز دشمن او باشند و یا بدوستی یکی تقرّب نموده از حاکم تشنّیع زنند این معانی را جمله^{۱۵} احتیاط کنید^۹ و از عموم رعایاء قلان کش تفحص نمایید^{۱۰} تا او ظالم است یا نه و او را میخوانند یا نه تا صورت حال او محقق گردد^{۱۶} چه اعتبار سخن مردم بسیار دارد که بی غرض باشند و سخن اصحاب الغرض و معدودی چند چندان معتبر نبود و کسانی^{۱۷} که رعایا ازیشان راضی باشند و طبیعت ایشان بعدل مائل کمتر یافت شود^{۱۱} و بواسطه آنکه حاکمی را يك دو عیب^{۱۸} باشد و هنرهای بسیار دارد خاصّه کم طمعی و سیاست و راستی او را از کار باز نتوان کرد بدین موجب که در خاطر^{۱۹} مبارك دارد همواره احتیاط میفرماید و امرا و وزرا را نیز ارشاد میکند و در هیچ قضیه از کیاست و دورینی سرمویی از وقوف نمی شود ایزد تعالی^{۱۲} این پادشاه اسلام را ساهی بسیار از عمر و سلطنت برخوردار کند بالنبی و آله^{۱۳}

— طائفه را : L. — ۴ — P., W. om. — ۳ — ایشان : S. — ۲ — وزرا : W. — ۱ —
— ۶ — ۴ — L. lac. — ۶ — باشند : P. — ۵ —
— باشد : W. — ۸ — ... بر تصدیق (بتصدیق : L.) ایشان : P., L. — ۷ —
— شود : S., L. — ۱۱ — نمایند : W. — ۱۰ — کنند : W. — ۹ —
— و تقدس : W. add. — ۱۲ —
— بحق النبی المختار (محمد : L.) و آله الحیار : P., L. p.h.v.e. — ۱۳ —

حکایت پنجم

در آنکه اکثر اوقات هر سخن که بر لفظ مبارك پادشاه^۱ برود^۲ آنچنان باشد^{۲۰} مقربانی که از عهد طفولیت پادشاه اسلام خلد ملکه^۳ باز ملازم بندگی بوده اند تقریر میکنند که بهر وقت که قضیه^{۲۱} و حکایتی بر لفظ مبارك برفت هم بر آن موجب^۴ واقع گشت و درین سالها تجربه افتاد^۵ هر گاه که سخنی بجد یا بیازی بر^{۲۲} لفظ مبارك راند همچنان باز خواندند^۶ مثل آنکه فلان کس را امثال فلان حال حادث شود یا ایلچی از جائی بدین شکل و منظر^{۲۳} برسد یا مقیدی^۷ بدین هیات بیارند یا خبری خوش یا ناخوش خواهد رسید و هر چند از اکثر پادشاهانی که صاحب^{۲۴} قران باشند و حق تعالی ایشانرا دولتی و سعادت داده باشد ازیشان این معانی بعید^۸ نباشد لیکن تا بدین غایت از هیچ^{۲۵} پادشاهی حکایت نکرده اند و مشاهده نیفتاده و^۹ چون مهتوس جمله علوم است علم رمل و شانه و دندان اسپ^{۱۰} و دیگر^۷ S. fol. 298 v. نشانها که نیک و بد آن امتحان کنند^{۱۱} و در کتب^{۱۲} آمده و انواع فال که مصطلح هر قومی و هر ولایتست^{۱۳} تمامت را تتبع کرده و آموخته و در آن باب نیز حکم فرماید و ستارگان^{۱۴} از سیاره و ثوابت که نزد منجّان مشهورند اغلب را شناسد^{۱۵} و بر^{۱۶} طلوع و غروب و خواص هر يك واقف باشد چنانکه شنوندگان تقریر^{۱۷} متعجب مانند و خواص اشکال تمامت^{۱۸} حیوانات انسی و وحشی علی تباین اصنافها و اختلاف انواعها و عادت و حرکت و سکون و مقام هر يك در تابستان و زمستان بعجز و مجرداند و یاد دارد و این همه ممکن نباشد الا بقوت قراست والله^{۱۹} اعلم

— خلد ملکه : W. om. — ۳ — و : W. ins. — ۲ — اسلام : W. add. — ۱ —
— خواند : S., W. — ۶ — و : S., L., W. ins. — ۵ — که : W. ins. — ۴ —
— بدیع : P. — ۸ — مقیدی : W. مقیدی را : P., L. — ۷ —
— که : L. ins. — ۱۱ — دیدن آب : L. — ۱۰ — نیز : W. ins. — ۹ —
— که : S., P. ins. — ۱۴ — ولایت است : L. — ۱۳ — کتبها : W. — ۱۲ —
— از تقریر : P. — ۱۷ — ۱۶ — ۱۷ — W. om. — ۱۶ — شناسند : W. — ۱۵ —
— تعالی : W. add. — ۱۹ — سائر : L. — ۱۸ —

حکایت

ششم در بذل و عطا و جود و سخا پادشاه اسلام بر وجه مستحسن ۱ از سر معرفت

۶ بوقتی که پادشاه اسلام خلد ملکه ۲ بر سریر سلطنت نشست خزائن آبا و اجدادش از اموال تہی بود ۳ و ولایات بغایت ۷ خراب و نامضبوط و اموال دنیوانی در معرض تلف و تحصیل متوجہات متعدّد و متصرفان ولایات بواسطه ۸ سوء التدبیر وزرا و حکام متقدّم طمع در اموال کرده و ۴ مدتی می بایست تا ضبط مصالح ملک کند تا بعد از آن مال ۹ بخزانہ برسد ۵ و لا خزائن ۶ که ہولا گوخان از بغداد و ولایات ۷ ملحد و شام و دیگر ولایات آورده بود و در قلعه ۱۰ تہ و شاہا ۸ نہادہ خزائنہ داران بتدریج دزدیدند و بالشہای زر سرخ و مرصعات بازارگانان می فروختند و جہت ۱۱ آنکہ جملہ روی و دل ۹ یکدیگر می دیدند ۱۰ هیچ آفریدہ چیزی نمی گفت و اتفاقاً بر جی از آن قلعه کہ با دریا داشت ۱۲ خراب شد و بہانہ آنکہ بالشہا و مرصعات در دریا افتاد مبالغ ۱۱ دیگر بدزدیدند و آنچه مانده بود احمد بواسطہ آنکہ ۱۳ میخواست کہ جذب خاطر لشکریان کند و پادشاهی بر خود مقرر گرداند و با ارغون خان مصاف دہد جملہ ۱۴ بلشگر داد و دیگر زیادت چیزی نماندہ بود تقریر کردند کہ بصد و پنجاہ تومان نمی رسید و ارغون خان از ہرگونہ خزائنہ ۱۵ در سوغورلوق جمع کردہ بود آنرا بعضی بدزدیدند و بعضی تلف کردند و بعد از آن آنچه ۱۲ ارغون خان در زمان پادشاهی خود حاصل ۱۶ کردہ بود چون ۱۳ امرا غدر و مخالفت اندیشیدند و بعضی امرا و مقربان او را بکشتند آن خزائنہ ۱۴ بعضی بخویشتن بخش کردند و بعضی گفتند کہ بلشگر می دہیم و تلف کردند و گیخاتو خود چیزی حاصل نکرد و اگر بقیہ از ۱۵ خزائنہ ارغون خان مانده

۱ L., P. inserunt: و — احسن W.: — ۲ W. om.: خلد ملکہ —
 ۳ L. add.: از اموال — ۴ P., W. om. — ۵ L.: باخزانہ آید —
 ۶ W.: خزائنہ — ۷ W.: ولایت — ۸ P., W.: شاہا —
 ۹ W.: روی دل — ۱۰ L.: می دید — ۱۱ P., W.: مبالغی —
 ۱۲ L. om. — ۱۳ W. om. — ۱۴ L., P., W.: خزائنہ را —
 ۱۵ L.: آن —

حکایت ششم در بذل و عطا و جود و سخا پادشاه اسلام بر وجه مستحسن از سر معرفت ۱۸۳

۱۸ بود بمردم داد بدین اسباب هنگام جلوس مبارک از آن اموال گذشتہ هیچ نماند بود و لشکر کہ با او از خراسان آمدہ بودند ۱۹ در آن فرصت یغیان بخراسان آمدند و خانہا و گلہ و رمہ ایشان پیردند چندانکہ ۱ پادشاه اسلام خلد ملکہ ۲ خواست ۲۰ کہ ایشانرا چیزی دہد در خزائنہ هیچ نبود و اموال ولایات ۳ نمی رسید و نوروز ۴ مدتی تدبیر ملک و مال میکرد ۲۱ و سبب آنکہ طریقہ پیشینہ پیش گرفته بود چیزی حاصل نمی شد و بعد از آن ملک ۵ شرف الدین سمنانی و صدر الدین ۲۲ تدبیر میکردند ہم چیزی حاصل نشد و چریک مال احتیاج داشت و اگر ایلیچ از ولایات ۶ دور و نزدیک می آمدند ۷ و ۲۳ خواستند تا تشریفی و ۸ عطای بوی دہند لائق حال او هیچ در خزائنہ موجود نبود و مردم را باور نمی افتاد کہ خزائنہ تا این ۲۴ غایت خالی باشد بر تہاون و اہمال پادشاه اسلام ۹ حمل می کردند تا مجدی کہ از ہر کس درین باب شکایت باز می رسید ۲۵ چون بسمع اشرف پیوست بکرات بر سر جمع با امرا و نزدیکان فرمود کہ شما پندارید کہ چند سر شتر و استر کہ بار کردہ اند و آنرا ۲۶ خزائنہ نام نہادہ مگر در آن صنایق چیزست چون من صناعات را دوست میدارم و ہموارہ بتراشیدن انواع چوبہا ۲۷ و ساختن آلات مشغول آنچه بار میکنند اکثر چوبہاست و اصناف ادوات و آلات ہر صنعتی و بعضی چند پارہ S. fol. 299 r. ۱ سلاح و از شما پوشیدہ نیست و خزانچیان بر آن واقف ۱۰ چیزی کہ نباشد چگونہ بدہم و از پدران خزائنہ ۲ بمن باز نماند و از ولایات مالی نمی آرند بر سر ملکی خراب آمدہ ام شما مال ولایات جمع کنید و یارید آنگاہ اگر ۳ من ندہم تقصیری ۱۱ از طرف من باشد و ازین سخن ہمگانرا محقق شد کہ حق بجانب اوست و بعد از دو ۴ سال کہ از ترتیب و تدبیر کار مملکت ۱۲ فراغتی حاصل آمد و اطراف و ثغور مستحکم شد و خوارج و کسانی را ۵ کہ فتنہ و عصیان بیشہ کردہ بودند از راہ برداشت یا مالش داد بتدبیر امور ولایات و ترتیب کار ضبط ۶ و تحصیل اموال و متوجہات اشتغال نمود و ہر ۱۳ روز بنفس خویش

۱ P.: چنانکہ — ۲ W.: سلطانہ — ۳ P.: ولایت — ۴ W.: امیر نوروز —
 ۵ L., P. om. — ۶ L., P.: ولایت — ۷ L., P.: می آمد — ۸ L.: یا —
 ۹ L., P. pro pادشاه اسلام exhibent: جانب جوانب — ۱۰ L. inserit: اند —
 ۱۱ L., P.: تقصیر — ۱۲ L., P.: لشکر — ۱۳ L.: چند —

از بامداد تا شبانگاه می نشست و آنچه^۷ نوشتی بود بقلم مبارک خود اصلاح مسودات میفرمود و اور ممالک را نسق پیدا گردانید و قانون نهاد^۸ و فرمود که هر کاری را بر چه وجه نسق نهند و ولایات که بمقاطعه دهند بمردم مستظهر دهند و سه سال^۹ ازیشان باز نگیرند و باتفاق هر گدایی و بی سروپایی^۱ التفات ننمایند و اموال بچه طریق و چگونه^{۱۰} حاصل کنند و مال تمامت ممالک را معین گردانید و اخراجات مقرر را که^۲ در اکثر مواضع فرو آرند^{۱۱} و ترتیب آن بروجی که در فصول دیگر بیاید معین فرمود بدان واسطه امور ولایات^۳ مرتب گشت و روز بروز^{۱۲} مال خزانه از جوانب می رسید و سال بسال اموال زیادت می گشت^۴ و جامه های کارخانه که پیش ازین چون وجوه^{۱۳} آن نمی رسید از مقدار مقرر دو دانك حاصل نمی شد درین وقت جمله بتمام واصل^۵ می گردد و چون مال^{۱۴} حاصل گشت ببخشش مشغول شد و با امرا و ارکان دولت گفت که در جهان از مال بخشیدن دشوارتر کاری^{۱۵} نیست و فرمود که^۶ چنگیزخان فرموده است^۷ که از مال دادن و از^۸ نادادن نیز بتر کاری نیست آنچه ندهند^{۱۶} خود معین است که بخیل باشد و از بخل بترچه چیز^۹ خواهد بود اما دادن بجهت آنکه اگر چیزی^{۱۷} اندك بکسی دهند و دیگری را زیادت دهند یا یکی دهند و دیگری ندهند یا آنکس را که بیشتر^{۱۸} می باید داد پس تر دهند مردم را از مرگ سخت تر آید و دشمن شود و کسی که این دقائق نگاه تواند داشت و این فکر او را^{۱۹} دست دهد کم افتد و هر کس را این معنی میسر نشود^{۱۰} و اکنون تا جهد باشد ما این ضابطه^{۱۱} نگاه داریم و چند خزانه که در اوائل برسید^{۲۰} و هریک دوست سیصد تومان بود با امرا و نواب حوالت فرمود و فرمود که من بدانچه آورده اند تعلق^{۱۲} نمی سازم و در^{۲۱} خزانه نمی آورم و همچنان که از ولایات آوردند جداگانه بنهند تا امرا آنها بخش کنند بعد از آن فرمود که بکدام^{۲۲} قوم

— ولایت : P. ۳ — L. om. ۲ — و سروپایی : L. P. ۱ —
— حاصل : L. P. ۵ — W. om. می شد : P. ۴ —
— گفته است : L. ۷ — که : W. om. فرمود که : L. P. om. ۶ —
— دست ندهد : P. ۱۰ — L. P. om. ۹ — W. om. ۸ —
— تعلق : W. ۱۲ — ما این ضابطه : S. W. om. ۱۱ —

دهند و هر طائفه را^۱ چه مقدار دهند و امرا هم بر آن موجب میدادند و بعد از آن درین سالهای آخر^{۲۳} فرمود که يك نوبت جماعت امرا بخش کردند من نیز دلخواه دارم که بخویشتن چیزی بخش کنم بوقت^{۲۴} قوریلتای در اوجان فرمود تا بارگاه بزرگ را بزدند و خزانها که از اطراف ممالک آورده بودند^۲ آنجا جمع کردند^{۲۵} و خویشتن با چند امیر معتبر بنشست و کسانی را که راه بزرگتر بود^۳ بیشتر و آنان که کارهای نیکو کرده بودند^{۲۶} و کوچهای پسندیده داده زیادت معین گردانید و سبب آن^۴ زیادت در عبارت^۵ می آورد که بدین واسطه^{۲۷} این جماعت را بیشتر میدهم و مقصود آنکه تا بعد ازین دیگران نیز در کوچ دادن و خدمات پسندیده کردن^{۲۸} مجتد باشند^۶ و سعی بلیغ و اجتهاد تمام نمایند^۷ بدین موجب میفرمود و بدیشان می داد و بعد از آن طائفه که^{۲۹} مرتبه^۸ پدر فرزندی داشتند مقدم می داشت آنگاه امرا و هزارهای دست راست و چپ را^۹ بموجبی که قاعده و معهود است S. fol. 299 v. میداد و فرموده بود تا انواع جامه ها را جنس جنس و بابت بابت^{۱۰} مرتب نهاده بودند و خریطه های زر سرخ و نقره جدا جدا باوزان مختلف جمله پر کشیده و بر آن نوشته که چه^{۱۱} مقدارست و کدام قوم راست بر حسب استعداد و^{۱۲} استیصال ایشان و يك يك را آواز میداد و میفرمود تا هم در حضور حصه خود میگرفتند^{۱۲} مدت ده یا نوزده روز^۴ بدین موجب^{۱۳} اموال را بخشید مبلغ سیصد تومان زر نقد و بیست هزار تا جامه و پنجاه پاره کمر مرصع و سیصد^۵ پاره کمر زر^{۱۴} و صد پاره^{۱۵} بالش^{۱۶} زر سرخ^{۱۷} بخشید^{۱۸} و بعد از آن همواره متواتر و متوالی زر نقد و جامه از خزانه^۶ می بخشید و هرگز دانکی زر و یکتا جامه باسم بخشش بر ولایت حوالت نکرد هر چه امرا و وزرا عرضه داشتند حوالت^۷ نبود الا نقد داد و میدهد لیکن مقدار و مرتبه کار و شخص و مناسبت اسباب نگاه دارد و آنها را که بسیار^۸ باید داد کم ندهد

— بودند : P. om. W. ۳ — آورده اند : L. P. W. ۲ — بهر طائفه : W. ۱ —
— W. om. ۸ — ۷ — ۶ — L. om. ۶ — عبادت : W. ۵ — آنکه : P. ۴ —
— چند : W. ۱۱ — پایه پایه : L. ۱۰ — و چپ را : W. om. ۹ —
— ترتیب : L. P. ۱۳ — حصه میکردند : P. خود میگرفتند : L. om. ۱۲ —
— کمر : L. P. ۱۶ — W. om. ۱۵ — زرین : W. ۱۴ —
— بیاض : L. add. ۱۸ — در آن ایام باریاب استحقاق : P. inserit ۱۷ —

و آنرا که کم باید داد بسیار ندهد و خزانه او هرگز از زر و جامه تهی نشد و چندانکه زیادت داد^۱ حق تعالی بواسطه عدل و حسن تدبیر او برکت بخشید و هیچ گم نشد و هرگز روزی^۲ نگذرد که ده هزار ویست هزار دینار زر نقد و صد و دویست و سیصد تا جامه معد از خزانه او خرج نشود^{۱۰} سخاوت و عطا دادن چنین باید و بعد از آن روزی بحضور امرا و بزرگان دولت فرمود که بهترین کارها^{۱۱} که آدمی کند آن باشد که تخلق^۲ بخدا کند خصوصاً پادشاهانرا و جود و سخاوت خلق خداست لیکن جودی و سخاوتی که چندان دهد و ایشار کند که کم نشود و سپری نگردد و کار آدمی با خدای تعالی قطره از دریایی^{۱۳} نتواند بود لیکن بقدر امکان تخلق واجبست اما پادشاهان و همه مردم باید که مال چنان صرف کنند^۳ که همواره بر آن^{۱۴} قادر باشند^۴ آنچه چند روزی بی ضبط بدهند و بعد از آن نه بر دادن قادر باشند و نه بر خوردن از آن چه فائده بکسی رسد^{۱۵} و آنچه جمله چند کس معدود دهند و دیگران^۵ بکلی محروم مانند آن معنی صفت خدائلیست^۶ پادشاه باید که مانند آفتاب^{۱۶} پرتو او بهمه کس برسد و خزانه او نصیب عموم خلایق است^۷ خصوصاً از آن مستحقان و محتاجان و کسانی که کارهای نیکو^{۱۷} کرده باشند و از آن همه لشکر چگونه شاید که آنرا چند کس معدود دهد^۸ و بعد از آن تهی دست بنشینند^۹ و هیچ بکس ندهد^{۱۰} و بتواند داد^{۱۱} از آنکس چه تمتع یابند^{۱۲} و لذت بینند^{۱۳} و قدرت پادشاهی را در آن چه ملاحظت سخاوت و جود پادشاهان باید که مانند^{۱۹} آب چاه و چشمه باشد^{۱۴} که چندانکه از آن بگیرند باز بیاید^{۱۵} و کم نشود^{۱۶} و این معنی میسر نشود الا بتدبیر ملک^{۲۰} و عمارت و عدل و سیاست کردن^{۱۷} و آنکه در همه کاری حد اعتدال نگاه دارند و چنان^{۱۸} که آن قدر که بدهند متواتر

— باشد : S. ۴ — کند : S. ۳ — بخلق : L. inserit ۲ — W. om. ۱ —
 — خدا است : P. ۶ — دیگران را : S. ۵ —
 چون چنین کند لشکر بکدام دل و اندیشه : L. hic inserit : دهند : S., L., P., W. ۸ —
 کوچ کنند و آنچه نام سخاوت کرده اند که چون اندک خزانة در رسد چند کس معدود دهند —
 نتوانند داد : L. ۱۱ — ندهند : L., W. ۱۰ — بنشینند : S., L., W. ۹ —
 W. om. ۱۵ — باشند : W. ۱۴ — S., L., P. om. ۱۳ — باید : L., P., W. ۱۲ —
 سازند : L. add. ۱۸ — L., P., W. om. ۱۷ — و تیره نکرده : W. add. ۱۶ —

حکایت ششم در بذل و عطا و جود و سخا پادشاه اسلام بر وجه مستحسن از سر معرفت ۱۸۷
 عوض آن برسد و الا^۱ چو برگیری از کوه^۲ ننهی بجای « سرانجام کوه اندر آید زیای » اگر مارا و شمارا^۳ میل بمال و سخاوت و عطاست می باید که عدل و راستی کنیم چه خاصیت عدل آنست که چنانکه ما بدانیم که آن مال^{۲۳} از کجا می آید و خزانه پر شود و چندانکه بخشیم^۳ خزانه^۴ تهی نگردد چنین نیکو باشد که همیشه بر آن قادر باشیم و الا پادشاهی^{۲۴} که روزی قادر و روزی عاجز و وقتی توانگر و گاهی درویش باشد بچه کار آید این معنی صفت پادشاهان نباشد^{۲۵} و اگر^۵ چنان باشد همواره او را در غم و اندوه بسر^{۲۶} باید برد و خلایق از مواهبت او محروم مانند و از پادشاهی او مستغنی گردند باید که ما این ضابطه نگاه داریم و چنان سازیم که هر چند که بیاید ندهیم^۶ نه آنکه بکلی^۷ بر سر هم نهم و نه نیز^{۲۷} آنکه بیکبارگی تهی دست و مفلس گردیم اندک مایه باید که همواره باشد چه خاصیت مال آنست که چون اندک مایه بود^{۲۸} زر زود بر سر آن آید مانند صیاد که او را مرغی نبود که بردام نهد تا مرغان هم از^۸ جنس او بروی آیند هیچ نتواند گرفت^۹ S. fol. 300 r. ۱ و چون مرغی مایه او باشد در سالی چندین هزار مرغ بواسطه آن بگیرد امرا و ارکان دولت این^{۱۰} سخن پادشاه^۲ اسلام خلد ملکه را^{۱۱} دعا و ثنا گفتند و جمله شاد گشتند و از آن تاریخ تا اکنون همواره برین موجب چنانکه آب^۳ از چشمه جاری باشد از خزانه پادشاه اسلام زر و جامه روانست و هرگز در هیچ عهدی کسی^{۱۲} از پادشاهان متقدم این^۴ مقدار زر نقد و جامه که او بخشش فرمود و میفرماید نداده باشد^{۱۳} و هر آینه مردم این معنی را مبالغت شمروند و گویند^۵ پادشاهان متقدم را که دیده^{۱۴} و احوال خزائن ایشان^{۱۵} که میدانند تا این قیاس توان کرد لیکن مصدق این معانی^{۱۶} دفاتر^۶ اصل و خرج اموال متقدمانست که جمله در

— و دهم : L. add. ۳ — W. ins. : و ۲ — W. om. : والا ۱ —
 — هر چند شاید بندهیم : L. p.h.v.e. ۶ — وقتی : L. ۵ — خانه : L. ۴ —
 — نتوانند گرفت : L. ۹ — L. om. ۸ — کلی : P. ۷ —
 — دولت تمامت برین : L., P. ۱۰ —
 — کس : L., P. ۱۲ — خلد ملکه : W. inserit : et om. : غازان خان ۱۱ —
 — پادشاهان متقدم این مقدار زر نقد و جامه را که دیده : L. ۱۴ — باشند : L. ۱۳ —
 — معنی : W. ۱۶ — شنیده : L. add. ۱۵ —

دفترخانه^۱ نهاده و از آن این زمان^۲ موجود و از دفتر عدل تر گواهی درین^۳ قضیه کجا باشد که قطعا روی و دل نبیند بهنگام مطالعه صدق و کذب این سخن^۴ محقق گردد حق تعالی^۵ این داد و دهش و انعام و احسان را^۶ ابد الدهر پاینده و باقی داراد^۷ بمنه و جوده^۸ والسلام^۹

حکایت

هفتم در ابطال دین بت پرستی و تخریب معابد ایشان و شکستن تمامت^{۱۰} اصنام^{۱۱} چون پادشاه اسلام غازان^{۱۲} خلد سلطانه^{۱۳} بتوفیق و هدایت یزدانی در دائره^{۱۴} مسلمانی در^{۱۵} آمد چنانکه یاد کرده شد^{۱۶} فرمود تا تمامت اصنام را بشکستند و بتخانها و آتش کده ها و دیگر معابد که شرعاً وجود آن در بلاد اسلام جائز نیست^{۱۷} جمله را خراب گردانیدند و اکثر جماعت بخشیان بت پرست را مسلمان کردند و چون حق تعالی ایشان را^{۱۸} توفیق بخشیده بود ایمان درست نداشتند از راه ضرورت ظاهراً مسلمانی^{۱۹} می نمودند و از ناصیه^{۲۰} ایشان آثار کفر و ضلالت^{۲۱} ظاهر بود بعد از مدتی پادشاه اسلام^{۲۲} خلد ملکه^{۲۳} ۱۶ نفاق ایشان را ادراک کرد و فرمود که از شما هر کس که میخواهد با بلاد^{۲۴} هند^{۲۵} ۱۷ و کشمیر و بت و ولایت اصلی^{۲۶} ۱۸ خود رود و آنانکه اینجا باشند منافقی نکنند^{۲۷} ۱۹ و آنچه در دل و ضمیر ایشانست بر آن^{۲۸} باشند و دین پاک اسلام را بنفاق خویش ملوث نکنند^{۲۹} ۲۰ لیکن اگر بدانم که آتش کده ها یا بتخانها ساخته باشند ایشان را بی محابا^{۳۰} ۲۱ علف شمشیر گردانم بعضی بر قرار نفاق می ورزیدند و بعضی باندیشه^{۳۱} نا محمود خود مشغول شدند^{۳۲} ۲۲ و فرمود که پدر من بت پرست^{۳۳} ۱۷ بود^{۳۴} ۲۳ و بر آن در گذشت و جهت خود بتخانه و

۱ L., W.: دفترخانها — ۲ L. add.: نیز — ۳ L.: معنی —
۴ L.: معلوم و محقق — ۵ L.: احسان — ۶ L., P.: دارد —
۷ P. add.: ولطفه — ۸ W. om. — ۹ W. om. —
۱۰ S., W.: اصنام را — ۱۱ W. add.: خان — ۱۲ W. om.: خلد سلطانه —
۱۳ L., P., W. om. — ۱۴ S.: مسلمان — ۱۵ W. inserit.: غازان خان —
۱۶ W. om.: هندوستان — ۱۷ L., P.: خلد ملکه —
۱۸ L., W.: ولایات اصل — ۱۹ W.: نکنید —
۲۰ L., P., W.: نگردانند — ۲۱ P. om. — ۲۲ P. om. —

حکایت هفتم در ابطال دین بت پرستی و تخریب معابد ایشان و شکستن تمامت اصنام^۱ ۱۸۹ معبدی ساخته و بر آن وقفی کرده بنام آن جماعت و من آن بتخانها را^۲ خراب^۳ کردم شما آنجا روید و مقیم شده صدقه میخورید در آن فرصت خواتین و امرا عرضه داشتند که پدر تو معبدی ساخته بود^۴ ۱۹ و صورت خود بر دیوارهای آن خانه^۵ ۲ کرده و این زمان چون خرابست برف و باران بر صورتهای پدر تو فرو آید^۶ ۳ و او بت پرست^۷ ۲۰ بود اگر آن موضع آبادان کنند^۸ ۴ موجب راحت روان پدر تو^۹ و نیک نامی او گردد^{۱۰} ۲۱ آرا نپسندید و مسموع^{۱۱} ۷ نداشت^{۱۲} ۲۲ بعد از آن گفتند بر هیأت^{۱۳} ۸ سرایی بسازند هم نپسندید و گفت هر چند نیت من سرای باشد و در آنجا صورت کنند^{۱۴} ۹ ۲۳ چون معبد و موضع بت پرستان بوده شاید اگر سرایی می باید ساخت جایی دیگر بسازند و ازین نوع حکایات و قضایا^{۱۵} ۲۳ بسیار بود و شرح آن طویلی دارد فی الجمله بخشیان را گفت که مرا معلوم است که شما را علمی نیست لیکن پادشاهان از^{۱۶} ۲۴ سر تعصب باید که تمامت اصناف خلق رعیت ایشان باشند^{۱۷} ۱۰ بدان سبب جمله را محافظت و تیمار داشت کنند و بهائما^{۱۸} ۲۵ نیز که هیچ ادراک و عقل ندارند پادشاهان و اهل اسلام و عموم مردم جهت مصالح و احتیاج غمخوارگی کنند و نگاه دارند^{۱۹} ۲۶ از آن شما نیز برین طریقست اما باید که بسر مویی از شما اثر^{۲۰} ۱۱ بت پرستی و تعصب و ناراستی ظاهر نگردد و الا شما را علف شمشیر گردانم S. fol. 300 v. ۱ درین وقت معدودی چند^{۲۱} ۱۲ ازیشان که مانده اند^{۲۲} ۱۳ در صدد آن نیستند که ایشان را محال آن باشد که ظاهر کنند که معتقدی^{۲۳} ۱۴ یا مذهبی دارند مانند اقوام مغ^{۲۴} ۱۵ و ملاحده^{۲۵} که درین ولایات از قدیم باز هستند لیکن معتقدرا پنهان و پوشیده دارند حق تعالی^{۲۶} ۸ این پادشاه اسلام را پاینده و مستدام داراد بمنه و لطفه^{۲۷} ۱۶ و کرمه^{۲۸} ۱۷

۱ W.: آن خانه را — ۲ W. om. — ۳ W.: آورد —
۴ L., P. om.: — ۵ L. add.: باشد — ۶ L.: گردانند —
۷ P.: نکتند — ۸ L. ins.: آن — ۹ P.: سرای —
۱۰ L., P.: باشد — ۱۱ P. om. — ۱۲ L. ins.: که —
۱۳ L. ins.: که — ۱۴ L.: و — ۱۵ P.: مغول —
۱۶ W. om.: ولطفه — ۱۷ P. om.: و کرمه —

حکایت

هشتم در دوستی پادشاه اسلام^۱ در حق خاندان رسول^۲ علیه السلام

^۴ پادشاه اسلام^۳ خلد سلطانه^۴ دو نوبت جمال خواجه کائنات علیه افضل الصلوات و اکمل التحیات^۵ بخواب دیده و پیغامبر^۶ علیه الصلوات و السلام او را بمواعید خوب مستظهر گردانیده و میان ایشان محاوره بسیار رفته و امیر المؤمنین علی و حسن^۷ و حسین علیهم السلام با نبی صلوات الله علیه بهم بوده اند و تعریف ایشان فرموده و گفته می باید که^۸ شما برادران باشید^۷ و فرمود تا پادشاه اسلام^۹ با ایشان معاقه کرده^۸ و از جانین برادری قبول کرده اند و از آن وقت باز پادشاه اسلام را^۹ نیز بسیاری^۹ گشایش و فتوحها^{۱۰} دست^{۱۱} داد و از آن جمله معتبرترین آن بود که این^{۱۲} خیرات و ضبط و ترتیب عدل و سیاست در^۹ عالم شائع گردانید و او را توفیق حصول^{۱۳} نیک نامی دست داد^{۱۴} و خویشتر را ذخیره چندین دعاء خیر خلافت اندوخت^{۱۵} بزرگتر ازین سعادت و موهبتی چه تواند بود و از آن تاریخ باز دوستی او با اهل بیت نبوت علیهم السلام زیادت شد و همواره^{۱۱} جهت سیل الحاج مددها میفرماید و مزارات^{۱۵} خاندانرا زیارت کند و نذرها^{۱۶} پذیرد و فرستد و سادات را عزیز و محترم دارد^{۱۷} و صدقات^{۱۲} و ادرارات در حق ایشان فرماید و چون خانقاه و مدارس و مساجد و دیگر ابواب البر در هر موضعی می ساخت و اوقاف^{۱۳} معین میفرمود و وظائف و مشاهرات هر طائفه در نظر آورد و فرمود که چگونه است که از آن فقها و متصوفه و دیگر^{۱۴} طوائف هست و از آن سادات نیست از آن علویان نیز واجب است و فرمود تا در تبریز و دیگر ولایات معظم^{۱۵} در تمامت ممالک در بلاد معتبر چون اصفهان و

۱ L., P. add. : خلد ملکه — ۲ L., P. add. : اعزاز او — ۳ W. add. : غازان خان — ۴ W. om. : افضل التحیات و اکمل الصلوات — ۵ P. : خلد سلطانه — ۶ W. om. : بسیار — ۷ L., W. : — ۸ P. : کردن — ۹ L., W. : — ۱۰ S., W. om. : فتوح و گشایشها — ۱۱ W. : فتوح و گشایشها — ۱۲ L., P., W. ins. : همه — ۱۳ P. pro ۱۳ — ۱۴ exhibitet : اسلام و — ۱۵ P. : داد — ۱۶ W. ins. : کند — ۱۷ S. : مزار — ۱۸ S. : مسلمانان کرامت شد

شیراز و بغداد و امثالها دار السیاده سازند تا سادات آنجا فرو آیند و جهت^{۱۶} مصالح ایشان وجهی که مصلحت دید بموجبی که وقف نامها بذکر آن ناطق است معین فرمود تا ایشان نیز از خیرات^{۱۷} او با بهره باشند و همواره در عبارت آورد و فرماید که من منکر هیچکس نیستم و بزرگی صحابه معترفم لیکن چون رسول را^{۱۸} علیه الصلوة و السلام در خواب دیدم و میان فرزندان خود و من برادری و دوستی داده هر آینه با اهل البیت دوستی^{۱۹} زیادت می ورزم و الا معاذ الله که منکر صحابه شوم و فرمود تا جهت مشهد حسین علیه السلام نهری جاری^{۲۰} گردانیدند چنانکه شرح حال آن بیاید و همواره نعت خاندان فرماید بی تعصب چه بحمد الله و مته حکیم و کاملست^{۲۱} حق تعالی این پادشاه عادل کامل را^۱ سالهای نا متناهی بعالمیان ارزانی دارد^۲

حکایت

نهم در شجاعت پادشاه اسلام^۳ و ترتیب لشکر فرمودن در مصاف^۴ و مصارت نمودن او^۵ در جنگها

^{۲۲} پادشاه اسلام خلد ملکه^۶ از زمان طفولیت باز بسرحده خراسان بوده که صعب ترین ثغورست و از قدیم العهد تا اکنون^{۲۳} همواره لشکر یگانه از آن جانب در می آیند و هیچ سالی نبوده که يك دو نوبت بچریک بر نبایست نشست بدان واسطه^{۲۴} بکرات و مرآت با^۷ یاغی مصافها داده و جنگهای سخت کرده و بسیار^۸ زحمات و مشقات^۹ کشیده و بر دقائق آن کار وقوف تمام یافته و بغایت S. fol. 301 r. ماهر شده و چنان قوی دل شده^{۱۰} که در قضایای معظم قطعاً هراسان نگردد و تردد بخاطر مبارکش راه نیابد و با آنکه^۲ داند که دشوارست و یاغی قوی حال مصارت و تجلّد نماید و نگذارد که اثر آن اندیشه بر وی ظاهر شود و فرماید که از خوف^۳ هیچ فائده حاصل

۱ W. om. : عادل کامل — ۲ L., P. add. : الإجابة — ۳ L., P. add. : غازان خان — ۴ W. ins. : او — ۵ W. om. : — ۶ W. om. : خلد ملکه — ۷ W. ins. : لشکر — ۸ W. : کشیده — ۹ W. om. : مشقات — ۱۰ S. : — ۱۱ W. : بسیاری — ۱۲ W. : — ۱۳ S. : — ۱۴ W. : — ۱۵ W. : — ۱۶ W. : — ۱۷ W. : — ۱۸ W. : — ۱۹ W. : — ۲۰ W. : — ۲۱ W. : — ۲۲ W. : — ۲۳ W. : — ۲۴ W. : —

نیاید نتیجه آن باشد که از تدبیر باز ماند^۱ و مدد حال خصم شود و این معانی^۲ ملازمان حضرت در خراسان^۳ بارها مشاهده کرده اند و شرح آن طولی دارد اما آنچه درین دیار اتفاق افتاد یکی قضیه او و بای دوست که اول چون^۴ برق^۵ از خراسان بدوانید و بریشان زد بالشکر اندک و مصارت نمود و بعد از آن جهت مصلحت مقرر گردانیدند^۶ که بخلوت با چند نوکر همدیگر را ببینند بگاہ ملاقات از راه بازی مشتی بغایت محکم بر پشت او زد چنانکه متالم^۷ شد و واقف گشت که بدو التفاتی ندارد و هراس در خاطر او نماند و بعد از آن تعبیه ساخت و با لشگری اندک بهنگام^۸ فرصت بر سر وی آمد و ویرا بگرفت چنانچه^۹ هیچ^{۱۰} ضرری و زحمتی بملك و لشگر نرسید و امرائی که در زمان پدر^{۱۱} و عم او در آن وقت مهیج فتنه بودند بدست آورد و هر چند حامیان معتبر داشتند از سر قوت دل و رای^{۱۲} صواب^{۱۳} گرفت و بشفاعت هیچ کدام التفات ناعوده جمله را از میان برداشت و ملك را یاسامیشی فرمود دیگر^{۱۴} در آن قضیه که سوکای یاغی شد و ارسلان^{۱۵} با لشگری^{۱۶} مرتب باز گشت و بر سر او می آمد و متواتر آن خبر می شنید و^{۱۷} معلوم داشت که چون او برسد واسطه آنکه لشگری حاضر نبود با او مقاومت نتوان نمود و قطعاً منفعلی نمی شد و هر^{۱۸} روز بر قاعده و عادات خویش^{۱۹} مشغول می شد و چون ارسلان نزدیک رسید لشگری را که حاضر بودند بر شیوه شکار^{۲۰} بفرستاد و خویشان حرکت نکرد^{۲۱} و هر کس را نیز^{۲۲} از آن معنی وقوف نداد و بر قرار بجنده و بازی و حکایات هر گونه^{۲۳} مشغول می بود و اطباء و منجّان را میخواند و میفرمود که مسهل را^{۲۴} تناول خواهم فرمود ادویه را ترتیب کنید^{۲۵} و روز اختیار کنید^{۲۶} و قطعاً بحال آن یاغی ظاهر^{۲۷} التفات نمی نمود^{۲۸} و ضمیر مبارکش بدان سبب نه چنان متوزع

۱ W. om. — ۲ L. : لشکریان —
۳ W. add. : غازان خان et om. : خلد ملکه — ۴ L. : وجهی —
۵ W. : نرسد — ۶ L. : سیوم — ۷ L. : عادت — ۸ L. : کسی —
۹ W. p.h.v.e. : شیر مست در یش لشکر باستان — ۱۰ L. ins. : لشکر —
۱۱ L. : بود — ۱۲ L. hic — ۱۳ W. : بود — ۱۴ L. : حمله —
۱۵ L. : رفتند و ایستادند — ۱۶ P. : — و از اطراف آن جنگ — ۱۷ P. : —
۱۸ W. : — ۱۹ P. om. : — ۲۰ P. : — هیچ مدد —
۲۱ W. : — ۲۲ P. : — و تنها حمله می کرد — ۲۳ P. : —
۲۴ W. : — ۲۵ W. : — ۲۶ W. : — ۲۷ W. : — ۲۸ W. : —

بود که شرح^۱ توان داد و بواسطه آن تجلّد و مصارت خللی پیدا نشد چه آوازه بر نیامد و خلق بر قرار ماندند و اگر سر موی^۲ تغیر درو ظاهر گشتی تمامت^۳ امور مضطرب شدی بتخصیص چون هنوز اوائل حال بود و ملك و لشکر بیکبارگی قرار^۴ نایافته و لشکرها^۵ بولقاهای پیشینه دیده و بر آن معنی و غارت کردن حریص و مولع شده و نزد ایشان باز بجه^۶ می نمود آن قضیه بتایید کردگار عزّ و علا و یمن مصارت و تجلّد پادشاه اسلام^۷ خلد ملکه راست آمد و بهیچ وجه^۸ چشم زخمی نرسید^۹ دیگر^{۱۰} در قضیه جنگ مصر و شام مردم پنداشتند که چنانکه معتاد^{۱۱} پادشاهان باشد^{۱۲} در گوشه بایستند چنانکه کس^{۱۳} نداند و او بر خلاف آن متهورانه در آمد و تمامت لشکر را خویشان یاسامیشی فرمود و در^{۱۴} پیش لشکر باستان و چون شیر مست^{۱۵} متعاقب^{۱۶} حمله^{۱۷} میکرد^{۱۸} و اگر غناش نمی گرفتند قطعاً از جنگ باز^{۱۹} نمی ایستاد و با آنکه نزدیکان مانع می شدند چند نوبت در میان یاغی رفت و جولان کرد و ایشانرا^{۲۰} می دوانید و بعضی را می کشت و باز می گشت و ناگاه لشگری نیز که نزدیک بودند^{۲۱} منهزم شدند و از آن^{۲۲} اطراف بعضی از جنگ^{۲۳} خبر نداشتند و بعضی بچنگ نرسیدند و دست چپ و راست پادشاه اسلام خالی ماند و او بنفس^{۲۴} خویش با نفری چند معدود بقرار با سلطان بهم برابر خصم ایستاده و لشکریان بجهت آنکه صدمه اول بر قلب آمد^{۲۵} دور رفته و ایستاده^{۲۶} و هیچ حرکتی نمی کنند^{۲۷} و اندیشه آنکه بگاہ حمله^{۲۸} یاغی مدد^{۲۹} نه و ایشان دم بدم حمله های سخت^{۳۰} میکردند و پادشاه بر سان شیر غران از نیمروز تا نماز دیگر مصارت نمود و تنها ردّ حمله های ایشان میکرد^{۳۱} و بحسن تدبیر^{۳۲} S. fol. 301 v. و لطائف حیل با

۱ W. om. — ۲ L. : لشکریان —
۳ W. add. : غازان خان et om. : خلد ملکه — ۴ L. : وجهی —
۵ W. : نرسد — ۶ L. : سیوم — ۷ L. : عادت — ۸ L. : کسی —
۹ W. p.h.v.e. : شیر مست در یش لشکر باستان — ۱۰ L. ins. : لشکر —
۱۱ L. : بود — ۱۲ L. hic — ۱۳ W. : بود — ۱۴ L. : حمله —
۱۵ L. : رفتند و ایستادند — ۱۶ P. : — و از اطراف آن جنگ — ۱۷ P. : —
۱۸ W. : — ۱۹ P. om. : — ۲۰ P. : — هیچ مدد —
۲۱ W. : — ۲۲ P. : — و تنها حمله می کرد — ۲۳ P. : —
۲۴ W. : — ۲۵ W. : — ۲۶ W. : — ۲۷ W. : — ۲۸ W. : — ۲۹ W. : — ۳۰ W. : — ۳۱ W. : — ۳۲ W. : —

چنان گروه انبوه مقاومت می نمود و محاربت میکرد کدام شیر دل این چنین قوت و قدرت داشته^۲ باشد عاقبة الامر^۱ لشکر دست چپ که^۳ از دور ایستاده بودند و منتهمز و مستعد آنکه باز گردند^۴ چون آن حال^۵ مشاهده کردند^۶ روی بجانب یاغی آوردند و از دست راست بعضی باز پس ایشان^۷ در آمدند و یایان^۸ خود^۹ از مصارت پادشاه اسلام خلد ملکه^{۱۰} و محاربت او عاجز شده بودند بضرورت منهمز شدند و شکسته گشتند^{۱۱} و مانند این حکایات بسیارست جهت نمودار برین^{۱۲} مقدار اقتصار افتاد و همواره لشکر منصور را تعلیم و ارشاد^{۱۳} و نصیحت فرماید و گوید هر کرا اجل رسد هر کجا باشد در خانه و راه و مصاف و شکارگاه ناچار بمیرد^{۱۴} پس چرا باید ترسید و خوف نیز از دشمن که برابر ایستاده باشد چون مرگ ضرورتست و ناچار بهتر^{۱۵} آنکه آدمی خون خود را بیند چه^{۱۶} خون نابدیده^{۱۷} در بدن گندیده گردد و جز تن^{۱۸} نتیجه ندهد و چنانکه^{۱۹} گلفونه زینت زنان خون آرایش مردانست^{۲۰} و نام نیک چنان کسان در جهان بماند و در عقبی بهشت رسند^{۲۱} و هر آنکه^{۲۲} در خانه میرد زن و بچه او از رنجوری و رعایت نفس او ملول شوند و در نظر ایشان و دیگر عزیزان خوار^{۲۳} و حقیر گردد و اگر در جنگ میرد ازین معانی معرّا باشد و^{۲۴} عزیزان جهت او با سوز و نیاز و^{۲۵} پادشاه وقت بازماندگان^{۲۶} او را عزیز دارد و غمخوارگی نماید و فرزندانش را تربیت فرماید و کار ایشان نیکوتر گردد و فرمود که چون^{۲۷} لشکر عزیمتی کند اگر تاختنی باشد باید که جهد کند تا خبر نزود و اسپانرا یاراق گردانیده در شب^{۲۸} و روز چنان رود که ناگاه برسد تا با هم افتادن یاغی و جمع شدن او کار خود ساخته^{۲۹} مراجعت نموده باشد و اگر^{۳۰} هر سال روند سعی باید نمود تا در اوقات مختلفه^{۳۱} روند و الا چون موسم معین باشد یاغی پیش از

۱ P. om.: الامر — ۲ W. om. — ۳ W. om.: ۳ — ۴ —
— خود را: S., W. — ۵ P.: بعضی از ایشان — ۶ P.: یاغی —
۷ W. om. — ۸ P. om.: خلد ملکه — ۹ P., W.: بدین — ۱۰ W. om. —
۱۱ P.: نادیدن — ۱۲ P.: تب — ۱۳ P. inserit: و هیچ کس در جهان نخواهد ماند —
— سوزان باشند: ۱۴ P. — ۱۵ P. inserit: دیگر آن — ۱۶ P.: آنکس — ۱۷ P.:
— مختلف: ۱۸ P. — ۱۹ P.: ... شدن کار او ساخته — ۲۰ P.: ۱۹

آن بساختگی و^۱ تدارک مشغول شود و نیز جهد باید کرد^۲ تا هر نوبت برای دیگر روند تا یاغی واقف نباشد^۳ و لیکن باید که^۴ قلاووزان معتمد و راه دان باشند و اگر لشکر بزرگ رود چندانکه آوازه بیشتر اندازند بهتر باشد و در جنگ^۵ آهستگی باید نمود چه لشکر بزرگ بتعجیل تواند رفت و هر آینه یاغی واقف شده باشد و بتدبیر و ترتیب ساز لشکر^۶ مشغول گشته و منتظر تا برابر آید و بر بسیاری و کمی لشکر اعتماد نشاید کرد^۷ که زود روند چه کار نصرت توان دانست^۸ و چون تأتی نمایند و آوازه اندازند ممکن که یاغی از آوازه هراسان گردد یا میان ایشان اضطراب و اختلاف^۹ افتد یا^{۱۰} از جائی دیگر یاغی قصد ایشان^{۱۱} کند یا آوازه حادث شود یا از بی علفی و بی آذوق عاجز و لاغر شوند و بگناه چنین^{۱۲} عزیمت باید که لشکر تا آوازه تا انداخته^{۱۳} از پیش احتیاط موضع آب و علف و شکار کرده باشد^{۱۴} و در چنین^{۱۵} جایها توقف می نماید و علوفه^{۱۶} که جهت مواضع سخت معد کرده باشد نخورد و همواره جاسوس می فرستد تا بر احوال یاغی واقف گردد و^{۱۷} بعد از وقوف هر چه اندیشد و کند^{۱۸} بر بنیاد باشد چه کار بی وقوف کردن مشت در تاریکی زدن باشد و بعد از احتیاط^{۱۹} تمام چنان باید^{۲۰} که در جنگ کردن و نا کردن اختیار شمارا باشد نه یاغی را چه اگر شما بی اختیار باشید و بی توقف^{۲۱} تعجیل نمایید بیاید^{۲۲} که ناگاه بی یاغی رسید و موضع ایستادن بدباشد و ناچار جنگ باید کرد و یاغی را جای نیکو بود و بر جمله^{۲۳} اصل الباب یاسامیشی لشکرست و نگذاشتن که هیچ لشکری بی اجازت جائی رود چه تجربه رفته و یاغی بدان^{۲۴} واسطه زمان^{۲۵} می گیرد و چیره^{۲۶} میشود و شرط معظم تر آنکه قطعاً نگذارند^{۲۷} که هر کس بدل خود بدیها و مواضع رود و^{۲۸} چیزی ستاند و برد چه وقتی که بدان آموزند هرگز لشکر بسیار را از آن باز توان داشت و یاسامیشی میسر^{۲۹} S. fol. 302 r. نشود و بدان واسطه در وقت

۱ W. om. — ۲ P.: نشود — ۳ P.: نباید کرد — ۴ W.: اختلافی —
۵ P. om. — ۶ P.: و — ۷ P.: اضطرابی — ۸ W.: باشد — ۹ S., P.: انداخته —
۱۰ W.: چنان — ۱۱ W.: — ۱۲ P. add.: کرد — ۱۳ S. om., W.: نباید —
۱۴ P.: اندیشه کند — ۱۵ P. add.: کثیر — ۱۶ P.: دلیر — ۱۷ S., P., W.: گذارد —

جنگ نیز بی هنگام باولجای و غنیمت مشغول گردند و منع توان کرد و هر^۲ بدی که لشکرها را حادث شده اکثر بواسطه اولجای گرفتن بوده وقتی که^۱ کار تمام شود اولجای و غنیمت کجا^۳ رود و جهت یاساق باید که روی دل ننگرند و کشتن دریغ ندارند چه اگر دوسه کس را از یاساق دریغ دارند ده هزار^۴ و بیست هزار آدمی بعوض آن تلف گردد^۵ و ملک نیز در سر آن رود و باید که از حال بر نشستن از خانه باز همواره باندیشه^۶ نیک و با خدا تعالی مشغول باشند و خود را پاک دارند و کارهای بد نکنند و بر ایل و ملک خویش^۳ مهربان^۴ باشند و کسی را^۵ زور نرساند تا خلق همتای نیکو دریشان بندند و دعاء بنیاز کنند تا مستجاب گردد^۵ چه لشکرها هیچ کجیله بهتر^۶ از دعای خیر^۷ و همت نیک نباشد^۸ و باید که سخن بزرگ نگویند و کبر و عجب بخود راه ندهند و یاغی را حقیر نشمرند^۹ و ازو نیز بترسند و خود را حقیر دانند^۹ و خدای تعالی را بزرگ دانند^{۱۰} و از خدا ترسند تا اندیشه راست باشد و^{۱۱} کار ساخته گردد^۹ و یقین داند که هر کس که سخن بزرگ می گفت و اندیشید حق^{۱۲} تعالی غیرت برد^{۱۳} چه بزرگی خدا را سزاوارست^{۱۴} و او با خدای^{۱۵} برابری کرده باشد و هر که با خدای برابری کند خدای طرف^{۱۵} گیرد و مدد دیگران شده او را مالش دهد و این معنی^{۱۱} در قدرت حق^{۱۶} آسان^{۱۷} باشد بر وجهی قهر کند که خاطر هیچ بهادر عاقل کافی بدان راه نیابد و همواره ازین شیوه^{۱۸} جماعت امرا و لشکریانرا پند^{۱۸} داده و میدهد و بسیار^{۱۹} سخنان باریک تر ازین فرموده باشد که بر خاطر نموده و نیز اگر^{۱۳} در شرح آن شروع رود بتطویل الحامد و چون مقصود ایراد نمودار است^{۲۰} این مقدار کافی باشد و زوائد همگنانرا

— خوشن W. : خود P. : — کردند P. : — W. om. : ۱
— به P. : — باشد W. : — مشفق P., W. : ۴
— ۷ — ۸ P. om. : ۸ — et v. نیست P. add. : ۷
— و او نیز بترسد و خود را حقیر داند : P. h.v.e. : ۹
— خدای P. : — درست آید P. : — داند S., W. om., P. : ۱۰
— طرق W. : — خدا را است W. : ۱۴ — کرد P. : ۱۳
— پندها P., W. : — عز اسمه W. add. : ۱۶ — W. om. : ۱۷
— نمودار است W. : ۲۰ — بسیاری W. : ۱۹

حکایت دهم در نصیحت فرمودن پادشاه اسلام قضاة و مشایخ و زهاد و اهل علم و تقوی را ۱۹۷^{۱۴} معلوم و محقق^۱ است حق^۲ تعالی این جهانیان سرور و نگهبان رعایا و لشکرها ابد الدهر باقی و پاینده^۳ دارد^۴

حکایت

دهم در نصیحت فرمودن پادشاه اسلام^۵ قضاة و مشایخ و زهاد و اهل علم^۶ و تقوی را^۷

^{۱۵} بهر وقت^۸ که طوائف مذکور بیندگی حضرت رسیدند ایشانرا نصائح متفرق فرمود لیکن در مجلسی که بزرگان و معتبران^{۱۶} این اقوام در قوریلتهای بیندگی آمده بودند فرمود که شما لباس دعوی پوشیده آید^۹ و این قضیه معظم است و این دعوی با^{۱۷} خلق نمی کنید^{۱۰} با خدا میکنید^{۱۱} و یکن که خلافت دعوی^{۱۲} شمارا چند روزی که بر حقیقت آن واقف نباشند^{۱۳} مسلم دارند لیکن^{۱۸} خدای تعالی بر ضمائرشا مطلع است و باوی تزویر و تلیس در نگیرد و غیرت آورد و هم در دنیا مکافات و مجازات آن کند^{۱۴} و از آن^{۱۹} عقی خود مقرر و معین است هر که لباس دعوی^{۱۵} او تلیس باشد او را میان خلق رسوا گرداند و لباس و نام او ناچیز^{۲۰} شود^{۱۶} و از خلق شرمسار شود^{۱۷} و در نظر ایشان حقیر و خوار و همواره مضحکه^{۱۸} خواص و عوام باشد و آنان^{۱۹} که این لباس^{۲۱} دعوی نپوشیده اند^{۲۰} و یک رنگ اند و خویشانرا از دیگران امتیازی ننهادند و اندیشه تمکین^{۲۱} و سروری و زهد^{۲۲} و مستوری ندارند^{۲۲} کس را بریشان اعتراضی نیست و ازیشان توقع زندگانی ندارند^{۲۳} که مناسب لباس ایشانست و آنچه^{۲۳} گفتیم که شما لباس دعوی

— و پاینده W. om. : ۳ — سبخته P. inserit : ۲ — و محقق W. om. : ۱
— بالنی و آلاء الامجاد : W. : باد et add. : بمنه و جوده و لطفه P. add. : ۴
— تقوی L. : — و ورع P. add. : ۶ — خلد الله ملکه P. add. : ۵
— کنند W. : — اند W. : ۹ — هر که P. : ۸ — و غیرهمرا W. add. :
— نباشد W. : — کنند L. add. : ۱۲ — کنند W. : ۱۱
— گردد W. : — گردد P. : ۱۶ — تقوی W. : ۱۵ — کنند L. : ۱۴
— با آنکه P. : آنان را S. : ۱۹ — ضحکه S., L., P. : ۱۸
— ندارد L. : ۲۲ — تمکین L. : ۲۱ — پوشیده اند W. : ۲۰

پوشیده اید معنی آنست که شما چون دیگر آدمیان اید و بواسطه لباس اسمی معظم بر شما ^{۲۴} افتاده و معنی چند خاص که در دیگران موجود نباشد در تحت این اسم است و شما آن اسم و معنی را بخود قبول ^{۲۵} کرده اید و متعهد و متکفل اداء حقوق گشته و میگویید ^۱ ما چنین ایم و چنین خواهیم کرد اکنون نیکو بیندیشید ^{۲۶} اگر ^۲ از عهده این عهد و میثاق و دعوی که لازمه این لباس است بیرون می توانید آمد ^۳ و بسخن خود می توانید رسید ^۴ بغایت ^{۲۷} نیک و پسندیده باشد مرتبه شما نزد خالق و خلایق ^۵ از دیگران برتر و بهتر و ^۶ ^۷ ^۸ ^۹ ^{۱۰} ^{۱۱} ^{۱۲} ^{۱۳} ^{۱۴} ^{۱۵} ^{۱۶} ^{۱۷} ^{۱۸} ^{۱۹} ^{۲۰} ^{۲۱} ^{۲۲} ^{۲۳} ^{۲۴} ^{۲۵} ^{۲۶} ^{۲۷} ^{۲۸} ^{۲۹} ^{۳۰} ^{۳۱} ^{۳۲} ^{۳۳} ^{۳۴} ^{۳۵} ^{۳۶} ^{۳۷} ^{۳۸} ^{۳۹} ^{۴۰} ^{۴۱} ^{۴۲} ^{۴۳} ^{۴۴} ^{۴۵} ^{۴۶} ^{۴۷} ^{۴۸} ^{۴۹} ^{۵۰} ^{۵۱} ^{۵۲} ^{۵۳} ^{۵۴} ^{۵۵} ^{۵۶} ^{۵۷} ^{۵۸} ^{۵۹} ^{۶۰} ^{۶۱} ^{۶۲} ^{۶۳} ^{۶۴} ^{۶۵} ^{۶۶} ^{۶۷} ^{۶۸} ^{۶۹} ^{۷۰} ^{۷۱} ^{۷۲} ^{۷۳} ^{۷۴} ^{۷۵} ^{۷۶} ^{۷۷} ^{۷۸} ^{۷۹} ^{۸۰} ^{۸۱} ^{۸۲} ^{۸۳} ^{۸۴} ^{۸۵} ^{۸۶} ^{۸۷} ^{۸۸} ^{۸۹} ^{۹۰} ^{۹۱} ^{۹۲} ^{۹۳} ^{۹۴} ^{۹۵} ^{۹۶} ^{۹۷} ^{۹۸} ^{۹۹} ^{۱۰۰} ^{۱۰۱} ^{۱۰۲} ^{۱۰۳} ^{۱۰۴} ^{۱۰۵} ^{۱۰۶} ^{۱۰۷} ^{۱۰۸} ^{۱۰۹} ^{۱۱۰} ^{۱۱۱} ^{۱۱۲} ^{۱۱۳} ^{۱۱۴} ^{۱۱۵} ^{۱۱۶} ^{۱۱۷} ^{۱۱۸} ^{۱۱۹} ^{۱۲۰} ^{۱۲۱} ^{۱۲۲} ^{۱۲۳} ^{۱۲۴} ^{۱۲۵} ^{۱۲۶} ^{۱۲۷} ^{۱۲۸} ^{۱۲۹} ^{۱۳۰} ^{۱۳۱} ^{۱۳۲} ^{۱۳۳} ^{۱۳۴} ^{۱۳۵} ^{۱۳۶} ^{۱۳۷} ^{۱۳۸} ^{۱۳۹} ^{۱۴۰} ^{۱۴۱} ^{۱۴۲} ^{۱۴۳} ^{۱۴۴} ^{۱۴۵} ^{۱۴۶} ^{۱۴۷} ^{۱۴۸} ^{۱۴۹} ^{۱۵۰} ^{۱۵۱} ^{۱۵۲} ^{۱۵۳} ^{۱۵۴} ^{۱۵۵} ^{۱۵۶} ^{۱۵۷} ^{۱۵۸} ^{۱۵۹} ^{۱۶۰} ^{۱۶۱} ^{۱۶۲} ^{۱۶۳} ^{۱۶۴} ^{۱۶۵} ^{۱۶۶} ^{۱۶۷} ^{۱۶۸} ^{۱۶۹} ^{۱۷۰} ^{۱۷۱} ^{۱۷۲} ^{۱۷۳} ^{۱۷۴} ^{۱۷۵} ^{۱۷۶} ^{۱۷۷} ^{۱۷۸} ^{۱۷۹} ^{۱۸۰} ^{۱۸۱} ^{۱۸۲} ^{۱۸۳} ^{۱۸۴} ^{۱۸۵} ^{۱۸۶} ^{۱۸۷} ^{۱۸۸} ^{۱۸۹} ^{۱۹۰} ^{۱۹۱} ^{۱۹۲} ^{۱۹۳} ^{۱۹۴} ^{۱۹۵} ^{۱۹۶} ^{۱۹۷} ^{۱۹۸} ^{۱۹۹} ^{۲۰۰} ^{۲۰۱} ^{۲۰۲} ^{۲۰۳} ^{۲۰۴} ^{۲۰۵} ^{۲۰۶} ^{۲۰۷} ^{۲۰۸} ^{۲۰۹} ^{۲۱۰} ^{۲۱۱} ^{۲۱۲} ^{۲۱۳} ^{۲۱۴} ^{۲۱۵} ^{۲۱۶} ^{۲۱۷} ^{۲۱۸} ^{۲۱۹} ^{۲۲۰} ^{۲۲۱} ^{۲۲۲} ^{۲۲۳} ^{۲۲۴} ^{۲۲۵} ^{۲۲۶} ^{۲۲۷} ^{۲۲۸} ^{۲۲۹} ^{۲۳۰} ^{۲۳۱} ^{۲۳۲} ^{۲۳۳} ^{۲۳۴} ^{۲۳۵} ^{۲۳۶} ^{۲۳۷} ^{۲۳۸} ^{۲۳۹} ^{۲۴۰} ^{۲۴۱} ^{۲۴۲} ^{۲۴۳} ^{۲۴۴} ^{۲۴۵} ^{۲۴۶} ^{۲۴۷} ^{۲۴۸} ^{۲۴۹} ^{۲۵۰} ^{۲۵۱} ^{۲۵۲} ^{۲۵۳} ^{۲۵۴} ^{۲۵۵} ^{۲۵۶} ^{۲۵۷} ^{۲۵۸} ^{۲۵۹} ^{۲۶۰} ^{۲۶۱} ^{۲۶۲} ^{۲۶۳} ^{۲۶۴} ^{۲۶۵} ^{۲۶۶} ^{۲۶۷} ^{۲۶۸} ^{۲۶۹} ^{۲۷۰} ^{۲۷۱} ^{۲۷۲} ^{۲۷۳} ^{۲۷۴} ^{۲۷۵} ^{۲۷۶} ^{۲۷۷} ^{۲۷۸} ^{۲۷۹} ^{۲۸۰} ^{۲۸۱} ^{۲۸۲} ^{۲۸۳} ^{۲۸۴} ^{۲۸۵} ^{۲۸۶} ^{۲۸۷} ^{۲۸۸} ^{۲۸۹} ^{۲۹۰} ^{۲۹۱} ^{۲۹۲} ^{۲۹۳} ^{۲۹۴} ^{۲۹۵} ^{۲۹۶} ^{۲۹۷} ^{۲۹۸} ^{۲۹۹} ^{۳۰۰} ^{۳۰۱} ^{۳۰۲} ^{۳۰۳} ^{۳۰۴} ^{۳۰۵} ^{۳۰۶} ^{۳۰۷} ^{۳۰۸} ^{۳۰۹} ^{۳۱۰} ^{۳۱۱} ^{۳۱۲} ^{۳۱۳} ^{۳۱۴} ^{۳۱۵} ^{۳۱۶} ^{۳۱۷} ^{۳۱۸} ^{۳۱۹} ^{۳۲۰} ^{۳۲۱} ^{۳۲۲} ^{۳۲۳} ^{۳۲۴} ^{۳۲۵} ^{۳۲۶} ^{۳۲۷} ^{۳۲۸} ^{۳۲۹} ^{۳۳۰} ^{۳۳۱} ^{۳۳۲} ^{۳۳۳} ^{۳۳۴} ^{۳۳۵} ^{۳۳۶} ^{۳۳۷} ^{۳۳۸} ^{۳۳۹} ^{۳۴۰} ^{۳۴۱} ^{۳۴۲} ^{۳۴۳} ^{۳۴۴} ^{۳۴۵} ^{۳۴۶} ^{۳۴۷} ^{۳۴۸} ^{۳۴۹} ^{۳۵۰} ^{۳۵۱} ^{۳۵۲} ^{۳۵۳} ^{۳۵۴} ^{۳۵۵} ^{۳۵۶} ^{۳۵۷} ^{۳۵۸} ^{۳۵۹} ^{۳۶۰} ^{۳۶۱} ^{۳۶۲} ^{۳۶۳} ^{۳۶۴} ^{۳۶۵} ^{۳۶۶} ^{۳۶۷} ^{۳۶۸} ^{۳۶۹} ^{۳۷۰} ^{۳۷۱} ^{۳۷۲} ^{۳۷۳} ^{۳۷۴} ^{۳۷۵} ^{۳۷۶} ^{۳۷۷} ^{۳۷۸} ^{۳۷۹} ^{۳۸۰} ^{۳۸۱} ^{۳۸۲} ^{۳۸۳} ^{۳۸۴} ^{۳۸۵} ^{۳۸۶} ^{۳۸۷} ^{۳۸۸} ^{۳۸۹} ^{۳۹۰} ^{۳۹۱} ^{۳۹۲} ^{۳۹۳} ^{۳۹۴} ^{۳۹۵} ^{۳۹۶} ^{۳۹۷} ^{۳۹۸} ^{۳۹۹} ^{۴۰۰} ^{۴۰۱} ^{۴۰۲} ^{۴۰۳} ^{۴۰۴} ^{۴۰۵} ^{۴۰۶} ^{۴۰۷} ^{۴۰۸} ^{۴۰۹} ^{۴۱۰} ^{۴۱۱} ^{۴۱۲} ^{۴۱۳} ^{۴۱۴} ^{۴۱۵} ^{۴۱۶} ^{۴۱۷} ^{۴۱۸} ^{۴۱۹} ^{۴۲۰} ^{۴۲۱} ^{۴۲۲} ^{۴۲۳} ^{۴۲۴} ^{۴۲۵} ^{۴۲۶} ^{۴۲۷} ^{۴۲۸} ^{۴۲۹} ^{۴۳۰} ^{۴۳۱} ^{۴۳۲} ^{۴۳۳} ^{۴۳۴} ^{۴۳۵} ^{۴۳۶} ^{۴۳۷} ^{۴۳۸} ^{۴۳۹} ^{۴۴۰} ^{۴۴۱} ^{۴۴۲} ^{۴۴۳} ^{۴۴۴} ^{۴۴۵} ^{۴۴۶} ^{۴۴۷} ^{۴۴۸} ^{۴۴۹} ^{۴۵۰} ^{۴۵۱} ^{۴۵۲} ^{۴۵۳} ^{۴۵۴} ^{۴۵۵} ^{۴۵۶} ^{۴۵۷} ^{۴۵۸} ^{۴۵۹} ^{۴۶۰} ^{۴۶۱} ^{۴۶۲} ^{۴۶۳} ^{۴۶۴} ^{۴۶۵} ^{۴۶۶} ^{۴۶۷} ^{۴۶۸} ^{۴۶۹} ^{۴۷۰} ^{۴۷۱} ^{۴۷۲} ^{۴۷۳} ^{۴۷۴} ^{۴۷۵} ^{۴۷۶} ^{۴۷۷} ^{۴۷۸} ^{۴۷۹} ^{۴۸۰} ^{۴۸۱} ^{۴۸۲} ^{۴۸۳} ^{۴۸۴} ^{۴۸۵} ^{۴۸۶} ^{۴۸۷} ^{۴۸۸} ^{۴۸۹} ^{۴۹۰} ^{۴۹۱} ^{۴۹۲} ^{۴۹۳} ^{۴۹۴} ^{۴۹۵} ^{۴۹۶} ^{۴۹۷} ^{۴۹۸} ^{۴۹۹} ^{۵۰۰} ^{۵۰۱} ^{۵۰۲} ^{۵۰۳} ^{۵۰۴} ^{۵۰۵} ^{۵۰۶} ^{۵۰۷} ^{۵۰۸} ^{۵۰۹} ^{۵۱۰} ^{۵۱۱} ^{۵۱۲} ^{۵۱۳} ^{۵۱۴} ^{۵۱۵} ^{۵۱۶} ^{۵۱۷} ^{۵۱۸} ^{۵۱۹} ^{۵۲۰} ^{۵۲۱} ^{۵۲۲} ^{۵۲۳} ^{۵۲۴} ^{۵۲۵} ^{۵۲۶} ^{۵۲۷} ^{۵۲۸} ^{۵۲۹} ^{۵۳۰} ^{۵۳۱} ^{۵۳۲} ^{۵۳۳} ^{۵۳۴} ^{۵۳۵} ^{۵۳۶} ^{۵۳۷} ^{۵۳۸} ^{۵۳۹} ^{۵۴۰} ^{۵۴۱} ^{۵۴۲} ^{۵۴۳} ^{۵۴۴} ^{۵۴۵} ^{۵۴۶} ^{۵۴۷} ^{۵۴۸} ^{۵۴۹} ^{۵۵۰} ^{۵۵۱} ^{۵۵۲} ^{۵۵۳} ^{۵۵۴} ^{۵۵۵} ^{۵۵۶} ^{۵۵۷} ^{۵۵۸} ^{۵۵۹} ^{۵۶۰} ^{۵۶۱} ^{۵۶۲} ^{۵۶۳} ^{۵۶۴} ^{۵۶۵} ^{۵۶۶} ^{۵۶۷} ^{۵۶۸} ^{۵۶۹} ^{۵۷۰} ^{۵۷۱} ^{۵۷۲} ^{۵۷۳} ^{۵۷۴} ^{۵۷۵} ^{۵۷۶} ^{۵۷۷} ^{۵۷۸} ^{۵۷۹} ^{۵۸۰} ^{۵۸۱} ^{۵۸۲} ^{۵۸۳} ^{۵۸۴} ^{۵۸۵} ^{۵۸۶} ^{۵۸۷} ^{۵۸۸} ^{۵۸۹} ^{۵۹۰} ^{۵۹۱} ^{۵۹۲} ^{۵۹۳} ^{۵۹۴} ^{۵۹۵} ^{۵۹۶} ^{۵۹۷} ^{۵۹۸} ^{۵۹۹} ^{۶۰۰} ^{۶۰۱} ^{۶۰۲} ^{۶۰۳} ^{۶۰۴} ^{۶۰۵} ^{۶۰۶} ^{۶۰۷} ^{۶۰۸} ^{۶۰۹} ^{۶۱۰} ^{۶۱۱} ^{۶۱۲} ^{۶۱۳} ^{۶۱۴} ^{۶۱۵} ^{۶۱۶} ^{۶۱۷} ^{۶۱۸} ^{۶۱۹} ^{۶۲۰} ^{۶۲۱} ^{۶۲۲} ^{۶۲۳} ^{۶۲۴} ^{۶۲۵} ^{۶۲۶} ^{۶۲۷} ^{۶۲۸} ^{۶۲۹} ^{۶۳۰} ^{۶۳۱} ^{۶۳۲} ^{۶۳۳} ^{۶۳۴} ^{۶۳۵} ^{۶۳۶} ^{۶۳۷} ^{۶۳۸} ^{۶۳۹} ^{۶۴۰} ^{۶۴۱} ^{۶۴۲} ^{۶۴۳} ^{۶۴۴} ^{۶۴۵} ^{۶۴۶} ^{۶۴۷} ^{۶۴۸} ^{۶۴۹} ^{۶۵۰} ^{۶۵۱} ^{۶۵۲} ^{۶۵۳} ^{۶۵۴} ^{۶۵۵} ^{۶۵۶} ^{۶۵۷} ^{۶۵۸} ^{۶۵۹} ^{۶۶۰} ^{۶۶۱} ^{۶۶۲} ^{۶۶۳} ^{۶۶۴} ^{۶۶۵} ^{۶۶۶} ^{۶۶۷} ^{۶۶۸} ^{۶۶۹} ^{۶۷۰} ^{۶۷۱} ^{۶۷۲} ^{۶۷۳} ^{۶۷۴} ^{۶۷۵} ^{۶۷۶} ^{۶۷۷} ^{۶۷۸} ^{۶۷۹} ^{۶۸۰} ^{۶۸۱} ^{۶۸۲} ^{۶۸۳} ^{۶۸۴} ^{۶۸۵} ^{۶۸۶} ^{۶۸۷} ^{۶۸۸} ^{۶۸۹} ^{۶۹۰} ^{۶۹۱} ^{۶۹۲} ^{۶۹۳} ^{۶۹۴} ^{۶۹۵} ^{۶۹۶} ^{۶۹۷} ^{۶۹۸} ^{۶۹۹} ^{۷۰۰} ^{۷۰۱} ^{۷۰۲} ^{۷۰۳} ^{۷۰۴} ^{۷۰۵} ^{۷۰۶} ^{۷۰۷} ^{۷۰۸} ^{۷۰۹} ^{۷۱۰} ^{۷۱۱} ^{۷۱۲} ^{۷۱۳} ^{۷۱۴} ^{۷۱۵} ^{۷۱۶} ^{۷۱۷} ^{۷۱۸} ^{۷۱۹} ^{۷۲۰} ^{۷۲۱} ^{۷۲۲} ^{۷۲۳} ^{۷۲۴} ^{۷۲۵} ^{۷۲۶} ^{۷۲۷} ^{۷۲۸} ^{۷۲۹} ^{۷۳۰} ^{۷۳۱} ^{۷۳۲} ^{۷۳۳} ^{۷۳۴} ^{۷۳۵} ^{۷۳۶} ^{۷۳۷} ^{۷۳۸} ^{۷۳۹} ^{۷۴۰} ^{۷۴۱} ^{۷۴۲} ^{۷۴۳} ^{۷۴۴} ^{۷۴۵} ^{۷۴۶} ^{۷۴۷} ^{۷۴۸} ^{۷۴۹} ^{۷۵۰} ^{۷۵۱} ^{۷۵۲} ^{۷۵۳} ^{۷۵۴} ^{۷۵۵} ^{۷۵۶} ^{۷۵۷} ^{۷۵۸} ^{۷۵۹} ^{۷۶۰} ^{۷۶۱} ^{۷۶۲} ^{۷۶۳} ^{۷۶۴} ^{۷۶۵} ^{۷۶۶} ^{۷۶۷} ^{۷۶۸} ^{۷۶۹} ^{۷۷۰} ^{۷۷۱} ^{۷۷۲} ^{۷۷۳} ^{۷۷۴} ^{۷۷۵} ^{۷۷۶} ^{۷۷۷} ^{۷۷۸} ^{۷۷۹} ^{۷۸۰} ^{۷۸۱} ^{۷۸۲} ^{۷۸۳} ^{۷۸۴} ^{۷۸۵} ^{۷۸۶} ^{۷۸۷} ^{۷۸۸} ^{۷۸۹} ^{۷۹۰} ^{۷۹۱} ^{۷۹۲} ^{۷۹۳} ^{۷۹۴} ^{۷۹۵} ^{۷۹۶} ^{۷۹۷} ^{۷۹۸} ^{۷۹۹} ^{۸۰۰} ^{۸۰۱} ^{۸۰۲} ^{۸۰۳} ^{۸۰۴} ^{۸۰۵} ^{۸۰۶} ^{۸۰۷} ^{۸۰۸} ^{۸۰۹} ^{۸۱۰} ^{۸۱۱} ^{۸۱۲} ^{۸۱۳} ^{۸۱۴} ^{۸۱۵} ^{۸۱۶} ^{۸۱۷} ^{۸۱۸} ^{۸۱۹} ^{۸۲۰} ^{۸۲۱} ^{۸۲۲} ^{۸۲۳} ^{۸۲۴} ^{۸۲۵} ^{۸۲۶} ^{۸۲۷} ^{۸۲۸} ^{۸۲۹} ^{۸۳۰} ^{۸۳۱} ^{۸۳۲} ^{۸۳۳} ^{۸۳۴} ^{۸۳۵} ^{۸۳۶} ^{۸۳۷} ^{۸۳۸} ^{۸۳۹} ^{۸۴۰} ^{۸۴۱} ^{۸۴۲} ^{۸۴۳} ^{۸۴۴} ^{۸۴۵} ^{۸۴۶} ^{۸۴۷} ^{۸۴۸} ^{۸۴۹} ^{۸۵۰} ^{۸۵۱} ^{۸۵۲} ^{۸۵۳} ^{۸۵۴} ^{۸۵۵} ^{۸۵۶} ^{۸۵۷} ^{۸۵۸} ^{۸۵۹} ^{۸۶۰} ^{۸۶۱} ^{۸۶۲} ^{۸۶۳} ^{۸۶۴} ^{۸۶۵} ^{۸۶۶} ^{۸۶۷} ^{۸۶۸} ^{۸۶۹} ^{۸۷۰} ^{۸۷۱} ^{۸۷۲} ^{۸۷۳} ^{۸۷۴} ^{۸۷۵} ^{۸۷۶} ^{۸۷۷} ^{۸۷۸} ^{۸۷۹} ^{۸۸۰} ^{۸۸۱} ^{۸۸۲} ^{۸۸۳} ^{۸۸۴} ^{۸۸۵} ^{۸۸۶} ^{۸۸۷} ^{۸۸۸} ^{۸۸۹} ^{۸۹۰} ^{۸۹۱} ^{۸۹۲} ^{۸۹۳} ^{۸۹۴} ^{۸۹۵} ^{۸۹۶} ^{۸۹۷} ^{۸۹۸} ^{۸۹۹} ^{۹۰۰} ^{۹۰۱} ^{۹۰۲} ^{۹۰۳} ^{۹۰۴} ^{۹۰۵} ^{۹۰۶} ^{۹۰۷} ^{۹۰۸} ^{۹۰۹} ^{۹۱۰} ^{۹۱۱} ^{۹۱۲} ^{۹۱۳} ^{۹۱۴} ^{۹۱۵} ^{۹۱۶} ^{۹۱۷} ^{۹۱۸} ^{۹۱۹} ^{۹۲۰} ^{۹۲۱} ^{۹۲۲} ^{۹۲۳} ^{۹۲۴} ^{۹۲۵} ^{۹۲۶} ^{۹۲۷} ^{۹۲۸} ^{۹۲۹} ^{۹۳۰} ^{۹۳۱} ^{۹۳۲} ^{۹۳۳} ^{۹۳۴} ^{۹۳۵} ^{۹۳۶} ^{۹۳۷} ^{۹۳۸} ^{۹۳۹} ^{۹۴۰} ^{۹۴۱} ^{۹۴۲} ^{۹۴۳} ^{۹۴۴} ^{۹۴۵} ^{۹۴۶} ^{۹۴۷} ^{۹۴۸} ^{۹۴۹} ^{۹۵۰} ^{۹۵۱} ^{۹۵۲} ^{۹۵۳} ^{۹۵۴} ^{۹۵۵} ^{۹۵۶} ^{۹۵۷} ^{۹۵۸} ^{۹۵۹} ^{۹۶۰} ^{۹۶۱} ^{۹۶۲} ^{۹۶۳} ^{۹۶۴} ^{۹۶۵} ^{۹۶۶} ^{۹۶۷} ^{۹۶۸} ^{۹۶۹} ^{۹۷۰} ^{۹۷۱} ^{۹۷۲} ^{۹۷۳} ^{۹۷۴} ^{۹۷۵} ^{۹۷۶} ^{۹۷۷} ^{۹۷۸} ^{۹۷۹} ^{۹۸۰} ^{۹۸۱} ^{۹۸۲} ^{۹۸۳} ^{۹۸۴} ^{۹۸۵} ^{۹۸۶} ^{۹۸۷} ^{۹۸۸} ^{۹۸۹} ^{۹۹۰} ^{۹۹۱} ^{۹۹۲} ^{۹۹۳} ^{۹۹۴} ^{۹۹۵} ^{۹۹۶} ^{۹۹۷} ^{۹۹۸} ^{۹۹۹} ^{۱۰۰۰} ^{۱۰۰۱} ^{۱۰۰۲} ^{۱۰۰۳} ^{۱۰۰۴} ^{۱۰۰۵} ^{۱۰۰۶} ^{۱۰۰۷} ^{۱۰۰۸} ^{۱۰۰۹} ^{۱۰۱۰} ^{۱۰۱۱} ^{۱۰۱۲} ^{۱۰۱۳} ^{۱۰۱۴} ^{۱۰۱۵} ^{۱۰۱۶} ^{۱۰۱۷} ^{۱۰۱۸} ^{۱۰۱۹} ^{۱۰۲۰} ^{۱۰۲۱} ^{۱۰۲۲} ^{۱۰۲}

۲۰۰ قسم سوم داستان غازان خان از تاریخ غازانی رشیدالدین
کلمات آراسته است ابد الدهر بر سر طبقات اصناف^{۲۵} عالیشان^۱ مبسوط دارد
اته سمیع^۲ محیب

حکایت

یازدهم در منع فرمودن پادشاه اسلام^۳ لشکریان^۴ و غیره را از سخن^۵ کفر
گفتن

^{۲۶} پادشاه اسلام خلد ملکه چون شنید که بعضی لشکریان و غیره وقتی
که بجنگ می رفتند و ایشانرا فتی دست میداد^۶ لاف می زدند که ما چنین
کردیم^۷ و بواسطه فلان تدبیر کارهای معظم میسر شد و فلان کس بهادرها
کرد^۸ و بسی S. fol. 303 r. ^۱ فلان کس^۹ یاغی شکسته شد و ازین شیوه
حوالت^{۱۰} کارها با کفایت و مردی و بهادری خود نسبت^{۱۱} میکردند و سخن
بزرگ میگفتند^{۱۲} و عجب می نمودند و گاهی بر عکس آن معنی^{۱۲} نامراد بازی گشتند
و میگفتند که^{۱۳} حکم خدا بود و الا سعی نمودیم و بجهت تمام کوشیدیم^{۱۴} و این
سخن در زبان خلق بسیار شده بود و در تمام امور جزوی نیز مغول و
تازی که بر همین غلط سخن می راندند و بکرات^۴ این حکایات^{۱۴} بسمع اشرف
پیوست آنرا پسندیده نداشت و غیرت آورد و فرمود که این سخنها محض
کفرست و اکثر^۵ کارهای ما^{۱۵} لشکر و عموم مردم که^{۱۶} بخلل می آید از
شومی چنین سخنان است می باید که هر نیکوئی که بما و لشکر^{۱۷} و دیگر خلائق
می رسد آنرا از رحمت و شفقت حق تعالی دانند و هر بدی و نا امیدي که
رسد آنرا نتیجه گناهان^۷ و بدیهای خود شناسند^{۱۷} و بهیچ وجه سخنی که

— خلد الله (تعالی) ملکه : ۳ L., P. add. — ۲ W. inserit : قریب — ۱ P. : آدمیان —
— که : ۶ W. ins. — ۵ P. om. — ۴ L., P. : جماعت لشکریان —
— ... که (ما : L., W.) چنین و چنین کردیم : ۷ L., P., W. —
— ۹ S. om. — و فلان کس جهاد کرد : ۸ P. ph.v.e. —
— ۱۱ S., L., W. om. — شیوها و حالتها : ۱۰ P. —
— حکایت : ۱۴ L., P. — ۱۳ S. om. — این معنی : ۱۲ S. om., L. —
و این سخن مناسب کلام : ۱۷ W. inserit — ۱۶ W. om. — ۱۵ P. om. —
— خداست که گفت ما اصابك من حسنه فن الله و ما اصابك من سوء فن نقسك

حکایت یازدهم در منع فرمودن پادشاه اسلام لشکریان و غیره را از سخن کفر گفتن^{۲۰۱}
بعجب و کبر تعلق دارد نگویند و فرمود تا درین باب یرلیخ بلیخ^۱ نوشتند
و بهمه ممالك جمهور مغول^۲ و تازیك فرستادند^۳ که هر کس که من بعد
بموجب سخنان پیشین^۴ اعتقاد کند و گوید^۵ گناهگار باشد و در آن جهان^۵
جای او دوزخ خواهد بود^۶ و باید^۷ که نیکوئی از فضل خدای یبتند^۸ و
بدی بواسطه افعال ناپسندیده^{۱۰} خویش و باید که هر آدمی که بر در^۹
خانها رسد از آنچه داشته باشند^{۱۰} و معدد باشد کم و بیش طعمای بخورد او
دهند^{۱۱} و طریقه^{۱۱} مروت پیش گیرند و با همه مردم بتواضع زندگانی کنند^{۱۲}
و بواسطه این حکم که فرمودیم کسانی که بخانههای مردم رسند^{۱۲} بحکم چیزی
نخواهند و نه پندارند که بر کسی لازم و واجبست چیزی بایشان دادن الا
آن معنی مروت تعلق دارد برین^{۱۳} موجب یرلیخ روانه فرمود و فرمود^{۱۳}
تا در تمامت ممالك ندا کردند و برکات آن در عموم احوال بروزگار همایون
^{۱۴} در رسید^{۱۴} بعون الله تعالی و در تزیاید باشد بنه و کرمه^{۱۵}

حکایت

دوازدهم در عمارت دوستی پادشاه اسلام خلد ملکه^{۱۶} و تحریض^{۱۷} فرمودن
مردم را بر آن کار^{۱۸}

^{۱۵} پیش ازین پادشاهان مغول و بعضی از^{۱۹} آبا واجداد پادشاه اسلام^{۲۰}
خلد سلطانه^{۲۱} هوس عمارات داشته اند و در آن شروع^{۱۶} کرده لیکن کمتر
باتمام رسانیده^{۲۲} چنانکه مشاهده رفته و هر کجا بنیادی نهادند مبالغ^{۲۳} اموال

— فرستاد : ۳ S., P. — ترک : ۲ W. — ۱ P. om. —
— در عقبی : ۵ W. — بواسطه افعال ناپسند خویش : ۴ P. hic inserit —
— یبتند : ۸ S., L., P. — که بگوید که : ۷ P. inserit — ۶ S., L., P. om. —
— داشته باشد : ۱۰ L., P. — پدر : ۹ L., P., W. —
... مردم تواضع و : ۱۲ L., P., W. ph.v.e. — ۱۱ L., P. : دهد W. om. —
exhibent : ۱۵ — ۱۴ L., P. pro. — و فرمود : ۱۳ W. om. — فروتنی کنند
— و کرمه : ۱۵ W. om. — ان شاء الله (که روز بروز : L.) در تزیاید باشد و السلام
— ترغیب و تحریض : ۱۷ W. — پادشاه دین پناه : ۱۶ W. ph.v.e. —
— ۱۹ P., W. om. — ۱۸ L. add. : دادن W. om. —
— نور الله مرقده : W. exhibit — ۲۱ P. : ... الله — ۲۰ W. inserit —
— مبالغی : ۲۳ L., P. — رسید : ۲۲ L., P. —

بر آن صرف شد^{۱۷} و از ولایات وجوه تابع^۱ و چهارپای و آلات^۲ و مزدور می آوردند و خلائق را زحمت^۳ می رسید و اکثر تلف می شد و کسانی^{۱۸} که بر سر آن^۴ می بودند اللیلة حلی می گفتند و مال از میانه می رفت و زیادت عمارتی میسر نمی شد و آن نیز که کردند^{۱۹} بر بنیاد نبود و باندک زمانی خراب گشت پادشاه اسلام^۵ در کار عمارت ضبط و ترتیب^۶ بر وجهی فرمود که بهتر از آن ممکن^{۲۰} نیست هر کجا خواجه معتمد مستظهر صاحب ناموس هست^۷ برگزیده بر سر هر عمارتی نصب گردانیده^۸ و وجوه بتحویل^{۲۱} او کرده و خواجگان معتبر و نویسندگان درست قلم و معماران مهندس را نصب فرموده و تمامت آلات را بصرقه تمام^{۲۲} قیمت و اجرت بکار بردن آن مقدار آلات معین گردانیده تا اگر اجرا تقصیر نمایند نقصان و زیان^۹ بایشان عائد^{۲۳} گردد و بهر وقت معتمدان و مقومان آلات بکار برده را در کار می شمارند^{۱۰} و بدان موجب از هر صاحب جمعی محسوب^{۲۴} می دارند و چنان مضبوط است که اگر تا صد سال دیگر خواهند که آنرا استیفا و اعتبار کنند محاسبه بیکجیان را با آلات^{۲۵} که بکار برده اند مقابله کنند^{۱۱} فی الحال حق از باطل واضح گردد و قطعاً در آن زیر و بالایی^{۱۲} نباشد و هرگز هیچ^{۲۶} اتفاقی در کار آن خواجگان و معماران محال طعن^{۱۳} نیابد^{۱۴} و بر سر هر کاری^{۱۵} امینان منصوب اند تا نگذارند که^{۲۷} آلت های بد بکار برند یا از گج و صاروج چیزی گم کنند و خاک^{۱۶} در آن آمیزند و این ضبط و احتیاط در عهده ایشانست S. fol. 303 v. دیگر آنکه تمامت آلات چوب و آهن را بقیمت معین بمقاطع داده اند چنانکه جمله انواع آن معین و مقررست و^۲ بهر شهر و ولایت^{۱۷} عمارت^{۱۸} میفرماید^{۱۹} و انهار^{۲۰} و

— زحمت P. : ۳ — آلت S. : ۲ — ولایات P. add. : ۱
— ترتیبی W. : ۶ — خلد سلطانه L., P. add. : ۵ — بر آن سر W. : ۴
— زیادت L., P. : ۹ — کرده W. : ۸ — ... که بود W. : ۷
— ... آلات بر کار کرده در کار می شمارند T. = P., S., W. : ۱۰
— طعنی P. : ۱۳ — زیر بالایی P. : ۱۲ — کند P. : ۱۱
— ۱۵-۱۶ W. om. : ۱۶ — et v. ۱۶ که W. inserit : ۱۵ — نیابد W. : ۱۴
— می فرماید L. : ۱۹ — عمارات L., W. : ۱۸ — ولایات L., P. : ۱۷
— آجا L., P. : ۲۰

کهریزها بیرون می آورد و جاری میگرداند و از آن جمله آنچه معظم ترست و در آن خیری تمام نهری بغایت^۳ بزرگست که در ولایت حله جاری فرموده و نامش نهر غازانی اعلی نهاده و آن آب را بمشهد مقدس^۴ امیر المؤمنین حسین^۱ علیه السلام^۲ برده و تمامت صحراهای^۳ دشت کربلا که بیابان^۴ بی آب بود و در مشهد جهت خوردن آب شیرین نه^۵ زلال فرات روانه گردانید^۵ چنانچه این زمان تمامت حوالی مشهد^۶ مزروع است و باغات و بساتین را بنیاد نهاده اند^۶ و کشتیها که از بغداد و دیگر شهرها بر کنار فرات و دجله اند بمشهد می تواند رفت و قرب صد هزار تغار حاصل آنست^۷ و حبوبات و انواع خضر در آنجا بهتر از در^۷ تمامت اعمال بغداد می آید و سادات که مقیم مشهد اند بدان^۸ واسطه^۹ عظیم مرقه الحال^۸ شده اند و چون ایشان مردم درویش بودند و جمعی انبوه و بغایت محتاج^{۱۰} تمامت را غله ادرار فرموده و سال بسال^۹ بایشان می رسد^{۱۱} و در حدود مشهد سیدی ابو الوفا^{۱۲} رحمه الله علیه که^{۱۳} همچنین بیابان^{۱۴} بی آب بود و در مشهد آب شیرین^{۱۰} جهت خوردن نه سالی پادشاه اسلام^{۱۵} خلد ملکه در آن صحرا بشکار رفت و برای^{۱۶} چهارپایان^{۱۷} آب نیافتند و^{۱۱} خرگوران و آهوان عظیم لاغر و ضعیف بودند از جهت بی آبی و بی علفی فرمود تا از فرات نهری آنجا برند تا هم در^{۱۲} مشهد آب و زراعت بادید آید و هم حیوانات صحرائی بیاسایند و نیز چون در آن^{۱۸} بیابان روند چهارپایان را^{۱۹} از بی آبی زحمت^{۲۰} نرسد^{۱۳} و علف از^{۲۱} جو و کاه باشد باندک زمانی نهری معظم آنجا برد^{۲۲} و نام آن نهر غازان سفلی

رضی الله عنه L. : عليهم السلام P. : ۲ — بن علی P., W. add. : ۱
— و W. inserunt : L., W. : ۳ — صحرا W. : ۳ — علیهما السلام W. :
— گشته L., P. : ۵ — بیابانی L., P. : ۴
— آبادان (معمور) L. : et L., P. ins. : تمامت مشهد و حوالی L. : ۶
— T. = L., P. : بواسطه آن S. : ۹ — بدین W. : ۸ — L., P. om. : ۷
— نام L. add. : ۱۲ — رسانید L. : ۱۱ — و بغایت محتاج P. om. : ۱۰
— بیابانی L., P., W. : ۱۴ — L. om. : ۱۳
— جهت L., P., W. : ۱۶ — خلد ملکه et om. : غازان خان W. add. : ۱۵
— حیوانات را W. : ۱۹ — بدان L., P., W. : ۱۸ — خود W. add. : ۱۷
— بردند L. : ۲۲ — و P. : ۲۱ — زحمتی W. : ۲۰

نهاده^۱ و بعد از آن از جانب غربی^۲ نهری دیگر بسرحد آن بیابان روان گردانید و نام آن نهر غازانی^۳ کرد و از^۴ آب و زمین چند فدان^۵ وقف آن^۶ مشهد^۷ فرمود و باقی از تمامت^۸ مواضع که آنرا^۹ عمارت و استخراج کرده بود با خود خرید و جمله وقف ابواب البر^{۱۰} که در تبریز^{۱۱} ساخته است کرد و این زمان در مشهد سیدی ابو الوفا بنیاد باغات و بساتین کرده اند و آب شیرین و انواع خضر که هرگز^{۱۲} نداشتند پیدا شده و چون آن مشهد از آبادانی دور افتاده بود و مجاورانرا از اعراب یغی زحمت می رسید فرمود^{۱۳} تا آنرا^{۱۴} بارویی ساختند بر مثال شهری و در آن جا حمام و عمارات نو ساخته اند و عن قریب شهری^{۱۵} شود و عمارات بی اندازه در اکثر ولایات ساخته و می سازد و انهار^{۱۶} و کهریزها جاری می گرداند و اگر در تفصیل آن شروع رود بتطویل الحجامد و آنچه^{۱۷} فرموده تا بموجب حکم یرلیغ شرطنامه بشرکت وکلای دیوان خالصات احیا و عمارت کنند آنرا^{۱۸} نهایت^{۱۹} نیست و در^{۲۰} عهد مبارک او بواسطه عدل شاملش هزاران هزار آدمی بمشارکت ایشان بعمارت مشغولند و آنچه جهت خود میکنند^{۲۱} صد چندان باشد^{۲۲} و هر خانه و باغ^{۲۳} که پیش ازین بصد دینار بود این زمان بهزار دینارست و پیش ازین بعدد جماعتی که این^{۲۴} زمان عمارت میکنند خرابی می کردند و عمارتی که این زمان در ممالك میکنند بعد از عهد^{۲۵} اکسره در عهد هیچ پادشاهی^{۲۶} نکرده اند و عجب اگر در روزگار اکسره نیز این مقدار خلق بعمارت مشغول بوده باشند^{۲۷} چه در آن وقت هر چند^{۲۸} ممالك^{۲۹} معمور تمام^{۳۰} بود لیکن آنرا^{۳۱} بسالهای بسیار^{۳۲} عمارت کرده بودند و نیز چون در آن وقت مانند این خرابی نبوده^{۳۳} بکدام عمارت مشغول بودند^{۳۴} و شهر تبریز که این زمان دار الملک^{۳۵} است بارویی مختصر داشت و آن نیز

— آن P. inserit : ۳ — زانی L., W. : ۲ — نهادند L. : ۱ —
 — آن P. inserit : ۶ — P. om. : ۷ — چندان L., P. om. : ۴ —
 — آنهارا W. : ۱۱ — جویها W. : ۱۰ — شده است P. : ۹ — که P. : ۸ —
 — باغی W. : ۱۴ — باشند W. : ۱۳ — نهائیتی L., P. : ۱۲ —
 — تمامت P. ins. : ۱۷ — شده باشند L. : ۱۶ —
 — گشتندی L., W. : ۲۱ — دراز W. : ۲۰ — فاما آنهارا W. : ۱۹ —
 — دار السلطنة W. : ۲۲ —

مدرس^{۳۶} گشته و بیرون شهر خانها و عمارات بسیارست فرمود که چگونه شاید که شهری چندین هزار آدمی آنجا ساکن^{۳۷} اند و دار الملک است آنرا بارویی نسازند اشارت کرد تا احتیاط کنند که کجا و چگونه می توان ساخت چون باغات و بساتین بعمارت^{۳۸} شهر متصل است ضرورت بارو در میان املاک معمور مردم می افتاد^{۳۹} و نیز تقریر کردند که چون در تبریز غریب S. fol. 304 r. ^{۴۰} و مقیم بی اندازه اکثر متمول ساکن اند بارورا قسمت کنند تا هر طائفه پاره بوجه خویش بسازند بمدت دوسه سال پادشاه^{۴۱} اسلام خلد^{۴۲} ملکه^{۴۳} از آنجا که همت بلند و کمال مرحمت و شفقت اوست فرمود که چگونه شاید که بواسطه خیری که^{۴۴} فرمائیم اکثر عمارت^{۴۵} مردم خراب گردد و متضرر شوند در وقتی که شهر تبریز را بنیاد می نهادند چه گمان بردند که حال آن^{۴۶} بجائی رسد که چندین هزار خانه^{۴۷} بیرون بارو بسازند و درین اندک زمان که مشاهده کرده شد این همه خلق زیادت^{۴۸} گشتند و این عمارات بیرونی ساختند اگر برین قیاس کثرت پیدا شود^{۴۹} امیدست که خلق این شهر عظیم بسیار گردند^{۵۰} همت بلند می باید داشت و این بارورا چنان کشیدن^{۵۱} که تمامت باغات مردم با خانها بهم داخل محوط افتد تا باغات^{۵۲} خراب نباید کرد^{۵۳} و تمامت را قیمت زیادت شود و مارا ثواب باشد و نیز ممکن^{۵۴} که بیمن توفیق الهی برور ایام^{۵۵} چندان جمعیت و ازدحام بادید آید که تمام این محوطرا^{۵۶} خانها سازند و بهم پیوندند^{۵۷} و جایگاه بر مردم نباشد^{۵۸} چه محترست^{۵۹} که بعضی شهرها که خدای تعالی آنرا دولتی میدهد و آبادان میشود بواسطه کثرت جای بر مردم تنگ می گردد^{۶۰} و دوسه طبقه عمارت برهم می نهند^{۶۱} و کوچها تنگ و دیوار^{۶۲} بلند میشود و هوا^{۶۳} متعفن بدان سبب^{۶۴} و با ظاهر می گردد و رنجوریهای متنوع بادید می آید و دیگر بار خراب

— الله P. ins. : ۳ — می افتد L. : ۲ — عمارات W. : ۱ —
 — مردم L. add. : ۶ — یا تمامت L. : ۵ — خلد ملکه W. om. : ۴ —
 — خراب نکردد P. : ۹ — کشید W. : ۸ — شوند L. : ۷ —
 — پیوند P. : پیوندند S. : ۱۲ — محوطه W. : ۱۱ — ممکن L., W. : ۱۰ —
 — بر خلاق تنگ نباشد W. : تنگ نشود L. : ۱۳ — T. = L., W. —
 — هواهای آن W. : ۱۶ — دیوارهای W. : ۱۵ — برهم زنند P. : ۱۴ —

میشود مانند شهر خوارزم بنابرین معنی فرمود تا ^{۱۲} بارو^۱ بیرون باغات بگردانیدند و در آنچه گفته بودند ^۲ که مردم که سکان شهرند وجوه بدهند فرمود که هر چند فائده^{۱۳} این بارو^۳ ساختن بایشان راجع است ^۴ لیکن رعایا و عوام کوتاه نظر باشند و عواقب امور و مال حال^۵ را ادراک نتوانند کرد ^{۱۴} حالی ^۶ وجوه دادن بریشان سخت آید این کار خیرست مال از خاصه خود ^۷ بدهیم و بسازیم ^۸ تا ثواب و نیک نامی ^۹ مارا ^{۱۰} مضر ماند و رعایا و خلایق بیسایند و بعلت این مطالبه کسی بایشان تعلق نسازد درین ^{۱۱} موجب حکم فرمود و مدت ^{۱۶} دو سال است تا آغاز آن ^{۱۲} عمارت کرده اند و درین سال ان شاء الله مهره تمام شود ^{۱۳} و شهری دیگر بزرگتر از محوطه^{۱۴} تبریز قدیم در موضع ^{۱۷} شب و شمس نیز گویند ^{۱۵} که ابواب البر^{۱۶} ساخته بنا فرموده چنانکه ابواب البر^{۱۶} و اکثر باغات آن محیط است و آنرا ^{۱۸} غازانیه نام نهاده و فرمود ^{۱۷} که تجار که ^{۱۸} از روم و افرنج رسند بار آنجا گشایند لیکن تمغاجی آنجا و از ^{۱۹} آن شهر تبریز یکی ^{۱۹} باشد تا منازعت نیفتد و فرمود تا بر هر دروازه ^{۲۰} از دروازه های نو ^{۲۱} تبریز داخل شهر متصل دروازه کاروان سرائی بزرگ ^{۲۰} و چهار بازار و حمام بنا کرده آید و جهت کارخانها و موضع چهاربایان تا تمامت تجار که از اطراف رسند هر قوم از آن دروازه ^{۲۲} ^{۲۱} که بدان صوب منسوب باشد در آیند و در آن کاروان سرای نزول کنند و تمغاجی قاشات ایشانرا ضبط کند ^{۲۳} ^{۲۲} و بحکم در آمده در شهر روند ^{۲۴} و مواضع خویش معین گردانیده اگر خواهند نقل کنند و همچنین چون تجار از تبریز باطراف روند ^{۲۵} آنجا فرو آیند تا تمغاجی احتیاط بارها کند و از آنجا روانه گردند ^{۲۶} و از هر نوع عمارات ^{۲۳} بسیار

- ایشانراست : P. ۴ — S. om. ۳ — بود : W. ۲ — بارویی : P. ۱ —
— نام نیک : W. ۹ — ما از مال خاصه بسازیم : L., P. p.h.v.e. ۸ —
— بدین : L., P., W. ۱۱ — باشد و : W. ins. ۱۰ —
— و شمس نیز گویند : L., P. om. ۱۵ — محوطه : S., W. ۱۴ — گردد : W. ۱۳ —
— و فرمود : L. om. ۱۷ — (بر) : L. (بابواب البر) : P. ۱۶ —
— ۲۱ W. om. — ۲۰ — ۲۲ — ۲۰ L. om. : — ۲۰ W. om. ۱۹ —
— ۲۴ T. ۲۴ — ۲۵ = L.; S., P., W. lac. — کنند : L., P. ۲۳ —
— گرداند : L. ۲۶ —

در ممالك فرموده و میفرماید ^۱ دیگر حکم فرموده تا از همه ممالك انواع درختان میوه دار و ریاحین و حبوبات ^{۲۴} که در تبریز نبود و هرگز در آنجا کس ندیده نهال و شاخ آن پیوند کردند ^۲ و بذور آن بیاوردند ^۳ و بترتیب آن مشغول ^{۲۵} شدند و این زمان مجموع آنها در تبریز بادید آمده روز بروز درمی رسد و زیادت از آنکه در شرح گنج و خلایق بدان ^{۲۶} منتفع اند و دعای ^۴ دولت قاهره ثبتها الله تعالی میگویند و تمامت ولایات بغیر از ممالك هند و ختای و غیره ایلچیان ^۵ ^{۲۷} فرستاده تا تخم چیزهایی که ^۶ مخصوص بآن ولایات ^۷ یارند حق تعالی او را ^۸ از عمر ^۹ و سلطنت تمتع دهد ^{۱۰}

حکایت سیزدهم

در ابواب البر که پادشاه اسلام ^{۱۱} در تبریز و همدان و دیگر ولایات انشا و احداث فرموده و موقوفات و تربتهای ایشان ^{۱۲} و خیراتی که نذر کرده ^{۱۳} S. fol. 304 v. ^۱ پادشاهان مغول را از اوروغ چینگیزخان رسم و عادات ^{۱۴} ایشان تا اکنون ^{۱۵} چنان بوده که مدفن ایشان در موضعی ^۲ باشد نامعلوم از آبادانی و عمارت دور چنانچه هیچ آفریده بر آن مطلع نبود ^{۱۶} و حوالی آنرا غروق ^{۱۷} کرده بمعتمدان سپارند ^۳ تا هیچ کس را بدان نزدیک نگذارند و پادشاه ^{۱۸} چون مسلمان شد و آیین دین را بعیوق رسانید فرمود که هر چند ^۴ رسم پدران ما اینست ^{۱۹} و نیز اگر مسلمانی نخواهد که مدفن او معین بود در دین داری ^۵ خللی نیست لیکن در آن فائده نیست و چون مسلمان شده ایم

- آن پیوند کردند : L. om. ۲ — و میفرمود : L. om. ۱ —
— دعاهاى : L. ۴ — شاخ آن پیدا گردانیده از دور بیاوردند : P. p.h.v.e. ۳ —
— ولایت : W. ولایتست : L. ۷ — کاشته و : L. ins. ۶ — ایلچیانرا : L., P. ۵ —
— دولت : W. ins. ۹ — این پادشاه اسلام پناه عدالت دستگامرا : W. p.h.v.e. ۸ —
— و بمنتهای همت برسانند بحرمه النبى و اهل بته الطاهرین : L., P. add. ۱۰ —
— والسلام : et add. : تمتع گرداناد : W. —
— آن : L., P., W. ۱۲ — غازان خان : W. add. : خلد ملکه : L., P. add. ۱۱ —
— که نذر کرده : L. om. : و خیراتی که نذر کرده : T. = P., W.; S. om. ۱۳ —
— ایشان تا اکنون : P. om. ۱۵ — از عهد او تا : et ins. : عادت : L. ۱۴ —
— اسلام خلد الله ملکه : P. add. ۱۸ — قوروق : W. ۱۷ — نشود : W. ۱۶ —
— چنینست : L., P., W. ۱۹ — خلد ملکه : L. add. —

باید که شعار ما نیز^۱ بر طریقه اسلامی باشد خصوصاً چون رسوم اسلامی بسیار بهتر^۲ از آن عادات^۳ است و در اوائل^۴ حال در خراسان زیارت مشهد^۵ مقدس^۶ طوس علی ساکنه^۷ السلم و تربت سلطان بایزید و^۸ ابو الحسن خرقانی و شیخ ابوسعید ابو الحیر^۹ و دیگر اولیاء آنجا روح الله رمسم^{۱۰} رفته بود و تربتهاء^{۱۱} آن بقاع و احوال^{۱۲} مجاوران آن مشاهده کرده و بعد از آن^{۱۳} چون مسلمان شد^{۱۴} زیارت مشهد مقدس^{۱۵} ۶^{۱۶} امیر المؤمنین علی^{۱۷} علیه السلم^{۱۸} و دیگر^{۱۹} مشاهد و مزار^{۲۰} اولیای بغداد^{۲۱} قدس^{۲۲} الله ارواحهم در یافت^{۲۳} و روزی فرمود که کسی^{۲۴} که ۱۰ برین وجه مرده باشد^{۲۵} مشهد و مزار او برین^{۲۶} گونه بود اورا چگونه از ۱۱ مردگان توان شمرد این مردن بهتر از زندگانی دیگرانست و هر چند مارا مرتبه^{۲۷} صلاح نیست لیکن از راه تشبه^{۲۸} ۱۲^{۲۹} بایشان ابواب البری ساختن که جای آخرت ما باشد و بدان واسطه خیری و صدقه جاری گردد تا یرکات آن رحمت خدای تعالی دستگیری^{۳۰} نماید و ثوابی دائمی مدخر گردد و بغایت نیکو بود و درین وقت که حق تعالی قدرت داده آغاز کنیم تا باشد که یمین توفیق تمام گردد و چون در^{۳۱} ۱۳^{۳۲} دار الملک تبریز بود^{۳۳} آنجا اختیار فرمود و خارج شهر در جانب^{۳۴} ۱۵^{۳۵} غربی در موضع شنب^{۳۶} خوشتن طرح کشیده آنرا بنیاد نهاد^{۳۷} ۱۷ و این^{۳۸} ۱۸^{۳۹} زمان چند سال است تا بعارت آن مشغولند^{۴۰} و از گنبد سلطان سنجر سلجوقی بمرو که معظم ترین^{۴۱} ۲۰^{۴۲} عمارات عالم است و دیده بود بسیار^{۴۳} ۲۱ با عظمت تر بنیاد از آن^{۴۴} ۲۲^{۴۵} نهاده^{۴۶} و هیات و طرح آن بقاع و کیفیت مصارف آن خیرات برین موجبست^{۴۷} ۲۴^{۴۸} که اثبات می یابد و مفصل میگردد^{۴۹} ۲۵

۱ — ساکنها التحية و... P. — ۲ W. om. — ۳ W. — ۴ P. : عادت — ۵ L., P. : ارواحهم W. — ۶ مقدسه W. — ۷ L. exhibit : رضی الله عنه — ۸ مزارات P. — ۹ W. : بنادرا — ۱۰ L. om. — ۱۱ W. ins. : جله — ۱۲ L. : نسبت — ۱۳ W. : شم — ۱۴ S. om. — ۱۵ W. : بجانب — ۱۶ P. om. — ۱۷ S., P., W. : بنا نهاد T. = L. — ۱۸ L., P. : درین — ۱۹ L., P. ins. : مدت et om. verba usque ad — ۲۰ L. : معتدترین — ۲۱ W. : بسیاری — ۲۲ W. om. — ۲۳ T. ۲۳ — ۲۴ = P.; S. — ۲۵ W. pro ۲۳ — ۲۴ e. : موجبست — ۲۵ L. om. : ۲۳ — ۲۵ W. ph.v.e. : میگردد et add. : والله اعلم بالصواب — ۲۶ W. : خرمی — ۲۷ W. add. : شافیه و حنفیه — ۲۸ L. om. : ۲۳ — ۲۵ W. ph.v.e. : میگردد et add. : والله اعلم بالصواب

S. fol. 305 r. مصارف^۱

^۱ موقوفات ابواب البر مذکور و سائر خیرات و مبرات که ضائم آنست بموجب شرط واقف^۲ غازان خان^۳ تقبل الله منه بر حسب مفصل و ققیة مبارکه بطریق اجمال^۴ حرف

آنچه بگنبد عالی و دیگر ابواب البر که در حوالی آنست تعلق دارد

اضافت ^۵	مواجب ^۶	گنبد عالی ^۷	مواجب ^۸	اضافت ^۹	مسجد جامع ^{۱۰}	مواجب ^{۱۱}
فرش و طرح ^{۱۲}	مرتزقه از ^{۱۳}	حفاظ و ^{۱۴}	عمله ^{۱۵}	و بهاء ^{۱۶} شمع ^{۱۷}	فرش و طرح ^{۱۸}	مرتزقه از ^{۱۹}
و مذاب و ^{۲۰}	عطر ^{۲۱} و مصالح ^{۲۲}	حلاوه ^{۲۳} در ^{۲۴}	شبهای جمعه ^{۲۵}	عطر ^{۲۶} و مؤذن و ^{۲۷}	امام و واعظ ^{۲۸}	مکبر و عمله ^{۲۹}
باسم ^{۳۰} ۴ حفاظ						

۱۱ خاتمه	۱۲ اضافت	مواجب	۶ مدارس	اضافت
مصلح	۱۳ فرش و طرح	مرتزه از مدرسان	وجه روشنائی	فرش و طرح و
آش بامداد	۱۴ آلات مطبخ	و معیدان و فقها	و عطر و آلات	وجه روشنائی
و شبانگه و	و وجه روشنائی	و عمله	خزفی ۷ و غیرها	و عطر و آلات
سماغ عام	۱۵ و عطر			خزفی ۷ و غیرها
در ماهی دو نوبت	۱۶ مواجب			
صدقه	۱۷ مرتزه از			
معینه برسم	۱۸ شیخ و امام و			
فقرا و مساکین	متصوفه			
جهت بهاء کرباس و	۱۹ و قوالان و			
مداس و پوستین	۲۰ خادم و دیگر			
گول	۲۱ اصناف عمله			

دارالسیاده

رصد

اضافت	معاش	اضافت	مواجب
فرش و طرح و بهاء شمع ^۱ و مذاپ و عطر	سادات از تقیب که مقیم آنجا باشد و سادات آینده و رونده	فرش و طرح و بهاء مذاپ و بزر و عطر ^۷	مرتزقه از مدرس حکمیات و معید و متعلبان و خازن و مناول و سائر عمله

وظیفه	مواجب عمله ^۵	اصلاح
مرتب که بمهمات دارالسیاده قیام نماید ^۲ و خدمت سادات بموجب شرط واقف بجای ^۳ آورد ^۴	از خادم و مطبخی و دیگر کارکنان که آنجا باشند ^۶ و بکار آید ^۸	و مرمت آلات و ادوات ساعت و رصد و آنچه بکار آید ^۸

دار الشفا

بیت الکتب

اضافه ^{۲۳}	مصلح	اضافه	مصلح
فرش و طرح و بهای ^{۲۴} مذاپ و بزر و عطر ^{۲۵} و آلات خزفی	ادویه و اشربه و معاحین و مرهم و اکحال و مزورات و جامه خواب و ملابس ^۹ بیماراران	فرش و طرح و بهای مذاپ	اصلاح و مرمت کتب و ثمن ^{۱۰} کتب ضروری

۱ S. om. — ۲ L. : نمایند — ۳ S. om. —
 ۴ L. : آرند W. p.h.v.e. : خدمت سادات کند — ۵ S., W. om. —
 ۶ L., P. : کارکنان (آنجا : L.) دارالسیاده — ۷ W. add. : و غیره —
 ۸ P. om. : و آنچه بکار آید — ۹ W. : یالاس — ۱۰ W. om. : و ثمن —

مواجب ^{۲۷}	تجهیز	مواجب	بیاض
مرتزقه از طبیب و کمال ^{۲۸} و جراح و خازن و خادم و عمله ^{۳۰}	اموات که یگانه ^۲ آنجا وفات یابند	مرتزقه از خازن و مناول و فراش ^۳	صحیح ^۴

بیت القانون

اضافه	مصلح
فرش و طرح و بهای مذاپ و بزر و مواجب ^{۲۷} مرتزقه از کاتب و خازن و فراش ^۵	واخراجات قوانین و نسخ و احیاء آن بیاض صحیح ^۶

حوضخانه^۸

گرمابه سیل

مصلح	مواجب	مصلح	مواجب
مذاپ و بزر و عطر ^۳ و ابریق و سبزه ^۴ و خم و کوزه ^۹	باسم یک نفر فراش	میزر و سطل و گلد و چراغ و بیل و مجرغه و هیزم ^{۱۰} و علف و گدخن	عمله از حامی و نوکران و جامه دار و وقاد

۱ L., P. : سائر عیید W. om. — ۲ L., P., W. om. —
 ۳ S. om. : فراش — ۴ T. = P.; S., L., W. om. : بیاض صحیح —
 ۵ S. om. : فراش — ۶ T. = P.; S., L., W. om. : بیاض صحیح — ۷ L., P. : باسم —
 ۸ L., P. add. : و متوضی — ۹ L. add. : سفالین P. : سفال —
 ۱۰ W. : همه et om. verba sequentia —

جهت ^۱	عوض	جهت
۲ بیوه زنان درویش که هر سال ^۳ از برای ایشان پنبه بدهند تا مایه ^۴ سازند از پانصد نفر بیوه زن هر یکی را ^۱ چهار من پنبه مخلوج بدهند	سبوی و کوزه که غلامان و کنیزکان ^۲ و کودکان بشکنند متولی امینی را در شهر تبریز نصب گرداند ^۳ تا هر گاه که آن جماعت آب کشند و سبوی ایشان بشکنند ^۴ و از خداوندگان ^۵ بترسند ^۶ تحقیق کرده ^۷ ایشانرا ^۸ آن امین ^۹ عوض دهد ^۹	راهها ^{۱۰} از سنگ پاک کردن ^{۱۱} و پول بر جویها ^{۱۲} بستن از شهر تبریز تا بمقدار هشت فرسنگ از حوالی و جوانب آن بر وجهی که در دفتر مفصل است

مرسومات ^۷	وجه	وجه عمارت
۸ نواب و عمله دیوان اوقاف ابواب البر ^۹ مذکوره که موسوم است باوقاف ^{۱۰} خاص بموجب شرط واقف بیرون اعمال ^{۱۱} ولایات و مواضع	عمارت گنبد عالی و ^{۱۳} ابواب البر که در ^{۱۴} دوازده ضلع آنست و گوشك عادلیه که ارغون خان ^{۱۵} ساخته است بموجب نص واقف که در وقفه مبارکه مسطورست ^{۱۶}	رقبات ^{۱۷} موقوفات و مسجلات از ضیاع و عقار و مستغلات که بابواب البر مذکوره تعلق دارد در ^{۱۸} تمامت ولایات ممالك هر کجا چیزی از آن ^{۱۹} هست بشرط واقف ^{۲۰}

- گرداند L. P. : ۳ — کنیز W. : ۲ — هر يك را L. P. : ۱ S. :
 — از خداوندگان L. p.h.v.e. : ۵ S. W. om. : — شکسته شود L. W. : ۴
 — از خداوندان و مادران و پدران نتوانند خواست و از زجر ترسند W. om. : ۷ — بتحقيق W. : ۶ P. om. :
 — راههارا P. : ۱۰ — دهند L. W. : ۹ — آن امین S. L. W. om. : ۸
 — بر جویها W. om. : ۱۲ — کنند W. : ۱۱ — که W. ins. :
 — خان W. om. : ۱۵ — سائر L. ins. : ۱۳ —
 — و السلام L. add. : ۱۶ P. om. : ۱۷ —
 — بمصرف رسانند L. add. : ۲۰ — از آن W. om. : ۱۹

حکایت سیزدهم در ابواب البر که پادشاه اسلام در تبریز و همدان و دیگر ولایات ۲۱۵
 انشا و احداث فرموده و موقوفات و تربتهای ایشان و خیراتی که نذر کرده

و چون همت همایون چنان اقتضا کرد که ازین^۱ خیرات و^۲ ابواب البر بیشتر اصناف خلق بهره مند باشند^۳ بموجب مشروح^{۱۳} معین فرمود و در ممالك از آنچه شرعاً حق مطلق و ملک طلق او بود بر آن وقف کرده بر وجهی که هیچ طاعن را بر آن اعتراضی^{۱۴} نتواند بود^۴ و تمامت مفتیان و ثقات و علمای معظم و قضاة اسلام بصحت آن فتوی دادند و حکم کردند^۵ و فرمود تا هفت نسخه وقفیه^{۱۵} بنویسند و جمله^۶ مسجل گردانند تا یکی در دست متولی باشد و یکی بکعبه شریف^۷ و یکی^۸ در دارالقضاء دارالملک^{۱۶} تبریز و یکی در دارالقضاء مدینه السلم بغداد و یکی . . . و یکی . . . و یکی^۹ بنهند^{۱۷} و بهر مدت قضاة بغداد و تبریز گواهان آنرا تازه گردانیده هر قاضی که متقدم شغل قضا گردد حالی که بر مسند نشیند^{۱۸} بیشتر آنرا مسجل گرداند و فرمود تا درین ابواب البر مذکوره^{۱۰} جماعتی که افضل و اکمل عصر باشند سابقین^{۱۹} و متوطن گردند و همواره ملازم باشند و در ولایت همدان در حدود سفید کوه در دیه بوزینجرد خانقاهی معتبر ساخته^{۲۰} و املاک بسیار بر آنجا وقف کرده و وارد و صادر از آن خیر در آسایش اند^{۱۱} چنانکه همگنان مشاهده میکنند دیگر^{۱۲} در هر^{۲۱} ولایت که رسید و بهر وقت که جهت قضیه و حالی بدرگاه حق تعالی امید و رازی و نیازی مستور داشت نذری و صدقه^{۲۲} التزام نمود و تمامت بادا رسانید^{۱۳} و بوقت آنکه لشکر مصر را منهزم گردانید^{۱۴} و در دمشق بر سریر سلطنت نشست نذری چند^{۲۳} که بگاه آن عزیمت بعضی درین ممالك و بعضی در آن ممالك ملتزم شده بود تقریر میفرمود یکی جهت مزار سیف الله خالد^{۲۴} بن الولید رضعه که در مصاف در آن حدود افتاد قنادیل زر و طرح و فرش بود هم آنجا تسلیم رفت و دیگر نذر کرده بود که چند پاره دیه از اعمال دمشق بر بیت المقدس و مشهد ابرهیم خلیل صلوات الله^{۲۵}

- مبرات L. ins. : خیرات و S. om. : ۲ — L. P. om. : ۱
 — جمله را W. : ۶ — کرد W. : ۵ — باشد W. : ۴ — باشد W. : ۳
 — و یکی W. add. : ۹ — دیگر W. add. : ۸ — شریفه W. : ۷
 — رسانند W. : ۱۳ — P. om. : ۱۲ — آیند W. : ۱۱ — مذکور L. P. : ۱۰
 — گردانیدند P. : ۱۴ —

علیه وقف فرماید و نیز نذر فرمود که چون پیش ازین^{۲۶} باز سلاطین مصر و شام اوقاف حرمین و سیل الحاج را در وجه مصالح لشکر و دیوان صرف میکنند و بقوی تاویلی^{۲۷} این معانی جائز می دارند و بحقیقت روا نیست و چون حق تعالی این ملک را بمن ارزانی داشت آن موقوفات و مسبلات را^{۲۸} تمامت بمصارف خویش رسانند و قطعاً در وجه لشکر و دیوان صرف نکنند و فرمود که این مملکت حالی در تحت^۱ S. fol. 306 v. ۱ تصرف ماست و چون مراجعت می نمایم لشگری تمام جهت محافظت خواهیم گذاشت نیت خیری که کرده بودم^۲ بامضا باید^۳ رسانید و درین ابواب البر^۴ یرلیغ وقف نامه اصدار^۳ فرمود و درین^۵ ممالك نذر^۴ فرموده بود که^۵ بیست تومان مال از اینجوهای^۶ ممالك بر سیل^۷ ادرار و وقف و صدقه و انعام در حق جمعی از امرا و وضع و شریف توانگر و درویش و لشگری که هر سال^۸ در قوریلنای جمع شوند بدهد و چون مراجعت فرمود آن نذر را بادا رسانید و هر طائفه را قوم^۹ علی قدر مراتبهم^۵ تشریف کمر مرصع و ساده و جامهای متنوع ارزانی داشت و زر بیست تومان که بر سیل ادرارات و صدقات نذر فرموده بود^۹ این زمان در هر ولایتی مقرر و معین سال بسال مجری و ممضاست و بیرون ازین حکم فرمود که از هر وجوه که بخزانة آورند^۷ بهر ده دینار یک دینار و بهر ده تا جامه یک جامه و عشر دیگر اجناس علی حدة جدا گردانند و بخواجه سرایی سپارند که^۸ جهت این مصلحت معین شده تا خازن آن وجوه باشد و همواره آنرا بدرویشان و مستحقان می رساند^{۱۰} و غیر مستحق را هیچ وجوه^۹ از آن ندهد^{۱۱} که^{۱۲} از خزانه اصل برسانند^{۱۳} و هر سال از آن جهت تمامت مزارهای متبرکه که پرده و شمعدان و قنادیل فرستند^{۱۰} و همواره در سر با حق تعالی نیازی داشته باشد و محقق داند که حاجات او بآن درگاه بواسطه خیرات و صدقات^{۱۱} و نذور بلا کلام روا گردد و باعجاز رسد و اجر آن ضایع نماند و شبهت نیست که در هیچ عصری هیچ آفریده^{۱۴} چندین

۱ L. om. : در تحت — ۲ بودیم — ۳ W. om. ۳ usque ad ۴ —
۵ L., P., W. ins. : مبلغ — ۶ L., P. : اینجوی — ۷ L., P. : سیل —
۸ L., P., W. om. : قوم قوم — ۹ L., P., W. : کرده بود —
۱۰ L. : — ۱۱ L. : ندهند — ۱۲ W. om. —
۱۳ P. om. : ۱۱ — ۱۳ — ۱۴ P. ins. : چندین سال —

حکایت چهاردهم در دفع تزویرات و دعاوی باطل و دفع خیانت بی امانتان و نامتدینان^{۲۱۷} خیرات و مبررات و انعامات و ادرارات و صدقات جاریه از هیچ سلطان ندیده باشد حق جل و علا^{۱۳} این پادشاه باداد و دهش را^۱ توفیق زیادت خیرات ارزانی دارد^۲ و برکات و ثوبات آن بروز همایونش در رساناد^۳

حکایت

چهاردهم در دفع تزویرات و دعاوی باطل و دفع خیانت بی امانتان و نامتدینان^{۱۴} پادشاه اسلام^۴ خلد سلطان از کمال معدلت انواع تزویرات و دعاوی باطل را دفع فرمود و طائفه قضا و خطباء را که در^{۱۵} علوم شرعی ماهر نباشند^۵ از تحریر قبالات و وثائق منع فرمود^۶ و تمامت قضا را فرمود تا قبالات را بر یک طریقه نویسند^{۱۶} چنانکه جمله دقائق^۷ شرعی مرعی باشد تا ابواب منازعات میان خلق مسدود ماند و شرح آن معانی^۸ چون بتوضیحی تمام در^{۱۷} ضمن احکام و دستور مسطورست صور آن یرلیغها بتحریر می پیوندد تا از آن معلوم شود و سخن مکرر نگردد و آن احکام و دستور برین^۹ تفصیلت^{۱۰}

یرلیغ	یرلیغ	یرلیغ
که در ^{۱۱} باب تفویض در باب آنکه	در ^{۱۲} اثبات ملکیت	یرلیغ
قضا ^{۲۰} بقضا دارند	دعاوی سی	بائع قبل البیع
ساله نشوند		
یرلیغ	یرلیغ	یرلیغ
در باب تاکید	دستور الوثائق ^{۱۳} که تمامت	
احکام سابق	ائمه عصر بر آن	
و تمهید شرائط لاحقه	اتفاق کرده اند	

^{۲۱} و سواد هر یک از احکام مذکور برین نخط است که بتحریر می پیوندد^{۱۴}

۱ P. om. : با داد و دهش را — ۲ T. = L., P., W. : دارد —
۳ L., P. add. : الله التوفیق و — ۴ W. : نباشد — ۵ W. : خلد سلطانه et om. : غازان خان —
۶ W. ins. : بدین : — ۷ P. : وثائق — ۸ W. : معنی — ۹ P. : —
۱۰ L. add. : که اثبات می یابد : W. add. : که نوشته می شود و السلا : —
۱۱ S., W. om. — ۱۲ P. ins. : باب : L. : که در باب — ۱۳ T. = L., W. :
S. : وثائق P. om. — ۱۴ verba : ... و سواد — usque ad ۱۴ solum in S. et W. —

سواد

۲۲ یرلیغ در باب تفویض قضا ۱

۲۳ بسم الله الرحمن الرحيم

بقوة الله تعالى ۲۴ و میامن

الملة المحمدية فرمان

۲۵ سلطان محمد غازان

S. fol. 307 r. ۱ باسحاق و ملک و کسانی که از قبل ما ۲ در فلان طرف حاکم اند بدانند که فلانی را ۳ قضای آنجا و توابع آن ۴ فرمودیم تا هر قضیه و کاری و مهمی که ۵ بشرع تعلق داشته باشد درین ولایت با او گویند ۶ تا او حکم کند و بقطع رساند و مال ایام و غائب را نیکو محافظت نماید و بیرون ازو کائناً من کان هیچ آفریده در ۷ میان کار او در نیاید و کسی را که او در زندان شرع کرده باشد هیچ آفریده آن زندانی را ۸ بیرون نیارد و جماعتی که ۹ بمهمات و کارهای شرعی موسوم اند خلاف او نکنند و چون حکم یرلیغ بزرگ چینگیزخان چنانست که قضاة ۱۰ و دانشمندان و علویان قلان و قویچور ندهند فرمودیم که بر آن موجب معاف و مسلم باشند و مال و قویچور ایشان نستانند ۱۱ و اولاغ و سوسون ۱۲ از ایشان ۱۳ نگیرند و در خانهای ایشان نزول نکنند ۱۴ و ایلیچی فروینارند ۱۵ و ادرار ۱۶ بموجبی که بمؤامره و دفاتر در آمده سال ۱۱ بسال ۱۲ بی قصور می رساتند و هر که برابر و در روی قاضی سخنان سخت گوید و جواب دهد و حرمت او کم کند فرمودیم تا شحنة ولایت ۱۷ او را سزا دهد دیگر قاضی را هیچ آفریده پیش خود نخواند قاضی نیز چون کار شریعت قطع کند بموجبی که حجت و موجدلگا ۱۸ داده بهیچ بهانه و علت از هیچ آفریده چیزی نستانند و چون حجتی نو نویسد ۱۹ بموجبی که حکم یرلیغ جداگانه فرمودیم ۲۰ حجتهای کهنه را

— فلان قاضی را ۳ L. — ۲ L. om. — ۱ L. add. : بقضاة اسلام —
— سون سون : P. : سؤ سون : ۶ L. — بزور : ۵ L. ins. : — باشد که آن : ۴ W. ins. —
— نیاید : W. : نیایند : ۹ L. — ۸ L. P. S. om. — ۷ L. : ایشان —
— همه ساله : ۱۱ L. — ادرار : W. : ادرار او : P. : ادرارات : ۱۰ L. —
— علی حدة فرموده ایم : ۱۴ L. P. W. p.h.v.e. : — نویسد : ۱۳ W. : — موجدلگا : ۱۲ L. P. : —

حکایت چهاردهم در دفع نزویرات و دعاوی باطل و دفع خیانت بر امانتدان و نامتدینان ۲۱۹

۱۱ پیش طاس عدل حاضر گرداند ۱ و در آنجا اندازد و بشوید و دعاوی که از مدت سی سال نکرده باشند ۲ حجتهای کهنه ۱۲ که تاریخ آن بیش از سی سال باشد بموجب حکم یرلیغ و شرطی ۳ که علی حدة درین باب فرموده ایم مسموع ندارد و چون ۱۳ چنان قبایلهای کهن را پیش او آرند بخصمان و مدعیان ندهد و در طاس عدل بشوید ۴ دیگر دعوی تلجیه نشوند و کسی که تلجیه کرده باشد ریش او بتراشند و بر گاو نشاند و گرد شهر بر آرند و تعزیر تمام کنند و بعد ازین محضر نویسند و اگر نوشته ۱۵ باشند ۵ نشوند دیگر دو مدعی که پیش قاضی روند اگر در حمایت کسی روند و جماعتی متغلبانرا بدار القضا حاضر گردانند ۱۶ تا مدد ایشان دهند قاضی باید که مادام که ایشان از دار القضا بیرون نروند قضیه و دعوی نشود ۶ و البته تا جماعت حامیان ۱۷ حاضر باشند قضایای شرعی بحضور ایشان نرسد ۷ دیگر دعوی که میان دو مغول باشد یا میان يك مغول و يك ۱۸ مسلمان و دیگر قضایا که قطع و فصل آن مشکل باشد فرمودیم تا در هر ماهی دو روز شحانی و ملوک و بیتکیچیان ۱۹ و قضاة و علویان و دانشمندان در مسجد جامع بدیوان المطالعه ۸ جمع شوند و دعاوی بجمعیّت بشنوند و بکنه آن رسیده ۲۰ بموجب حکم شریعت بفیصل رسانند و مکتوب نویسند و سجل کرده خطهای خود ۹ بگواهی بنویسند تا بعد از آن هیچ آفریده را ۲۱ مجال طعن نباشد و ابطال تواند کرد ۱۰ دیگر ملکی که بر آن گفت و گوی و دعوی و شناقص باشد مادران ترکانان ۲۲ خاتونان فرزندان دختران دامادان امیران تومان و هزاره و صده و دهه و مغولان بسیار و بیتکیچیان ۲۳ دیوان بزرگ قاضیان علویان دانشمندان شیخان رؤسا در میان نیایند ۱۱ و نخرند و بموجب حکم یرلیغ که ۱۲ فرموده ایم این ۲۴ قاضی فلان احتیاط بلیغ نماید تا در هر ملکی و معاملتی که در محل نزاع باشد ۱۳ قبالة آن بنام این جماعت مذکور نویسد ۱۴ و اگر ۲۵ بیند ۱۵ که دیگری نویسد

— بشوید : ۴ L. — شروط : ۳ L. — باشد : ۲ W. : — گردانند : ۱ L. S. : —
— نویسد : ۷ W. : — نشوند : ۶ L. P. : — باشد : ۵ W. : —
— بتوانند کرد : ۱۰ L. — بر آنجا : ۹ L. ins. : — بدیوان المطالعه : ۸ L. P. : —
— ۱۳ S. om. — ۱۲ W. om. — ۱۱ L. : نباشند : —
— بیند : ۱۵ L. P. W. : — نویسد : ۱۴ L. P. W. : —

مانع شود^۱ دیگر مهر را^۲ که برند بموجب احکام یرلیغ که پیش ازین فرموده ایم نوزده دینار و نیم باشد^۳ زیادت از آن^۴ نبرند دیگر در ولایاتی که از توابع فلان باشد و قضاء آن^۵ بدو تعلق دارد^۶ آنچه از شهر دور باشد^۷ و لائق آنکه^۸ قاضی^۹ نصب کنند^{۱۰} در چنان شهر^{۱۱} قاضی معتمد نصب کنند^{۱۲} و بموجب مذکور حجت باز گیرند^{۱۳} و بهر ماهی احتیاط کار^{۱۴} ایشان بکنند^{۱۵} تا بموجبی که حکم فرموده ایم راه شریعت و راستی نگاه می دارد^{۱۶} و از آن غافل نباشد^{۱۷} و اجازت دهد تا قبالات^{۱۸} بنویسند و حکم شرع بگذارند و بهر ماه نسخت پیش وی فرستند و آنچه نواحی دیههاست و قاضی نصب کرده باشند^{۱۹} S. fol. 307 v. باید که دعاوی و قضایا نشنود و حکم نکند و سجلات املاک تنویسد و بیرون از خطبه خواندن و حجت های قروض^{۲۰} و صدق نامه هیچ کاغد تنویسد و اگر قضیه مشکل و دعوی بزرگ اتفاق افتد بشهر آیند و پیش قاضی شهر^{۲۱} عرض کنند تا او بقطع رساند دیگر می باید که معتمدی متدین را نصب کند تا تاریخ حجت ها نویسد و روزنامه داشته^{۲۲} باشد و احتیاط تمام کند^{۲۳} تا^{۲۴} اگر کسی ملکی را فروخته باشد یا برهن نهاده و باری دیگر بفروشد یا بگرو^{۲۵} نهد روشن شود^{۲۶} و اکنون باید که^{۲۷} احتیاط تمام نماید اگر کسی چندین کرده باشد ریش آن شخص^{۲۸} بتراشند و گرد شهر بر آرند تاریخ نویس^{۲۹} نیز اگر ازین قضایا چیزی فهم کند و پنهان و مخفی^{۳۰} دارد گناهگار و مردنی باشد^{۳۱} و السلام

— مهری : P. مهر مهری را : L. — شونند : L., P., W. —
 — L. om. usque ad ۶ — W. om. — ۴ — مهر : L., P. ins. —
 — کند : W. — معتمدی معتمد : L., P., W. add. —
 — ۱۰ — ۸ — W. om. کند : P. — در آن مواضع : P. p.h.v.e. —
 — یانه : et add. می دارند : L. — بکنند : W. — بازگرد : P. —
 — باشد : P., W. — نباشند : L. —
 — برهن : W. — ۱۷ W. om. — ۱۶ — ۱۹ — L. lac. —
 — پرشیده : W. — ۲۱ — شخص را : L. او : P. — ۲۰ — ۱۶ v. —
 — et add. کشتنی باشد : W. تحریر آ فی تاریخ فلان والسلام : L. add. ۲۲ —
 — و احکم

سواد یرلیغ^۷

درباب آنکه دعاوی سی ساله^۱ بقیودی که معین شده نشنوند^۲
 بسم الله الرحمن الرحيم بقوة الله تعالى قضاة ممالك بدانند که همگی^۳
 و میامن الملة المحمدية فرمان سلطان همت ما بر آن مقصور و مصروف
 محمود غازان است که جور^۴ و ظلم و تعدی
 و دعاوی باطل و شتاقص از میان
 خلق برداریم تا عالم و^{۱۰} عالمیان
 بفرایغ بال و رفاه حال روزگار گذرانند
 و آثار معدلت ما بخصاص^{۱۱} و عام و دور و نزدیک برسد و شامل گردد و
 مواد خلاف و نزاع از میان جمهور مرتفع گردد^۲ و حقوق در مرکز^۳
 خویش قرار گیرد^۴ و^{۱۲} ابواب تزویر و تلجیه و حیلت بکلی مسدود
 گردد^۵ و بدین سبب بکرات یرلیغها بجمهور قضاة و علما که متقلدان امور
 شرعی^{۱۳} و متصدیان اشغال^۶ دینی اند فرستاده ایم تا فصل دعاوی و قطع
 خصومات میان عموم خلایق بر وجهی کنند که مقتضی^{۱۴} قواعد شریعت و
 موجب قوانین معدلت باشد و از شوائب تزویر و مدهانت و میل معرا تواند
 بود^۷ و از آنجمله بزرگتر قضیه^{۱۵} آنکه بر محضرهای^۸ مزور و صکوک و
 سجلات نموه امعان نظر کنند و بغور حال^۹ رسند و بدانچه ظاهر آن حجت ها
 سمع^{۱۶} قدم^{۱۰} عهد داشته باشد بر سیل حسن الظن بقضاة و حکام متقدم
 از شرائط و مراسم احتیاط هیچ دقیقه مهمل نگذارند^{۱۷} و حجت ها که در
 مدت سی سال دعوی نکرده باشند و هر مزوری و سیاهکاری آرا دستور
 ساخته بجمایت قوی دستان^{۱۸} می روند^{۱۱} و املاک مردم را مطعون و منقص
 میگردانند و زحمت خلق میدهند و قضاة چنانچه شرط است تدبیر^{۱۲} آن
 توانسته اند^{۱۹} کردن^{۱۳} و پیش ازین روزگار^{۱۴} سلاطین ماضی و چینگیزخان^{۱۵}

— ساله نشنوند بقیودی که معین شده : L. p.h.v.e. — ۲ — برخیزد : W. —
 — شود : L., P. — کرد : P. — ۴ — مراکز : P., W. —
 — مخصوصهای : W. — ۸ — اشغال : T. = L., P., W.; S. —
 — تدارک : L., P., W. — می رود : L. — ۱۱ — قدیم : L. — معامله : W. —
 — و چینگیزخان : L. om. — ۱۵ — روزگار : L. — ۱۴ —
 — ۱۳ L., P. om. —

در تمامت فرمانها و یرلیغها یاد کرده اند که ^{۲۰} دعاوی سی ساله نشنوند و تا غایت چنانکه ^۱ شرط آن بوده بغور آن ^۲ نرسیده و تدارك کلی نکرده و درین وقت از ^{۲۱} قضاة اسلام این معنی تفحص فرمودیم ^۳ ایشان چنانکه ^۴ حق آنست بما عرضه کردند ^۵ و چون خواستیم که هم از طرف ^{۲۲} مدعیان و هم از طرف قضاة استحکام آن امور کنیم تا هیچکس بر باطل اصرار نتواند نمود و حجتهای کهنه سی ساله ^{۲۳} باطل را دستور تواند ساخت فرمودیم تا حجتی که مناسب شرع و راستی باشد از قضاة اسلام بستانند تا هیچکس روی دل ^{۲۴} نتگرد و نیز جماعت قوی دستان بریشان الحاح نتواند کرد که بی راه و نامشروع سؤالات کنند و زحمت قضاة وائمه نتوانند ^{۲۵} داد مرحوم ^۶ قاضی فخر الدین هراقره فرمودیم تا صورت حجّت را مسوده کرد و بر ظهر این یرلیغ نوشته شد تا هم بر آن موجب ^{۲۶} زیادت و نقصان ناکرده حجّت ازیشان بستانند و تجزانه آورند و این یرلیغ و حجّت که بر ظهر آن مسطورست ^{۲۷} پیش ایشان باشد تا خاص و عام ایشانرا حجّت بود ^۷ و از ^۸ حکم یرلیغ نیز بترسند و قوی دستان بدین علت بریشان ^{۲۸} الحاح نتواند کرد و ترك دعاوی باطل و شنقصها ^۹ گیرند و هر چه بیرون ازین حکم و حجّت ظهر باشد پیرامن S. fol. 308 r. آن نگردند و اگر خلاف کنند ایشان از قضا معزول و گناهگار باشند تا حقیقت داند و هیچ عذر ایشان ^{۱۰} نشنوم و اگر قوی دستی بر ایشان الحاح کند و اصرار نماید و این معافی که بر ظهر حجّت ^{۱۱} نوشته مسموع ^{۱۲} ندارند و بر آن حکم نکند نام آن کسان بنویسند و محضرت ما فرستند تا آن کسانی که گناه ^{۱۳} کرده باشند ^{۱۴} چنان سیاست ^{۱۵} فرمائیم که موجب عبرت عالمیان باشد کتب فی الثالث من رجب الاصل سنه تسع و تسعين و ستمائة بمقام گشای ^{۱۶}

— نمودیم W. : ۳ — حال L., P., W. ins. : ۲ — چنانچه W. : ۱
— نکرده S., W. : ۵ — چنانچه W. : ۴
— آن P. : ۸ — باشد W. : ۷ — سعید L. add. : ۶
— و حجّت P. : ۱۱ — مسموع ندارند W. : ۱۰ ازیشان نشنوند L. : ۱۰
— گناهگار T. = P.; S., L., W. : ۱۳ — ۱۲ — ۱۰ — W. om. : ۱۲
— ایشان چنان W. om., P. ins. : ۱۵ — باشند L., S., W. om. : ۱۴
— بمقام گشای P. add. : ۱۶ — محدود موصل والسلام L. om. : ۱۶

سواد

حجّت که بر ظهر یرلیغ مذکور نوشته شد

چون همت بلند و رای ارجمند پادشاه جهان و جهانیان شاهنشاه اسلام و اسلامیان المخصوص بغایت الرحمن ^۱ غازان خان لا زالت دولته حالیه بالدوام آخذة بالزیادة ^۱ و لا تبلغ التهام از مبادی ظهور دولت بر آن مقصور و مصروفست ^۲ و عنان غایت و عاطفتش بر آن موقوف و معطوف است که در عهد دولت و زمان پادشاهی و مکت او عالم ^۳ و عالمیان بفراغ بال و رفاغ حال روزگار گذرانند ^۲ و آثار کمال معدلت و مخایل وفور عاطفت و مرحمت او ^۴ خواص و عوام و دور و نزدیک و ترك و تازیك را شامل باشد و مواد خلاف و نزاع در جمیع معاملات از میان ^{۱۰} جمهور خلائق منحسم و مرتفع گردد و حقوق در مراکز ^۳ خویش قرار گیرد و ابواب تزویر ^۴ و مکر ^{۱۱} و حیلت بکلی مسدود شود و بدین جهت در مضامین و مطاوی یرلیغها همایون و التماهای مبارك ^۵ لا زالت ^{۱۲} نافذة ^۶ فی مشارق الارض و مغاربها بمجمهور قضاة و علما که متقلدان امور شرعی و متصدیان ^۷ اشغال دینی اند ^{۱۳} خطاب رفت که فصل دعاوی و قطع خصومات میان عموم خلائق بر وجهی کنند که مقتضی قواعد شریعت و موجب ^{۱۴} قوانین معدلت و نصف باشد و از شواثب تزویر و تمویه و مخایل میل و مداهنه مقدس و معرا تواند بود ^۸ و یکی از آنجمله آنکه ^{۱۵} در محاضر مزور و صكوك و سجلات مموء امعان نظر کنند و استكشاف نمایند و بغور حال بقدر استطاعت و مکت ^۹ برسند ^{۱۶} و بدانچه ظاهر آن حجتها سمت قدم عهد داشته باشد ^{۱۰} بر سیل حسن الظن بقضاة و حکام متقدم از شرائط و مراسم احتیاط ^{۱۷} و تحقیق و تفتیش هیچ دقیقه مهمل نگذارند ^{۱۱} و بر آن تعویل نکند چه بسیارست که شخصی ملکی داشته است که آنرا انشا ^{۱۸} و احداث کرده یا از دیگری ^{۱۲} بوی رسیده و بر ملکیت و استحقاق او وثائق و حجج شرعی نوشته بحکم قضاة و حکام

— مکر L. : ۳ — گذرانند W. : ۲ — فی الزیادة P., W. : ۱
— نافذة W. : ۶ — مسموع W. : ۵ — و تمویه L., P. ins. : ۴
— مکت W. : ۹ — بود L. om. : ۸ — متصدی L., P. : ۷
— دیگران W. : ۱۲ — نگذارد L. : ۱۱ — داشته باشند L. : ۱۰

شرع مؤکد^{۱۹} و مستجل گشته بعد از مدتی مدید آن ملک بناقلی^۱ شرعی از وی بغیری منتقل شده و از آن بغیری بدیگری و هلم جبراً و آن^{۲۰} حجتها در خانه مالک اول مانده و بدست چند وارث گذشته بعد از مدتی متداول و عهدی متکامل یکی از وارثان^{۲۱} فرصتجوی آن حجتها بیرون می آورد و بدان احتجاج میکند که در فلان تاریخ ملک جد من بوده است و امروز بحکم ارث^{۲۲} بمن می رسد و جمعی بتحمل از جمعی^۲ دیگر بر صحت استحقاق او^۳ بطریق ارث گواهی میدهند منازعات و مقالات میان^{۲۳} ایشان بتطویل می انجامد و بعضی از قضاة در بعضی از ولایات که در دیانت و تقوی و علم فقه و فتوی قدیمی راسخ^{۲۴} و نصابی^۴ کامل نداشته باشند^۵ بغور حال نارسیده و حق از باطل تمیز ناکرده بکن که حکمی^۶ کنند^۷ که مستلزم^{۲۵} ذهاب حقوق مستحقان باشد بنابراین مقدمات و آنکه پیش ازین سلاطین ماضی و خلفاء ما تقدم^۸ سقی الله ثراهم و جعل^{۲۶} الجنة مثوام احتراز از امثال این احتمالات حکم کرده اند که دعاوی که بعد از مدت سی سال که آنرا در عرف يك قرن می خوانند S. fol. 308 v. در املاك و اسباب مسموع و مقبول^۹ ندارند و اعتبار نهند و بمحاضر و حجج مزور و مموه پیش از تقدیم احتیاط و تفتیش حکم نکنند^۲ و بعد از ایشان یرلیغ ایلخان بزرگ ارغون خان بامضاء آن احکام پیوسته و چون درین باب رجوع با اقوال ائمه و اجتهادات^۳ علماء^{۱۰} کرده شد چنان معلوم شد که جمعی صغیر^{۱۱} و جمعی کثیر از ائمه و علماء متأخر اتفاق و اطباق کرده اند بر آنچه^۴ اگر دو شخص در يك موضع باشند و یکی متصرف ضیاعی مبین باشد و در آن موضع حاکمی عادل و قاضی نافذ الحکم^۵ حاضر و مانعی و وازعی دیگر از دعوی اظهار استحقاق ظاهراً موجود نه و مدت سی سال کامل^{۱۲} بگذرد^{۱۳} و یکی از ایشان^۶ بر دیگری که صاحب ید و متصرف باشد دعوی نکند بعد از آن متمکن^{۱۴} آن دعوی نباشد و قاضی آن دعوی را مسموع و مقبول ندارد و التفات نماید اکنون من که^{۱۵} فلانم قاضی و حاکم شرع در فلان

— قضای : S. — ۴ — L. om. — ۳ — جمع : L. — ۲ — بتناقل : P. —
— مقدم : L., W. — ۸ — کند : L. — ۷ — حکمی : W. — ۶ — باشد : S., W. —
— صواغ صغیر : P. — ۱۱ — علماء : S. — ۱۰ — و مقبول : S. om. — ۹ —
— که من : W. — ۱۵ — ممکن : L. — ۱۴ — که : L. — ۱۳ — تمام : W. — ۱۲

حکایت چهاردهم در دفع تزویرات و دعاوی باطل و دفع خیانت بامانتان و نامتدینان ۲۲۵ ولایت این خط دادم و مقبّل^۸ شدم که بعد ازین تاریخ بهر چه^۱ درین مکتوب مسطورست قیام نمایم و در استماع دعاوی و فصل حکومت و قطع^۹ خصومات از آنچه مقتضی شرع محمدی باشد تجاوز و عدول نمایم و بقدر استطاعت و مکنت در تحریر^۲ و تنقیح^{۱۰} دعاوی و تفتیش و تحقیق حجج و وثائق شرعی باقصی الغایة و النهایة بکوشم و هر دعوی که بعد از مدت سی سال کنند^{۱۱} بدان شرائط^۳ که ذکر رفته نشوم و التفات نمایم و اعتبار نهم و اگر بر خلاف یکی ازین جمله اقدام نمایم مستوجب تعزیر^{۱۲} و تادیب و مستحق ضرب^۴ و عزل شوم برین جمله گواه گرفتم جناعتی را از عدول و ثقات^۵ و^۶ ذلك فی تاریخ^۷ کذا

سواد

یرلیغ در^۸ اثبات ملکیت بائع قبل البیع

بسم الله الرحمن الرحيم بقوة الله تعالى باسقاقان^۹ و ملوک و قضاة^{۱۰} و نواب^{۱۳} و میامن الملة المحمدية فرمان سلطان و ائمه^{۱۱} و اعیان و معتبران و کدخدایان محمود غازان و جمهور رعایای ولایت بدانند که

بموجب نص یا داود انا جعلناک خلیفة^{۱۵} فی الارض فاحکم بین الناس بالحق و فرموده^{۱۲} مصطفی صلوات الرحمن علیه^{۱۳} که^{۱۴} عدل ساعة خیر^{۱۷} من عبادة اربعین سنة همگی همت و عزیمت و نظر پادشاهانه ما برفاهیت عموم خلایق مصروفست و خواهان آنکه^{۱۸} عدل و انصاف ما در جهان منتشر گردد و هیچ قوی دست بر ضعیفی زور و زیادتی نتواند کرد و بطریق حیل و انواع تزویرات^{۱۹} و تاویلات حق هیچ مستحق^{۱۵} باطل نگردد و انواع منازعات از میان خلایق^{۱۶} مرتفع شود و

— صرف : L., P. — ۴ — شرط : W. — ۳ — — P. om. — ۲ — هر چه : S., W. — ۱
— شهر و سته : L. add. — ۷ — کتب : L. ins. — ۶ — و جامیر و مشاییر : L. add. — ۵
— و یتکچیان : L., P., W. ins. — ۱۰ — باسقاق : W. — ۹ — باب : W. ins. — ۸
— و ائمه : L., P. om. — ۱۲ — W. om. — ۱۱ —
— صلوات الله و سلامه : W. — علیه الصلوة و السلام : P. ph.v.e. — ۱۳ —
— خلق : L., P., W. — ۱۶ — مستحق : W. — ۱۵ — فرموده : W. — ۱۴ —

چون در یاسامیشی و ترتیب و قاعده^{۲۰} هر کاری اندیشه میفرمودیم از جمله معظیات امور و انواع منازعات و خصومات میان عالمان یکی دعوی^{۲۱} باطل است بعلت قبالات کهن و صکوک و صریح الملک مکرر که در دست هر کس مانده باشد و آن چنان است که^{۲۲} شخصی ملکی دارد و جهت مصلحت خود قبالة آن دو نسخه^{۲۳} کرده یا چون املاک بسیار دارد صریح الملکی ساخته و باز در نسخه کرده و یمن که بعد از آن میان ورثه آن شخص مقاسمه رفته و آن املاک بمبیعات و انتقالات بمردم مختلف منتقل شده^{۲۴} و روزگار بر آن بر آمده و آن مجموع قبالات و صکوک و صریح الملک یا بعضی از آن در دست بائع یا ورثه او مانده و بعد از مدتی بائع^{۲۵} از راه بی امانتی دعوی میکند و لا شک مدتها اندیشه در آن باب کرده باشد که بر چه وجه دعوی میکند و گواهان چگونه^{۲۶} انگیزد^۱ که آن^۲ ثابت گردد و در آن باب ماهر و استوار شده هزار شعبه و حيله انگيخته و گواهان را نیز یمن که^۳ مغالطه داده^{۲۷} و غافل گردانیده یا خود جمعی بی امانت و دیانت را گواه ساخته و اگر بائع نیز آن دعوی نکرده ورثه^۱ S. fol. 309 r. او آن حجتها در خانه او میبایند و محقق^۴ نمی دانند^۵ که منتقل شده یا می دانند^۶ و دعوی میکنند بموجبی که ذکر رفت^۲ و لا شک چون قبالات مسجل محکوم به زنده گواه پیش قاضی حاضر گردانند و بثوت رسانند قاضی بصحت آن حکم^۸ کند و چه میدانند که بموجبی شرعی بدیگری منتقل شده و مشهورست که قاضی عاجز دو گواه باشد چون چندین^۴ قاضی متقدم معتبر و مشهور آن صکوک را مسجل گردانیده باشند^۷ و گواهان عدل مشار الیه زنده و حاضر و غافل از آنکه بعد از آن مبايعه رفته و آن ملک منتقل گشته و آن صکوک مکرر یا^۸ غیر مکرر در دست بائع مانده و بمشتری^۹ تسلیم نکرده بضرورت گواهی می دهند^۹ و قاضی آنرا مسجل میگرداند و حکم بصحت آن میکند و مدعی می رود و بمدد^۷ قوی دستان بموجب قبالة^{۱۰} که بتازگی^{۱۰} محکوم به و مسجل شده با تصرف میگیرد یا بقوی دستان می فروشد و مشتری^۸ بدان سبب متضرر میشود و

— تحقیق: ۴ W. — ۳ S., W. om. — ۲ S. om. — ۱ انگیزند: W. —
— کرده اند باشد که: ۷ L. — که: ۶ L. — و محقق نمی دانند: ۵ L. om. —
— می دهد: ۹ W. — ۱۰ S. om., T. = L., P., W. — ۸ W. om. —

حکایت چهاردهم در دفع تزویرات و دعاوی باطل و دفع خیانت بی امانتان و نامتدینان ۲۲۷
منازعت و خصومت میان ایشان^۱ بتطویل می انجامد^۲ اکنون چون صکوک و ملکیت^۳ بگواهان عدل ثابت می شود^۳ و تصرف مالکانه در شرع اعتباری تمام دارد و صکوک چون مکرر و باطل در^{۱۰} دست هر کس بسیار می باشد بنیاد بر آن نهادن مشکوک و متهم^۴ می گردد و چون بعضی از نفوس شریره تزویرات مائل^۵ اند^{۱۱} و بدان مشغول بهترین وجهی آنست که بوقت مبايعت املاک بائع و مشتری پیش قاضی^۶ حاضر شوند و گواهان عدل را با صکوک^{۱۲} که باشد حاضر گردانند و بائع ملکیت خود ثابت گرداند بگواهان عدل مزکی که گواهی دهند که^۷ ملک از آن بائع است و^{۱۳} در تحت تصرف او و هیچکس را بدان دعوی شرعی نشنیده و ندانسته ایم و آن صکوک را در آب بشویند و اگر صکوک ندارد و گواهان^{۱۴} بموجب مذکور گواهی دهند و سبب ملکیت^۸ او آنکه از قدیم یا حدیث در تصرف او بوده بشرح تقریر کنند و بائع^{۱۵} اقرار کند که صکوک آن ندارد و اگر بادیید آید باطل باشد بعد از آن ملکیت او بنویسند و گواهان گواهی^{۱۶} و نوشته^۹ قاضی مسجل گرداند^{۱۰} و بصحت آن حکم کند^{۱۱} بعد از آن حجت مبايعت در زیر آن بثوت^{۱۲} ملکیت بنویسند^{۱۷} و اگر در حق کسی اقراری کند بنقل شرعی هم بدین موجب پیش گیرند و بعد از آن اگر آن ملک را بعضی از صکوک^{۱۸} یا صریح الملک یا مقاسمه نامه بدست بائع یا فرزندان یا خویشان او یا دیگران هر کس^{۱۳} که باشد کائناً من کان^{۱۹} بادیید آید هیچ قاضی از قضاة اسلام آنرا اعتبار نهد^{۱۴} و در حال که ببینند^{۱۵} آنرا بالاحاح و عنف بستانند^{۱۶} و بشویند و اگر^{۲۰} قوی دستان داشته باشند یا بعضی حمایت کنند و^{۱۷} سخن قضاة نشنوند با شحنة آن شهر بگویند تا بعنف و زجر^{۲۱} بستانند

— میان ایشان: ۱ P. om. —

و قوی دستان در میان می آیند و سالیها گفت و گوی می نمایند و ما: ۲ L. hic inserit —
جرا و منازعت میان ایشان قائم میگردد و قطع و فصل آن مشکل می شود و بعلت آن صکوک مذکوره چند نوع دعاوی باطل و خلایهای دیگر هست که اگر بشرح ان مشغول — باطل: ۵ P. — میهم: ۴ S. — می گردد: ۳ W. — گردند بتطویل انجامد —
— آن: ۷ W. ins. — قضاة: ۶ W. —
— گردانند: ۱۱ L. — گردانند: ۱۰ L. — ۹ S. om. —
— ببینند: ۱۵ S., L., P., W. — نهد: ۱۴ S., L., P., W. — هر کسی: ۱۳ P. —
— یا: ۱۷ P. — بستانند: ۱۶ L. —

و در دار القضاة بشویند و اگر تقصیر نمایند^۱ در گناه آیند و باید که کسانی که حجت و قبالات مبیعات^۲ املاك^{۲۲} نویسند کتاب دار القضا باشد^۳ دیگری ننویسد^۴ و البته باید که قاضی چون در دار القضا بحکم نشیند طاسی بر آب^{۲۳} بر کرسی حاضر گرداند^۵ و نام آن طاس عدل فرمودلا ایم و هر مبیعه و دعوی که بقطع رسد صكوك آن بطلبند و در آب بشویند^{۲۴} و اگر بایع از ملك طلق خود حصه بفروشد و بعضی از آن در ملکیت او باقی ماند آن مقدار که فروخته باشد بر ظهر حجت^{۲۵} او بحضور قضاة و عدول بنویسند که ازین ملك که در ضمن حجت مذکورست این مقدار در^۶ فلان تاریخ بفلان شخص^{۲۶} فروخته شده است^۷ تا آن حجت بر قرار در دست بایع باشد و در حجت مشتری بنویسند که بائع را چندین ملك^{۲۷} بود و از آنجمله چندین بدین شخص فروخت و چندین دیگر بملکیت دارد بدان سبب صك ناشسته در دست^{۲۸} بائع مانده دیگر اگر شخصی در باب مبیعه یا رهنی گواهی دهد یا بنویسد و آن گواه وقتی دیگر دعوی^{۲۹} بدان مشتری یا مرهون کند نشنوند و ریش او بتراشند و بر درازگوش نشاند گرد شهر بگردانند و اگر شخصی ملکی^۱ S. fol. 309 v. بدیگری فروخته باشد که پیش ازین برهن نهاده بود^۸ یا در حق دیگری اقرار کرده یا فروخته این معنی صورت تلجیه و^۹ اقرار است مسموع ندارند و مدعی را ریش بتراشند و بر درازگوش نشاند گرد شهر بگردانند و اگر کسی ملکی بدیگری^{۱۰} فروخته باشد یا رهن کرده و دیگر بار همان کس بدیگری فروشد یا برهن نهد و معلوم و محقق گردد آن کسان را^{۱۱} یاسا^{۱۱} رسانند دیگر فرمودیم که قضاة بعلت سجل و دعاوی بر عادت معهود دانکی^{۱۲} توقع ندارند^{۱۳} و نستانند بمرسومی^{۱۴} که فرموده ایم قناعت نمایند^{۱۴} و آن^{۱۵} کاتب که حجت نویسد بهر حجتی که ببلغ^{۱۶} صد دینار باشد يك^{۱۷} درم بستانند^{۱۷} و آنچه بالای^{۱۸} صد دینار باشد تا^{۱۸} يك^{۱۸} دینار بستانند^{۱۹} و

۱ — باشد : W. om. — ۲ — بقضیه فرو مانند : P. p.h.v.e. — ۳ — فروخته است : L. — ۴ — بنویسند : S. — ۵ — گردانند : — ۶ — W. om. — ۷ — بی توقف : W. ins. — ۸ — بودم : S., L., P., W. — ۹ — قرار : L. — ۱۰ — ندارد : P. — ۱۱ — یاسا : L. — ۱۲ — زر : L., P. ins. — ۱۳ — بپاساق : L. — ۱۴ — مبلغ : W. — ۱۵ — S. om. — ۱۶ — ۱۵ — ۱۴ : L. om. — ۱۷ — بستانند : S., L., W. — ۱۸ — L., P. om. — ۱۹ — بستانند : S., L., W. —

حکایت چهاردهم دم دفع تزویرات و دعاوی باطل و دفع خیانت بی امانتان و نامتدینان ۲۲۹ قطعاً زیادت نستانند^۱ و مدیر^۲ که اشهاد می کند بهر حجتی که تمام گواه کند نیم دینار^۷ رایج بستانند و چندانکه همان دعوی مکرر شود بر همان مقدار قناعت نماید و هر وکیل که^۳ از دو طرف چیزی^۸ گیرد او را تعزیر کنند و ریش او بتراشند و از وکالت معزول کنند دیگر در باب دعاوی سی ساله علی^۹ حده فرمانی نوشته ایم و شرط^۴ آن معین کرده^۵ هم^۶ بدان موجب پیش گیرند و هر قاضی که خلاف این یرلیغ^{۱۰} و احکام ما^۷ که نوشته ایم کند^۸ معاقب^۹ گردد و از قضا معزول شود و فرمودیم تا در تمامت ممالک باسقاق و ملک هر^{۱۱} شهری قضاة آنجا حاضر گردانند^{۱۰} و حجتی درین باب بموجبی که مسوده آن^{۱۱} کرده فرستادیم^{۱۲} ازیشان باز گیرند و بفرستند^{۱۳} اکنون باید که فلان و فلان قضاة آنجا را حاضر گردانند^{۱۳} بموجب مسوده که^{۱۴} فرستاده شد حجت ازیشان باز گیرند و در صحت^{۱۳} این قصاد^{۱۵} بفرستند کتب فی شهر کذا^{۱۶} و سته کذا^{۱۷} و السلام^{۱۸}

سواد

^{۱۴} یرلیغ در باب تاکید احکام سابقه و تمهید شرائط لاحقه
^{۱۵} بسم الله الرحمن الرحيم بقوة الله قضاة ممالك بدانند که چون دانسته ایم
تعالی^{۱۶} و میامن المله المحمدیه فرمان که استقامت حال عالم و عالمیان بانتظام^{۱۹}
سلطان محمود غازان امور شرعی منوط است پیش از این
در^{۱۷} باب تدارك خللها که در فصل
قضایا می افتد یرلیغ^{۲۰} همه اطراف
^{۱۸} و جهات ممالک از آب آمویه تا حدود مصر فرستاده ایم و قضاة را در تحقیق

۱ — W. om. — ۲ — مدبری : L. — ۳ — نستانند : S., L., W. — ۴ — شروط : L. — ۵ — ساجته : W. — ۶ — گردانیده : L. — ۷ — خلاف این کند و یرلیغ و احکام ما نشنود : P. p.h.v.e. — ۸ — L. om. — ۹ — متعاقب : S., L., W. — ۱۰ — گردانند : S. — ۱۱ — ۱۳، ۱۴ v. — ۱۲ — ۱۱ — ۱۴ W. om. : ۱۱ — ۱۳ — ۱۳ L. om. : ۱۲ L., P. om. : — ۱۳ — ۱۴ W. om. : ۱۱ — ۱۳ — ۱۳ L. om. : ۱۲ L., P. om. : — ۱۴ — ۱۵ W. om. verba sequentia. — ۱۵ — قاصد : P. — ۱۶ — تاریخ الهجرية : L. add. — ۱۷ — کتب فی تاریخ المذكور : L., P. p.h.v.e. — ۱۸ — بلیغ : L., P., W. add. : ۲۰ — باستقامه : P. — ۱۹ —

و تدقیق احکام^۱ تأتی و احتیاط تمام^۲ فرموده^{۱۹} و برعایت لوازم و شرائطی که در شخص^۳ حال محاضر و حجج و وثائق و سجلات ضروری باشد تنبیه داده و در تنفیذ^{۲۰} قضایا که در آن شائبه از تزویر و تمویه و تلجئه و تفویض و دیگر انواع حیل باشد تحذیر کرده و وجوب عدم التفات^{۲۱} بمجرد قدمت حجج یا حکم قضاة متقدم که شاید که از مساهلتی یا مراقبتی خالی نبود بفهم ایشان رسانیده و بر عادت^{۲۲} ضوابط و دقائق که مقتضی سلامت دین و نجات آخرت و صیانت عرض تواند بود ملزم گردانیده^{۲۳} که در تمامت^{۲۴} ممالک هر ماه آنرا يك نوبت علی رؤس الاشهاد بر خوانند تا بتکرار در اذهان مرتسم^{۲۵} و مستحکم گردد و اصحاب^{۲۶} دعاوی باطل در نفس خویش منزجر شوند و طریق سلامت پیش گیرند و قوی دستا را نیز طمع آن نماند که قضاة را تکلیف^{۲۷} حکمی خارج از جاده صواب کنند علی الخصوص چون^{۲۸} آن حکم را مؤکد گردانیدیم و فرمود تا خطوط کافه قضاة ستند^{۲۹} که بعد ازین روی دل هیچ آفریده نه بینند^{۳۰} و بیرون از جانب حق جل و علا هیچ جانبی را رعایت نکنند^{۳۱} و در تنقیح دعاوی و تقشیش حجج و وثائق باقصی الغایه کوشند تا از فتنه تزویرات و تلبیسات رستاگاری^{۳۲} یابند و هر دعوی که از سی سال باز با وجود تمکن مدعی و ارتفاع موانع متعرض آن نشده باشد اگر بعد از انقضاء^{۳۳} S. fol. 310 r. آن مدت دعوی کنند اصلاً نشنوند^{۳۴} چه فساد چنان^{۳۵} دعاوی ظاهرست و شنیدن آن مستهجن و سلاطین^{۳۶} سلجوقی پیش ازین با آن^{۳۷} معنی افتاده اند و بمدد اجتهاد ائمه وقت منع سماع آن کرده و بعد از آن ائمه و قضاة و علماء^{۳۸} اسلام درین معنی باستقلال مکتوبات نوشته و آن حکم را مؤکد گردانیده چنانکه نسخ آن در اطراف منتشرست^{۳۹} و یرلیغ پدران ما نیز درین باب صادر شده و این یرلیغ جهت دو مطلوب بنفاد می یوندد یکی مؤکد گردانیدن آن^{۴۰} حکم تا همگان را شدت^{۴۱} التفات خاطر و اهتمام ما باستقامت امور دین محقق شود و ردیلت تساهل و تراخی در کار^{۴۲} شرع از نفوس برخیزد

۱ L., P., W. add. : شرعی — ۲ W. om. — ۳ L. : تفحص —
 ۴ L. add. : و فرمود — ۵ P. om. — ۶ L., P., W. ins. : ما —
 ۷ P., W. : بینند — ۸ L., W. add. : بدان نکنند — ۹ L. : آن —
 ۱۰ L. : این — ۱۱ L. : شده است — ۱۲ P. om. —

حکایت چهاردهم در دفع تزویرات و دعاوی باطل و دفع خیانت بی امانتان و نامتدیتان ۲۳۱
 و فضیلت صلابت و ثبات قدم در موضع آن متمکن گردد و محقق دانند که هر که^۱ از آن عدول نماید با او همان خطاب خواهد رفت که با قاضی اردبیل که چون از تنفیذ قضایای مزور ممویه احتراز نکرد^۲ او را بر مهول ترین صورتی و مستشنع ترین حالتی بر شمشیر گذرانیدند دیگر آنکه چون همواره خاطر^۳ ما^۴ باستقامت^۵ و انتظام امور عالمیان مشغوفست و در تحصیل و تکمیل اسباب آن مصروف خواستیم^۶ که چند معنی ضروری را که^۷ از غریزت عقل سلیم و اقتفاء^۸ آثار قوانین شرع^۹ مکتسب شده باحکام سابق ملحق گردانیم و وجوب اتباع آنرا بفهم^{۱۰} قضاة ممالک رسانیم تا بر آن موجب روند و از آن^{۱۱} تجاوز^{۱۲} ننمایند اول تاکید احتیاط در باب استماع شهادت که^{۱۳} مدار اکثر قضایا بر آنست چه معلوم گشته که قضاة در آن باب تساهل می ورزند و در تحقیق آن نمی کوشند و بی آنکه^{۱۴} سکونی^{۱۵} یا اطمینانی از شهادت در باطن ایشان راه یابد یا غلبه ظن بدرستی و راستی آن حاصل گردد بر آن حکم^{۱۶} میکنند و بدان متمسک می شوند که قاضی عاجز دو گواه باشد و از غائله این اهمال نمی ترسند و می افتد که قضیه^{۱۷} فی نفسها خطیر می باشد و چون حقیقت حال نادانسته و احتیاط ناکرده حکمی بدان پیوندد جمعی مردم مستظهر^{۱۸} صاحب ثروت بدان واسطه^{۱۹} مستاصل میشوند و سر این معنی ایشانرا قوت میشود که هر چند ثبوت شرعی بر دو^{۲۰} گواه^{۲۱} موقوف فرموده اند بشرط عدالت مقید گردانیده اند و عدالت امری عظیم است که جز در افراد مردم بر سیل^{۲۲} ندرت صورت نمی بندد و هوای نفس بر اکثر خلق مستولی می باشد و حاکم باید که پیوسته اندیشه کند که^{۲۳} شاید که شهادت زید یا عمرو از هوای نفس یا تحیل جہتی یا مراقبت جانبی خالی نباشد و بمجرد آنکه گواه سمت و صفت نیک مردان^{۲۴} از خود نماید و ظاهر خویش یا صنعت سخن را آرایش دهد فریفته نشاید شد و در اقتباس حقیقت حال و استخراج باطن قضیه لطیف

خواستیم — ۱ T. = L., P.; S., W. : — ۲ L. om. — ۳ P. : همت —
 ۴ W. : آنجا — ۵ L. add. : قدیم — ۶ P. : اقتضاء —
 ۷ T. = L., P., W.; S. : قضا — ۸ P. om. : سکونی — ۹ W. om. —
 ۱۰ L. om. : ۱۰ — ۱۱ — ۱۲ —

اندیشه^۱ و صفای ذهن را کار باید فرمود و در بند آن باید^۲ بود که کیفیت حال روشن^۳ و ابهام و اشکال مرتفع شود و چون^{۲۲} حکمت باری عز اسمہ در اتقان آفرینش اقتضاء کرد که باطل هر چند در^۴ باطن مخفی دارند از فحای الفاظ گوینده^{۲۳} آثار آن ظاهر گردد چنانکه امیر المؤمنین علی علیه السلام^۵ فرمود که هر چه در دل دارد مردم^۶ بر^۷ فلتات زفان او^{۲۴} آشکارا گردد پس هر^۸ که بذهن درست متعرض تحقیق باطن شخصی شود از سخن او آنرا در تواند یافت بنابرین مقدمات فرمودیم^{۲۵} تا در استماع هر شهادت که خاطر را در قبول آن حرازه^۹ باشد طریقه^{۱۰} احتیاط پیش گیرند^{۱۱} و هر يك را از آن^{۱۲} گواهان مفردا^{۲۶} پرسند تا تفاوت میان سخنهای ایشان معلوم گردد^{۱۳} چه دست آویز تحقیق امور در تفاوت الفاظ گویندگانست^{۲۷} و نیز هر يك را بارها در مجالس مختلفه پرسند و از زاویه سخن استکشاف احوال کنند و بر نکتهائی که در سؤال^{۲۸} مفید باشد مثل تعرض از منہ و امکان و کمیت مقادیر و کیفیت احوال قضیه و لطائف سؤالات که آنرا در تحقیق این امور مدخلی باشد بنیاد نهند تا ازین اجتهاد یکی از دو مطلوب روی نماید یا صحتی که بر آن حکمی توان کرد که اعتماد را شاید یا شبهتی که موجب S. fol. 310 v. توقف گردد و سبب^{۱۴} نجات از ورطه^{۱۵} حکم باطل^{۱۶} شود و چون بیشتر بخلها که در قضایا می افتد از تزکیه مزکیان^۲ واقع می شود که بنفس خویش مزکی نمی باشند احتیاط در آن قسم زیادت باید کرد و از فصلی که بر سبیل استقلال در باب تزکیه بتحریر پیوسته اقتباس واجب دانست دیگر تأتی و تروی را^{۱۷} کار فرمودن در باب حکم نامها که^۴ مهر کنند چه^{۱۸} در آن قسم شبهت بسیار می افتد و اکثر قضایا^{۱۹} که در موضع و خطه^{۲۰} خویش نفاذ

— کرد: W. add. ۳ — L., P., W. om. ۲ — لطیف اندیشه: P. om. ۱
— کرم الله وجهه: L. p.h.v.e. ۵ — نیز: T. = L., P.; S., W. ۴
— از: W. ۷ — مرد احمق: W. ۶ — هر چه در دل احمق باشد: L., P. p.h.v.e. ۶
— طریق: W. ۱۰ — خدشه: P. ۹ — هر کس: P. ۸
— شود: P. ۱۳ — L., P. om. ۱۲ — گیرد: W. ۱۱
— بیاطل: L., W. ۱۶ — هلاک: W. ins. ۱۵ — بسبب: W. ۱۴
— خط: L. ۲۰ — L. om. ۱۹ — W. om. ۱۸ — L., W. om. ۱۷

می یابد^۱ اصحاب آن پیش قضاة^۵ دیگر ولایات^۲ آنرا بشبوت می رسانند و بسبب آنکه در آن خطه^۳ غریب بر اسباب و احوال این قضیه اطلاع می افتد و صحت و سقم آن^۶ بر آن قضاة پوشیده می ماند بی تحقیق حجت را مختوم بدیگر قضاة فرستند^۳ تا می گشایند و شبوت آن حکم می کنند و باطل بصورت^۷ حق رواج می یابد و طریق خلاص ازین ورطه آنست^۴ که قضاة تا بر کماهی حال آن قضیه و ضرورت رفع آن بموضعی^۵ قریب^۶ مطلع^۸ نگردند و وقوف تمام نیابند ثبوت آن نتوانند و بختم نرسانند و آنکه گشاید تا وجه ضرورت اثبات آن پیش آن قاضی^۹ که مهر کرده نداند و حق را در جهت او تصور نکند در گشودن و حکم کردن مسارعت نناید دیگر احتیاط^{۱۰} در اموری که تعلق بنوشتن حجج و وثائق و انواع کتب و اصناف حکم نامها و سجلات دارد چه^۷ اکثر احوال آنچه^{۱۱} می نویسند از خللی خالی نمی باشد و نیز می افتد^۸ که سرایت^۹ مضرت باثبات باطلها و ابطال حقها می انجامد و آن خلل تعلق^{۱۰} بجهل نویسندگان دارد و بلوازم و شرائط نوشتن یا بروی دل دیدن و مراقبت جانب و چون تدارک^{۱۳} کلی درین باب نیز واجب بود جمعی قضاة و ائمه و علمای که بدقت نظر موسوم بودند فرمودیم تا باتفاق حصر کردند که^{۱۴} در^{۱۱} دار القضا چند نوع کتب بر سینل کلی نوشته میشود و هر نوع را سواد کلی کامل الشروط جامع الدقائق که از مواقع طعن^{۱۵} و احتمال معارضه دور باشد موشح بخطبه مناسب که در آن فوائد بسیار مضمرست^{۱۲} در قلم آوردند و در يك مجلد جمع کردند^{۱۳} و معتبران و اعیان علما خطوط خویش بر آن نوشتند و بر صحت آن مقاصد گواهی دادند^{۱۴} و چون این مطلوب بتقدیم پیوسته^{۱۷} از آن مجلد نسخها نوشتند و باطراف ممالک فرستادند^{۱۵} تا هر کدام نوع که بنوشتن آن احتیاج افتد بعد از حکم حاکم^{۱۸} و اشارت او بنوشتن بر صورت سواد^{۱۶} که بدان مخصوص

— S. om. ۴ — فرستند: W. ۳ — ولایت: P. ۲ — نمی یابد: L. ۱
— می باشد: P. ۸ — L. om. ۷ — غریب: L. ۶ — موقع: P. ۵
— متعلق: L. om., W. ۱۰ — شواہب: P. ۹
— داد: S., L., P., W. ۱۴ — کرد: W. ۱۳ — است: L. om. ۱۲
— صواب: P., صواب و سواد: L. ۱۶ — فرستاد: W. ۱۵

است نویسند و قضاة ممالك باید که اول آنرا بنظر احتیاط ¹⁹ تأمل کنند و چون مطابق مقصود یابند و بر جاده شرع مطهر مستقیم باشد ایشان نیز خطوط خویش بر آن نویسند ²⁰ و شروطی را الزام کنند تا بعد ازین در هر بابی از آن تجاوز نکنند و حرفاً بحرف ¹ نویسند و چون در سابقه این معنی مؤکد شد ²¹ که ² وقتی نویسند که حکم حاکم بنوشتن آن نافذ شده باشد بسبب تکلیف نکنند ³ و محض مرحمت در آن امور محقق دانند ²² دیگر چنان معلوم شد که مساهلت و رخصت جوئی و ناپاکی بعضی قضاة بدان رسیده که در يك قضیه در دست ²³ دو غریم دو مکتوب مخالف بهم دیگر ⁴ نهاده اند هر دو مسجل و از فتح صورت آن حال نیندیشیده و احتراز ناکرده ⁵ فرمودیم ²⁴ تا بعد ازین بهیچ سبب و رخصت پیرامن آن حرکت نکردند و در تلافی آنچه واقع شده اهتمام نمایند و در مجلس هر کدام ²⁵ حاکم که دو مکتوب چنین حاضر ⁶ شود با احتیاط در تحقیق حال قضیه کوشد ⁷ و اگر بمعاونت ائمه محتاج باشد ²⁶ مجمع سازد ⁸ و بر قانون درست آنرا بوضوح رسانند ⁹ و در هر کدام طرف که حق واضح و لائح گردد آنرا افاد ²⁷ و تمکین دهند ¹⁰ و مکتوب دیگر را در طاس عدل بشویند ¹¹ و اگر در حال حاضر آن قضیه بفیصل ¹² نرسد هر دو مکتوب را بسبیل ²⁸ ودیعت بامین الحکم سپارند ¹³ و بفرما اصلاً ندهند ¹⁴ و موقوف دارند ¹⁵ تا وقتی که قضیه بفیصل ¹⁶ رسد ¹⁷ چه از گذاشتن ²⁹ چنین دست آویزها در دست غرما جز فساد و فتنه و اختلال هیچ واقع نشود و در آن هیچ شبهتی نه که هر کدام غریم S. fol. 311 r. یا ورثه ¹⁸ که در وقتی از اوقات محال اشتباه و التباس یابند آن مکتوب را بیرون خواهند آورد و آن دعوی کرد و شاید که ² قاضی وقت را ²⁰ دلائل و شواهد ²¹ ابطال آن قضیه حاضر نباشد و حکم

۴ P. om. — ۳ P. : نکند — ۲ L. om. — ۱ P. : حرف بحرف —
 حاصل : ۷ P. : — نکرده : ۶ L., P., W. : — همدیگر : ۵ L., P. : —
 رساند : ۱۰ W. : — سازند : ۹ L., P. : — کوشند : ۸ P. : —
 فصل : ۱۳ S. : — بشوید : ۱۲ W. : — دهد : ۱۱ W. : —
 دارد : ۱۶ W. : — نهد : ۱۵ W. : — باز ندهند : ۱۴ W. : —
 سپارد : ۱۹ P. p.h.v.e. : — که قضیه بفیصل رسد : ۱۸ P. om. : — فصل : ۱۷ S. : —
 در آن وقت : ۲۰ L., P. : — غریم که ورثه دارد : ... —

حکایت چهاردهم در دفع ترویرات و دعاوی باطل و دفع خیانت بیامانتان و نامتدینان ۲۳۵ بر باطل کند ¹ و چون هر دو حجت را نگاه داشته باشد و غرمارا ² محقق شود که بایشان باز نخواهند داد بضرورت حاضر شوند و محاکمه کنند و چنانکه ³ مقرر شد ⁴ بر موجب تحقیق بآخر رسد ³ و حق در مستقر خود قرار گیرد ⁴ دیگر ⁵ چون سلطان ملکشاه ⁵ بر موجب اتفاق و اجتهاد و استصواب ائمه عصر حکمی کرده و جهت مصلحت عالمان مدون گردانیده که هر که ⁶ ⁶ وقفی پنهانی کرده باشد یا اقرار بملکی در خفیه ⁷ نوشته و پوشیده ⁸ داشته و بعد از آن او یا ورثه او آن ملک را که در ⁷ وقفیه یا اقرارنامه ⁹ آمده فروخته و بعد از مدتی او یا ورثه او آن وقفیه یا اقرارنامه ¹⁰ بیرون آورده و دعوی بر آنکه ¹¹ ⁸ ملک خریده کرده قضاة ممالك آن دعوی ¹² نشنوند و وقفیه و اقرارنامه را باطل کنند و مدعی را تادیب و تعزیر ⁹ واجب دانند و ملک را بر مشتری مقرر دارند و جمعی ¹³ از مشاهیر ائمه بعد از آنکه یکچندی در قزوین جمعیتی کرده ¹⁰ اند و باجتهاد ¹⁴ مسائل اصلاحی ¹⁵ که صلاح خلق بدان منوط باشد ضبط کرده نوشته که بر قضاة واجبست که ¹¹ بدان کار کنند از آنجمله یکی آنکه هر ملک که شرعاً در دست متصرفی باشد بسبب آنکه عقدی مخالف آن ¹² ملکیت ظاهر گردد ازو باز نگیرند و در دست او بگذارند ¹⁶ ما نیز فرمودیم تا قضاة ممالك بر آن موجب ¹³ بروند و ازین حکم که ¹⁷ بر آن اتفاق نموده اند و استقرار حق خواسته تجاوز نکنند دیگر ¹⁸ چون استماع ¹⁴ افتاد که بعضی عاقبت نااندیشان که ایشانرا بشرط ¹⁹ واقف تولیتی می رسد و بسبب قریب بعضی طامعان ¹⁵ تولیت خود بدیگری می فروشند و تفویض میکنند و از آن خرابی و خلل حال آن واقف می زاید فرمودیم ¹⁶ تا هر که بشبهت تفویض ²⁰ موضعی وقفی را در دست دارد از ²¹ شرط واقف ²² آن معانی احتیاط کنند ²³ اگر متضمن ²⁷ اجازت تفویض

دهند : ۴ L. : — رسانند : ۳ L. : — چنانچه : ۲ P. : — کند : ۱ W. : —
 حصه : ۷ P. : — W. om. : ۶ — P. om. : ۵ —
 ۱۰ — ۹ W. om. : — و پوشیده : et om. : — نوشته داشته : ۸ L. : —
 تمام : ۱۴ L. add. : — جمع : ۱۳ L. : — دعاوی : ۱۲ W. : — آن : ۱۱ L. : —
 و در دست او بگذارند : ۱۶ L. om. : — اصطلاح : ۱۵ L. : —
 بشروط : ۱۹ L. : — P. om. : ۱۸ — برای صاحب : ۱۷ L., P. ins. : —
 کند : ۲۳ P. : — W. om. : ۲۲ — آن : ۲۱ P. : — (p. ۲۳۶) — ۲۰ — L. lac. : ۲۰ —

است تعرض نرسانند و الا آن تفویض را ۱ باطل گردانند و تفویض نامه را در طاس عدل بشویند ۱۸ و بعد ازین هیچ آفریده را مجال تفویض که شرط واقف متضمن ۲ جواز آن نباشد ۳ ندهند و هر که مخالفت کند تفویض ۱۹ کننده و قبول کننده و نویسنده را جمله مؤاخذه و تعزیر کنند دیگر چون بر همگان پوشیده نماند که درین اواخر که بنفاد ۲۰ می پیوندد نظر جز بر رعایت جانب حق جل و علا و تقویت شرع محمدی لا زال معظما و انتشار معدلت و آسایش ۲۱ رعیت ۴ نیست و از تسبیحی که قضاة را در اقفاء آثار حق و عدل می رود و تحذیر و ترویجی ۵ که مکرر میشود ۲۲ غرض جبر ۶ حال ایشانست ۷ نه کسر و ترفیع قدر ایشان نه تنقیص و اکرام ۸ نه اهانت این معانی را ۹ بطوع ۲۳ استماع کنند و از آن انتفاع گیرند و یقین دانند که هر که بدان کار کند و جانب حق را ترجیح نهد ۲۴ و منصب شرع مطهر را از شین تلیس مقدس دارد و در فصل قضایا تا غایت احتیاط را کار بندد با وجود اجر جزیل ۲۵ و ذکر جیل بعاطفت مشمول شود و هر که چندین بلاغ و بیان و تاکید و تشدید درو اثر نکند بعد ازین بتجدید ۲۶ یرلیغ درین امور اهتمام ۱۰ نخواهیم نمود و طریقه ۱۱ السیف اصدق انباء من الکتب در کار خواهد بود تا حقیقت ۲۷ دانند و فی ذلک کفایة لمن اعتبر امیر فلان و حکام باید که این یرلیغ یا ۱۲ نسخه دستور که می رسد بقضاة ۲۸ بپارند و یافته گیرند ۱۳ که بایشان رسید و باتفاق سوادها از هر يك بنویسند و صحت مقابله بدان ثبت کرده و بتامت گماشتگان و اکابر و قضاة ولایات ۱۴ فرستند و بایشان بپارند تا واقف گردند و حجت بگناهکاری S. fol. 311 v. ۱ باز گیرند که بعد السوم برین موجب پیش گیرند و چنان سازند که این معانی نزد جلگهان ۱۵ محقق و روشن شود دیگر ۱۶ پیش ۲ ازین در زمان خلفا و سلاطین انار الله براهینهم در باب رونق کار قضا و ناموس شریعت هر سعی که مقدور

— رغبت : W. ۴ — باشد : W. ۳ — W. om. ۲ — ۱ v. ۱ —
— جبر انسانست : W. ۷ — حسن : P. ۶ — L. om. ۵ —
— S. om. ۱۰ — معنی را : W. ۹ — جانب : L., P., W. add. ۸ —
— قبض بستانند : W. p.h.v.e. ۱۳ — با : W. ۱۲ — قضیه : L., P. ۱۱ —
— L., P. om. ۱۶ — همه : W. ۱۵ — اکابر بر ولایت و قضاة : L. ۱۴ —

حکایت چهاردهم در دفع تزویرات و دعاوی باطل و دفع خیانت بی امانتان و نامتدینان ۲۳۷
بوده می نموده اند و احتیاط بلیغ بجای می آورده و مردمان متدین دانای کامل از اهل اعتبار را جهت مباشرت منصب ۱ قضا ۴ اختیار کرده ۲ و ایشان نیز متدینان صاحب عرض ۳ از علای نامدار ملازم دار القضا میگردانیدند ۴ لا جرم امور شرعی ۵ و قضایای دینی بر وفق فرموده خدای تعالی و رسوله علیه السلم گذارده می شد و حقوق خلایق در مراکز خویش ۶ قرار می یافت و ابواب ظلم و حیف بکلی مسدود می ماند مردم خسیس بی دیانت طامع فضول مزور مفتی را ۵ مجال نبوده ۷ که بهیچ وجه از انواع حیل و لباسات و تقلبات پیرامن چنین کارهای ۶ خطیر گردند بلکه چنان کسان را در محافل و مجامع یارای مدخل و مخرج نبودی و هیچ آفریده بایشان التفات نمودی و با وجود آن ضبط و ترتیب در عهد سلطان ۹ سعید ملک شاه طاب ثراه سبب آنکه قبالات کهن و صریح الملك مکرر چنانکه این زمان نیز هست بسیاری ۷ در ۱۰ دست مردم بود و آنرا پیش قضاة می بردند و حیلتهائی که قضاة را ۸ بضورت مستمع آن باید بود ۹ می انگیزتند ۱۰ و آنرا بثبوت ۱۱ رسانیدند ۱۱ و مردم محتال را چون دست آویزی دست دهد باطل را بصورت ۱۲ حق رواج تواند داد چون بدان واسطه ۱۲ زحمات مردم می رسید و بعد از آن محقق می شد که آن دعاوی باطل بوده و قبالات و صریح الملك مکرر و آن ۱۳ املاک ۱۸ بدیگران منتقل شده ۱۴ بکرات آن مقالات و منازعات بسمع سلطان ملک شاه و وزیر او نظام الملك رسید و ایشانرا ۱۴ محقق گشت که دست آویز آن مزوران قبالات کهن و صریح الملك مکررست که بعد از انتقال املاک در دست مالک ۱۵ یا وارثان ۱۵ او مانده و بتادی ایام کسر را بر احوال آن ۱۶ وقوف نمانده و ناگاه یکی از فرزندان مالک آن قباله را بیرون آورده ۱۶ و دعوی کرده و ممکن که مشتری آن ۱۷ املاک یا ۱۸ ورثه او آن قبالات را ندیده

— غرض : W. ۳ — می کردند : P. ۲ — منصوب : L. ۱ —
— کار : L. ۶ — معتری را : W. ۵ — می کردند : P. ۴ —
— شد : W. ۹ — P. om. ۸ — بسیار : L., P. ۷ —
— می رسانید : S. — W. ۱۱ — می انگیزت : S., L., P., W. ۱۰ —
— گشته : L., P., W. ۱۴ — و آن : W. om. ۱۳ — در صورت : P. ۱۲ —
— این : P. ۱۷ — اموال : S., W.; T. = L., P. ۱۶ — وارث : P. ۱۵ —
— و : W. ۱۸ —

باشند^۱ یا ضائع شده باشد یا در ایام^۲ فقرتها^{۱۷} بتاراج برده یا هم از کسان بدران او دزدیده و با بائع داده و ایشان باستظهار آنکه داند که قبالة انتقال در دست ایشان^{۱۸} نیست بکهنه قبالة خود دعوی کنند^۳ و ثبوت رسانند^۴ و اقسام این معانی بسیار فی الجمله چون ملکشاه و نظام الملک بر آن^{۱۹} حال واقف شدند بر صورتی که مناسب شرع بوده مثال نوشتند و فرمودند^۵ که بعلة قبالات کهنه که مدت سی سال بدان^{۲۰} دعوی نکرده باشند دعوی نکنند و نشنوند و آنرا بتمامت مفتیان خراسان و عراق و بغداد داده تا بر وفق شریعت^{۲۱} فتوی کرده اند بعد از آن بدار الخلافه فرستاد تا امضا نوشته اند^۶ و آن مثال هنوز موجودست و نسخ آن در اطراف منتشر^{۲۲} چون در آن وقت که قضاة و اصحاب دار القضا چنان بودند که ذکر رفت آن چنان قضاة متدین معتبر^{۲۳} و سلطان و وزیر از دست سیاهکاران در ماندند تا بضرورت چنان حکمی فرمودند و در روزگار مغول چنان^{۲۴} اتفاق افتاد که بتدریج مردم را^۷ معلوم شد که ایشان قضاة و دانشمندان را بمجرد دستار و درآه می شناسند و قطعاً از^{۲۵} علم ایشان وقوفی و تمیزی ندارند بدان سبب جهال و سفها درآه و دستار وقاحت پوشیده بملازمت مغول^۸ رفتند^{۲۶} و خود را بانواع تملق و خدمت و رشوت نزد ایشان مشهور گردانیدند^۹ و قضا و مناصب شرعی بستند و در آن باب^{۲۷} یرلیغ حاصل کردند چون مدتی برین موجب بود علماء بزرگ متدین صاحب ناموس بتدریج دست از آن اشغال و اعمال^{۲۸} باز داشتند و مردم بزرگ چگونه اختیار کنند^{۱۰} که خود را در معرض چنان کسان آرند و طائفه بزرگان صاحب ناموس^{۲۹} که بغایت مشهور بودند وزرا و حکام تازی که دست از ایشان باز نمی داشتند و همواره تعریف ایشان میکردند و اگر مفسدی S. fol. 312 r. میخواست که عرض ایشان ببرد مانع می شدند بدان واسطه بعضی قضاة بزرگ معتبر بر قرار بماندند و اکثر احوال آن^۳ بود که شرح داده شد و چون جهال و سفهاء دانشمند صورت در ممالک بسیار بودند و می دیدند^{۱۱} که امثال ایشانرا کارهه^۳ بزرگ دست می دهد بمعارضه یکدیگر بر

۱ رسانیده L. — ۲ کرده L. — ۳ باشد W. —
۴ مغولان L. — ۵ نوشتند P. — ۶ فرمود W. —
۷ می دید W. — ۸ کد W. — ۹ گردانید P.

حکایت چهاردهم در دفع تزویرات و دعاوی باطل و دفع خیانت بی امانتان و نامتدینان ۲۳۹ خاستند و از کثرت منازعت و مقالات^۱ ایشان مغولان را خستاست و وقاحت جمله^۲ ایشان معلوم گشت و تصور کردند که عموم علماء چنین باشند و بزرگانرا بلکه ملت اسلام را حرمت و حشمت بر سر^۳ آن جهال رفت و تمامت بدنام و خوار و حقیر گشتند و هر امیری و بزرگی حمایت یکی از ایشان کردی و بهر مدت یکی قاضی^۴ شدی و دیگری معزول و بعضی بجائی رسانیدند که عمل قضا را بضمان می ستند و قاضی باید که بشفاعت و الحاح او را^۵ قضا دهند و چیزی از کس نستانند^۳ چون قضا بضمان و مقاطعه گیرد توان دانست که حال بر چه وجه باشد و این معنی در زمان^۸ گیخاتوخان که صدر الدین^۴ وزیر او^۵ بود و نام خود صدر جهان کرده و برادرش قاضی القضاة و لقب او قطب جهان کرده^۶ و شیخ محمود^۷ نیز شیخ المشایخ گشته و بعضی^۸ از امور دینی بوی تعلق گرفت و بغایت کمال رسیده بود و اشغال شرعی را^{۱۰} بمقاطعه میدادند بدین اسباب در سالهای گذشته بجائی رسید که بواسطه آنکه راه دعاوی باطل باز داده بودند^{۱۱} هر آفریده که ملکی داشت او را از صد دشمن بتر بود چه همواره مفسدان محتال گرسنه بعلة آنکه قبالات کهن و گواهان^{۱۲} مزور و انواع حیل و تلیس که اقسام آن نهایت ندارد جماعت ارباب بزرگ صاحب منصب و ناموس را زحمت میدادند^{۱۳} و عرض می بردند و چون قضا بضمان و مقاطعه بود آن معانی ملائم طبع قاضی و اصحاب دارالقضا می افتاد و مدعیانرا تهییج^{۱۴} می کردند و بوعده عشو میدادند^۹ و قضیه را مهمل^{۱۰} و موقوف میداشتند^{۱۱} ماهها بلکه سالها^{۱۲} و در آن میانه آنچه خلاصه بود می ستند و هر^{۱۵} سال بوجهی غرض خویش از جانین حاصل میکردند^{۱۳} و دعوی و منازعت بر قرار و بسیاری املاک سالها در تنازع می بود و هر^{۱۶} سال زیادت از منال آن بر دار القضا خرج می رفت^{۱۴} و شخص امیدوار که دعوی من باقی است چیزی دیگر بدم تا بسیل توسط^{۱۷} بعضی بر من مقرر گردد و در

۱ ستانند L., W. — ۲ W. om. — ۳ مقالات L., P., W. —
۴ نهاده P., W. — ۵ P. om. — ۶ زنجانی W. add. —
۷ میداد L., W. — ۸ W. om. — ۹ نیز et om. دینوری W. add. —
۱۰ و ماهها W. add. — ۱۱ میداشت L., W. — ۱۲ مهمل و L. om. —
۱۳ می کرد S., L., W. — ۱۴ S. om. —

میانه آن گدایان خدمتی می‌ستدند و شهرتی حاصل می‌کردند و چون امثال ایشان^{۱۸} می‌دیدند که آنها بواسطه دعاوی باطل در معرض بزرگان می‌آیند و بزرگان^۱ محافظت عرض خویش را چیزی بایشان^{۱۹} می‌دهند و بدار القضا نمی‌روند و طائفه نیز که رفته اند بغير اختيار^۲ دار القضا با هم^۳ می‌سازند و لاحق می‌دهند و چیزی^{۲۰} می‌ستانند ایشان نیز اندیشه کردند بچون بصد حيله و زحمت در روزی درمی‌حاصل نمی‌توانیم کرد بهتر ازین پیشه و صنعتی^{۲۱} نباشد و تمامت این شیوه^۴ پیش گرفتند بعضی قبالات کهنه^۵ خویش داشتند و بعضی از روی وقاحت و فضاحت^۶ مدد^{۲۲} دیگری می‌شدند و بعضی آن بودند که یکی را بدست^۷ می‌آوردند که انواع خطوط متشابه^۸ خطوط دیگران می‌تواند نوشت و^{۲۳} قبالات مسجل می‌نوشتند و معاون هم‌دیگر می‌شدند و طائفه آن بودند که مانند امثله سلاطین ماضی قبالات کهن^{۲۴} بخطوطی که معین نباشد بتاریخ صد و پنجاه سال می‌نوشتند و هر چند قباله بی‌گواه معتبر نباشد هر يك از آن جماعت بحیثیت^۹ مغولی و قوی‌دستی می‌رفتند و با مردم منازعت می‌کردند^{۱۰} و مقاطعان قضا هر چند حکمی بدان^{۱۱} نمی‌کردند رعایت^{۲۵} مصلحت خویش را^{۱۲} در مقالات ایشان ساکت می‌شدند و کلمه الحق نمی‌گفتند و بر زبان اعوان مجلس حکم در خفیه بایشان^{۲۷} می‌رسانیدند که این جماعت قوی‌دستانند و جوابی مطلق نمی‌توانیم گفت و برین طریقه روزی گذرانیدند^{۱۳} و در^{۲۸} میانه چیزی می‌ستدند و این قضیه مانند آسیا بود که هر چند زیادت گردد گردش او تیزتر شود و حال^{۱۴} بجائی رسید که^{۲۹} چندان دعاوی باطل در ممالك پیدا شد که در حصر نگنجد و چون مدعی باطل بحیثیت قوی‌دستی می‌رفت مدعی علیه مسکین S. fol. 312 v. که مالک بحق بود از بیم مال و عرض بحیثیت^{۱۵} دیگری از راه ضرورت توسل می‌جست و بدان واسطه محاصمت هر دو قوی‌دست^۲ لازم می‌آمد^{۱۶} و طبیعت روزگار از قدیم الایام^{۱۷} باز آنست

۱ W. om.: می‌آیند و بزرگان — ۲ L. ins.: اصحاب —
۳ L., P.: با هم‌دیگر — ۴ W.: طریقه — ۵ W. om.: —
۶ L.: زیادتی فضاحت — ۷ v. ۵ — ۸ W.: مشابه —
۹ P.: بر آن — ۱۰ W.: می‌کرد — ۱۱ P.: —
۱۲ S., P.: خویش — ۱۳ W.: می‌گذرانید — ۱۴ W. om.: —
۱۵ L.: بحیثیتی — ۱۶ L., P., W.: می‌گشت — ۱۷ L.: قدیم العهد —

حکایت چهاردهم در دفع تزویرات و دعاوی باطل و دفع خیانت بی‌امانتان و نامتدینان ۲۴۱ که از برای ملک شمشیر زنند و بشومی آن قوم بجائی انجامید که اکثر قوی‌دستان با یکدیگر آغاز منازعت و خصومت کردند و مؤدیی بشمشیر زدن خواست شد بتخصیص چون اکثر آن بود^۴ که مدعی باطل دیه‌ی از آن مالک متصرف بحق که ده هزار دینار^۱ ارزد^۲ با سی یا صد^۳ دینار^۴ زر بمقتضای^۵ فروخته بود و در^۵ خاطر او نشسته که این دیه ملک او بود و این زمان از آن منست و نیز بعضی خطبای دیه‌ها و غیرهم از سر جهل و بی‌دیانتی او را^۶ تعلیم می‌کردند و می‌گفتند^۷ که این بیع درستست و دیه^۷ ملک طلق تست و چون مغول را بر خلاف ازمان متقدم هوس^۷ املاک بادید آمده سعی در آن^۸ زیادت می‌نمودند و چنان شد که ملک یکبارگی در سر آن قضایا خواست شد و عموم خلق بر املاک^۸ و عرض و جان خود نا امین گشتند و قضاة متدین از دست آن مفسدان مزبور در ماندند و قدرت تدارک نداشتند و همواره^۹ از حضرت حق تعالی^۹ وجه خلاص^{۱۰} از آن حیرت می‌جستند و چون عهد همایون پادشاه^{۱۱} خلد^{۱۲} سلطانه در آمد و آن^{۱۰} شیوه ناسمجود را مشاهده فرمود تدارک آن چنان اندیشید که فرمان داد و منهای معتمد را برگاشت تا در هر ولایت که^{۱۱} مزوری باشد و تزویر او ظاهر شود آنها کنند و نگذارند که دیگران پنهان دارند یا حمایت کنند و انانرا که حال ایشان^{۱۲} معلوم بود در حال طلب فرمود و بعد از ثبوت گناه ییسا رسانید و بدین موجب بسیاری^{۱۳} تزویرها و قبالات دروغ^{۱۳} که نوشته بودند ظاهر گشت و آن مزوران بعدل و انصاف پادشاه جهان غازان خان^{۱۴} خلد سلطانه^{۱۴} ییسا رسیدند و حکایت آنکه سلطان ملک‌شاه نوشته که دعاوی سی ساله نشنوند و در عهد هولاکوخان^{۱۵} وزراء تازیك عرضه داشتند و هم بر آن موجب یرلیغ نافذ گشت و بعد از آن در زمان اباغخان و ارغون خان^{۱۵} و گیخاتوخان امضاء آن حاصل گردانیدند

۱ W. om.: — ۲ T. = L., P.; S., W.: —
۳ L., P.: بصد — ۴ v. ۱ — ۵ P. om.: —
۶ L., P., W.: می‌گفت — ۷ P.: این دیه — ۸ L., P. ins.: باب —
۹ W.: جل جلاله — ۱۰ W. om.: وجه خلاص —
۱۱ W. add.: غازان خان et om.: خلد سلطانه — ۱۲ P. ins.: الله —
۱۳ W.: بسیار — ۱۴ L., P. om.: جهان غازان خان —
۱۵ L., P. add.: و احمد —

لیکن اثری از نفاذ ۱ آن بظهور نمی پیوست ۲ بدو سبب یکی آنکه شرائطی ۱۷ چند شرعی و عقلی و عرفی که در آن باب معتبرست در آن احکام مذکور نبود و چون مطلقاً فرموده بودند که بعثت ۱۸ قبالات کهنه سی ساله دعوی نشنوند مشروع نمی نمود مهمل می ماند سبب دوم آنکه احکام یرلیغ را باید که حکام و پیشوایان ۱۹ جاری گردانند ۳ و چون عموم ایشان میخواستند ۴ که املاک بسیار بوجوه اندک بخرند و جز بدین طریق ممکن نبود چگونه ۲۰ تمسیت منع آن معنی کردند بالضروره با آنکه خود عرضه میداشتند آنرا مهمل می گذاشتند پادشاه اسلام ۵ خلد ملکه ۲۱ چون خواست که امضاء آن یرلیغ فرماید فرمود تا سواد آن یرلیغ باتفاق و مشاورت قضاة بزرگ عالم کامل و ۶ کافی کنند ۲۲ و مرحوم مولانا فخر الدین قاضی هراة که از خول علماء روزگار ۷ و افاضل نامدار بود و بانواع علوم و فنون کمالات آراسته ۲۳ و مشار الیه و قاضی القضاة وقت در قسم انشاء بی نظیر سواد آن یرلیغ را مشتمل بر قیودی و شرائطی چند که در آن باب ۲۴ معتبرست نوشتند ۸ و بدان موجب آن حکم بنفاذ پیوست و فرمان شد تا ۹ در تمامت ممالک کسانی متقلد قضا ۱۰ باشند که ۲۵ باتفاق وضع و رفیع استیصال و استعداد آن کار خطیر دارند ۱۱ و وجه معاش ایشان معین فرمود ۱۲ تا بدان متقنع ۲۶ باشند و بهیچ علت هیچ چیز از کس ۱۳ نستانند و در هر باب از انواع احتیاطات ۱۴ یرلیغ ۱۵ اصدار فرمود و دستورها که ۲۷ آئمه بر صحت آن اتفاق کرده اند فرستاد و سواد آن جمله و از آن یرلیغ مذکور تمامت در فصل سابق بتحریر پیوست و احتیاج تکرار ۱۶ نیست

- گردانید W. : ۳ — نمی شد L. : ۲ — ... لیکن انفاذ P. p.h.v.e. : ۱
— خلد ملکه W. add. : et غازان خان om. : ۵ — می خواهند P. : ۴
— نوشت S., L., P., W. : ۸ — بزرگوار و اکابر P. : ۷ — L., P., W. om. : ۶
— داشته باشند P. : ۱۱ — ... منصب قضایا L., P. : ۱۰ — که L. : ۹
— احتیاط L. : ۱۴ — هیچکس L. : ۱۳ — فرمودند S., L., P., W. : ۱۲
— تکرار L., P. : ۱۶ — یرلیغها L., P. : ۱۵

حکایتی از صادرات افعال و ظلم متصرفان ولایات ۱

S. fol. 313 r. ۱ بیشتر بعضی از حکایات و احوال آنکه در هر ولایتی اموال و حقوق دیوانی بر چه وجه می ستدند و انواع آن چند بود و سوء التدبیر ۲ وزرا ۳ و فنون ظلم و تعدی که بهر سببی و علتی دست آورده ساخته ولایات را خراب میکردند و رعایا را درویش میگردانیدند ۴ تا متفرق ۵ می شدند بر سیل اجمال یاد کنیم و در آن باب مبالغت ننمایم چه هر چند درین وقت خواتندگان ۶ داند که آن ظلم باضعاف آنچه ایراد می رود بوده لیکن فیما بعد چون بواسطه عدل و انصاف پادشاه اسلام ۵ خلد سلطانه ۶ ۵ خلایق مرقه و آسوده گردند ۷ نیز آن زحمت فراموش کنند و کودکان و کسانی که بعد ازین در وجود آیند آن ظلم و تعدی را ۸ ندیده باشند هر آینه تصور کنند که آن معانی بطریق مبالغه بلیغ در قلم آمده بدان سبب موجز ۸ تقریر ۷ کنیم پادشاه جهان ۹ احوال عراق عجم و آذربایجان و ولایاتی که اموال حقوق دیوانی آن قویچور و تغاست و آنکه ۹ پیش ازین چگونه خلل پذیر شده بود بعد از آن بر چه وجه تدارک فرمود آن چنانست که این ولایات را بمقاطعه ۹ بحکام میدادند و هر یک را جمعی معین در می بستند و اخراجات مقرری ۱۰ ازو مجبری می داشتند ۱۱ و آن حاکم در سالی دو ۱۲ قویچور ۱۰ و در بعضی مواضع بیست و سی قویچور را از رعیت بستدی و دستور حاکم آنکه مقدار قویچوری ۱۳ که بجمع او در آمده بودی ۱۱ نتیجه ساختی و بهر وقت که ایلیچی جهت مهمی یا مطالبه مالی و مایحتاجی ۱۴ بولایت آمدی بدان بهانه حاکم قویچوری ۱۵ ۱۲ قسمت کردی و هر چند ایلیچیان بسیار می رسیدند و اخراجات و ملتسمات ایشان بی اندازه می بود حاکم بوصول ۱۳ ایشان شاد شدی و نوبتی باسم وجه مهمات و نوبتی باسم علوفه و اخراجات و نوبتی باسم تعهد و ملتسمات قسمت می کردی

- سوء التدبیرات L., P., W. : ۲ — سواد حکم P. om., L. exhibit : ۱
— میگردانید P., W. : ۴ — L., P., W. om. : ۳
— ملکه P. : ۶ — خلد سلطانه W. add. : et غازان خان om. : ۵
— موجّه P. : ۸ — گردند S. om. : ۷
— W. om. : ۱۰ — غازان خان W. add. : et L., P., W. : ۹
— قویچور W. : ۱۳ — ده W. : ۱۲ — میداشت W. : ۱۱
— قویچور L., P. : ۱۵ — مایحتاج L. : ۱۴

^{۱۴} و بعضی در آن مصالح مصروف داشتی و بعضی خویشان بردی ^۱ و بعضی بشحنه و بیتکیان دادی تا همدستان و گواه دروغ او شوند و از چندان ^{۱۵} مال که از رعیت می‌ستدند هرگز حلی بخزانه نفرستادندی ^۲ و اموال ولایات باخراجات مقرری و حوالاتی چند ^{۱۶} متفرق و مستغرق شدی و در خراسان ^۳ از آن حوالات ^۴ ده هشت باقی بودی و ایلچیان و ارباب حواله و برات ^۵ در دست ^{۱۷} با دیوان آمدندی ^۶ و از دیوان جواب آن بودی که مال بر ولایت باقیست چگونه نرسانیده اند و بتجدید التماس بتاکید نوشتندی ^{۱۸} که وجوه ایشان بزودی برسانند ^۷ و ایشان باز آنجا رفتندی و دیگر بار مبالغ ^۸ اخراجات افتادی و حاکم بدان ^{۱۹} بهانه قسمتها کردی و با رعایا گفتی که شما می‌بینید که چندین ایلچی نشسته اند و اگر اخراجات و تعهد ^{۲۰} ایشان نباشد تدارک مطالبت ممکن ^۹ و هیچ آفریده نیاراستی که با وی گوید که ^{۱۰} مال ایشان ترا می‌باید داد که ^{۱۱} هم در اول سال ^{۲۱} باضعاف متوجه شده و تلف کرده و از آن قسمت ^{۱۲} نیز چهار دانگ میان همدیگر بخش کردند و دودانگ باخراجات ایلچیان ^{۲۲} صرف شدی عاقبة الامر مال ^{۱۳} ناساخته باز گردیدندی ^{۱۴} و چندان برین گونه آمد شد کردند ^{۱۵} که آن بروات در دست ^{۲۳} ایشان کهنه شدی و طمع از آن منقطع کرده سالها در قبتورقه و خریطه ایشان بودی و هرگز چنانچه ^{۱۶} عادت است که از ^{۲۴} دیوان داند که اصل مال ^{۱۷} هر ولایتی ^{۱۸} چندست و برکجا برات ^{۱۹} می‌توان نوشت تا حاصل شود ^{۲۵} هیچ آفریده برین ^{۲۰} واقف نبودی و بروات متواتر بر حسب التماس بر مواضع نوشتندی و چون نواب و وزرا ^{۲۱} می‌دانستند ^{۲۶} که وجوه نخواهد رسید دفع الوقت را عشو

— ستادی : ۲ P. — و بعضی خویشان بردی : T. = L., P.; S., W. om. ^۱
— حوالات : ۴ W. — در آخر سال : L. p.h.v.e. ^۳
— حوالات و بروات : L. بروات : T. = P.; S., W. ^۵
— مبالغی : ۸ W. — برسانید : ۷ W. — ۶-۴ : ۶ W. om. ^۶
— هم : ۱۱ W. ins. — ۱۰ W. om. — نه : ۹ S. ins. ^۹
— ۱۴-۱۵ : ۱۴ W. om. — ۱۳ P. om. — ۱۲ L. om. ^{۱۲}
— اموال : ۱۷ L., P. — چنانکه : ۱۶ L., P. — کردی : ۱۵ L. ^{۱۵}
— معنی : ۲۰ L., P., W. add. — بروات : ۱۹ L. — داند که : ۱۸ W. ins. ^{۱۸}
— یقین : ۲۱ L., P., W. ins. —

حکایت چهاردهم در دفع تزویزات و دعاوی باطل و دفع خیانت بامانتان و نامتدینان ^{۲۴۵}
دادندی و جذب خواطر را منت می‌نهادندی ^۱ که نظر بر جانب شما این ^{۲۷} بروات می‌نویسم و بدین لعب ایشان را خوشدل روانه می‌داشتندی و بغیر از خرابی ولایت نتیجه نبود و در میانه آن نائب ^۲ و وزیر بهانه در بندگی حضرت عرضه داشتندی که محصلان بسیار بولایت اند و می‌باید که وجهی بخزینه آرند و در حال یرلیغ نوشتندی که تمامت محصلان و ارباب ^۳ بروات را وجوه در توقف باشد ندهند و الا فلان و فلان ^۴ وجوه آن وجهی چند S. fol. 313 v. ^۱ بودی متضمن صرفه و عطیه وزیر و نائب و تقبلات حکام را ^۵ خواستندی ^۶ که بواصل رسد و مکتوب نوشتندی ^۷ که چون محصلانرا ^۲ دفع کردیم باید که وجوه خاصه بزودی از ولایت برسانند ^۸ و بدین حیل آن تقبلات نقد بستندی ^۹ و نیز وزیر را با حکام ^۳ ولایات مواضع بودی و نشانی تا آنرا در برات یا مکتوب ندیدی آن وجوه نساختی و باز ایلچیان و محصلان سرگردان ^۴ باز آمدندی ^{۱۰} و دیگر ^{۱۱} متنها بریشان و بر امرای نهاده ^{۱۲} بتجدید مکتوب دادن در میانه مصلحت وزیر ساخته گشتی و غرض او ^۵ بحصول پیوستی و حکام ولایات بنابر مواضع که با وزیر داشتند و مراعاة جانب او که ^{۱۳} میکردند دلیر و مستظهر بودند و بر انواع ^۶ ظلم و زیادتی اقدام می‌نمودند ^{۱۴} و هر سال دوسه قوپچور و تمغاء شهر ^{۱۵} در وجه اخراجات و تعهدات ایلچیان تلف شدی و مردم ^۷ متعجب می‌ماندند که این حاکم چرا اموال نقد تمغارا دریغ نمی‌دارد تا بچنین هذیانات ^{۱۶} خرج میشود و از آن معنی غافل ^۸ که حاکم جهت سیاهکاری آن شیوه بر دست گرفته تا بدان بهانه اضعاف آن وجوه بقسمتها بستاند و ببرد و بوقت رفع ^۹ حساب دوسه چندان بجهت ^{۱۷} اخراجات ایلچیان براند و حقوق دیوانی بدان بهانه فرساند ^{۱۸}

— در آن میانه آن نواب : L. p.h.v.e. ^۲ — می‌نهاد : L., P., W. ^۱
— حکام : P. — و فلان : W. om. ^۴ — اصحاب : L., P. ^۳
— نواب : T. = P.; S., L., W. — خواستی : T. = P.; S., L., W. ^۷
— بستی : W. — برساند : T. = L., P.; S., W. ^۸
... نساختی و تا (سرگردان باز آمدندی : L.) محصلان و ایلچیان : L., P. p.h.v.e. ^{۱۰}
— نهادی : L. ^{۱۲} — باره : L., P. add. ^{۱۱} — باز آمدن : L., P. ^{۱۳}
— ۱۵ L. om. — می‌نمود : L., W. ^{۱۴} — ۱۳ L. om. —
— بستاند : L. ^{۱۸} — بعلت : W. ^{۱۷} — هدایا : L. ^{۱۶}

و بالحقیقه هرگز^{۱۰} از آن ولایات^۱ دانکی زر بخزانه نرسیدی و اخراجات مقرری نیز که از اصل مال حواله رفته از ده دینار دو دینار نمی دادند^{۱۱} و هرگز کس تمغاجی را بر سر تمغا ندیدی^۲ الا آنکه^۳ همواره گریخته بودی یا در دست محصلان گرفتار چوب خوردی و تا^{۱۲} جهد^۴ داشتی کسانرا پنهان برگاشتی تا وجه تمغا می ستدی چنانکه قباغان شب در خانها^۵ روند و از سر ضرورت راضی^{۱۳} می بود^۶ که حق تمغارا^۷ با معاملان بیک^۸ نیمه^۹ باز گذارد^{۱۰} یا پنهان تقدیمه بوی دهند و بدان سبب تمغاها منکسر می شد و^{۱۴} آنچه حاصل می گشت^{۱۱} وجه علفه^{۱۲} ایلچیان می گشت^{۱۳} و نوکران^{۱۴} ایشان بر سر نشسته حاصل می کردند و چون بهمنگنان^{۱۵} نمی رسید^{۱۵} با همدیگر جنگ می کردند و نیز آنکه^{۱۶} قوت زیادت داشت می برد و ادرارات و مرسومات عمله و اخراجات مقرری^{۱۷} ولایت^{۱۶} که آبادانی ولایت بدان تواند بود و بی آنها^{۱۸} کارهای ملکی متمشی نگردد با وجود آنکه در مؤامره حکام پیشتر^{۱۷} از همه از اصل مال موضوع می افتاد دانکی بهیچ آفریده^{۱۹} نمی دادند در اول سال بیهانه آنکه پیشتر مال خزانه می سازیم^{۱۸} و بعد از آن گفتندی بوقت ارتفاع بدهیم و چون همواره ایلچیان و محصلان بسیار که کار^{۲۰} ایشان ساخته نمی شد حاضر^{۱۹} می بودند حاکم بیهانه می آورد که چندین^{۲۱} اویاق ایلچی بر سر من نشسته اند کار ایشان پیشتر می باید ساخت و^{۲۰} ارباب ادرارات و مرسومات و صدقات و غیره از اول سال تا آخر بمدافعه امروز و فردا روز کار بسر برده برهنه و گرسنه^{۲۱} می نشستند و کسانی که چالاک تر می بودند التجا بنواب حاکم برده بشفاعت بسیار بیک نیمه باز می فروختند و بعوض^{۲۲} این اجناس بدو بها می ستدند چنانکه با هزار حيله با ربی رسیدی^{۲۲}

- ۴ W. om. — ۳ S. om. — ۲ P. : نبودی — ۱ L. : ولایت —
 ۷ W. ins. : يك نیمه — ۶ v. ۸ — ۵ L. ins. : بدزدی —
 ۱۰ W. om. : باز — ۹ W. om. — ۸ L. lac. : ۶-۸ —
 ۱۳ L., W. : می بود — ۱۲ L. om. — ۱۱ W. : می شد —
 ۱۶ L. : هر آنکه — ۱۵ L. : بجهله — ۱۴ L. om. : و نوکران —
 ۱۸ W. : آن — ۱۷ L. om. : و اخراجات مقرری —
 ۲۰ L. om. : بسیار که کار — ۱۹ L. om. : دانکی بهیچ آفریده —
 ۲۲ L. : ربی می رسید — ۲۱ L. : چند —

حکایت چهاردهم در دفع تزویرات و دعاوی باطل و دفع خیانت بامامان و نامتدینان ۲۴۷ و آنرا که این معنی دست می داد خود را کافی و مقبل^{۲۳} می دانست و دیگران بکلی محروم مانده بریشان حسد می بردند^۱ و اگر وقتی یکی از آن محرومان بهزار زحمت و مشقت باوردو^{۲۴} افتادی و عرضه داشتی و از دیوان بزرگ مکتوب شدی^۲ که وجوه پیشتر از همه مجری داشته ایم چرا آنرا نرسانیده اند حاکم^{۲۵} بیهانه آوردی^۳ که مال بر ولایت باقیست بدان سبب نداده ام برات نویسم^۴ تا بنستند و آن مسکین بناچار برات بر بقایا^{۲۶} ستدی و چون حاکم چندین اموال که ذکر رفت زیادت ستده بود بقایا چگونه داشته باشد آن بقایائی که^۵ می بودی از^{۲۷} قویچورهای زیادتی که^۶ قسمت کرده بودی^۷ بعضی رعایای عاجز که طاقت مکررات دادن نداشتند ترك ديه و خانه کرده^۸ می گریختند یا قوی دستی و متعززی که مانع قسماات زوائد^۹ شدند رضاء ایشان بدان^{۲۸} حاصل کردند که این قسمت آخرین از شما نخواهیم با يك نیمه تخفیف کنیم و در دفتر مستوفی و بیتکچی مجموع قسماات نوشته بودی S. fol. 314 r. با آنکه يك قویچور زیادت متوجه نباشد باعتبار آنکه دیگران داده اند و بعضی نداده یا کمتر داده از آن قسمت آخرین^۲ چیزی باقی بودی و آنرا بقایا نام نهاده و مستوفی و بیتکچی^{۱۰} چون در آن قسماات مکرر و دزدیدها شريك می بودند^۳ می نوشتند که بر فلان موضع چندین باقیست و گواهی معما میدادند^{۱۱} و اگر نائی یا وزیری پرسیدی که^{۱۲} این باقی از^۴ اصل مال یا از زوائد که قسمت کرده صورت حال معین شدی لیکن چون نواب و وزرا این معنی می دانستند و^۵ مبالغ^{۱۳} از آن زوائد بخدمتی^{۱۴} از حکام می ستدند زبان ایشان کوتاه شده بود و این حرکات که شرح داده شد^{۱۵} هر^۵ يك از وزرای متقدم^{۱۶} بر آن اقدام می نمودند لیکن این شیوه پیشه و صنعت صدر الدین چاوی بود و در آن قسم^۷ ماهر بود و این مفسدت و نااضافی را بصیوق رسانید و بکلی کار مملکت و ولایت داری بزیران برد و در عهد

- ۲ P. : ستدی — ۱ P. om. : بریشان حسد می بردند —
 ۶ P. om. — ۵ W. om. — ۴ W. : نویسم — ۳ W. : گرفتی —
 ۸ L., P., W. : گفته — ۷ L. p. ۶ — ۷ e. : ستده بردی —
 ۱۰ P., W. : بیتکچیان et W. add. : زیادت — ۹ L. : زائد —
 ۱۳ L., P., W. : مبالغی — ۱۲ L. om. — ۱۱ L. : می داد —
 ۱۶ L. : که گفته شد — ۱۵ P. : یکی — ۱۴ W. : خدمت et ins. : —

او هیچ آفریده وجه برائی از ولایتی نتوانست ستد و هیچ مستحق^۱ ادراری^۲ و مرسومی بحق خود نرسید چه تمامت بروات^۳ و حوالات او محض عشوه و فریب بود و بسیار درویشان و مستحقان و مشایخ که بوی رسیدندی و بالتاس^{۱۰} یا غیره^۳ براتی^۴ پانصد دینار جهت آن شخص بنوشتی که هرگز صد آنچه ندیده بودی و آنرا سخاوت نام^۵ نهادی^{۱۱} آن درویش بغایت شاد شدی و چون^۶ بطلب آن وجوه رفتی اندیشه کردی که پانصد دینار^۷ دارم صد^{۱۲} دینار قرض کم^۸ و بمزکوب و مصالح و ما محتاج راه بدم بعد از اداء^۹ قرض مرا چهار صد دینار بماند و بدان^{۱۳} امید چندان در پی تحصیل آن وجوه ترددی^{۱۰} کردی که او را شیخی فراموش شدی و یکی و محصلی و عوانی^{۱۴} بیاموختی و هیچ فائده ندادی و عاقبة الامر^{۱۱} قرض دار ازین ملک^{۱۲} بگریختی و بواسطه^{۱۳} سوءالتدبیرات و اتلافات اکثر^{۱۵} رعایای ولایت^{۱۴} جلای وطن کردند و در ولایتهای غریب^{۱۵} خان و مان ساختند و شهرها و دیهها خالی ماند و بهر^{۱۶} چندگاه ایلچی جهت جمع کردن غائبان برفتی ایشانرا بسیار^{۱۶} زحمت رسانیدی^{۱۷} و اضعاف قوچچور بتعهد ازیشان^{۱۷} بستدی^{۱۸} و هرگز میل نکردندی^{۱۹} که با ولایت خویش روند^{۲۰} و از آن^{۲۱} ملک عظیم متفرگشته بودند^{۲۲} و با وجود چندان ایلچی^{۱۸} که در اوقات مختلف^{۲۳} جهت جمع غائبان باطراف رفتند هرگز رعیت را^{۲۴} با مقام خود^{۲۵} نتوانستند برد و آنچه^{۱۹} در شهرها^{۲۶} مانده بودند اکثر در خانها بسنگ بر آورده بودند یا تگبار کرده و از بام

— برات : L., W. ۴ — یا غیره : L. om. ۳ — ادرار : L. ۲ — L. om. ۱
— دیگر : L. ins. ۷ — و چون : P. om. ۶ — نام سخاوت : L. ۵
— آن : W. ins. ۹ — یا آنچه دارم بفروشم : W. ins. ۸
— از این ملک : P. om. ۱۲ — الامر : L. om. ۱۱ — تردد : L., P. ۱۰
— غریبان : L. ۱۵ — ولایات : P., W. ۱۴ — چنین : L. ins. ۱۳
— بستندی : P. ۱۸ — رسانیدندی : P. ۱۷ — بسیاری : W. ۱۶
— و هرگز (یکی) میل نکردی : T. = P.; S., L., W. ۱۹
— P. om. ۲۱ — رود : T. = P.; S., L., W. ۲۰
— مختلفه : P., W. ۲۳ — گشته بودی : T. = P.; S., L., W. ۲۲
— شهر : W. ۲۶ — خوش : W. ۲۵ — يك رعیت را : P., W. ۲۴

حکایت چهاردهم در دفع تزویرات و دعاوی باطل و دفع خیانت بامانتان و نامتدینان ۲۴۹
خانها آمد شد کردند^۱ و از بیم محصلان گریخته^۲ و چون محصلان بمحلات رفتندی حرامزاده را بادید کردند که واقف خانها بودی و بدلات او مردم را از گوشها و زیر زمینها و باغات و خرابها کشیدندی و اگر مردانرا با دست^۳ نتوانستند^{۲۱} کرد^۴ زنان ایشانرا بگریقتندی و همچون گله گوسفند در پیش انداخته از محله بمحله پیش محصلان بردندی^{۲۲} و ایشانرا پای از ریمان آویخته میزدندی^۵ و فریاد و فغان^۶ زنان بآسمان رسیدی^۷ و بسیار اتفاق افتاد^{۲۳} و مشاهده کردیم که محصل بر بام رفته^۸ رعیتی را می یافت و بر عقب^۹ وی^{۱۰} می دوید تا او را بگیرد رعیت از غایت^{۲۴} عجز و بیچارگی چنان می گریخت که خود را از بام بر زیر می انداخت و محصل بوی می رسید و دامنش می گرفت و^{۲۵} بر وی رحم آورده شفاعت میکرد و سوگند می نهاد^{۱۱} که خود را از بام میندازد که هلاک شوی و چون اختیار^{۲۶} از دست داده بود^{۱۲} در می افتاد و پایش می شکست و از جمله این ولایات ولایت یزد چنان شده بود که اگر کسی^{۲۷} در تمامت دیههای آنجا^{۱۳} می گردید قطعاً يك آفریده را نمی دید که با وی سخن گوید^{۱۴} یا حال راه پرسد^{۱۵} و معدودی^{۲۸} چند که مانده بودند دیدبانی معین داشتند^{۱۶} چون از دور یکی را بدیدی اعلام کردی جمله در کهریزها و میان ریگ S. fol. 314 v. پنهان شدند^۱ و هر يك از اکابر ارباب که در یزد ملکی داشت چون آنجا رفت و خواست که آن ملکهارا باز بیند^{۱۷} بهر^۲ دیه که می رفت یکی از بزرگان خود نمی دید^{۱۸} تا حال باغات خویش برسد که در کدام موضع است و در^۳ اکثر شهرها از بیم^{۱۹} آنکه ایلچیانرا بخانههای ایشان فرو می آورند^{۲۰} در خانها از^{۲۱} زیر زمین میکردند و راه^{۲۲} گذرهای^۴ باریك^{۲۳} تا باشد که ایلچیان چنان گذرگاه میل

— نتوانستی کرد : L. ۴ — با : L., P. om. ۳ — P. om. ۱ — ۲ —
— رسیدندی : L. ۷ — ... تا فغان : L. ۶ — می کشیدندی : L. ۵
— S., L., P. om. ۱۰ — در عقب : L. ۹ — L. om. ۸
— L. om. ۱۳ — بود : S., W. om. ۱۲ — می خورد : W. ۱۱
— داشته بودند : L. ۱۶ — ۱۵ — ۱۴ — P. om. ۱۵ — ۱۴ v. ۱۵ —
— نمی یافت : L., P., W. ۱۸ — بینند : L., P. ۱۷ — داشتندی : P. ۱۹
— در : L. ۲۱ — فرو می آورند : P. ۲۰ — از بیم : W. om. ۱۹
— و تاريك : L. add. ۲۳ — T. = P.; S., L., W. om. ۲۲

نکنند و فرو نیایند چه هر ایلچی که بجائۀ کسی فرو می آید^۱ بیرون از آنکه زیلوها و جامۀ خواب و تمامت آلات خانه پاره و کهنه می کرد^۲ هر چه میخواستند بر می گرفتند یا کوتلچیان^۳ ایشان می دزدیدند و اگر اندک قوتی و نفقه و هیمة جمع کرده بودی^۴ تمامت می شدند و درهای خانه بجای هیمة^۵ می سوختند و خراب^۶ میکردند و از آن جمله یکی آنکه چنان استماع افتاد که یکی از ائمه یزد در شهر یزد خانه^۷ داشت و در شهر^۸ سنه خمس و تسعین و ستمائه سلطان شاه پسر نوروز و مادرش^۹ در عهد عظمت او^{۱۰} آنجا^{۱۱} فرو آمدند و مدت چهار ماه^{۱۲} نشسته بودند^{۱۳} و بعد از آنکه يك چیز از تفاریق در خانه نگذاشتند چون^{۱۴} رحلت کردند^{۱۵} مقومان شهر حاضر شدند و احتیاط^{۱۶} کردند در آن^{۱۷} خانه که قیمت آن قرب پنجاه هزار دینار^{۱۸} بود^{۱۹} آنجا^{۲۰} زیادت از دو هزار دینار درهای بغایت لطیف^{۲۱} و پاکیزه سوخته بودند و دیگر خرابیها کرده چون حال خانهای^{۲۲} دستار بندی که مفتی^{۲۳} شهر باشد و اسم قضا^{۲۴} بر وی برین منوال^{۲۵} بود از آن اهالی و آحاد و رعایا قیاس توان کرد که چگونه باشد و ارباب و اکابر و رعایا را ازین^{۲۶} صعبتر و مشکلتر قضیه نبود و چربیان^{۲۷} آموخته بودند و بهائۀ ایلچی صد خانه بروزی^{۲۸} باز می فروختند و^{۲۹} عاقبة الامر فرود آوردندی و هر سال بهائۀ ایلچیان چندین هزار زیلو و جامۀ خواب و غزغان و آوانی و آلات مردم^{۳۰} می بردند و چهارپای در باغات مردم می کردند و باغی که زیادت از ده سال بصد هزار زحمت^{۳۱} معبور گردانیده^{۳۲} بودند يك روز خراب میکردند و اگر اتفاقاً در

— هیزم : L. ۳ — کرده بودندی : L. ۲ — میکردند : L. ۱

— یکی خانه : P. ۵ — میکرد : W. ۴

... و یکی از آن جمله صورت حال بنده دولت مؤلف این کتاب در : L. p.h.v.e. ۶
شهر یزد خانه دارد و سلطان نسب خواهر اتابك یزد که اسم خاتونی امیر نوروز بر وی
— یزد : P. ۸ — P. om. ۷ — بود : ...

— ۹ — ۱۰ — W. om. : فرو آورد : L. : فرو آوردند : S., W. : T. = P. ۹

— بمبارکی : L., P. ins. : ۱۱ — آنجا بماندند : P. : نشسته : L. ۱۰

— آنجا : W. add. : ۱۴ — P. om. : ۱۳ — کرد : W. : ۱۲

— P. om. : خانه : L. : ۱۷ — L., P., W. om. : ۱۶ — بر می آمد : L., P. : ۱۵

— جزیران : P. : ۲۰ — L. lac. fol. 701 r. et v. : ۱۹ — معنی : W. : ۱۸

— و معرفت : W. add. : ۲۲ — در روزی : W. : خانها : P. ins. : ۲۱

حکایت چهاردهم دم دفع تزویرات و دعاوی باطل و دفع خیانت بی امانتان و نامتدینان ۲۵۱
آن باغ کهریزی بودی و چهارپایی در افتادی خداوند باغرا^۱ می گرفتند و باضعاف بها از وی می ستدند^۲ و اگر رخنۀ بودی و از آن بیرون رفتی همچنان^۳ و عوانان و سرهنگان و^۴ کوتلچیان ایلچیان دیوار باغات می انداختند و در زمستان درختها جهت هیزم می بریدند و اگر در باغی درختی^۵ راست دیدندی حکام و قوی دستان بهائۀ آنکه برای نیزۀ لشکر بکار می آید می بریدند یا بالتباس می ستدند^۶ و در^۷ بعضی ولایات چندان محصل و غلامان و سرهنگان ایشان می بودند که بحقیقت بهر يك رعیت^۸ دو ازیشان بودندی^۹ چنان نقل کردند که در سنه احدی و تسعین و ستمائه که در ولایت یزد علیخواجه پسر عمرشاه سمرقندی حاکم بود یکی از ملاک^{۱۰} بدیهی رفت که آنرا فیروز آباد گویند از معظلات دیههای آنجا تا باشد که از ارتفاع ملکی که داشت چیزی تواند ستد^{۱۱} و هر چند سعی نموده در سه شبانروز هیچ آفریده از کدخدایان را بدست نتوانست آورد و هفده^{۱۲} محصل صاحب برات و حواله^{۱۳} ۶ در میان دیه نشسته بودند^{۱۴} و دشت بانی و دو رعیت را از صحرا گرفته بودند و بدیه آورده و بریسمان در آویخته^{۱۵} می زدند تا دیگرانرا بدست آرند^{۱۶} و مأکولی جهت ایشان حاصل کنند و قطعاً میسر نشد و مجموع آن^{۱۷} محصلان و اتباع را علوفه و علفه و شراب و شاهد بایستی و ازین معانی^{۱۸} قیاس توان کرد که دیگر انواع^{۱۹} ظلم چگونه بوده باشد و اندیشه باید که چندین بدعت و رسوم بدرا که بمروور ایام معتاد مردم بد شده باشد باندک زمانی^{۲۰} چگونه تدارك پذیرد بتخصیص چون بکرات در هر چاغی یرلیها در باب استمالت رعایا و دفع بعضی ازین ظلمها باطراف^{۲۱} فرستاده بودند و بهیچ وقت^{۲۲} تمشیت پذیرفته و عموم خلق از آن مأیوس شده درین وقت که عهد همایون پادشاه اسلام S. fol. 315 r. ^۱ غازان خان خلد الله سلطانه و ادام عدله و احسانه^{۲۳} در آمد و اندیشه مبارك برآنکه محض خیر و صرف معدلت باشد^{۲۴} گاشت و همگی همت برآن^{۲۵} مصروف داشت که تدارك خللها که

— می ستد : W. : ۳ — همچنین : P., W. : ۲ — می ستد : W. : ۱

— نشسته بود : P. : ۷ — P. om. : ۶ — هر يك رعیت را : P. : ۴

— وجه : P. : ۱۰ — معنی : P. : ۹ — باز دهد : W. : ۸

— خلد الله سلطانه و ادام عدله و احسانه : W. om. : و احسانه : P. om. : ۱۱

— بدان : P. : ۱۲

بامور ملك راه یافته بود کند و بدعتها^۸ و مفسدتها بکلی براندازد و در آن کوشد^۱ که عالمان همواره در آسایش باشند و فرمود که فائده حاصل عمر آدمی^۴ در دنیا همین معانی است و التزام نمود که درین باب سعی و اجتهاد تمام نماید و تدارک این اقسام مذکوره در ولایات^۵ قویچوری چنان کرد که فرمود که بوقتی که امور یاساق و سیاست باطل گشته باشد و خلل تمام بدان راه یافته یاسامیشی^۶ آن پیشتر بامور کوچک آغاز^۲ باید کرد تا جهانیان بدانند چگونه جهت مختصرات مواخذت و بازخواست می رود و^۷ سیاست میفرمایند بضرورت در امور معظم اضعاف آن باشد بناچار دست از آن باز دارند و نیز فرمود که چون سر رشته^۸ هر کاری و اصل الباب آن نگاه دارند تمامت جزویات داخل آن گردد و اگر بتدارک يك يك از آن^۹ جزویات مشغول شوند با یکی از آن^۳ راست کردن و بدیگری اشتغال نمودن آن راست کرده دیگر بار^{۱۰} مختل گردد و ضبط آن نتوان کرد و فرمود که قومی که شیوه^۴ بدمتها معتاد ایشان شده باشد و طبیعت گشته^{۱۱} از آن معنی منع کردن و آن عادت از طبیعت ایشان بیرون بردن بغایت دشوار باشد چنانکه این عنوان و حکام که درین^{۱۲} سالها خوگر شده اند که بر رعایا زیادتی کنند و اموال مکرر ستانند و هیچ با دیوان ندهند و هر سال^{۱۳} در یارغو روند و رشوت داده بجهای چند بسر برند و اگر نیز چند کس از ایشان بکشتند^۵ دیگران تصور کنند^{۱۴} که آن قضیه اتفاقی بود و اعتبار نگیرند و گویند^۶ فلان کس با ایشان بی عنایت و الا اگر جهت مال و ضبط آن بودی^{۱۵} یابستی که با چندین اقوام دیگر همین خطاب رفتی بر جمله اگر ما يك نیمه ازین جماعت سیاست فرمائیم ممکن نه که^{۱۶} دیگران خه باز کنند و از ظلم و تعدی باز دارند و همچنان رعایا در عذاب باشند و هیچ مالی بخزانة و لشکر^{۱۷} نرسد مصلحت در آنست که نوعی اندیشیم که دست حکام ولایات بکلی از تصرف اموال بر بسته باشد تا قطعاً راه^{۱۸} تعدی بهیچ بهانه نیابند و مثل ایشان مثل روباه است که گفت بهزار و يك حله خلاص خود را^۷

۱ W. om. — ۲ P. om. — ۳ P. om. — ۴ S., W. om. —
— و اعتبار نگیرند و گویند: ۶ P. om. — بکشت: ۵ W. —
— خلاص خود: ۷ P. —

حکایت چهاردهم در دفع تزویرات و دعاوی باطل و دفع خیانت بی امانتان و نامتدینان ۲۵۳ از سگ توانم و^{۱۹} بهترین آن يك است^۱ که نه من او را بینم و نه او مرا در این قضیه نیز بهتر آن باشد که متصرفان ولایات بدانکی زر برآه^{۲۰} بر رعایا نتوانند نوشت^۲ و فرمود تا بهر ولایتی بیتکچی جلد برود و مجموع آن ملك^۳ دیه دیه مفصل بنویسد^۴ و بموجب شاره های^{۲۱} پیشین قویچور بسویت مقرر^۵ گرداند و در بند توفیر و تکسیر نباشد و چنان سازد که رعایا مرقه و خوشدل باشند و نیز^{۲۲} فرمود تا^۶ تفحص نموده تمامت املاک اینجو و اوقاف و ارثانی که از مدت سی سال باز بی منازع در تصرف ایشان بوده باشد^{۲۳} مشروح باسامی متصرفان بنویسد و در دفاتر قانون ثبت گرداند^۷ تا اگر کسی را نیز قبالة ضائع شود یا دیگری^{۲۴} خواهد که بدست فرو گیرد رجوع با آن قانون کنند و بر آن موجب که مثبت باشد پیش گیرند و هیچ آفرید را محال^{۲۵} تلبیس و تعدی نماید بیتکچیان بر موجب فرموده بولایات رفتند و هر چند مردم تمام معتمد و راست قلم کم یافت^{۲۶} شود بقدر امکان کوشیده قوانین ولایات نوشتند و آوردند^۸ بعد از آن فرمود تا هیچ ملك و باسقاق^{۲۷} و بیتکچی قطعاً بیارات و حوالت قلم بر کاغد نهند و اگر براتی بنویسند حا کما که پروانه داده باشد^۹ یاسا رسانند^{۲۸} و بیتکچی را که نوشته دست ببرند تا دیگر بیتکچیان او را دیده اعتبار می گیرند و جهت هر ولایتی يك بیتکچی را معین^{۲۹} فرمود که اینجا ملازم دیوان بزرگ باشد^{۱۰} و در اول سال برات متوجهات بموجبی که بقانون در آمده^{۱۱} دیه بدیه مسمی و مفصل می نویسد^{۱۲} S. fol. 315 v. و نواب دیوان بزرگ نشان میکنند و بالتون تمغا مؤکد گردانیده بولایت می فرستند تا رعایا آنرا بدو قسط با ده و نیم^{۱۳} و حق خزانة با صاحب جمعی که در هر ولایت منصوب گشته می رسانند و او بعضی را بموجب بروات بالتون تمغا نقد بارباب^۳ حوالات و باقی بخزانة عامره می فرستد و با حق خزانة تسلیم خزانة داران میکند^{۱۴} و اگر احياناً محصلی^۴ یا

— ولایت را: ۳ S. — نویسد: ۲ W. — آن باشد: ۱ P. —
— که: ۶ W. — معین: ۵ W. — بنویسد: ۴ P., W. —
— داده شد: ۹ W. — آورد: ۸ P. — گردانید: ۷ S. —
— می نویسد: ۱۲ P. — بنویسد: ۱۱ W. ins. — باشد: ۱۰ P. —
— (۲۵۴ p. ۱) P. om. usque ad: ۱۴ P. om. — با ده نیم: ۱۳ P., W. —

رئیس پیش آن صاحب جمع برد تقد با ده و دانکنیم و صد دینار رسم خزانه می‌رسانند و الا آن محضلان^۵ وجوه تقد می‌آورند و با رسم خزانه بجزانه‌داران می‌سپارند^۱ و فرمود کچون در ولایات زر تقد از رعایا می‌ستانند بهیچ^۶ وجه اجازت نیست که بقدر يك دینار جنس بجزانه آرند و اگر کسی جنس بیارد آنرا بیازار برد و^۲ بفروشد^۳ و زر تقد بسپارد^۷ و وجوه ادرارات و مرسومات و اخراجات مقرری که در هر موضع محراست تمامت تقد برسانند و دانکی قاصر نگذارند^۴ تا تمامت خلائی بدعاگوئی دولت روزافزون در افزایشند و بواسطه برات مفصل بالتون تمغا که از اینجا بولایات می‌برند^۹ تمامت رعایای مواضع بر مقدار متوجه خویش واقف شده اند و می‌دانند که بقدر دانکی زیادت از آن نمی‌باید داد و نیز^{۱۰} مکتوب اصحاب قانون دارند که متوجهات ایشان چند و چگونه است و چون این حکم بنفاد پیوست که حکام^{۱۱} ولایات برات توینند ملک رودراور^۵ از اعمال همدان آنرا چون^۶ احکام پیشین پنداشت پروانه داد تا یتکچی براتی چند^{۱۲} بر ولایت نوشت حکم شد تا اورا یاسا رسانند و یتکچی را دست ببرند از رفتن ایلچی بدان مهم خبر یافت و بگریخت و بعد از^{۱۳} سی سال در موضعی که آنجا گریخته بود نماند و یتکچی را بعد از مدتی در نهاوند بگرفتند و دستش را پیریدند و در همدان^{۱۴} بقالی از کدخدایان دو من ساق بموجب تفصیل بر شريك حواله کرده بود اورا بگرفتند و فرمان شد تا اورا یاسا^{۱۵} رسانند بسیار شفاعت اورا صد و بیست چوب زدند و یک هزار دینار^۷ بجنایت بداد و درین نزدیکی که ییلان از هندوستان^{۱۶} می‌آوردند چون بهمدان رسیدند زمستان بود و علفه نمی‌شد حکام آنجا گفته بودند از باغات طلب باید داشت^{۱۷} و این معنی بسمع اشرف پیوست و فرمودند که ما جهت ییلان علفه و علوفه محسوب میداریم چگونه ایشان از باغات^{۱۸} مردم ستانند اگر یافت میشود بخرند و اگر یافت نیست از باغات چگونه خواهند این نوبت مسامحه رفت^{۱۹} اگر من بعد بر چنین حرکت اقدام نمایند ایشانرا یاسا رسانیم فی الجمله درین سالها در تمامت ولایات^۸ هیچ آفریدم^{۲۰} مجال آن نبوده

۱ نگر دارند S., W. — ۲ بفروشد W. — ۳ برد و W. om. —
۴ بجرمانه P. — ۵ چگونه W. — ۶ روداوران W. — ۷ روداور P. —
۸ ولایت P. —

حکایت چهاردهم در دفع تزویرات و دعاوی باطل و دفع خیانت بی‌امانتان و نامتدینان ۲۵۵
و نیست که يك من کاه و حبه زر در برات کند و راه برات نشستن بکلی مسدود گشته و پارسال معلوم شد^{۲۱} که چون حکام را یارای آن نیست که بر مبلغ مقرر مواضع چیزی زیادت کنند رؤسا و کدخدایان دیهها بدل خود زیادت^{۲۲} از آن میان همدیگر قسمت میکنند حکم بنفاد پیوست تا رؤساء مواضع مقرر متوجه را که بقانون در آمده مفصل باسامی^{۲۳} رعایا نوشته نسخه بدیوان دهند تا من بعد بر آن زیادت قسمت نتوانند کرد و رعایا چون هر يك مقدار خویش^۱ معین دانند^{۲۴} زیادت چیزی ندهند و نیز از غربا و دیگر کسان که نام ایشان در نیامده باشد مطالبتی نتوانند نمود^۲ بدان سبب^{۲۵} تمامت رعایا بدولت سلطان^۳ اسلام خلد سلطانه^۴ مشغولند و غائبان بی آنکه کسی بطلب ایشان رفت با مقام خویش^{۲۶} رفتند^۵ و خانه که قیمت آن صد دینار بود این زمان بهزار دینار نمی‌دهند و اموال تمامت ولایات از وجوه دارالضرب^{۲۷} تقدتر شده است^۶ و هر سال دوسه نوبت بی عذر و علت بجزانه می‌آرند چنانکه عالمان مشاهده میکنند و^{۲۸} درین چند سال هرگز دانکی زر و يك تغار و خرواری کاه و گوسفندی و يك من شراب و مرغی بزوائد و غاری^۷ و یام^{۲۹} و ساوری و ترغو و علفه و علوفه و غیره بر هیچ ولایت حواله نرفته و نسته اند و حق تعالی برکت اموال و حقوق S. fol. 316 r. دیوانی چنان داده که هر چند که درین سالها بلشگر بخش فرمود و جهت التماس و تشریف و اخراجات هر طائفه فرمود تا دادند^۲ تمامت تقد^۸ از خزانه^۹ و در هیچ وقت اتفاق نیفتاد که خزانه از زر و جامه خالی بود و از دفاتر جدید و قدیم معلوم و روشن^۳ می‌شود که در هیچ عهدی و زمانی چندان زر تقد و جامه که در سالی پادشاه اسلام خلد سلطانه^{۱۰} صرف میفرماید و می‌بخشد^۴ دیگران در مدت پنج سال خرج نکرده اند و بر قرار خزینه بر زر و جامه و اموال ولایات که پیش ازین هر چند متصرفان^۵ چیزی بکس نمی‌دادند بر حسب بروات و حوالات در آخر سال محاسبه نوشتندی و تمامت مستغرق بودی و

۱ پادشاه L., P., W. — ۲ L. fol. 701 v. — ۳ خویشتن W. —
۴ رفت W. — ۵ می‌آیند P. — ۶ خلد سلطانه W. om. —
۷ تقد L. ins. — ۸ S. om. — ۹ P. om. — ۱۰ شده L., P. —
۱۱ خلد سلطانه W. om. —

مبالغه دیگر متصرف را^۱ زیاده بودی^۲ و درین وقت که یمن عاطفت و حسن تدبیر^۳ پادشاه^۴ خلد^۵ سلطانه ممالک معمور گشته از ولایات^۷ ارتفاعی مبالغ بر متصرفان باقیست و غله پارینه جمله در انبار موجود تا بطرح بمردم نباید داد و هر سال که غله در رسد^۸ بتعجیل نباید فروخت و آنچه پیش ازین غله نارسیده بتقدمه خرج کردند این زمان همواره دیوانرا یکساله ارتفاع در^۹ انبار می باشد و اموال در خزانه پادشاه اسلام^۶ فرمود کیچون این تدبیر فرمودیم و دست حکام از برات نوشتن بر بست^۷ و رعایا^{۱۰} مقدار معین^۸ متوجه خویش بتفصیل معلوم شد و آن قاعده مقرر و معتاد گشت و بر رعیت اداء مقرر معین بغایت^{۱۱} سهل شده و بر غیت تمام ادا میکنند اندیشه می باید کرد که در ثانی الحال این قاعده مضبوط و مستحکم^{۱۲} و مستمر ماند و بواسطه انقلاب و کثرت اشغال و وقوع حوادث و وقائع که در عالم حادث^۹ شود و هنی بدان راه نیابد^{۱۳} چه ممکن که بسبب این^{۱۰} معانی فرصت این همه بروات مفصل از دیوان بزرگ نوشتن دست ندهد و باستعجال^{۱۴} مال ولایات مطالبه رود یا نواب و وزراء عهد در ضبط آن تکاسل ورزند و حکام را اجازت برات نوشتن^{۱۵} دهند و دیگر باره عوانان بمقصود رسند و دست تطاول بر گشایند و رعایا معذب گردند^{۱۱} و مجال سوال و جواب^{۱۶} نباشد و این قاعده محمود که^{۱۲} چندین زحمت تمشیت پذیرفته باز باطل گردد و دیگر باره عالم خراب شود و اموال خزانه^{۱۷} و وجوه معایش لشکر مستهلک گردد و چون مارا سعادت مساعد آمده و توفیق رفیق گشته و حق تعالی امور^{۱۸} سلطنت بما حواله کرده و قوت و قدرت بخشیده سعی و اجتهاد بلیغ باید نمود و اهمال و اغفال را مجال ندادن^{۱۹} و این ضوابط و قواعد را بر وجهی مستحکم و مؤکد گردانیدن که بهیچ وجه تغییر و تبدیل بدان راه نتواند یافت و فرمود تا^{۲۰} تمامت ممالک یرلخی نویسنند بیک عبارت و در هر ولایت سواد آن بر دفاتر و دساتیر ثبت گردانند و چنان سازند^{۲۱} که حکم آن نزد همگنان از بزرگ و کوچک واضح و معین باشد و این سواد برین موجیست^{۱۳}

— مبالغه دیگر متصرف را فاضل آمدی: L., P., W. p.h.v.e. — دیگر متصرف: S. —
— خلد سلطانه: P., W. add.: اسلام, et W. om. — و حسن تدبیر: P. om. —
— بر بستیم: L. — خلد سلطانه: L., P. add. — الله: P. ins. —
— آن: P. — واقع: L., P. — مقرر: W. —
— والسلام: W., والله اعلم: L. add. — ۱۳ W. om. — ۱۲ W. — ۱۱ W. —

سواد

یرلیخ در باب آنکه متوجهات ولایات که دیوان اعلی مفصل نوشته حواله کنند و ملوک و حکام ولایات اصلا برات ننویسند

بسم الله الرحمن الرحيم
بقوة الله تعالى و میامن الملة
ورؤسا و کدخدایان و عموم رعایا و اهالی شهرها
فرمان سلطان محمود غازان
که همگی همت و اندیشه و نظر ما بر آن موقوف بود که درین چند روز عهد همایون سلطنت بر مقتضی نص آن الله یامر بالعدل و الاحسان و بموجب حکم^۲ فاحکم بین الناس بالحق دفع انواع ظلم و تعدی و جور و ستم و عوانی عوانان^۳ و ظالمان که بمرو^۱ S. fol. 316 v. ایام بر حسب فحوی آیت^۴ انا وجدنا آباءنا علی امة و انا علی آثارهم مهتدون^۵ عادت کرده اند^۵ و خون و مال مسلمانان رزق و طعمه خود ساخته گفتم بوجهی که من بعد هر کس طمع^۶ و ناراستی^۳ خود اعادت^۷ تواند کرد تدبیر و نسق ملک و تدبیر امور بر وجهی فرمائیم که فائده آن عاجلا و آجلا بعموم خلق خدای^۴ تعالی عائد گردد و موجب رفاهیت و آسایش ایشان باشد تا بموجب من سن سنة حسنة فله اجرها^۵ و اجر من عمل بها مارا نیز از آن نیک نامی دنیا و آخرت حاصل شود چه مارا محقق گشته که در دنیا بر مقتضی^۵ عدل ساعة^۸ خیر من عبادة سبعین سنة بهتر از این^۹ فائده تصور توان کرد و توشه آخرت را موافق تر ازین وجهی^۷ تواند بود اکنون عالمرا مصور و محقق است که بتوفیق حق تعالی اشارت نبوی را که احب^{۱۰} الناس الی^۵ الله تعالی و اقربهم الیه السلطان العادل و ابغضهم الیه^{۱۱} و ابعدهم منه^{۱۲} السلطان الجائر کاربند شده^۹ و بقدر وسع و امکان بعضی از آن ظلم و تعدی که

— علان: W. — ۳ W. om. — ۲ W. om. — ۱ S. om.: بقوة usque ad —
— بطمع: L., P. — ۶ L. — کیم: L. — ۵ L. — S., L., P. om. — ۴ —
— بهترین: S. — الساعة: W. — ۸ W. — آن: L., P. add. — ۷ —
— و ابعدهم منه: P. om. — ۱۲ P. — ابغض منه: P. — ۱۱ — ۱۰ W. om. —

مستمر بود بنوعی و وجهی که میسر گشت تدارك رفت و شرح و تفصیل^{۱۰} آن علی حده معین است از آن جمله یکی کار تعیین و تقریر اموال و احوال ممالك است و دفع حزر مقالات^۱ و عوارض^{۱۱} و انواع كلف^۲ دیوانی و ازاله اولاغ و علوفه محصلان و ایلچیان که جهت اموال متواتر بهر ولایت میفرستادند^{۱۲} و انواع زحمت و خرابی و تلف مال را نیز يك سبب کلی ازیشان بود بدان واسطه بیکجایان را بتمامت ممالك فرستادیم^{۱۳} تا ولایت و ناحیت و دیهرا مفصل نوشته مال و متوجهات معین گردانند^۳ چنانچه عموم خلایق^۴ از آن آسوده و شاکر^{۱۴} و راضی باشند^۵ چون پیش ازین عوانان و ظالمان باضعاف آن اموال باسم اخراجات و عوارض و علتها و اسباب^{۱۵} بسیار که اگر^۶ مفصل آن بنویسند دراز گردد می‌ستدند و اکثر خود و عمال و ارادل و سرهنگان می‌بردند و فائده از آن^{۱۶} بدیوان و بیت المال^۷ نمی‌رسید بلکه متضمن خلل و خرابی ملك و تلف مال بود و کسانی که اموال دیوانی بمقاطع^۸ و ضهان^{۱۷} قبول میکردند و غرض ایشان^۹ آنکه متصرف شوند و هر آنچه خواهند کنند و اضعاف مال مقاطعه می‌ستدند^{۱۸} و جزوی از اجزای آن ادا نمی‌کردند و بدان سبب بوقت احتیاج جهت کار لشکر و محافظت ثغور و مصالح ملك^{۱۹} وجوه در خزانه نمی‌بود ضرورت می‌شد که بمصادره و بنهاری و مساعد^{۲۰} بر عموم خلایق اطلاق کنند و همواره بدان واسطه^{۲۱} ملك و ولایت و رعیت در تزلزل و زحمت و مشقت می‌بود و لشکر بی‌برگ و ضعیف حال اکنون چون بیاری حق تعالی^{۲۲} میسر شد و دست داد که مفصل اکثر مواضع ممالك که هرگز در هیچ عهد نوشته اند و دفاتر و نسخ آن جمع^{۲۳} نکرده قانون آن دیه بدیه مفصل نوشتند و اموال آن مواضع^{۱۰} مقرر و معین کردند و هر چند هرگز^{۲۴} هیچکس چنانچه حق و شرط آن باشد سویی راست نتواند کرد بعضی جهت عدم وقوف و بعضی جهت غرض و^{۲۵} طمع خود و کسی که در وی این صفات ذمیمه نباشد کمتر یافت شود لیکن بقدر امکان آنچه دست داد قانون نوشتند^{۲۵} چون بمحضرت ما آوردند اگر

۱ گردانیده W. — ۲ تکلیف P. — ۳ رفع جور P. — ۴ مبالغات L. —
 ۵ P. om. — ۶ باشد S. — ۷ خلق W. —
 ۸ موضع S. — ۹ مقاطعه W. — ۱۰ و لشکر L. add. —

حکایت چهاردهم در دفع ترویزات و دعاوی باطل و دفع خیانت بی‌امانتان و نامندیان ۲۵۹
 تفاوتی فاحش یا سهوی بر کسی رفته بود^۱ عرضه داشته نواب دیوان بزرگ تدارك^{۲۶} کردند و اکثر مواضع دیوانی که مصلحت و ضروری بود بمعاملان از قضاة و مزارعان^۲ و ارباب داد و شروط مؤید مخلص مؤکد^۳ بتوقیع و علامات دیوانی موشح بالتون تمغاهای ما داده شد تا متصرف شوند و سال بسال حقوق^{۲۷} دیوانی می‌رسانند و چون انواع ظلم و تعدی و عوارض و كلف دیوانی که پیش ازین بوده مرتفع شد^{۲۸} اگر پیش ازین در سویت اندك تفاوتی و سهوی افتاده آرا در^۴ عوض^۵ آن^۶ ظلمها و زیادتیها که بوده وزنی S. fol. 317 r. نهناده اند و باهمدیگر مضایقتی نکرده^۷ و همه خلق شاکر و راضی و ثناگوی و آسوده گشتند و از حروز و مقاسات^۲ و عوارض و كلف دیوانی که عدد اقسام آن بسیارست خلاص یافته و جهت آنکه تا کسانی را که خدای تاترس^۳ و بی‌دیانت و عاقبت نیندیش بودند بکلی دست از حوالات و بروات و تصرفات باطل و اندیشههای مذموم^۸ و انواع^۴ حیل در جذب مال و خون مردم کوتاه گردد فرمودیم تا آن اموال مفصل و مقرر^۹ که بموجب قانون^۵ که^{۱۰} بر هر موضع مقرر شده حکام و گشتگان ولایت^{۱۱} در برات نکند تا بکلی دست ایشان^۶ از برات و حوالت کوتاه گردد و بدان واسطه عوانان و سرهنگان بسیار که عدد ایشان^۷ زیادت از رعایای مال‌گذار گشته بود و مستقل و خورش^{۱۲} ایشان از خون و مال رعایای عاجز^۸ که و این سلبهم الذباب شیئا لا یستقنوه منه^{۱۳} بوده کوتاه دست شوند و از آن^۹ حرام‌خوردگی بی‌بهره شوند^{۱۴} ایشانرا نیز ضروری باشد^{۱۵} که از پی رزق حلال مانند تجارت و زراعت و گل‌کاری^{۱۰} و انواع عمارات بروند و از عادت بد باشغال نیک و رزق حلال دست زنند^{۱۶} تا چون دوسه سال^{۱۱} از کارهای بد بکارهای نیک مشغول شوند آن عادات و تصرفات و حرکات مذموم فراموش کنند و^{۱۲} دینارا از نو رسمی و

۱ W. om. — ۲ P. — ۳ بمعاملان از مزارعان — ۴ بود —
 ۵ W. om. — ۶ واز — ۷ S., L. ins. — ۸ —
 ۹ P. add. — ۱۰ همه خلق ظلمها و زیادتیها که بوده وزنی نهناده اند و باهمدیگر مضایقتی —
 ۱۱ W. om. — ۱۲ نیز — ۱۳ L. ins. — ۱۴ تا مذموم W. —
 ۱۵ — ۱۶ منه — ۱۷ S., L. om. — ۱۸ و نوش — ۱۹ P. add. — ۲۰ ولایات —
 ۲۱ L., P., W. — ۲۲ شود — ۲۳ L., P., W. — ۲۴ مانند —
 ۲۵ — ۲۶ گرایند P. — ۲۷ نرسد L. —

آیینی بدید آید چه بحکم الفطام عن المالوف شدید چندانکه^۱ اندیشه رفت بشمشیر و^{۱۳} ضرب و زجر و حبس تدارك نمی پذیرفت^۲ الا بدین شیوه و نیز متصرفان و عوانان ولایات عادت کرده بودند^{۱۴} که اگر دیهی او موضعی پادشاه وقت بادرار و مساحه یا اقطاع و خیرات و بخشش و انعام بکسی دهد یا وقف^{۱۵} کند یا از خواتین و شهزادگان و امرا کسی حمایت موضعی کرده باشد و حقوق دیوانی نداده باشد^۳ یا اتفاقاً دیهی خراب^{۱۶} گردد بدان بهانه اضعاف متوجهات^۴ آنجا بدیوان بزرگ تقریر کنند و در احتسابیات نویسند و جهت خود برانند و چون^{۱۷} نواب دیوان اصل را متوجهات^۵ هر موضعی مفصل نباشد چه داند که چه مقدارست ضرورت سخن و تقریر آن متصرف و کسانی^{۱۸} که جانب داشت متصرف را گواهی بدروغ می داده و می رانده اند و بدان بهانه مبالغ^۶ تقد عین از میان می برده درین وقت چون مقرر و^{۱۹} مفصل هر موضعی بموجب قانون بدیوان بزرگ در آمده من بعد هیچکس را مانند آن تخیلطات دست ندهد و نیز پادشاهان وقت^{۲۰} و نواب ایشان را مانند این امور مذکوره و غیره آسان و روشن باشد و هیچکس در زمان ایشان ظلمی و ثقلی بر یکدیگر نتواند^{۲۱} نهاد و جهت آنکه فوائد آن قانون مفصل و تعیین مالی پیش عقلا و دانایان واضح و روشن باشد که تا چه غایت است^{۲۲} در شرح و بیان آن بتطویل^۷ احتیاج نیست و چون توفیق رفیق شد و تجربه رفت و محقق گشت که بهر موضع قانون تمام^{۲۳} شد و بدان واسطه دست داد که درین سالها بروات مفصل بالتون تمغا از دیوان بزرگ نوشتند ثمره آن ظاهر گشت^۸ رعایا^{۲۴} آسوده و ولایات آبادان شد و سرخوی «و ترى الارض هامدة فاذا انزلنا عليها الماء اهتزت وربت»^{۲۵} و انبتت من کل زوج بهیج» بظهور پیوست و هیچ عوازا^۹ مجال تصرف دانگی زرو یکمن باز^{۲۶} نماند و رعایای هر دیه و موضع واقف شدند که مال مقرر ایشان چندست و زیادت از آن هر کس که^{۲۷} از ایشان ستاند بی راه و بی وجه و خلاف حکم یرلیغ و اجازت دیوان^{۱۰} اصل باشد و دیوان را از آن بی راه و

— باشد L., P., W. om.: ۳ — رفت W.: ۲ — چنانکه P.: ۱
— آن W. add.: ۷ — مبالغی P., W.: ۶ — ۴ — ۵ — W. om.: ۴
— دیوان P.: ۱۰ — و عوانان را P.: ۹ — است W.: ۸

حکایت چهاردهم در دفع تزویرات و دعاوی باطل و دفع خیانت بامامتان و نامتدینان^{۲۶۱} زیادت^{۲۸} شدن فائده و غبطه نه و رعایا نیز فرمان ظالمان نبرند و همان مقدار که مقرر گشته بموجب بروات بالتون تمغا^۱ برسانند^{۲۹} و مجموع آن تقد بوجه خزانه و لشکر و بیت المال رسد درین وقت اندیشیدیم کیچون غرض ازین تدبیر و ترتیب S. fol. 317 v.^۱ رفاهیت خلق است و ثواب اندوزی چندانکه سعی نماییم تا آن قاعده مستحکم تر شود^۲ و مؤکدتر گردد^۳ ثواب و بقای آن بیشتر باشد هر چند در برات مفصل نبشتن هر ولایتی یتکجی در دیوان بزرگ نصب کرده ایم^۴ تا بروات نبشته نواب بعلامات دیوانی موشح میگرددانند و التون تمغای ما می زنتد لیکن نشانهای آن کردن^۵ و تمغا زدن آن بروزگاری و فراغتی تمام می باید و یکن که بسبب تبدل زمان و انقلابات و امور^۶ ضروری ملک و ثغور و تشویشات و زحمات که عالم کون و فساد از آن خالی تواند بود چندین بروات مفصل^۷ نوشتن و نشان کردن و تمغا زدن دست ندهد و چون تعویقی و اهمالی ضروری بدان راه یابد بدان^۸ واسطه ضرورت گردد که بروات بحمل بر ولایات نویسند^۹ و دیگر بار عوانان بروات نوشتن اجازت یابند و دست^{۱۰} بدان دراز کنند و گستاخ گردند و بر همان شیوه و عادت قدیم عالم خراب گردانند و اموال خزانه بر قرار پیشین^{۱۱} منکسر و پای مال گردد و اخراجات مقرری ولایت نیز مانند عمارات و مرسومات و ادرارات و مساحات^{۱۲} و صدقات و غیرها تمامت ببهانه مال خزانه که هرگز نرسانند و دیگر عذرها و حکایات پوشیده چنانکه^{۱۳} عادت ایشان بوده معوق و در تاخیر اندازند و سال بسال بدین بهانه بسر برند و همه محروم مانند^{۱۴} و این قاعده که بمدتها و سعی بسیار تمهید کرده شده و علمیان بدان واسطه آسوده گشته اند باطل گردانند^{۱۵} بر ظلم حریص و دلیر^{۱۶} و بر رعایای عاجز مستولی شوند^{۱۷} و دیگر باره کار از تدارك بیرون رود و تمامت اموال و معاملات^{۱۸} منکسر و مستهلک گردد و راستی از میان برخیزد چنانکه تا غایت بوده و این معنی نه پادشاهان وقت و نه لشکر و^{۱۹} رعیت را موافق باشد و تدارك این معنی را چنان اندیشه فرمودیم کیچون بموجب قانون دیه بدیه و موضع

— مستحکم L. ins.: ۲ — بروات و التون تمغا S.: ۱
— ضرورت گردد بحمل بروات نویسند P. p.h.v.e.: ۳ — ۴ — ۵ — W. om.: ۴
— شود W.: ۷ — و دلیر W. om.: ۶ — T. ۴ — ۵ = L., P., W.; S. lac. —

بموضع^{۱۵} مفصل و مقرر و مقنن گشته تمامت کتب ولایات را در کتب خانه که متصل گنبد و خانقاه و ابواب البر است که^{۱۶} در تبریز ساخته ایم جمع گردانیده اند^۱ و بمعتبران سپرده و مرسوم ایشان داده تا محافظت نمایند و بر آن^{۱۷} وقفی معین کرده چنانکه در وقفیه آمده و لغت نامه نویسته تا هیچ آفریده آنرا باطل نکند و هر مشکل که من بعد^۲ افتد از آنجا^{۱۸} مطالعه نمایند و اگر کسی را شرط نامه یا لوحی که داده شده است ضائع گردد نسخه از آنجا بدهند تا ثواب باشد و نسخه از آن^{۱۹} در دیوان بزرگ و یکی در هر ولایتی و شرط نامه در دست قضاة و ارباب و رعایا نهاده فرمودیم تا بموجبی که مقنن گشته^۳ در^۴ هر دیهی و موضعی^۵ بر تخته یا^۶ سنگی یا صحیفه مس و آهن هر کدام که ایشان خواهند بنویسند و بر آن نقش کنند و اگر خواهند^{۲۱} بگچ^۷ کنده گری بنویسند و بر در^۸ دیه یا مسجد و^۹ مناره هر کدام که ایشان خواهند^{۱۰} بنویسند^{۱۱} و از آن یهود و نصاری بر در معابد و در دیه و موضعی که خواهند و از آن سحرانیشان میل بسازند بموجبی که^{۲۳} صلاح دانند و حکایات ولایات بموجب قانون و التون تغاء ما^{۱۲} که معین شده بی زیادت و نقصان بحضور قضاة^{۲۴} و سادات و ائمه و عدول و اکابر شهر آن نسخها بدهند و رعایای هر دیهی و موضعی و هر صنفی را که در آن ولایات مال^{۲۵} و متوجهات معین شده الزام کنند تا بزودی هر يك در مدت بیست روز تمامت بموجب قانون آن چنانکه ذکر رفته^{۱۳} ^{۲۶}بگچ و میخ^{۱۴} بر^{۱۵} مواضع مستحکم بکنند^{۱۶} چنانکه سالهای بسیار بماند و هیچ آفریده تغییر و تبدیل نکند^{۱۷} و موضعی که وجوه العین^{۲۷} مقرر باشد بر قرار وجوه العین و آنچه اجناس مقرر باشد بقرار^{۱۸} اجناس و هر يك^{۱۹} از آن اقسام بموجبی که میعاد مقرر^{۲۰} گردد^{۲۸} اداء آن واجب شود و مآخوذات تغارا نیز

— معین: ۳ L., P. — این بار: ۲ W. — گردانند: ۱ P. —
 — و هر دیهی و موضعی را: ۵ L. — در: ۴ S., P., W. —
 — یا: ۹ P. — کرده: ۷ P. ins. —
 — مناره و دیگر موضع (مواضع: W.) که ایشانرا اختیار باشد: ۱۱ L., P. om. —
 — و: ۱۵ W. — نوشته: ۱۳ L. ins. — مالی: ۱۲ P. —
 — مقدار: ۱۸ S. — نکنند: ۱۷ P., W. — نکند: ۱۶ P. —
 — معین: ۲۰ L., P., W. — بقرار اجناس و هر يك: ۱۹ W. om. —

حکایت چهاردهم در دفع تزویرات و دعاوی باطل و دفع خیانت بامانتان و نامتدینان^{۲۶۳} همچنین معین میشود تا بر قرار^۱ بر تخته نویسند و در هر قسمی از آن^۲ اقسام که بر تخته نویسند بر ظهر این یرلیخ مسوده نوشته شد تا دانند که هر قسمی از اموال مختلف که^۱ S. fol. 318 r. در ولایات مختلف الحال مقنن و معین گشته بر چه وجه می باید نبشتن و میعاد هر يك کدام وقت و قبض^۲ و تسلیم هر يك بر چه وجه و چگونه است باید که هر قسمی را چنانچه^۳ در مسوده مذکورست بر لوح نویسند^۳ تا بمیعاد موسم معین وجوه العین را روسا و رعایای هر دیهی و موضعی خویشتن برگیرند^۴ و بمیدان آورند چه مقرر چنانست که محصل خیمه در میان شهر زند و از ابتدای میعاد^۵ تا آن روز که مهلت داده باشد هر روز پنج نوبت^۴ یا وجوهات تمام یا فرعی بخزانهداری^۵ که در هر^۶ ولایت معین فرموده ایم بیارند و تسلیم کنند و قطعاً محصل از هیچ موضع چیزی دیگر باسم علوفه و خدمتی و غیره نگیرد^۷ و از دیوان بهیچ وجه برات و هیچ^۶ محصل بهیچ موضع و ولایت نفرستد^۷ و اگر رئیس و رعایا اهمال و تغافل ورزند و بمیعاد^۸ که معین شده وجوه نرسانند محصل ایشانرا بگیرد و بهر صد دینار اصل وجوه دیناری^۸ مجنایت بستاند و هر يك را^۹ که تقصیر کرده باشد^۹ هفتاد چوب بزند تا این قاعده و ضبط مستحکم بماند و فائده آن خاص و عام را شامل گردد و بواسطه^{۱۰} اهمال و تغافل و جهل چند کس معدود دیگر^{۱۰} عالمان در دست جور عوانان و بی دینان و خدانا ترسان نیفتد^{۱۱} اکنون چون^{۱۱} میعاد اموال وجوه العین و ارتفاعات که بموجب قانون مؤبد و مخلد مقرر و معین است بموجبی^{۱۲} که شرح آن داده آمد برین نسق معین شد^{۱۲}

— چنانکه: ۳ L., P. — بر قرار: ۱ L., P., W. om. —
 — (فرع: P.) و خزانهداری: ۵ S., L., P. — طبل زنند: ۴ L. ins. —
 — نفرستد: ۷ W. —
 — بار: ۱۰ L., P. add. — کرده باشند: ۹ L., P. —
 — و السلم: ۱۲ P. —

میعاد

وجوه العین هر ولایتی که اقسام آن مختلف است تا بهر موضع از آن نوع که مقتن گشته آن قسم را بر لوح نویسند و بدان موجب جواب گویند و برسانند

قوچچور ^{۱۳}	قوچچور	ماخوذات
^{۱۴} و متوجهات رعایای دیه نشین	و متوجهات صحرائیشان	تمغا بموجبی که هر يك علی
که عادت ^{۱۵} آنست که در سالی	که عادت آنست که يك	حده مناسب هر ولایت بر
بدو قسم می رساند	نوبت در اول سال	ظاهر نوشته شده بر لوح
^{۱۶} حرف	حرف	جواب گویند
^{۱۷} از جمله متوجهات يك نیمه دیگر	خراج	نویسند و بر در هر موضعی
^{۱۸} یکساله که مقرر	از ابتدای آفتاب و مالی که از قدیم باز	که بدان تمغا مخصوص باشد
^{۱۹} هر موضعی شده	باول میزان تا بوجوه العین مقرر بوده و	نهند تا بدان موجب بقسط
^{۲۰} يك نیمه آن	مدت بیست روز معین آنکه يك نوبت	برسانند و هیچ آفریده
نوروز ^{۲۱} جلالی تا	بتمام می رساند در اول سال برسانند از	بدعت و رسم محدث نهند
مدت بیست ^{۲۲} روز	اول نوروز جلالی تا	و مقاطعان بیهانه آنکه تمغا
بتمام می رساند	مدت بیست روز	زیادت کرده ایم زیادت از
		ماخوذات نستانند و رسم
		محدث نهند

خراج

وجوه العین بعضی موضع چنان مقرر شده که بوقت ارتفاعات صیفی بدهند مانند بغداد^۱ و غیره^۲ در بیست روز بدهند^۳

۱ W. ins. : و خراسان ۲ S. om. : ۲-۳-

حکایت چهاردهم در دفع تزویرات و دعاوی باطل و دفع خیانت بی امانتان و نامتدینان ۲۶۵

میعاد

و کیفیت قبض و تسلیم انواع ارتفاعات گرمسیر و سردسیر شتوی و صیفی و از آن بعضی بر دشتی که صیفی ندارد و شروط آن برین نسق و منوال

است^۱ که نوشته می شود و شرح داده^۲

S. fol. 318 v. تبعة^۳

ولایت گرمسیرات^۴ از شتوی و صیفی

شتویه

صیفیه

^۵ از گندم و جو و غیره آنچه مقرر از اجناس که بموجب قانون بیرون هر موضع^۶ باشد بیرون از موضوعات از موضوعات مقرر شده در^۷ ماه ... از اول^۸ ماه بچهارپای خود نقل کنند بچهارپای خود نقل انباری که در آن بانباری که^۹ در آن حدود معین شده حدود معین شده و تسلیم قابض کنند و تسلیم قابض کنند^{۱۰} و عادت مهلت و غایت مهلت آن بیست روزست آن بیست روزست

تبعة

^{۱۱} ولایات^{۱۲} سردسیرها صیفی و آنچه صیفی نداشته باشند لا شک شتوی بحسب نویسند^{۱۳} بموجب مقرر قانون

شتویه

صیفیه

^{۱۴} بموجب مقرر قانون بعد از بموجب مقرر قانون بعد از موضوعات^{۱۵} در ماه ... و تمام و کمال بچهارپای خود نقل کنند بانباری که در آن که در آن حدود^{۱۶} معین است حدود معین است و غایت مهلت^{۱۷} بیست روز مهلت بیست روز باشد^{۱۸}

۱ ولایت گرمسیر S. W. : ۴ - در W. : ۳ - ۱ - ۲ - L., P. om. : ۱

۲ کند L. ins. : ۷ - ولایت L., P. om., W. : ۶ - دو P. : ۵

۳ - در بیست روز W. : تا مدت بیست روز S. om., L., P. p.h.v.e. : ۹ - ۸ T. ۸

۴ W. add. : والسلام ۱۰

و همچنین در هر ولایت که بخواتین و شهزادگان و امرا^۱ داده شد و باقطاع لشکر^۲ سپرده اند^۳ و بوجه^۴ نامها^۵ و مرسومات^۶ و مساحات و احتسایات و انعامات و ادرارات و صدقات و اوقاف بتصرف هر کس داده ایم هم برین موجب^{۱۶} بموجب قانون لوح هر موضعی بنهند تا متصرفان مذکور بدل خود متوجهات دیوانی زیادت از آن نتوانند ستد^{۱۷} و اهل آن موضع نیز در زحمت نباشند چه باید که عدل پادشاه مانند آفتاب بهر موضع^۶ بر سر احوال عالمیان گردد^{۱۸} کالشمس فی کبد السماء و ضوءها * یغشی^۷ البلاد مشارقا و مغاربا *^{۱۹} و چون غرض در عهد همایون ازین معنی رفاهیت خلق و ضبط لشکر و حفظ ثغور و ترویج وجوه خزانه و بیت المال^{۲۰} و دفع مفسدان و دزدان و عوانان بود و تجربه رفت که رعایا خشنود و آسوده دعاگوی گشتند و تدارک این معانی که^{۲۱} ذکر رفت برین وجه کرده شد و مال باضعاف آن که پیش ازین بخزانه پدران ما می رسید حاصل می شود و احتیاج بمصدره^{۲۲} و مطالبی نه یقین که این معانی که ذکر رفت مناسب همه پادشاهان عادل^۸ و لائق رای و تدبیر امرا^{۲۳} و ارکان دولت و وزرا و نواب امین شفیق و^۹ کاردان هر دوری و زمانی باشد^{۱۰} کما قال سبحانه و تعالی^{۱۱} اِنَّ فِيْ ذٰلِكَ لَذِكْرًا لِّاُولٰٓئِی الْاَلْبَابِ مَا كَانَ حَدِیثًا یُّفْتَرٰی وَلٰكِنْ تَصْدِیْقًا لِّذِیْ بَیْنِ یَدَیْهِ وَتَفْصِیْلًا لِّكُلِّ شَیْءٍ وَهَدٰی وَرَحْمَةً لِّقَوْمٍ یُّؤْمِنُوْنَ S. fol. 319 r. و اگر از آن^{۱۲} تجاوز نمایند موجب بدنامی و عقاب ایشان گردد^{۱۳} و^{۱۴} اَبَتٰی وَاَزَآءَ ذٰلِكَ فَاُولٰٓئِكَ هُمُ الْعَادُوْنَ چه این خیر عام و ترتیب و ضبط جاری شد و رعایا و عموم خلق بدان واسطه در^۸ رفاهیت اند و اموال مقرر و معین گشت اگر ظالمی نیز روا دارد که تغییر و تبدیل کند از دود دل و تشنیع و فغان خلائق^۴ هراسان باشد چه عاقبتی وخیم^{۱۵} و دوزخی الیم تر از آن تصور نکنند و سِیَعْلَمُ الَّذِیْنَ ظَلَمُوْا اَیَّ مُنْقَلَبٍ یَّنْقَلِبُوْنَ و عالمیان نیز

— سپرده آمد : L., P. ۳ — لشکر : P. ۲ — امرا : W. ۱

— رسد بیت : P. ins. ۶ — نامها : W. ۵ — توجّه : L. ۴

— و : L., P., W. om. ۹ — عاقل : L., P. add. ۸ — قضی : P. ۷

— قال الله تعالى : W., کما قال سبحانه و تعالی : L. om. ۱۱ — آیه : P. ۱۰

— کما قال الله سبحانه و تعالی : W., آیه : P. ins. ۱۳ — از آن : P. om. ۱۲

— چه عاقبتی وخیم : W. om. ۱۵ — ف : W. ۱۴

حکایت چهاردهم در دفع تزویرات و دعاوی باطل و دفع خیانت بی امانتقان و نامتدینان^{۲۶۷}

بدان کار تن در ندهند و گویند و لَا تَلْبِسُوا الْحَقَّ بِالْبَاطِلِ وَ تَكْتُمُوا الْحَقَّ وَ اَنْتُمْ تَعْلَمُوْنَ لا جرم هر کس که تغییر و تبدیل کند در لعنت و سخط خالق و خلائق باشد^۱ قَمَنْ بَدَّلَهُ بَعْدَ مَا سَمِعَهُ فَاِنَّمَا اِثْمُهُ عَلٰی الَّذِیْنَ یَبْدِلُوْنَہُ اِنَّ اللّٰهَ سَمِیْعٌ عَلِیْمٌ^۸ و برین منوال یرلیخ بهمه ممالك روانه فرمودیم و این یرلیخ را جهب ولایت^۲ . . . فرستادیم تا از هر قسم از اقسام^۹ که مال و معاملات آن ولایت است بر موجبی که معین گشت و مسوده^{۱۰} هر يك بر ظهر این^۳ یرلیخ ثبت رفته آن قسم که مناسب^{۱۰} آن ولایتست بر لوح نویسند چنانکه شرح داده شد و بزودی ساخته گردانند^۴ هر که تقصیر کند در گناه^{۱۱} آید و کتب فی اواسط شهر الله الاصم^۵ رجب^۶ لسنة ثلث و سبعائة بمقام اولجایتو بونیوق^۷ . . . بهولان موران^{۱۲} وَالْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعَالَمِیْنَ وَالصَّلٰوةُ وَالسَّلَامُ عَلٰی خَیْرِ خَلْقِهِ مُحَمَّدٍ وَاٰلِهٖ^{۱۳} و اما از آن ولایاتی که حقوق و متوجهات دیوانی آن از ارتفاعات و وجوه العین است و اکثر آن مجرز^{۱۴} و مقاسمه حاصل می شد و غرض سبب حکام و عمال و متصرفان اموال در آن باب مجال تمام داشت^{۱۵} و رسوم و قواعد در هر عهدی احداث کرده بودند و کارکنان بسیار را باسامی مختلف منصوب گردانیده و اکثر^{۱۶} سالها وجوه بتقدمه خواستندی و بگاه تسعیر تکثیر و تثقیل تمام بر رعایا و مزارعان رفتی^۹ و انواع و اقسام آن^{۱۷} بظلمها زیادت از^{۱۰} آنست که در حصر گنجد آرا نیز در بغداد و شیزاز که دو ملک معظم است بغور رسیده تدارک و تلافی^{۱۸} فرمود و متوجهات را بموجب قانون معین گردانیدند و مواضع^{۱۱} بقضاة و مقاطعان بر سبیل تایید و تخلید دادند بر^{۱۹} وجهی که اموال باضعاف آنچه مستمی بود و نمی رسید می رسد و عموم ارباب و ملاک و رعایا آسوده و شاکرند^{۲۰} و دست حکام از مطالبات ناموخته بکلی کوتاه گشت و ظلم جوانان بیکبارگی مندفع شده و ذکر انواع خللها که^{۲۱} در

— گردانیده : W. ۴ — P. om. ۳ — فلان ولایت : P. ۲ — است : P. ۱

— . . . بونیوق : W., اولجایتو بونیوق : P. ۷ — المرجب : W. ۶ — الاصب : S., W. ۵

— اجمعین : W., الطیّین الطاهرین ربّ اختم بالخیر : L., P. add. ۸

— مواضع را : L., P., W. ۱۱ — W. om. ۱۰ — رفتندی : P. ۹

آن ملک بود و وجوه تدارك هر يك^۱ تمامت مشروح و مفصل در یرلیها که جهت^۲ آن ولایات نوشته اند^۳ مسطورست و نزد همگنان روشن و مشهور بدان سبب اختصار رفت حق^۴ تعالی این^۵ پادشاه عدل پرور دادگستر^۶ ابدالدهر از عمر و دولت تمتع دارد و ثنوبات این حسنات بروزگار همایون او که محسود دور^۷ دارا و اردوان و مغبوط عهد^۸ اردشیر و انوشیروان است در رساناد^۹ والسلام

حکایت

هفتم در محافظت و رعایت رعایا فرمودن^۹ و دفع ظلم ایشان

S. fol. 319 v.^۱ چون در فصول سابق انواع ظلم و تعدی و تطاول که بر رعایا می رفت و زحمتی که از هر گونه بایشان می رسید^۲ شرح داده شد مکرر نمی گردانیم^۳ و از آن حکایت بقیاس معلوم میشود که کلوخ و خاشاک را در نظر حکام و غیرهم^۴ اعتبار بود و رعایا را نه و خاشاک شوارع آن کوفتگی نمی یافت که رعیت و پادشاه اسلام غازان^۵ خان خلد^۶ سلطان از کمال معدلت بغور احوال رسیده تدارك آن^۷ فرموده از عین معدلت او همگنان آسودند^۸ چنانکه ذکر رفت و آنچه بدین فصل اختصاص دارد آنست که بهر وقت که مشاهده فرمود یا عرضه داشتند که^۹ از مقربان یا^{۱۰} لشکریان زحمتی یا ایذائی برعیتی رسیده و چیزی گرفته اند فی الحال فرمود تا بزخم چوب^{۱۱} و چاق^{۱۲} آرا باز گردانند بر وجهی که اعتبار عالمان باشد و هرگاه که بیماری بشکار برنشیند^{۱۳} چون محدود دیهی^{۱۴} رسند^{۱۵} فرماید تا گوسفند و مرغ و مایحتاج که جهت خاصه بکار آید تمامت بزر بخزند و همچنین از گله و خانه^{۱۶} مغولان هر چه يك دينار ارزد دوسه دينار بها بدهند^{۱۷} و مقصود آنکه تا دیگران چون آن معنی بینند حد خود را^{۱۸} بشناسند و از زور و زیادتی پرهیزند و اقتدا بدان طریقه محمود کنند و بهر وقت که رای اعلی را مصور گردد^{۱۹} که یکی از امرا

۱ W. om. — ۲ W. add. : کره — ۳ S. om. — ۴ S. om. — ۵ S. : دادگستر — ۶ S. : نمی گردانیم — ۷ W. : نمی گردانیم — ۸ S. : رعایا رعایت فرمودن — ۹ W. om. — ۱۰ P. : رسد — ۱۱ L. : برنشینند — ۱۲ P. om. — ۱۳ W. : — ۱۴ L. : — ۱۵ P. : — ۱۶ W. : — ۱۷ L. : — ۱۸ P. : — ۱۹ W. : —

و لشکریان در ولایتی زور رسانیده و زیادتی کرده امراء کوچک را در گناه آورده چوب زند^۱ و^۲ بزرگان را بازخواست و توبیخ فرماید و روزی فرمود که من جانب رعیت تازیك نمی دارم اگر مصلحت است^۳ تا همرا غارت کنم برین کار از من قادر تر کسی نیست باتفاق بغارتیم لیکن اگر من بعد تغار و آتش توقع دارید^۴ و التماس نمایید با شما خطاب عیف کنم^۵ و باید که شما اندیشه کنید چگونه^۶ بر رعایا زیادتی کنید و گاو و تخم ایشان^۷ و غلهها بخورانید من بعد^۸ چه خواهید کرد و آنچه شما ایشان را زن و بچه^۹ می زنید^{۱۰} و می رنجانید^{۱۱} اندیشه باید کرد^{۱۲} که زنان و فرزندان ما نزد ما چگونه عزیز اند و جگر گوشه از آن ایشان همچنین باشند^{۱۳} و ایشان نیز آدمیاند^{۱۴} چون ما^{۱۵} و حق تعالی ایشان را بما سپرده و نیک و بد ایشان از ما خواهد پرسید جواب چگونه گوئیم بوقتی که ایشان را می رنجانیم^{۱۶} جمله سیریم و هیچ خلل عائد نه چه واجب آید^{۱۷} و چه بررگی و مردانگی حاصل آید از رعیت خود رنجاندن الا آنکه^{۱۸} شومی بزه آن برسد و بهر کاری که روی آرند منجیح نیاید^{۱۹} باید که رعیت ایل از یاغی پیدا باشد و فرق آنست که رعایا^{۲۰} ایل از ما^{۲۱} ایمن باشند و از^{۲۲} یاغی نایمن چگونه شاید^{۲۳} که ایل را ایمن نداریم^{۲۴} و از ما در عذاب و زحمت باشند و هر آینه^{۲۵} نقرین و دعای بد ایشان مستجاب بود و از آن اندیشه باید کرد من شمارا همواره^{۲۶} این نصیحت میکنم^{۲۷} و شما متنبه نمیشوید بواسطه امثال این نصائح زحمتی که پیش ازین می رسانیدند از هزارا یکی آمده است^{۲۸} و^{۲۹} جمهور رعایای ممالک بدعای دولت درافزوده اند قرین اجابت باد^{۳۰} بحق الحق و عزته

۱ L. : خطابات عیف کنیم — ۲ P. : — ۳ L. : — ۴ L. : — ۵ L. : — ۶ W. : — ۷ W. : — ۸ S. : — ۹ L. : — ۱۰ L. : — ۱۱ W. : — ۱۲ L. : — ۱۳ S. : — ۱۴ L. : — ۱۵ L. : — ۱۶ L. : — ۱۷ L. : — ۱۸ L. : — ۱۹ L. : — ۲۰ L. : — ۲۱ L. : — ۲۲ L. : — ۲۳ L. : — ۲۴ L. : — ۲۵ L. : — ۲۶ L. : — ۲۷ L. : — ۲۸ L. : — ۲۹ L. : — ۳۰ L. : —

حکایت

هجدهم در باطل گردانیدن^۱ اولاغ و دفع ایلچیان و منع زحمت ایشان از خلق کردن^۲

^{۲۴} هر چند پادشاهان را^۳ فرستادن رسل و ایلچیان باطراف و جوانب ضروری باشد و امور مملکت بآن قائم و منتظم^{۲۵} تواند^۴ بود و لیکن معتاد آنست که ایشانرا جهت اخبار سلامتی و رسانیدن تحف و هدایا و جهت مهمات ثغور و کار^{۲۶} لشکر و اسرار ملکی فرستند و ظاهر باشد که در سالی چند نوبت جهت آن مصالح بفرستادن ایلچیان احتیاج افتد^۱ S. fol. 320 r. و پیش ازین بتدریج بجائی رسیده بود که تمامت خواتین و شهزادگان و امراء اوردو^۵ و امراء تومان و هزاره^۲ و صده و ششگان ولایات و قوشچیان و پارسچیان و اختاجیان^۶ و قرچیان و ایداجیان و دیگر اصناف که بهر شغلی^۳ منصوب بودند بهر مصلحتی اندک و بسیار ایلچی بولایات^۷ می فرستادند و تجیل خانهای مغول نیز جهت هر مهمتی میفرستادند^۴ و معتاد شده بود که مردم ولایات پسران خود را باینچویی و اورتاقی بخواتین و شهزادگان و امراء می دادند و اندک چیزی قبول می کردند و ایشانرا املاک و اسباب و معاملات و دعاوی بسیار بود و هر يك ایلچی می بردند و براه و بی راه مهمات^۵ خود می ساختند و غرمای ایشان از بسیاری زحمت و اخراجات بجان رسیدند و بناچار بحماییت دیگری^۷ می رفتند و ایلچی می شدند و مکافات و تلافی را بر سر آن جماعت می بردند و ایشان دیگر باره ایلچی می آوردند^۸ و همواره بواسطه آن قوم ایلچیان در آمد شد می بودند و حامیان از راه غیرت و تعصب بجد تمام ایلچیان متعاقب می فرستادند و طائفه دیگر آن بودند که شخصی وفات می یافت و ورثه او یا همدیگر نمی ساختند و هر يك بطمع^{۱۰} زیادت میراث بحماییت می رفتند و ایلچیان بر سر یکدیگر می بردند^۸ و مدته العمر بدان مشغول می شدند و مردم^{۱۱} دیگر بدیشان اقتدا می کردند تا عموم را پیشه گشت و طائفه دیگر رؤساء دیهها

۴ L. om. — پادشاهان ۳ S. — عالمان ۲ W. — ۱ S. om. —
بولایت ۷ W. — اختاجیان ۶ L. — اوردو ۵ S., W. om. —
می برد ۸ W. —

حکایت هجدهم در باطل گردانیدن^۱ اولاغ و دفع ایلچیان و منع زحمت ایشان از خلق کردن^۲ ۲۷۱ بودند که هر يك^{۱۲} حامی^۱ دیگر باید میکردند و بجهت منازعت ریاست ایلچیان بولایت می بردند و طائفه دیگر بیهائ^{۱۳} آنکه در فلان ولایت^{۱۳} تنگسوقها^۲ حاصل می توان کرد ایلچیان را می ستند و باضعاف^۳ اضعاف آنچه می آوردند اخراجات می انداختند^۴ و ایداجیان بعلت^{۱۴} ساختن تغار و آش و ساورین^۵ چندان ایلچی بولایتها میفرستادند که دواوین شهرها از ایشان پر می بود^۶ و امراء^{۱۵} سلاح و اخته و جانور و غیرهم همچنین^۷ و بجائی الحامید که در راه ایلچیان از کاروانی و تمامت مسافران زیادت^{۱۶} می بودند^۸ و اگر در هر یامی پنج هزار اسپ بستندی اولاغ ایشانرا کفایت نبودی لا جرم تمامت گلهای مغول^{۱۷} که در ییلاخ و قشلاخ می بستند^{۱۰} می گرفتند و بر می نشستند^{۱۱} و تمامت کاروان و مسافران که از اطراف ختای و^{۱۸} هندوستان و دیگر جوانب دور و نزدیک می آمدند و امراء و باسقاقان و ملوک و بیتکچیان و قضاة و سادات و ائمه^{۱۹} و ارباب حاجات را که باوردو آمدند می کردند پیاده می گردانیدند و اسپان ایشان می ستند و^{۱۲} ایشانرا بر سر راه^{۲۰} و بعضی را در مواضع مخوف با زحمت بهم می گذاشتند و از بسیاری ایلچیان که این حرکت میکردند بجائی رسید که دزدان و حرامیان^{۲۱} خود را بشکل ایلچیان می نمودند و بر سر راه آمده میگفتند که ایلچی ایم و اسپان ایشانرا بولاغ گرفته ناگاه ایشانرا^{۲۲} می گرفتند و می بستند^{۱۳} و رختها غارت می کردند^{۱۴} و بسیار بود که ایلچیان اولاغ از ایلچیان باز می گرفتند^{۲۳} بعلت آنکه راه ما بزرگترست^{۱۵} و بجائی رسید که هر آن کس که^{۱۶} تیغ و قوه زیادت داشت اولاغ دیگری^{۱۷} باز می گرفت^{۲۴} و چون دزدان برین معنی مطلع شدند با ایلچیان اندک تر از خود می گفتند که ما ایلچی ایم و بغلبه^{۱۸} اولاغ ایشان^{۲۵} باز گرفته^{۱۹} ایشانرا غارت می کردند و یرلیغها و پایزهای ایشان نیز می گرفتند^{۲۰} و چنان شد که اکثر

۳ P. — اضعاف — تنسوقها ۲ P. — حامی ۱ P. —
۶ - ۷ P. om. — ساوری ۵ P. — می انداخت ۴ S., P., W. —
می نشیند ۱۰ L. — مغولان ۹ L. — می بود ۸ S., W. —
ایشان می ستند و ۱۲ L. om. — بر می نشست ۱۱ S. —
رختها را غارت می کرد ۱۴ P., W. — بر می بست ۱۳ W. —
دیگر ۱۷ S., W. — هر آنکه ۱۶ L., P., W. — بزرگست ۱۵ L., P. —
می گرفت ۲۰ W. — ایشان باز گرفته ۱۹ W. om. — بغلبه ۱۸ W. —

دزدان^{۲۶} با پایزه^۱ و یرلیغ و کوتلهاء بر بسته بر سر راهها بدزدی می رفتند و بجیلت و مکر بهانه ایلچی گری کاروانیان^{۲۷} و ایلچیان را می زدند و چهارپای و رخت می بردند^۳ و ایلچیان باولاغ و علفه قانع نبودند و بهر کس که می رسیدند^{۲۸} با انواع بهانها خار و خاشه^۴ میکردند و انواع^۵ زحمت رسانیده مال^۶ می ستند و کوتالچیان^۷ ایشان جامه^{۲۹} و دستار مردم و هر چه می دیدند می ستند و متعمداً اولاغ زیادت می گرفتند و باز می فروختند^۸ S. fol. 320 v. و هر آنچه در دیهها می یافتند بطاول می بردند و اگر در روزی بده دیه و خیل خانه می رسیدند از تمامت آن^۹ مواضع^{۱۰} باضعاف آنچه راه و یاساق باشد علفه می ستند و چون از خورش ایشان زیادت می بود می فروختند^۹ و همواره کار ایشان آن بود که در راه معاملات علفه فروختن میکردند چندانکه^{۱۰} بازارگان^{۱۱} ختای^۴ و هند در ذهاب و ایاب نکرده باشند و از شرح این معانی معلوم میشود که در سالی چند هزار ایلچی^۵ آمدند کرده باشند^{۱۲} و چند اولاغ و علفه ستده و چند خلق را زده و آویخته و رنجانیده و چون همواره رعایا^۶ بجهت مطالبه علفه و متمسکات در دست ایشان بودند و در شب بنگهبانی چهارپای و رختهای ایشان^۷ مشغول عجب داشته می آید که آن قدر زراعت که قوت مردم از آن حاصل می شد چگونه میسر می گشته جز بر^{۱۳} برکتی که حق تعالی کرامت فرموده^{۱۴} و بندگان از رزق محروم نگردانیده حمل نمی توان کرد^{۱۵} و از کثرت آن^{۱۶} ایلچیان پراکنده بی راه^{۱۷} و بی بنیاد و آنکه هر جا می رسیدند میگفتندی که^{۱۰} پسر یا برادر فلان نویان^{۱۸} است و بفلان مهم نازک بزرگ^{۱۹} می رود و یاجحیان و حکام و رؤسا و رعایا دانسته^{۱۱} که جمله دروغ محض بیهوده است اگر

۱ L. om. : پایازه — ۲ L. : کاروان ایلچیانرا —
 ۳ W. : می برد — ۴ L. : خار خاشه — ۵ L., P. om. :
 ۶ L. add. : مبالغ — ۷ L., P. : کوتلچیان — ۸ W. : فروخت —
 ۹ W. : موضع — ۱۰ L. : چنانکه — ۱۱ L., P. : بازارگانان —
 ۱۲ L. : کرده باشد — ۱۳ P. om. : — ۱۴ L., P. : فرموده بود —
 ۱۵ P. : می توان کرد — ۱۶ L. om. : — ۱۷ P. om. : —
 ۱۸ L. : امیر تومان — ۱۹ L. : نویین —
 — بزرگ — ۱۹ L. om. : مهم نازک بزرگ —

حکایت هجدهم در باطل گردانیدن اولاغ و دفع ایلچیان و منع زحمت ایشان از خلق کردن^{۲۷۳} اتفاق^۱ ایلچی معتبر بکاری معظم^۲ رفتی بر کوتلچیان قیاس دیگران^{۱۹} او را در نظر مردم زیادت وقتی نبود و در دلهها او را اعتبار^۳ نه و بدین اسباب هیچ حرمت ایلچیان^{۱۳} نمانده بود و نزد همگنان بترین خلق ایشان بودند^۴ و چون ایلچیان حقیقی را بسبب اشتباه وقتی^{۱۴} نمانده بود اولاغ یامها بایشان نرسیدی یا لاغر بودند و مسافران و صحرانشینان هراسان شده بودند^{۱۵} و ممر^۵ راه^۶ انداخته و منزل^۶ در میان کوهها ساخته بدان سبب بهر وقت که ایلچی جهت مصالح ملکی که نازک^{۱۶} باشد^{۱۶} آمدی از آن مدت که باید که برسد بدو سه چندان توانستی رسید^۷ و هر آینه خللهها از آن تولد کردی و همواره^{۱۷} بجهت لاغری اسپان یام بازخواست یاجحیان بایستی کرد و با آنکه در هر یامی پانصد سر اسپ بستندی^{۱۸} هرگز دو اسپ فریه که ایلچی یارالتو^۸ بر نشیند موجود نبود و بیرون از آن که در هر شهری چندین تومان مال^{۱۹} در وجه یام و اخراجات ایلچیان^۹ مجری می داشتند مبالغ مال دیگر حکام ولایات بدان علت از رعایا می ستند^{۲۰} و بعضی خرج میکردند و بعضی می بردند^{۱۰} و تمغاها که قدرترین اموال ممالکست در تمامت ولایات همواره در وجه^{۲۱} خرج ایلچیان^{۱۱} نهاده بودند و نقل^{۱۲} ایشانرا کفاف نه و حکام^{۱۳} حوالت علوفات بر تمغا^{۱۴} کردند^{۱۵} و بگریختندی^{۱۶} و چون همه کافی^{۱۷} نمی بود تمغاجی نیز پنهان شدی^{۱۸} و میان ایلچیان خصومت افندی و عاقبت آنکه غالب آمدی^{۲۳} وجوه یوردی و چون اعتبار غلبه تبع داشت جهد میکردند تا نوکر بسیار بریشان جمع می شدند^{۱۹} از خویشان و دوستان^{۲۴} نوکر میخواستند و در راه از هر جنس مردم را پیش خویش می بردند و رنود و او باش در پیش^{۲۰} ایشان^{۲۵} می افتادند و چنان شد که ایلچی^{۲۱} که او را

۱ L. : اتفاق — ۲ T. = P., W.; L. : ایلچی معتبر بکاری معظم —
 ۳ L., P. : اعتباری — ۴ L. om. : — ۵ S., W. : بی راه —
 ۶ L. om. : منزل — ۷ P. : نتوانستندی رسید — ۸ W. om. : ۸ — ۹ —
 ۱۰ W. : می برد — ۱۱ L. : در وجه ایلچی و خرج ایشان —
 ۱۲ L., P. : تمغاجی — ۱۳ P. : حکم — ۱۴ L. : و تمغاجی بگریختی —
 ۱۵ P. ins. : — ۱۶ P. om. : ۱۶ — ۱۷ W. : تمام —
 ۱۸ L., P. : در پی — ۱۹ S. : می شد — ۲۰ L. : ایلچی را —
 ۲۱ L. : —

پادشاه و امراء بزرگ شناسند باندك مصالحتی که رفتی دویست و سیصد^{۲۶} سوار با خود می برد و بعضی که معروف و مشهورتر می بودند تا^۱ با پانصد سوار و هزار سوار می رفتند و گاهی بود که^{۲۷} در شهری بدیوان^۲ قرب دویست صدلی از آن ایلچیان نهادندی و حکام گفتندی که مهم هر کدام که^۳ ضرورت ترست^{۲۸} بیشتر بسازیم ایلچیان بدان سبب با همدیگر خصومت میکردند و آنکه غالب می آمد حکام بحایت او از دست دیگران^{۲۹} خلاص می یافتند و اندك مهلتی بوی میدادند و خدمتی از آن او می کردند^۴ و روزگار می گذرانیدند^۵ و در آخر S. fol. 321 r. سال تمامت آن ایلچیان کارها ناساخته و اخراجات نهمار^۶ انداخته مراجعت نمودندی و انواع خلل و مضرت^۷ که بواسطه ایلچیان واقع می گشت^۷ زیادت از آن بود که شرح توان داد پادشاه اسلام^۸ خلد سلطانه^۹ از کمال^۹ معدلت تدارك آن معانی واجب دانست و فرمود که امری که بتدریج مضرت آن چنین معظم^{۱۰} گشته و عموم مردم بدان معتاد شده اند^{۱۰} دفع آن دفعه^{۱۰} واحدت^{۱۰} نتوان کرد بطریق تأتی میسر شود^{۱۱} و تدارك آغاز کرده در سال^{۱۲} اول فرمود که مارا یابی مفرد باید نهاد که ایلچیان یارالتوجهت معظمت امور^{۱۲} ملك و مهمات ثغور بدان روند و هیچ^{۱۳} آفریده دیگر بر آن اسپان^{۱۳} نشینند تا آن ایلچیان از دیگران ممتاز باشند^{۱۴} و زود بمقصود رسند و یزلیغ شد که^{۱۵} در راههای معظم ضروری بهر سه فرسنگ یابی بنهند و یازده سراپ فریه در آن بسته و در بعضی مواضع که^{۱۶} چندان ضرورت نبود کمتر و فرمود که تا نشان بخط مبارك و التون تمغاء خاصه نباشد آن^{۱۶} اولاغ بکسی ندهند و هر یابی را^{۱۷} بامیری بزرگ سپرد و در وجه مصالح آن ولایات معین را با تصرف ایشان داد چنانکه وجوه زیادت از مایحتاج بود^{۱۸} تا بهانه نماند و فرمود که جهت آن وجوه بشا زیادت میدهم تا هیچ تقصیر واقع نگردد و زوائد شما در وجه مصالح خود^{۱۹} صرف

۱ L., P., W. om. — ۲ P. om. — ۳ L., P. om. —

۴ L., W.: می کرد — ۵ W.: می گذرانید — ۶ L., P.: بسیار —

۷ W.: می شد — ۸ W. add.: غازان خان et om. — خلد سلطانه —

۹ W.: کمال — ۱۰ L.: معتاد شده — ۱۱ L., P., W.: کرد —

۱۲ L., P.: مصالح — ۱۳ L.: بدان نشینند — ۱۴ W.: باشد —

۱۵ W.: تا — ۱۶ W.: از —

حکایت هجدهم در باطل گردانیدن اولاغ و دفع ایلچیان و منع زحمت ایشان از خلق کردن^{۲۷۵} کنید^۱ و هر روز اتفاقی بر نخیزد که وجه زیادت از مایحتاج است و آن کار را منعص دارد یا بدیگری باید^{۱۲} داد و یام بی ضبط گردد چون امراء بزرگید^۲ زیادت^۳ وجوه دریغ نیست شما نیز باید که آن مهم را مرتب دارید^{۱۳} و چون ضرورت بود که امراء سرحد باعلام احوال ایلچی بدان یام فرستند هر يك را چند مکتوب بشان معهود^{۱۴} و التون تمغای خویش بداد بعضی بدو اولاغ و بعضی سه و چهار تا بایلچیان میدهند و یامچیان را معین باشد^{۱۵} که بغير از آن نشان^{۱۵} اولاغ نمی باید داد و بعد از آن فرمود که غرض از ایلچی یارالتو آنست که زود رسد اگر نیز نویین زاده باشد زیادت^{۱۶} از چهار اولاغ برنشینند و فرمود که اگر کار بغایت بتعجیل^{۱۷} باشد مکتوب بنویسند و مهر کرده بردست اولاغچیان آن یامها^{۱۷} روانه^{۱۷} گردانند تا می دوانند و بر سر مکتوب نویسند که از فلان جای بفلان جای^{۱۸} و بهرامیر^{۱۹} سرحدی تمغای سواری^{۱۸} داد تا بر آن مکتوب زند و یامچیان راه داند که از پیش اصل روان^{۱۰} شده و چون بهر سه فرسنگ یابی هست و^{۱۹} اولاغچیان مختلف دوانند^{۱۱} در شبانروزی شصت فرسنگ دوانند و خبرهای تعجیل بسچهار روز از خراسان بتبریز^{۲۰} می رسد و اگر ایلچی می آید بشش روز بیشتر نمی تواند رسید و در هر یابی دو نفر يك نیز ترتیب فرمود تا اگر مهمات^{۲۱} ولایات باشد تمغای پیکی بر سر مکتوب مهر کرده زنت و بنویسند که از فلان موضع بفلان موضع روانه شد و تجربه^{۲۲} رفت و پیکان در شبانروزی اولاغ باولاغ سی فرسنگ می دوانند و هر^{۱۲} خبر که می باشد باندك زمانی می رسد^{۱۳} و^{۲۳} بعد از مدتی فرمود که کزیکتanan و ملازمان حضرت ما که شب^{۱۴} و روز در گرما و سرما بشکار و جنگ ملازمت^{۲۴} می نمایند باولاغ و علوفه خود برمی نشینند و کسانی که بعمل روند چرا باید که بدولی بروند^{۱۵} و علونه ستانند^{۲۵} و چون بولایت رسند فرع تعهدات در وجه اخراجات نهند و چون معقول بود

۱ W.: کنند — ۲ W. om.: بزرگ — ۳ P. om.: وجوه — بزرگید زیادت وجوه —

۴ L. om.: باشد — ۵ L. om. — ۶ L., P.: تعجیل —

۷ L.: نامها — ۸ L. om.: جای — ۹ L.: امیری —

۱۰ L.: دیوان — ۱۱ W.: دوانید — ۱۲ P. ins.: چند —

۱۳ L.: می رسانند — ۱۴ L.: در شب — ۱۵ W.: نروند —

و حکم یرلیغ در آن باب بنفاد^{۲۶} پیوست مدتی برین موجب مقدر بود و یامهای تومان باطل گشت و مالی که در وجه آن صرف می شد با خزانه آمد^{۲۷} و چون ایلچیان را که پادشاه می فرستاد اولاغ نبود دیگران چگونه ستدندی و نیز فرمان شد که بغیر از بندگی حضرت هیچ آفریده ایلچی نفرستد^{۲۸} بدان سبب ایلچی دیگران منافع شد و حکم رفت که اگر کسی ایلچی جهت مصلحت خویش بولایتی یا جائی برد^۱ اورا علفه ندهند و حکام آنجا S. fol. 321 v. آنکس را بگیرند و مقید و محبوس گردانند چون چنین بود کسانی که مهمات خود را درخواست ایلچی میکردند ترك کردند^۲ بعد^۳ از آن فرمود که ایلچیان که بولایت می روند ایشانرا وجه علفه^۴ راه از خزانه بدهیم بمقدار آنچه مدت^۵ رفتن و آمدن تا^۶ در هیچ موضع نستانند^۷ و چون بآن موضع رسند از فرع معین خورند و هر ایلچی که بولایتی نامزد گشت وجه علفه^۸ راه تقد از خزانه بوی دادند و این^۹ معنی در^{۱۰} همه ولایات و مواضع مشهور گشت و چون ایلچیان را^{۱۱} که بفرمان پادشاه^{۱۲} خلد ملکه^{۱۳} می رفتند راه علفه^{۱۴} نستاندن^{۱۵} نداشتند مردم^{۱۶} بدیگران چگونه^{۱۷} دادندی بدان سبب درین دو سال در تمامت ممالک مؤنت اولاغ و علفه ایلچیان از شهرها و دیهها^{۱۸} و خیلخانها^{۱۹} مرتفع گشت بلکه در ممالک هیچ آفریده ایلچی را نمی بیند چه ایلچیان که به بنچک^{۲۰} یام می دوانند شبانروزی در^{۲۱} قطع مسافرت می باشند و ایشانرا پروای اندک غدائی خوردن نه و از آن ولایات در سالی کمایش سی ایلچی همانا روانه^{۲۲} می شوند^{۲۳} و چون حکم نیست که در راه علفه نستانند کس ایشانرا از دیگر مسافران باز نداند و^{۲۴} بواسطه چنین عدلی شامل عموم^{۲۵} خلق در آسایش اند مغولان و صحرائشان در یورتها^{۲۶} فارغ و تجار و صادر و وارد در راهها ایمن^{۲۷} و سکان شهرها و دیهها از سر^{۲۸} فراغت بعبارت

— مدتی W.: ۴ — علفه L.: ۳ — گرفتند L., P.: ۲ — رود L.: ۱
— همه L. ins.: ۷ — علفه L., P.: ۶ — L. om.: ۵
— پادشاه اسلام خلد سلطانه L. add.: ۹ — ایلچیان L.: ۸
— علفه W.: ۱۱ — خلد ملکه W. om.: ۱۰
— چون L.: ۱۳ — علفه خوردن S., L., W.: ۱۲ T. = P.:
— می شد P.: ۱۶ — L. om.: ۱۵ — و خیلخانها P. om.: ۱۴
— (p. ۲۷۷) ۱ — ۱۹ P. om.: ۱۹ — توپا L.: ۱۸ — نداشتند L.: ۱۷

و زراعت مشغول و تمامت با زن و بچه^۱ از میان دل و جان دعای دولت پادشاه میگویند مستجاب باد^۲ و فرمود^{۱۱} که اگر وقتی از راه ضرورت اولاغی چند اسپ یا درازگوش بجاعتی باید داد تا از ولایتی بولایتی روند بهای آن بایشان دهند^{۱۲} تا ملک ایشان باشد و قطعاً اسم اولاغ در میان نبود و پیش ازین قوشچیان و پارسچیان جانور و فهد از ولایت باولاغ می آوردند^{۱۳} فرمود تا بهای چهارپای و علفه^۳ و علفه آمدشد بایشان دهند تا در راه هیچ نستانند و چهارپای که بعد از^{۱۴} وصول مانده بود^۴ از آن ایشان باشد^۵ و بدین تدبیرات ملک معمور گشت و از نو^۶ نوایی و آیدنی یافت و اموالی که در وجه^{۱۵} یامها و اخراجات ایلچیان معین بود یا زیادتی می ستدند با خزانه می آید و آنچه بدان^۷ بهانه از رعایا تلف می شد بخداوندان آن^{۱۶} می ماند^۸ ایزد تعالی برکات این معدلت بایام همایون در رساناد^۹ مننه و جوده و لطفه و کرمه

حکایت

نوزدهم در دفع دزدان و راهزنان و محافظت راهها ازیشان^{۱۰}

بر عالمان پوشیده نیست که پیش ازین تطاول و استیلاء راهزنان و دزدان تا چه غایت بود و با آنکه انواع ایشان^{۱۸} از مغول^{۱۱} و تازی^{۱۲} و مرتد و کرد^{۱۳} و لور^{۱۴} و شول و شامی^{۱۵} هر چه تمامتر بودند^{۱۶} غلامان گریخته نیز با ایشان می پیوستند^{۱۹} و رنود و اوباش شهرها پیش ایشان^{۱۷} می رفتند و بعضی روستائیان و اطراف نشینان با ایشان یکی می شدند و قلاوژی^{۲۰} می کردند^{۱۸} و در تمامت شهرها جاسوس داشتندی تا از عزیمت اصناف مردم ایشانرا خبر کنند و بعضی دزدان که^{۲۱} مدتها راه می زدند و بآن کار شهرت می یافتند

— باشد L., W.: ۴ — علفه L.: ۳ — P. om.: ۲ — ۸ —
— بهانه W. om. et exhibet: ۷ — L. om.: ۶ — بود L., W.: ۵ —
— از ایشان L., P.: ۱۰ — P., W. om. verba sequentia: ۹ — ۲ v. ۸ —
— کردان P.: ۱۳ — L. om.: ۱۲ — مغولان P.: ۱۱ —
— بود W.: ۱۶ — L., P. om.: ۱۵ — P. om.: ۱۴ —
— می رفتند T. = L., P.; S., W.: ۱۸ — پیش ازین P.: ۱۷ —

اگر وقتی در می افتادند طائفه ایشان را حمایت می کردند^{۲۲} که چنین بهادر را^۱ چگونه توان کشت او را تربیت باید کرد بدان سبب دیگر دزدان چیره^۲ و دلیر^۳ می شدند^{۲۳} و با آنکه یاساق پیشینه آن بود که بهر وقت که دزد درآید کاروانی و ایلچی و رهگذری تمامت متفق باشند و ایشانرا دفع کنند درین مدت چون دزدان براه می آمدند آن اقوام مدد هم دیگر نمی کردند^۴ و اکثر^۵ آن بودی^{۲۵} که دزدان حال آن طائفه مشروح^۶ می دانستند و می شناختند^۷ و بانگ زدندی که مارا با آنانکه^۸ چیزی ندارند^{۲۶} یا کمتر دارند کاری نیست آن جماعت جدا شدند و دزدان دیگرانرا می زدند و می کشتند^۹ و S. fol. 322 r. اگر در حوالی خیلی یا دیهی یا^{۱۰} شهری راه زدندی هر چند نزدیک بودی و دفع آن ممکن اهل آن موضع^۲ در میان نمی آمدند بلکه بجائی الحامیده بود که دزدانرا^{۱۱} در میان هر قومی از صحرائشینان و دیه نشینان دوستان^۳ و شریکان بودند و بسیاری مردم بر آن واقف و اظهار نکردندی^{۱۲} بسبب آنکه حمایت ایشان خلاص می شدند و آنکس که سر ایشان فاش کرده بود دیگر از خوف و وحشت دزدان معاش نمی توانست کرد^{۱۳} و اگر^{۱۴} احیاناً بظهور پیوستی^{۱۵} در بندگی^{۱۶} بمحلّ عرض نرسیدی^۴ و بمدد رؤسا و بعضی کدخدایان دیهها که آشنا و دوست ایشان بودند در فصول سال مایحتاج ایشان از همه وجوه معدّ بودی^۵ و بسیار^{۱۷} بسیل مهمانی بخانههای آن جماعت رفتندی^{۱۸} و بهنگام خوف پیش آن جماعت گریختندی و در شهرها نیز آشنایان^۹ داشتند که قماشهای ایشان می فروختند و وقتها يك دو ماه با ایشان معاشرت کردند و زرهای دزدیده با هم دیگر^۷ خوردندی و استیلای دزدان تا غایتی بود که ناگاه در شب خانه

— دلیرتر L.: ۳ — خیره W.: ۲ — بهادری را P., W.: ۱ —
— اگر L.: ۵ — مدد یکدیگر میکردند L.: ۴ —
— می ساختند L.: می شناخت S., W.: ۷ — و مفصل P. add.: ۶ —
— L., W. om.: ۱۰ — می کشت W.: ۹ — با آنکه L.: ۸ —
— L., W. om.: ۱۲ — ۱۳ = P.; S., L., W. om.: ۱۱ — دزدان L.: ۱۱ —
— امرای L. add.: ۱۶ — اکثر آن بودی که P. ins.: ۱۵ — چه P.: ۱۴ —
— رقی L.: ۱۸ — بسیاری L.: ۱۷ —

حکایت نوزدهم در دفع دزدان و راهزنان و محافظت راهها ازیشان ۲۷۹

امیری را کبس کرده^۱ غارت کردند و تتغاولان و^۸ راهداران زیادت از آن نمی کردند^۲ که هر چه میخواستند از راه گذریان می ستدند و کاروانرا بهانه آنکه دزد و بلارغو^۹ در میان شما باشد موقوف می گردانیدند تا دزدان آگاه می شدند و براه می آمدند^۳ و چون دزدان کاروانی را زدندی^۴ هرگز بر عقب دزد^۵ رفتندی و صادر و وارد را هرگز^۶ از دزدان چندان^۷ پریشانی نبود که از تتغاولان و راهداران چه مضرت^{۱۱} دزدان احیاناً اتفاق افتادی و از آن ایشان در هر منزلی بدو موضع^۸ در دست ایشان گرفتار می شدند و ای بسا^{۱۲} کاروان که راههای مجهول بغایت دور پر مشقت اختیار کردند تا از دست شناقص تتغاولان و راهداران^۹ خلاص^{۱۳} یابند^{۱۰} پادشاه اسلام^{۱۱} خلد سلطانۀ تدارك این معنی را لازم شمرده اول حکم فرمود که هر آفریده که بهنگام هجوم دزد از همراهان^{۱۴} جدا شود و با اتفاق دیگران بدفع مشغول نگردد گناهکار باشد و عهده خون و مال رفیقان بر وی دیگر فرمود که هر موضع^{۱۵} از خیل خانه و دیه که با آنجا که^{۱۲} راه زده باشند نزدیکتر باشد^{۱۳} عهده بی بردن و دزد بادید کردن^{۱۴} بریشان باشد بتخصیص^{۱۶} چون ایشانرا خبر کرده باشند اگر شب بود^{۱۵} و اگر بروز^{۱۶} سوار و پیاده بر عقب بروند تا وقتی که بادید کنند دیگر^{۱۷} فرمود که هر آفریده از مغول و مسلمان^{۱۷} در خیل خانه و دیه و شهر که^{۱۸} با دزدان متفق بوده باشد^{۱۹} و ظاهر گردد او را^{۱۸} بی محابا^{۲۰} یاسا رسانند و بدین مهم امیر ایقول را^{۲۱} که از مقرّبان حضرت است و مشهور بآنکه روی و دل نیند و قطعاً^{۲۲} محابا نکند^{۲۳} نامزد گردانید^{۲۰} تا بسیاری از آن طائفه^{۲۱} دزدانرا

— نبود P.: ۲ — خانه امیری فرو گرفتندی P. p.h.v.e.: ۱ —
— آگاه می شدند و کمین ایشان می کردند و راه ایشان می گرفتند P. p.h.v.e.: ۳ —
— وارد S.: ۶ — دزدان P.: ۵ — T. ۳ — ۴ = P.; S., L., W. om.: ۴ —
— دو کُرت et add.: در هر موضع بهر منزلی P. p.h.v.e.: ۸ — آن W.: ۷ —
— تتغاول و راهدار P., W.: تتغاول و راهداران L.: ۹ —
— W. om.: ۱۲ — L. om.: ۱۱ — یابد S., L., P.: ۱۰ —
— عهده دزد بادید کردن P. p.h.v.e.: ۱۴ — بود L.: ۱۳ —
— تازیك W.: ۱۷ — با روز P.: ۱۶ — W. om.: ۱۵ —
— L. om.: ۲۰ — ... بوده باشند L.: ۱۹ — W. om.: ۱۸ —
— نکند W.: ۲۳ — L. om.: ۲۲ — ایقول W.: ایقول را P.: ایقول S.: ۲۱ —

بگرفت و جمله را^{۲۲} بیاسا رسانید^۱ و اندکی بگریختند چنانکه هرگز پیدا نشدند و از آن جمله که بدست او افتادند بعضی را بیاسا رسانید^۲ و بعضی را^{۲۳} دوشاخ کرده بیاورد S. fol. 322 v. و اتفاقاً را که دلالت امیر ایتقول کرده بود و آن جماعت را می شناخت او را^۳ ترخان فرمود^۴ و یرلیخ فرمود تا همواره بتفحص^۵ مشغول باشد و چون پسندیده داشت که امیر ایتقول آن جماعت را بیاسا رسانیده بود اموال و چهار پای^۵ ایشان^۶ تمامت بوی بخشید و فرمود تا هر آفریده^۷ که بقدر جلبوری^۶ بدزدد او را بیاسا رساند بدان^۷ واسطه چندان بیم و سیاست^۸ در ممالک ظاهر شد که من بعد هیچ آفریده با دزد متفق نیارست شد و دزدان چون دانستند که یار و اسباب و مقام دست^۹ نخواهد داد دزدی کم کردند و بقدر اینی پیدا شد بعد از آن فرمود تا در تمامت ممالک^۸ راهها^۹ بهر موضع که مخوف باشد^{۱۰} راهداران معین بنشینند بهر چهار سر دراز گوش که بربسته کاروان باشد نیم آنچه و بهر دو سر شتر نیم آنچه باسم^۷ باز بستاند و قطعاً زیادت نگیرند و از چهار پایان تهی و آنچه ماکولات و غله نقل کنند هیچ چیز نخواهند^۹ و اگر^۸ قطع افتد هر راهدار که بآن موضع نزدیکتر باشد دزد را بدست آورد و الا از عهده مال بیرون آید و بدین^{۱۰} موجب^۹ حجت از تمامت باز گرفتند و جمله راهداران را بامیر بورالنی^{۱۱} پسر امیر جنقور^{۱۲} سپرد^{۱۳} که در دور ارغون خان امیر بزرگ^{۱۴} متغولان بود^{۱۵} و فرمود تا او نیز^{۱۵} هر راهی بشخصی معتبر سپارد و سبب آنکه تا راهداران در مواضع که^{۱۱} ایمن باشد و جایهای آسان بنشینند که مواضع مخوف را معطل گذارند^{۱۶} و نیز زیادت از ضروری نشینند^{۱۷} فرمود تا احتیاط کرده در مواضع ضروری میلهها بسنگ و کج بسازند و لوحی که

۱ P. om. : — و جمله را بیاسا رسانید — ۲ T. ۱ — ۲ = P.; S., L., P. om. —
 ۳ S., L., P., W. om. — ۴ W. : — کرده — ۵ L., P., W. : — چهار پایان —
 ۶ P. : — حلبری — ۷ P. : — و بدین — ۸ L. : — در تمامت راهها : —
 ۹ P. : — نستانند — ۱۰ P. : — برین — ۱۱ L., P. : — بورالنی : —
 ۱۲ P. : — حصور : W. : منقور — ۱۳ S. om. —
 و با او گفت تا راهداران بکسان معتبر سپارد و فرمود : exhibit ۱۶ — ۱۴ P. pro —
 که راهداران بمواضع مخوف نشینند و بمواضع ایمن و جایهای آسان مقام کنند و مواضع — بنشینند : ۱۷ W. — ۱۵ L. om. — مخوف را معطل گذارند

ذکر عدد راهداران آن موضع^{۱۸} و شرائط یاساق که درین باب معین است بر آنجا نوشته باشند در آن میل محکم کنند تا بیرون از آن مواضع^{۱۹} و عدد معین نشینند و زیادت مقرر نستانند و آنرا نام لوح عدلست و حال آن واضح و لائح^۱ و پیش ازین^{۱۵} هر آفریده^{۱۵} که از خیل خانها بودند و میخواستند که^۲ بر سر راهها^۳ می نشستند و بعثت توتغولی باج می ستدند این^{۱۶} زمان چون بر لوح نوشته که هر آفریده که بیرون ازین مواضع بنشیند دزد باشد هیچکس از مغول و تازیك^۴ جای^{۱۷} دیگر نمی یارست^۵ نشست و درین دو سال که این یاساق فرمود در ممالک اندک راهی زدند و اگر احیاناً اتفاق^{۱۸} افتاد دزدان را با مال بهم بدست آوردند^۶ و بیاسا رسانیدند و بدین واسطه عموم آن قوم^۷ ترك آن شیوه^{۱۹} گرفتند^۸ و اینی راهها ظاهر گشت دیگر فرمود که هر کاروان و راهگذری که در راههای^{۲۰} بزرگ نزدیک دیهی یا خیل خانه فرو خواهند آمد^۹ پیشتر از اعیان آن قوم پرسند^{۱۰} که درین حوالی دزد هست یا نه اگر گویند هست داخل خیل خانه^{۱۱} فرو آید و باید که ایشان مانع فرو آمدن نشوند و اگر گویند دزد^{۲۲} نمی باشد و ایشان بصحرا فرو آیند و اتفاقاً چیزی بیرند در عهده آن قوم باشد لیکن این حکم در حدود شهرها^{۲۳} نرفته که در آن مواضع^{۱۲} متعذر باشد و چون راهداران بدین^{۱۳} موجب مرتب گردانیدند و مفصل اسامی راهداران^{۲۴} و امراء ایشان پیش امیر بورالنی آوردند قرب يك تومان آدمی که لشگری تمام بودند^{۱۴} بدین مهم مشغول اند^{۲۵} و حکم است که بکاری دیگر نروند و محافظت سر و اموال جمهور مسافران میکنند بر وجهی که تمامت^{۲۶} از سر فراغت آمد شد می توانند کرد و^{۱۵} باخلاص هر چه تمامتر دعای دولت میگویند باجابت مقرون^{۱۶} باد^{۱۷}

۱ L., P., W. : — ظاهر — ۲ S., L., P., om. : — و میخواستند که — W. exhibit : —
 ۳ W. : — راه — ۴ L. : — تازیك — ۵ L., P., W. : — چهار پایان —
 ۶ P. : — حلبری — ۷ P. : — و بدین — ۸ L. : — در تمامت راهها : —
 ۹ P. : — نستانند — ۱۰ P. : — برین — ۱۱ L., P. : — بورالنی : —
 ۱۲ P. : — حصور : W. : منقور — ۱۳ S. om. —
 و با او گفت تا راهداران بکسان معتبر سپارد و فرمود : exhibit ۱۶ — ۱۴ P. pro —
 که راهداران بمواضع مخوف نشینند و بمواضع ایمن و جایهای آسان مقام کنند و مواضع — بنشینند : ۱۷ W. — ۱۵ L. om. — مخوف را معطل گذارند

حکایت

بیستم در خالص گردانیدن عیار زر و تقره بر وجهی که هرگز نبوده^۱ و بهتر از آن ممکن نیست

S. fol. 323 r.^۱ پوشیده نیست که از قدیم الایام تا این غایت در هیچ عهدی^۲ سکه تمامت ممالك بنام پادشاهی که ممالك تمامت^۳ بوده نبوده^۴ بتخصیص در ادواری که این ممالك در دست چند پادشاه و سلطان بود و همواره عیار^۵ زر و تقره مواضع مختلف^۶ بودی و در چند مملکت نیز که خواسته اند تا ضبط کنند و عیار متساوی گردانند هر چند حکم رفته بموجب^۷ فرموده تمشیت پذیرفته^۸ و ضبط آن نتوانسته اند و شک نیست که یکی از نوامیس پادشاهان اینست که^۹ خطبه و سکه بنام ایشان باشد و تا غایت در روم و فارس و کرمان و گرجستان و ماردین سکه بنام^{۱۰} ملوک و سلاطین آجا می زدند و بیارها^{۱۱} متفاوت و در چند موضع که در عهد ارغون خان و گیخانو^{۱۲} یرلیغ شد که در آجا تقره ده نه عیار زنتد آن اسم بود ولیکن ده هفت^{۱۳} و هشت زیادت نه و آنچه روم^{۱۴} که نسبت بهتر از آن دیگر مواضع می بود^{۱۵} بجای رسید که در ده دینار دو دینار تقره زیادت عیار نداشت^{۱۶} باقی تمامت مس و بکرات ایلچیان مغول با بیتکچیان تازی که جهت تفحص عیار از حکم یرلیغ بولایات می رفتند^{۱۷} و اخراجات وافر می انداختند^{۱۸} و بخدمتی^{۱۹} در آمده هیچ مجرمی را بازخواست نمی کردند و شرم نداشتند که^{۲۰} چنان آنچه که بیکبار مس می نمود و از تقره زیادت اثری در آن پیدا نه می زدند و روان می داشتند^{۲۱} و نیز^{۲۲} چون بعدد می رفت^{۲۳} آنچه را کنار می بریدند^{۲۴} و در وزن نیز متفاوت بود^{۲۵} و چون عیار ولایات متفاوت می بود بازرگانان از راه ضرورت^{۲۶} بقماش تجارت می کردند و بهر ملک که می رفتند زر و تقره که بعیار زیادت

— جمله W.: ۳ — هرگز W.: ۲ — W. om. verba sequentia — ۱
— عیارها P.: ۶ — ... فرموده پذیرفته اند P.: ۵ — P. om. — ۴
— که نسبت از دیگر مواضع بهتر بود W.: S.; T. = P.: ۸ — P. om. — ۷
— بخدمت W.: ۱۰ — می انداخت L.: ۹ —
— ... بکار بریدند P.: ۱۳ — می داشت W.: ۱۲ —
— T. ۱۳-۱۴ = P.; S.; L.; W. om. — ۱۴

از عیار موضع مقصد ایشان بودی^{۱۴} می خریدند چه نفع در آن زیادت بود و بدان سبب اقشه در بیشتر مواضع یافت نمی شد و بجائی رسید که^{۱۵} تقود را بکمتر از آنچه می ارزید می خریدند و الا نمی ستدند و هر آفریده که صد دینار جهت خرجی ولایتی خواستی^{۱۶} زیادت از ده دینار او را^{۱۷} خسران^{۱۸} افتادی و بسیار بود که بیست دینار و مصادره ازین صعب تر نباشد که مردم غیر^{۱۹} تجار را از مالی که وجه ما محتاج ایشان باشد بهر دو سه ماله ده دوازده زیان کند^{۲۰} و مع هذا بسیار زحمت^{۲۱} می بایست کشید تا آن تقود از ایشان بستانند خاصه در روستاها و خیابانهای^{۲۲} صحرائینان که معرفت^{۲۳} عیار ندارند و در ستدن آن متردد باشند^{۲۴} که کدام بهترست و فائده وجود زر و تقره آنست که بواسطه آن حاجات^{۲۵} مردم برآید^{۲۶} و چیزی که خواهند زود حاصل شود چون حال^{۲۷} زر و تقره چنان شود که بواسطه آن مقالات و زحمت پیدا شود و^{۲۸} بوقت خرج کس نستاند خلاف وضع و طبع عالم باشد تدارک این خللها پادشاه اسلام خلد ملکه^{۲۹} چنان اندیشید^{۳۰} که اول سکه را از طبع خود وضع فرمود و نشانی بر آن کرد که هر کس را آن نشان کردن میسر نشود و فرمود تا در تمامت^{۳۱} ممالك زر و تقره بآن سکه زنند تا همه جای سکه بنام خدای و رسول باشد و نام^{۳۲} او نیز بر آن مثبت^{۳۳} و^{۳۴} در گرجستان نیز که^{۳۵} هرگز سکه آجا بنام خدای و رسول نبوده از راه ضرورت بزدد چه بغیر از آن^{۳۶} سکه روان نبود تا غایت که آجا را نیز ضرورت شد که با وجود آنکه یاغی اند این سکه زنند و الا نقد ایشان را^{۳۷} در هیچ موضع نمی ستدند و بموجب مذکور در تمامت ممالك^{۳۸} ضرب زر و تقره یک سکه مقرر و مستمر گشت و در^{۳۹} تقریر عیار فرمود که اگر راه دهیم که از عیار طلاء جائز^{۴۰} و طلغم اندک مایه^{۴۱} چیزی کم بود مانند خلیفتی و مصری^{۴۲} و مغربی بمجرد آن اجازت بسیار کم کنند و بحیل و تلبیس آن عیار را^{۴۳} بنوعی

— کنند L., P.: ۳ — زیان W.: ۲ — S., L., P. om. — ۱
— مجال L.: ۷ — برآرند L.: ۶ — W. om.: ۳-۵ — ۴
— مبارك L., P., W. add.: ۱۰ — تمام W.: ۹ — خلد ملکه W. om.: ۸
— خالص P.: ۱۴ — S., W. om.: ۱۳ — S. om.: ۱۲ — نوشت W.: ۱۱ —
— عیار آن W.: عیار W.: T. = L., P.; S.: ۱۶ — S. om.: ۱۵

دیگر باز نمایند و متفحصان^{۲۸} ما وقوف نداشته باشند یا خدمتی گرفته افعال نمایند صلاح در آن است که مطلقاً طلاء جائز^۱ زنند چنانکه بوق S. fol. 323 v. توان زد^۲ و نقره طکغم مکرر که در زیق^۳ حل توان کرد تا اگر سرمویی در آن تخلیط رود هم از لون^۴ و هم از نرمی ظاهر باشد^۵ و اگر در آتش بتابند^۶ در حال پیدا گردد و اعتبار آن بر هر کس آسان باشد^۷ و چون خواست^۸ که در مجموع ممالك عیار برین غلط باشد و در عیار مواضع تفاوت بسیار بود فرمود که اگر ناگاه این حکم رود^۹ عموم خلق زیان زده شوند و فریاد بر آرند اولی آنست^{۱۰} بچون پیش ازین هر درمی چهار دانگ می زدند و بی آنکه^{۱۱} مصلحتی^{۱۲} در ضمن آن باشد بنیم و نیم دانگ کردند^{۱۳} که هیچ عقدی نیست این زمان نیم مثقال راست بزنند و آنچه^{۱۴} نیم و نیم دانگ مغشوش بود^{۱۵} نیم مثقال طلغم صافی می باشد و چون اعتبار زر و تقوه بمقدار عیارست هر کس که^{۱۶} نیم و نیم دانگ مغشوش دارد و یک درم خرج میکند صافی گردانیده با نیم مثقال کند^{۱۷} و بهمان یک درم خرج^{۱۸} کند و چون احتیاط رفت نزدیک بکار بود و زیادت زبانی نه و مردم برغت سه مثقال و نیم نقره که پیش^{۱۹} داشتند^{۲۰} سه مثقال طلغم مضروب^{۲۱} مسکوک بدل میکردند^{۲۲} و تفحص میفرمود که طلاء جائز را قیمت چندست و فرمود^{۲۳} تا بزنند^{۲۴} و بموجبی که عدالت^{۲۵} بود قیمت کنند چنانکه هیچ تفاوت نکند و فرمود تا زر هر موزی^{۲۶} که آرا^{۲۷} کس^{۲۸} از مغرق باز ندانستی و دیگر زرهای کم عیار را اندک مایه ارزان تر^{۲۹} قیمت کنند^{۳۰} مقصود آنکه تا چون^{۳۱} صرافان در یابند که در گداختن آن مکسبی هست تمامت بخزند و با طلا کنند و جهت آنکه آن فائده در یافتند^{۳۲} بمدت یکسال چنان شد که در مجموع ممالك مثقالی زر کم عیار کس نمی بیند^{۳۳} و پیش ازین جهت آنکه

۱ P. : خالص — ۲ P. : توان کرد — ۳ P. om. : ۳-۴ —
۴ P. : باشد — ۵ P. om. : ۶-۷ — ۸ L., P. add. : ملکی —
۹ P. om. : ۹-۱۰ — ۱۱ P. : کنند — ۱۲ L., P. : یشین —
۱۳ S., L., P., W. : داشت — ۱۴ P. om. : ۱۴-۱۶ —
۱۵ L., W. : میگرد — ۱۶ S., P. om. — ۱۷ P. : هر موزی —
۱۸ P. om. — ۱۹ W. : ارزان — ۲۰ L., P. : کردند —
۲۱ L. : نمی یافت — ۲۲

زر سرخ^۱ در بازارها نادر افتادی و اگر قدری در آوردندی آرا صد مشتری پیدا شدی^۲ مشهور چنان بود که بواسطه^۳ آنکه در روزگار مغول جامهای^۴ نخ و نیسچ و امثال آن که زر در آن تلف میشود بسیار می دارند و نیز متاع^۵ هندوستانست و آنجا می برند و کم شده این زمان در بازارها بر دست هر روستایی چندان زر سرخ می گردد^۶ که نهایت ندارد^۷ و تمامت معاملات^۸ بدان میکنند و در ممالك هیچ زر و نقره تا مسکوک سکه مذکوره نمانده^۹ و حکم بر آن جمله فرمود که اگر در دست^{۱۰} کسی زر و نقره مغشوش بیند او را گناه کار کنند و بر عادت قدیم بگویند آن کس را که بتو داده باز نماند چه آن زمان^{۱۱} انواع زرهای مغشوش موجود بود و این زمان حکم است که هیچ آفریده^{۱۲} بغیر از طلا و طلغم معامله نکند و آنکه شناسد بدیگری نماید تا احتیاط کند و چون چنین باشد هیچ قلابی^{۱۳} زر قلب نزنند چه محقق داند که از وی نخواهند ستد که همه^{۱۴} احتیاط میکنند و درین مدت که چنین امری^{۱۵} معظم در تمامت ممالك جاری گشت و محتاج نبود که^{۱۶} کسی را بکشند و چنان تمشیت پذیرفت که در جمیع ممالك^{۱۷} بغیر از سکه و عیار مذکور هیچ سکه و عیار دیگر^{۱۸} نیست^{۱۹} و فرمود تا نقره مسکوک نیز بوزن خرج کنند^{۲۰} سه مثقال یک دینار رائج^{۲۱} تا هیچ آفریده نبرد و چون در تمامت ولایات^{۲۲} متساوی گشته مردم آسوده حال^{۲۳} شده اند و تجار آنچه تقدرا متاع^{۲۴} ساخته بودند^{۲۵} این زمان انواع اقشهر را بهر ولایت^{۲۶} می برند و رخصتی^{۲۷} در آن بادید^{۲۸} آمده و عموم خلایق از فوائد بهره مند میگردند^{۲۹} و نام پادشاه اسلام خلد سلطانه^{۳۰} بنیکوئی سکه^{۳۱} منتشر گشته و خطبه^{۳۲} و سکه ممالك بنام مبارک اوست و

۱ P. om. et add. : و نقره — ۲ L., P., W. : بر خاستی —
۳ P. ins. : آنچه — ۴ L. om. : ندارد — ۵ W. : معامله —
۶ T. ۶-۷ = L.; S., P., W. lac. — ۷ L. add. : کس — ۸ L. om. —
۹ L. : سکه و عیاری — ۱۰ P. om. : ۱۱-۱۲ — ۱۱ L. om. —
۱۲ W. : ولایت — ۱۳ P. p.h.v.e. : آنچه بقدر متاع — ۱۴ v. ۱۸ —
۱۵ W. : ولایتی — ۱۶ T. = P., W.; S. : رخصی — ۱۷ P. om. : ۱۵-۱۸ —
۱۸ W. om. : خلد سلطانه — ۱۹ S., L., P., W. om., L. add. : در آفاق —

فرمود تا درسته‌های طلا هر يك صد مثقال زدند و بخطوط تمامت^۱ ولایات^{۲۷} نام^۲ خود بر آنجا سکه زد تا در همه مواضع چون بخوانند دانند که ضرب اوست و آیات قرآن و اسامی دوازده^{۲۸} امام علیهم السلام بر آن سکه منقوش است و سکه^۳ بغایت خوب و لطیف است^۴ چنانکه هر کس که بیابد او را دل ندهد^{۲۹} که بگذارد و خواهد که البته نگاه دارد و فرمود که جهت آوازه چون در حق کسی انعامی فرمائیم او را از آن S. fol. 324 r. درسته‌ها بدهیم این چنین کارهای معظم که هیچ يك از خلفا و سلاطین ماضی را دست نداده پادشاه اسلام^۵ خلد^۶ سلطان را میسر گشت و متمشی شد چنانکه موجب آسایش خلق است ایزد تعالی او را ایدالدهر پاینده^۶ دارد^۷ بنه^۸

حکایت

بیست و یکم در راست گردانیدن^۹ اوزان زر و قره^{۱۰} و بار و گز و پیانه^{۱۱} و قفیز و تقار و غیرها^{۱۲}

^۳ پیش ازین در ممالك اوزان زر و بار و گز و پیانه و قفیز و تقار مختلف بود تا غایت که در ولایتی^{۱۳} نیز مجسب اختلاف^{۱۴} نواحی اختلاف^{۱۵} داشت و بدان واسطه^{۱۵} در کار اسعار خلل^{۱۶} بسیار واقع می‌گشت و تجار متاع کمتر می‌خریدند جهت آنکه نقد هر موضع بموضع^{۱۷} که می‌بردند زیادت می‌آمد و بمجرد تفاوت وزن ایشانرا مکسب حاصل می‌شد و اقشبه در بعضی ولایات کاسد^{۱۸} گشته بود و در بعضی نیافت و در هر دیهی دو سه قفیز مختلف می‌بود و آن کوچکتر معامله با غربا کردند و آن بزرگتر^{۱۷} میان خویش و غرب را^{۱۷} اگر دانستی^{۱۸} و اگر نه رضا بآن معنی ضرورت بودی و روستائیان برای

۱ L. ins. : اقوام — ۲ L. om. — ۳ L. om. —
 ۴ S., L., P., W. om. — ۵ W. add. : غازان خان, et om. —
 ۶ P. add. : و مستدام — ۷ L. add. : گرداناد —
 ۸ L. add. : و کرمه, P. : و جوده, W. : والسلام — ۹ W. : کردن —
 ۱۰ P., W. om. : و قره — ۱۱ L. om. : و پیانه —
 ۱۲ L., P., W. om. : و غیرها — ۱۳ S., L., W. : ولایت — ۱۴ S. om. —
 ۱۵ L. ins. : که — ۱۶ L. : خللها — ۱۷ L., P. : غریب —
 ۱۸ W. : دانستندی —

یکدیگر گواهی^۸ بدروغ^۱ دادندی که قفیز عدلست و تقارها که بلشگر و ساوری دادندی و می‌بایست که صد من قبان باشد هفتاد^۹ من یا شصت من و کمتر نیز بر می‌آمد و قوی‌دستان بزخم چوب تمام و زیادت نیز می‌ستدند و مردم سبب آن^{۱۰} همواره در گفت و گوی و منازعت می‌بودند^۲ پادشاه اسلام^۳ خلد سلطان فرمود که تمامت^۴ ممالك در تحت فرمان ماست چه^{۱۱} ضرورت که این اختلاف باشد آرا ضبطی فرمائیم که در همه مواضع متساوی باشد و چنان سازیم که در بازارها^{۱۲} و ولایات و دیهها اوزان مختلف نماند تا بآن واسطه دزدی نتواند کرد و در آن باب اندیشه مبارک فرموده یریغ^۵ فرمود مشتمل بر وجوه اصلاح و تدبیر و ترتیب آن بموجبی که سواد آن ایضاح و بیان آن معانی را^۶ در قلم می‌آید^۷

سواد

یریغ در باب عیار^۸ زر و قره که فرموده است^۹ بر وجهی که بهترین همه است^{۱۰}

^{۱۴} بسم الله الرحمن الرحيم
 بقوة خدای^{۱۱} تعالی
^{۱۵} و میامن ملة محمدی^{۱۲}
 فرمان سلطان محمود غازان^{۱۳}
 که همگی نظر و همت

^{۱۷} پادشاهانه ما بر ترفیه حال رعایا و عموم خلق و عدل^{۱۴} و راستی میان ایشان و بنیاد کارهای خیرات^{۱۵} و می‌خواهیم^{۱۸} که دفع ظلم و جور و بدعتها و ناراستیها که بمذتهای مدید در میان خلق منتشر گشته و بدان سبب همواره^{۱۹} عموم

— اسلام خلد سلطان : W. om. — ۳ — بودند : S., L., P., W. — ۲ — دروغ : P. —
 — معنی : W. — ۶ — یریغی : P. — ۵ — تمام : L. — ۴ —
 — که فرموده است : L. om. — ۹ — قلم می‌آورد والله الموفق : L. — ۷ —
 — الله : L., P., W. — ۱۱ — بهترست از همه : P. — ۱۰ —
 — الملة المحمدية : L., P., W. — ۱۲ —
 — غازان خان : W., غازان : S., فرمان غازان محمود خان : P. — ۱۳ —
 — خیر است : L. — ۱۵ — ۱۴ — ۱۵ — et om. : وعدلست : P. — ۱۴ —

خلق در زحمت و محال اعتراض و گفت و شنید و دعاوی باطل و جنگ و خصومت از میان عالمیان مرتفع گردانیم و انواع^{۲۰} تزویر و مظلومه از گردن ایشان پاک کنیم تا درین دنیا از فتنه و زحمت و در آن عالم از عقوبت^۱ و آتش دوزخ^{۲۱} خلاص یابند درین وقت چون تفحص امور ملک و مصالح خلق میفرمودیم و قانون هر کار بادید می کردیم^{۲۲} چنان معلوم شد که در بازارهای اوردو و شهرها هر کس جهت مصلحت و منفعت خود وزنی از سنگ و کلوخ^{۲۳} و آهن و غیره می سازند و بهر وقت بدل خود زیادت و نقصان می کنند و خرید و فروخت ایشان بدانست^{۲۴} و درویشان مغبون و زیان زده^۲ میشوند این معنی مناسب رای جهان آرای ما نبوده و ناپسندیده داشتیم S. fol. 324 v. فرموده شد که در تمامت ممالک از آب آمویه تا مصر زرو و قره و بار و کیله و گز راست کنند و تمامت آن از آهن بسازند^۳ و مهری و ضبطی^۴ که ما آنرا بحضور معین فرموده ایم در تمامت ممالک بدان^۵ موجب پیش گیرند و از آن تجاوز^۶ ننمایند و تفصیل و بیان آن برین موجب است که شرح داده می آید اول وزن زر و قره می باید که در تمامت^۷ ممالک موازن و مساوی^۸ و وزن تبریز باشد تا هر کس کم و بیش نکند^۹ و مظلومه خلق نبرند و نیز تقودرا بواسطه تفاوت^{۱۰} وزن از ولایتی بولایتی نقل نکنند^{۱۱} و چنانکه عیار زر و قره در ملک متساوی شد اوزان نیز متساوی باشد بدان^{۱۲} سبب استادان^{۱۳} فخرالدین و بهاءالدین خراسانی را نصب فرمودیم تا سنگهای زر و قره بشکل مشمن بسازند و در^{۱۴} هر ولایتی ده معتمد از قبل خود نصب کنند و یک امین از قبل قاضی^{۱۵} آن ولایت تا بحضور محاسب سنگها راست کنند^{۱۶} و ترتیب ضبط آن چنانست که سنجات زر را بموجبی که نمودار آن فخرالدین و بهاءالدین خراسانی^{۱۷} بشکل مشمن ساخته و مهر^{۱۸} کرده اند در هر ولایت هر کس که بسنگ احتیاج داشته باشد هم^{۱۹} بدان شکل^{۲۰} جهت خود از

۱ L. : عقوبات P. om. — ۲ S. om. : زده —
۳ P. p.h.v.e. : مهری بر آن نهند و ضبط کنند —
۴ S. W. : — ۵ L. P. W. : مناسب و موازی — ۶ W. : — نکند —
۷ T. = L. P. W. ; S. : استاد — ۸ P. om. : قاضی —
۹ T. = P. ; S. L. W. : — بموجبی که نمودار آن فخرالدین و بهاءالدین خراسانی —
۱۰ P. ins. : گویند et om. : ۱۱ — ۱۲ — ۱۳ P. add. : معین —

آهن ساده^۱ بسازند و^{۱۰} بعد از آن پیش چهار^۲ معتمد مذکور که در هر ولایتی^۳ نصب گشته روند تا با احتیاط عیار راست کرده سکه بر آن نهند و^{۱۱} تسلیم ایشان کنند و هیچکس دیگر کائناً من کان آن سکه نسازد و بر سنگ تهنه هر کس که بدل خود^۴ سکه سازد و بر سنگ^{۱۲} نهد گناه کار و کشتنی باشد دیگر می باید که هر کس که سنجات بسکه بدو دهند^۵ نام آن کسان بر دفاتر ثبت می کنند^{۱۳} تا دیگران بدل خود دغل^۶ نتوانند ساخت^۷ و بهر ماه تمامت سنجات عموم خلق را احتیاط و موازنه کنند^۸ اگر کسی زیادت و نقصان^{۱۴} کرده باشد یا پنهان بدل خود سکه^۹ نهاده یا بوزنی دیگر که آن مهر و سکه نداشته باشد خرید و فروخت کنند^{۱۵} یا دغلی بر آن اوزان ساخته باشند^{۱۱} آنکس را گرفته پیش شحه برند تا ایشانرا بموجب حکم یرلیخ سیاست کند^{۱۲} دیگر سنگهای بار همین حکم و ترتیب و سیل دارد و لیکن مقرر چنانست که بهر موضع که وزن آن کمتر^{۱۷} از وزن تبریزست مناسب و موازی تبریز کنند و آنچه تا غایت زیادت از وزن تبریز بوده بر همان قرار احتیاط^{۱۸} وزن سنجات آن^{۱۳} ولایت کرده نگذارند لیکن باید که تمامت آن اوزان بموجب نمودار از آهن بشکل مشمن ساخته و احتیاط^{۱۹} کرده و سکه بر نهاده همه آن^{۱۴} معتمدان بدان ضبط و ترتیب پیش گیرند و باید که وزن بار از ده من تا یک درم^{۲۰} یازده قطعه بسازند بدین تفصیل ده من پنج من دو من یکمن نیمن چهار یکی نیم چهار یکی^{۲۱} ده درم پنج درم دو درم یک درم و هر چه بارهای گران یکپاره باشد تمغاجیان شهرها باید^{۲۲} که قبان هر یکی^{۱۵} معتمد علیه بسازند و بار بدان می کشند چنانکه زیادت و نقصان در وزن نباشد دیگر^{۲۳} سبب آنکه در هر ولایتی کیله و قفیز و جریب و تغار گندم و جو مختلف و اصطلاحات بسیارست و در آن^{۲۴} کیله زیاده و نقصان می کنند^{۱۶} و هر کس بدل خود کیله و بیانه می سازند^{۱۷} و ضبط آن مشکل

۱ P. om. — ۲ P. om. — ۳ L. P. : ولایت — ۴ W. ins. : آن —
۵ L. p.h.v.e. : سنجات سکه نهاده بدو دهند — ۶ P. : سنگ —
۷ W. : ساختند — ۸ L. p.h.v.e. : خلق را بار بینند — ۹ L. om. : —
۱۰ L. om. P. : کند — ۱۱ L. : باشد — ۱۲ S. L. W. ins. : سنجات —
۱۳ P. W. om. — ۱۴ L. P. : همان — ۱۵ S. W. : قبان فرنگی —
۱۶ L. : میکند — ۱۷ L. P. : می سازد —

است و هر کسی آنرا فهم نمی کند^{۲۵} و بخصوصیت چریک مغول و تجار و غریبارا بهر ولایت که می رسند در قبض کردن تغار دیوانی و خریدن آن^{۲۶} با رعایا مقالت می افتد و هر کس که غالب و قوی دست است زیاده از معهود بزور^۱ می ستاند^۲ و کسانی که ضعیف^{۲۷} حالند کمتر از معهود بدیشان می دهند و موجب نقصان و خسران و زحمت و قال و قیل عالمیان است بدان^{۲۸} سبب فرمودیم که^۳ در تمامت ممالك کیله متساوی باشد و هر کیله بوزن تبریز ده من که هر یکمن از آن دویست^{۲۹} و شصت درم است و ده^۴ کیله از آن يك تغار و بیرون ازین کیله و تغار مذکور هیچ پیمانه و اصطلاح دیگر میان S. fol. 325 r. ^۱ خلق نباشد تا معامله و حسابی راست بود و میان یکدیگر حيله نکنند و بوقت تغار دادن بدان پیموده^۵ می رساتند^۲ تا در تغار زیادت و نقصان نباشد و چون جوبات از گندم و جو و پرنج و نخود و باقلا و کنجد و کاورس و غیرها^۳ بعضی از بعضی سبکتر و سنگین ترست باید که جهت هر يك از آن جوبات کیله علی حده مخصوص بدان حب^۶ بسازند چنانکه راست^۴ ده من^۷ باشد و هر کیله را بر چهار جانب بنویسند که کیله فلان حب است و از دار القضا این کار بهمان معتمد که جهت^۵ سنگ زر و نقره و بار نصب کرده باشند^۸ حواله کنند باتفاق محاسب آن کیله را احتیاط کنند و بر کنارهای آن نیز^۹ يك نشان از آن^۹ خود بکنند چنانکه هیچ تزویر و کم^{۱۰} و بیش بدان نتوان کرد و بهر مایه در شهر و ولایت احتیاط کنند^۷ هر کس که کیله بی نشان ساخته و داشته باشد آنکس را بگیرند و بشحنه بپارند تا گناه کار کرده دست آن شخص^۸ بپزند و جرم و جنایت بستانند و من بعد بهیچ نوع و علت در تمامت ممالك از آب آمویه تا مصر بیرون از کیله ده منی^{۱۱} و تغار صد منی هیچ کیله و قفیز و جریب نباشد و اگر باشد^{۱۲} اعتبار نهند و پیمانه و اندازه دیگر نسازند و اگر خواهند که^{۱۰} نیمه آن کیله پنج منی سازند شاید چنانکه از آن بیست و نیم^{۱۳} کیله يك تغار باشد

— دو : ۴ — تا : ۳ L., P., W. — می ستاند : ۲ P. —
— تبریز : ۷ P. add. — حسب : ۶ L. — پیمانه : ۵ P. —
— از آن : ۹ P., W. om. — کرده باشد : ۸ S., L., W. —
— منی : ۱۱ P. — هیچ مزور کم : ۱۰ P. —
— بیست نهم : ۱۳ W. — و جریب را : ۱۲ L., P. ins. —

و دیگر پیمانه شیره و سرکه و^{۱۱} روغن باید که علی حده معین کنند و هر پیمانه ده من بوزن تبریز و اگر خواهند نیم پیمانه بسازند چنانکه بوزن تبریز پنج من باشد^{۱۲} و خیک شیره آنچه جهت آتش آورد و ساوری آورند^۱ پنج پیمانه باشد پنجاه من و آنچه جهت طوی آوردند^۲ چهار پیمانه چهل من دیگر^{۱۸} تمامت گرها که قشاشات بدان می پیایند^۳ با گز تبریز مناسب کنند بیرون گز روم که آن تفاوت بسیار دارد لیکن^{۱۴} بر سر تمامت گرها مهری که استادان فخرالدین و بهاءالدین خراسانی ساخته اند و نمودار بدیشان داده بر هر دو^{۱۵} سر گز بنهند و ضبط آن نیز بموجبی که شرح داده شد معتمدان مذکور در تمامت شهرها میکنند^۴ هر آفریده که^{۱۶} تغییر و تبدیل کند گناه کار و کشتنی باشد^۵ ایزد تعالی برکات چنین^۶ عدل و انصاف را بایام همایون رساناد^۷

حکایت

بیست و دوم در ضبط فرمودن در کار یرلیغ و پایزه بمردم دادن^۸

^{۱۷} در باب یرلیغ فرمود که هر سخن که باشد در حالت هشجاری بفرست عرضه دارند هر چند پادشاه اسلام خلد ملکه^{۱۸} در وقتی نیز که شراب نوشیده^۹ باشد هیچ آفریده بسپیل حيله^{۱۰} و تلیس و تغلیظ^{۱۱} اجازت نکته بی وجه و بی صرفه حاصل نتواند^{۱۹} کرد و ممکن نه که نکته ناموجه^{۱۲} که در آن صرفه نباشد یا کاری بسپیل تعجیل از و صادر گردد اجازت فرمود^{۲۰} که در آن حال سخنی^{۱۳} عرضه دارند و فرمود که بعد از عرضه داشتن سواد یرلیغ امرا^{۱۴} کنند که مصالح ملک و صرفه^{۲۱} هر کاری دانند و اگر ناموجه^{۱۵} و دور از کار باشد بالتماس هر کس تنویسند^{۱۶} و نیز بسی مهمات باشد که با دفاتر^{۲۲} دیوانی و ذکر موضع و مبلغ رجوع باید کرد و باید که

— باشد : ۲ L., P., W. — آوردندی : ۱ S. —
— P. om. : ۶ — ۵ — ۴ P. om. — پیایند : ۳ S., L., P., W. —
— بخته و کر مه والسلام : ۷ W. — بخته وجوده : ۷ L. add. —
— حیل : ۱۰ W. — خورده : ۹ P. — بمردم دادن : ۸ W. om. —
— سخنی که باشد : ۱۳ W. — ناموجب : ۱۲ P. — و تغلیظ : ۱۱ W. om. —
— (p. ۲۹۲) v. ۳ : ۱۶ — ناموجب : ۱۵ P. — آخر : ۱۴ P. —

احتیاط کرده سواد کند آنگاه باتفاق بیتکچیان مغول لفظاً^{۲۳} بلفظ بر خوانده بمحل عرض رسانند تا اگر اصلاحی باید بقلم مبارک فرماید یا^۱ بلفظ مبارک بعد از آنکه بیاض کنند دیگر^{۲۴} باره عرضه دارند و بعد از آن^۲ بآل رسانند^۳ و بگویند که فلان یرلیغ است که جهت فلان^۴ در فلان روز عرضه افتاد^۵ و فلان روز بر خوانده آمد تا اجازت تمغا زدن بدان پیوندد و پیش ازین کلید تمغاهای^۶ بزرگ در دست بیتکچیان^{۲۵} بودی و این زمان در قابتورقای مبارک است و بوقت حاجت می دهد^۷ تا بیتکچیان باتفاق تمغا زده باز سپارند و چهار^{۲۷} امیر را از چهار کریک معین فرموده و هر یک را قرا تمغایی علی حده داده تا چون یرلیغ را تمغا زنند بر ظهر آن نهند تا هرگز منکر S. fol. 325 v. نتواند شد که بمعرفت ما نبوده و بعد از آن دیگر بار بوزراء و اصحاب دیوان نمایند تا احتیاط کنند که هیچ تخلیطی رفته است یا نه^۸ و ایشان نیز تمغای دیوان بر ظهر آن نهند و تسلیم شخص کنند و بیتکچی را معین فرموده که هر یرلیغ^۹ که بآل رسد^{۱۰} سواد آن بر دفتر^۳ نویسد لفظاً بلفظ و ذکر کند که کدام^{۱۱} روز تمغا زدند و که^{۱۲} نوشت و که عرضه داشت و بعد از تمام^{۱۳} سال دفتری دیگر از نو بنیاد نهد^{۱۴} و از آن^{۱۵} آن سال نو^{۱۶} بر آن می نویسد^{۱۷} چنانکه هر سالی دفتری علی حده باشد و مقصود آنکه تا تخلیطی میسر نگردد و هیچ کدام منکر عرضه داشتن^{۱۸} و نوشتن و تمغا زدن نتوانند شد و نیز اگر یرلیغی بکسی داده باشند^{۱۹} و دیگری بیابد^{۲۰} و خواهد که بخلاف آن^{۲۱} معنی حکمی حاصل کند^{۲۲} رجوع با آن کرده صورت حال معلوم گردد و بر خلاف آن عرضه نیفتد و اگر از صاحب^{۲۳} یرلیغی تشییع زنند از آن دفتر معلوم توان کرد که زیادت از آنچه راه اوست مدخلی ساخته یا نه و بر مقتضی آن^{۲۴} او را یا

۱ W. : تا — ۲ S. : آنکه —
 ۳ P. om. : ۴ — ۵ — و بعد از آن : L. ins. — ۶ W. : یرلیغ را — ۷ S. : می دهد — ۸ L., P., W. : —
 ۹ L., P., W. : رسانند — ۱۰ W. om. : ۱۱ — ۱۲ W. : تمام —
 ۱۳ L. : نهاد — ۱۴ W. om. — ۱۵ L., P. : نویسند —
 ۱۶ S. : باشد ... — ۱۷ L. : شاید —
 ۱۸ L., P., W. : گرداند ... —

مشتعازا بازخواست رود تا کار احکام همواره منتظم باشد و ابواب اعتراضات ناموجه مسدود گردد^۱ و فرمود^۲ که آلیان بعلت آل زدن هیچ چیز از کس نستانند و راستی آنکه بنسبت آنچه پیش ازین طمع می داشتند بسیار کم^{۱۰} کرده اند و جهت هر مهمی معظم تمغایی معین ساخته جهت حکومت سلاطین و امراء و ملوک معظم^۲ و معظمت امور^{۱۱} ممالك تمغایی^۳ بزرگ یشم و جهت قضاة و ائمه و مشایخ یکی دیگر هم از یشم اندکی کوچکتر و جهت متوسطات امور تمغایی^۴ بزرگ از زر فروتر از آن از یشم^۵ و جهت برنشتن و فرو آمدن لشکر تمغایی^۶ مخصوص از زر بهمان خط و نقش معهود لیکن بر حوالی^{۱۳} آن صورت کمان و چاق و شمشیر کرده و فرمان چنانکه لشکر تا آن تمغا نینند^۷ بسخن امرا و هیچ آفریده برنشینند و فرو نیایند^۸ ۱۴ ملر قراولان که مهمات ثغور را لشکری اندک احتیاط راههارا^۹ بسخن امراء خود برنشینند و فرو آیند^{۱۰} و التون تمغایی کوچک ساخته^{۱۵} که بر بروات خزانه و ولایت^{۱۱} و یافته و مفاضات^{۱۲} و مکتوبات دیوانی که جهت معاملات و آب و زمین نویسند زنند بعد از آنکه^{۱۶} آنها را بموجب پروانه بیتکچیان دیوان نوشته باشند و بعلامات رسیده مختصری بخط مغولی بر ظهر آن نویسند تا آن تمغا بر آن^{۱۷} زنند و این زمان بهر وقت که بروات و مکتوبات بسیار جمع میشود عرضه داشته کلید می ستانند و وزرا و نواب دیوان^{۱۸} بحضور تمغایی می زنند و ذکر آن بر دفتری که هم در آن صندوق می باشد ثبت میکنند تا پیدا باشد که در کدام^{۱۹} وقت کدام شخص تمغا زده و با وجود چنین ضبط و ترتیب کجا مجال آن مانده که بدانکی زر بی پروانه مبارک براتی^{۲۰} توان نوشت و چون این ضوابط مقرر شد و جاری گشت اندیشه مبارک فرمود که چون مهمات و مصالح ملک و ملتسمات^{۲۱} مردم زیاده از آنست که فرصت بر خواندن تمامت سوادها دست^{۱۳} دهد تدبیری می باید اندیشید

۱ T. = L.; S., P., W. om. — ۲ W. om. : و —
 ۳ L., P., W. : تمغا — ۴ W. : — ۵ S. : از آن یشم —
 ۶ W. : — ۷ W. : — ۸ L. : از یشم —
 ۹ W. om. : راههارا — ۱۰ L. lac. : ۸ — ۱۱ —
 ۱۲ W. : مفاضات — ۱۳ P. om. : — ۱۴ P. : ولایات —

که مهمات خلق معوق نماند^{۲۲} و ارباب حاجات را بدان واسطه زحمت نرسد و نیز چون جهت^۱ هر مهمی^۲ سوادى کنند^۳ هر آینه بپیکچیان را گاهی^۴ آن بر^{۲۳} خاطر نماند و نوبت دیگر در عبارت تفاوتی افتد و اختلافی در آن احکام که جهت يك مصلحت نوشته باشند ظاهر^{۲۴} شود و دفع این معنی را فرمود تا بقیاس و اندیشه انواع مهمات و ملتسمات مردم که ممکن الوقوع باشد در ضبط آرند^{۲۵} و جهت هر يك از آن سوادى که مشتمل باشد بر جلگی شرائط و دقائق آن مهم بفکر تمام بنویسند چون تمامت را^۵ در قلم آوردند^{۲۶} ۶ امرارا حاضر گردانید^۷ و فرمود که احکام که اصدار می یابد فرموده من است و عرضه داشته شما و چون^{۲۷} باید که هیچ آفریده بسبب تلون و بی ثباتی نتواند کرد لازم است که این مسودات را با اتفاق مطالعه کنیم و در آن ابواب هر يك^{۲۸} فکر تمام کرده آنچه روی نماید بگوئیم و بر وجهی اصلاح کنیم که هیچ دقیقه از دقائق احتیاط^۹ مهمل و ناعری نماند^{۱۰} و^{۲۹} نباشد و موافق رای ما و از آن^{۱۱} شما باشد و آنرا دستور ساخته بعد ازین تمامت قضایا را بر آن وجه قطع کنیم و بدان موجب S. fol. 326 r. حکم فرمائیم^{۱۲} تا همه کارها بر يك راه و یوسون جاری باشد و هیچ اختلافی بسخن ما راه نیابد می یابد که مسودت^{۱۳} کرده^۲ از سر احتیاط آنرا اصلاح کنید^{۱۴} چنانکه^{۱۵} شما جمله بر آن قرار گیرید^{۱۶} و بعد از آن بحضور شما دیگر باره مطالعه رود^{۱۷} و اگر دقیقه روی نماید کنگاج کرده اصلاح رود و بر آن مقرر باشد بر وفق فرموده مجموع آن مسودات را بعد از^{۱۸} اصلاح با اتفاق بر دفتری نوشتند و آنرا قانون الامور نام نهاد^{۱۷} و فرمود که فیما بعد احکام را از آن مسودات نویسند^{۱۹} بی زیاده و نقصان و اگر بنادر صورتی افتد که مذکور نباشد آنرا سواد کرده عرضه دارند و اگر احياناً^{۲۰} مجسب شخص و

۱ L. om. — ۲ L. : مهمی را — ۳ L. : کند —
۴ L., P. ins. : صورت آن — ۵ S., L. : تمام را — ۶ L. : آوردند —
۷ W. ins. : کرده — ۸ L., P., W. : چنان — ۹ W. : گردانند —
۱۰ L., P. : نماند — ۱۱ P. om. : و از آن —
۱۲ P. ph.v.e. : مشورت — ۱۳ W. : مشورت —
۱۴ W. : کنند — ۱۵ L. ins. : رای W. om. et hic ins. : —
۱۶ L. : گیرد — ۱۷ L. : کردند —

موضع و اقتضای حال و وقت^۱ اندک مایه اضافتی باید کرد آن^۲ چند لفظ را جداگانه^۷ بنویسند و عرضه دارند و چون چنین ضبط که در هیچ عهدی نبوده فرمود ابواب گفت و گوی و منازعات که بواسطه^۸ اختلاف عبارات احکام می افتاد مسدود گشت و سرگردانی ارباب حاجات بجهت انتهاز فرصت مندفع شد و خلایق^۹ آسوده گشتند و همگنانرا وثوق تمام بکام احکام پیدا آمد و حرمت و عظمت یرلیغ در دله بنشست و شاقص و^{۱۰} مقالات مفسدان و فضولان که بر وفق هواء خویش احکام می ستدند از میانه برخاست و مراتب^{۱۱} خواص و عوام^۳ حاکم و محکوم ظالم و مظلوم پیدا گشت و منافع این ضابطه زیاده از آنست که در وصف گنجد^{۱۲} و ترتیب و تدبیر پایزه دادن بر وجهی فرمود که جهت سلاطین و شحنگان و ملکان پایزه بزرگ سازند مانند^۴ سر شیر^{۱۳} و نام آنکس بر آن نویسند و در دفتر ثبت کنند و مدّة العمل در دست او باشد و بعد از عزل بازسپارد چه آن پایزه جهت^{۱۴} آن ولایتست تا سالهای بسیار باشد و قطعاً آنرا جهت ملک دیگر^۵ بکس ندهند و پیش ازین معتاد بود که اگر در بیست^{۱۵} سال بیست^۶ حاکم بولایتی میفرستادند هر يك را پایزه میدادند و هر يك بعد از عزل آنرا از آن خود دانسته بخفیه^{۱۶} جهت مهمات خود بهر جانی میفرستاد و برای شحنگان و ملکان متوسط پایزه از آن کوچکتر معین فرمود بنقشی مخصوص^{۱۷} و نام آنکس^۷ بر آن می نویسند^۸ بضابطه مذکور و آنچه پیش ازین مکتوبات میدادند تا در ولایات پایزه بزنند^{۱۸} منع فرمود و زرگری را معین گردانیده^۹ تا ملازم آورد و باشد و پایزه می زند^{۱۰} و بوقت تسلیم سکه که از پولاد ساخته^{۱۹} و نقشی بر آن که هر کس آسان^{۱۱} بتواند کرد بر آن می نهند در بندگی حضرت و بمطرقه زنند تا بر آن ثابت میشود^{۲۰} و مقصود آنکه پایزه مزور بواسطه آن نشان پیدا گردد و بجهت ایامچانی که باولاغ برنشینند^{۱۲} پایزه

۱ L., P. : حال وقت — ۲ W. : این — ۳ L. ins. : و حکام —
۴ T. = P. ; S., L., W. om. : مانند et S., L. ins. : و — ۵ L., P. : ملکی —
۶ W. om. : — ۷ S., L., W. add. : مذکور — ۸ W. : کنند —
۹ W. : فرموده — ۱۰ W. : می زند — ۱۱ S., W. om. : —
۱۲ L. ins. : همین —

گرد^{۲۱} معین است و بر آن می نویسند پایزه خزانه و نام ایلچی بر دفتر می نویسند و بوقت^۲ مراجعت بازمی سپارد اما بجهت ایلچیان^{۲۲} که بنجیک یام روند پایزه دراز فرموده بر سر آن شکل ماه کرده و هم برین قاعده می دهند و می ستانند و چون امراء سرحدرا فرستادن^{۲۳} ایلچیان بنجیک یام ضروری می باشد بزرگان ایشانرا پنج عدد پایزه چنان از مس زده اند و متوسطا را سه عدد تا بایلچیان^{۲۴} زالتو می دهند و پیش ازین پیش هر شهزاده و خاتون و امیرا^۳ انواع پایزهها بود و متواتر جهت هر کار که میخواستند^{۲۵} بولایت می دوانیدند و همگانرا معین و روشنست که اثر این تدبیر متین چگونه ظاهر گشته و خلائی بچه^{۲۶} نوع آسایش یافته اند حق تعالی برکات این عدل و انصاف بایم همایون پادشاه^۴ ملحق گرداناد^۵

حکایت

بیست و سوم در تدبیر یرلیغها و^۶ پایزههای مکرر^۷ که در دست مردم بود^{۲۷} مقتضی طبیعت عالم آنست که در عهد هر پادشاهی طائفه که مناسب شیوه و عادت او باشند^۸ مقدم اقوام گردند^۹ و مهمات^۱ S. fol. 326 v. ملک و ولایت^{۱۰} ایشان مقوض شود و بر طریقه آن پادشاه رفته عدلاً و جوراً احکام نافذ گردانند و یرلیغها و فرمانها^۲ بمردم دهند و چون پادشاهی بدیگری منتقل شود هر آینه خواهد که آن مهمات^{۱۱} بکسانی حواله کند^{۱۲} که بر عادت^۳ و رسم او روند و احکام بر وجهی فرماید که مناسب طبیعت عهد او بود چه اقتضای هر عهدی بنوعی بود^{۱۳} و پیش ازین در عهد^۴ آبا و اجداد^{۱۴} پادشاه اسلام^{۱۵} خلد ملکه^{۱۶} آنچه مشاهده کرده شد^{۱۷} بهر وقت که

— امیر : S. W. — بگاه : L., P., W. — ۱ P. om. —

— اسلام غازان خان : W. add. : اسلام : P. add. : ۴

— در رساناد و السلام : W. : بحق محمد و آله علیهم السلام : P. : بته و کرمه : L. add. : ۵

— باشد : P. : ۸ — و پایزهها مکرر : L. om. : ۷ — یرلیغها و : S., W. om. : ۶

— مهمات را : L. : ۱۱ — ولایات : P. : ۱۰ — گردانند : L. : ۹

— باشد : P., L., W. : ۱۳ — کنند : S., W. : L. : T. = P. : ۱۲

— غازان خان : W. add. : L. om. : ۱۵ — و خوشان : L. add. : ۱۴

— افتاد : P., L., W. : ۱۷ — خلد ملکه : W. om. : ۱۶

حکایت بیست و سوم در تدبیر یرلیغها و پایزههای مکرر که در دست مردم بود ۲۹۷

پادشاهی خواست که یرلیغها و پایزههای^۵ پیشینه که بحق یا بیاطل در دست مردم بود جمع گرداند ایلچیان معتبر را با یرلیغهای محکم عظیم بمبالغت باطراف^۶ روانه داشت و فرمان بر آنجمله که هر آفریده که پنهان و پوشیده دارد گناهگار باشد و آن ایلچیان در راه^۷ و ولایات چندان خرج^۱ می انداختند که در حصر و حساب نگنجد و آنکه یرلینی داشت و آنکه نداشت^۸ جمله را می گرفتند و می زدند و خلافتها می کردند^۲ و صاحب یرلیغ هر چند بکار او نمی آمد محافظت ناموس را تا^۹ در نظر مردم خوار نگردد خرجی تمام میکرد تا آت را باز بوی^۳ می دادند و بدان واسطه او را حرمتی بادید^{۱۰} می آمد و از آن پایزه همچنین و ایلچیان همواره گرد عالم می گشتند و بدان^۴ بهانه مال حاصل میکردند^{۱۱} و از صد یرلیغ یکی نمی توانستند آورد و مع هذا هم در آن سالها همان یرلیغها می آوردند و بیتکچیان یکی دیگر^{۱۲} در باب تقویت و تمشیت آن بایشان می دادند و با وجود آنکه یرلیغهای باطل بازمی ستدند بسیار یرلیغ مختلف^{۱۳} متضاد بهر کس می دادند چه شیوه آن زمانها در باب یرلیغ دادن چنان بود که خلق عالم هر يك بامیری^{۱۴} التجا می کردند و بر حسب ارادت خویش یرلینی می ستدند و بواسطه اختلاف^۶ متازعان و تعصب حامیان^{۱۵} متواتر و متعاقب چندان یرلیغ متضاد و پروانه می داشتند که شرح نتوان داد بر آن طریقه^{۱۶} روزگار بسر^۷ برده همان خصمان و همان امرا در می گذشتند و فرزندان ایشان بهمان شیوه مشغول^{۱۷} می شدند و هر يك را پنجاه یرلیغ متضاد در دست چنانکه اگر یارغویی حاضر شدند بدو روز^{۱۸} صورت حال ایشان و کیفیت ستدن یرلیغ سال سال^۸ بفهم نرسیدی و چون مفهوم گشتی معلوم شدی^۹ که تمامت بی بنیاد و باطلست و بنابر تعصب نوشته اند یا باوراسون^{۱۰} عرضه داشته یا بی امرا و اشارت^{۲۰} پادشاه و نیز بسیار بودی که امراء بزرگ متفق گشته یرلینی معین^{۱۱} مقرر جهت شخصی عرضه داشته^{۲۱} پروانه دادندی و شواد یاسامیشی بنوشتی و آن شخص چند لفظ مختصر^{۱۲}

— بوی : S., P., L. : ۳ — میکرد : L., W. : ۲ — اخراجات : P., L., W. : ۱

— خلاف : L. : ۶ — میکند : L. : ۵ — بدین : L. : ۴

— باوراسون : S. : ۱۰ — شد : W. : ۹ — بسال : P., W. : ۸

— (p. ۲۹۸) v. ۱ : L. om. : ۱۱

کچون یرلیغ در آید آن حکم کلی که معین^{۲۲} کرده امر است متغیر گردد^۱ جهت مصلحت خود بادید کردی و^۲ بجایه در سواد آوردی یا چیزی نیک^۳ بنویسنده^{۲۳} دادی تا در آن نوشتی و آنرا دست آویز ساخته آن مهم را محبط گردانیدی و بسیار بود که یتکچیان کوچک^{۲۴} فرصت نگاه داشته بی کنگاج امراء بزرگ هر کس را بموجب دلخواه یرلیغ میدادند و نیز اگر یرلغی^{۲۵} بحکم پادشاه یکی می دادند چون دیگری براه و صنعت مانند او می بود یتکچیان آنرا دست آویز کرده^{۲۶} هم بدان موجب آن شخص دیگر را نیز یرلیغ دادندی و در ضمن آن هزار قضیه متناقض که بواسطه آن قضایا^{۲۷} صد هزار مقاله^۴ و فتنه میان خلق ظاهر شدی و چون همه خصوم صاحب یرلیغ می بودند چندانکه یارغوچیان و^{۲۸} حکام و قضاة^۵ خواستندی که یک قضیه بقطع رسانند حال آن چنان محبط و بهم برآمده بودی^{۲۹} و چندان یرلیغ و پایزه در دست هر یک که قطعاً فیصل نتوانستندی رسانید و منازعان بجائی توانستندی^۶ رسانید S. fol. 327 r. و منازعات بجائی رسید که هر سال بدان^۷ سبب چند^۸ کس یکدیگر را می کشتند و بغیر از آنکه جمع آن^۹ یرلیغها و پایزه های مکرر میسر نمی شد هر سال مبالغی دیگر هم بر آن^{۱۰} طریقه بمردم میدادند درین وقت که پادشاه^{۱۱} خلد^{۱۲} ملکه^{۱۳} تدارک آن خلل اندیشه مبارک کرده فرمود تا بتامت ممالک یرلیغ روانه داشتند جمله یک عبارت^۴ مشتمل بر آنکه باسقاقان و ملوک و حکام ولایات نیز^{۱۴} یرلیغ و پایزه قدیم و حدیث^{۱۵} که در دست مردم است^{۱۶} و پیش ایشان^{۱۷} آرند قطعاً مسموع ندارند و اعتبار نکنند که حکم جمله^{۱۸} باطل فرموده ایم و یرلیغها نیز^{۱۹} که ما داده ایم^۵ آنچه در مدت سه سال اول^{۲۰} صادر

— که مقصود حکم کلی او بودی : ۱ exhibit — (p. ۲۹۷) — ۱۲ P. pro

— S. om. — ۴ — L. om. — ۳ — بادید کردی و : ۲ P. om. —

— بدین : ۷ L. — توانستی : ۶ P. — و قضاة : ۵ P. om. —

— بدان : ۱۰ P. — چندین : ۸ P., L. —

— الله : ۱۲ P. add. — اسلام غازان خان : ۱۱ W. add. —

— در باب : L. ins. — نور الله قبره : ۱۳ W. pro his verbis exhibit —

— L. om. — ۱۷ — L. om. — ۱۶ — جدید : ۱۵ L. — هر : ۱۴ L. —

— بیشتر : ۲۰ P. — L. om. — ۱۹ — چه : ۱۸ L. —

حکایت یست و سوم در تدبیر یرلیغها و پایزه های مکرر که در دست مردم بود ۲۹۹

گشته^۱ که هنوز بتدبیر و ترتیب لشکر و رفع^۲ خرابیها و بولغاقها که افتاده مشغول^۷ بودیم و مجزویات امور پرداخته و نیز امضای احکام متقدم فرمودن جهت تطیب خواطر^۳ خلق ضروری بود^۸ تا امور متمشی گردد و بدان سبب نوروز و صدرالدین و دیگر نواب بر حسب مراد و هوای خویش یرلیغها بمردم داده اند^۹ جمله باطل است تا این تاریخ که^۴ بنفس خویش بضبط و ترتیب امور ممالک مشغول گشتیم و مقرر فرمود که یرلیغ^{۱۰} عرضه داشته و سواد بر ما خوانده بمردم دهند می باید که هر آنچه بعد ازین تاریخ مذکور باشد معتبر دانند دیگر^{۱۱} یرلیغهای ما و از آن متقدم هیچ کدام نشنوند تا تمامت بندگی حضرت آرند^۵ و آنچه مصلحت باشد ممضی داریم و لا شک^{۱۲} بسیاری از یرلیغهای پادشاهان پیشین نیکو و براه باشد و یا آنکه امضا دهیم باید که استظهار و مسند و ناموس و مبارکی را^{۱۳} در خاندان مردم باشد^۶ و چگونه روا داریم که بازگیریم تمغایی معین بر ظهر آن زده بخداوندان باز دهیم تا در دست^{۱۴} ایشان می باشد و مؤکدتر بود و پایزه بر شکلی^۷ دیگر خواهیم زد هر که پایزه دارد تا مدت شش ماه بیارد و بسپارد تا هر آنکه^{۱۵} راه داشته باشد او را پایزه نو بدهیم و بعد از شش ماه هر آفریده که پایزه کهنه داشته باشد او را بگیرند و گناهکار^{۱۶} کرده ازو باز ستانند چون چنین فرمود همگنانرا ضرورت شد یرلیغهای خویش آوردن^۸ و مجدد گردانیدن^{۱۷} آنچه براه بود بامضا می پیوست^۹ و آنچه بی راه بود باز می گرفتند و بدین واسطه حق از باطل و راست از دروغ ظاهر گشت^{۱۸} و ارباب نوامیس از عار خسته الشرا خلاص یافتند^{۱۰} و چون یرلیغهای کهن خصوصاً مکرر را اعتباری نماند اگر در دست^{۱۹} کسی نیز مانده اظهار نمی توانست کرد^{۱۱} چه بغیر از آنکه مسموع نیفتد در گناه آید و پایزه نیز^{۱۲} همچنین و تا این حکم بنفاذ^{۲۰} پیوسته مجموع آن یرلیغها و پایزه ها ناپدید گشته چه بعضی را عوض مجدد

— L. om. — ۴ — خاطر : ۳ L. — دفع : ۲ L. — صادر گشته : ۱ P. om. —

— شکل : ۷ L. — در خاندان مردم باشد : ۶ L. om. — ۱۰ — v. ۱۰ —

— و مهر بر ظهر زده بایشان می رسید : ۹ L. add. — آوردند : ۸ L. —

— اظهار نمی تواند : ۱۱ P., L., W. — ۱۰ — ۵ — P. lac. : ۱۰ —

— L. om. — ۱۲ P., L. —

سده اند و بعضی را باز نمی یارند نمود چون این معنی^{۲۱} شهرت یافت در هیچ عهدی آنها را اعتبار نکنند^۱ چه محقق دانند که اگر معتبر بودی در عهد چنین پادشاه عادل باز نمودندی^۲ و^{۲۲} این طریقه دستور جمله پادشاهان و امرا و حکام هر زمانی باشد و اگر پائزه زر یا^۳ نقره در دست کسی مانده و میداند که اگر باز نماید^۴ عوض باز^۵ ندهند اگر عاقبت اندیش است^۶ باز می سپارد و الا می گدازد و بخرج^۷ میکند و یقین که عن قریب بجائی رسد^{۲۴} که از تمامت پائزه ها که از^۸ مدت هفتاد^۹ سال هر يك بیهانه و علتی ناموجه سده اند یکی نماید پادشاه اسلام^{۱۰} خلد سلطان^{۱۱} چنین کاری^{۱۲} معظم باندك تدبیری^{۱۳} که از سر کیاست^{۱۴} فرمود متمشی^{۱۵} گردانید ایزد^{۱۶} تعالی سایه معدلت او را^{۱۷} پاینده^{۱۸} دارد و السلام^{۱۹}

حکایت

یست و چهارم در اقطاع دادن مواضع در هر ولایتی بلشگر مغول

^{۲۶} پیش ازین عموم لشگر مغول را مرسوم و جامگی و اقطاع و تغار نبود بعضی بزرگان بقدر تغار می ستند و بیشتر نه^{۲۷} و پیش ازین که هنوز عادات^{۲۱} و رسوم ایشان بر قرار بود از تمامت لشگر هر سال قوچچور اسپ و گوسفند و گاو و غنم و فروت^۱ S. fol. 327 v. و غیره جهت آوردوها و لشگری که درویش شده بودند بیرون میکردند بعد از آن در عهد پادشاه^{۲۲} جهت لشگری^۲ که نزدیکتر بودند اندك تغاری میدادند و بتدریج^{۲۳} پادشاه اسلام خلد ملکه^{۲۴}

- نمایند: L. — و: P. — نمودی: P. — کنند: W. —
— خرج: L. — بود: L. — P., L. om. —
— غازان خان: W. add. — هفت: W. — در: P., L., W. —
— کار: L. — نور مرقد: W. pro his verbis exhibet —
— ممشی: T. = L., W.; S., P. — که: L. inserit — تدبیر: L. —
— معدلتش را: L.; او: P.; S. om. — سبحة و تعالی: P. add. —
— عنه و: L. — و باقی: L. add.; و مستدام: P. add. —
— اسلام: L. om., P. add. — عادت: W. — و بیشتر نه: P. om. —
— خلد ملکه: W. om., سلطان: L. — زیادت می شد: S., L., P. ins. —

مبالغ^۱ زیادت فرمود و چون آن^۲ تغارها بر ولایت حواله می رفت و متصرفان بدان^۳ احوال مغولان بر سر ایشان می رفتند و بعثت مطالبه تغار ولایات را^۴ زور می رسانیدند^۵ و باولاغ و علفه و علوفه اخراجات می انداختند^۶ و بیرون از آنکه حکام و متصرفان را زحمت می رسید^۷ رعایا که تغار بر ایشان می نوشتند از دست ایشان بجان می رسیدند^۸ و مع هذا زیادت تغاری بلشگر نمی رسید و بعضی^۹ بسبب بدادائی^{۱۰} متصرفان و بعضی بجهت آنکه بوکولان^{۱۱} خدمتی میگرفتند و احمال می نمودند^{۱۲} و بعضی بواسطه آنکه^{۱۳} بیتکچیان ایداجی بهنگام حواله نمی کردند و لشگر^{۱۴} از تحصیل عاجز می ماند و ایداجیان بیمه بها با خود می خریدند و همواره^{۱۵} لشگریان را برات در دست بودی و با ایداجیان در منازعت و مقاتل می بودند^{۱۶} و پیوسته آن حال عرضه داشتندی و مسامع^{۱۷} مبارک پادشاه از آن در زحمت و عاقبة الامر اکثر^{۱۸} منکسر^{۱۹} شده با دعاوی کهنه افتادی و بسیار^{۲۰} بروات وجوه^{۲۱} سده نیز داشتندی پادشاه اسلام^{۲۲} مدت چهار پنج سال این احوال مشاهده فرمود و فرمان داد تا در هر ولایتی از قشلاغ^{۲۳} و یایلاغ بهنگام ارتفاع^{۲۴} در^{۲۵} انبار ریزند و بشحنه ولایت سپرده بگلا حواله از انبار نقد بدهند و بوکولان خدمتی^{۲۶} نستانند و نیز^{۲۷} تغار و علوفه نخواهند بدین^{۲۸} موجب حواله می رفت و بعضی را زر نقد از خزانه میداد چنانکه^{۲۹} در سچهار سال هیچ يك نتواند گفت که یکمن تغار بر دیوان مانده و بعد از آن در اوائل شهور سنه ثلث و سبعائه اندیشه^{۳۰} مبارک فرمود که چندین تغار که جهت لشگر معین است از هر ده نفر بدو نفر زیادت نمی رسد و میخواهم که انعام ما بهمگنان^{۳۱} عام باشد و نیز لشگر بوقت چریک^{۳۲} بر نشستن^{۳۳} ولایات را

- رسانند: W. — ولایت را: L. — W. om. — مبالغی: L., P. —
— یداری: P. — می آمدند: L. — می انداخت: L. —
— لشگریان: P. — می نمود: W. — بوکولان: P. —
— منکر: W. — تغار: L. add. — S., L., P., W. om. —
— خلد (سلطان: L.) ملکه: L., P. add. — بسیاری: P., W. —
— W. om. — ادراك ارتفاع: P. — اسلام: W. om. —
— برین: L., P., W. — (بر) سر: S., L., W. — T. = P. —
— همگنان را: P. — بر همگنان: L. — چندانکه: P. —
— نشستن: S. — چریک: S., W., L., P. — T. = —

زحمت می‌رسانند و نیز هر يك بحق یا بباطل^{۱۶} میگوید که چیزی ندارم و باز ماند که حاصلست^۱ و بواسطه سرما و یورت^۲ و دیگر آفتها چهارپایان ما سقط شده اند^{۱۷} و بهر وقت ضرورت میشود مالی جمع کردن و بایشان دادن چه عالم از وقائع خالی نیست و وقت می‌باشد^{۱۸} که بتعجیل تحصیل مال میسر نمی‌شود و همواره بتدبیر و ترتیب وجوه لشکر و تغارایشان مشغول می‌یابد بود^{۱۹} مصلحت در آنست که از ممالک و ولایاتی^۳ که بر راه‌گذر^۴ لشکر و یابلاغ و قشلاخ ایشان افتاده و دائماً در آن ولایات^{۲۰} بی‌راهی میکنند و بتغلب دیهها و رعایا^۵ بدست فرو میگیرند^۶ تمامت باقطاع بلشگر دهیم و حصه هزاره هزاره^۷ معین^{۲۱} گردانیم تا^۸ متصرف^۹ ایشان باشند^{۱۰} و از آن خود دانند و چشم و دل ایشان سیر گردد و چون درین عهد بیشتر لشکریان^{۲۲} هوس املاک و زراعت دارند چون ملکی اقطاعی بستانند بمقصود رسند و هر سال بخزانة احتیاج نیفتد که بمصالح ایشان^{۲۳} صرف شود چه هر يك حصه^{۱۱} و معیشت خویش از آن حاصل کنند^{۱۲} و بسیار عمارت دیگر باسرا^{۱۳} و کوتالچیان و گاو و تخم^{۲۴} خویش ایشانرا دست دهد و چون گاه و جو مرتب داشته باشند اگر نیز یورت باشد هر يك دوسه سراپ^{۲۵} توانند بست که قریه بکار دارند تا بگاه احتیاج زودتر بر توانند نشست چه لشکر مارا اکثر خلل از سقط شدن^{۲۶} چها پایانست که درین زمان مجدّ تمام آنرا باب و علف نمی‌رسانند^{۱۴} چون ولایات بوجه بلشگر^{۱۵} داده باشیم و وجه^{۲۷} یامهای^{۱۶} ضروری و آتش شهزادگان و خواتین و دیگر وجههای ضروری را هم ولایات در وجه نهاده ایم و بایشان^{۲۸} داده و تمامت متصرف اند مارا اخراجات کمتر باشد و متقاضیان و ملتسمان اندك شوند و ولایتی چند که^{۲۹} عمر و مقام لشکر

— ولایتی: L. ۳ — و یورت و: L. om. ۲ — (p. ۳۰۱) ۲۰ v. ۱
— فرو گرفته: L. ۶ — رعایارا: L. W. ۵ — L. om. ۴
— متصرفان: L. ۹ — یا: W. ۸ — L. om. ۷
و هیچ هزاره و صده بر اقطاع دیگری زیادت نتواند و بدین واسطه آن L. ins. ۱۰
زور رسانیدن خوی باز کنند و هر طائفه حامی رعایا و مواضع خویش گردند و خرابیهای
— و تغار: L. ins. ۱۱ — آن ولایت معور گردانند و از آن خود دانند
— (p. ۳۰۳) ۲ v. ۱۴ — امرا: P. ۱۳ — ۱۶ — ۱۲ P. om. ۱۲
— نامها: L. ۱۶ — لشکر: P. ۱۵

نیست وجه اخراجات خاصه را بازماند بی زحمت مضبوط توان داشت و مالی که از آنجا^۱ S. fol. 328 r. حاصل شود کفاف باشد و کارهای بزرگ لشکر و غیره بدین^۱ موجب مضبوط باشد و فیما بعد برین قاعده^۲ مرتب بماند^۲ و فائده آن عموم پادشاهان و امرا و وزرا و لشکریان و رعایارا شامل بود برین نخط اندیشه فرمود^۳ و از آب آمویه تا مصر تمامت لشکرها در مدت دوسه ماه اقطاعات معین فرمود و مفصل گردانیده و در آن باب^۴ حکم یرلیخ بنفاد پیوست و سواد آن درین فصل اثبات می‌یابد تا چون مطالعه کنند بر دقائقی که در آن^۵ باب رعایت فرموده اطلاع حاصل آید^۳ انشاء الله العزیز

سواد

یرلیخ در باب اقطاع دادن بلشگر مغول

بسم الله الرحمن الرحيم

بقوة الله تعالى

و میامن ملة محمدی

فرمان سلطان محمود غازان

مادران و بترکانان و خاتونان و پسران و دختران و دامادان^۷ و امراء تومان و هزاره و صده و دهه و سلاطین و ملوک^۸ و بیتکچیان و عموم اهالی تمامت ولایات از آب آمویه تا^۹ حدود مصر بدانند که بقوة خدای تعالی و تقدس جد بزرگ ما چنگیزخان در بدو فطرت^{۱۰} بتأیید الهی و الهام ربانی مخصوص بود و یاساق خود را از موی باریکتر رعایت می‌کرد و هیچ آفریده را از بی آدم محال^{۱۱} نداد که سر از ربه امر او بتابد^۶ یا پای از جاده راستی بیرون نهد لا جرّم بدین وسیلت با لشکرها مغول^{۱۲} خود بسیط زمین و عرصه گیتی مشارقها و مغاربها مستخلص و مصفی گردانید و صحائف روزگار را بنام خوب و صیت^{۱۳} جاودانه بنگاشت و در زیادت گردانیدن^۷ عرصه و فسحت و

برین موجبست والسلام: L. add. ۳ — (p. ۳۰۲) ۱۴ P. om. ۲ — برین: L. ۱
— سلطان محمود: S. W. om. ۵ — خدای: L. ۴ — P. W. om. verba sequentia
— کردن: W. ۷ — ربه امر او بتابد: L. ۶

مملکت متحمل هر گونه مشاق و شدائد گشت^{۱۴} و اولوس و ممالک را مستقیم و مرتب بفرزندان و اوروغ خود^۱ میراث و یادگار گذاشت و اجداد و پدران نیک^۲ ما آن مملکت را بر همان ترتیب و قاعده بفرزندان خویش سپردند و بعد از آن فرزندان ایشان هر کدام که^{۱۵} یاساق و آیین ملک مضبوط داشتند و در تکفل^۳ جهاننداری جیدامیشتی کرده ذکر جمیل او بر صفحه روزگار^{۱۷} مانده و آنکسان که الوس را محافظت^۴ نموده و ظلم و تعدی ورزیده نام بد^۵ ایشان لا شک باز مانده^{۱۸} آن آثار هم تدل علیهم فانظروا بعدم الی الآثار^{۱۹} و چون صدق این معانی مقرر و معین است و دانسته ایم که بقای ابدی و خلود حیوة درین دنیا همگنانرا^{۲۰} ممکن نیست^۷ و ازین جهان بجز ادخار نام نیکو فائده متصور نه اندیشیدیم که درین چند روز معدود که نوبت پادشاهی^{۲۱} بما رسیده است در ادخار نام نیکو سعی و اجتهاد نماییم و مجموع اولوسی^۸ که نبوت بما رسانیده اند^۹ باسایش و رفاهیت مشمول^{۲۲} گردانیم تا ذکر جمیل و ثواب که زندگانی باقی و حیا جاودانه^{۱۰} عبارت از آنست بر اوراق روزگار مرقوم فرموده باشیم^{۲۳} و صیت معدلت ما بر روی ایام دائم و موبد^{۱۱} و مخلص ماند والله یوقتنا بلطفه و یؤیدنا بنصره^{۲۴} اکنون بر همگان پوشیده نیست که پیش ازین در زمان پدران نیکوی ما اولوس مغول بهر گونه مطالبات^{۲۵} و مزاحمت چون قوچچور مواشی و بستن یامهای بزرگ و تحمل اعباء یاساق سخت و قلاتات که این زمان یکبارگی^{۲۶} رفع فرموده ایم مخاطب و مطالب می شدند و اکثر ایشان از انبار و تغار محروم بوده^{۱۲} و با وجود آن تکالیف بدل^{۲۷} راست کوچ داده^{۱۳} و بندگی قیام نموده^{۱۴} و تحمل مشقت سفرهای دور میکرده^{۱۵} و قانع می بوده^{۱۶} لا شک تا غایت S. fol. 328 v. لشکر مغول را مکنی و مالی زیادت حاصل

— کار : L., P. add. : ۳ — P. om. : ۲ — خوش : W. : ۱
— شعر : W. ins. : ۶ — L. om. : ۵ — بوجه : L., P., W. ins. : ۴
— الوسی را : L. : ۸ — ممکن است : W. : ۷ — نام ممکن نیست : L., P. : ۷
— حیات باقی و زندگانی جاودانه : W. : ۱۰ — رسیده : L. : ۹
— دادن : S., W. : ۱۳ — مانده : L. : ۱۲ — و باقی : W. ins. : ۱۱
— می کشیده اند : P. : می کردند : L. : ۱۵ — نمودن : P. : می نمودند : L. : ۱۴
— می بودند : L. : ۱۶

نشد^۱ درین وقت چون حق تعالی^۲ اولوس و ممالکی که پدران ما دانسته اند^۳ بما سیورغامیشتی فرمود و سریر جهاننداری و تختگاه بزرگ ایشان بما ارزانی داشت کلی همت و همگی نهمت پادشاهانه بر آن موقوف^۳ داشته ایم تا امور مصالح اولوس بسیار را بر نوعی منتظم و مرتب فرماییم که من بعد تمامت چریک مغول ابداً ما توالدوا^۴ و تناسلوا بهیچ گونه یادامیشتی نشوند و در رفاهیت و فراغت^۳ روزگار گذارند^۴ و بعد از ما چون نوبت بدیگری رسد^۵ مملکت^۵ و لشکر را چنان بایشان سپرده باشیم که ایشانرا اعتراض نرسد و وضعی گردد^۶ که موجب استقرار استقامت^۶ امور مملکت و اولوس و خلود ذکر جمیل و دوام نیک نامی و ازدیاد امداد دعوات خیر باشد و بر همگان پوشیده نیست که تمامت چریک مغول از آب آمویه تا حدود مصر بعضی را چند تغار میداده اند^۷ و در حق بعضی علی سیل النذرة^۸ بهر وقت انعام میکرده و اکثر ایشان از آن محروم و بی نصیب مانده درین وقت فرمودیم که تمامت چریک مغول را^۹ بشمول عاطفت و عطیه در یک سلک کشند^۹ تا هیچ کدام از انعام ما بی بهره نمانند و در وقت کوچ دادن و بلشگر^{۱۰} رنشتن قدرت و یسار و استطاعت داشته باشند^{۱۰} که ممالک محافظت کنند چه مدار و استقامت و انتظام^{۱۱} امور ملک بایشان منوط است بنابراین مقدمات^{۱۱} فرمودیم تا در^{۱۲} ممالک و دیهها آب^{۱۳} و زمین مواضعی که هر یک نزدیک^{۱۲} و مناسب ایشان باشد از اینجو و دالای^{۱۴} و مزارع آبادان و خراب ایلغامیشتی کرده بموجبی که در دفاتر و قوانین مثبت است^{۱۳} باسم اقطاع در هر هزاره معین گردانند و تسلیم ایشان کنند تا متصرف آن شوند اکنون در هزاره فلان برین موجب^{۱۴} که مفصل میگردد معین شد و احکام و شروط این اقطاعات و چگونگی هر قسمی از اقسام آن بموجبیست که مشروح میشود^{۱۵} اول از^{۱۵} مواضع آنچه باینجو و دیوان تعلق داشته باشد جماعت رعایا که

— سبجاه : P. add. : ۲ — مالی حاصل شد : P. : ۱
— گذراند : P. : ۴ — فراغت : P. : ۳
— نذرت : W. : ۸ — اند : W. om. : ۷ — کرد : W. : ۶
— قاعده : P. : ۱۱ — باشد : W. : ۱۰ — کشید : W. : ۹
— دولای : W. : ۱۴ — آنها : L. : ۱۳ — بر : S., W. : ۱۲
— ازین : L. : ۱۵

از قدیم الزمان باز رعیت آن موضع بوده اند^{۱۶} و زراعت میکرده هم بر آن قاعده زرع کنند و بهره آن^۱ براسی چریک رسانند و مال و قوچپور و متوجهات دیوانی^{۱۷} بر موجب مؤامره و تفصیل که ذکر رفت زیادت و نقصان نا کرده بلشگر رسانند دیگر باید که^{۱۸} جماعت چریکیان یا املاک^۲ و زمین ملاک^۳ و ارباب و اوقاف تعلق نسازند و در بهره آن تصرف نمایند^{۱۹} و مال و قوچپور و متوجهات دیوانی آن^۴ بموجب دفاتر قانون و تفصیل مذکور براسی رسانند دیگر دیهها و مزارع و مواضع دیوانی که خراب باشد و داخل یورت ایشان شده و زمینهای آن که مرغزار^۵ شده^۶ آرا نشکافند و دیگر را^۷ باسیران و غلامان و گاو و جفت و تخم خود زراعت کنند و مجموع ارتفاع ایشان بردارند اگر آن موضع خراب را^{۲۱} مالکی ظاهر شود و دعوی کند بملکیت یا بتولیت و فقیه و مدتها تصرف نموده باشد و بر موجب شرع مطهر حقیقت^{۲۲} او ثابت گردد و این چریکیان زراعت آنجا باسیران و غلامان خود کرده باشند ده یکی از آنجمله بما رسانند و باقی ایشان^{۲۳} با مزارعان خود بهم بردارند دیگر رعایای دیههای آبادان و خراب که بدیشان داده شده و از مدت سی سال^{۲۴} باز متفرق شده^۸ و بشماره و قانون دیگر ولایات در نیامده پیش هر کس که باشد^۹ باز گردانند و اگر رعیت دیگر^{۲۵} ولایت نیز پیش ایشان باشد ایشان نیز آن جماعت را باز گردانند و البته بهیچ وجه رعایای دیگر ولایت^{۲۶} و مواضع بخود راه ندهند^{۱۰} و بعلت آنکه رعایای ولایات دور اند با برائی تعلق نسازند و بهیچ وجه^{۱۱} ایشانرا جمع نگردانند^{۲۷} و حمایت نکنند و بدیههای خود راه ندهند و مردم چریک رعایای دیههایی که بایشان داده شده است از دیه^{۲۸} هوجاوور بدیههای دیگر نبرند و نگویند که هر دو مزرعه و دیه اقطاع ماست و ایشان رعیت ما اند و رعایای S. fol. 329 r. هر دیه در موضع خود زراعت کنند و نگویند که رعایای این مواضع باقطاع بما داده اند اسیر ما اند لشگریانرا بر رعایا^۲ زیادت

۱ S. om. — ۲ L. om. — ۳ L. om. — ۴ W.: آنرا —
— گشته W.: ... آن مرغزار گشته باشد P.: — ۵ L.: مزارع —
— باشند P.: — ۶ W.: گشته — ۷ L., P.: دیگر —
— علت P.: — ۸ L., P.: ندهد — ۹ W.: —

از آن حکم نیست که ایشانرا بر زراعت دیههای خود دارند و بهره مال و متوجهات دیوانی براسی ازیشان بستانند^۳ و رعایانرا بغیر از آنکه هر یک در موضع خود زرع کنند بدیگر کار مشغول نگردانند و رعیتی که زراعت نداند^۱ یا نکند^۴ چون مال معین که در دیوان مقررست بدیشان داده باشد ایشانرا بعنف زراعت نفرمایند و زور نرسانند و نیکو^۵ اسرامیشی کنند دیگر مردم چریک با دیهها که در حدود و جوار دیههای ایشان باشد تعلق نسازند و زرع نکنند^۶ و بعلت یورت آب و زمینرا قوریمیشی^۲ نکنند و آن مقدار علفخوار را که چراگاه گاو و گوسفند و درازگوش ایشان باشد مانع^۷ نشوند دیگر چون انعام در حق ایشان ارزانی داشتیم و این مواضع مذکور را باسم اقطاع معین گردانیده سیورغامیشی^۸ فرموده ایم و غرض از آن آسایش عموم خلایق و ذکر جمیل و یاساق و عدلست^۳ و ایشان جمله بدین موهبت و سیورغامیشی^۹ مستظهر و شادمان اند و امراء تومان و هزاره و صده و دهه و چریک بسیار خط موجلگا داده که بقدر وسع و قدرت^{۱۰} در نقاذ عدل و نشر راستی کوشند و من بعد بی راهی و تعدی نکنند و زور نرسانند و انواع ظلم و تطاول که پیش ازین^{۱۱} می ورزیده اند اقدام نمایند باید که بسخن خود برسند و بعلت ترغو و علوفه و تغار و غیره چیزی نطلبند دیگر^{۱۲} مقرر چنانست که از دیوان بهیچ علت برات بر اقطاعات^۴ تویسند و اصلا حواله نکنند و ایشان بموجبی که مقرر شده^{۱۳} بهریک نفر چریک پنجلا من بوزن^۵ تبریز بانبار خاص می رسانند و بغیر از آن ازیشان بهیچ وجه چیزی نطلبند دیگر^{۱۴} فرمودیم که درین وقت که این اقطاعات از آب و زمین خراب و آبادان بموجبی که مفصل گشته^۶ در میان هزاره مقسوم گردانند^{۱۵} جماعتی از آن ولایت^۷ که اهل خبرت باشند با این یتکچی فلان که نصب فرموده ایم حاضر شوند و بده بخش کرده^{۱۶} بتازیانه قرعه زنند و بعد از آن در میان صده و دهه بلوک کرده بتازیانه قرعه زنند و این یتکچی را که باسم^۸ عارضی توسامیشی کرده ایم حصه هر یک صده و دهه مفرد و

۱ L. ins.: و تواند — ۲ P.: اورا مییشی — ۳ P.: عدل —
— گشته است L., P.: — ۴ L. add.: ایشان — ۵ L.: بستگ —
— ولایات L.: — ۶ W.: اسم —

مسمی خراب و آبادان بر دفتر ثبت کند^۱ و نگاه^۲ دارد و یک نسخه بدیوان بزرگ و یکی بامیر هزاره سپارد و دفاتر صدها بامراء صده دهد^۳ و بعد از آن بیتکیچی عارض^۴ هر سال تفحص کرده اسم آنکسی که در زراعت اجتهاد نموده و یا آنکس که تقصیر کرده باشد^۵ و خرابی و آبادانی هر حصه^۶ معین نوشته بما عرضه دارد تا آنکس که اجتهاد نموده باشد بسیورغامیشی مخصوص شود و آنکه تقصیر ورزیده^۷ و خراب^۸ کرده بگناه ماخوذ گردد^۹ و این اقطاع را^{۱۰} که دادیم نفروشد^{۱۱} و نبخشند و باندا و قودا و اقا و ابی و خویشاوند و کابین^{۱۲} و قلنک^{۱۳} ندهند و کسی که برین حرکت اقدام نماید گناه کار گردد و بمیرد و کابین بر مقتضی حدیث نبوی چنانکه^{۱۴} پیش ازین علی حده در آن باب یرلیغ نافذ گردانیده ایم^{۱۵} بر نوزده دینار و نیم^{۱۶} مقرر گردانند دیگر بدانند^{۱۷} که این اقطاع بر مردم چریک که بقلان در آمده اند و کوچ دهند مقررست و چون از آن جماعت کسی وفات^{۱۸} یابد از پسران و اقا و ابی او^{۱۹} یکی را^{۲۰} قائم مقام او گردانیده اقطاع متوقی بدو دهند و ثبت کنند و اگر اوروغ نداشته^{۲۱} باشد بر غلام قدیم او مقرر گردانند و اگر غلام نیز نبود در میان صده کسی را که شایسته داند بدو دهند^{۲۲} و اگر در میان صده و دهه کسی یاساق دیگرگون کند امراء هزاره و صده او را در گناه آورده اقطاع او بدیگری^{۲۳} دهند که کوچ تواند داد و باسم او ثبت کنند و هر سال دفتر عرضه دارند و فرمودیم که اگر مردم چریک مال^{۲۴} و قوچپور و غیره بیرون از آنچه مفصل گشته است و بدفاتر^{۲۵} قانون و مؤامره در آمده چیزی طلبند عارض^{۲۶} S. fol. 329 v. نگذارد و اگر بعنف و زور بستانند عارض پنهان ناکرده نامش بنویسد بما عرضه دارد دیگر بوقت^{۲۷} بر نشستن این^{۲۸} چریک چون عرض دهند^{۲۹} بموجب حکم یرلیغ این فلان بیتکیچی دفتری مسمی نبشته اول بامیر صده^{۳۰} بعد از آن بامیر هزاره بعد از آن

۱ W.: کنند — ۲ T. = P.; S., L., W.: دهه —
۳ L., P.: (L.: باشد) — ۴ P. om.: ۳ — ۵ —
۶ W.: نفروشد — ۷ W.: اقطاع — ۸ L.: شود —
۹ W.: کرده ایم — ۱۰ W.: فلنک — ۱۱ L.: فلنک —
۱۲ L., P. om.: — ۱۳ W. add.: دوانشی — ۱۴ W.: دینار نیم —
۱۵ L.: باشند — ۱۶ W.: بدفتر — ۱۷ L., P. om.: — ۱۸ W.: یکی —

بامیر تومان^۱ نماید و مواجهه کند و عرض دهد و بعد از آن^۲ بامیر چریک قول نماید و مقرر چنانست^۳ که چون اقطاع امیر هزاره معین و مقرر^۴ است در اقطاع چریک تصرف ننماید^۵ و همچنین عارض را معینی^۶ از دیگر ولایت داده ایم^۷ بر اقطاع چریک برآه تنویسد^۸ و حواله نکند چون چنین فرموده ایم و اقطاع چریک بموجب مذکور سیورغامیشی فرموده^۹ اگر مردم چریک نیز زیادت از آنچه بدفتر قانون در آمده و مفصل نوشته شده از رعایا چیزی ستانند و رعیتی را^{۱۰} که بچریک نداده ایم و رعایای دیگر ولایات را حمایت کنند و بخود راه دهند و مواضع آب و زمین را که در حدود^{۱۱} دیههای ایشان باشد معترض شوند و زمینهای زراعت و علفخوارهای گاو و گوسفند و درازگوش قوریعیشی کنند^{۱۲} و هر سال شماره و جباء خود را نمایند^{۱۳} و بازمانند و عذر آرند و عوض خود دیگری را بچریک فرستند ایشان نیز^{۱۴} گناه کار^{۱۵} شوند^{۱۶} فلان که جهت بیتکیچی این هزاره معین شده^{۱۷} اقسای که درین یرلیغ ذکر رفته تمامت را نیکو ضبط کند^{۱۸} و مواضعی^{۱۹} که داخل آن نشده و هر کس که در یورتها آبادان^{۲۰} کرده^{۲۱} و آنچه بائر کلی شده^{۲۲} علی حده مسمی و مفصل بنویسد^{۲۳} و با دیوان آرد^{۲۴} تا در دفاتر ثبت کرده^{۲۵} اضافت جمع شود و این یرلیغ را در هزاره فلان دادیم تا من بعد حکم آن مؤبد و محلد شمردند و^{۲۶} تغیز و تبدیل بدان راه ندهند^{۲۷} فن بدله بعد ما سمعه فاتما ائمه علی الذین یدلون^{۲۸} ان الله سمیع علیم

یرلیغ در فلان ماه و فلان سال بفلان
مقام نوشته شد^{۲۹}

۱ v. ۲ — ۲ P. om.: ۱ — ۳ S., W.: مفرد —
۴ S.: نمایند — ۵ T. = P.; W.: معین — ۶ S., L. om.: —
۷ W.: بنمایند — ۸ v. ۱۰, W.: بنویسد — ۹ L. om.: —
۱۰ L., P.: کنند — ۱۱ P. lac.: ۷ — ۱۲ — ۱۳ —
۱۴ L.: باشند — ۱۵ L., W.: بنویسد — ۱۶ L.: باشد — ۱۷ v. ۱۶ — ۱۸ —
۱۹ P.: آبادانی — ۲۰ W. hic ins.: مقام — ۲۱ P. om.: ۱۳ — ۲۲ —
۲۳ W. om.: یرلیغ — ۲۴ usque ad ۱۸ — ۲۵ — فلان نوشته شد

حکایت

بیست و پنجم در تقریر آنکه لشگری علی حده بجهت ۱ خاصه چگونه ۲ ترتیب فرمود

۱۵ پیش ازین لشکر مغول بنسبت این زمان اندک تر بود پادشاه اسلام خلد ملکه ۳ بتدبیر و کفایت لشکرهاي مغول ۱۶ و تازیك را زیادت گردانید ۴ و فرمود که سرحدات و ثغور ممالک ما خراسان و فارس و کرمان و بغداد و دیاربکر ۱۷ و روم و دربندست و از یکدیگر بغایت دور افتاده و هر چند در تمامت آن مواضع لشکرها علی حده ۱۸ جهت سوسه معین نشسته اند بگاه احتیاج اگر از جانبی بمدد جانبی دیگر ۵ می روند بواسطه بعد مسافت دیر ۱۹ می رسند و بغیر از آنکه در راه ۱۰ گرسنه و برهنه میگردند و چهارپایان ایشان لاغر و تلف ۷ میشوند قطعاً نتیجه ۲۰ نمی دهد بدان سبب فرمود تا در هر خانه ۸ که دو پسر و برادر ۹ و کوتالچی ۱۰ داشتند يك دو نفر زیادت معین کردند ۱۱ و مجموع ایشانرا لشگری جداگانه ساخته بمدد اطراف نامزد فرمود تا ملازم دیگران باشند و جهت ۲۲ دربندها و مواضع سخت سرحد که پیاده نگاه توان داشت لشکرهاي تازیك معین فرمود ۲۳ و همه را جامگی و اقطاع داد و پیش ازین لشکر تازیك با آنکه ۱۲ جامگی معین می ستند ضبطی نداشتند و امراء ایشان بهانه ۲۴ معدودی چند جامگی ستندی و هیچ لشگری در میان نه درین وقت فرمود تا هزارها و صدهای ایشانرا ۲۵ معین گردانیدند و اسامی و حلیه بر دفتر نویشتند ۱۳ و بهر ۱۴ سه ۱۵ ماه عرض باز می خواهند و سلاح و عدد ۱۶ ایشان ۲۶ بازمی بینند از سوار و پیاده بموجب ضبطی و قانونی که حکم یرلیغ بر آن نافذست و ترتیب لشکر مغول بر آن ۲۷ نمط فرمود که در فصل ۱۷ سابق و یرلیغ اقطاعت ایشان نوشته

- خلد ملکه W. om.: سلطانہ L.: — ۳ — S., W. om. — ۲ — جهت W.: — ۱ —
— در راه T. = L., P., W.; S. om.: — ۶ — S., W. om. — ۵ — گردانند W.: — ۴ —
— ۹ — ۸ — P. om.: — ۹ — v. ۹ — ۸ — L. om. — ۷ —
— ... نفر معین زیادت کردند T. = L.; S., P., W.: — ۱۱ — کوتالچی L., P.: — ۱۰ —
— ثبت کردند P.: — ۱۳ — با آنکه T. = L.: S., P., W. om.: — ۱۲ —
— T. = L., P.; S., W. om. — ۱۴ —
— جمله L., P. ins.: — ۱۶ — عدت و سلاح P.: ... سلاح و عدد L.: — ۱۵ —
— فصلی L.: — ۱۷ —

حکایت بیست و پنجم در تقریر آنکه لشگری علی حده بجهت خاصه چگونه ترتیب فرمود ۳۱۱

شد تکرار چه محتاج و بهر سرحدی آن S. fol. 330 r. ۱ مقدار لشکر معین فرموده که آنرا ۱ کافی است و از لشکرها که در میان ولایات یورت و مقام دارند هر ۲ کدام که بسرحدی نزدیکتر اند ۲ معین فرموده که بگاه حاجت یکیکه ایشان باشند ۳ و چنان ساخته ۳ که در هیچ وقت لشکر طرفی بمدد طرفی نباید رفت و زیادت از معهود لشگری دیگر مرتب گردانیده ۴ که ملازم باشند بدان طریق که کزیکتاران و امرارا استالت فرمود تا از هر يك از برادران و فرزندان ۵ که در شاره نبودند يك دو نفر معین گردانیدند چنانکه در هر هزاره صد و دوست نفر زیادت شد ۶ و چهاره در مدت یکسال حاضر کرده ۴ باز نمودند و پادشاه اسلام ۵ خلد ۶ ملکه ۷ در حق ایشان انعام و جامگی ۷ و اقطاع فرمود و تمامت با هزاره قول که بتدریج دو سه هزار شده اند باتفاق کزیکتاران ملازم می باشند و از ۸ چند سال باز که میان اوروغ جوجی و جغتای و اوکتای که عم زادگان پادشاه ۸ خلد ملکه اند مخالفت ۹ و منازعت واقع است لشکرهاي ایشان بهر وقت اغروقهایی یکدیگر را غارت کرده فرزندان ۱۰ یکدیگر را اسیر می بردند ۹ و بتجار می فروختند ۱۰ و نیز بسیاری از ایشان جهت درویشی فرزندان خود را ۱۱ می فروختند پادشاه اسلام خلد ملکه ۱۱ از آن معنی غیرت کرد و فرمود که چگونه شاید چون اقوام مغول بیشتر ۱۲ از نسل امراء بزرگند که در زمان چینگیزخان کوچ داده اند و این زمان اوروغ آن ۱۲ امرا پیش قان و پیش ۱۳ دیگر پادشاهان معتبر خویشان ایشانرا ببنده گی بتازیکان فروشند یا بیشتر بگدایی افتند رعایت حقوق ۱۴ آن جماعت و محافظت ناموس را دفع این معانی لازم است چه بدین واسطه صلابت و هیبت لشکر مغول که بعیوق رسیده ۱۵ بود می شکند و در نظر تازیك حقیر می شوند و نیز اکثر ایشانرا بولایات یاغی می برند بدان سبب فرمود ۱۳

- آید T. = P.; L. om., S., W.: — ۲ — ... آن طرف را L., P., W.: — ۱ —
— غازان خان W. add.: — ۵ — گردانیده L.: — ۴ — باشد S., W.: — ۳ —
— خلد ملکه W. om.: سلطانہ L.: — ۷ — الله P. ins.: — ۶ —
— P.; برند S., L., W.: — ۹ — خلد ملکه W. add.: اسلام et om.: — ۸ —
— می فروخت P.: — ۱۰ — ... فرزندان هم دیگر باسیری بردند —
— S., L., P. om. — ۱۲ — خلد ملکه W. om.: سلطانہ L., P.: — ۱۱ —
— P. om.: فرمود — ۱۳ — بدان سبب

تا چندانکه از مغول^{۱۶} پسران^۱ بیارند جهت بندگی حضرت بخزند و زر نقد بپا دهند تا نیک نامی و ثواب حاصل آید و از ایشان کیتولان^۲ لشگری^{۱۷} خاص ملازم باشند و درین دو سال بسیاری خزند و وجه معاش و تغار ایشان معین فرموده ولایت^۳ مراغه را در وجه نهاد و امیری تومان ایشان پولاد چینگسانک داد و امراء هزاره و صده از مقربان حضرت معین^۴ گردانید و قرب تومانی جمع شدند و بر قاعده چندانکه می آرند می خزند تا تمام تومانی و زیادت شوند^۵ و جمله کیتول و اینجوی^{۲۰} خاص گشته ملازم باشند در هیچ عهدی لشگری چنین آراسته و مرتب نبوده که این زمان است و تمامت را اقطاع^{۲۱} معین و جمله سرحدات هر یک بلشگری علی حده که بمعاونت غیری محتاج نیست محفوظ و مضبوط است و امور^{۲۲} ملکی منتظم و خلالتی در رفاهیت و آسایش و امداد آن روز بروز بر مزید ایزد تعالی سایه معدلت^۶ پادشاه^{۲۳} اسلام را ابدالدهر یابنده و مستدام^۷ دارد بمنه و خفی^۸ لطفه^۹

حکایت

یست و ششم در منع فرمودن از زر بسود دادن و معاملات بعین^{۱۰} فاحش^{۲۴} چون پادشاه اسلام^{۱۱} خلد ملکه سایه معدلت بگسترد و در مصالح خاص و عام بنظر بصیرت تأملی فرمود محقق دانست^{۲۵} که ربا دادن و انواع معاملات نامشروع متضمن اختلال^{۱۲} حال جمهورست خاصه درین روزگار که بیکبارگی پای^{۲۶} از جاده انصاف بیرون نهاده اند و دست بمعاملات^{۱۳} نامشروع برگشاده و فرمود که تدارک آن از واجبات است^{۲۷} تا شومی نامشروع خلل انگیز بهمه^{۱۴} وجوه تأثیر و سرایت نکند^{۱۵} و حکم یرایغ جهان مطاع را نافذ گردانید^{۱۶} تا هیچ S. fol. 330 v. آفریده بر آن حرکت مذموم نامشروع اقدام

— ولایات : T. = P.; S., L., W. — ۳ کیتولان : P. — ۲ مغولچگان : P. —
— این : P. ins. — ۶ شود : P. — ۵ — P. om. — ۴
— W. om. — ۸ باقی : L., P., W. — ۷
— ... همواره قواعد و ضوابط محمود را تمهید می فرماید (بحقه : L.) : L., P. p.h.v.e. — ۹
— خلد ملکه : et om. : غازان خان : W. add. — ۱۱ — P. om. — ۱۰
— در همه : P. — ۱۴ بی معامله : L., P., W. ins. — ۱۳ — اجلال : W. — ۱۲
— گردانند : L., W. — ۱۶ — کند : W. — ۱۵

نمایند و چون فوائد^۱ معظم که در ضمن این حکم است بر عموم ابناء این زمان پوشیده^۲ نیست و اگر در کتاب آید جلگان دانند که محض صدقت و در عهود مستقبل واقف شوند که حکم پادشاه اسلام^۳ خلد ملکه^۴ متضمن دفع چندین خلل کلی بوده از آن جهت چند نوع از آن خللها بتحریر پیوندد تا عالمیان بدانند^۵ که از ارتکاب یک امر نامشروع چندین خلل و فساد و ناراستی متولد می شود اول آنکه در چاغ^۳ اباخان^۵ که نزد جمهور مشهورست که پادشاهی^۴ عادل بود و در ایام او خلالتی ایمن^۵ و آسوده و ترتیب یاساق و عدل و سیاست^۶ پدرش هولاکو خان که بحقیقت صاحب قران عهد بود بر قرار باقی و امرا و ارکان دولت^۶ و وزراء پدرش^۷ و بعضی که در ایام دولت او در کار آمده^۸ بودند^۷ در آن زمان بعضی از ارتاقان^۸ چند دست سلاح از جوشن و برگستوان و آلات حرب و بعضی چند سر اسب^۹ نیکو از مال خود ساخته بندگی اباخان آوردند^۹ و بتوسط امراء قورچی و احتاجی بهای آن بر وجهی بستند که^{۱۰} در آن مکسبی بود و دیگران چون^{۱۰} صورت حصول آن مکسب مشاهده کردند بایشان اقتدا نمودند و بجائی رسید که^{۱۱} آنانکه سرمایه نداشتند زر^{۱۱} بسود می گرفتند^{۱۲} و بر آن^{۱۳} صرف می کردند^{۱۴} باندیشه آنکه از مکسب قرض بگذارند و از سرمایه^{۱۲} سودها اندوزند و معهود چنان شد که آنچه بسیارند یافته قورچیان و احتاجیان بدیوان برند و برات بستانند و وجوه^{۱۳} طلب دارند و بسیار مردم فرومایه را^{۱۵} کسانی نیز^{۱۶} که فی عالم الله هیچ نداشتند بدین شیوه توفیرات تمام دست داد^{۱۴} و قرض گذارده از جمله متمولان شدند و ناگاه باسپان تازی و استران راهوار برنشسته و جامهای ملوکانه^{۱۷} پوشیده^{۱۵} و غلامان ماه پیکر و سرهنگان^{۱۸} بسیار بر خود جمع کرده با استران و شتران برابر بر می نشستند و در راهها^{۱۶} و شهرها

— پادشاه : L. — ۴ چاق : L. — ۳ — خلد ملکه : W. om. — ۲ — قواعد : W. — ۱
— آمدند : T. = L.; S., P., W. — ۷ روزافزون : P. add. — ۶ — L. om. — ۵
— ارتاقان : W.; باغان : P.; اورباغان : L.; ارتاقان : S. — ۸
— سر : S. — ۱۱ ... و چون دیگران : L. — ۱۰ — آورده بودند : L. — ۹
— می کرد : W. — ۱۴ بدان : L., P. — ۱۳ — می بستند : L., P., W. — ۱۲
— ملکاته : L., P. — ۱۷ — L. om. — ۱۶ — مردم فرومایه : L. — ۱۵
— و خدمت کاران بسیار : L. add. — ۱۸

و بازارها می گذشتند^۱ و مردم از حال ایشان متعجب مانده^۲ می رسیدند که اینها را بدان^۳ زودی چنین^{۱۷} دست گاه از کجا و چگونه دست داد^۴ چون بر صورت حال وقوف می یافتند و دیگر گدایان و مفلسان را هوس^{۱۸} آن کار بر خواست و آن سودا در دماغ مستحکم گشت^۵ و چند هزار آدمی از^۶ مسلمان^۷ و جهود از پاره دوزان و چرجیان^{۱۹} یعنی کسانی که چوال ریزه و کشیز و خردها در گردن انداخته می فروختندی و جولاهکان و آنانکه هرگز^{۲۰} دانی زر بخود ندیده بلکه نان سیر نخورده بدان مشغول شدند که زر^۸ بقرض بستانند و آنچه قرض کردند بسلایح^{۲۱} و اسب نمی دادند^۹ تمامت بلباس و ترتیب خویش صرف میکردند یا^{۱۰} بخدمت^{۱۱} و رشوت بامراء مذکور میدادند و یافته^{۲۲} می ستند که مثلاً یک هزار دست سلاح مکمل و چندین سر آخته داد و آن یافته پیش بیکجیان می بردند و هر چند ایشان^{۲۳} بر صورت حال واقف بودند حق السکوت گرفته^{۱۲} یرلیغ و برات بر اموال نقد ولایات^{۱۳} می نوشتند و چون بعض از آن^{۲۴} جماعت را^{۱۴} آن کار میسر شد و منعم گشتند دیگرانرا قرض بسود میدادند و بدان سبب بیشتر مردم آنرا پیشه ساختند و هر^{۲۵} درم و دینار و زرینه و آلات و تن جامه^{۱۵} و انواع اموال از صامت و ناطق که مردم را بود بدان طمع^{۱۶} بسود بان جماعت^{۲۶} دادند و آنچه پیش از آن گدایان بده تومان که صد هزار دینار باشد راضی بودند بجائی رسید که بصد تومان راضی نمی شدند^{۲۷} و آن سیاه کاران که خود را بازرگان^{۱۷} و مساسجی نام نهاده بودند چنان ساختند که هر آفریده که اندک خط مغولی می دانست^{۲۸} او را در خانه می نشاندند و یافتها چنانکه می خواستند^{۱۸} می نوشت و نشان هر امیری که می خواستند می کرد و پیش بیکجیان^{۲۹} می بردند و معین بود که بهر يك تومان چند دینار زر بدهند -

— بدین : L., P., W. ۳ — می ماندند : L. ۲ — می گذشت : S., L., W. ۱
— زودی چگونه این دستگاه دست داد : L., P. p.h.v.e. ۴
— و ترسا : L. add. ۷ — شد : W. ۵
— تا : W. ۱۰ — میدادند : W. ۹ — و نقره : P. add. ۸
— بر اموال ولایت : L. ۱۳ — گرفته بودند : L. ۱۲ — بخدمتی : P. ۱۱
— تمامت : L. ins. ۱۶ — آلات خانه : L. p.h.v.e. ۱۵ — S., W. om. ۱۴
— میخواست : L. ۱۸ — بازارگانان : W. ۱۷

ایشان یرلیغ و برات بنویسند و اسم تومان در نظر ایشان S. fol. 331 r. چنان مستحق شد که بنحودی^۱ اصطلاح کرده بودند و بعد از آن دعاوی بدیوان می بردند و در بندگی اباخان^۲ عرضه میداشتند^۳ و چندان بروات یافته داشتند که اگر تمامت زر و نقره ممالك عالم جمع گردانند و آنچه در کانهها^۴ نیز^۳ مکنونست بدان منضم شود بدان مقدار وفا نکنند و عجب آنکه^۴ اگر فرض کنیم که یک هزار مرد سلاح مکمل در^۵ صحرایی جمع کنند ببلندی کوهی باشد و در صد انبار ننگجد و ده هزار اسب در صحرایی و مرغزاری بچهد گنجد^۵ فکیف دویست و سیصد هزار مرده سلاح و صد و دویست هزار سر^۶ اسب و ایشان بصد چندین و زیادت دعوی^۶ میکردند و یرلیغها و بروات در دست داشتند و از آنجا که علو همت و عظمت پادشاهانه است اباخان^۷ اندیشه فرمود^۶ که این همه اسب و سلاح بی اندازه کجا عرضه داشتند و بر کدام لشکر بخش کردند و در کدام خزانه^۸ نهاده^۷ و در کدام مرغزار میکردند و امرا و ارکان دولت که^۸ واقف بودند بحق السکوتی مختصر راضی شدند و از جهت^۹ تلووت بحال تدارک نداشتند و نیز هر يك از آن سیاه کاران بامیری و خاتونی تمسک جسته محقر خدمتی میدادند^{۱۰} و بگوسفندی و صراحی شراب ایشانرا مرتبی می ساختند^۹ چون از حد و اندازه بگذشت صاحب سعید خواجه شمس الدین^{۱۱} صاحب دیوان رحمه الله خواست که تدارک کند آن سیاه کارانرا جمع گردانید و گفت این اموال که شما می طلبید^{۱۲} در عالم موجود نیست و من واقفم که شمارا زیادت از خدمتی خرج زفته^{۱۰} این زمان^{۱۱} شریک شما شوم و بهر یک هزار^{۱۸} دویست دینار از پادشاه بستانم و میان ما مناصفتی باشد چون بهر هزار دینار نیم دینار خرج نکرده بودند جماعه راضی^{۱۴} شدند و امرار را رضا حاصل کرده عرضه داشت^{۱۲} که از هر ده تومان که پادشاه اطلاق فرمود هشت تومان توفیر^{۱۵} میکنم و بدو تومان بر ولایت برات میکنم^{۱۳} چنانکه بارتاقان^{۱۴} رسد^{۱۵} آن معنی پسندیده افتاد و صاحب

— میخود : W. ۱ — میداشت : S., W. ۲ — P. om. ۳ — P. om. ۴
— نهاده : L. ۷ — فرمود : W. ۶ — L., P. om. ۵
— من : L. ins. ۱۱ — نشده : S. ۱۰ — می ساخت : S., P., W. ۹
— بارتاقان : L. ۱۴ — می نویسم : W. میکنیم : P. ۱۳ — داشتند : P. ۱۲
— رسید : W. ۱۵

دیوان یرلیغهای^{۱۶} ایشان می‌ستد و بهر ده تومان دو تومان^۱ برآه بر وجوه
مرجو الحصول می‌نوشت و چون یکنیمه از آن او بود حصه ایشانرا^۲ جنس^{۱۷}
میداد که ربعی نمی‌ارزید و وجوه نقد می‌ستد و جماعتی که زر بسود بآن
سیاه‌کاران داده بودند مدتی تا^۳ هر چند^{۱۸} ایشان وجوهی^۴ دیگر میخواستند
کچون^۵ مال مستخلص کردند^۶ بتمام^۷ بگذارند بواسطه آنکه از سود
و سرمایه مأیوس گشته بودند^۸ نمی‌دادند درین وقت که این معامله با صاحب
دیوان بکردند و این^۹ آوازه بر آمد که وجوه مساس می‌رسد تمامت آن
معاملان^{۲۰} شاد شدند و هرچه داشتند از نقد و جنس بمراجعه بایشان دادند
و آن سیاه‌کاران از غایت حرص و دلیری دیگر باره^{۱۰} در خانه خود
می‌نشستند و یافته‌ها می‌نوشتند^{۱۱} و پیش بیتکچیان مغول می‌بردند و یا یرلیغ و
برات می‌کردند^{۱۲} صاحب دیوان^{۲۲} آن معنی دریافت و عاجز در
ماند و از جمله آن اقوام^{۱۳} یهودی پاره‌دوز بود و در زمان هولاگوخان^{۱۴}
التجا باوردوها^{۲۳} کرده جمعی مغولانرا^{۱۵} بر سر صاحب دیوان آورده
بود^{۱۶} و وجوه مساس میخواست^{۱۷} ازو پرسید که واجب تو چندست بمقدار
پانصد^{۲۴} تومان یرلیغ و برات^{۱۸} باز نمود صاحب دیوان متعجب بماند و
سوال کرد که در تبریز خانه داری گفت دارم گفت بزرگست یا^{۲۵} کوچک
گفت کوچک گفت اگر پانصد تومان زر بر بام خانه تو برند و در آنجا
ریزند در آن گنجد یا نه او مقرّر شد که نگنجد^{۲۶} حال^{۱۹} بی‌انصافی آن
قوم بدین نط بود^{۲۰} و در امثال آن قضایا صاحب دیوان نیز فرو ماند و
تدارک نتوانست و روز بروز بدان^{۲۷} آوازه خلق آنچه داشتند بدان کار صرف
میکردند و اگر نداشتند بقرض می‌ستدند تا اکثر تهی‌دست شدند و^{۲۸} بامید
حصول آن تومانات که نام آن در بروات بود روزگار می‌گذرانیدند^{۲۱} بعد از

— مدتی تا P. om. : ۳ — ایشان P. : ۲ — دو تومان S. om. : ۱
— تمام W. : ۷ — گردد L. P. : ۶ — چون P. : ۵ — وجوه P. : ۴
— دیگر باره L. om. : ۱۰ — L. om. : ۹ — ۱۴ v. ۸
— قوم L. : ۱۳ — میکرد S. : ۱۲ — می‌نوشت S. W. : ۱۱
— مغولان L. : ۱۵ — ۱۴ — ۸ — L. om., P. lac. : ۱۴
— بروات P. : ۱۸ — میخواستند P. : ۱۷ — آورده اند P. : ۱۶
— می‌گذرانند W. : ۲۱ — et v. ۴ ظاهر شد P. : ۲۰ — در جال P. : ۱۹

حکایت نیست و ششم در منع فرمودن از زر بسود دادن و معاملات بعین فاحش^{۳۱۷}
مدتی چون آن اموال بارتاقان نمی‌رسید^{۲۹} معاملان ایشان ناامید می‌شدند و
بقرض و وجه اخراجات ایشانرا مدد^۱ نمی‌کردند سیاه‌کاران با معاملان گفتند
S. fol. 331 v. ^۱ که مارا از شما چیزی پوشیده نیست و چون بانواع حقوق بر
ما دارید مضایقه مالی نمی‌کنیم مارا بموجب یرلیغ تمغازده و بروات^۲ بعلامات
^۲ چندین مال بر وجه‌العین ممالک حواله رفته آنرا بشرکت در میان نهیم^۳ و
هر يك^۴ ایلچی از فلان خاتون و از فلان شهزاده می‌ستانیم تا^۵ حاصل کنیم
و نصیبه شما برسانیم معاملان چون یرلیغها و بروات ناطق محکم می‌دیدند که
باضعاف^۵ وجوه قرض می‌بود که با شرکت ایشان^۴ می‌نهادند^۶ حرص بر
ایشان غالب می‌شد و مایحتاج آن قوم را ترتیب می‌کردند و چون زیادت
می‌بایست قرض می‌ستدند^۵ و املاک می‌فروختند^۷ و اکثر با^۸ ایشان
بولایات می‌رفتند و همان طریقه پیش گرفتند و عاقبه الامر بهیچ نرسیدند^۹ و
خان و مان در باخته مفلس و قرض دار بماندند و بعد از عهد پادشاه^۹ در
عهد احمد و ارغون خان و گیخاتو^۷ آن جماعت در پی آن^{۱۰} وجوه بودند و
هر يك از خواتین و شهزادگان و امرا ایلچیان می‌ستدند و خدمتیهای میان
تهی^۸ قبول کرده بولایات می‌رفتند و اموال نقد ممالک بواسطه علوفه و
اخراجات ایشان مستهلك می‌شد^{۱۱} و نیز حکام ولایات بطمع^۹ آنکه تا^{۱۲}
جنسی که ده دینار ارزد بسی و چهل دینار بدهند و بخزانه نقد باید داد
کمرهای مرصع و مروارید و دیگر اجناس^{۱۰} بیهای گران بایشان می‌دادند و ایشان
نیز می‌ساختند چه اگر سنگ و سفال در وجه آن معاملات نمی‌ستدند^{۱۳} رایگان
^{۱۱} داشتندی و بدان سبب ایشان نیز آن مرصعات را بیهای^{۱۴} اندک می‌فروختند
و بمحققر چیزی برهن می‌نهادند^{۱۵} و بشومی^{۱۲} آن حرکت قیمت جواهر
بشکست و بکلی کاسد گشت^{۱۶} و مع هذا زیادت از آن حاصل نمی‌توانستند
کرد که وجه اخراجات^{۱۳} و تعهد ایلچیان باشد و عاقبه الامر ارتقان

— آریم L. W. : ۳ — بروات S. W. : ۲ — مد W. : ۱
— می‌نهاد L. : ۶ — اضعاف W. : ۵ — W. om. : ۴
— ایاقاخان sc. : ۹ — W. om. : ۸ — می‌فروخت S. W. : ۷
— L. om. : ۱۲ — ۱۱ — ۱۰ — P. om. : ۱۱ — L. om. : ۱۰
— می‌نهاد S. : ۱۵ — بقیت L. P., W. : ۱۴ — می‌ستدند S. W. : ۱۳
— گشت S. W. om. : ۱۶

سیاه کار و معاملان ایشان گرسنه و برهنه می ماندند و بدان سبب^{۱۴} از اندک کار که کفاف بدان حاصل میکنند باز می ماندند و اموال خزائن تلف می شد و هیچکس تدارک نمی توانست^{۱۵} و چون نوبت جهانداری پادشاه اسلام غازان خان^۱ خلد ملکه^۲ رسید و حکم فرمود که زر بسود ندهند آن اقوام را^{۱۶} دست از آن کوتاه شد و هیچ چاره نداشتند و درین چند سال آن چندان مدعیان با آن همه یرلیغ و بروات^{۱۷} ناپدید شدند و آن معاملات که هرگز آنها اصلی نبود ترك گرفتند و کس از آن یاد نمی کند و آن جماعت که آن^{۱۸} همه بواسطه میکردند هر يك با سر پیشه اول^۳ خود^۴ رفتند و فرق میان منعم و گدا و وضع و شریف بادید آمد و آن^{۱۹} طوائف قناعت پیش گرفته دعای دولت پادشاه اسلام خلد ملکه^۵ میگویند یکی از خللهای ربا دادن^۶ این بود^{۲۰} که شرح داده شد^۷ دیگر آنکه^۸ کسانی که درین مدتها زر بسود میدادند اکثر مغول و اویغور بودند و هر آینه^۹ مدبران چون^۹ زر بسود گیرند مقبل چگونه توانند شد و عاقبة الامر از ادا عاجز می آمدند و با زن و بچه در ذل اسیری ایشان^{۲۱} گرفتار می ماندند^{۱۰} و بیمن معدلت پادشاه اسلام خلد ملکه^{۱۱} آن مذلت از اهل اسلام منافع گشت دیگر^{۲۲} خللی معظم آن بود که درین مدتها ملوک و متصرفان ولایات که مردم اصیل^{۱۲} باناموس بودند متعهد مال ولایت بموجب^{۱۳} مقرر نمی توانستند شد و از آن کار اجتناب می نمودند و گدایان سیاه کار چون ده ساله عمر مفلسانه بده روزه^{۲۳} تنعم^{۲۵} ملکانه بدل می توانستند زر بسود می ستدند^{۱۴} و بخدمتی میدادند^{۱۵} و حاکمی ولایت می ستدند^{۱۶} و بمناصب ملوک^{۲۶} و سلاطین معتبر می رسیدند^{۱۷} و ولایت بمقاطعه گران بر خود می گرفتند^{۱۸} و چون ایشانرا وجه اخراجات آورد^{۲۷} و بهای غلامان و چهارپایان و لباسهای فاخر و تنجیات می بایست

۱ L., P. om.: غازان خان — ۲ W. om.: خلد ملکه —
۳ P. om. — ۴ L. om. — ۵ W. om.: ملکه —
۶ L.: زیاد دادن — ۷ P. add.: واحد — ۸ P. om. —
۹ L., P., W. om. — ۱۰ L.: می شدند — ۱۱ W. om. eulog. —
۱۲ P.: اصلی — ۱۳ W. om. — ۱۴ v. ۱۷ —
۱۵ S., W.: میداد — ۱۶ S., W.: می ستد — ۱۷ P. om.: ۱۴ — ۱۷ —
۱۸ S., P., W.: می گرفت —

حکایت بیست و ششم در منع فرمودن از زر بسود دادن و معاملات بعین قاحش^{۳۱۹} ضرورت بسود قرض میگرفتند و آنکه^۱ زر^{۲۸} می داد چون می دانست که مال در معرض تلف می اندازد تا مکسبی هر چه تمامتر تصور نمی کرد نمی داد لاشک^{۲۹} هر دیناری بسه و چهار دینار می توانستند گرفت و چون بولایت می رفتند^۲ مجموع متوجهات دیوانی^۳ بقروض ایشان S. fol. 332 r. ^۱ وفا نمی کرد و ضرورت می شد باضعاف مقرر از رعایا ستدن و چندین هزار آدمی بنده خدا و خراج گذار پادشاه^۴ در زحمت می افتادند و معذب می ماندند^۵ و چون اصحاب دیوان را بر بیراهی آن جماعت^۵ اطلاع می افتاد بواسطه آنکه اموال در بایست^۶ می بود و این حاکم جمله تلف کرده و ایشانرا بخدمت ملو^۷ گردانیده معنی نمی توانستند و نیز او يك شخص مفلس^۶ می بود^۴ و رعایای بسیار بناچار رخصت داده اموال و تغافل می نمودند تا مال^۷ زیادت می ستد^۸ و او را نیز^۹ لازم می شد شحنة و یتکیچیان^۵ ولایت را^{۱۰} خدمتی دادن تا مانع نشوند و اگر نیز نمی ستدند دفع میسر نمی شد و مع لهذا هرگز وجهی نقد^{۱۱} بخزانه نرسیدی و اگر احياناً اجناسی چند بیاوردندی بربع قیمت وفا نکریدی و از آن جهت همواره^۷ کار لشکر از بی برگی در خلل می بود و سال بسال بدین شیوه ولایت^{۱۱} از ایشان^{۱۲} می ستدند و بزرگان^۸ صاحب عرض با آنکه زبون آن مفسدان بداصل می بودند هرگز اختیار^{۱۳} عمل^{۱۴} نمی کردند و بزرگان حکما^{۱۵} گفته اند که زوال و خلل ملک وقتی باشد که کسان لائق اشغال را از کار دور کنند و نالائق را کار فرمایند و^{۱۰} مدتی این طریقه مسلوک بود و چون صدر جاوی وزیر شد حال و کار قرض بسود گرفتن بجائی رسید که اگر^{۱۱} شرح دهند مجال نماند^{۱۵} لیکن چون ذکر آن می رود تقریر^{۱۶} شمه^{۱۷} ضروریست و چون عموم اهل زمان مشاهده کرده اند^{۱۸} گرافی نتوان گفت^{۱۷} و ازین جهت در زمان مستقبل خوانندگانرا مستبعد نماید و آن چنان بود که در

۱ L.: اندک — ۲ L. om. — ۳ P.: دیوان —
۴ S., L., W.: می ماند — ۵ S., L., W. p.h.v.e.: — ۶ S., L., W.: می ستدند —
۷ L.: سال — ۸ L.: می ستدند — ۹ W. om. — ۱۰ L.: ولایت —
۱۱ L., P. ins.: همچنین — ۱۲ L., S., W. om. —
۱۳ L. om. — ۱۴ W.: عملی — ۱۵ L.: مجال نماند —
۱۶ S., P., W. om. — ۱۷ L.: کرد —

عهد او مقاطعان^{۱۸} ولایات خسیس ترین ابناء زمان^۱ بودند و چون عادت او دانستند که گاوی بگوشی می فروشد مقاطع مبالغ^۲ وجوه^{۱۴} بسود گرفته بخدمتی بدادی آنچه ده دینار ارزیدی بیست دینار گرفته بسی دینار بوی دادی و او قبول کردی و بعد از آن گفتی^{۱۵} جهت مال دیوان وجهی بکار می باید مقاطع مطلق گفتی که اینجا^۳ زر بسود میدهند و آن مقدار که بخدمتی دادم بهزار^{۱۶} حبله میسر شد او گفتی ترا^۴ زیانی^۵ نباشد چنانچه بستانی بوجه بما ده آن شخص^۶ چون مجرّد قبالة که بازمی داد و اصل و مراجحه^{۱۷} از مال محسوب می داشتند هر چه ده می ارزید روانی بسی می ستد و بجهل بوی میداد و فی الحال آن ده دینار توفیر^{۱۸} خرج میکرد و صدرالدین چون بتعجیل وجه می خواست نواب او گفتند ده دینار می ارزد لیکن بشش دینار^{۱۹} زیادت نمی خرند و چهار دینار ایشان می بردند^۷ فی الجمله از چهل دینار اصل مال شش دینار زیادت بوی نمی رسید^{۲۰} و آن نیز مال دیوان که او تلف میکرد^۸ و از جمله معاملان شخصی مجتهد خاصه او چند هزار گوسفند از بازرگانی بستند^{۲۱} يك سر پنج دینار بمهلت دو ماه بوقت میعاد وجوه نبود و از آن گوسفندان اکثر مانده و لاغر شده^۹ فرمود تا جمله را بهای^{۲۲} اندك بفروختند و بسود دو ماهه دادند و قبالة اصل^{۱۰} بر قرار بگردانیدند^{۱۱} تا دو ماه دیگر لا جرم بشومی^{۲۳} چنین سود ستدن و دادن اموال ممالک تاف می شد و هیچ بجزانه نمی آوردند و هر حوالی که گیخاتو^{۱۲} کرد^{۲۴} باسم جوانمردی هرگز از آن دانکی بکس نرسید و علوفات و مواجب و اخراجات مقرری همچنان^{۱۳} و بدان سبب لشکر^{۲۵} از گیخاتو متفر گشتند و مع لهذا صدرالدین همواره مفلس بود و چون نماند بالاف و الوف مظلومه خلق در گردن داشت^{۲۶} «وای بسا خانهای پر مال و نعمت که او تهی گردانید» و عموم ولایت داران از سلاطین و ملوک که باوردو می آمدند بدین^{۲۷} شیوه قرض دار گشتند و از صد

۱ L. om. — ۲ L. مبالغی — ۳ L. om. —
 ۴ P. om. — ۵ L. زیادتی — ۶ P. — ۷ L. می بردند —
 ۸ P. p.h.v.e. : نمی رسید و او بدین نوع مال دیوان تصرف می نمود و تلف می کرد —
 ۹ P. — ۱۰ L. اصلی — ۱۱ L. — ۱۲ L. om. —
 ۱۳ L. — ۱۴ L. — ۱۵ L. — ۱۶ L. — ۱۷ L. — ۱۸ L. — ۱۹ L. — ۲۰ L. — ۲۱ L. — ۲۲ L. — ۲۳ L. — ۲۴ L. — ۲۵ L. — ۲۶ L. — ۲۷ L.

هزار مسلمان و مغول قرض بستند و مالهای ایشان جمله تلف شد و آن^{۲۸} قوم بعضی بمردند^۱ مظلومه در گردن و بعضی را خان و مان و املاك و اسباب در سر آن کار شد چنانکه همگان^{۲۹} برای العین دیدند و شنیدند و تمام واقف اند که هیچ مبالغه نرفت بلکه بنسبت واقع این گفتار نموداری S. fol. 332 v.^۱ و از بسیار اندکیست^۲ و تدارك چنین امور معظم که بمروار ایام در دماغهای خواص و عوام راسخ گشته باشد و بسبب^۳ اغراض مذکور تمام شهزادگان و خواتین و امرا و وزرا و بتکیچیان و اکابر و ملازمان با آن سیاه کاران بغایت^۳ و بعضی را قرض بریشان و بعضی را خدمتی قبول کرده و بعضی با ایشان شریک شده و هر چند پادشاه عادل و با سیاست^۴ و صاحب شوکت باشد مشکل تواند کرد الا بحکمت و کفایت و عقل^۳ تمام پادشاه خلد ملکه^۴ اندیشه مبارك فرمود^۵ و دانست که ماده مجموع این فسادها زر بسود دادن و ستدن است و چون از آن منع فرماید هم تقویت شرع نبوی کرده^۵ باشد و هم خلائق را از ورطه ضلالت با جاده هدایت آورده و بیرکات^۵ منع ربا^۶ چندین خلل معظم منافع گردد و بعد از آن^۷ اندیشه در شعبان سنه^۷ ثمان و تسعین و ستائنه حکم یرلیغ روانه فرمود که در تمام ممالك هیچ آفریده ربا ندهد و نستاند^۸ و اکثر مردم که بدان معتاد بودند منکر شدند و بعضی اکابر که مجال داشتند میگفتند که طریق معاملات بکلی مسدود^۹ گردد پادشاه خلد ملکه^۸ فرمود که جهت آن میفرمایم تا راه معاملات نامحمود مسدود گردد بعضی جهال اصحاب الغرض^۹ تقرر کردند که بهر وقت جهت خزانه وجوه تقد^{۱۰} بکار باید و اگر بحکام ولایات بقرض^{۱۱} ندهند^{۱۲} از ادای مال عاجز آیند پادشاه^{۱۱} اسلام^{۱۳} و وزراء او فرمودند که اینجا از هیچ حاکم و متصرف زر^{۱۴} نمیخواهیم و حکم جزم فرمود که هر آفریده^{۱۲} که زر بسود دهد^{۱۵} بمعامل دیوان^{۱۶} نگذاریم که از اصل و مراجحه هیچ ستاند و بکرات

۱ L. om. — ۲ L., P., W. : از بسیار است — ۳ L. — ۴ L. — ۵ L. — ۶ L. — ۷ L. — ۸ L. — ۹ L. — ۱۰ L. — ۱۱ L. — ۱۲ L. — ۱۳ L. — ۱۴ L. — ۱۵ L. — ۱۶ L. — ۱۷ L. — ۱۸ L. — ۱۹ L. — ۲۰ L. — ۲۱ L. — ۲۲ L. — ۲۳ L. — ۲۴ L. — ۲۵ L. — ۲۶ L. — ۲۷ L. — ۲۸ L. — ۲۹ L. — ۳۰ L. — ۳۱ L. — ۳۲ L. — ۳۳ L. — ۳۴ L. — ۳۵ L. — ۳۶ L. — ۳۷ L. — ۳۸ L. — ۳۹ L. — ۴۰ L. — ۴۱ L. — ۴۲ L. — ۴۳ L. — ۴۴ L. — ۴۵ L. — ۴۶ L. — ۴۷ L. — ۴۸ L. — ۴۹ L. — ۵۰ L. — ۵۱ L. — ۵۲ L. — ۵۳ L. — ۵۴ L. — ۵۵ L. — ۵۶ L. — ۵۷ L. — ۵۸ L. — ۵۹ L. — ۶۰ L. — ۶۱ L. — ۶۲ L. — ۶۳ L. — ۶۴ L. — ۶۵ L. — ۶۶ L. — ۶۷ L. — ۶۸ L. — ۶۹ L. — ۷۰ L. — ۷۱ L. — ۷۲ L. — ۷۳ L. — ۷۴ L. — ۷۵ L. — ۷۶ L. — ۷۷ L. — ۷۸ L. — ۷۹ L. — ۸۰ L. — ۸۱ L. — ۸۲ L. — ۸۳ L. — ۸۴ L. — ۸۵ L. — ۸۶ L. — ۸۷ L. — ۸۸ L. — ۸۹ L. — ۹۰ L. — ۹۱ L. — ۹۲ L. — ۹۳ L. — ۹۴ L. — ۹۵ L. — ۹۶ L. — ۹۷ L. — ۹۸ L. — ۹۹ L. — ۱۰۰ L. — ۱۰۱ L. — ۱۰۲ L. — ۱۰۳ L. — ۱۰۴ L. — ۱۰۵ L. — ۱۰۶ L. — ۱۰۷ L. — ۱۰۸ L. — ۱۰۹ L. — ۱۱۰ L. — ۱۱۱ L. — ۱۱۲ L. — ۱۱۳ L. — ۱۱۴ L. — ۱۱۵ L. — ۱۱۶ L. — ۱۱۷ L. — ۱۱۸ L. — ۱۱۹ L. — ۱۲۰ L. — ۱۲۱ L. — ۱۲۲ L. — ۱۲۳ L. — ۱۲۴ L. — ۱۲۵ L. — ۱۲۶ L. — ۱۲۷ L. — ۱۲۸ L. — ۱۲۹ L. — ۱۳۰ L. — ۱۳۱ L. — ۱۳۲ L. — ۱۳۳ L. — ۱۳۴ L. — ۱۳۵ L. — ۱۳۶ L. — ۱۳۷ L. — ۱۳۸ L. — ۱۳۹ L. — ۱۴۰ L. — ۱۴۱ L. — ۱۴۲ L. — ۱۴۳ L. — ۱۴۴ L. — ۱۴۵ L. — ۱۴۶ L. — ۱۴۷ L. — ۱۴۸ L. — ۱۴۹ L. — ۱۵۰ L. — ۱۵۱ L. — ۱۵۲ L. — ۱۵۳ L. — ۱۵۴ L. — ۱۵۵ L. — ۱۵۶ L. — ۱۵۷ L. — ۱۵۸ L. — ۱۵۹ L. — ۱۶۰ L. — ۱۶۱ L. — ۱۶۲ L. — ۱۶۳ L. — ۱۶۴ L. — ۱۶۵ L. — ۱۶۶ L. — ۱۶۷ L. — ۱۶۸ L. — ۱۶۹ L. — ۱۷۰ L. — ۱۷۱ L. — ۱۷۲ L. — ۱۷۳ L. — ۱۷۴ L. — ۱۷۵ L. — ۱۷۶ L. — ۱۷۷ L. — ۱۷۸ L. — ۱۷۹ L. — ۱۸۰ L. — ۱۸۱ L. — ۱۸۲ L. — ۱۸۳ L. — ۱۸۴ L. — ۱۸۵ L. — ۱۸۶ L. — ۱۸۷ L. — ۱۸۸ L. — ۱۸۹ L. — ۱۹۰ L. — ۱۹۱ L. — ۱۹۲ L. — ۱۹۳ L. — ۱۹۴ L. — ۱۹۵ L. — ۱۹۶ L. — ۱۹۷ L. — ۱۹۸ L. — ۱۹۹ L. — ۲۰۰ L. — ۲۰۱ L. — ۲۰۲ L. — ۲۰۳ L. — ۲۰۴ L. — ۲۰۵ L. — ۲۰۶ L. — ۲۰۷ L. — ۲۰۸ L. — ۲۰۹ L. — ۲۱۰ L. — ۲۱۱ L. — ۲۱۲ L. — ۲۱۳ L. — ۲۱۴ L. — ۲۱۵ L. — ۲۱۶ L. — ۲۱۷ L. — ۲۱۸ L. — ۲۱۹ L. — ۲۲۰ L. — ۲۲۱ L. — ۲۲۲ L. — ۲۲۳ L. — ۲۲۴ L. — ۲۲۵ L. — ۲۲۶ L. — ۲۲۷ L. — ۲۲۸ L. — ۲۲۹ L. — ۲۳۰ L. — ۲۳۱ L. — ۲۳۲ L. — ۲۳۳ L. — ۲۳۴ L. — ۲۳۵ L. — ۲۳۶ L. — ۲۳۷ L. — ۲۳۸ L. — ۲۳۹ L. — ۲۴۰ L. — ۲۴۱ L. — ۲۴۲ L. — ۲۴۳ L. — ۲۴۴ L. — ۲۴۵ L. — ۲۴۶ L. — ۲۴۷ L. — ۲۴۸ L. — ۲۴۹ L. — ۲۵۰ L. — ۲۵۱ L. — ۲۵۲ L. — ۲۵۳ L. — ۲۵۴ L. — ۲۵۵ L. — ۲۵۶ L. — ۲۵۷ L. — ۲۵۸ L. — ۲۵۹ L. — ۲۶۰ L. — ۲۶۱ L. — ۲۶۲ L. — ۲۶۳ L. — ۲۶۴ L. — ۲۶۵ L. — ۲۶۶ L. — ۲۶۷ L. — ۲۶۸ L. — ۲۶۹ L. — ۲۷۰ L. — ۲۷۱ L. — ۲۷۲ L. — ۲۷۳ L. — ۲۷۴ L. — ۲۷۵ L. — ۲۷۶ L. — ۲۷۷ L. — ۲۷۸ L. — ۲۷۹ L. — ۲۸۰ L. — ۲۸۱ L. — ۲۸۲ L. — ۲۸۳ L. — ۲۸۴ L. — ۲۸۵ L. — ۲۸۶ L. — ۲۸۷ L. — ۲۸۸ L. — ۲۸۹ L. — ۲۹۰ L. — ۲۹۱ L. — ۲۹۲ L. — ۲۹۳ L. — ۲۹۴ L. — ۲۹۵ L. — ۲۹۶ L. — ۲۹۷ L. — ۲۹۸ L. — ۲۹۹ L. — ۳۰۰ L. — ۳۰۱ L. — ۳۰۲ L. — ۳۰۳ L. — ۳۰۴ L. — ۳۰۵ L. — ۳۰۶ L. — ۳۰۷ L. — ۳۰۸ L. — ۳۰۹ L. — ۳۱۰ L. — ۳۱۱ L. — ۳۱۲ L. — ۳۱۳ L. — ۳۱۴ L. — ۳۱۵ L. — ۳۱۶ L. — ۳۱۷ L. — ۳۱۸ L. — ۳۱۹ L. — ۳۲۰ L. — ۳۲۱ L. — ۳۲۲ L. — ۳۲۳ L. — ۳۲۴ L. — ۳۲۵ L. — ۳۲۶ L. — ۳۲۷ L. — ۳۲۸ L. — ۳۲۹ L. — ۳۳۰ L. — ۳۳۱ L. — ۳۳۲ L. — ۳۳۳ L. — ۳۳۴ L. — ۳۳۵ L. — ۳۳۶ L. — ۳۳۷ L. — ۳۳۸ L. — ۳۳۹ L. — ۳۴۰ L. — ۳۴۱ L. — ۳۴۲ L. — ۳۴۳ L. — ۳۴۴ L. — ۳۴۵ L. — ۳۴۶ L. — ۳۴۷ L. — ۳۴۸ L. — ۳۴۹ L. — ۳۵۰ L. — ۳۵۱ L. — ۳۵۲ L. — ۳۵۳ L. — ۳۵۴ L. — ۳۵۵ L. — ۳۵۶ L. — ۳۵۷ L. — ۳۵۸ L. — ۳۵۹ L. — ۳۶۰ L. — ۳۶۱ L. — ۳۶۲ L. — ۳۶۳ L. — ۳۶۴ L. — ۳۶۵ L. — ۳۶۶ L. — ۳۶۷ L. — ۳۶۸ L. — ۳۶۹ L. — ۳۷۰ L. — ۳۷۱ L. — ۳۷۲ L. — ۳۷۳ L. — ۳۷۴ L. — ۳۷۵ L. — ۳۷۶ L. — ۳۷۷ L. — ۳۷۸ L. — ۳۷۹ L. — ۳۸۰ L. — ۳۸۱ L. — ۳۸۲ L. — ۳۸۳ L. — ۳۸۴ L. — ۳۸۵ L. — ۳۸۶ L. — ۳۸۷ L. — ۳۸۸ L. — ۳۸۹ L. — ۳۹۰ L. — ۳۹۱ L. — ۳۹۲ L. — ۳۹۳ L. — ۳۹۴ L. — ۳۹۵ L. — ۳۹۶ L. — ۳۹۷ L. — ۳۹۸ L. — ۳۹۹ L. — ۴۰۰ L. — ۴۰۱ L. — ۴۰۲ L. — ۴۰۳ L. — ۴۰۴ L. — ۴۰۵ L. — ۴۰۶ L. — ۴۰۷ L. — ۴۰۸ L. — ۴۰۹ L. — ۴۱۰ L. — ۴۱۱ L. — ۴۱۲ L. — ۴۱۳ L. — ۴۱۴ L. — ۴۱۵ L. — ۴۱۶ L. — ۴۱۷ L. — ۴۱۸ L. — ۴۱۹ L. — ۴۲۰ L. — ۴۲۱ L. — ۴۲۲ L. — ۴۲۳ L. — ۴۲۴ L. — ۴۲۵ L. — ۴۲۶ L. — ۴۲۷ L. — ۴۲۸ L. — ۴۲۹ L. — ۴۳۰ L. — ۴۳۱ L. — ۴۳۲ L. — ۴۳۳ L. — ۴۳۴ L. — ۴۳۵ L. — ۴۳۶ L. — ۴۳۷ L. — ۴۳۸ L. — ۴۳۹ L. — ۴۴۰ L. — ۴۴۱ L. — ۴۴۲ L. — ۴۴۳ L. — ۴۴۴ L. — ۴۴۵ L. — ۴۴۶ L. — ۴۴۷ L. — ۴۴۸ L. — ۴۴۹ L. — ۴۵۰ L. — ۴۵۱ L. — ۴۵۲ L. — ۴۵۳ L. — ۴۵۴ L. — ۴۵۵ L. — ۴۵۶ L. — ۴۵۷ L. — ۴۵۸ L. — ۴۵۹ L. — ۴۶۰ L. — ۴۶۱ L. — ۴۶۲ L. — ۴۶۳ L. — ۴۶۴ L. — ۴۶۵ L. — ۴۶۶ L. — ۴۶۷ L. — ۴۶۸ L. — ۴۶۹ L. — ۴۷۰ L. — ۴۷۱ L. — ۴۷۲ L. — ۴۷۳ L. — ۴۷۴ L. — ۴۷۵ L. — ۴۷۶ L. — ۴۷۷ L. — ۴۷۸ L. — ۴۷۹ L. — ۴۸۰ L. — ۴۸۱ L. — ۴۸۲ L. — ۴۸۳ L. — ۴۸۴ L. — ۴۸۵ L. — ۴۸۶ L. — ۴۸۷ L. — ۴۸۸ L. — ۴۸۹ L. — ۴۹۰ L. — ۴۹۱ L. — ۴۹۲ L. — ۴۹۳ L. — ۴۹۴ L. — ۴۹۵ L. — ۴۹۶ L. — ۴۹۷ L. — ۴۹۸ L. — ۴۹۹ L. — ۵۰۰ L. — ۵۰۱ L. — ۵۰۲ L. — ۵۰۳ L. — ۵۰۴ L. — ۵۰۵ L. — ۵۰۶ L. — ۵۰۷ L. — ۵۰۸ L. — ۵۰۹ L. — ۵۱۰ L. — ۵۱۱ L. — ۵۱۲ L. — ۵۱۳ L. — ۵۱۴ L. — ۵۱۵ L. — ۵۱۶ L. — ۵۱۷ L. — ۵۱۸ L. — ۵۱۹ L. — ۵۲۰ L. — ۵۲۱ L. — ۵۲۲ L. — ۵۲۳ L. — ۵۲۴ L. — ۵۲۵ L. — ۵۲۶ L. — ۵۲۷ L. — ۵۲۸ L. — ۵۲۹ L. — ۵۳۰ L. — ۵۳۱ L. — ۵۳۲ L. — ۵۳۳ L. — ۵۳۴ L. — ۵۳۵ L. — ۵۳۶ L. — ۵۳۷ L. — ۵۳۸ L. — ۵۳۹ L. — ۵۴۰ L. — ۵۴۱ L. — ۵۴۲ L. — ۵۴۳ L. — ۵۴۴ L. — ۵۴۵ L. — ۵۴۶ L. — ۵۴۷ L. — ۵۴۸ L. — ۵۴۹ L. — ۵۵۰ L. — ۵۵۱ L. — ۵۵۲ L. — ۵۵۳ L. — ۵۵۴ L. — ۵۵۵ L. — ۵۵۶ L. — ۵۵۷ L. — ۵۵۸ L. — ۵۵۹ L. — ۵۶۰ L. — ۵۶۱ L. — ۵۶۲ L. — ۵۶۳ L. — ۵۶۴ L. — ۵۶۵ L. — ۵۶۶ L. — ۵۶۷ L. — ۵۶۸ L. — ۵۶۹ L. — ۵۷۰ L. — ۵۷۱ L. — ۵۷۲ L. — ۵۷۳ L. — ۵۷۴ L. — ۵۷۵ L. — ۵۷۶ L. — ۵۷۷ L. — ۵۷۸ L. — ۵۷۹ L. — ۵۸۰ L. — ۵۸۱ L. — ۵۸۲ L. — ۵۸۳ L. — ۵۸۴ L. — ۵۸۵ L. — ۵۸۶ L. — ۵۸۷ L. — ۵۸۸ L. — ۵۸۹ L. — ۵۹۰ L. — ۵۹۱ L. — ۵۹۲ L. — ۵۹۳ L. — ۵۹۴ L. — ۵۹۵ L. — ۵۹۶ L. — ۵۹۷ L. — ۵۹۸ L. — ۵۹۹ L. — ۶۰۰ L. — ۶۰۱ L. — ۶۰۲ L. — ۶۰۳ L. — ۶۰۴ L. — ۶۰۵ L. — ۶۰۶ L. — ۶۰۷ L. — ۶۰۸ L. — ۶۰۹ L. — ۶۱۰ L. — ۶۱۱ L. — ۶۱۲ L. — ۶۱۳ L. — ۶۱۴ L. — ۶۱۵ L. — ۶۱۶ L. — ۶۱۷ L. — ۶۱۸ L. — ۶۱۹ L. — ۶۲۰ L. — ۶۲۱ L. — ۶۲۲ L. — ۶۲۳ L. — ۶۲۴ L. — ۶۲۵ L. — ۶۲۶ L. — ۶۲۷ L. — ۶۲۸ L. — ۶۲۹ L. — ۶۳۰ L. — ۶۳۱ L. — ۶۳۲ L. — ۶۳۳ L. — ۶۳۴ L. — ۶۳۵ L. — ۶۳۶ L. — ۶۳۷ L. — ۶۳۸ L. — ۶۳۹ L. — ۶۴۰ L. — ۶۴۱ L. — ۶۴۲ L. — ۶۴۳ L. — ۶۴۴ L. — ۶۴۵ L. — ۶۴۶ L. — ۶۴۷ L. — ۶۴۸ L. — ۶۴۹ L. — ۶۵۰ L. — ۶۵۱ L. — ۶۵۲ L. — ۶۵۳ L. — ۶۵۴ L. — ۶۵۵ L. — ۶۵۶ L. — ۶۵۷ L. — ۶۵۸ L. — ۶۵۹ L. — ۶۶۰ L. — ۶۶۱ L. — ۶۶۲ L. — ۶۶۳ L. — ۶۶۴ L. — ۶۶۵ L. — ۶۶۶ L. — ۶۶۷ L. — ۶۶۸ L. — ۶۶۹ L. — ۶۷۰ L. — ۶۷۱ L. — ۶۷۲ L. — ۶۷۳ L. — ۶۷۴ L. — ۶۷۵ L. — ۶۷۶ L. — ۶۷۷ L. — ۶۷۸ L. — ۶۷۹ L. — ۶۸۰ L. — ۶۸۱ L. — ۶۸۲ L. — ۶۸۳ L. — ۶۸۴ L. — ۶۸۵ L. — ۶۸۶ L. — ۶۸۷ L. — ۶۸۸ L. — ۶۸۹ L. — ۶۹۰ L. — ۶۹۱ L. — ۶۹۲ L. — ۶۹۳ L. — ۶۹۴ L. — ۶۹۵ L. — ۶۹۶ L. — ۶۹۷ L. — ۶۹۸ L. — ۶۹۹ L. — ۷۰۰ L. — ۷۰۱ L. — ۷۰۲ L. — ۷۰۳ L. — ۷۰۴ L. — ۷۰۵ L. — ۷۰۶ L. — ۷۰۷ L. — ۷۰۸ L. — ۷۰۹ L. — ۷۱۰ L. — ۷۱۱ L. — ۷۱۲ L. — ۷۱۳ L. — ۷۱۴ L. — ۷۱۵ L. — ۷۱۶ L. — ۷۱۷ L. — ۷۱۸ L. — ۷۱۹ L. — ۷۲۰ L. — ۷۲۱ L. — ۷۲۲ L. — ۷۲۳ L. — ۷۲۴ L. — ۷۲۵ L. — ۷۲۶ L. — ۷۲۷ L. — ۷۲۸ L. — ۷۲۹ L. — ۷۳۰ L. — ۷۳۱ L. — ۷۳۲ L. — ۷۳۳ L. — ۷۳۴ L. — ۷۳۵ L. — ۷۳۶ L. — ۷۳۷ L. — ۷۳۸ L. — ۷۳۹ L. — ۷۴۰ L. — ۷۴۱ L. — ۷۴۲ L. — ۷۴۳ L. — ۷۴۴ L. — ۷۴۵ L. — ۷۴۶ L. — ۷۴۷ L. — ۷۴۸ L. — ۷۴۹ L. — ۷۵۰ L. — ۷۵۱ L. — ۷۵۲ L. — ۷۵۳ L. — ۷۵۴ L. — ۷۵۵ L. — ۷۵۶ L. — ۷۵۷ L. — ۷۵۸ L. — ۷۵۹ L. — ۷۶۰ L. — ۷۶۱ L. — ۷۶۲ L. — ۷۶۳ L. — ۷۶۴ L. — ۷۶۵ L. — ۷۶۶ L. — ۷۶۷ L. — ۷۶۸ L. — ۷۶۹ L. — ۷۷۰ L. — ۷۷۱ L. — ۷۷۲ L. — ۷۷۳ L. — ۷۷۴ L. — ۷۷۵ L. — ۷۷۶ L. — ۷۷۷ L. — ۷۷۸ L. — ۷۷۹ L. — ۷۸۰ L. — ۷۸۱ L. — ۷۸۲ L. — ۷۸۳ L. — ۷۸۴ L. — ۷۸۵ L. — ۷۸۶ L. — ۷۸۷ L. — ۷۸۸ L. — ۷۸۹ L. — ۷۹۰ L. — ۷۹۱ L. — ۷۹۲ L. — ۷۹۳ L. — ۷۹۴ L. — ۷۹۵ L. — ۷۹۶ L. — ۷۹۷ L. — ۷۹۸ L. — ۷۹۹ L. — ۸۰۰ L. — ۸۰۱ L. — ۸۰۲ L. — ۸۰۳ L. — ۸۰۴ L. — ۸۰۵ L. — ۸۰۶ L. — ۸۰۷ L. — ۸۰۸ L. — ۸۰۹ L. — ۸۱۰ L. — ۸۱۱ L. — ۸۱۲ L. — ۸۱۳ L. — ۸۱۴ L. — ۸۱۵ L. — ۸۱۶ L. — ۸۱۷ L. — ۸۱۸ L. — ۸۱۹ L. — ۸۲۰ L. — ۸۲۱ L. — ۸۲۲ L. — ۸۲۳ L. — ۸۲۴ L. — ۸۲۵ L. — ۸۲۶ L. — ۸۲۷ L. — ۸۲۸ L. — ۸۲۹ L. — ۸۳۰ L. — ۸۳۱ L. — ۸۳۲ L. — ۸۳۳ L. — ۸۳۴ L. — ۸۳۵ L. — ۸۳۶ L. — ۸۳۷ L. — ۸۳۸ L. — ۸۳۹ L. — ۸۴۰ L. — ۸۴۱ L. — ۸۴۲ L. — ۸۴۳ L. — ۸۴۴ L. — ۸۴۵ L. — ۸۴۶ L. — ۸۴۷ L. — ۸۴۸ L. — ۸۴۹ L. — ۸۵۰ L. — ۸۵۱ L. — ۸۵۲ L. — ۸۵۳ L. — ۸۵۴ L. — ۸۵۵ L. — ۸۵۶ L. — ۸۵۷ L. — ۸۵۸ L. — ۸۵۹ L. — ۸۶۰ L. — ۸۶۱ L. — ۸۶۲ L. — ۸۶۳ L. — ۸۶۴ L. — ۸۶۵ L. — ۸۶۶ L. — ۸۶۷ L. — ۸۶۸ L. — ۸۶۹ L. — ۸۷۰ L. — ۸۷۱ L. — ۸۷۲ L. — ۸۷۳ L. — ۸۷۴ L. — ۸۷۵ L. — ۸۷۶ L. — ۸۷۷ L. — ۸۷۸ L. — ۸۷۹ L. — ۸۸۰ L. — ۸۸۱ L. — ۸۸۲ L. — ۸۸۳ L. — ۸۸۴ L. — ۸۸۵ L. — ۸۸۶ L. — ۸۸۷ L. — ۸۸۸ L. — ۸۸۹ L. — ۸۹۰ L. — ۸۹۱ L. — ۸۹۲ L. — ۸۹۳ L. — ۸۹۴ L. — ۸۹۵ L. — ۸۹۶ L. — ۸۹۷ L. — ۸۹۸ L. — ۸۹۹ L. — ۹۰۰ L. — ۹۰۱ L. — ۹۰۲ L. — ۹۰۳ L. — ۹۰۴ L. — ۹۰۵ L. — ۹۰۶ L. — ۹۰۷ L. — ۹۰۸ L. — ۹۰۹ L. — ۹۱۰ L. — ۹۱۱ L. — ۹۱۲ L. — ۹۱۳ L. — ۹۱۴ L. — ۹۱۵ L. — ۹۱۶ L. — ۹۱۷ L. — ۹۱۸ L. — ۹۱۹ L. — ۹۲۰ L. — ۹۲۱ L. — ۹۲۲ L. — ۹۲۳ L. — ۹۲۴ L. — ۹۲۵ L. — ۹۲۶ L. — ۹۲۷ L. — ۹۲۸ L. — ۹۲۹ L. — ۹۳۰ L. — ۹۳۱ L. — ۹۳۲ L. — ۹۳۳ L. — ۹۳۴ L. — ۹۳۵ L. — ۹۳۶ L. — ۹۳۷ L. — ۹۳۸ L. — ۹۳۹ L. — ۹۴۰ L. — ۹۴۱ L. — ۹۴۲ L. — ۹۴۳ L. — ۹۴۴ L. — ۹۴۵ L. — ۹۴۶ L. — ۹۴۷ L. — ۹۴۸ L. — ۹۴۹ L. — ۹۵۰ L. — ۹۵۱ L. — ۹۵۲ L. — ۹۵۳ L. — ۹۵۴ L. — ۹۵۵ L. — ۹۵۶ L. — ۹۵۷ L. — ۹۵۸ L. — ۹۵۹ L. — ۹۶۰ L. — ۹۶۱ L. — ۹۶۲ L. — ۹۶۳ L. — ۹۶۴ L. — ۹۶۵ L. — ۹۶۶ L. — ۹۶۷ L. — ۹۶۸ L. — ۹۶۹ L. — ۹۷۰ L. — ۹۷۱ L. — ۹۷۲ L. — ۹۷۳ L. — ۹۷۴ L. — ۹۷۵ L. — ۹۷۶ L. — ۹۷۷ L. — ۹۷۸ L. — ۹۷۹ L. — ۹۸۰ L. — ۹۸۱ L. — ۹۸۲ L. — ۹۸۳ L. — ۹۸۴ L. — ۹۸۵ L. — ۹۸۶ L. — ۹۸۷ L. — ۹۸۸ L. — ۹۸۹ L. — ۹۹۰ L. — ۹۹۱ L. — ۹۹۲ L. — ۹۹۳ L. — ۹۹۴ L. — ۹۹۵ L. — ۹۹۶ L. — ۹۹۷ L. — ۹۹۸ L. — ۹۹۹ L. — ۱۰۰۰ L.

با خواتین و ^{۱۳} شهزادگان و امرا مقرر فرمود که قطعاً قرض بآن جماعت ندهند و فرمود تا بدین موجب ندا زدند که هر آفریده که ^{۱۴} زر بقرض باجماعت دهد نخواهیم گذاشت که در حیات و ثمرات از ایشان و متروکات ایشان طلب دارد ^۱ چه ^۲ ما مال از ایشان بپندم ^۳ نمی خواهیم و اگر مالی ^۴ دیوانی تلف کنند اسباب و املاک ایشان در وجه آن ^۵ باشد دیگر تقریر کردند که ارباب ^{۱۶} حاجات را قروض ضروری بود تا مهمات بسازند فرمود که هر آفریده که اخراجات راه و مایحتاج سفر نداشته باشد ^{۱۷} چرا می آید و مارا از و او را از ما چه فائده باید که آسوده در خانه بنشیند و نیاید و چون از هر نوع دیگر تقریرات ^{۱۸} میکردند فرمود که خدای تعالی و رسول علیه السلام مصالح عالم بهتر دانند ^۶ یا ما بضرورت می بایست ^۷ گفت که ^۸ ایشان فرمود که خدای تعالی ^۹ و رسول چنین فرموده اند و بر خلاف آن هیچ سخن نخواهیم شنید و حکم همین است و از آن ^{۱۹} تاریخ تا این زمان هر آفریده که سود زر خواست ندادند و اگر متغلبی استیلا نمود از حکم یرلیغ مانع ^{۱۰} شدند و این زمان بحمد الله و منته ^{۲۰} بواسطه آنکه هیچ آفریده زر بسود نمی دهد تا باز ندهند ^{۱۱} تمامت خللها که واقع می شد منافع گشت و معاملات راست ^{۲۱} شد و انصاف میان مردم پیدا گشت و اکثر اموال بقدر سرخ بخزانه می رسد و یاساق نیست که اجناس ^{۲۲} آرند و قیمت جواهر و مرصعات با قوام ^{۱۲} آمد و هر آفریده که مالی دارد بدست سیاه کاری ^{۱۳} نمی دهد ^{۱۴} تا بحیثیت یرد ^{۱۵} ^{۲۳} و ارزاق خلق بیشتر حلال گشت و برکت بادید ^{۱۶} آمد و بیشتر مردم با زراعت و تجارت و پیشهای نافع مشغول ^{۲۴} شدند و بدین واسطه کار عالم از نو نوائی و آیینی یافت و ذوق این حال اهل ^{۱۷} این زمان دانند که آن مفسدتها را ^{۲۵} مشاهده کرده اند و کسانی که بعد ازین در وجود آیند و آت را ندیده فائده این حکم را چگونه ^{۱۸} تصور

... ما از ایشان بقدر ۳ L. p.h.v.e. — ۲ L. om. — ۱ L. دارند —
 داند ۶ L. — ۵ L. om. — مال ۴ L., P., W. —
 او ۱۰ W. ins. — ۹ L., W. om. — ۸ L. om. — می باید ۷ L. —
 باقرار ۱۲ L. — قرار ۱۱ L., P. om. — تا باز ندهند ۱۱ L., P. om. —
 تا بحیثیت یرد ۱۵ P. om. — نمی نهد ۱۴ L. — سیاهکار ۱۳ L., P. —
 چه ۱۸ L. — ۱۷ L. om. — باز پدید ۱۶ L. —

توانند کرد ^{۲۶} و در این مدت که این حکم بنفاذ پیوست بعضی مردم که ذوق ربا در دل ایشان مانده بود اجناسی چند بیهای گران ^{۲۷} بقرض می دادند بحیثیت آنکه معاملات و بیع است و صورت ربا نیست و عاقبة الامر آن ^۱ غریبان با دیوان ^{۲۸} می آمدند و تقریر میکردند ^۲ که اجناس برین موجب داده اند و زر طلب میدارند ^۳ پادشاه خلد ملکه ^۴ ^{۲۹} در غضب رفت و فرمود که اگر ترک چنین حیل و تزویرات نگیرند فرمان فرمائیم تا هر آفریده که قرضی بستاند S. fol. 333 r. ^۱ اصلا و راسا ^۵ راس المال و ریج ^۶ باز ندهد مردم را اگر زر هست چه لازم که بقرض دهند باید که املاک بخرند ^۲ و عمارت و زراعت و تجارت کنند مردم از آن هراسان گشتند و ربا و معاملات منصفانه کمتر شد و یقین حاصل که هر ^۸ چه ^۷ زودتر بکلی آن شیوه برافتد حق تعالی این پادشاه را توفیق دهد تا همواره رسوم نامحسود بر می اندازد ^۸

حکایت

بیست و هفتم در منع کردن ^۹ از کاوین ^{۱۰} کردن بمال بی اندازه

^۴ پادشاه اسلام خلد ملکه ^{۱۱} فرمود که حکمت الهی در شرع مناکحت آنست ^{۱۲} که میان آدمیان تناسل و تولد باشد و ازین جهت ^۵ فرموده شریعت آنست ^{۱۳} که اگر کسی طلاق گوید خواه بجد و خواه بهزل خواه برغبت و خواه از سر غضب فی الحال واقع ^{۱۴} ^۶ شود چه اگر میان زن و شوهر موافقت نباشد اولی آنکه جدا شوند و الا آن ناموافقی بخشم و غضب انجامد ^۷ و بغضب زیستن عادت سیاع است و هر آینه مؤدی بتنفر باشد و با وجود نفرت حصول تولد و تناسل صورت ^۸ نبندد بدین سبب راه طلاق گفتن بی هیچ مانعی گشاده فرمود و وقتی که زنی ^{۱۵} بکاوین گران خواسته باشد ^{۱۶} هیچ آفریده ^۹ از بیم مال بسیار گذاردن طلاق زن نیارد گفت و

— نمی طلبند ۳ L. — می کرد ۲ W. — ۱ L. om. —
 و ابتدا ۵ L. om. — راسا P. add. — خلد ملکه ۴ W. om. —
 و قواعد شرع را مهمل گرداند ۸ W. add. — چند ۷ L. — هیچ ۶ L. ins. —
 خلد ملکه ۱۱ W. om. — کاوین ۱۰ L., P. — فرمودن ۹ L., P. —
 ۱۴ S. om. — ۱۳-۱۲ P. om. — ۱۳ P. om. — ۱۲ v. ۱۳ —
 — باشد ۱۶ P., W. — زن ۱۵ L., P. —

هر چند ناموافق و نابسامان باشد سازگاری باید کرد و این معنی^{۱۰} خلاف مشروع و معقول باشد چه بموجبی که تقریر رفت حکمت شارع مقتضی اینست^۱ که اگر کسی را در دوستی و موافقت^{۱۱} زنی متردد باشد^۲ بی گفتم و گوی و اندیشه و مانع از او جدا تواند شد و نیز مردم را فرزندان باشند و مؤنت ایشان بر^{۱۲} پدران بود و بهر وقت ایشانرا قلان باید کشید و بعضی را بچریک باید رفت و چون مال پدر بکاوین^۳ زن مستهلك^{۱۳} گردد وجه پرورش فرزندان و مایحتاج قلان و کار ایشان از کجا باشد بنابراین مقدمات و محکم^۴ آنکه پیغامبر علیه الصلوة و السلم^{۱۴} نکاح^۵ بکاوین^۶ سبک مستحسن داشته باید که کاوین بغایت سبک کنند و چنانکه احتیاط کرده اند تا زکاة لازم نیاید تمامت کاوینها^{۱۵} بر نوزده دینار و نیم مقرر باشد چه در صدق اندک هیچ بزه نیست ولیکن^۷ آنکس که زرا دوست دارد بصد حیل و اجبار^۸ ایشانرا از هم جدا توان کرد و آنانرا که موافقت نباشد اولی آنکه هر چه زودتر جدا شوند تا خلاص یابند و هر دورا^{۱۷} فائده باشد چه^۹ بتجربه معلوم شده که بعضی زنان باشند که شوهرشان دوست ندارد و چون طلاق دهد^{۱۰} دیگران^{۱۱} ایشانرا بخواهند^{۱۲} و دوست دارند^{۱۳} پس متضمن فائده جانین است بدان سبب درین باب یرلیغ روانه^{۱۴} فرمود و السلام^{۱۵}

حکایت

بیست و هشتم در ساختن مساجد و حمامات در تمامت دیههائ ممالك^{۱۸} پوشیده نیست که احتیاج مردم بحمام و مسجد از ضروریات است و در بعضی ولایات ممالك در دیهها هیچ دو نساخته اند^{۲۰} پیش ازین پادشاهان اسلام^{۱۶} تدبیر آن نکرده و هر آینه در موضعی که اهل آنجا نماز مجامعت

— حکم : ۴ L. — کاوین : ۳ W. — بینند : ۲ P. — آنت : ۱ L., W. —
— : ۷ L., P. om. — کاوین : ۶ P. — : ۵ S., P., W. om. —
— دهند : ۱۰ L. — چون : ۹ W. — و اجبار : ۸ P. om. —
— دارد : ۱۳ L., P. — بخواهد : ۱۲ L., P. — دیگری : ۱۱ L., P. —
— : ۱۶ L. om. — والله اعلم بالصواب : ۱۵ W. — : ۱۴ W. om. —

نگذارند و غسل جنابت و^{۲۱} تنظیف چنانکه شرطست ایشانرا دست ندهد خللی در مسلمانی ایشان بود پادشاه^۱ فرمود و یرلیغ همایون^{۲۲} روانه داشت تا در تمامت ممالك در دیهها مسجد و حمام بسازند و آنانکه نسازند مجرم و گناهکار^{۲۳} باشند و بقرب دو سال در تمامت ممالك هر کجا^۲ نبود بساختند و این زمان از آن حمامات اجرتی تمام حاصل^{۲۴} میشود و فرمود تا منافع آن در وجه مایحتاج آنجا و مصالح مسجد از عمارت و فرش و برز^۳ و نفقه^۴ خادم مصروف^{۲۵} دارند و بمجرد آنکه این يك حسن التدبیر که فرمود در چندین بقعه از بقاع ممالك چنین خیری جاری S. fol. 333 v. گشت و شعار اسلام یددا شد و مردم آسایش و راحت^۵ یافتند حق تعالی برکات ثوبات آن بایام همایون در رساناد^۶

حکایت

بیست و نهم در منع فرمودن خلق^۷ از شراب خوردن^۸
^۹ چون در ممالك اکثر خلق بر شرب خمر و تناول مسکرات اقدام می نمودند و همواره در بازارها و مجامع بسبب^۳ مستی مردم^۹ در عریضه و گفت و گوی می بودند و بهلاك بعضی مودعی می شد و بعضی مجروح و افکار می گشتند^۴ و یارگوی ایشان می بایست داشت^{۱۰} و در همه مذاهب و ملل مسکرات منهی عنه و حرامست بتقریر و مذمت^۵ آن مجسر خللهائی که نتیجه میدهد چه محتاج^{۱۱} این مقدار کافی است که خمر را ام الحبائث خوانده اند پادشاه اسلام^{۱۲} در باب تدارك آن فرمود که چون شارع علیه^{۱۳} السلام و سائر انبیاء آنرا حرام فرموده اند و نصوص^{۱۴} در آن باب^۷ ناطق و خلائق همچنان منزجر نمی شوند و ترك نمی گیرند اگر ما^{۱۵} نیز مطلقاً منع^{۱۶}

— مسجد و حمام : ۲ L. ins. — اسلام خلد ملکه : ۱ L., P. add. —
— و چراغ : et ins. : و برز : ۳ W. om. —
— : ۵ W. om. — مصالح مسجدان و نفقه : ۴ P. p.h.v.e. —
— خلق را : ۷ W. — : ۶ L., P. add. : (لطفه : L.) —
— : ۹ S., L., P. om. — از خوردن شراب و دیگر مسکرات : ۸ L., P. p.h.v.e. —
— : ۱۳ P. ins. — خلد ملکه : ۱۲ P. add. — : ۱۰ P. om. : ۱۱ —
— : ۱۶ L. om. — : ۱۵ L. om. — بتأکید : ۱۴ L. ins. —

فرمائیم همانا متمشی نشود^۸ حالی این مقدار حکم کنیم که در شهرها و بازارها هر آفریده را که مست بیابند بگیرند و او را برهنه گردانیده^۱ در میانه بازار بر درخت بندند^۲ تا خلق^۳ بر وی می گذرند و توبیخ می کنند تا متنبه و منزجر گردد و برین جمله یرلیغ باطراف ممالک تونک قامیشی فرمود و این زمان هیچ آفریده را^{۱۰} یارا^۴ نیست که مست بکوچه آید تا بیدمستی و عریده کردن^۵ چه رسد و فساد ظاهر شرب^۶ و جنگ^{۱۱} و خصومت مستان در بازارها و مجامع منافع گشته و نیز فرمود که هیچ آفریده بتفحص در خانهاء مردم نرود تا عوانان^۷ بی راهی نکنند و زحمت خلق نباشد ایزد^۸ تعالی این پادشاه^۹ دین پرور را توفیق دهد تا همواره^{۱۳} چنین احکام میفرماید والسلام^{۱۰}

حکایت

سی ام در ترتیب فرمودن وجوه^{۱۱} آتش خاص و شراب جهت آوردی معظم^{۱۲} همگانرا معلومست که پیش ازین بواسطه ترتیب وجوه آتش همواره مقاتل بودی و بیتکچیان ایداجی همواره اتفاق همیگر^{۱۵} کردند و بر آن کار مستزاد^{۱۳} و اکثر اوقات امرای^{۱۴} یارغوی ایشان مشغول بایستندی بود^{۱۵} و وجه آتش و شراب را^{۱۶} جمعی در بسته که مبالغی از آنچه^{۱۶} خرج می رفت^{۱۷} و تکثیری چند نیز کرده و بعضی^{۱۸} اخراجات که بآتش تعلق^{۱۷} نمی داشت اضافه آن کرده^{۱۹} مانند صدقات و مرسومات مردم و طعمه جانوران و یوز و علفه و شربت ایلچیان^{۱۸} و راتبه بعضی شهزادگان و خواتین و مایحتاج قراتو و آلات مطبخ و مانند آن و بدان واسطه جمعی سنگین^{۲۰} شده^{۱۹} و

- خلایق: ۳ S. — بدرخت باز بندند: ۲ S., L., W. — کرده: ۱ W. — نیز: ۷ L. ins. — ۶ L. om. — کردن: ۵ L. om. — آن: ۴ L. ins. — دادگستر: ۹ L., P., W. add. — حق: ۸ L., P., W. — اعظم: ۱۲ L. — ۱۱ L. om. — علی من اتبع الهدی: ۱۰ P. add. — بایستی بود: ۱۵ S., P., L., W. — امرارا: ۱۴ P. — کردند: ۱۳ L. ins. — بسی: ۱۸ L. — نمی رفت: ۱۷ P. — آن: ۱۶ P. — سنگی: ۲۰ L., W. — برده: ۱۹ L., W.

حکایت سی ام در ترتیب فرمودن وجوه آتش خاص و شراب جهت آوردی معظم^{۳۲۷}

مصلح طویها که اکثر خرج زرفتی با آن منضم گردانیده و اجناس را سعری^۱ تمام معین کرده و وجه آن بر ولایات حواله^{۲۰} می رفت و چون کار اموال دیوانی فی نفس الامر نا مضبوط و مخبط بود^۲ و حکام و متصرفان را اندیشه آن نه که هیچ^۳ با دیوان دهند^{۲۱} بموجبی که اسباب آن خللها مشروح بر شمرده شد کار ولایت عظیم نامرتب و وجوه آتش بوقت نمی رسید و ایلچیان^{۲۲} نیز که بتحصیل آن می رفتند و خدمتی و مهلتانه بسیار می ستند مهمل می گذاشتند و دیگر باره بر ولایتی دیگر^{۲۳} حواله می رفت و ایلچیان همان طریقه پیش می گرفتند و در سالی چندان ایلچی جهت آتش بولایات^۴ می رفتند که اخراجات^{۲۴} و علوفه ایشان زیادت از اصل مال آتش می شد و مال نیز نمی رسید و هر چند وجه آتش چندان معین بود که هر آفریده^۵ S. fol. 334 r. که آن کار کند او را و چندین^۵ کس دیگر را وجه کفاف توفیر بودی ولیکن چون بهنگام نمی رسید ایداجیان قرض میکردند^۲ بمراجعه تمام و شراب که صد من بده دینار قیمت^۶ کرده بودند و اگر بتدبیر ترتیب کنند^۷ پنج دینار حاصل شود^۸ گلا می بود^۳ که صد من بیست دینار تا چهل^۹ دینار می خریدند و بدان واسطه وقتی نیز که مال تمام بایشان می رسید و مبالغ^{۱۰} زیادت از وجه آتش بود وفا نمی کرد فکیف که بروات^{۱۱} دو ساله در دست ایشان می بود و از آنجمله مبالغی^{۱۲} بر مواضع باقی و خلل معظم^{۱۳} آنکه حکام ولایات چون ایلچی وجوه آتش پرسیدی بهانه آنکه کار آتش نازکست و پیشتر آن می سازیم مهم دیگر ایلچیان^{۱۳} موقوف داشتندی و آرا نیز ناساخته دیگر وجوه در پای افتادی و منکسر شدی و بواسطه معوق داشتن ایلچیان^{۱۴} مبالغ^{۱۴} اخراجات بی فائده برفتی و اگر در آخر سال حاکم معزول شدی بهانه آوردی که بر ولایت است یا تلف شد^۸ و اگر معزول نگشتی بهانه حساب کردن و گفت و گوی و مراقبت کردن حکام دیوان جهت

- چیزی: ۳ L. — و مخبط بود: ۲ L. om. — تسعیری: ۱ L. — معین: ۶ W. — چند: ۵ L. — بولایت: ۴ L. — بچهل: ۹ W. — شدی: ۸ L. — کردند: ۷ L. — ۱۲ S. om. — براه: ۱۱ L. — مبالغی: ۱۰ L., P. — مبالغی: ۱۴ L., P. — محصل: ۱۳ W.

شرکت و خدمتی^۹ ستدن روزگار گذاشتی و اثر آن قضایا و سوءالتدبیرات مجال ایداجیان راجع شدی و دائماً^{۱۰} منازعت ایشان بادیوان می بود^۱ و حواله^۲ گناه از طرفین بهم دیگر و اتفاقی آن جماعت در میان می بود^۳ و هرگز ده روز^{۱۱} متواتر آش مرتب در نیاموردندی و اگر با دفتر رجوع کرده احتیاط کنند چندان مال برین طریقه تلف شده باشد که^{۱۲} شرح نتوان داد و آشی که بدین شیوه ترتیب کنند توان دانست که چگونه باشد و همواره آش و شراب بکراهیت نقل کردند^{۱۳} جهت آن نیز مقالات^۴ در میان می بود^۵ و چون باورد و رسیدی و ناگاه کوچ در افتادی بر زمین بماندی و بوقت عزیمت بیایلاق^{۱۴} و قشلاغ ساوریا زیادت از آش می نهادند و در آن میانه وجه آش ضائع می ماند و می بردند و بهر وقت ایداجیان^{۱۵} از شراب داران شراب قرض میکردند و گوسفند از قصابان و بسیار افتادی که بهای آن باز نمی دادند و دائماً آن^{۱۶} جماعت بر پی ایشان فریاد و فغان می داشتند و پیش امرا زانو می زدند^۶ و هیچ فائده نمی داد و بسیاری از شرابداران^{۱۷} و قصابان بدان سبب از خانه افتادند^۷ و امثال این سوءالتدبیرات زیادت از وصف است برین مقدار اختصار کرده^{۱۸} شد و تدارك این^۸ معنی پادشاه^۹ بران وجه فرمود که وجه^{۱۰} آش ضروری هر روزه شش ماه شش ماه نقد از خزانه بتقدمه^{۱۹} می دهند تا مایحتاج بجنس می خرند و آنچه در ولایتی معدّ باشد نقل می کنند و هر چند ارزان تر خرند تفاوت آن در^{۲۰} خزانه بماند و هیچ آفریدم را بتفاوت سحر^{۱۱} و توفیر^{۱۲} شراب و گوسفند و اجناس توقّعی نباشد و باید که چنان بخرند که از آنچه در^{۲۱} دفاتر تسعیر کرده اند ارزانتر باشد و آنچه پیش ازین از اخراجات غیر ضروری می ستدند و طویهای بسیار که تمام^{۲۲} نشود و ما بقی روزی که غلبه کمتر باشد جمله^{۱۳} وجه خزانه باشد و از توفیر^{۱۴} آن^{۱۵} آش در مدت دو سال چندان حاصل آمد که^{۲۳} پانصد سر شتر و پانصد سر استر

— می بود : S. — W. om. — ۳ —
— می زد : W. — ۶ —
— اسلام خلد ملکه : L. add. — ۹ —
— توفیرات : W. — ۱۲ —
— ۱۵ W. om. —
— ۱۴ W. — توفیرات : ۱۴ —
— ۱۳ S. om. —
— می بود : S., L., P., W. om. — ۲ —
— می زد : W. — ۶ —
— اسلام خلد ملکه : L. add. — ۹ —
— توفیرات : W. — ۱۲ —
— ۱۵ W. om. —
— ۱۴ W. — توفیرات : ۱۴ —
— ۱۳ S. om. —

از آن بخریدند و بدست ساربانان و اخرسالاران مشفق^۱ سپردند تا همواره جهت^{۲۴} بارخانه شراب و آش مرتب باشند و آنچه هر سال بکرایه خرج میکردند و بعضی وجه علیق و اخراجات آن^{۲۵} چهارپایان کند و شراب که صد من بسی و چهل دینار خریدندی بکمتر از پنج دینار می خرند و پیوسته^{۲۶} شراب و گوسفند و حوائج و دیگر مایحتاج معدّ است و اگر باضعاف مقرر خواهند بی گفت و گوی موجود بود^۲ و پیش^{۲۷} ازین بواسطه شراب خریدن ایداجیان از شرابداران نرخ^۳ آن بغایت گران بودی و این زمان در بازارها کاسد^{۲۸} می باشد^۴ و هرگز هیچ ایلچی و محصل^۵ بمطالبه وجوه آش بولایت نمی رود و بدان سبب اخراجات نمی افتد و^{۲۹} اموال مستهلک نمی گردد و نقد با خزانه می آید و کار آش و اسباب^۶ و ترتیب^۷ و نقل آن بر وجهی مرتب و مضبوط^۸ که همانا S. fol. 334 v. در عهد هیچ سلطانی نبوده باشد و قطعاً زیادت از ربع آنکه پیش ازین تلف می شد خرج نمی شود و اگر اخراجات^۲ ایلچیان را نیز که بدان واسطه می افتاد در حساب آرند عشری از آن نباشد و ترتیب این^۹ کار باهتمام نواب و وزیر ممالک^۳ خواجه^{۱۰} سعدالدین^{۱۱} مفوض است و او نمی گذارد که بقدر دانکی از آن وجوه در معرض تلف^۴ افتد^{۱۲} حق^{۱۳} تعالی سایه^{۱۴} این پادشاه کامل عقل صائب رای را ابدالدهر مبسوط دارد^{۱۵} والسلام

حکایت

سی و یکم در ترتیب فرمودن وجوه آش خوانین و آوردوها^۵ در چاغ هولاگوخان و اباخان وجه آش آوردوها و خوانین بر شیوه و عادت مغول بود و زیادت خرجی^{۱۶} و مقرّری نه^۶ و بهر وقت که از ولایات یاغی غنیمتی آوردندی از آجمله چیزی بایشان میدادند و هر يك اورتاقی

— ۱۲ v. — ۴ —
— ترتیب : L. — ۷ —
— صاحب اعظم : L. — ۱۰ —
— سجنه و : L. ins. — ۱۳ —
— بحق محمد : W. بحق النبی و آله : P. بحق حقه : L. add. — ۱۵ —
— ۱۶ W. om. —
— و آله الایجاد
— ۱۲ v. — ۴ —
— ترتیب : L. — ۷ —
— صاحب اعظم : L. — ۱۰ —
— سجنه و : L. ins. — ۱۳ —
— بحق محمد : W. بحق النبی و آله : P. بحق حقه : L. add. — ۱۵ —
— ۱۶ W. om. —
— و آله الایجاد

چند داشت ^۱ و با اسم آسینغ زر چیزی آوردندی یا کسی پیشکش کردی و گله چند داشتندی و تناج و منافع آن نیز بودی ^۲ و وجه آتش و مایحتاج ایشان از آن و بدان قانع ^۳ در آخر ایام اباخان اندک آشی پیدا ^۴ شد و بعد از آن در عهد ^۵ ارغون خان جهت هر آوردویی وجهی معین گردانیدند ^۶ و بر ولایات اطلاق می کردند و چون ایلیان و ایواغلانان ^۷ ایشان بتحصول می رفتند حکام بیهانهایی که چند جا شرح داده شد تمسک کرده وجهی ادا نمی کردند ^۸ و ایشانرا بطوفه ستدن و تعهد و خدمتی گرفتن مشغول میداشتند ^۹ و اگر مختصری بگزاردندی ^{۱۰} در میانه تلف میکردند و متصرفان اکثر آن وجوه می راندند و چون وجه آتش آوردوها بدین موجب رسد توان ^{۱۱} دانست که ترتیب آن چگونه باشد و در روزگار گیخاتو هم برین ^{۱۲} نخط بود و مبالغ ^{۱۳} مال بدین سبب بر ولایات و ایواغلانان ^{۱۴} منکسر شد و در عهد همایون پادشاه اسلام ^{۱۵} خلد سلطانه میان ایواغلانان آوردوها مخاصمت افتاد و بدین واسطه ^{۱۶} همدیگر را اتفاقی کردند و در آن باب یارغوها داشتند و آن اموال بعضی بر ولایات مانده و بعضی ^{۱۷} میان ایواغلانان تلف گشته ^{۱۸} و بدان جریمت بعضی را تادیب میفرمود و بعضی را معزول گردانید و بعد از آن فرمود ^{۱۹} که برین وجه راست نیست که اموال تلف گردد یا حکام ولایات برند و نه آتش آوردوها مرتب باشد و نه وجوه ^{۲۰} بخزانه و لشکر رسد تدارک چنان فرمود که جهت هر آوردویی از مواضع اینجوی خاص ولایتی معین ^{۲۱} گردانیده از دیوان مفروز کنند و با تصرف ایشان دهند ^{۲۲} و مال آنجا هم از دیوان مقرر گردانیده موامره ^{۲۳} جهت هر یک بنویسند و وجه آتش و تغار و مایحتاج ملبوس و مرکوب خواتین مفصل بر آرند و وجه مصالح ^{۲۴} شرابخانه و اختیاجی خانه ^{۲۵} و شتران و استران و جامگی دختران ^{۲۶} و فراشان و مطبخیان و ساربانان ^{۲۷} و خربندگان و دیگر خدم و

— معین L., P., W.: ۳ — می بودند W. ins.: ۲ — داشتند L., P., W.: ۱ — بدین W.: ۶ — می داشت S., L., W.: ۵ — گردانید S., P., W.: ۴ — خلد سلطانه om.: غازان خان W. add.: ۸ — مبالغی L., P.: ۷ — باز دهند W.: ۱۱ — مقرر L.: ۱۰ — ... شده P.: ۹ — و خواجگان S., L. ins.: ۱۳ — اختاخانه W.: ۱۲

حکایت سی و دوم در ضبط کار خزانه و ترتیب مهمات و مصالح آن ۳۳۱

حشم و هر آنچه در بایست باشد تمامت همچنین بر آرند و از جمله اصل وجوه مجموع ^{۲۳} بر آرند بدان موجب بنویسند و هر آنچه فاضل آمد فرمود که وجه خزانه آن خاتون باشد و مضبوط می دارند و بمهر ^{۲۴} دو امیر که بر سر هر آوردویی معین اند و بی حکم یرلیغ پادشاه خرج نکنند تا همواره خواتین را نیز خزانه باشد که ^{۲۵} بگاه ضرورت بکار آید و فرمود که آن املاک اینجوی من من بعد اینجو و ملک فرزندان آن خاتون باشد و وقف ^{۲۶} بر اولاد ذکور ایشان گردد ^۱ دون الاناث ^۲ و اگر آن خاتون را پسر نباشد از آن پسران دیگر خواتین بود ^{۲۷} و این زمان تمامت آن ولایات و املاک بموجب مؤامرات دیوان در دست نواب خواتین است و معمور گشته و اموال S. fol. 335 r. ^۳ زیادت از ماتقدم حاصل می شود و وجه آتش آوردوها و مصالح مایحتاج آن تمامت معد و مرتب و بهنگام می رسد ^۴ و وجه خزائن خواتین معین ^۵ و درین وقت ^۶ که جهت مصالح لشکر زیادت وجوه احتیاجی بود فرمود که از وجوه ^۷ خزانه ایشان مبلغ هزار هزار دینار بلشگر دهند برین ^۸ موجب حواله فرمود و لشکر را مددی تمام ^۹ بود و هرگز مانند این ضبط در هیچ عهد ^{۱۰} نبوده ان شاء الله تعالی ^{۱۱} ابدالدهر ^{۱۲} پاینده ^{۱۳} و آراسته باشد والسلام ^{۱۴}

حکایت

سی و دوم در ضبط کار خزانه و ترتیب مهمات و مصالح آن

^۱ پیش ازین معتاد نبود که کسی حساب خزانه پادشاهان مغول نویسد ^۲ یا آنرا جمعی ^۳ و خرجی معین باشد چند خزانچی را ^۴ نصب فرمودندی تا ^۵ هر چه ^۶ بیارند بستانند و باتفاق بنهند و هر چه خرج رود باتفاق بدهند و چون تمامد گویند ^۷ تمامد و آن خزانه را فراشان نگاه می داشتند ^۸ و ایشان

— کرد P.: ۱ — ۳-۲ P. om.: — ۳ v. — — بدین W.: ۵ — هر وقت P.: ۴ — مرتب L.: ۹ — برین نسق L. ins.: ۸ — W. om.: ۷ — نویسد W.: ۱۱ — W. om. و منه وجوده P.: بحق الحق L. add.: ۱۰ — آنچه L., P., W.: ۱۴ — که W.: ۱۳ — جمع P., W.: ۱۲ — دارند W.: ۱۵

بار میکردند و فرو گرفتند و تا غایتی نامضبوط بود که آنرا خیمه^۸ نبود و در صحرا بر هم نهاده بنمندی می پوشانیدند و ازین ضبط قیاس سائر احوال توان کرد و از جمله عادات آنکه^۹ بهر وقت که خزانه بیاوردندی جماعت^۱ امرا و دوستان خزانه داران پیش ایشان می رفتند و باریقو می خواستند^۲ و ایشان^{۱۰} بقدر هر يك را چیزی میدادند^۴ و باورچیان و شرابداران و فراشان و احتاجیان هر يك چیزی از ما کول و مشروب و غیره^{۱۱} می بردند و چیزی می خواستند^۵ و خزانیان^۶ با هم کنگاج کرده میدادند و همچنین فراشان چون محافظت ایشان می کردند^۷ ملتسمات هر يك^۸ تقد دادندی و خزانیان نیز باریقو بهمدیگر میدادند و کنگاج کرده هر يك چیزی بخانه می برد^۹ و از آن^{۱۳} خزائن هر سال برین طریقه ده هشت تلف شدی و دو بمصرفی^{۱۰} که پادشاه فرمودی رسیدی و حکام ولایات چون این^{۱۴} معانی^{۱۱} فهم کرده بودند اگر وقتی وجوهی بخزانه میدادند خدمتی داده یکی را دو یافته^{۱۲} می ستدند و چون^{۱۵} مال کمتر بخزانه آرند و آنچه آرند ضبط^{۱۳} برین نط بود پیدا بود^{۱۴} که پادشاه از آن چه خرج تواند فرمود^{۱۵} و همواره برین^{۱۶} موجب بود و چون فرموده بودند که توتغاولان احتیاط کنند و اگر کسی جامه یا چیزی از خزانه بیرون برد بگیرند^{۱۷} بهر چند سال یکی را بگیرتندی و آن نیز بواسطه غرضی متعزز فرصت شده بودند تا او را در گناه آرند و این معنی^{۱۸} نیز در همه عهدها^{۱۷} زیادت از دو سه نوبت اتفاق نیفتاده باشد و بدان سبب ترك مرصعات و زر سرخ نگیرند و شرح^{۱۹} آن احوال زیادت از حد بیان^{۱۸} است درین وقت پادشاه اسلام^{۱۹} ضبط آن چنان فرمود که خزانه جدا باشد هر آنچه^{۲۰} مرصعات بود تمامت^{۲۰} بدست مبارک در صندوق نهد چنانکه اگر تصرفی رود فی الحال معلوم گردد

- ۱ — ایشانرا : W. — ۲ — می خواست : W. — ۳ — جماعتی : P. —
 ۴ — می خواست : W. و چیزی می خواستند : P. om. — ۵ — می داد : W. —
 ۶ — یکر : W. هر کس : P. — ۷ — محافظ ایشان بودند : W. — ۸ — خزانی : P. —
 ۹ — معنی : W. — ۱۰ — در مصرفی : P. — ۱۱ — می بردند : P. —
 ۱۲ — باشد : W. P. — ۱۳ — آن : L. add. — ۱۴ — فیض : P. —
 ۱۵ — بیرون : P. — ۱۶ — عهد : P. — ۱۷ — بدین : W. — ۱۸ — کرد : P. —
 ۱۹ — تمام : P. — ۲۰ — غازان خان : W. add. خلد ملکه : P. add. — ۲۱ — L. —

و بنقیر و قطمیر^{۲۱} بقلم وزیر^۱ بر دفتر مثبت^۲ باشد و پادشاه آنرا قفل بر زده بمهر خویش مختوم گردانیده يك کس از خزانه داران باتفاق^{۲۲} خواجه سرایی معین محافظت میکند و در عهده ایشان باشد و هیچ آفریده دیگر از خازن و فراش بدان تعلق نسازد^{۲۳} و هر آنچه زر سرخ بود و جامهای خاص که در کارخانها بسازند یا از ولایات^۳ دور^۴ بتنکسوق^۵ آرند بر قاعده وزیر مفصل^{۲۴} بنویسد و هم در عهده آن دو شخص مذکور باشد و تا پادشاه اسلام^۶ پروانه مطلق نفرماید قطعاً هیچ از آن خرج نکنند^{۲۵} و هر آنچه زر سفید و انواع جامها بود^۷ که پیوسته خرج کنند خزانه داری و خواجه سرایی دیگررا نصب فرموده و در عهده^{۲۶} ایشان^۸ باشد و وزیر آنرا جمع کرده^۹ بر دفتر ثبت کرده و فرموده تا آنچه از آن خرج رود وزیر^{۱۰} پروانه می نویسد^{۱۱} و عرضه^{۱۲} میدارد^{۱۳} تا بقلم مبارک نشان میفرماید و نائب وزیر بر دفتر ثبت می کند^{۱۴} و می دهد^{۱۵} و تا آن نشان^{۱۵} S. fol. 335 v. نباشد هیچ^{۱۶} بهیچ آفریده ندهند و خزانه اولرا نارین^{۱۷} و دومرا بیدون^{۱۸} میگویند و سبب آنکه تا هر لحظه پروانه را نشان^{۱۹} نباید کرد هر ماه^{۱۹} آنچه خرج میفرماید^{۲۰} وزیر بر وفق فرموده پروانه می نویسد مستی و مفصل و بگله خلوت و قرصت^{۲۱} يك يك را^{۲۱} عرضه میدارد^{۲۲} تا نشان میفرماید^{۲۳} و بهر شش ماه یا یکسال وزیر عرض^{۲۴} خزانه باز می خواهد تا آنچه تحویل

- ۱ — L. om. — ۲ — ولایت : L. — ۳ — ثبت : P. — ۴ — در : W. —
 ۵ — باشد : L. — ۶ — اسلام : L. om. خلد ملکه : P. add. — ۷ — تنسوق : P. —
 ۸ — وزیران را (آنرا : L.) S., L., P. p.h.v.e. — ۹ — باشد : S., P., L., W. om. —
 ۱۰ — نویسد : L. — ۱۱ — L. om. — ۱۲ — جمع ایشان کرده : —
 ۱۳ — Hic W. manuscriptum originale finit et copia incipit. —
 ۱۴ — می دهند : L. — ۱۵ — می کنند : L. — ۱۶ — می دارند : L., W. —
 ۱۷ — میگویند : W. نارین : P. نارین : L. — ۱۸ — L. om. —
 ۱۹ — می شود : P. — ۲۰ — سر ماه : P. — ۲۱ — بدون : L., P. — ۲۲ — بدون : S. —
 ۲۳ — يك يك نگاه می دارد و عرضه میکند : W. p.h.v.e. — ۲۴ — يك يك : L., W. —
 ۲۵ — ممکن نه که آنچه بدو سال پیش ازین (پیش ازین بدو سه سال : W.) L., W. ins. —
 ۲۶ — حواله فرموده باشد فراموش کند فکیف آنکه یکماه بود و چون همه بر خاطر مبارکش (خاطرش : W.) بود آن مفصل را مطالعه فرموده نشان فرماید —
 ۲۷ — لشکر و : L. ins. — ۲۸ —

شده^۱ در خزانه^۲ موجودست یا نه احتراز از آنکه مبادا که بعلتی^۳ از علل بسیار وجه خزانه نمانده باشد^۴ و پیش ازین بعضی بزرگان و دوستان التماس نمودندی^۵ تا^۶ از خزانه قرضی بایشان دهند چون^۷ یرلیغ رفته که بی پروانه مبارک^۸ تصرف نکنند آن التماس^۹ نیز من دفع شد و فرموده تا مهری معین^{۱۰} ساخته اند و هر جامه^{۱۱} که بخزانه می آرند فی الحال آن مهر بر آن می زنند تا بدل نتوانند کرد و فرمود تا فراشان بسیار که پیش^{۱۲} ازین در میان^{۱۳} کار خزانه^{۱۴} شروع میکردند^{۱۵} بمجرد فراشی مشغول باشند و بخزانه تعلق نسازند چه بعهده^{۱۶} این چهار کس است و رفع حساب^{۱۷} بموجب پروانه ایشانرا باز باید داد و فرمود که قطعاً درین خزانه^{۱۸} سنگ^{۱۹} وزن^{۲۰} نباشد بهمان^{۲۱} سنگ عدل مهر کرده که^{۲۲} بستانند خرج کنند و هیچ آفریده را مجال نه که بقدر گزی^{۲۳} کرباس بعضی زر بصاحب^{۲۴} حوالتی دهند یا یک لحظه^{۲۵} مدافعت^{۲۶} و مطل^{۲۷} دهند^{۲۸} بلکه فی الحال زر^{۲۹} نقد یا جامه که حواله رفته باشد همان جنس بتمغای خزانه تسلیم باید کرد^{۳۰} و چیزی از کس توقع ندارند و بهر صد دینار وجوه^{۳۱} که از ولایات^{۳۲} آرند دو دینار برسم الخزانة معین است و زیادتی از آن هیچ^{۳۳} نستانند و خزانه دیگر وضع فرموده و خواجه سرانی منصوب است که از هر ده دینار^{۳۴} وجوه که بخزانه آرند یک^{۳۵} دینار و از هر ده جامه جامه^{۳۶} جدا کرده بوی^{۳۷} بپارند تا در آن خزینه می نهد^{۳۸} و وجه صدقات بر آن حواله میفرماید تا حاضر^{۳۹} میگردد تا بدست مبارک^{۴۰} یا^{۴۱} بحضور حضرت^{۴۲} بمستحق می رسد و ضبط آن بر همان ترتیب که شرح داده شد^{۴۳} و خزانه^{۴۴} زرادخانه نیز

- نبود: ۳ W. — علتی: ۲ W. — ... رفته: ۱ L., P., W. —
— عالی: ۶ L., W. — S., P. om. — که: ۴ L., W. —
— جامه را: ۸ L. — التماسات: ۷ L., W. —
— می نمودند: ۱۱ L., P., W. — کارخانه: ۱۰ W. —
— سنگ وزن: ۱۳ L. — ۱۲-۱۴: ۱۲ W. om. —
— ۱۷ L., W. om. — گر: ۱۶ L., W. — بهمان: ۱۵ L. — et ins. و: ۱۵ L. —
— وجه: ۲۰ L. — نماید: ۱۹ L., W. — و مطل: ۱۸ L., W. om. —
— ۲۳ W. om. — یکجامه: ۲۲ P., W. — ولایت: ۲۱ L. —
— بدست مبارک یا: ۲۵ P., W. om. — می نهد: ۲۴ P., W. —
— میکنند: ۲۷ L. ins. — بدست مبارک: ۲۶ L., W. ins. —

حکایت سی و دوم در ضبط کار خزانه و ترتیب مهمات و مصالح آن ۳۳۵

بر^۱ همین^۲ نسق مذکور مضبوط است و هرگز اموال هیچ کدخدائی و صرافانی و خواجه بازرگانی که^۳ بمحافظت مال مشهور باشد چنین محفوظ و مضبوط نتواند بود فکیف خزائن پادشاهان و قطعاً متصور نه^۴ دانکی زر خیانت توان کرد و بوقت توجه بیابلاغ و قشلاغ چند روز بنفس خویش با آن رسد^۵ و آنچه خواهد که^۶ نقل کنند جدا گرداند و ائقال را بخط وزیر^۷ مفصل نوشته در تبریز بگذارد بقفل و مهر و بهر وقت که خواهد که حال^۸ خزانه^۹ از کمیت و کیفیت اصل یا خرج بداند از وزیر سوال کند و او بدفاتر رجوع کرده فی الحال عرضه دارد و چون^{۱۰} پادشاه اسلام^{۱۱} خلد ملکه بتایید ربانی مؤیدست و امداد و مواهب الهی در باره او هر چه تمامتر^{۱۲} و وزیر نیز^{۱۳} چنان^{۱۴} افتاده که با وجود کمال کفایت و کیاست و علم و هنر ازو معتمدتر کسی نباشد لاجرم بقدر دانکی زر و گزی^{۱۵} کرباس ضائع^{۱۶} نتواند شد و هیچ آفریده را مجال خیانت نه و بیمن برکت این ضبط^{۱۷} و راستی که پادشاه اسلام^{۱۸} فرمود و امانت^{۱۹} و دیانت چندان زر نقد^{۲۰} از خزانه^{۲۱} بیرون می آید که اگر بجزری بودی تهی گشتی و در هیچ دفتر^{۲۲} قدیم و حدیث^{۲۳} که مطالعه^{۲۴} رود ذکر^{۲۵} چندین نقد^{۲۶} و جامه که از آنجا میدهند^{۲۷} نبود و از خزانه هیچ پادشاهی^{۲۸} بکس^{۲۹} نداده باشند حق جل و علا این برکات را بروزگار همایون در رساناد^{۳۰}

- رسید: ۳ W. — همان: ۲ L., W. — بر: ۱ S. — W. om. —
— ۶ W. om. — خزانه را: ۵ L., W. — ثبت گردانیده: ۴ W. ins. —
— ضبطی: ۹ W. — L. om. — وافرتر: ۷ L., W. —
— و امانت: ۱۱ W. om. — خلد ملکه: ۱۰ L., W. add. —
— و حدیث: ۱۴ W. om. — از خزانه: ۱۳ W. om. — و جامه: ۱۲ W. add. —
— ۱۷ W. om. — ۱۶ W. om. — مطالع: ۱۵ L. —
— بکسی: ۱۹ W. — میدهد: ۱۸ L., W. —
— و باتیام همایون برساناد: L. add. — برکات را بروز زیادت گرداناد: ۲۰ L., W. —

حکایت

سی و سوم در ترتیب فرمودن کار مساس و زرادخانه

^{۲۶} پیش ازین در هر شهری و ولایتی از ممالک اوزان^۱ بسیار از کمانگر و تیر تراش^۲ و قربان ساز و شمشیرگر و غیرهم^{۲۷} معین بودند و از^۳ اوزان^۴ مغول همچنین و هر يك از عمل خود يك دو آلت بازی نمودند و مرسوم و مواجب می ستدند و نیز S. fol. 336 r. قرار میکردند که هر سال چندین سلاح بپارند^۵ و بوجه آن^۶ بروات^۷ بر^۸ ولایات می کردند^۹ و در بعضی شهرها کارخانه اوزان^{۱۰} سلاح بود و مبالغ^{۱۱} وجوه در وجه آن معین و نواب امراء قورچی بر سر آن و هر وجوه که اطلاق رفتی عوض آن از بیست^{۱۲} یکی حاصل نشدی^{۱۳} بعضی بجهت آنکه وجه بروات هر چند صد اویماق ایلچی تحصیل آنرا بولایات می رفتند و بمقدار آن^{۱۴} و زیادت^{۱۵} نیز بعلوفه و اخراجات و اولاغ ایشان می رفت بر متصرفان ولایات^{۱۶} بواسطه انواع حیل که گفته شد باقی ماندی و بعضی بواسطه^{۱۷} طمع و تصرفات نواب و بیتکچیان مساس و بعضی بجهت کثرت امرا که بر سر آن می بودند^{۱۸} و هر يك تصرفی می نمودند^{۱۹} و چون^{۲۰} اوزان چنان می دیدند آنچه حق آن بود تمام میان نمی آور دند و روزگار ایشان که^{۲۱} می بایست^{۲۲} که بکار کردن مصروف^{۲۳} باشد مستغرق خصومت با یکدیگر و عوانی و اتفاقی می بود و منازعت ایشان بجائی رسید که بشومی آن امرا باهم^{۲۴} در می افتادند و همواره یارغوی اوزان و گفت و گوی ایشان^{۲۵} بودی و خللها در امور ملکی پیدا می شد و چون با سر حساب رفتندی هیچ در^{۲۶} میان نبودی و همانا هر سال سیصد چهار صد هزار دینار باشد که در دفاتر بر باقی کشیده و مصرف دانکی از آن پیدا نباشد و عاقبه

۱ W. : او — ۲ L., W. ins. : و جوشنکر و کمر و تیرکش — ۳ P. om. —
۴ W. : آن — ۵ L., W. : سازند — ۶ L., W. om. : بوجه آن —
۷ P. om. — ۸ P. : از — ۹ L. : می گرفتند — ۱۰ W. om. —
۱۱ L., W. : مبالغی — ۱۲ L. om. : نشدی — ۱۳ W. : بود —
۱۴ P. om., L., W. : از آن — ۱۵ L. : ولایت — ۱۶ S., P., W. om. —
۱۷ L. p.h.v.e. : که در میان — ۱۸ S. : می نمود — ۱۹ S., L., W. om. : ایشان —
۲۰ W. : می ماند — ۲۱ S., L., W. om. : می ماند

^{۱۰} الامر نواب و بیتکچیان مساس بدان سبب کشته شدند و خان و مانهای ایشان در سر آن رفت و اکثر مقدمان آن کار مفلس^{۱۱} و سیاهکار بیرون آمدند و نام ایشان بد شد تدارك آن پادشاه اسلام^{۱۲} خالد ملکه بر آن وجه فرمود که اهل^{۱۳} هر حرفتی را از اوزان^{۱۴} هر شهری با همدیگر^{۱۵} ضم کردند^{۱۶} و فرمود که باسم علفه^{۱۷} و جامگی هیچ بایشان ندهند و معین گردانند که از هر^{۱۸} سلاحی چندین دست از بابت^{۱۹} خاص و خرجی بجه مقدار قیمت برسانند و فرمود که با وجود آنکه ایشان اوزان و اسیران^{۲۰} ما^{۲۱} اند بموجبی که دیگران بمایه خود^{۲۲} ساخته در بازار^{۲۳} می فروشند ایشان بمایه دیوان ساخته^{۲۴} حساب کنند و بر سر^{۲۵} هر طائفه امینی مستظهر نصب فرمود تا ضامن باشد و سال بسال وجه می ستاند^{۲۶} و سلاح بموجب مقرر^{۲۷} مفصل می رساند و^{۲۸} یافته می گیرد^{۲۹} و در وجه تمامت آن سلاحها مال يك ولایت علی حده معین فرمود تا^{۳۰} حاجت نباشد که تحصیل آنرا ایلچیان^{۳۱} بهمه^{۳۲} ولایات^{۳۳} روند و اخراجات اندازند و بدین طریقه ده هزار مرده^{۳۴} سلاح مکمل مقرر شد که هر سال معدی می رسانند^{۳۵} که^{۳۶} پیش ازین هرگز کسی^{۳۷} دو هزار مرده سلاح^{۳۸} نمی دید و جهت خاصه پنجاه مرده^{۳۹} خاص الخاص معین فرمود و چندین^{۴۰} هزار پاره کمان و تیر و زره^{۴۱} زیادت از آن جهت خزانه ترتیب فرمود تا بگاه احتیاج باشد و چون موازنه رفت^{۴۲} آنچه پیش ازین در وجه علفه و مرسومات اوزان خرج می شد این زمان يك نیمه^{۴۳} زیادت در وجه بهای سلاح معین نشده^{۴۴} و اخراجات که در ولایت بدان سبب می افتاد بکلی باطل شد ولیکن پیش ازین باوقات دیگر ازین اسلحه^{۴۵} هیچ سلاحی^{۴۶} بادید نمی آمد این زمان^{۴۷} بدین حسن تدبیر هر سال بموجب

۱ W. om. : اسلام — ۲ W. : مردم — ۳ v. ۶ — ۴ P. lac. —
۵ L. : علفه — ۶ W. pro ۳-۶ exhibit : چندین دست سلاح — ۷ W. om. —
۸ S. om. — ۹ L., W. : بازارها — ۱۰ W. om. —
۱۱ W. : می ستاند — ۱۲ L. om. — ۱۳ W. : می کرد —
۱۴ L. : که — ۱۵ W. om. — ۱۶ W. : مرده —
۱۷ W. : سازند — ۱۸ L., W. om. — ۱۹ W. : کس —
۲۰ L., W. om. — ۲۱ W. : پنجه — ۲۲ L., W. om. : باوقات دیگر —
۲۳ S. om. : این زمان — ۲۴ S. om. : این زمان — ۲۵ W. : ازین اسلحه

مذکور ترتیب کرده می‌رسانیدند^۱ و یافته می‌ستندند^۲ و جنگ و خصومت^۳ و یارگوی اوزان مندفع گشته و آنکه^۴ بیکچیان بدان واسطه گشته می‌شدند این زمان محترم و موقر اند^۵ و در آسایش^۶ و امرا که بشومی ایشان با همدیگر منازعت میکردند تمامت^۷ متفق و دوست اند و چون درین سالها بدین موجب مقرر گشت^۸ و بغایت مرتب و نیکو بود^۹ امراء سلاح عرضه داشتند که اکثر آلات که اوزان می‌سازند در بازارها موجودست^{۱۰} و موافق تر از آن می‌توان خرید و پیش ازین اوزان که^{۱۱} رسم ترتیب آلات مغولانه داند نبودند^{۱۲} این زمان^{۱۳} اکثر پیشه‌وران بازارها^{۱۴} آموخته اند و نیز آن اوزان که همه روز بفسدت و جنگ و خصومت مشغول بودند و مال و علفه می‌ستندند و هیچ باز^{۱۵} نمی‌دادند این زمان چون معزول اند ضرورت مجرفت خویش مشغول شده اند و در بازارها آلات و سلاح بمایه خود^{۱۶} S. fol. 336 v. می‌سازند و می‌فروشند و بدان واسطه انواع سلاح نیکوتر از آنچه این زمان می‌سازیم^{۱۷} در بازارها موجودست و چه^{۱۸} بهتر از آن باشد که وجوه مساس نقد بیارند^{۱۹} و آنچه سلاح ترتیب می‌کنیم و بلشگر می‌دهیم زر بریشان قسمت کنیم تا سلاح^{۲۰} موافق طبع خود و ارزان بخرند و هیچ تلف نگردد پادشاه اسلام^{۲۱} خلد ملکه پسندیده داشت و فرمود تا چند نوع سلاح که در بازارها^{۲۲} کمتر یافت شود و مخصوص بود بچند روز معین که ایشان می‌سازند بر قرار^{۲۳} سازند و باقی زر نقد بیارند و بخرند و این معانی از مفاسد و خللها که ذکر رفت در میان اوزان که زین و لگام و آلات اختاچی خانه می‌ساختند^{۲۴} بود^{۲۵} همچنین میان^{۲۶} اوزان که آلاتی چند می‌ساختند^{۲۷} که تعلق^{۲۸} بسکوزچیان و ایداحیان دارد و آنرا نیز^{۲۹} بموجب مذکور

— آن : ۳ L. — می‌ستاند : W. — می‌ستانید : ۲ L. — می‌رسانید : ۱ L., W. —
— بود : ۶ L. om. — W. om. — ۵ — اند : ۴ L., W. om. —
— نبود : ۸ L., W. — ... پیش از آن که اوزان : ۷ L., W. —
— می‌سازند : ۱۰ L., W. — که : et W. ins. — این زمان : ۹ L., W. om. —
— بازار : ۱۳ W. — پادشاه اسلام : ۱۲ L. om. — سازند : ۱۱ W. —
— ۱۶ W. om. — ۱۵-۱۷ — ۱۵ L. om. — ۱۴ W. om. —
— و آنرا نیز : ۱۹ W. om. — ۱۸-۱۹ — ۱۸ L. om. — در میان : ۱۷ W. —

تدارك فرمود و این زمان تمامت آن^۱ کارها راست و مرتب شده و پیش^۲ ازین عادت چنان^۳ بود که اگر جهت خاصه پادشاه^۴ اندك آلتی یا مایحتاج بایستی که قیمت آن از پنجاه دینار یا کمایش صد دینار بودی^۵ ایلیچی بدان مختصر مهم برفتی که وجه اولاغ و علوفه و اخراجات و تعهد او^۶ پنجاه^۷ هزار دینار برآمدی این زمان چنان مقرر فرمود^۸ که هر چه^۹ بکار آید^{۱۰} خزانه‌داری بخرد و بیارد یا زر نقد بدهد^{۱۱} که دیگری بخرد و تسلیم کند و بدین واسطه هر سال پانصد اویماق^{۱۲} ایلیچی و محصل^{۱۳} از ولایت مندفع شد و بجای پانصد هزار دینار که^{۱۴} با صد هزار زحمت و پریشانی و خرابی^{۱۵} بریشان صرف^{۱۶} می‌شد همانا در وجه آن مصالح زیادت از پنج هزار دینار خرج نمی‌رود^{۱۷} و آن عادت^{۱۸} و رسوم^{۱۹} بکلی مرتفع گشت^{۲۰} و قوانین پسندیده^{۲۱} جاری و مستمر شد و فائده این معنی آنکه این طریقه^{۲۲} من بعد سالهای بسیار^{۲۳} مسلوك باشد^{۲۴} ان شاء الله العزیز

حکایت سی چهارم در ترتیب فرمودن کار چهارپایان قان^{۱۹}

^{۱۳} پیش ازین شتران و گوسفندان قان در ممالك بتحویل قانچیان می‌بود و آنرا حسابی و ضبطی نه و هر چه از روزگارهای^{۲۰} گذشته^{۲۱} باز بایشان سپرده بودند^{۲۲} بایستی که بواسطه یورتهای نیکو که داشتند و کثرت محافظان و چوپانان^{۲۳} که بدان علت معاف و مسلم^{۲۴} اند هر يك زیادت از صد^{۲۵} شده بودی چون تفحص کردند یکی در میان نبود و بهانه آوردند که در سرماها

— این : ۱ W. — ۲ L., W. om. — ۳ L., W. om. —
— هر آنچه : ۶ L., W. — پنج : T. = L., W., S. — ۵ —
— باید : ۷ L., W. — بدهد : ۸ W. — ۹ L. om. —
— می‌رود : ۱۲ W. — که : ۱۱ W. ins. — ۱۰ L. om. —
— بر افتاد : ۱۵ W. — شده : ۱۴ W. add. — عادات : ۱۳ L. —
— ۱۸ L., W. om. verb. — ۱۷ L., W. om. — این طریقه : ۱۶ W. om. —
— حق تعالی سایه مبارکش مستدام دارد : sequentia et add. —
— روزگار : ۲۰ W. — علی الانفراد : W. add. — قان : ۱۹ L. —
— صد : ۲۳ L. — و چوپانان : ۲۲ W. om. — بودند : ۲۱ W. om. —

بمردند^{۱۶} و تلف گشتند پادشاه اسلام خلد ملکه فرمود تا ببینند که ایشانرا شتر و گوسفند خاصه هست یا نه تفحص کرده^{۱۷} عرضه داشتند که بسیار دارند فرمود که چهارپایان قآن اضعاف چهارپایان ایشان^۲ بودند چگونه ایشان^۳ در^{۱۸} سرمای یورت^۴ سقط نشدند و از آن قآن جمله سقط گشت^۵ محقق بود^۶ که دروغ میگویند همراه دزدیده اند و فروخته^{۱۹} یرلیغ شد تا تولا میشی کنند لیکن میسر نشد و فرو گذاشتند بعد از آن تجربه کرده فرمود که شتران و گوسفند را^{۲۰} بمعتمدان^۷ مستظهر سپارند و چون یورتهای نیکو دارند و قآنچیان بنده و مسلم و معاف چه بهانه توانند آورد و با ایشان^{۲۱} مقرر کنند^۸ که اصول آن قائم باشد و هر سال جهت نتاج چند پاره دهند بر وجهی که بعد از آن آنچه^۹ سقط شود قآنچیانرا هنوز^{۲۲} در آن فائده و توفیر باشد و چنانچه^{۱۰} کسانی که یورت ندارند^{۱۱} و بنده نیستند از آن دیگران قبول میکنند محقق تر^{۱۲} بایشان دهند^{۲۳} تا بهیچ وجه بهانه نتوانند آورد بدین^{۱۳} موجب مقرر گردانیده حجتها از ایشان بستند و سال سال نتاج آن زیادت^{۲۴} می گردد و می رسانند و شتران بارگیر را علی حده معین فرموده و جهت نقل خزانه و رختها و مایحتاج آوردوها^{۲۵} جداگانه بمعتمدان سپرده جهت شراجه خانه^{۱۴} و حوائج خانه همچنین و ضبط و ترتیب این کار بحمدالله و منته بجائی رسیده که در عهد^{۲۶} هیچ يك از پادشاهان^{۱۵} مغول و مسلمان بدان^{۱۶} آراستگی نبوده و این مقدار شتر جهت نقل بارخانها دست نداده و زیادت از آنکه^{۱۷} محتاج است^{۲۷} بسیاری در گله^{۱۸} میگردند^{۱۹} که بار نمی کنند و روز بروز در زیادت است و ترتیب پالانها و آلات بغایت پاکیزه و نیکو ان شاء الله همواره^{۲۰} امداد این دولت متواصل باشد^{۲۱}

— آنها : ۳ W. — ۲ L. om. — ۱ L. : فوت شدند : ۴
— شد : ۶ W. — ۵ W. : — ۴ L. : و فوت و : ۵
— ۹ L. W. om. — ۸ L. W. : کردند — ۷ W. : بمعتد
— محقق به : ۱۲ W. — ۱۱ W. : ندارد — ۱۰ W. : چنانکه
— پادشاه : ۱۵ L. — ۱۴ L. W. ins. : همچنین — ۱۳ W. : برین
— گله : ۱۸ W. — ۱۷ L. W. : زیادت از آنچه — ۱۶ L. W. : بدین
— باد : ۲۱ W. — ۲۰ W. : همیشه — ۱۹ L. W. : می گردد

حکایت

سی و پنجم در ترتیب فرمودن کار قوشچیان و پارسچیان

S. fol. 337 r. پیش ازین قوشچیان و پارسچیان در ولایات جانور می گرفتند و معین بود که هر^۱ سال کجا روند^۲ و در چه^۳ موضع گیرند و آنچه بگیرند اینجا^۴ آرند و باتفاق امراء قوشچی و پارسچی بپارند و ایشانرا در هر ولایتی وجوهی باسم علفه و علوفه و جامگی مقرر بود و هر^۵ سال آنرا^۶ از رائج تر وجوهی^۷ بزخم چوب و اخراجات زوائد از علفه و علوفه بوقت^۸ تحصیل آن و تعهدات می ستند و مختصر^۹ جانوری چند باولاغ^{۱۰} می آوردند و در راه بهر شهر و یام^{۱۱} و خیل خانه و دیه که می رسیدند اولاغ بسیار می گرفتند و بعضی را^{۱۲} بر^{۱۳} می نشستند^{۱۴} و بعضی را^{۱۵} رختهای خاصه بار می کردند^{۱۶} و بهمراهان می دادند^{۱۷} و بسیاری از آن جانوران نیز که می آوردندی بدوستان و^{۱۸} آشنایان و هر کس^{۱۹} می بخشیدند و بواسطه دوسه شکره و یوز دو سه چندان که اصل وجوه و مایحتاج در ولایت^{۲۰} می گرفتند^{۲۱} و باولاغ و علفه و طعمه آن^{۲۲} جانوران در راه اخراجات می انداختند و آنچه باستیلا و زور از دیهها و راه گذریان بستند خود^{۲۳} نهایت نداشت و وجوه بحسب عدد جانور^{۲۴} بشمار خود بستند و معین نه که چگونه و چندست و چه مقرر گشته بدان واسطه زیادت^{۲۵} جانور^{۲۶} و یوز نمی رسانیدند و نیز ضبط نکرده که چند^{۲۷} جانور دارند و در هر ولایت که سرگشته در صحرائی^{۲۸} جانوری بگرفتی یا تجریدی و خواستی که بدان بهانه یرلینی ستاند^{۲۹} که^{۳۰} جانوردارست یا^{۳۱} ترخان باشد و بر مردم زور^{۳۲} و زیادتی کند و موجب و علفه و علوفه^{۳۳} گیرد بیاوردی^{۳۴} و هر سال چندین قوم بیامدندی و دوسه جانور که

— کدام : ۳ W. — ۲ S. om. : روند — ۱ L. W. ins. : يك —
— در وقت : ۷ W. — ۶ W. om. : — ۵ L. W. : آنجا — ۴
— بعضی : ۱۰ W. — ۹ W. om. : و یام — ۸ W. om. —
— می کرد : ۱۳ S. — ۱۲ W. : بر بعضی — ۱۱ S. : بر می نشست
— ولایات : ۱۶ W. — ۱۵ W. ins. : که — ۱۴ S. : می داد
— ۲۰ v. ۲۲ — ۱۹ W. : جانوران — ۱۸ W. : جانوران — ۱۷ W. om. —
— تا : ۲۳ W. — ۲۲ W. lac. : ۲۰ — ۲۱ L. : بستاند —
— و علوفه : ۲۴ W. om. — ۲۵ L. W. om. —

^{۱۲} بیاوردندی یرلیغ می‌ستدند که جانوردار باشند و موجب و علوفه و علفه معین کرده باز گشتندی و کدام آدمی ^{۱۳} باشد که چنین شغل اختیار نکند و سال بسال این شیوه ^۱ زیادت می‌شد و هر يك از آن قوم صد رعیت را حایت کردی ^۲ و هزار را برنجاندی و قوشچیان و امراء ایشان که ملازم آوردو بودند و شکره نگاه ^۳ می‌داشتند و بعضی در بندگی حضرت جانور ^{۱۵} می‌انداختند ^۴ چندین امیر و چندین قوم و چندین ^۵ اویماق بودند و چندین خلق از کوتالچی ^۶ و خربنده و ساربان و روستائیان دیهها ^{۱۶} ^۷ بایشان پیوسته و هر يك از آن جماعت پری چند در میان بسته و کورابی ^۸ آهنین عیان فرو برده و بهر کس که رسیدی ^{۱۷} نائی چند ^۹ کورابی بتقدمه بر سر وی زدندی ^{۱۰} و بعد از آن سخن گفتندی و دستار و کلاهش بر بودندی و بعضی گفتندی ^{۱۸} که یاساق نیست که هر کس پر بوم بر کلاه ^{۱۱} دوزد و بدان بهانه کلاه ببردندی و بعضی بی بهانه هر چه میخواستند می‌کردند و ^{۱۹} اگر کسی محدود خیمه و خانه جانورداران بگذشتی دیدی آنچه دیدی بلکه اگر در حدود دیهی که خانه قوش ^{۱۲} و قوشچیان ^{۲۰} آنجا بودی از کاروانیان و خواجگان و غیرهم یکی گذشتی حالی بر وی گذشتی که از تاراج کمتر نبودی و بهره ^{۲۱} که می‌رسیدند جهت خورش خود و طعمه جانور ^{۱۳} علی حده ^{۱۴} گوسفند و مرغ می‌ستدند و جهت چهارپایان گاه ^{۲۲} و جو و بوقت ^{۱۵} رفتن بیابلاغ و قشلاغ بآن قدر راضی نمی‌شدند و از رؤساء ^{۱۶} سر راه بیرون از علوفه و علفه گوسفند ^{۲۳} و آرد و جو و مایحتاج بر دیهها تخصیص کرده می‌ستدند و باولاغ مردم بیورته راوانه می‌گردانیدند ^{۱۷} و بواسطه اولاغ ^{۲۴} بسیار گرفتن و باز فروختن مبالغ ^{۱۸} زر می‌گرفتند و طمع در درازگوشان نیکو کرده باز نمی‌دادند و در راه هر کرا ^{۲۵} می‌دیدند ^{۱۹} می‌غارتیدند و جهت آنکه تا نام

۱ L. : شغل — ۲ L., W. : کردند — ۳ T. = L., W. ; S. om. —
 ۴ S. : می‌انداخت — ۵ W. om. — ۶ L., W. : کوتالچی — ۷ W. : دیه —
 ۸ L. : کورابی — ۹ W. : چندرا et om. — ۱۰ W. : بر سر آوردندی —
 ۱۱ L., W. : کلاه — ۱۲ W. om. : قوش و — ۱۳ L. add. : از جانور —
 ۱۴ L., W. om. : علی حده — ۱۵ W. : در وقت — ۱۶ L., W. : و مواضع —
 ۱۷ S., L., W. : می‌گردانید — ۱۸ L., W. : مبالغی — ۱۹ L., W. : می‌گرفتند —

ایشان بر آید و مردم بهراسند بعضی رؤسا و کدخدایان ولایت را ^۱ بهر بهانه مختصر ^{۲۶} ریش می‌تراشیدند و هر کجا فتانی بود بحایت ^۲ ایشان می‌رفت و هر کار که براه یا ^۳ بی راه با حکام و ارباب و رعایا می‌خواست ^۴ بزخم ^{۲۷} چوب بمدد ایشان ^۵ می‌ساخت و اگر احیاناً از باسقاقان و حکام کوتالچی از آن ایشانرا ^۶ بازخواستی کردند ^۷ S. fol. 337 v. ^۱ در شب جانوری را بر می‌شکستند و عرضه میداشتند ^۷ که غوغا کرده جانور را مجروح کردند و از برای همدیگر گواهی ^۲ دادندی و هر آینه چون پادشاهان شنوند که کسی غوغا کرد و بال جانور بشکست غضب فرمایند ^۸ و نیز بهانه ^۳ بر باسقاق ^۹ و نواب و حکام کردند که فلان موضع را غروق ^{۱۰} کرده بودیم و آنجا شکار کردند یا آنجا بگذشتند ^۴ و مرغان بر جیسندند و اگر کسی در حوالی آن غروق دور یا نزدیک بگذشتی بلا کلام اسپ و جامه یا مبالغ ^{۱۱} زر بخدمتی ^{۱۲} ^۵ ازو بستدندی و بهزار خلافت و زحمت از دست ایشان خلاص یافتی و ازین شیوه حکایات چندانست ^{۱۳} که شرح ^۵ آن باطناب الحجامد پادشاه اسلام خلد ملکه ^{۱۴} تدارك این معانی ^{۱۵} چنان اندیشید که اول فرمود که یک هزار جانور و سیصد ^۷ قلاده یوز کفافست که از ولایات بیارند و امراء قوشچی و پارسچی را فرمود تا ^{۱۶} در ولایات کسانی را ^{۱۷} که لائق دانند معین ^۸ کنند و مفصل بنویسند و در ولایات بیرون از آن ^{۱۸} جماعت هیچ قوشچی دیگر نباشد و وجوه ایشان جانور آموخته و ^۹ ناآموخته را که بیارند بنسبت مقرر فرمود چنانکه ^{۱۹} مایحتاج و طعمه در مقام و راه و اولاغ داخل آن باشد و تمامت ^{۱۰} مفصل شده بر وجهی که هیچ بهانه نماند و هر کس را بمقدار آنکه ازین یک هزار جانور و سیصد ^{۲۰} قلاده یوز ^{۲۱} در عهده اوست وجوه ^{۲۲} ^{۱۱} مقرر گردانیده و

۱ L., W. : کدخدایان مواضع را — ۲ W. om. : در حایت —
 ۳ L., W. : و — ۴ L. : می‌داشت — ۵ L., W. ins. : بزخم چوب —
 ۶ L., W. : از ایشان — ۷ L. : عرضه میداشت — ۸ S., L. : فرماید —
 ۹ W. om. : بر باسقاق و — ۱۰ W. : غروق — ۱۱ W. : مبالغی —
 ۱۲ W. om. : — ۱۳ L. : چندانست — ۱۴ W. : ملکه —
 ۱۵ L., W. : معنی — ۱۶ L., W. : که — ۱۷ S. : در ولایت (ولایات : W.) کسانی (را : L.) ولایاتی و کسانی : S. —
 ۱۸ W. : این — ۱۹ L. : چنانچه — ۲۰ L. om. : و سیصد —
 ۲۱ W. ins. : که — ۲۲ L. : و چون —

یرلیخ بالتون تمغا و بمؤامره داد^۱ و شرائط آنکه^۲ در راه اولاغ و علوفه و علفه نگیرند در آن^{۱۲} نوشته و بهمه ممالک حکم روانه فرمود تا ندا زدند^۳ و چون حساب کردند آنچه جهت این مقدار از جانور و یوز مقرر شده^{۱۳} و علوفه و علفه آن جماعت و طعمه و اولاغ و ما محتاج داخل آن نیمه^۴ آنچه پیش ازین مجری بود و ثلث این جانور نمی^{۱۴} آوردند نمی رسید^۵ و اولاغ و علوفه و طعمه راه^۶ دوسه چندان نمی بود و بی راهی و زیادت بر عیت که بدان واسطه^{۱۵} می رفت خود کجا در حد^۷ حصر توان آورد و این زمان بی زحمت هر سال یک هزار جانور و سیصد قلاده یوز می آوردند و می سپارند S. fol. 338 r. و چون در ممالک منتشر شد که ایشانرا راه اولاغ و علفه و طعمه^۸ گرفتن نیست اگر پنهان^۹ یا بتغلب^{۱۰} خواستند که بستانند^{۱۱} ندادند و کسی را که راه گرفتن اینها نباشد زوائد چگونه خواهد و اگر خواهد هر آینه ندهند و ضرورتست که هر سال^۳ این مقدار معین بسپارند و الا بر باقی ایشان کشند و باز گیرند و قوشچیان و صیادان زیادت خود^{۱۱} باطل شدند و از تاریخ^۴ این حکم باز کسی هرگز^{۱۲} جهت قوشچی و صیادی^{۱۳} زیادت در نیامد و هیچ التماس^{۱۴} نتوانستند کرد چه همه داخل مقرر شده اند^۵ و آنان که در حمایت ایشان بودند داخل قتلان شده اند و اگر کسی البته خواهد که او^{۱۵} بماند^{۱۶} متوجهات آنکس بوجه ایشان می راند^{۱۷} و قطعاً هیچ استیلا و زحمت نیست و آن طائفه آن شیوه را فراموش کرده اند و از جمله آدمیان عاقل و منصف گشته^۷ اما تدارک حال قوشچیان که ملازم اند چنان فرمود که مواجب ایشان و طعمه جانورانی^{۱۸} که در اهتمام هر يك است^{۱۹} مفصل بر آورده اند و وجه آن زر نقد از خزانه بمقدم ایشان می دهند سال بسال بتمام و کمال بدان سبب ایشانرا^۸ هیچ بهانه نمائند و هر

۱ W. om. — ۲ W. : نیمه — ۳ L. : زدند — ۴ L. om. — ۵ L. : دادند —
۶ W. om. : و طعمه — ۷ W. : عدد — ۸ L., W. om. : و طعمه راه — ۹ W. : پنهان —
۱۰ W. : تغلب — ۱۱ W. om. — ۱۲ L., W. om. : هرگز — ۱۳ W. : صیاد —
۱۴ W. ins. : زیادت — ۱۵ L. om. — ۱۶ L. : می راند — ۱۷ W. : بدان که —
۱۸ L., W. add. : چند (جانوران) — ۱۹ L. : یکست —

وقت که ایشانرا جهت قوشلامیشی متفرق^۱ کرده بطرفی^۲ روانه فرماید^۳ عدد قوشچی^۴ و شکره^{۱۰} معین گردانیده و اختگان خاص فرماید^۵ تا بایشان دهند بجهت بارکی^۶ تا بدوانند و نیازمایند و جمام و خام نمائند^۷ و قیاس زمان رفتن و آمدن کرده^۸ در پاییز و زمستان برآه علفه بالتون تمغا بر متوجهات آن مواضع نویسند^{۱۲} و چون بغیر از طعمه جهت باولی و رنجوری جانور بکبوتر و مرغ احتیاج می باشد آنرا نیز فرموده تا از برای جانوران خاصه^{۱۳} مرغ و کبوتر بقدر حاجت ببرات می آرند و در قفص می دارند و جهت آنها که بجائی برند همچنین برات بعدد معین^{۱۴} می نویسند و چون چنین است بهیچ علت راه بی راهی نمائند و نیز چون این احکام در^۹ ممالک منتشر گشت^{۱۰} و آوازه شائع^{۱۱} که^{۱۵} بهمه وجوه وجه^{۱۲} ما محتاج ایشان معین و مقرر شده و نقد از خزانه می دهند یا^{۱۳} برات بالتون تمغا می نویسند ایشان^{۱۶} نیز بزیادت چیزی از مواضع نمی توانند خواست و اگر خواهند مردم چون واقف اند نمی دهند و در اوائل حال يك^{۱۷} دو نوبت اتفاق افتاد که بعضی امراء قوشچی که بولایت می رفتند با وجود آنکه علوفه^{۱۴} و علفه و قضیم اسپان ایشانرا^{۱۸} معین کرده^{۱۵} برآه بالتون تمغا نوشته بودند^{۱۶} و حجت باز گرفته که بزیادت چیزی نستانند خبر باز رسید که زیادت^{۱۹} گرفته اند ایلچی معتبر روانه فرمود تا هم آنجا در میان ولایت گناه برایشان نشانده هر يك را هفتاد و هفت چوب^{۲۰} زدند و همگنان اعتبار گرفته ترك آن شیوه^{۱۷} کردند و این زمان بنادر قوشچی یا پارسچی^{۱۸} بپراهی میکند و هر چند^{۲۱} از گرگ گوسفندی نیاید لیکن ظلم ایشان عظیم کم شده و بقر این معدلت وثوق تمام است که هر چند زودتر^{۲۲} عموم عالمیان معنی ظلم و تعدی بکلی فراموش کنند ان شاء الله وحده^{۱۹}

۱ L. om. — ۲ W. : فرمایند — ۳ L. : بطرف — ۴ L. : متصرف —
۵ L., W. : نمایند — ۶ W. : بارگیر — ۷ L. : حاضر فرمایند — ۸ L. : کرده —
۹ L. om. : و خام نمائند — ۱۰ L. ins. : ولایت و — ۱۱ L. add. : گشته — ۱۲ L., W. : است —
۱۳ W. : تا — ۱۴ W. om. : علوفه و — ۱۵ L., W. : گردانیده — ۱۶ L., W. om. : —
۱۷ L. : نوشتند — ۱۸ W. : شیوهها — ۱۹ L., W. : العزیز —

حکایت ۱

سی و ششم در ترتیب فرمودن عوامل در تمامت ۲ ممالك ۳

پیش ازین متصرفان ولایات همواره تقریر می کردند که بیشتر ولایات خرابست و رعایا درویش و استظهار ندارند^{۲۴} که بکلی^۴ بگاوه^۵ و تخم خود زراعت کنند و آب و زمین فراوان مهمل^۶ مانده و کس بسخن ایشان التفات ننمودی^{۲۵} و تدارك نکردی و نیز تخمی چند که در ازمان^۷ متقدم معین گردانیده^۸ از دیوان داده بودند جمله بوقت^۹ گرانی^{۲۶} غله خرج کردند و دیوان ورعیت را موجب ضرر بود تدارك آن حال پادشاه اسلام^{۱۰} خلد ملکه بر آن وجه^{۲۷} فرمود که از هر حاکی و مقاطعی مقداری^{۱۱} معین جهت بهای^{۱۲} عوامل و تخم و مایحتاج زراعت از مجموع او برانند S. fol. 338 v. و حجت باز ستد^{۱۳} تا در آن ولایات^{۱۴} عوامل بر کار کنند و زراعت در افزایش و فرمود که ما لا کلام^{۲۸} مزارع را یکی در دو و در سه^{۱۵} فائده و ریع^{۱۶} باشد بتخصیص چون حاکم و متصرف بود چه^{۱۷} مواضع نیکوتر مزروع گرداند و اسباب زراعت^{۱۸} و عمارت^{۱۹} او را بیشتر دست دهد لیکن رغبت مردم را و جهت آنکه تا حاکم را اضافت^{۲۰} خرجی باشد بسیک مقرر گردانیم^{۲۱} تا ثلث یا ربع می رسانند^{۲۲} و هر چه زیادت حاصل شود از آن^{۲۳} ایشان باشد از سر هوس و طمع آنکه مکسبی تمام حاصل می شود در باب عمارت اجتهاد تمام^{۲۴} نمایند و چون دوسه سال زراعت میسر گردد و مستقیم شود آنگاه چون^{۲۵} ربع بموجب محصول در خزانه^{۲۶} آید بدین موجب در مؤامرات ایشان ثبت گشت و وجوه نقد رانده شد از

- بالترتیب : ۳ W. add. — تمام : ۲ W. — دستان : ۱ W. —
 — ۶ W. om. — بگاوه : ۵ S. — ۴ L., W. om. —
 — در وقت : ۹ W. — کرده : ۸ W. — در آن (L.) زمان : ۷ L., W. —
 — ۱۲ W. om. — مقدار : ۱۱ W. — پادشاه اسلام : ۱۰ L. om. —
 — و در سه : ۱۵ W. om. — ولایت : ۱۴ W. — ستند : ۱۳ W. —
 — ۱۸ L., W. om. — جهت : ۱۷ W. — و ریع : ۱۶ W. om. —
 — گردانیدیم : ۲۱ W. — زیادت : ۲۰ W. — او : ۱۹ L., W. —
 — ۲۴ W. om. — ۲۳ W. om. — ثلث باسم رفع می رسانند : ۲۲ L., W. —
 — بخزانه : ۲۶ W. — وجه : ۲۵ L. ins. —

آجمله^۲ بعضی متصرفان^۱ که همان اقوام پیشینه بودند و بشیوهای چند^۲ که چند جا ذکر رفت معتاد شده و قطعاً اندیشه^۳ آن نمی کردند که اموال دیوان را باز باید داد مطلقاً از آن خود می دانستند در اوّل سال آن وجوه تلف کردند و در^۴ آخر چون مطالبه می رفت از ریع^۳ و اصل هیچ در میانه نبود و فکر ایشان چنان که چه^۴ لازم باشد که چون اسمی بر آن نهند^{۱۰} که گاو و تخم است^۵ چه لازم باشد که موجود بود فی الجمله بهائ^۶ نقصان و خسران از آفت^۷ سبوی و ارضی^{۱۱} می آوردند و اکثر ازیشان مسموع نیفتاد^۸ و آنانکه^۹ ملك و اسباب داشتند ازیشان بوجه ستده شد و طائفه در توکیل^{۱۲} بماندند و بعضی دیگر^{۱۰} عوامل و تخم قائم داشتند و هم جهت دیوان و هم برای خویش ریع و فائده حاصل کردند و این زمان قائم^{۱۳} است و بسیاری خلق از رعایا و غیرهم^{۱۱} از آن در آسایش اند و بمرت و زراعت مشغول و از آن مواضعی که تخم^{۱۴} دادن آن معهود بود و متصرفان بحیلت یا بسوءالتدبیر آرا تلف^{۱۲} کرده بودند و فروخته و پیش ازین کس تدارك آن نکرده^{۱۵} فرمود تا تمامت را بتجدید تخم^{۱۳} بدادند و بدان واسطه در بغداد و شیراز زیادت از پانصد هزار دینار^{۱۶} بر مال مقنن^{۱۴} افزوده گشت^{۱۵} و آن تخم^{۱۶} دیگر بار قائم گشت و رعایا را^{۱۷} نیز باضعاف آن^{۱۸} فائده می رسد و بدان مستظهر گشتند^{۱۹} و آبادانی پیدا شده و ارزانی پدید آمده و چون اقطاع لشکر معین می فرمود بسیاری از مواضع که بدین عوامل آبادان کرده اند در وجه ایشان بنشست که اگر نبودی ولایات بسیار و املاك نفیس بیایستی داد و هنوز بسیار در^{۱۹} تصرف دیوان^{۲۰} باقی است و ربع آن می رسد و در هیچ عهدی که دیده ام و شنیده هرگز کس چنین حسن التدبیر نکرده و هوس^{۲۰} و اندیشه این عمارت و خیر نداشته و دواب و طیور نیز

- ۴ W. om. — رفع : ۳ W. — ۲ W. om. — متصرف : ۱ W. —
 — ۸ W. — افتاد : ۸ W. — و غیره : ۷ L., W. add. — آفتها : ۶ W. —
 — ۱۱ W. om. — دیگر را : ۱۰ L., W. — آنان که : ۹ W. —
 — ۱۴ L., W. om. — ۱۳ W. om. — نحو : ۱۲ L., W. —
 — رعایا : ۱۷ W. — بحکم : ۱۶ W. — شده : ۱۵ L., W. —
 — دیوانی : ۲۰ L., W. — گشته اند : ۱۹ L. — از آن : ۱۸ L., W. —

که بهر کس فرمود سپردن هم بدین موجب مقرر بیاچ^۱ سیک فرمود تا ایشانرا^۲ از آن فائده باشد و سرمایه اندوزند و دواب و طیور عموم مردم در حمایت آن دواب و طیور خاص می باشند و هرگز^۳ بدان دست درازی نتواند کرد^۴ و در یورتها کس مانع نتواند شد و مع هذا دیوانرا^۵ نیز از آن فائده بود و نیز بوقتی که رایات^۶ همایون بولایتی رسد و جهت قوشچیان و غیرهم^۷ چهارپائی چند باید اولاغ^۸ از رعایا نباید ستد و همچنین اگر مرغ و کبوتر^۹ جهت جانور و مطبخ بکار آید^{۱۰} از آن خاصه دیوان معد باشد و حال این قضیه مانند قضیه^{۱۱} عوامل بود و حالی بدین^{۱۲} واسطه اولاغ درازگوش گرفتن منافع شده و پیش ازین هر که خواستی بی محابا گرفتی و اگر ضرورتی هست از^{۱۳} دیوان^{۱۴} ازین معاملات تدارک می کنند و شرح نتوان داد که هر سال چند اولاغ درازگوش از رعایا و تجار و غیرهم^{۱۵} می گرفتند^{۱۶} و چند هزار رعیت را سر و دست و پای می شکستند^{۱۷} و همواره رعایا در پی اولاغ^{۱۸} سرگردان و حیران بودند^{۱۹} و بعضی اولاغ را بکلی می زدند و باز نمی دادند^{۲۰} و بعضی در راه می ماند و سقط می شد و رعایا از برزیگری و کار کردن^{۲۱} باز می ماندند^{۲۲} و پادشاه اسلام^{۲۳} چون قوشچیانرا از گرفتن کبوتر و مرغ مردم منع فرمود و آنرا از وجه طيور خاصه معین گردانید^{۲۴} S. fol. 339 r. فرمود که حکم و یاسا را در امور مختصر روانه باید داشت^{۲۵} که چون^{۲۶} میسر و متمشی گردد و کارهای بزرگ نیز^{۲۷} بالضروره^{۲۸} روان شود و ما اگر منع کبوتر گرفتن نتوانیم منع گوسفند گرفتن محال باشد و دفع گاو گرفتن متعذرتر و علی هذا^{۲۹} و نیز حکم برلیخ روانه فرمود تا هر کجا که برج کبوتر باشد صیادان^{۳۰} البته دام نهند و از امثال آن^{۳۱} تدبیرات نکو^{۳۲} و وفور اشفاق که در حق خلایق دارد و اهتمام فرمودن بدفع شر

— دیوان : S. — ۳ S. om. — ۲ سیک et om. : ۱ W. —
— باید : L. — ۶ L. om. — ۵ آنچه باید : ۴ exhibit — ۷ W. p. v. qu. s. —
— ۸ L. lac. : ۸-۹ — ۷ L. W. om. : مانند قضیه —
— نمی داد : S., L. — ۱۲ W. : اولاغ — ۱۱ می شکست : S., L., W. —
— کرد : W. — ۱۵ خلد ملکه : L., W. add. — ۱۴ باز می ماند : S., L. —
— صیادان را : L. — ۱۸ L., W. om. — ۱۷ S. om. — ۱۶ —
— ازین : W. — ۱۹

ظالمان و فساد مفسدان و محافظت چنین نکتههای دقیق خرد^۱ و کمال حسن اخلاق و سیرت پسندیده و عدل و نصفت این پادشاه عدل پرور که ابدالدهر پاینده^۲ باد^۳ محقق و روشن میگردد^۴ و فیما بعد عالمیان ازین حالات تعجب نمایند و دعائی^۵ که عموم خلق^۶ شبانه زی^۷ جهت^۸ دولت او میگویند^۹ مستجاب باد

حکایت

سی و هفتم در ترتیب فرمودن کار آبادان کردن باثرات^{۱۰} از راه تتبع تواریخ و راه قیاس^{۱۱} معقول پوشیده نماید که هرگز ممالك خراب تر از آنکه درین سالها بوده نبوده خصوصاً مواضعی که^{۱۲} لشکر مغول آنجا رسیده چه^{۱۳} از ابتداء ظهور بنی^{۱۴} ادم باز هیچ پادشاهی را چندان مملکت که چینگیزخان و اوروغ او^{۱۵} مسخر کرده اند و در تحت تصرف آورده میسر نگشته و چندان خلق^{۱۶} که ایشان کشته اند کس نکشته و آنچه میگویند که اسکندر^{۱۷} مملکت بسیار مسخر گردانید چنانست که او^{۱۸} ولایات^{۱۹} می ستد و می رفت و جائی مقام نمی کرد و هر کجا آوازه وصول او می رسید^{۲۰} زود ایل و مطیع می شدند از هیبت و صلابت او و مدت عمر او سی و شش سال بوده و در سال بیست و چهارم ملک ایران^{۲۱} بستد و دارارا بکشت و بعد از آن مدت دوازده سال^{۲۲} جهانگیری کرد و چون مراجعت نمود در حدود بابل وفات یافت^{۲۳} و در آن دوازده سال^{۲۴} ملک بسیار بگرفت لیکن چون همواره بر گذر بود و توقف نمی نمود^{۲۵} بعد از غیت او دیگر بار^{۲۶} یاغی می شدند و بجهت آنکه فرزند و ذریت نداشت ملک در خاندان او بنامد و بملوک طوائف مفوض کرد چنانکه^{۲۷} آن حکایت^{۲۸} در تاریخ او مشروح بیاید و از آن چینگیزخان بضد^{۲۹} بود^{۳۰} چه^{۳۱} او بتائی مسخر کرد و جمله بر قرار

— و دعائی : W. om. — ۴ W. : باشد — ۳ W. om. — ۲ —
— دوام : W. — ۸ L. om. — ۷ — ۶ W. : — ۵ خلایق : W. —
— ۱۲ S. om. — ۱۱ L. om. — ۱۰ W. om. — ۹ —
— ولایات را : L., W. — ۱۵ L. om. — ۱۴ — ۱۳ L., W. om. —
— نمود : L. — ۱۸ — ۱۷ — ۱۶ W. lac. : — ۱۷ v. —
— آن : S., L., W. hic. ins. — ۲۰ — ۱۹ حکایات : T. = L., W. ; S. —
— ... بیاید که چون بود چه : S. om. ; W. — ۲۲ — ۲۱ W. : بیاید —

مطیع^{۱۶} و ایل او بماندند و فرزندان و اوروغ نگاه داشتند و در ضبط آوردند و بسی مملکت دیگر چنانکه معلومست زیادت از آن^{۱۷} مستخر گردانیده اند^۱ و بوقت استخلاص ولایتها^۲ و^۳ شهرهای معظم بسیار خلق^۴ ولایات باطول و عرض را چنان قتل کردند^{۱۸} که بنادر کسی بماند مانند بلخ و شتورغان و طالقان و مرو^۵ و سرخس و هراة و ترکستان^۶ و ری و همدان و قم و اصفهان و مراغه^{۱۹} و اردبیل و بردع و گنجه و بغداد و موصل و اربیل و اکثر ولایاتی که باین مواضع تعلق دارد و بعضی ولایات^۷ بواسطه^{۲۰} آنکه سر حد بود و عبور^۸ لشکر بسیار بکلی خلق آنجا کشته شدند^۹ یا^{۱۰} بگریختند^{۱۱} و بائر ماند چون ولایات ایغورستان^{۲۱} و دیگر ولایات که میان قان و قایدو^{۱۲} سر حد شده و بعضی ولایات که میان دربند و شروانست و بعضی ایستان^{۱۳} دیاربکر^{۲۲} مانند حران و روجه و سروج و رقه و شهرهای بسیار ازین طرف و آن طرف فرات که تمامت بائر و معطلست و آنچه در میان^{۲۳} ولایات دیگر خراب گشته^{۱۴} بواسطه کشش چون بائرات بغداد و آذربایجان و غیر آن در ترکستان و ایران زمین و روم از شهرها^{۲۴} و دیهها خراب که خلق مشاهده میکنند زیادت از آنست که حصر توان کرد بر جمله^{۱۵} اگر^{۱۶} از راه نسبت قیاس^{۲۵} کنند ممالک از ده یکی آبادان نباشد و باقی تمامت خراب و درین عهدها هرگز کسی در بند آبادان کردن آن نبوده^{۲۶} و اگر بنادر^{۱۷} از روی هوس آغاز عمارت موضعی کردند مانند آنکه هولانگوخان و اباخان و ارغونخان^{۲۷} و گیخاتو خواستند که سرائی چند در الاتاغ و ارمیه و سقورلوق و سجاس خوجان و زنجان و سرای S. fol. 339 v. منصوریه اران^{۱۸} بسازند و معمور کنند یا^{۱۹} بازاری و شهری بنا کنند^{۲۰} و آبادان گردانند یا جویی^{۲۱} آب روانه گردانند^{۲۲}

۱ W. : گردانید — ۲ T. = L., W. ; S. : ولایت — ۳ L., S. om. —
 ۴ S., L., W. inserunt : و — ۵ L., W. om. : و مرو —
 ۶ L., W. ins. : و خوارزم — ۷ L. : ولایتی — ۸ L., W. om. —
 ۹ L. : شد — ۱۰ W. : و — ۱۱ W. ins. : آنجا —
 ۱۲ L., W. om. : و قایدو — ۱۳ L., W. ins. : و — ۱۴ S. ins. : و —
 ۱۵ W. : قیاس — ۱۶ L., S., W. ins. : آنکه — ۱۷ L. om. : اگر بنادر —
 ۱۸ L. : از آن — ۱۹ W. : تا — ۲۰ L., W. : نهند —
 ۲۱ W. : جویهای — ۲۲ L., W. : کند et W. ins. : و —

بسیار^۲ ولایات^۱ بدان واسطه خراب تر شد و اموال بی حساب خرج^۲ رفت و بیکبار رعایای بسیار از دیگر ولایات بالحاح بیرون^۳ آوردند و یکی از آن مواضع آبادان نشد و بجائی نرسید چنانکه مشاهده میکنیم و پیدا باشد که اگر آن^۳ عمارات تمام^۴ شدی بنسبت خرابی ولایات^۴ چه مقدار بودی و حق تعالی چنان خواسته بود که احیای ملک و تقویت دین اسلام^۵ بواسطه وجود مبارک پادشاه اسلام غازان خان^۵ خلد ملکه باشد و در ازل حق تعالی این چنین^۶ خیر خطیر و کار بزرگ^۵ بدو حواله فرمود و بحمد الله^۷ و منه کار تقویت اسلام بجائی رسانید^۸ که شرح آن داده شد^۹ و کار عمارات و خیرات^۷ خاصه^۸ بر نخطی که علی حده نوشته شد و حال ضبط امور مملکت و رعیت داری و نشر عدل و انصاف بموجبی که^۸ تقریر رفت و هر آینه سبب معظم آبادانی ولایات^{۱۰} آن معانی^{۱۱} تواند بود چنانکه معاینه و مشاهده می کنیم در شهرها^۹ که خراب^{۱۲} بود و از ده خانه پنج مسکون نه و آنرا با وجود آنکه معمور بود خراب میکردند این زمان بیمن عدل شامل او هر سال^{۱۰} در هر^{۱۳} شهری زیادت از هزار خانه می سازند و خانه را^{۱۴} که قیمت صد دینار بود این زمان هزار دینار می ارزند و زیادت^{۱۱} و این معانی در فصول متقدم شرح داده شد اما حال^{۱۵} آنچه^{۱۶} بائر بود و کس بعمارت آن مائل نه و ممکن نبود که هیچکس^{۱۲} از هزار یکی بمال خود آبادان تواند کرد برای صائب و حسن تدبیر آنرا تدارک چنان فرمود که امرا و وزرا و ارکان^{۱۳} دولت را حاضر گردانیده فرمود که این ولایات خراب و دیههای بایر که ملک پدران ما بوده و از آن ماست و سمت^{۱۴} دیوانی و اینجو دارد و بعضی نیز ملک مردم است و از عهد هولانگوخان باز^{۱۷} تا غایت یکمن بار و دانکی^{۱۸} زرا از آن بکس^{۱۵} نرسیده و اگر^{۱۹} کسی خواهد که آبادان کند از بیم آنکه چون دیوانی یا

۱ W. : ولایت — ۲ L., W. : بخرج — ۳ L., W. om. —
 ۴ S. om. — ۵ L., W. om. : اسلام غازان خان — ۶ S. : ولایت —
 ۷ W. : خدا — ۸ L., W. : رسانیدند — ۹ L., W. : آمد —
 ۱۰ L. : ولایت — ۱۱ W. : معنی — ۱۲ L., W. add. : نیم خراب —
 ۱۳ S., W. om. — ۱۴ L., W. : خانه — ۱۵ S., W. om. —
 ۱۶ W. ins. : حال — ۱۷ L. om. — ۱۸ L. : دانک —
 ۱۹ L., W. : اگرچه —

ملک مردم است و اگر بی اجازت عمارتی ^{۱۶} رود بعد از تحمل زحمت ^۲ و اخراجات وافر معمور ^۳ گردد باز گیرند در عمارت ^۴ آن شروع نمی نمایند ^۵ اگر نوعی ^{۱۷} سازیم که آن بآثرات آبادان گردد و از آنچه ^۶ دیوانی و اینجو باشد حصّه معین بدیوان رسد و از آنچه ملکی ^۷ بود حصّه ^{۱۸} بمالک رسد و حصّه بدیوان و کسانی که آبادان ^۸ کنند چنان بایشان دهیم که ایشانرا مؤبد استظهاری ^۹ باشد و جهت ^{۱۹} اولاد و احفاد ^{۱۰} اندوخته نیکو داند و ایشانرا در آن مکسبی وافر بود تا بهتر رعیت نمایند و چون فائده بسیار بینند ^{۲۰} از تجارت و تحمل مشاق سفر و دیگر معاملات اجتناب جسته بیکبارگی ^{۱۱} میل بعمارت و زراعت کنند چه جمهور ^{۲۱} خلق از بی نفع و مکسب روند چون چنین باشد باندک زمان ^{۱۲} اکثر خرابیها آبادان گردد و آبادانی چنان خرابیها ^{۲۲} بقوت و مال و اتفاق همه عالمیان ^{۱۳} میسر گردد و بغیر ازین طریق ^{۱۴} محال است و چون آن ^{۱۵} بآثرات معمور شود غله ^{۲۳} ارزان گردد و بوقت برنشستن لشکر بمهمات ضروری در حدود سرحدات تغار بسیار آسان دست دهد ^{۲۴} و مال خزانه نیز دست دهد و ^{۱۶} زیادت شود و ارباب و ملاکرا ^{۱۷} از نو ارتفاع ^{۱۸} و استظهاری پدید آید رعایا ^{۲۵} مستظهر و متمتع شوند و مارا ^{۱۹} اجر و ثواب تمام ^{۲۰} حاصل شود ^{۲۱} و نام نیکو مؤبد ^{۲۲} و محلد ماند تمامت حاضران ازین فکر ^{۲۶} صائب و سخنان لطیف متعجب و متحیر بمانندند و جمله بعد از ثنا و آفرین گفتند که ^{۲۳} مهتر ازین اندیشه و مفیدتر ازین ^{۲۷} فکر در عالم کس نکرده و پدران تو خرابی کردند و تو آبادانی کنی ازین مرتبه تا آن مرتبه عقلاً و عرفاً ^{۲۸} و شرعاً ^{۲۴} فرق ^{۲۵} معلوم و محقق است و مطلقاً آنچه دیگران مرده گردانیده

- ۱ W. : — ۲ W. : — ۳ W. : —
 — از آنکه : W. : از : S. om. — ۶ — نمایند : L., W. — ۵ — عمارات : L. — ۴ —
 — استظهار تمام : W. : استظهار : L. — ۹ — آبادانی : L. — ۸ — ملک : L. — ۷ —
 — باندک زمان : W. om. — ۱۲ — بیکبار : L. — ۱۱ — اخبار : W. — ۱۰ —
 — ۱۵ L. om. — ۱۴ L., W. : — ۱۳ L. : — ۱۶ L., W. om. : —
 — و ملاک : L., W. : — ۱۷ — دست دهد و : L., W. om. — ۱۶ —
 — ثواب و اجر تمام : L. : — ۲۰ — ما : L. : — ۱۹ — ارتفاعی : L., W. : — ۱۸ —
 — ۲۳ L., W. om. — — مدید : L. : — ۲۲ — آید : L. : — ۲۱ —
 — فرق را : L., W. : — ۲۵ — و شرعاً : W. om. : — ۲۴ —

اند تو زنده می کنی این قدر گفتن ^{۲۹} کفایت است زیادت ^۱ چه گوئیم ^۲ بعد از آن در آن باب ^۳ شرطنامها و یرلیغ ^۴ نوشته ^۵ فرمود برین ^۶ موجب که مواضع S. fol. 340 r. ^۱ دیوانی آنچه قدیم البوار باشد و آنچه بوقت جلوس مبارک مزروع نبوده ^۷ از دیهها و مزارع جمله از قسم بآثر باشد و شرطنامه ^۸ بالتون تمغا فرمود نوشتن که ^۹ هر آفریده که راغب شود و آرا آبادان گرداند ستاند ^{۱۰} و بر سه قسم باشد قسم اول ^۳ آنکه آب و جوی آن ^{۱۱} موجود باشد و آرا زیادت خرجی و سعی بکار نیاید تا باب آبادان ^{۱۲} کارند و حاجت کهریز و نهر ^۴ و بند نباشد و چون آغاز عمارت کنند ^{۱۳} در سال اول که مزروع شود هیچ بدیوان ندهند و سال دوم از آنچه ^{۱۴} مقرر شود ^۵ از حقوق دیوانی ^{۱۵} دو دانک بدهند و چهار دانک از ^{۱۶} حقوق دیوانی در وجه حق ^{۱۷} السعی او باشد ^{۱۸} و سال سوم از حقوق دیوانی بموجبی که عادت هر ولایت باشد چهار دانک و نیم بدیوان دهد و دانکی و نیم جهت حق السعی او باشد ^{۱۹} و بیرون از آن حق مزارع ^{۲۰} و توفیری که در آن ^{۲۱} باشد تمامت از آن او باشد قسم دوم آنچه عمارت آن متوسط باشد و عمارت جوی و استخراج آن ^۲ کم مؤنت و شروط آن ^{۲۲} بموجب مذکورست الا آنکه از حقوق دیوان ^{۲۳} در سال سیوم ^{۲۴} چهار دانک بدیوان دهد و دو دانک حق السعی ^۸ او باشد قسم سوم آنکه عمارات آن دشوار باشد نهر آرا بند باید بست و کهریزش خراب بود و با حال عمارت باید ^{۲۵} آورد آن نیز ^{۲۶} بمشروط مذکورست لیکن از حقوق دیوانی یکنیمه برساند و یک نیمه در وجه حق السعی او باشد ^{۱۰} و شرط فرمود که این حصّه حقوق باسم خراج

- یرلیغ و شرطنامها : L., W. : — ۳ — زیادت چه گوئیم : L. om. : — ۲ —
 — بدین : L. : بدین : S. — ۶ — — L., W. om. : — ۵ — — L., W. om. : — ۴ —
 — موجب : L., W. ins. : — ۸ — — W. : — ۷ —
 — باران : L., W. : — ۱۲ — — L. om. : — ۱۱ — — L., S., W. om. : — ۱۰ —
 — ... و آنچه سال دوم مقرر : L., W. p.h.v.e. : — ۱۴ — — کند : L. : — ۱۳ —
 — ۱۸ v. — ۱۷ W. om. — ۱۶ L. om. — ۱۵ W. om. —
 — مزارع : W. : — ۲۰ — — T. ۱۸-۱۹ = W. ; S., L. lac. — ۱۹ —
 — قسم دیوانی : L., W. : — ۲۳ — — S., L. om. : — ۲۲ — — در آن : W. om. : — ۲۱ —
 — نیز هم : S. om. : — ۲۶ — — چهارم : W. : — ۲۵ — — در سال سیوم : S., L. om. : — ۲۴ —

می‌رسانند و هر کس آنچه آبادان کند ملک او باشد و مؤبداً برو و فرزندان او^{۱۱} مقرر و مسلم باشد^۱ و اگر خواهد^۲ دیگری فروشد^۳ بیع آن جائزست و^۴ دیوان مقرر^۵ خراج آن^۶ خریده^۷ می‌ستاند و شرط^{۱۲} فرمود که هر بائر که آب آن^۸ از جوی دیهی عامر باشد مادام که مالک آن دیه عامر خواهد^۹ دیگری ندهند تا^{۱۰} بدان واسطه^{۱۳} منازعت نیفتد بعد از آن فرمود که چون در ممالک حزر و مقاسمه باطل گردانیم^{۱۱} حصه دیوانی بائرات نیز بموجبی که در^{۱۴} هر ولایت مبصران بقیاس تعیین کنند مقرر و معین گردانند^{۱۲} تا باسم خراج می‌رسانند^{۱۳} و عوانان و ظالمان را دست‌آور^{۱۵} حزر^{۱۵} و مقاسمه و تکثیر^{۱۴} بر رعایا نباشد و آن زحمات بکلی منقطع گردد و چون عرصه ممالک پادشاه خلد ملکه عظیم عریض^{۱۶} و فسیح^{۱۵} است اندیشه^{۱۶} فرمود که اگر هر راغبی را^{۱۷} باورد و باید آمدن تا شرطنامه ستاند بسیاری جهت بعد مسافت^{۱۷} و اخراجات راه اختیار نکنند^{۱۸} و بعضی عدم قدرت را و بعضی بواسطه آنکه کرامت نداند فرمود تا در^{۱۹} هر ولایتی یک دو^{۱۸} بزرگ معتمد را نصب کردند و اصل یرلیغ شرطنامه بایشان دادند و صورت مثالی و دستوری معین فرمود و ایشانرا^{۲۰} مرخص گردانید تا بهر راغبی مثالی^{۲۱} چنان میدهند و سواد یرلیغ شرطنامه بر ظهر آن می‌نویسند تا آن حکم مؤبد و مخلد^{۲۰} شمرند و هیچ آفریده را بر آن اعتراض نباشد تا در هر ولایتی آن کار باسانی دست دهد و چون بدین موجب پیش گرفتند^{۲۱} این قاعده مستحکم و آن کار متمشی شد^{۲۲} و استمرار یافت و آن دیوان را دیوان^{۲۳} خالصات نام نهاد و نواب آن دیوان تا این^{۲۴} غایت^{۲۲} شروط بسیار بمردم دادند و عمارت^{۲۵} وافر رفت و روز بروز در

— فروشد : ۳ L., W. — خواهند : ۲ L., W. —
 — ۶ L., W. om. — و : ۵ L., W. ins. —
 — خواهند : ۹ L., W. —
 — ۱۱-۱۲ P. lac. : — گردانیدیم : ۱۱ P., W. — یا : ۱۰ W. —
 — فسیح : ۱۵ W. — حرث و تقسیم : ۱۴ W. p.h.v.e. —
 — کنند, نکند : ۱۸ L. — راغبی : ۱۷ W. — باندیشه : ۱۶ L. —
 — ۲۱ S., W. om. — آنرا : ۲۰ W. —
 — ۲۴ S. om. — ۲۳ P. om. — ۱۳-۲۲ P. lac. :
 — عمارات : ۲۵ L., W. —

زیادتست اما آنچه املاک مردم است^{۲۳} هر چه^۱ درین نزدیکی آبادان بوده فرمود تا هر کس که خواهد عمارت^۲ کند با خداوندان مشورت کرده^{۲۴} معمور گرداند^۳ و آنچه قدیم البوارست بی‌مشورت هر کس که خواهد آبادان کند و چون مالک آن^۴ از راه شرع و شهرت تمام^۵ که ملکیت^۶ او معین بوده بادید آید بر قرار بر عامر مقرر باشد لیکن مقدار آنکه باز دهد^۷ همان بود که در قسم دیوانی یاد کرده شد^{۲۶} اما از آنجمله که باز می‌دهد^۸ یک نیمه مالک رساند و یک نیمه بدیوان^۹ و آن ضابطه در ولایتی باشد که پیش ازین و اکنون حزر^{۱۰} ده یک بدیوان میداده اند و از آن ولایتی که در اصل حزر بوده باشد و بر آن مال و حزر نبوده تمام^{۱۱} آن حصه مالک دهند^{۱۲} و مالک را^{۲۸} نرسد که اعتراضی کند چه همان حکم دارد که آبادان^{۱۳} کننده دیوانی مؤبداً و مخلد^{۱۴} و اما آنچه^{۱۵} مواضع خراب که در^{۲۹} یورتهای مغولان بوده^{۱۶} و ایشان آبادان کنند همان حکم دارد که در دو قسم مالکی و دیوانی^{۱۷} شرح داده شد S. fol. 340 v. لیکن حکم فرمود که چون مغولان متغلب^{۱۸} اند قطعاً برعایای ولایات^{۱۹} اگر در شماره موضعی^{۲۰} دیگر^{۲۱} آمده و اگر^{۲۲} نیامده^۲ آبادان نکنند و هیچ رعیت را بخود راه ندهند و باسیران و بندگان خود آبادان کنند^{۲۳} و تازی یک نیز هم^{۲۴} برعیتی که در شماره دیگر مواضع آمده^۳ باشند^{۲۵} آبادان نکنند^{۲۶} اگر رعایائی که در شماره هیچ موضع نیامده باشند جمع گردانند شاید^۴ بدین موجب شرطنامه‌های مؤکد فرمود^{۲۷} و احتیاطات بلیغ در شروط رفت

— گردانند : ۳ S., L. — آبادان : ۲ S. — آبادانی آن : ۱ P. ins. —
 — ۷ v. ۸ — ملکیت : ۶ W. — و شهرت تمام : ۵ W. om. —
 — و : ۱۰ S., L., P., W. ins. — ۹ v. ۱۲ — ۷-۸ W. lac. :
 — ۱۱ L. : تمام — ۱۲ W. lac. : ۹-۱۲ — ۱۳ v. ۱۴ —
 — باشد : ۱۶ L., W. — آن, W. om. : ۱۵ L. — ۱۳-۱۴ W. om. :
 — ولایت : ۱۹ L., W. — متغلب : ۱۸ W. — مالکی و دیوانی : ۱۷ W. om. :
 — یا : ۲۲ W. — ۲۱ L., W. om. — مواضعی : ۲۰ W. :
 — ... و تازیکی که : ۲۴ P. p.h.v.e. — ۲۳ P. lac. : ۸-۲۳ —
 — ... آمده باشد بدان بائرات نبرند : ۲۶ P. p.h.v.e. — باشد : ۲۵ P. :
 — ۲۷ v. ۲, p. ۳۵۶ — و بخودی خود آبادان کند : W. add. :

که ۱ اکثر آن جهت اختصار درین تاریخ نیلوردم^۵ تمامت در شرطنامهها مسطورست^۲ و این زمان در تمامت ممالک بعات^۳ آن مشغولند^۴ و روز بروز در زیادت است^۶ و بسی مردم بدان مستظهر^۵ و دیوان خالصات عظیم^۶ با رونق^۷ و هر سال محصول آن زیادت میشود و زود باشد که^۷ خرابه کم یافت شود^۸ و نیز فرمود که بائرات هر ولایتی^۹ تمامت^{۱۰} بر دفتر نویسند و بدیوان آرند تا چون بائرات بمردم^۸ دهند بهر دو سال عرض باز خوانند^{۱۱} که تمامت معمور شده یا بعض مانده^{۱۲} و اگر کسی از نواب^{۱۳} تخلیطی کرده باشد^{۱۴} و بعضی^{۱۵} بائرات پنهان^{۱۶} جهت خود برگرفته یا با کسی شریک شده و حصه دیوانی او در دفاتر^{۱۷} نیامده از آنجا معلوم گردد^{۱۸} حق تعالی برکات چنین خیرات بروزگار همایون پادشاه در رساناد بخت^{۱۹}

حکایت ۲۰ سی و هشتم در فرمان دادن بساختن ایلچی خانها در ممالک و منع شحنگان و حکام از فرو آمدن بخانه^{۲۱} مردم

^{۱۱} پیش ازین همواره در هر شهری زیادت^{۲۲} از صد و دویست ایلچی در خانه رعایا و ارباب^{۲۳} فرو آمده بودند^{۲۴} و بسیاری^{۲۵} نیز غیر از^{۲۶} ایلچیان چون بشهری می رسیدند شحنة و ملک از راه دوستی و آشنائی ایشانرا بخانههای مردم فرو می آوردند^{۲۶} و چریانرا^{۲۷} صنعت^{۲۸} آن بود که بهر وقت که ایلچی رسیدی پیش رو او را در پیش گرفته بدر خانه می رفتند^{۲۸} که اینجا فرو می آیند^{۲۹} و چیزی^{۳۰} می ستند و در آن روز کمایش دویست خانه باز

- عمارت : ۳ — ۲ — ۳۵۵ — W. lac. : ۲۷ — ۱ L. : اگر —
 — ۷ v. ۸ — ۶ W. om. — ۵ — ۴ — W. lac. : ۴ — ۵ —
 — تمام : ۱۰ W., P. : — ولایتی را : ۹ W. : — ۷ — ۸ — W. lac. :
 — ۱۴ v. ۱۳ — ۱۲ W. om. — ۱۱ L., W. : —
 — دفتر : ۱۷ L. : — ۱۶ L., W. om. : — از : ۱۵ W. : — ۱۳ — W. lac. :
 — ۱۸ — ۱۹ — W. om. : — و لطفه : ۱۹ L., P. add. : — ۱۹ v. ۱۸ —
 — ۲۲ W. om. : — خانها : ۲۱ L., P. : — داستان : ۲۰ W. : —
 — بسیار : ۲۵ P. : — فرو آمدند : ۲۴ W. : — و ارباب : ۲۳ W. om. : —
 — ۲۸ v. ۲۹ — ۲۷ P. : — کران را : ۲۶ W. : — می بردند :
 — ۲۹ W. lac. : ۲۸ — ۲۹ —

حکایت سی و هشتم در فرمان دادن بساختن ایلچی خانها در ممالک و منع شحنگان و حکام از فرو آمدن بخانه^{۲۱} مردم ۳۵۷

می فروختند و عاقبة الامر در خانه یکی^۱ که با وی رنجش داشتندی^۲ فرو آوردندی^۳ تا دیگر ازیشان بترسند و زیلو و جامه خواب و غزغان و دیگر آلات از خانه^۴ مردم جهت ایلچیان بر گرفتندی^۵ و^{۱۶} اکثر^۶ ایلچیان و کسان ایشان^۷ ببردندی^۸ یا چریان بیهانه آنکه ببردند باز ندادندی^۹ و اگر بعضی^{۱۷} باز رسیدی چون مدتی^{۱۰} ایلچیان استعمال کرده بودندی چه ارزیدی^{۱۱} و هر^{۱۲} باسقاق که بولایتی می رفت کینه^{۱۸} صد خانه^{۱۳} مردم می برد و تمامت در خانههای^{۱۴} ارباب و^{۱۵} رعیت فرو می آمدند^{۱۶} مبیض این کتاب مبارک^{۱۷} واقف است^{۱۹} که چون تغای^{۱۸} پسر یسودر را^{۱۹} از شحنگی یزد معزول کردند^{۲۰} و کسان او بیرون می رفتند^{۲۱} احتیاط رفت و در هفتصد و اند^{۲۰} خانه متعلقان ایشان نشسته بودند^{۲۲} و بالضرورة بهترین خانها پیوسته نزول خانه ایلچیان و شحنگان می بود^{۲۳} و چنان^{۲۱} شد که کس خانه نمی یارست ساخت^{۲۴} و آنها که ساخته بودند گور خانه^{۲۵} میکردند و اسم رباط و مدرسه بر آن می انداختند^{۲۲} و مع هذا فائده نمی داد^{۲۶} و بسیاری^{۲۷} از مردم در خانهاء باطل کردند و در زیر زمین درهای دشوار می ساختند^{۲۸} تا باشد^{۲۳} که اختیار نکنند و همچیان دیوار می شکافتند و^{۲۹} فرو می آمدند و ایلچیان چهار پایانرا بچریان سپردندی و ایشان کس^{۲۴} می فرستادند تا دیوار باغات مردم خراب میکردند^{۳۰} و چهار پایان در آنجا میکردند^{۳۱} و همان روز^{۳۲} که^{۳۳} ایلچی از خانه برنشستی^{۲۵} یکی دیگر را فرو آوردندی^{۳۴} چه همواره

- خانها : ۴ L., P. : — ۳ v. ۵ — ۲ — ۱ v. ۲ —
 و آلات بسیار مانند زیلو و غیره از خانها بجهت ایشان بر : ۳ — ۵ — W. pro exhibit :
 — ۹ v. ۸ — ۷ W. om. : — و کسان ایشان : ۷ — آن : ۶ L. ins. : — گرفتند :
 — بیج نیرزدی : ۱۱ W. : — ۱۰ P. om. — ۹ — ۸ — W. lac. :
 — خانه : ۱۴ L., P. : — باخود : ۱۳ L., W. add. : — نیز : ۱۲ W. : —
 — ۱۷ W. om. : — می آورد : ۱۶ W. : — ارباب و : ۱۵ W. om. : —
 — ۲۰ v. ۲۱ — یسودار : ۱۹ L., W. : — یسودو : ۱۹ L. : — طغای : ۱۸ P., W. : —
 — ۲۳ — ۲۲ — W. lac. : ۲۳ — ۲۲ — ۲۱ — W. lac. : ۲۱ —
 — ۲۶ — ۲۴ — W. lac. : ۲۶ — گور خانه : ۲۵ P. : —
 — زمین خانها می ساختند : ۲۸ W. p.h.v.e. : — بسیار : ۲۷ L., W. : —
 — ۳۰ — ۳۱ — W. lac. : ۳۰ — دیوار شکافتند و : ۲۹ W. om. : —
 — در آنجا میکردند : ۳۲ W. ins. : — و همان روز در آنجا می کردند آن چهار پایان : ۳۲ L. : —
 — آن همان روز چه همه : ۳۴ L. ins. : — و چون : ۳۳ L. : —

متواتر می رسیدند^۱ و در هر محله که ایلچی فرو آمدی خلق آنجا بیکبارگی^۲ در زحمت^۳ و عذاب^۴ می افتادند چه غلامان و نوکران^۵ ایشان از بام و در خانهای^۶ همسایگان در می رفتند و چیزها که^۷ میدیدند S. fol. 341 r. بر می گرفتند و کبوتر و مرغان ایشانرا بتیر می زدند و بسیار بود^۸ که تیر بر اطفال مردم آمدی^۹ و هر چه از ماکول و مشروب^{۱۰} و جنس غلف چهارپای^{۱۱} یافتندی از آن^{۱۲} هر آفریده که بودی ربودندی^{۱۳} و خلایق در آن زحمت گرفتار و هر چند فریاد و فغان^{۱۴} می داشتند هیچ آفریده^{۱۵} از امرا و وزرا و حکام^{۱۶} بفریاد نمی رسید روزی مردی پیر از کدخدایان صاحب ناموس بدیوان آمد^{۱۷} و می گفت^{۱۸} ای^{۱۹} امرا و وزرا و حکام^{۲۰} روا می دارید که من مردی^{۲۱} پیرم و عورتی^{۲۲} جوان دارم و پسران من بسفر اند و هر يك عورتی^{۲۳} جوان در خانه^{۲۴} گذاشته^{۲۵} و دختران نیز دارم^{۲۶} و ایلچیان بخانه^{۲۷} من فرو آمده اند همه جوانان چابک^{۲۸} و خوب روی و مدتی شد^{۲۹} تا در خانه من اند^{۳۰} و آن زنان ایشانرا می بینند بمن و فرزندان بسفر رفته قناعت نتوانند نمود^{۳۱} و چون با ایلچیان در يك خانه^{۳۲} ایم^{۳۳} من شبانروزی^{۳۴} ایشانرا نگاه نتوانم داشت و بیشتر مردمرا همین حالت واقع است چنانکه^{۳۵} می بینم^{۳۶} چون تدبیر برین غلط است تا چند سال دیگر^{۳۷} درین شهر يك^{۳۸} محله حلال زاده بدست^{۳۹} نیاید و تمامت

— آنجا بیکبارگی W. om.: ۲ — W. lac.: ۳۲, p. ۳۵۶-۱ —
— خانه: L., W.: ۵ — و عذاب W. om.: ۴ —
— بودی: W.: بسیاری بردی: ۷ — و هر چه: ۶ —
— چهارپایان: ۹ — L. om.: ۱۰ —
— کس: ۱۳ — W. om.: ۱۲ — و فغان: ۱۱ — W. lac.: ۸-۱۱ —
— آمده بود: ۱۵ — L., W.: ۱۴-۱۳ — W. lac.: ۱۴ —
— مرد: ۱۸ — L.: ۱۷-۱۶ — W. lac.: ۱۶-۱۷ — و حکام: ۱۷ — L. om.: ۱۷ —
— عورت: ۲۰ — L., W.: عورات: ۱۹ —
— در خانه: ۲۳ — W.: ۲۲-۲۱ — W. om.: ۲۱ —
— ۲۶ v. ۲۷ — S. om.: ۲۵ — چابک و: ۲۴ — P., W. om.: ۲۴ —
— ۲۸ L. om. — ۲۷ P.: است: ۲۶-۲۷ — W. lac.: ۲۶ —
— شبانروز: ۳۰ — L., W.: — من با ایشان هم خانه ام: ۲۹ — W. p.h.v.e.: ۲۹ —
— ۳۲ v. ۳۳ — من: ۳۱ — L., W. ins.: ۳۱ —
— بعد ازین مدتی: ۳۳ exhibit: ۳۲-۳۳ — W. pro ۳۳ —
— ۳۴ v. ۱, p. ۳۵۹ —

ترك زاده و یکدش باشند^۱ و بدین^۲ حال حکایتی چند^۳ تمثیل^۴ و تقریر کرد که در عهد سلاطین سلجوق حدود نیشاپور سلطان نشین بود و امراء^۵ و ترکان در خانهای مردم فرو آمدند^۶ و نه بدین^۷ علامت که این زمان هست^۸ روزی ترکی در خانه نزول کرد و زن خانه خدا نوعروس^۹ و پاکیزه بود ترك طمع در وی^{۱۰} کرد^{۱۱} و خواست که ببهانه مردرا بیرون فرستد مرد واقف حال بود^{۱۲} و بیرون نمی رفت ترك مردرا می زد که اسپ مرا ببر و آب ده^{۱۳} و مرد زنرا رها نمی کرد و چاره نبود با زن گفت که من در خانه باشم اسپرا ببر و آب ده^{۱۴} آن^{۱۵} عورت اسپرا بر دست^{۱۶} گرفته بکنار آب می برد چنانکه عادت عروسان باشد^{۱۷} جامهای پاکیزه پوشیده بود^{۱۸} و خودرا آراسته اتفاقا^{۱۹} سلطان می گذشت^{۲۰} و نظرش بر آن عورت افتاد اورا پیش خواند و از وی پرسید که چگونه است که تو زنی^{۲۱} نوعروس اسپ بر دست^{۲۲} گرفته^{۲۳} و می بری تا آب دهی^{۲۴} زن^{۲۵} گفت بواسطه ظلم تو سلطان تعجب نمود و^{۲۶} از کیفیت حال پرسید^{۲۷} آن^{۲۸} قصه خود^{۲۹} بشرح را باز گفت^{۳۰} آن^{۳۱} سخن در سلطان اثر کرد^{۳۲} و اورا از آن حال غیرت آمد^{۳۳} و فرمود که من بعد^{۳۴} هیچ آفریده از حشم در نیشاپور فرو نیامد^{۳۵} و تمامت امرا و اتراک هر يك جهت خود در حدود آنجا خانه سازند^{۳۶} و شادیاخ نیشاپور که این زمان شهرست بدان سبب^{۳۷} ساختند آن مرد پیر آن^{۳۸} حال^{۳۹} می گفت و می گریست و در آن امرا و وزرا^{۴۰} هیچ اثر

— جهت: ۳ — L.: ۲ — درین: ۱ — W. lac.: ۳۴, p. ۳۵۸-۱ —
— ۵ v. ۶ — — امراء ترکان: P.: امرا و: ۴ — L., W. om.: ۴ —
— نوعروس و: ۷ — W. om.: ۵-۶ —
— ۱۰ v. ۱۱ — — واقف حال بود: ۹ — W. om.: ۹ —
— ۱۲ W. lac.: ۱۲-۱۱ — T., S. lac.: ۱۱-۱۰ — T.: ۱۱ —
— آن زنرا دید و اورا طلب: ۱۵ exhibit: ۱۴-۱۵ — W. pro ۱۴ —
— بدست: ۱۷ — W.: ۱۶ — زن: ۱۶ — L., W.: ۱۶ — کرد و گفت که: ۱۴ —
— ۱۹ W. om. — — گرفته بآب می بری: ۱۸ — W. p.h.v.e.: ۱۸ —
— ۲۲ L. om. — — زن: ۲۱ — W. ins.: ۲۱ — تعجب نمود و: ۲۰ — W. om.: ۲۰ —
— ۲۵ W. om.: ۲۵-۲۴ — — این: ۲۴ — W.: ۲۴ — L., W. om.: ۲۳ —
— ۲۸ W. lac.: ۲۸-۲۹ — — من بعد: ۲۷ — S., W. om.: ۲۷ —
— و وزرا: ۳۲ — W. om.: ۳۱ — — این: ۳۰ — L., W.: ۳۰ —

نکرد فی الجمله چون پادشاه اسلام^۱ خلد ملکه^۲ تدبیر ممالک میفرمود در باب ایلچیان اول^۳ تدبیر چنان فرمود که^۴ از هر^۵ صد و دوست ایلچی بیهوده عوان که پیش^{۱۰} ازین بهره بولایات می رفتند این زمان یکی نمی رود^۶ مگر^۷ جهت^۸ مصالح ضروری^۹ ملک می فرستند و از^{۱۰} آن ایلچیان بیرالتو^{۲۰} و یامهای بنجیک می روند^{۱۱} که نه دیه بیند و نه شهر و نزول ایشان همان^{۱۲} قدر باشد که آشی بتعجیل بخورند یا با^{۱۳} اسبی دیگر^{۲۱} نشینند یا اراقتی کنند^{۱۴} اگر بنادر ایلچی جهت مال می رود حکم یرلیغ^{۱۵} فرمود تا در شهرها ایلچی خانها ساختند^{۱۶} و فرش و جامه خواب^{۱۷} و مایحتاج ترتیب کردند تا آنجا فرو می آیند و وجهی معین کرد تا در عمارت ایلچی خانه صرف کنند و فرمود که باسقاقت جهت خود و متعلقان خانها بسازند یا بکرایه بگیرند و محمد خدا و منه^{۱۸} آن زحمت مندفع شد و خلق آسایش یافتند^{۱۹} و آن عذابها فراموش کردند^{۲۳} و هیچ چربی زهره ندارد که تائی نان یا منی کلاه از کسی نخواهد و نام جریان اصلا نمانده و مردم از سر فراغت و رفاهیت^{۲۴} خاطر سرایهای خوب می سازند و ایوانها بر می کشند^{۲۰} و بعمارات مشغول اند^{۲۱} و باغهای نیکو می سازند^{۲۲} و قطعاً هیچ آفریده را^{۲۵} زهره نیست که چهارپائی در باغ مردم کند و خانه که پیش ازین بصد دینار بود این زمان^{۲۳} بهزار دینار نمی دهند^{۲۴} و جمهور^{۲۵} غائبان^{۲۵} که پنجاه سال و زیادت بود تا جلاء وطن کرده بودند و آواره^{۲۶} از شهر بشهر می گردیدند^{۲۷} تمامت باختیار خویش با شهرها و مقام قدیم^{۲۸}

- ۱ L., W. om. — ۲ W. om. : خلد ملکه — ۳ W. om. —
 ۴ r. ۶ — ۵ L. om. —
 — از چندین ایلچی که بیهوده بولایات می رفتند یکی نمی رود : exhibit ۶ — ۷ W. pro ۴ —
 — ضرورتی : W. ۹ — — جهت : W. ۸ — — الا آنکه : L. ۷ —
 — و چون روند براهی روند : exhibit ۱۱ — ۹ W. pro ۱۱ —
 — یا اراقتی کنند : W. om. ۱۴ — — بر : L. om., W. ۱۳ — — این : W. ۱۲ —
 — و جامه خواب : W. om. ۱۷ — — بسازند : W. ۱۶ — — : W. om. ۱۵ —
 — در آسایش افتاد [ند] : L., W. ۱۹ — — = L., W.; S. lac. ۱۸ — ۱۸ T. ۱۸ — ۱۹ —
 — می نشانند : W. ۲۲ — — ۲۰ — ۲۱ — W. om. : ۲۰ — ۲۱ — r. ۲۰ —
 — عوام : W. ۲۵ — — است : L. om., W. ۲۴ — — اکنون : L., W. ۲۳ —
 — می گشتند : L., W. ۲۷ — — و آواره : W. om. ۲۶ —

حکایت سی و نهم در منع فرمودن خربندگان و شتربانان و پیکان از زحمت مردم دادن^{۳۶۱}
 خود می روند و دعای دولت پادشاه اسلام^۱ باخلاص تمام از میان خان میگویند^۲ مستجاب باد^۳

حکایت ۴

سی و نهم در منع فرمودن خربندگان و شتربانان و پیکان از زحمت مردم دادن S. fol. 341 v.^۱ پیش ازین هر بزرگ معتبر صاحب ناموس و خواجه که در بازار رفتی بجهت معامله و^۵ استحمام^۶ چند خربنده پیرامن او در^۷ می آمدند^۲ و میگفتند^۸ که مارا چندین زر باید داد^۹ که امروز وجه^{۱۰} شاهد و شراب و مطرب و نان و گوشت و حوایج و دیگر مایحتاج ما باشد بکار^۳ می آید^{۱۱} و ترا می باید داد و اگر ندادی یا عذر گفتی سفاهت میکردند^{۱۲} و عاقبة الامر یا زر می ستند یا او را بسیار^{۱۳} می زدند^{۱۴} و بسیار بودی که زر نداشتی و قرض بایستی کرد و زر و^{۱۵} عرض و ناموس رفته از بازار بیرون توانستی آمدن^{۱۶} و بر سر راهها^{۱۷} جوق^{۱۷} جوق ایستاده بودند و هر که از دست جوق بدین طریق که تقریر رفت خلاص یافتی بجوق^{۱۸} دیگر رسیدی^{۱۹} و همان شیوه^{۲۰} بودی^{۲۰} و چون بجوق شتربانان رسیدی همان شیوه بودی^{۲۱} و اگر بجوق قاصدان و پیکان رسیدی از آن بتر بودی^{۲۲} و بسیار بود^{۲۳} که يك کس^{۲۳} در روزی^{۲۴} بهمه آن اقوام^{۲۵} در می افتاد چه آنرا پیشه ساخته بر سر همه راهها و بازارها نشسته بودند^{۲۶} و مترصد صید ایستاده^{۲۷} و تمامت نجواتین و شهزادگان و امرا تعلق میداشتند و اگر کسی^{۲۸}

- ان شاء الله الرحمن و تعالی : W. add. ۲ — — خلد ملکه : W. add. ۱ —
 — واعلم بالصواب : W. add. و الله اعلم : L. add. : باشد : L., W. ۳ —
 — و استحمام : W. om. ۶ — — یا : L. ۵ — — داستان : W. ۴ —
 — و میگفتند : S., L., W. om. ۸ — — : W. om. ۷ —
 — بکار می آید : W. om. : می باید : L. ۱۱ — — چه : W. ۱۰ —
 — بسیاری : L. ۱۳ — — دست سفاهت و جری و نفاطی بردند : W. p.h.v.e. ۱۲ —
 — وزر : S. om. ۱۵ — — و حرمت می بردند : L., W. add. ۱۴ —
 — نیز : L. ins. ۱۷ — — بایستی آمد : W. : توانستی آمد : L. ۱۶ —
 — W. om. ۲۰ — — از آن بتر : L. ins. ۱۹ — — بجوقی : L., W. ۱۸ —
 — S., L., W. om. ۲۲ — — ۲۰ — ۲۱ — W. lac. : بودی : S., L. om. ۲۱ —
 — قوم : L., W. ۲۵ — — روزی : W. ۲۴ — — بودی : L., W. ۲۳ —
 — W. om. ۲۸ — — نشسته : W. ۲۷ — — ایستاده بودند : W. ۲۶ —

قوت مقاومت و دفع نمیداشت مصلحت منازعت^۱ نمی دید^۲ که^۳ ایشان می رنجیدند و می پنداشتند^۴ که منصبی باشد که خربندگان و ساربانان و یکان ایشان چنان شیوها کنند و بر آن^۵ قادر باشند و در روز عیدها و نوروزها^۶ و کویلا میشی و امثال آن^۷ چهارپایان می آراستند و جوق جوق بر در خانه های بزرگان^۸ می رفتند اگر خداوند خانه روی نمود آنچه می خواستند بالحاح^۹ می ستدند و صد هزار هرزه و هذیان می گفتند و دشنام می دادند^{۱۰} تا زیادت بستانند و بالضروره هم عرض می بردند و هم چیزی^{۱۱} می ستدند و اگر خداوند خانه حاضر نبودی یا از بیم ایشان^{۱۲} روی نمودی هر چه می یافتند بگرو بر می گرفتند و پیش خراباتیان و شراب فروشان بزر بسیار^{۱۳} گرو می کردند^{۱۴} و چون خداوندش^{۱۵} باستخلاص آن^{۱۶} می رفت دو هزار دشنام می شنید و خلافتها می کشید و دوسه چندان که در حساب^{۱۷} داشت زر می داد تا قماش خود باز گیرد^{۱۸} و بسیار بود که جامهای پوشیدنی بر می گرفتند و خود می پوشیدند یا در زنان^{۱۹} می پوشانیدند و قطعاً باز نمی دادند و هر سال پنج شش روز پیش^{۲۰} از آن روزهای معهود و پنج شش روز پس از آن هیچ آفریده در میان^{۲۱} راهها نیارستی^{۲۲} گذشت که او را در پیچیدندی و هر چه لائق چنان قوم باشد^{۲۳} با وی کردند و بدین شیوها^{۲۴} بر در دکانها گردیدندی^{۲۵} و از دست بی راهی ایشان بازار^{۲۶} عطل شدی و تمغاها بشکستی و هیچ آفریده تدارک نمی کرد و اکابر و ارباب جادرا^{۲۷} از آن^{۲۸} ذوق می بود که خربندگان و ساربانان ایشان استران و شتران را^{۲۹} بیارایند و جامه چند بر آن اندازند تا از مردم^{۳۰} چیزی تواند ستد و پرسیدندی که بشما که^{۳۱} چیزی داد^{۳۲} و که چیزی^{۳۳} نداد و ایشان

— می پنداشت S. : ۳ — چه : W. : ۲ — ۲۷, p. ۳۶۱ — ۲ L. lac. : ۲ — W. om. : ۱
— انواع : ۵ et ins. : ۵ — W. om. : ۴ — روزهای عید و نوروز : S. : ۵ — T. = W. : ۴
— بزر بسیار : W. om. : ۸ — خیری : W. : ۷ — با احتیاج : W. : ۶
— ۱۱ L. W. om. : ۱۰ — بگرو : W. : ۹
— نیارست : W. : ۱۴ — گرفت : W. : ۱۲
— شیوه : W. : ۱۶ — هر چه از آن قوم اند : W. p.h.v.e. : ۱۵
— شتران ایشان : W. : ۱۹ — جادرا : W. : ۱۸ — بازارها : W. : ۱۷
— ۲۲ W. om. : ۲۱ — دادند : L. : ۲۱ — ۲۰ W. om. : ۲۰

حکایت سی و نهم در منع فرمودن خربندگان و شتربانان و یکان از زحمت مردم دادن^{۳۴} بدین سبب مستظهر و مستولی می شدند^{۳۵} و معظمترین زحمات و قلانات و اخراجات مردم ازین^{۳۶} معنی بود و مردم چون می دیدند که بدان طریقه زر و جامه برایگانی^{۳۷} بزور و شفاعت و^{۳۸} ابرام که سخت تر از زور باشد همواره از مردم می توان ستد اکثر خلق طریق خربندگان و شتربانان و یکان گرفتند^{۳۹} و با ایشان^{۴۰} متفق شدند و بر^{۴۱} هر خربنده ده یکار و رند و آتش رانی^{۴۲} جمع می گشتند و بجائی رسید که دفع و تدارک آن از^{۴۳} جمله مشکلات^{۴۴} بود پادشاه اسلام خلد ملکه^{۴۵} چون یاسامیshi ملک میفرمود حکم کرد که هر خربنده^{۴۶} و شتربان و یک که^{۴۷} از کسی چیزی خواهد او را ییاسا^{۴۸} رسانند و در عیدها و نوروزها بهر وقت که آواز جرس و درای استران و^{۴۹} استران بشنید کز یکتانان را^{۵۰} می فرمود که بزخم چاق سر و دست و پای ایشان می شکستند و فرمود تا ندا زدند که^{۵۱} هیچ آفریده چیزی بخربندگان و شتربانان و یکان ندهد و هر کجا که استران و شتران گردانند^{۵۲} ایشانرا بزنند و یمن^{۵۳} ۱۲ معدلت^{۵۴} و اثر سیاست او^{۵۵} آن زحمت و عذاب از خلق بکلی یفتاد و این زمان هیچ کدام از آن جماعت را یارای آن نیست که تائی نان از کسی^{۵۶} بخواهد^{۵۷} ۱۴ و این^{۵۸} سوداها از سرایشان بیرون رفت و نقش آن از خاطر^{۵۹} آن قوم محو شد و عالم از شر ایشان ایمن گشت ایزد تعالی^{۶۰} S. fol. 342 r. سایه معدلت^{۶۱} ۱۷ و انصاف پادشاه جهان^{۶۲} ۱۸ ابدالهر^{۶۳} ۱۹ بر سر عموم خلایق باقی و پاینده دارد^{۶۴} ۲۰ بحرمه النبی و آله^{۶۵} ۲۱ وسلم^{۶۶} ۲۲

— یش گرفتند L. : ۳ — جامه رایگانی : L. W. : ۲ — از : S. L. om. : ۱
— ۶ L. W. om. : ۵ — و آتش رانی : L. om. : ۵ — با : W. : ۴
— ییاساق : L. : ۹ — خربنده و : W. om. : ۸ — سلطانه : W. : ۷
— گردانید : W. : ۱۱ — یساولانرا : L. : ۱۰
— بستانند : W. : ۱۴ — بستانند : L. : ۱۳ — یمن : W. : ۱۲
— عدل : W. : ۱۷ — خاطرها : W. : ۱۶ — آن : W. : ۱۵
— دارد : L. : ۲۰ — اسلام : W. : ۱۸
— ۲۲ — ۲۰ — W. om. : ۲۲ — علیه الصلوات والسلام : L. add. : ۲۱

حکایت ۱

چهارم در منع فرمودن از نشاندن کنیزکان بزور در خرابات

همواره در شهرهای بزرگ زنان فاحشه را در پهلوی مساجد و خانقاهات و خانهای هر کس^۲ می نشاندند و نیز کنیزکان را^۳ که از اطراف می آوردند چون جماعت خراباتیان بیهای موافقت از دیگران می خریدند^۴ اکثر تجار در فروختن ایشان میل^۵ بمعامله آن جماعت میکردند و بعضی از کنیزکان که حقیقی^۶ و قوقی^۷ داشتند در نفس خود^۸ نمی خواستند^۹ که ایشانرا بخرابات^{۱۰} فروشنند و باجبار و اکراه می فروختند و بکار بد می نشاندند پادشاه اسلام خلده ملکه فرمود که خرابات^{۱۱} نهادن و زنان فاحشه نشاندن اصلاً کار محظور و مذموم است و دفع و رفع آن از واجبات و لوازم لیکن چون از قدیم^{۱۲} الایام باز جهت^{۱۳} بعضی مصالح در آن باب اهمال نموده اند و آن قاعده مستمر گشته دفعه^{۱۴} واحده^{۱۵} منع آن متمشی نگردد^{۱۶} بتدریج سعی باید نمود تا بتائی^{۱۷} مرتفع گردد حالی عورتانی که ایشانرا میل بآن کار نباشد و بالزام فرمایند از آن ورطه^{۱۸} خلاص باید داد چه جهد بسیار باید کرد تا ناقصی را کامل گردانند آنرا که نخصاتی بد میل نبود اورا باکراه^{۱۹} بر آن داشتن ظلمی^{۲۰} صریح باشد^{۲۱} و عظیم^{۲۲} بد و نالایق است^{۲۳} بدان سبب یرلیغ اصدار افتاد که هر کنیزک^{۲۴} که اورا میل بخرابات^{۲۵} نباشد اورا^{۲۶} با آن جماعت نفروشنند و آنچه در خرابات اند هر کدام که بخواهند بیرون آیند اورا مانع نشوند و ایشانرا^{۲۷} در هر پایه و هر جنس قیمتی معین فرمود تا بدان بها ایشانرا^{۲۸} بخرند و از خرابات بیرون آرند و بشوهری که اختیار کنند^{۲۹} بدهند^{۳۰}

۱ L. om. — ۲ L. — کنیزکان — ۳ L. — کسی — ۴ W. — داستان — ۵ W. om. — ۶ L. W. om. — و قوقی — ۷ W. — جمعی — ۸ W. — داشتند — ۹ W. — از جهت — ۱۰ W. — نکرد — ۱۱ L. — ظلم — ۱۲ L. om. — باسانی — ۱۳ W. — بود — ۱۴ W. — ۱۵ L. — ظلم — ۱۶ L. om. — اورا — ۱۷ W. om. — ۱۸ — ۱۹ S. L. W. — ۲۰ — بنگاح شرعی — ۲۱ L. — et L. W. ins. — کد — ۲۲ L. add. — آله اجمعین — ۲۳ و سلم تسلیم

فهرست اسماء الرجال و القبائل و الأماكن

آب باریک : ۱۲۱ :	ابو یزید : شزاده : ۱۵۴ : ۱۵۰ :
آسکون : ۳ :	ابو سعید ابو الخیر : تربت شیخ : ۲۰۸ :
آجو سکورچی رجوع باجو سکورچی	ابهر : ۳۸ : ۳۹ : ۴ :
آذربایجان : ۱۱ : ۱۵ : ۱۶ : ۲۳ : ۲۶ :	ایشقا : امیر : ۱۰۵ : ۱۲۸ :
۳۱ : ۳۳ : ۳۴ : ۳۶ : ۳۷ : ۳۸ : ۴۱ :	ایبورد : ۳۳ : ۵۳ : ۱۴۰ :
۵۰ : ۵۵ : ۵۶ : ۹۱ : ۹۲ : ۱۰۳ :	اتراک : ۳۵۹ :
۱۳۶ : ۳۵۰ :	اتراک : تواریخ : ۱۷۱ :
آش بوقا رجوع باش بوقا	اجو سکورچی : ۱۲۷ :
آق باغ : باق : ۹۹ :	احمدخان : سلطان : ۱۱ : ۵۹ :
آق خواجه : ۵۷ : ۸۳ :	احمد کبیر : سیدی : ۱۴۶ :
آقشهر ارزنجان : ۱۲۲ :	اخلاجی : ۷ :
آموه : ۲۶ : ۵۱ : ۶۱ : ۸۵ : ۲۲۹ : ۲۵۷ :	اخری کوه : ۹ :
۲۸۸ : ۲۹۰ : ۳۰۵ :	ادرم : ۷ :
اباتای نویان : ۱۴ : ۲۸ : ۱۲۳ :	اراتیور : ۲۸ :
اباغا رجوع باباغاخان	ارامنه : ۱۲۸ :
اباغاخان : ۱ : ۲ : ۴ : ۵ : ۶ : ۷ : ۸ : ۹ :	آران : قشلاغ : ۱۱ : ۸۷ : ۸۸ : ۹۸ :
۱۰ : ۱۱ : ۷۰ : ۷۲ : ۷۷ : ۸۳ :	۱۰۵ : ۱۱۷ : ۱۲۱ : ۱۲۳ : ۱۲۴ :
۱۰۵ : ۱۲۸ : ۱۶۵ : ۱۶۶ : ۲۴۱ :	۱۳۰ : ۱۳۱ : ۱۳۵ : ۱۳۶ : ۱۴۰ :
۳۱۳ : ۳۱۵ : ۳۲۹ : ۳۳۰ : ۳۵۰ :	۱۴۱ : ۱۴۳ : ۱۴۴ : ۱۵۱ : ۳۵۰ :
اباقا رجوع باباغاخان	اریل : ۱۴۹ : ۳۵۰ :
ابان : ۱۰۷ : ۱۰۹ : ۱۱۰ :	اردیل : ۹۰ : ۱۰۲ : ۱۰۳ : ۳۵۰ :
ابرهیم : بیر : ۱۰۰ :	اردیل : قاضی : ۲۳۱ :
ابرهیم خلیل : ۱۶۹ : ۲۱۵ :	اردشیر : ۲۶۸ :
ابرهیم سکورچی : ۶۷ : ۷۳ :	ارزن الروم : ۹۸ :
ابقاخان رجوع باباغاخان	ارزنجان : ۱۲۲ :
ابوالحسن خرقانی : تربت : ۲۰۸ :	ارس : ۸۴ : ۹۲ :
ابو الوفا : مزار متبرک سیدی : ۱۰۶ :	ارسلان اغول : ۶۰ : ۶۱ : ۶۵ : ۹۷ : ۹۹ :
ابوبکر آباد : ۸۸ : ۹۹ :	۱۰۰ : ۱۹۲ :
ابوبکر عایشه : ۴۳ :	ارشک : ۸۴ :
ابوبکر داد قبادی : ۱۶۱ :	ارغای بیتکچی : ۸۳ : ۹۲ :
ابو حنیفه کوفی : ۱۰۷ :	ارغون رجوع بارغون خان
ابومیری : ۱۳۲ :	ارغون اقا : ۱۳ : ۲۵ : ۵۵ :

ارغون حاجی : ۱۱۶ :
 ارغون خان : ۱ : ۲ : ۴ : ۵ : ۶ : ۷ : ۹ : اعراب : ۲۰۴ :
 ۱۱ : ۱۲ : ۱۳ : ۱۵ : ۱۶ : ۱۷ : ۱۸ : اغوتای ترخان پسر حبیب ترخان : ۱۴۹ :
 ۲۰ : ۲۱ : ۲۲ : ۲۳ : ۲۶ : ۲۷ : ۲۹ : اغان : ۱۹ :
 ۳۰ : ۳۸ : ۳۹ : ۴۰ : ۴۴ : ۶۵ : ۷۰ : افراسیاب لر : اتابک : ۱۰۵ : ۱۰۶ :
 ۷۲ : ۸۱ : ۸۳ : ۸۷ : ۹۵ : ۹۸ : افرنج : ۲۰۶ : ۲۵۷ :
 ۱۲۸ : ۱۶۶ : ۱۸۲ : ۲۱۴ : ۲۲۳ : اقبال : ۱۲۱ :
 ۲۴۱ : ۲۸۰ : ۲۸۲ : ۳۱۷ : ۳۳۰ : اقبال پسر ارقتونویان بن ایلکای نویان :
 ۳۵۰ :
 ارغی پسر قونجی بن کیتوقا : ۱۲۹ :
 ارغیان : ۲۳ : ۲۸ :
 ارقتو : ۹۸ :
 ارکتیمور : ۷۲ : ۸۱ :
 ارکتیمور گورگان : ۵۱ :
 ارمنیان : ۱۳۰ :
 ارمنی بلا : ۲۰ : ۱۴۴ :
 ارمیه : ۳۵۰ :
 ازجا : ۴۹ :
 ازگاه : ۵۵ :
 اسهبد : ۱۳۶ :
 استراباد : ۳۱ :
 استنبول : ۱۴۳ :
 استوناوند استوناوند هیلرود : ۸۲ :
 اسحاق آباد : ۲۷ :
 اسدآباد همدان : ۱۱۱ :
 اسران : ۳۲ :
 اسفراین : ۲۸ : ۱۱۲ :
 اسکندر : ۲۴۹ :
 اش بوقا : ۱۲ :
 اشقا ایکاجی : ۱۰ :
 اشتوتولی : ۴ :
 اشک توغلی : ۹۸ :
 اشل خاتون رجوع باشیل خاتون :
 اشلون : ۲ :
 اشک : ۳ : ۴ :
 اشیل خاتون : ۳۸ : ۴۰ : ۱۰۳ :

اهر : ۸۸ :
 اوتمان : ۱۴ :
 اوجان : شهر اسلام : ۸۴ : ۹۱ : ۹۲ : ۹۳ :
 ۱۰۳ : ۱۲۰ : ۱۲۳ : ۱۳۱ : ۱۳۴ : ایغورستان رجوع باوینورستان :
 ۱۳۷ : ۱۳۸ : ۱۴۰ : ۱۴۷ : ۱۴۹ : ایکو تیمور خاتون : ۴۸ :
 ۱۵۱ : ۱۸۵ : ایل باسایش : ۹۹ : ۱۲۷ :
 اوراتیمور ایداجی : ۵۰ : ۵۵ : ۵۶ : ۵۷ : ایلکی : ۱۳۰ :
 اوردوبوقا : ۲۶ : ۵۶ : ۱۱۰ : ایل بوقا : ۱۱۱ :
 اوردو قیا : ۵۷ : ایلتمور : امیر : ۳۲ :
 اورکتیمور : ۲۴ : ایلتمور پسر هندوقور : ۸۴ : ۹۱ : ۹۲ :
 اوروس : مالک : ۱۷۶ : ایلتمورمیش : خاتون معظمه : ۱۵۰ : ۱۵۴ :
 اوروک خاتون ، اوروک خاتون : ۶۴ : ۹۵ : ایلچیدای قوشچی : ۵۹ : ۶۴ : ۶۷ : ۷۰ :
 اوکتای : ۳۱۱ : ایلچیدای : ۷۲ : ۸۳ : ۸۶ : ۹۱ : ۹۴ : ۱۲۳ :
 اولتوزمیش رجوع بایلتوزمیش : ایلدار پسر قونقورتای : ۱۰۴ :
 اولجایتیمور : ۱۰۰ : ایلدار : امیر : ۱۱ : ۵۹ : ۶۰ : ۶۱ : ۶۴ :
 اولجایتو بونوق : ۱۵۸ : ۲۶۷ : ایلدار : شهباده : ۸۴ : ۹۲ :
 اولجایتو سلطان : ۲۰ : ۱۶۰ : ایلدر رجوع بایلدار :
 اولجای قتلغ : ۱۰۵ : ۱۰۷ : ۱۵۰ : ایلدوز : شاه : ۳۰ :
 اول سوم : امیر : ۱۰۳ : ایل قتلغ دختر گیخاتو : ۱۳۴ :
 اولقونوت : قوم : ۹۷ : ایلکای نویان : ۹۸ :
 اونکوت : قوم : ۷ : اینجه سو : ۱۹ :
 اویرات : قوم : ۹۷ : اینه بک پسر اشک توغلی : ۹۷ : ۹۹ :
 اویراتای : ۱۰۲ : ایواغلانان : ۱۲ : ۶۲ : ۷۰ : ۸۱ : ۱۲۷ :
 اویراتای غازان ، قران : ۱۵ : ۱۱۲ : ایوکان اغول : ۲۴ : ۸۴ : ۹۰ :
 اویس : ۷۶ : باب توما : ۱۲۹ :
 اوغور : قوم : ۳۱۸ : باب نوی : ۱۱۶ :
 اوغور : بلاد : ۱۶۷ : بابکر : امیر : ۱۱۲ :
 اوغورستان : ۳۵۰ : باخرز : ۸۵ :
 اوغوری : خط : ۸ : بادغیس : ۲۱ : ۲۲ : ۲۳ : ۲۶ : ۲۹ : ۳۴ :
 ایتقول : امیر : ۲۷۹ : ۲۸۰ : ایران : ملک : ۳۴۹ :
 ایران زمین : مالک : ۶۴ : ۱۶۰ : ۱۶۹ : بارق (بارق ، باروق) بجشی ختایی :
 ۳۵۰ : ۸ : ۱۰ :
 ایسان بوقا بیتکچی : ۵۹ : باروقی : ۲۹ :
 ایساوور : ۲۴ : بارولا پسر خواجه بن یسور نویان : ۹۱ :
 ایسن : امیر : ۱۲۳ : ۹۷ : ۹۸ : ۹۹ :

یازیم : ۱۰۰ :
 باسایش : ۱۳۴ :
 باغ اوجان : ۱۳۷ :
 باغ حسین : ۹ :
 باغ عادلیه : ۱۱۷ :
 باغ مبارک تبریز : ۱۰۴ :
 باشگرد : ۱۲۳ :
 باکو : ۱۱۸ :
 بالتو پسر تنجی : ۱۰۱ : ۱۰۴ : ۱۰۵ :
 باودای : امیر قورچیان : ۴۶ : ۵۲ :
 بایتمور : ۹۹ :
 بایدوخان : ۱۱ : ۱۵ : ۲۱ : ۲۳ : ۳۱ :
 ۴۹ : ۵۰ : ۵۵ : ۵۷ : ۵۸ : ۵۹ : ۶۱ :
 ۶۲ : ۶۳ : ۶۴ : ۶۵ : ۶۶ : ۶۷ : ۶۸ :
 ۷۰ : ۷۱ : ۷۲ : ۷۳ : ۷۴ : ۸۰ : ۸۱ :
 ۸۲ : ۸۳ : ۸۴ : ۸۵ : ۸۶ : ۸۷ : ۸۸ :
 ۸۹ : ۹۰ : ۹۱ : ۹۲ : ۹۳ : ۹۵ :
 ۱۰۷ : ۱۶۶ :
 بایدو : شحنة اصفهان : ۱۰۶ :
 بایزید سلطان رجوع سلطان بایزید
 باینجار : امیر : ۱۸ : ۸۴ : ۹۲ : ۹۳ :
 ۱۱۰ : ۱۲۱ :
 بخارسرای : ۲۱ :
 بدخشان : ۲۴ :
 بردع : ۳۵۰ :
 بروایکان : ۱۷ :
 بروجرد ابوبکر داد قبادی : ۱۲۱ :
 بسطام : ۹ : ۱۱ : ۲۹ : ۳۰ : ۳۲ : ۴۰ :
 ۱۱۲ :
 بسطام : شهزاده : ۱۵۰ :
 بغداد : مدینه السلم : قشلاخ : ۱۱ :
 ۶۲ : ۶۵ : ۷۰ : ۷۱ : ۸۵ : ۱۰۵ :
 ۱۰۶ : ۱۰۷ : ۱۱۰ : ۱۱۶ : ۱۲۰ :
 ۱۲۲ : ۱۴۰ : ۱۴۳ : ۱۴۹ : ۱۵۰ :
 ۱۵۱ : ۱۸۲ : ۱۹۱ : ۲۰۳ : ۲۱۵ :
 ۲۳۸ : ۲۶۴ : ۲۶۷ : ۳۰۸ : ۳۱۰ :
 ۳۴۷ : ۳۵۰ :
 بشور : قصه : ۵۲ :
 بقدای اختاجی : ۶۵ :
 بکور سیس : ۱۲۸ :
 بلخ : ۸۵ : ۳۵۰ :
 بلغان خاتون رجوع بیولوغان خاتون
 بندنجین : ۱۴۳ :
 بوجقور : امیر : ۱۲۱ :
 بوراجر : امیر نوروز : ۱۱۶ :
 بورالغی : امیر : ۵۶ : ۵۹ : ۶۳ : ۷۱ :
 ۱۳۳ :
 بورالغی پسر امیر جلقور : امیر : ۲۸۰ :
 ۲۸۱ :
 بورالغی قتای سوکورچی : ۹۸ :
 بورتای اغول : ۶۱ : ۱۰۵ : ۱۲۰ :
 بورلجا کولکلتاش : ۱۱۱ :
 بوزینجرد : ۲۰ : ۱۴۱ : ۲۱۵ :
 بوغدای اختاجی : ۸۳ : ۸۴ :
 بوغدای ابوداجی : ۴۹ : ۵۵ : ۸۱ :
 بوقا : امیر : ۷ : ۱۵ : ۱۶ : ۱۷ : ۶۲ :
 ۱۲۳ :
 بوقاتیمور : ۱۱۲ :
 بوقا پسر تاتار : ۱۰۰ :
 بوقا یارغوجی : ۷۲ : ۱۱۲ :
 بوقتای : پادشاه الوس جوجی : ۱۳۳ :
 بوقور : ۹۸ :
 بولار : ۱۲۲ : ۱۲۳ :
 بولدوق : ۱۱۶ :
 بولوغان خاتون : ۶ : ۷ : ۹ : ۱۰ : ۱۱ :
 ۱۲ : ۱۳ : ۱۴ : ۳۹ : ۸۱ : ۸۷ : ۹۵ :
 ۱۰۰ : ۱۳۵ : ۱۳۷ : ۱۴۴ : ۱۴۵ :
 بولوغان خاتون بزرگ : ۴۰ : ۷۰ :
 بولوغان خاتون خراسان خراسانی : ۱۳ :
 ۸۳ : ۸۶ : ۱۱۱ :
 بولوغان خاتون معظه : ۶۲ : ۶۴ : ۱۵۹ :

بهاء الدین خراسانی : استاد : ۲۸۸ : ۲۹۱ :
 بهتان : ۹۲ :
 بهرام گور : ۱۳۳ :
 بیستون : ۱۱۱ : ۱۴۱ :
 بیکتیمور : ۱۳۰ :
 بیلقان : ۹۹ :
 بیلق : ولایت : ۲۰ : ۲۳ :
 پارسى : لغت : ۱۷۱ :
 پل زره : ۳۹ :
 پول خسرو : ۸۸ :
 پول سرخ سراغه : ۱۴۹ :
 پول منگکو تیمور : ۹۹ :
 پولاد اقا : ۱۷۱ :
 پولاد چینگسانک : امیر : ۶۵ : ۷۱ : ۱۱۱ :
 ۱۴۲ : ۳۱۲ :
 پولاد قیا : امیر : ۱۱۱ : ۱۱۵ : ۱۱۶ :
 ۱۴۸ :
 بهتاباد : ۹۶ :
 بیشکله : ۱۵۹ :
 بیشکین : ۸۸ : ۹۶ :
 یلسوار : ۹۹ : ۱۰۲ : ۱۲۰ : ۱۳۶ :
 تاتار : ۷۲ : ۷۸ : ۱۰۰ :
 تاج الدین ایلدوز ، یلدوز : ۵۶ :
 تارمداز : امیر : ۱۰ :
 تازیك : ۷۸ : ۸۶ : ۱۶۱ : ۱۷۳ : ۱۷۵ :
 ۲۰۰ : ۲۰۱ : ۲۲۳ : ۲۷۷ : ۲۸۱ :
 ۳۱۱ : ۳۵۵ :
 تازیك : امراء : ۲۱۲ :
 تازیك : یتکچیان : ۲۸۲ :
 تازیك : حکام و وزرا : ۲۳۸ :
 تازیك : رعیت : ۲۶۹ :
 تازیك : شیوه : ۱۷۲ :
 تازیك : لشکرهای : ۳۱۰ :
 تازیك : وزرا : ۲۴۱ :
 ناغمیش : ۳۷ : ۳۸ : ۳۹ :
 تالشان : ۱۳۶ :
 تایتاق : امیر : ۹۹ : ۱۴۸ : ۱۴۹ : ۱۵۴ :
 تایغوت پسر شیرامون نویان پسر جورماغون
 (جورماغان) : ۱۰۴ :
 تبت : بلاد : ۱۸۸ :
 تبتی : لغت : ۱۷۱ :
 تبریز : دارالملک : ۳۱ : ۳۸ : ۳۹ : ۴۱ :
 ۸۱ : ۸۴ : ۸۵ : ۸۶ : ۸۷ : ۸۹ : ۹۲ :
 ۹۳ : ۹۴ : ۹۵ : ۹۶ : ۱۰۲ : ۱۰۴ :
 ۱۱۱ : ۱۱۶ : ۱۱۷ : ۱۲۰ : ۱۲۴ :
 ۱۲۵ : ۱۲۸ : ۱۳۱ : ۱۳۷ : ۱۳۸ :
 ۱۴۰ : ۱۵۰ : ۱۵۱ : ۱۵۲ : ۱۵۳ :
 ۱۵۹ : ۱۶۰ : ۲۰۴ : ۲۰۵ : ۲۰۶ :
 ۲۰۷ : ۲۰۸ : ۲۱۴ : ۲۱۵ : ۲۷۵ :
 ۳۱۶ : ۳۳۰ :
 تبریز : ابواب البر : ۱۶۲ : ۱۷۴ :
 تبریز : وزن : ۲۸۹ : ۲۹۰ : ۲۹۱ :
 تداجو رجوع بتوداجو
 ترك : ۷۸ : ۸۶ : ۱۶۱ : ۱۷۳ : ۱۷۵ :
 ۲۲۳ :
 ترکان : ۳۵۹ :
 ترکان : سال : ۱۴۳ :
 ترکان موران رجوع بتورکان موران
 تركستان : ۲۵ : ۲۶ : ۱۶۹ : ۱۷۳ :
 ۱۷۶ : ۳۵۰ :
 ترکمان : ۲۱ :
 ترکی : زبان : ۱۷۰ :
 ترمیش خاتون رجوع بتورمیش خاتون
 ترن باورد : ۲۳ :
 تسو فنوی : امیر : ۱۳ :
 تغای : ۶۰ : ۶۵ :
 تغای پسر حاجی نارین : ۱۱۰ :
 تغای پسر ییسوند : ۳۵۷ :
 تغلغ شاه : ۱۳ :
 تعمیش : ۲۰ :
 نکاتیمور پسر امیر انجیل : ۱۴۸ : ۱۴۹ :
 نکنا : امیر : ۱۵ : ۱۶ : ۱۷ : ۲۲ :

تله : قلعه : ۱۸۲ :
 تاجی پسر یکیدون : ۲۱ :
 تیشه : ۳۲ : ۳۷ : ۳۸ : ۱۰۲ :
 توداجو : ۸۰ : ۸۶ : ۸۹ :
 تودای خاتون : ۸ : ۶۳ :
 تورگان موران : ۶۷ : ۷۳ : ۹۸ :
 تورمیش خاتون : ۲۸ : ۳۱ :
 توری : ۱۰۰ :
 توغای : ۴۷ :
 توغای : امیر : ۱۱۳ :
 توغدای اختاجی : ۹۱ : ۹۲ :
 توغو : ۹۲ :
 توقتا پادشاه اولوس قیچاق : ۱۰۰ : ۱۳۶ :
 توقتای خاتون : ۱۰ :
 توقتای یارغوجی : ۱۰۴ :
 توقی خاتون : ۱۴ :
 توقیمور پسر بوکا یارغوجی : امیر تومان : ۱۳ :
 ۳۸ : ۴۰ : ۶۳ : ۶۶ : ۶۷ : ۷۰ :
 ۷۲ : ۷۳ : ۷۴ :
 توکال : امیر : ۶۱ : ۶۴ : ۷۱ : ۸۳ : ۸۴ :
 ۹۱ : ۹۲ : ۹۳ : ۱۰۰ :
 توکال قی : ۱۰ :
 توکال قرا : امیر نوروز : ۱۱۶ :
 تولک پسرعم اوخان : ۹۹ : ۱۰۰ :
 تولوی خان : ۱ : ۱۲۸ :
 تهران رجوع بطهران :
 جاجرم : ۲۹ :
 جاریک : ۵۴ :
 جام : ۲۱ : ۸۵ : ۱۱۲ :
 جام : شیخ الاسلام : ۱۱۲ : ۱۱۵ :
 جامع سوق السلطان : ۱۰۷ :
 جرجان : ۱۸ : ۳۱ : ۳۲ : ۳۳ : ۳۶ : ۳۷ :
 ۴۰ : ۴۱ : ۴۴ : ۵۰ : ۵۵ : ۱۰۲ :
 جرجادای رجوع بحیرغادای :
 جرجوتای رجوع بحیرغوتای :
 جرمقان : ۲۰ : ۲۱ :
 جرمهان : ۳۶ :
 جعبر : ۱۲۵ : ۱۳۰ : ۱۳۲ :
 جفاتو : جفاتو : ۱۳۱ :
 جغان ناوور : جغان ناوور : ۱۴۱ :
 جغتای : ۱۳ : ۳۱۱ :
 جقجور رجوع بجوقجور :
 جلایر : قیله : ۹۹ :
 جمال ابراهیم سواملی : شیخ : ۱۰۶ :
 جمال الدین اسکندری : ۱۴۶ :
 جمال الدین دستجردانی : ۸۰ : ۸۱ : ۸۹ :
 ۱۰۰ : ۱۰۵ : ۱۰۶ : ۱۰۷ : ۱۰۸ :
 ۱۰۹ :
 ججای : امیر : ۱۱۳ :
 ججمال : ججمال : ۱۰۸ : ۱۴۱ :
 ججه : ۲۷ :
 جناشک : ۳۲ :
 جناغر : ۹۲ :
 جوجنان : ۲ :
 جوجی : ۱۳۳ : ۳۱۱ :
 جوجی قاسار : قسار : ۹۷ : ۱۲۰ :
 جورید : ۲۸ : ۲۹ :
 جورجاباد : ۳۷ :
 جورماغون : ۱۰۴ :
 جورمغان رجوع بجورمغان :
 جوزجانه : ۴۷ :
 جوزجانان : ۵۴ :
 جوشی : ۲۶ : ۵۷ :
 جوق : قلعه : ۱۵۸ :
 جوقجور : ۳۳ :
 جوقین : ۱۲۱ : ۱۲۲ : ۱۴۳ :
 جومه گورگان : ۱۵۱ :
 جوبین : ۱۹ : ۲۳ : ۲۷ : ۲۸ : ۳۲ : ۳۳ :
 جیعون : ۸۴ : ۹۵ :
 جیرغادای : ۹۵ :
 جیرغوتای : ۳۷ : ۳۸ :
 جیلان : ۸۱ :

چرغادای رجوع بحیرغادای :
 چرغوتای رجوع بحیرغوتای :
 چرکس : امیر : ۱۲۳ :
 چغان ناوور رجوع بجغان ناوور :
 چچمال رجوع بجچمال :
 چنگرخان رجوع بچنگگیزخان :
 چنی خاتون : ۱۰۰ :
 چوبان : امیر : ۸۱ : ۸۳ : ۸۹ : ۹۹ : ۱۱۱ :
 ۱۲۲ : ۱۲۳ : ۱۲۶ : ۱۲۷ : ۱۳۰ :
 ۱۳۲ : ۱۴۷ : ۱۴۹ :
 چهاردی : ۵۶ :
 چهارطاق : ۱۳۳ : ۱۴۷ :
 چچاک رجوع بچچاک :
 چچک : امیر : ۵۹ : ۸۶ : ۹۱ : ۹۵ : ۹۹ :
 ۱۲۷ : ۱۳۰ :
 چین : ۱۷۶ :
 چینگگیزخان : ۱ : ۲ : ۵۹ : ۱۲۸ : ۱۸۴ :
 ۲۰۷ : ۲۱۸ : ۲۲۱ : ۳۰۳ : ۳۴۹ :
 حاجی : برادر نوروز : ۱۵ : ۴۶ : ۵۲ :
 ۹۵ : ۱۰۹ : ۱۱۰ :
 حاجی رمضان : ۱۱۳ : ۱۱۵ :
 حاجی نارین : ۹۷ :
 حاریک : ۴۸ :
 جبل الصالحیه : ۱۲۹ :
 جول : ۱۳۲ :
 حبیب خلیفه رشید بلغاری : شیخ : ۱۵۳ :
 حدیثه : ۱۴۴ :
 حران : ۱۴۵ :
 حسام الدین : استاد الدار : ۱۴۷ :
 حسام الدین اییک ختائی : ۴۲ :
 حسام الدین لاجین : ۱۴۶ :
 حسام الدین لر : ۱۰۴ :
 حسن : ۴ : ۷ :
 حسین گورگان : ۱۱۱ :
 حلب : ۱۲۴ : ۱۲۵ : ۱۳۲ : ۱۴۷ :
 حله : ۱۰۶ : ۱۴۰ : ۱۴۳ :
 حمه : ۱۲۶ :
 حمص : ۱۲۶ : ۱۲۸ : ۱۴۷ :
 حیزد : ۳۶ :
 خابور : ۱۴۷ :
 خالد بن الولید : سیف الله : ۲۱۵ :
 خالقین : ۱۱۰ :
 خانی اختاجی : ۱۵۳ :
 خاوران : ۵۲ :
 خوشان : ۱۸ : ۲۱ : ۲۲ : ۲۳ : ۵۰ :
 ۵۵ : ۷۸ : ۱۰۳ : ۱۶۶ :
 ختای : اطبای : ۱۵۰ :
 ختای : بازارگان : ۲۷۲ :
 ختای : بلاد : ۱۶۶ :
 ختای : تواریخ : ۱۷۱ :
 ختای : شیوه : ۱۷۲ :
 ختای : ممالک و ولایت : ۱۰۱ : ۱۷۳ :
 ۲۰۷ : ۲۷۱ :
 ختای اغول : ۱۱۸ :
 ختای : لغت : ۱۷۱ :
 خراسان : ۷ : ۱۱ : ۱۳ : ۲۱ : ۲۲ : ۲۳ :
 ۲۴ : ۲۶ : ۲۹ : ۳۱ : ۳۲ : ۳۳ : ۳۷ :
 ۳۸ : ۳۹ : ۴۰ : ۴۱ : ۴۴ : ۵۱ : ۵۶ :
 ۶۰ : ۶۴ : ۶۵ : ۶۶ : ۷۷ : ۸۶ : ۹۵ :
 ۹۷ : ۹۸ : ۹۹ : ۱۰۲ : ۱۰۳ : ۱۰۴ :
 ۱۰۵ : ۱۰۶ : ۱۰۸ : ۱۱۱ : ۱۱۳ :
 ۱۱۷ : ۱۲۳ : ۱۲۴ : ۱۳۱ : ۱۴۴ :
 ۱۴۶ : ۱۴۷ : ۱۵۰ : ۱۶۶ : ۱۶۹ :
 ۱۷۷ : ۱۷۸ : ۱۸۳ : ۱۹۱ : ۱۹۶ :
 ۲۰۸ : ۲۳۳ : ۲۳۸ : ۲۷۵ : ۳۱۰ :
 خربنده : شهراده : ۶۴ : ۸۴ : ۹۱ : ۹۲ :
 ۱۰۶ : ۱۱۱ : ۱۲۳ : ۱۲۴ : ۱۳۱ :
 ۱۴۰ :
 خرقان : ۹۸ : ۱۵۸ :
 خرمابه (?) : ۴۰ : ۴۱ :
 خرمیجی (?) : امیر : ۱۰۱ :
 خرو (خسرو?) : دره : ۴۹ :

خسروشاه : ۹۵ :
خطیب نشاپور : ۳۲ :
خلیزی : ۱۳۶ :
خوار : ۱۱۲ :
خوارزم : شهر : ۲۰۶ :
خوارزمی ترخان : ۲۳ :
خواف : ولایت : ۳۶ :
خوجان : ۳۵۰ :
خوی : ۹۵ :
خیسار : قلعه : ۱۱۴ : ۳۴ :
خیل بزرگ : ۱۵۹ : ۵۷ : ۵۶ :
دالان قودوق : ۵۲ : ۴۶ :
دالان ناوور : ۱۱۹ : ۱۱۸ :
دامغان : ۴۱ : ۴۰ : ۳۲ : ۳۰ : ۲۹ : ۹ :
: ۱۱۲ : ۵۶ :
دانشمند : ۱۲۱ :
دانشمند بهادر : ۱۱۲ : ۲۳ :
داود : ملک : ۱۱۷ :
دجله : ۲۰۳ : ۱۴۷ : ۱۳۴ : ۱۳۰ :
دربند : ۳۵۰ : ۳۱۰ : ۱۳۶ :
دربند زنگی : ۱۴۹ : ۱۳۰ :
دره خسرو : ۱۶ :
دروازه ورجونه : ۱۲۰ :
دشت قیچاق : ۱۷۶ :
دشت کربلا : ۲۰۳ :
دقتی خاتون رجوع بتوقتی خاتون
دقوزخاتون رجوع بدقوزخاتون
دلان قدق رجوع بدالان قودوق
دماوند : یایلاغ : ۳۹ : ۳۸ : ۳۷ : ۳۱ : ۱۰ :
: ۴۰ : ۴۱ : ۴۲ : ۴۳ : ۴۴ : ۴۵ : ۴۶ : ۴۷ : ۴۸ : ۴۹ : ۵۰ :
دمشق : ۱۲۸ : ۱۳۰ : ۱۴۷ : ۱۷۵ :
: ۲۱۵ :
دندی خاتون رجوع بدندی خاتون
دنسر : ۱۲۴ :
دوا : شهزاده : ۱۴۶ : ۹۷ :
دوبر (?) : ۵۵ : ۵۰ :

دوربان : قوم : ۲ :
دقوزخاتون : ۱۲۴ : ۱۳ :
دول : ۱۳۵ :
دولادای رجوع بطولادای
دولت شاه پسر ابوبکر داندقبادی : ۱۴۱ :
دوندی خاتون : ۱۰۴ : ۱۴ :
دهخوارقان و دهخوارکان : ۱۲۵ : ۹۴ :
دهستان : ۳۳ :
دیاربکر : ۱۲۴ : ۱۲۲ : ۹۸ : ۹۷ : ۸۷ :
: ۱۳۵ : ۱۴۰ : ۱۴۷ : ۳۱۰ : ۳۵۰ :
دیار ربیعہ : ۱۴۷ : ۸۷ :
دیار شام : ۱۴۳ : ۹۷ :
دیر بسیر : ۱۴۷ :
دیه منار : ۶۷ :
رادکان : ۲۲ : ۲۰ : ۱۹ : ۱۸ : ۱۶ : ۹ :
: ۲۳ : ۲۷ : ۳۵ : ۴۹ : ۵۰ : ۵۵ : ۱۰۳ :
رأس العین : ۱۳۲ : ۱۲۴ : ۱۲۲ :
رباط سنگ بست : ۲۷ : ۱۷ :
رباط وصیی : ۱۳۲ :
رجه الشام : ۱۴۵ :
رشید طیب : ۳۵۷ : ۱۴۵ : ۱۱۹ : ۱۱۸ :
رقه : ۳۵۰ : ۱۴۷ : ۱۳۳ :
روحه : ۳۵۰ :
روم : ممالک : ۱۰۱ : ۹۶ : ۸۶ : ۸۱ :
: ۱۲۳ : ۱۲۲ : ۱۲۱ : ۱۱۱ : ۱۰۵ :
: ۲۸۲ : ۲۰۶ : ۱۴۱ : ۱۲۸ : ۱۲۴ :
: ۳۵۰ : ۳۱۰ :
ری : ۹۸ : ۸۹ : ۸۲ : ۳۹ : ۳۷ : ۳۳ :
: ۳۵۰ : ۱۵۸ : ۱۱۲ : ۱۱۱ :
زنجان : ۳۵۰ : ۶۷ :
زید : ۲۳۱ : ۹۳ :
زیرآباد : ۲۰ : ۱۹ :
زین الدین : سید : ۱۲۹ :
زین الدین : قاضی : ۱۲۰ :
ساتالمیش : امیر : ۳۸ : ۳۷ : ۳۰ : ۱۹ : ۱۸ :
: ۹۹ : ۹۷ : ۵۲ : ۵۱ : ۴۶ : ۴۵ : ۴۴ :

ساتالمیش پسر بورالغی : امیرزاده : ۱۲۷ :
: ۱۳۳ :
ساتلمیش رجوع بساتالمیش
ساتلمیش کاجی : ۹۹ :
ساتلمیش : نائب نوروز : ۱۱۰ :
ساتی پسر لادای : ۹۹ : ۹۸ :
ساداق : امیر : ۱۴۰ :
ساداق ترخان : ۱۷ : ۱۶ :
ساربان : امیر : ۱۱۲ :
ساربان پسر سونجاق نویان : ۱۲۰ : ۹۱ :
ساربان پسر قایدو : ۹۷ :
ساربان پسر نیکی : ۲۴ : ۱۶ :
سالجوق خاتون : ۱۰ :
ساوه : ۱۵۸ : ۹۸ :
سایغان : ۱۴۷ :
سایغان اقتاجی : ۳۱ :
سایغان هولاجو : امیر هزاره : ۹۱ :
سبزوار : ۲۲ :
سیدرود رجوع بسیدرود
ستلمش رجوع بساتالمیش و ساتلمیش
سجاس : ۳۵۰ : ۹۲ : ۹۰ :
سدوم : امیر : ۱۱۲ :
سراب : ۹۰ :
سراو : ۱۰۲ : ۸۱ :
سراه : ۱۰۳ :
سرای جومه گورگان : قشلاخ : ۱۵۵ : ۱۵۱ :
: ۱۵۸ :
سرای منصوریه : ۳۵۰ : ۹۹ :
سرتاق : امیر : ۲ :
سرخس : ۵۲ : ۴۹ : ۴۸ : ۴۶ : ۲۴ : ۱۶ :
: ۳۵۰ : ۱۴۰ : ۵۵ : ۵۴ :
سرکیس پسر نارین احمد : ۱۰۰ : ۹۹ :
سریش : والدۀ نوروز : ۱۵ :
سرمین : ۱۳۲ : ۱۲۶ :
سروج : ۳۵۰ : ۱۴۵ :
سعدالدوله : ۲۶ :
سعدالدین حبش : ۱۳۵ : ۵۶ :
سعدالدین ساوجی : صاحب دیوان : ۳۳ :
: ۱۴۵ : ۱۳۴ : ۱۲۰ : ۴۲ : ۳۸ : ۳۷ :
: ۳۲۹ : ۱۵۸ : ۱۵۵ : ۱۵۳ :
سفورلوق رجوع بسفورلوق
سفیدرود : ۸۴ : ۷۲ : ۷۱ : ۶۲ : ۵۹ :
: ۹۲ : ۹۱ : ۹۰ :
سفیدکوه : ۲۱۵ :
سلجوق : سلاطین : ۳۵۹ :
سلجوقی : سلاطین : ۲۳۰ :
سلجوقی : سلطان سنجار : ۲۰۸ :
سلطان : امیر : ۱۲۷ : ۱۴۵ : ۱۹۳ :
سلطان یایزید : تربت : ۲۰۸ :
سلطان چوبان : امیر : ۱۲۷ :
سلطان دوین استراباد : ۳۲ : ۳۱ : ۳ :
: ۵۶ : ۵۵ : ۵۰ : ۴۴ : ۴۱ : ۳۷ : ۳۶ :
سلطان شاه پسر نوروز : ۲۵۰ : ۷۵ : ۷۰ :
سلطان کرمان : ۱۴۰ :
سلطان مسعود : ۱۲۱ :
سلطان مصر : ۴۱ : ۳۰ : ۲۸ : ۱۹ :
سلطان میدان (کلندر) : ۳۰ : ۲۸ : ۱۹ :
: ۴۱ :
سلطان نسب خاتون بنت اتایک علاء الدین
والدوله ابن اتایک محمودشاه : ۷۵ :
سلطان یساول : ۱۳۳ : ۱۳۰ :
سلطان : ۷۶ :
سلمیه : ۱۲۶ :
سلیمان : ۱۰۹ : ۱۰۷ : ۹۴ : ۵۲ :
سلیمانشاه : ۹۱ :
سماغار نویان : ۱۰۵ :
سملقان رجوع بسملقان
سمنان : ۳۲ : ۳۱ : ۳۰ : ۲۱ : ۱۱ : ۹ :
: ۱۱۲ : ۵۶ :
سمنان : قاضی : ۱۷۹ :
سمنقان : ۳۸ : ۳۷ : ۳۶ :
سنبدان : دیه : ۱۰۶ :

سنجار : ۱۳۰ : ۱۳۲ : ۱۳۳ : ۱۴۴ : ۱۲۲ : ۱۲۴ : ۱۳۰ : ۱۳۱ : ۱۳۳ : ۱۴۷ : ۱۴۵ :
 سنجار : سلطان : گنبد : ۲۰۸ : ۱۴۹ : ۱۴۷ : ۱۴۵ :
 سنگ سواد : ۱۸ : ۱۴۹ : ۱۴۷ : ۱۴۵ :
 سهند : کوه : ۱۴۹ : ۱۴۷ : ۱۴۵ :
 سواتو : ۲۹ : ۱۴۹ : ۱۴۷ : ۱۴۵ :
 سوتای اختاجی : ۹۳ : ۱۴۹ : ۱۴۷ : ۱۴۵ :
 سوتای : امیر : ۱۹ : ۲۸ : ۳۵ : ۳۶ : ۳۸ : ۱۸۲ : ۱۴۹ : ۱۴۷ : ۱۴۵ :
 سوریانی : زبان : ۱۷۰ : ۱۴۹ : ۱۴۷ : ۱۴۵ :
 سوغورلوق : ۷ : ۷۰ : ۷۱ : ۸۶ : ۹۵ : ۱۴۹ : ۱۴۷ : ۱۴۵ :
 سوقار : ۲۹ : ۱۴۹ : ۱۴۷ : ۱۴۵ :
 سوقوزلوق رجوع بسوغورلوق : ۱۴۹ : ۱۴۷ : ۱۴۵ :
 سوکا : شهزاده : ۵۰ : ۵۵ : ۹۳ : ۹۴ : ۱۴۹ : ۱۴۷ : ۱۴۵ :
 سولامیش : ۹۹ : ۱۰۵ : ۱۱۱ : ۱۲۱ : ۱۴۹ : ۱۴۷ : ۱۴۵ :
 سولدوس : قوم : ۴ : ۱۳ : ۱۴۹ : ۱۴۷ : ۱۴۵ :
 سونجاق : ۹۱ : ۱۴۹ : ۱۴۷ : ۱۴۵ :
 سهرورد : ۹۰ : ۱۴۹ : ۱۴۷ : ۱۴۵ :
 سه گنبد : ۱۵۴ : ۱۴۹ : ۱۴۷ : ۱۴۵ :
 سهند : کوه : ۱۴۹ : ۱۴۷ : ۱۴۵ :
 سیاه کوه : ۷۱ : ۷۲ : ۱۴۹ : ۱۴۷ : ۱۴۵ :
 سیب : ۱۰۶ : ۱۲۱ : ۱۴۳ : ۱۴۹ : ۱۴۷ : ۱۴۵ :
 سیس : ۱۲۸ : ۱۴۳ : ۱۴۹ : ۱۴۷ : ۱۴۵ :
 سیف الدین بیکتیمور : امیر : ۱۲۲ : ۱۴۳ : ۱۴۹ : ۱۴۷ : ۱۴۵ :
 سیف الدین قیچاق : امیر : ۱۲۲ : ۱۴۳ : ۱۴۹ : ۱۴۷ : ۱۴۵ :
 سیف الدین قلیچ پسر مهتر غنمی : ۱۴۶ : ۱۴۳ : ۱۴۹ : ۱۴۷ : ۱۴۵ :
 شاخ : ۴۷ : ۱۴۳ : ۱۴۹ : ۱۴۷ : ۱۴۵ :
 شادی پسر توغو : ۹۲ : ۱۴۳ : ۱۴۹ : ۱۴۷ : ۱۴۵ :
 شای پسر بوقور : ۹۸ : ۱۴۳ : ۱۴۹ : ۱۴۷ : ۱۴۵ :
 شادی گورگان : ۵۸ : ۵۹ : ۶۰ : ۱۴۳ : ۱۴۹ : ۱۴۷ : ۱۴۵ :
 شادیاخ نیشاپور : ۳۵۹ : ۱۴۳ : ۱۴۹ : ۱۴۷ : ۱۴۵ :
 شام : ۹۵ : ۹۷ : ۱۰۷ : ۱۰۹ : ۱۲۱ : ۱۴۳ : ۱۴۹ : ۱۴۷ : ۱۴۵ :
 شمس تبریز : سرای مبارک گنبد عالی و ابواب البر : ۸۵ : ۹۴ : ۱۰۲ : ۱۱۶ : ۱۴۳ : ۱۴۹ : ۱۴۷ : ۱۴۵ :
 شمس الدین : صاحب سعید خواجه : ۳۱۵ : ۱۴۳ : ۱۴۹ : ۱۴۷ : ۱۴۵ :
 شمس الدین کرت : ۳۴ : ۱۱۲ : ۱۱۴ : ۱۴۳ : ۱۴۹ : ۱۴۷ : ۱۴۵ :
 شنب : ۲۰۶ : ۲۰۸ : ۱۴۳ : ۱۴۹ : ۱۴۷ : ۱۴۵ :
 شتسون : امیر هزاره : ۹۱ : ۱۴۳ : ۱۴۹ : ۱۴۷ : ۱۴۵ :
 شوران : مرغزار : ۱۱۶ : ۱۴۳ : ۱۴۹ : ۱۴۷ : ۱۴۵ :
 شوریل : ۳۸ : ۱۴۳ : ۱۴۹ : ۱۴۷ : ۱۴۵ :
 شوکان : ۲۴ : ۴۹ : ۵۵ : ۱۴۳ : ۱۴۹ : ۱۴۷ : ۱۴۵ :
 شول : ۲۷۷ : ۱۴۳ : ۱۴۹ : ۱۴۷ : ۱۴۵ :
 شهاب الدین : مبارکشاه منشی ممالک : ۱۵۸ : ۱۴۳ : ۱۴۹ : ۱۴۷ : ۱۴۵ :
 شهرک نو : ۹ : ۱۸ : ۳۷ : ۳۸ : ۵۵ : ۱۴۳ : ۱۴۹ : ۱۴۷ : ۱۴۵ :
 شیخ الاسلام جام رجوع بجام : ۱۱۱ : ۱۴۳ : ۱۴۹ : ۱۴۷ : ۱۴۵ :
 شیدون : ۱۱۱ : ۱۴۳ : ۱۴۹ : ۱۴۷ : ۱۴۵ :
 شیراز : ۱۰۶ : ۱۷۸ : ۱۹۱ : ۲۶۷ : ۳۴۷ : ۱۴۳ : ۱۴۹ : ۱۴۷ : ۱۴۵ :

شیرامون نویان : ۱۰۴ : ۱۴۳ : ۱۴۹ : ۱۴۷ : ۱۴۵ :
 شیرسبل : ۲۴ : ۱۴۳ : ۱۴۹ : ۱۴۷ : ۱۴۵ :
 شیرکران : قریه : ۶۴ : ۱۴۳ : ۱۴۹ : ۱۴۷ : ۱۴۵ :
 شیروان : ۱۳۶ : ۳۵۰ : ۱۴۳ : ۱۴۹ : ۱۴۷ : ۱۴۵ :
 شیرین ایکاجی : ۲۸ : ۱۴۳ : ۱۴۹ : ۱۴۷ : ۱۴۵ :
 شیکتور اقا : امیر : ۲۳ : ۱۴۳ : ۱۴۹ : ۱۴۷ : ۱۴۵ :
 شینقا (?) : ۱۳۲ : ۱۴۳ : ۱۴۹ : ۱۴۷ : ۱۴۵ :
 صان : ۴۸ : ۵۴ : ۱۴۳ : ۱۴۹ : ۱۴۷ : ۱۴۵ :
 صاین : قاضی : ۱۳۴ : ۱۳۵ : ۱۷۹ : ۱۴۳ : ۱۴۹ : ۱۴۷ : ۱۴۵ :
 صاین : مرغزار : ۱۰۲ : ۱۰۳ : ۱۴۳ : ۱۴۹ : ۱۴۷ : ۱۴۵ :
 صدرالدین : قاضی : ۴۲ : ۴۴ : ۱۴۳ : ۱۴۹ : ۱۴۷ : ۱۴۵ :
 صدرالدین حموی جوینی : شیخ زاده : ۷۶ : ۱۴۳ : ۱۴۹ : ۱۴۷ : ۱۴۵ :
 صدرالدین پسر شیخ الاسلام هراة : ۱۰۸ : ۱۴۳ : ۱۴۹ : ۱۴۷ : ۱۴۵ :
 صدرالدین زنجانای چاوی : ۸۱ : ۸۵ : ۸۶ : ۱۴۳ : ۱۴۹ : ۱۴۷ : ۱۴۵ :
 ۸۷ : ۸۸ : ۸۹ : ۹۱ : ۹۶ : ۱۰۰ : ۱۴۳ : ۱۴۹ : ۱۴۷ : ۱۴۵ :
 ۱۰۲ : ۱۰۹ : ۱۱۰ : ۱۱۶ : ۱۱۷ : ۱۴۳ : ۱۴۹ : ۱۴۷ : ۱۴۵ :
 ۱۱۸ : ۱۱۹ : ۱۵۳ : ۱۸۳ : ۲۳۹ : ۱۴۳ : ۱۴۹ : ۱۴۷ : ۱۴۵ :
 ۲۴۷ : ۲۹۹ : ۳۲۰ : ۱۴۳ : ۱۴۹ : ۱۴۷ : ۱۴۵ :
 صدر چاوی : ۸۰ : ۳۱۹ : ۱۴۳ : ۱۴۹ : ۱۴۷ : ۱۴۵ :
 صفین : ۱۲۵ : ۱۳۲ : ۱۳۳ : ۱۴۳ : ۱۴۹ : ۱۴۷ : ۱۴۵ :
 صقان : ۲۰ : ۱۴۳ : ۱۴۹ : ۱۴۷ : ۱۴۵ :
 طارم : ۱۲۳ : ۱۴۳ : ۱۴۹ : ۱۴۷ : ۱۴۵ :
 طاشتمور : ۱۲۱ : ۱۴۳ : ۱۴۹ : ۱۴۷ : ۱۴۵ :
 طاشتمور ختایی : ۱۲۳ : ۱۴۳ : ۱۴۹ : ۱۴۷ : ۱۴۵ :
 طاشمنکو قوشچی : ۹۷ : ۹۸ : ۱۴۳ : ۱۴۹ : ۱۴۷ : ۱۴۵ :
 طالقان : ۳۵۰ : ۱۴۳ : ۱۴۹ : ۱۴۷ : ۱۴۵ :
 طایجو اغول : ۹۷ : ۱۱۸ : ۱۱۹ : ۱۴۳ : ۱۴۹ : ۱۴۷ : ۱۴۵ :
 طایجو پادر : ۹۹ : ۱۰۰ : ۱۴۳ : ۱۴۹ : ۱۴۷ : ۱۴۵ :
 طایجو : شهزاده : ۱۰۲ : ۱۰۳ : ۱۴۳ : ۱۴۹ : ۱۴۷ : ۱۴۵ :
 طغاجار نویان : امیر : ۵۷ : ۶۱ : ۶۵ : ۶۷ : ۱۴۳ : ۱۴۹ : ۱۴۷ : ۱۴۵ :
 ۷۰ : ۷۴ : ۸۰ : ۸۱ : ۸۲ : ۸۴ : ۸۵ : ۱۴۳ : ۱۴۹ : ۱۴۷ : ۱۴۵ :
 ۸۶ : ۸۸ : ۸۹ : ۹۰ : ۹۱ : ۹۲ : ۹۵ : ۱۴۳ : ۱۴۹ : ۱۴۷ : ۱۴۵ :
 ۹۶ : ۱۰۱ : ۱۰۵ : ۱۴۳ : ۱۴۹ : ۱۴۷ : ۱۴۵ :
 طغاجوق : ۵۴ : ۱۱۱ : ۱۴۳ : ۱۴۹ : ۱۴۷ : ۱۴۵ :
 طغان خاتون رجوع بطوغان خاتون : ۱۴۶ : ۱۴۵ : ۱۴۳ : ۱۴۹ : ۱۴۷ : ۱۴۵ :

علم‌الدین قیصر : ۱۰۷ : ۱۰۸ : ۱۰۹ : غرجه : ۹ :

۱۱۰ :

علی : امیر المؤمنین : ۲۳۲ :

علی خواجه : ۱۳۶ :

علیخواجه پسر عمر شاه سمرقندی : ۲۵۱ :

علی شیر : ۱۴۱ :

علیناق : امیر : ۸۳ : ۱۰۰ : ۱۲۷ :

عمادالدین : خطیب نشاپور : ۳۷ :

عمار بن یاسر : ۱۳۳ :

عمر : یهلوان : ۴۲ : ۴۴ :

عمر اغل ایکو : ۴۷ : ۵۴ :

عمرو : ۹۳ : ۲۳۱ :

عمید فارس : ۱۰۶ :

عیسی : ۴ :

عیسی مهنا : ۱۲۷ :

غازان خان : ۱ : ۲ : ۳ : ۵ : ۶ : ۸ : ۹ : ۱۰ :

۱۱ : ۱۲ : ۱۳ : ۱۴ : ۱۵ : ۱۶ : ۱۷ :

۱۸ : ۲۱ : ۲۲ : ۲۳ : ۲۶ : ۲۹ : ۳۰ :

۳۱ : ۳۲ : ۳۵ : ۳۶ : ۳۷ : ۳۸ : ۳۹ :

۴۰ : ۴۱ : ۴۲ : ۴۴ : ۴۹ : ۵۱ : ۵۲ :

۵۳ : ۵۴ : ۵۵ : ۵۶ : ۵۷ : ۵۸ : ۵۹ :

۶۰ : ۶۱ : ۶۲ : ۶۳ : ۶۵ : ۶۶ : ۶۷ :

۶۸ : ۶۹ : ۷۰ : ۷۲ : ۷۳ : ۷۴ : ۷۵ :

۷۶ : ۷۷ : ۷۹ : ۸۰ : ۸۲ : ۸۳ : ۸۵ :

۸۷ : ۸۸ : ۸۹ : ۹۰ : ۹۱ : ۹۲ : ۹۳ :

۹۴ : ۹۵ : ۹۶ : ۹۷ : ۱۰۷ : ۱۱۳ :

۱۱۴ : ۱۱۵ : ۱۱۶ : ۱۲۲ : ۱۲۴ :

۱۲۸ : ۱۳۵ : ۱۶۱ : ۱۷۴ : ۱۸۸ :

۲۰۹ : ۲۲۳ : ۲۴۱ : ۲۵۱ : ۲۶۸ :

۳۱۸ : ۳۵۱ :

غازانی : تریاق : ۱۷۳ :

غازانی : نهر : ۲۰۴ :

غازانی : نهر اعلی : ۱۴۴ : ۲۱۳ :

غازانی : نهر سفلی : ۲۰۳ :

غازانیه : ۲۰۶ :

غرجستان : ۲۲ :

۸۷ :

قزاق يرسر تاق : ۲۹ :	قراکودرى : ۱۱۸ :
قازاوه : صحراء : ۱۲۱ :	قرا هولاکو : ۱۳ :
قاضى سمنان رجوع بسمنان	قراواناس، قرواناس، قراوانا، قراونه : ۲۰ : ۹ :
قاضى صاين رجوع بصاين	۲۱ : ۲۲ : ۲۳ : ۲۴ : ۲۸ : ۲۹ : ۴۷ :
قايدوخان يرسر قاشين بن اوکتاي قان : ۲۴ :	۴۸ : ۵۴ : ۶۴ : ۶۵ : ۷۰ : ۷۱ :
۳۵۰ : ۱۷۷ : ۱۴۶ : ۲۶ : ۲۵ :	۱۲۳ :
فيچاق : ۶۵ : ۷۱ : ۱۰۰ : ۱۲۶ : ۱۲۹ :	قربان شيره : ۵۶ : ۷۱ : ۱۲۳ :
۱۳۰ :	قزوين : ۵۸ : ۵۹ : ۸۱ : ۸۳ : ۱۰۹ :
قيچاق اغول : ۶۶ : ۹۳ :	قصر شيرين : ۱۱۱ :
قيرتوبادير : ۲۶ : ۱۳۲ :	قطب الدين : ۸۱ : ۱۰۹ : ۱۱۰ : ۱۱۹ :
قبلاء قان : ۳۹ :	۱۲۰ :
قتلغيمور : ۱۴ : ۳۲ : ۱۱۰ : ۱۲۳ :	قطب الدين اينجوشيرازى : ۱۱۸ : ۱۳۴ :
قتلغ خواجه : ۲۸ : ۳۲ :	۱۳۵ :
قتلغشاه نوپان : امير : ۴ : ۵ : ۱۶ : ۱۷ :	قطب جهان : قاضى القضاة : ۸۷ : ۲۳۹ :
۱۹ : ۲۶ : ۲۷ : ۲۸ : ۲۹ : ۳۱ : ۳۷ :	قتلاق خانون رجوع بقولتاق خاتون
۳۸ : ۳۹ : ۴۰ : ۴۱ : ۴۵ : ۴۸ : ۴۹ :	قلجاي : ۷ :
۵۱ : ۵۲ : ۵۵ : ۵۹ : ۶۰ : ۶۲ : ۶۳ :	قم : ۳۵۰ :
۶۶ : ۶۷ : ۷۱ : ۸۰ : ۸۲ : ۸۳ : ۸۴ :	قنچقبال رجوع بقونچقبال
۸۵ : ۸۶ : ۸۸ : ۸۹ : ۹۲ : ۹۵ : ۹۹ :	قنسرين : ۱۳۲ :
۱۰۰ : ۱۰۴ : ۱۰۵ : ۱۱۱ : ۱۱۲ :	قنغراولانك، قنغراولانك، قنغوراولانك رجوع
۱۱۳ : ۱۱۴ : ۱۱۵ : ۱۱۶ : ۱۱۷ :	بقوقوراولانك
۱۱۹ : ۱۲۰ : ۱۲۲ : ۱۲۴ : ۱۲۷ :	قوام الملك : ۸۷ : ۱۲۰ :
۱۳۰ : ۱۳۱ : ۱۳۲ : ۱۳۳ : ۱۳۴ :	قوتله قان : ۱۴۲ :
۱۳۵ : ۱۴۰ : ۱۴۳ : ۱۴۷ : ۱۴۸ :	قوجين بزرگ : ۱۲۳ :
۱۴۹ : ۱۵۱ :	قودغميش : ۷ :
قتلغيا : ۱۱۱ : ۱۲۷ : ۱۲۹ :	قورتيمور : امير : ۱۲۱ :
قتلغ ميدان : ۱۱۱ :	قورجى بوقا : ۹ :
قتلغيا رجوع بقتلغيا	قورمىش گورگان : ۸۱ : ۸۳ : ۸۹ : ۹۲ :
قراياغ اران : ۸۸ : ۱۳۶ :	۹۹ : ۱۰۰ : ۱۲۷ :
قرايوقا : ۵۵ :	قوشقيون : ۱۳۶ :
قراييه سرخس : ۱۶ : ۲۶ : ۴۹ :	قولتاق خاتون : ۲ : ۳ :
۵۵ : ۸۶ : ۹۴ : ۹۵ :	قوس : ۳۳ : ۳۷ : ۳۹ :
قرايمان رجوع بقرا توغان	قونچقبال : امير : ۳۲ : ۳۷ : ۵۷ : ۶۱ : ۶۳ :
قرا توغان : ۳۲ : ۳۶ :	۶۴ : ۶۷ : ۷۰ : ۷۲ : ۷۴ : ۷۵ : ۸۱ :
قراجاورجى (۵) : ۳۲ :	۸۳ : ۸۶ : ۸۷ : ۹۱ : ۹۵ :
قراسون : ۱۱۷ :	قونجى اقتاجى : ۱۴۷ :

قوتقوراولانك : ۶ : ۵۸ : ۶۰ : ۶۷ : ۷۲ : كهتر يتكجي : ۲ :
 قوتقورتای : ۹۹ : ۱۰۴ :
 قوهه : رودخانه : ۸۳ : ۸۹ :
 قویق : آب : ۱۳۲ :
 قهستان : ۲۴ : ۳۰ : ۳۵ : ۳۶ :
 قیات : قوم : ۱۰۲ :
 قیصر رجوع بعلم الدین قیصر
 کالپوش : ۲۰ : ۳۲ : ۳۳ :
 کال تزن : ۲۳ :
 کیودجامه : ۲۸ : ۳۱ :
 کرامون خاتون : ۱۴ : ۱۲۳ : ۱۵۶ :
 کرد کردان : ۱۳۴ : ۱۴۹ : ۲۷۷ :
 کرزه : امیر : ۱۲۳ :
 کرک تیمور : ۲ :
 کرمان : ۶۶ : ۱۲۳ : ۱۳۰ : ۱۴۰ :
 کرمان : سلطان : ۱۴۰ :
 کرمانشاهان : ۱۰۹ : ۱۴۱ :
 کرمون خاتون رجوع بکرامون خاتون
 کره رود : ۶۷ : ۷۳ : ۹۸ : ۱۱۱ :
 کستور : ۹۳ :
 کسرغ : ۲۷ :
 کشاف : ۱۲۳ : ۱۳۳ : ۱۴۷ : ۱۴۹ :
 کشف رود : ۱۷ : ۲۶ :
 کشك : ۱۱۱ :
 کشمیر : بلاد ولایت : ۱۶۶ : ۱۷۶ : ۱۸۸ :
 کشمیر : تواریخ : ۱۷۱ :
 کشمیر : شیوه : ۱۷۲ :
 کشمیر بخشی (?) : ۷۳ :
 کشمیری : لغت : ۱۷۱ :
 کشمیر بخشی (?) : ۷۳ :
 کلبله و حمنه : ۷۵ :
 کمال الدین : ۱۵۳ :
 کمال الدین موصلی : قاضی : ۱۳۶ : ۱۴۳ :
 کمال کوچك : ۱۱۱ :
 کججو : ۳۸ : ۳۹ :

گیلان : ۸۷ : ۸۹ : ۱۲۰ :
 گیلویه : ۱۰۶ :
 لاجین : حاکم مصر : ۱۲۲ :
 لالا : ۳۲ :
 لاودای : ۶۸ :
 لُر : ۱۰۶ :
 لگزستان : ۱۳۶ :
 لکزی : برادر نوروز : ۷۲ : ۱۰۹ : ۱۱۱ :
 لکزی : ۱۴۱ :
 ماجار : ۷ :
 ماچین : ۱۷۶ :
 ماردین : ۱۰۴ : ۱۲۴ : ۲۸۲ :
 مازندران : ۳ : ۴ : ۵ : ۹ : ۱۸ : ۲۰ : ۲۶ :
 ۲۸ : ۳۳ : ۳۷ : ۳۸ : ۳۹ : ۴۱ : ۵۵ :
 ۵۶ : ۶۶ : ۸۶ : ۹۷ : ۱۰۲ : ۱۴۰ :
 ماکمین : ۱۴۷ :
 مالان : یول : ۳۴ :
 مالیه : صحراء : ۱۰۵ :
 ماملاق : ۳۱ :
 مایان : دیه : ۳۰ :
 مایدشت : میدان : ۱۱۱ :
 مبارکشاه پسر قراولاکو : ۱۳ : ۲۸ : ۱۳۲ :
 محمد : ۲ : ۱۶۰ :
 محمد ایداجی : امیر : ۳۸ : ۳۹ :
 محمد عبدالملك : ۴۳ :
 محمود : شیخ المشایخ : ۸۰ : ۸۱ : ۸۲ : ۸۴ :
 ۸۵ : ۱۰۶ : ۱۰۷ : ۱۰۸ : ۱۰۹ :
 ۱۳۴ : ۱۳۵ : ۲۳۹ :
 محمود : مرید : ۱۵۲ :
 محمودشاه : ۱۳۰ :
 محمود غازان : سلطان : ۲۱۸ : ۲۲۱ : ۲۲۵ :
 ۲۲۹ : ۲۵۷ : ۲۸۷ : ۳۰۳ :
 محی الدین : قاضی القضاة : ۹۳ :
 مراغه : ۱۱ : ۷۵ : ۹۲ : ۹۳ : ۹۵ : ۱۰۴ :
 ۱۰۵ : ۱۲۵ : ۱۳۱ : ۱۳۵ : ۳۱۲ :
 ۳۵۰ :
 مرتد : ۱۲۷ :
 مرج الصفر : ۱۴۸ :
 مرج راهط : ۱۲۸ :
 مرزبانیه : ۱۰۶ :
 مرغه (?) : دره : ۲۴ :
 مرکوی ری : ۹۸ :
 مرکیت : قوم : ۱۴۱ :
 مرند : کوهها : ۹۱ : ۱۵۲ :
 مرو : ۱۵ : ۱۶ : ۲۴ : ۴۶ : ۵۲ : ۲۰۸ :
 ۳۵۰ :
 مرو جوق : ۴۷ : ۵۱ :
 مرو شیورغان : ۵۲ :
 مزدقان : ۱۵۸ :
 مزدك : شیوه : ۱۵۳ :
 مسعود : سلطان : رجوع بسلطان مسعود
 مسلم : رباط : ۶۷ :
 مشهد امیر المؤمنین حسین : ۱۴۴ : ۱۹۱ :
 ۲۰۳ :
 مشهد امیر المؤمنین علی : ۱۲۲ : ۲۰۸ :
 مشهد رضوی : ۲۷ :
 مشهد سیدی ابوالوفا : ۱۴۳ : ۲۰۳ : ۲۰۴ :
 مشهد مقدس طوس : ۱۱۳ : ۲۰۸ :
 مشهد مقدس کاظمی : ۱۰۷ :
 مضر : ۹۵ : ۱۰۷ : ۱۰۹ : ۱۲۲ : ۱۲۴ :
 ۱۲۸ : ۱۳۱ : ۱۳۲ : ۱۳۵ : ۱۳۶ :
 ۱۴۳ : ۱۴۷ : ۱۷۶ : ۲۸۸ : ۲۹۰ :
 مصر : امراء : ۱۵۹ :
 مصر : سلاطین : ۲۱۶ :
 مصر : سلطان : رجوع بسلطان مصر
 مصر : لشکر : ۳۱۵ :
 مصریان : ۱۲۲ : ۱۲۴ : ۱۲۶ : ۱۲۷ :
 ۱۲۸ : ۱۴۸ :
 معین الدین خراسانی : ۱۱۸ : ۱۳۴ :
 معین الدین مستوفی دیوان بزرگ : ۳۰ : ۹۶ :
 مغالین رجوع بمغالین
 مغول : مغولان : ۴ : ۲۱ : ۴۷ : ۵۲ : ۶۷ :

۷۳: ۷۸: ۸۴: ۹۱: ۱۳۳: ۲۰۰: منگکوتیمور گورگان: ۱۲۶: ۱۲۷: ۲۰۱
 ۲۱۹: ۲۳۸: ۲۳۹: ۲۴۰: منگلی: ۸۱: ۲۴۱
 ۲۶۸: ۲۷۰: ۲۷۶: ۲۷۷: منگلی تیگین: ۱۳: ۲۷۹
 ۲۸۱: ۲۸۵: ۳۰۱: ۳۱۲: موآتوکان: ۱۳: ۳۱۶
 مغول: آیین: ۳۰: ۶۷: مغول: اقوام: ۱۷۱: ۳۱۱
 مغول: امراء: ۲۱۲: مغول: ایلچیان: ۲۸۲
 مغول: پادشاهان: ۲۰۱: ۲۰۷: ۳۳۱: موغان: قشلاق: ۴: ۶۲: ۷۰: ۸۸: ۹۰: ۳۴۰
 مغول: بیتکچیان: ۲۹۲: مغول: تواریخ: ۱۷۱
 مغول: چریک: ۹۹: ۳۰۵: مغول: حکایات: ۱۷۱
 مغول: خانان: ۲۴: مغول: دختران: ۱۷۵
 مغول: رسم: رسوم: ۷۱: ۹۳: مغول: سوار: ۱۲۷
 مغول: شیوه: ۱۷۲: مغول: عادت: ۱۷: ۳۲۹
 مغول: لشکر: ۳۱: ۱۲۶: ۱۵۵: ۱۶۳: ناصرالدین: ایلچی قان: ۱۵۳
 ۳۰۳: ۳۴۹: ۳۱۰: ۳۱۱: ناصرالدین: یحیی: ۱۳۰: ۱۴۸
 مغول: مثل: ۱۰: ۲۷: ناوری سلیمان شاه: ۹۱
 مغولان: ۳۵۵: ناولداری: ۵۸: ۶۰
 مغولان: اصطلاح: ۱۷۱: ناولداری: امیر شحنة بغداد: ۱۰۸
 مغولان: آلات: ۳۳۸: ناووردول: ۱۰۴
 مغولتای ایداجی: ۱۲۶: نجکسو: ۵۴
 مغولستان: ۱۳: نجم الدین: سلطان ماردین:
 مغولی: خط: ۸: ۳۱۴: نجم الدین: قاضی: ۱۴۶
 مغولی: لغت: ۱۷۱: نجیب الدین: فرآش: مهتر: ۱۹: ۱۵۱
 ملك سيستان رجوع بنصير الدين سيستان: ۲۳۸ ۲۳۷: ۲۳۵: نساجوان: ۸۴: ۱۳۵
 ملكشاه: سلطان: ۲۳۵: ۲۳۷: ۲۳۸: نسا: ۳۳: ۵۲
 ملوک طوایف: ۳۴۹: نساویر رجوع بنشایور
 منکفوت: قوم: ۱۵۰: نصیین: ۱۲۵
 نصیرالدین تبریزی: ۱۴۳

نصیرالدین سیستان: ملک: ۳۵: ورامین: ۱۱۲
 نظام الدین یحیی پسر خواجه وجیه: ۲۰: ۳۲: هارونیه: ۱۱۰
 ۱۰۴: ۱۴۱: هبت الله: ۱۲۹: نظام الملك: ۲۳۷: ۲۳۸
 نعمانیه: ۱۰۶: هبلرود: ۸۲: ۸۳
 نکاتویایلاق: ۳۲: هراة: ۹: ۱۶: ۲۱: ۲۴: ۳۳: ۳۴
 نوروز: امیر: ۱۵: ۱۶: ۱۷: ۱۸: ۱۹: ۳۵: ۵۵: ۸۴: ۸۵: ۱۰۳: ۱۰۷: ۱۰۸
 ۲۴: ۲۶: ۲۸: ۳۲: ۳۳: ۳۷: هر قاسون رجوع بهور قاسون
 ۳۹: ۴۰: ۴۴: ۴۵: ۴۶: ۴۷: ۴۸: هر موزی زر: ۲۸۴
 ۴۹: ۵۰: ۵۱: ۵۲: ۵۳: ۵۴: ۵۵: هروی: سیاهیان: ۱۱۴
 ۵۹: ۶۰: ۶۲: ۶۳: ۶۴: ۶۶: ۶۷: هروی: ۱۱۵
 ۷۰: ۷۱: ۷۲: ۷۳: ۷۴: ۷۵: ۷۸: هشترو: ۵۶: ۸۱: ۱۰۴: ۱۰۸: ۱۴۰
 ۷۹: ۸۲: ۸۳: ۸۴: ۸۵: ۸۶: ۸۷: همدان: ۲۰: ۹۰: ۱۰۵: ۱۱۱: ۱۲۱
 ۹۸: ۹۹: ۱۰۰: ۱۰۱: ۱۰۲: ۱۰۳: ۱۴۰: ۱۴۱: ۱۵۱: ۱۶۲: ۲۱۵
 ۱۰۴: ۱۰۷: ۱۰۸: ۱۰۹: ۱۱۰: ۳۵۴: ۳۵۰
 ۱۱۱: ۱۱۲: ۱۱۳: ۱۱۴: ۱۱۵: همه شهره: ۱۳۶
 ۱۱۶: ۱۱۷: ۱۱۹: ۱۴۱: ۱۷۷: هند: بازارگان: ۲۷۲
 نورین اقا: امیر: ۲۱: ۲۳: ۲۷: ۲۸: هند: بلاد: ۱۶۶: ۱۸۸
 ۳۷: ۳۹: ۴۱: ۴۵: ۴۷: ۵۱: ۵۲: هند: تواریخ: ۱۷۱
 ۵۹: ۶۲: ۶۴: ۶۶: ۶۷: ۷۱: ۹۵: هند: شیوه: ۱۷۲
 ۹۹: ۱۰۱: ۱۰۳: ۱۰۵: ۱۱۰: هند: ممالک: ولایت: ۱۷۳: ۲۰۷
 ۱۲۱: ۱۲۳: ۱۲۵: ۱۳۰: ۱۳۱: هندو: ۴
 ۱۴۰: ۱۴۱: ۱۴۴: هندوستان: دیار: ولایت: ۱۵۰: ۱۷۶
 ۲۵۴: ۲۷۱: ۲۸۵: نو شهر: ۱۱۱
 نوکاتو: ۵۹: هندوقور: ۸۴: ۱۱۱
 نهاوند: ۱۴۱: هندوی: لغت: ۱۷۱
 نیشابور: ۱۷: ۱۸: ۲۳: ۲۷: ۲۸: ۲۹: هورقاسون: شیخ: ۶۲: ۷۰
 ۳۰: ۳۲: ۳۷: ۴۰: ۴۱: ۴۲: ۴۳: هورقوداق: امیر: ۳۲: ۳۳: ۳۶: ۴۱
 ۱۱۲: ۳۵۹: ۹۷: ۹۸: ۹۹: ۱۰۰: ۱۰۵: ۱۱۱
 نیکی: ۱۶: ۱۱۲
 نیکیه سو: ۴۷: هولاجو: شهزاده: ۱۸: ۱۴۰
 نیل: ۱۰۳: ۱۲۲: هولاکو رجوع بهولاکو خان
 واسط: ۱۲۱: ۱۴۰: ۱۴۳: هولاکو خان: ۲: ۱: ۲۸: ۱۲۸: ۲۴۱
 وایقان: کوه: ۱۵۲: ۳۱۳: ۳۱۶: ۳۲۹: ۳۵۰: ۳۵۱
 وچنک: ۲۷: هولان موران: ۱۵۰: ۱۵۱: ۱۵۲: ۱۵۸

هیت : ۱۰۶ :	یوز آغاج : ۳۸ : ۳۹ : ۸۴ : ۹۲ : ۱۴۱ :
یاسر : ۱۳۳ :	۱۵۱ : ۱۴۹ :
یاغلاقو : ۸۱ :	یوز آغاج رجوع یوز آغاج :
یام : ۲۳ :	یوسف : ۲۵۶ :
یتیش : ۱۵۴ :	یول قتلغ : ۱۱۱ :
یزد : ۷۰ : ۷۵ : ۱۲۳ : ۳۵۷ :	یول قتلغ دختر بایدو : ۸۱ :
یساور : ۵۱ : ۲۶ :	ییدی قورقه : ۱۳ :
یعقوب باغبانی : ۱۵۲ : ۱۵۳ : ۱۵۵ :	یسوتای بن طاشنکو قوشچی : ۹۷ : ۹۸ :
یغلاقو سکورچی : ۱۲۳ :	یسوتواین : ۱۳ :
یغمیش : ۵۷ : ۵۸ : ۵۹ : ۶۰ :	یسور نوین : ۹۷ :
عن : ۱۲۷ :	یکلامیش : ۱۶ :

فهرست الكلمات التركية و المغولیة

اخته , اختگان : ۶۱ : ۳۴۵ :	اوردو , اردو , اوردوها passim
اختاجی , اختاجی , اختاجیان : ۱۸ : ۲۷۰ :	اوردوی معظم : ۱۷ : ۳۸ : ۱۶۴ :
۳۱۳ : ۳۳۲ : ... :	۳۲۶ : ... :
اختاجی خانه : ۳۳۰ : ۳۳۸ :	اوروغ , اوروق , اروق : ۵۹ : ۷۲ : ۱۲۰ :
ازوق , آزوق : ۳۴ : ۱۹۵ :	۱۲۸ : ۱۴۲ : ۲۰۷ : ۳۰۴ : ۳۰۷ :
اسرامیشی کردن : ۳۰۷ :	۳۱۱ : ۳۴۹ : ۳۵۰ : ... :
اسیغ , آسیغ : ۳۳۰ :	اوروكلوك , اوركلك : ۵۷ :
اش , آش : ۶۵ : ۷۰ : ۷۱ : ۹۳ : ۱۶۳ :	اوزان : ۳۳۶ : ۳۳۷ : ۳۳۸ :
۲۱۲ : ۲۷۱ : ۲۹۱ : ۳۲۶ : ۳۲۷ :	اوق : ۱۸ :
۳۲۸ : ۳۲۹ : ۳۳۰ : ۳۳۱ : ... :	اولاغ : ۳۹ : ۸۹ : ۱۰۸ : ۱۶۳ : ۲۱۸ :
اغروق , اغروقیا : ۱۲ : ۵۰ : ۱۳۰ : ۱۴۳ :	۲۵۸ : ۲۷۰ : ۲۷۱ : ۲۷۲ : ۲۷۴ :
۱۴۴ : ۱۴۹ : ۱۵۸ : ۱۵۹ : ۳۱۱ :	۲۷۵ : ۲۷۶ : ۲۷۷ : ۲۹۵ : ۳۰۱ :
اغل , اقل , آقل : ۱۳۷ :	۳۳۶ : ۳۳۹ : ۳۴۱ : ۳۴۲ : ۳۴۴ :
اغول , اغل passim	اولاغچی , اولاغچی , اولاغچیان : ۲۷۵ :
اق , آق : ۹۹ : ۵۷ : ۸۳ : ... :	اولاغ یامها : ۲۷۳ :
اقا , آقا : ۸ : ۵۰ : ۵۵ : ۵۸ : ۵۹ : ۶۷ :	اولجامیشی , اولجامیشی , اولجامیشی کردن , یاقتن : ۴۰ : ۸۹ : ... :
۸۲ : ۳۰۸ :	اولجای , اولجای : ۲۱ : ۴۰ : ۴۸ : ۱۹۶ :
اقچه , آقچه , آقچه : ۲۴۸ : — نیم آقچه :	اولوس , الوس : ۵۲ : ۵۸ : ۷۳ : ۸۳ : ۸۷ :
۲۸۰ : — آقچه روم : ۲۸۲ :	۹۵ : ۱۰۰ : ۱۳۳ : ۳۰۴ : ۳۰۵ :
ال , آل : ۲۹۲ :	اویناق : ۲۴۶ : ۳۳۶ : ۳۴۲ :
ال تمغا , التغا , آلتغاها : ۳۰ : ۹۶ :	ای , آی : ۳ : ۸۸ :
۲۲۳ : ۲۴۴ :	ایداجی , ایداجیان : ۴ : ۲۷۰ : ۳۰۱ :
التون تمغا , التون تمغاها : ۸۰ : ۸۱ : ۸۶ :	۳۲۷ : ۳۲۸ : ۳۲۹ : ۳۳۸ :
۲۵۳ : ۲۵۴ : ۲۵۹ : ۲۶۰ : ۲۶۱ :	ایکاجی : ۱۰ : ... :
۲۶۲ : ۲۷۴ : ۲۷۵ : ۲۹۳ : ۳۴۴ :	ایل , ایل شدن , کردن : ۳۷ : ۱۲۸ : ۱۹۶ :
۳۴۵ : ۳۵۳ : ۳۵۴ :	۲۶۸ : ۳۴۹ : ... :
الغ شکچی : ۹۶ :	ایلجی , ایلجی , ایلجیان : ۲۴۳ : ۲۴۴ :
اند : ۳۰۸ :	۲۴۵ : ۲۴۸ : ۲۴۹ : ۲۵۰ : ۲۵۱ :
اوبای : ۴۷ : ۵۳ :	۲۵۴ : ۲۵۸ : ۲۷۰ : ۲۷۱ : ۲۷۲ :
اورتاق , اورتاقان , ارتقان : ۲۷۰ : ۲۷۱ : ۳۱۳ :	۲۷۳ : ۲۷۴ : ۲۷۵ : ۲۷۶ : ۲۷۷ :
۳۱۷ : ۳۲۹ :	

۲۸۲ : ۲۹۵ : ۲۹۶ : ۲۹۷ : ۳۱۷	پایزه گرد : ۲۹۵ :
۳۲۷ : ۳۲۹ : ۳۳۶ : ۳۳۹ : ۳۴۵	بخشی ، بخشیان : ۷۷ : ۷۸ : ۸۵ : ۱۶۵ :
۳۵۶ : ۳۵۷ : ۳۵۸ : ۳۶۰ :	... : ۱۸۹ : ۱۸۸ : ۱۶۶
ایلچی خانه ، ایلچی خانه : ۱۶۵ : ۳۵۶ : ۳۶۰ :	بخشی گری : ۷۸ :
ایلچی گری ، ایلچی گری : ۲۷۲ :	بنجاق ، بنجق : اسیان : ۳۹ : ۸۹ :
ایلچی یارالتو ، ایلچی ، ایلچیان یارالتو : ۲۷۳ :	بنجک یام ، بنجک یام : ۲۷۶ : ۲۹۶ :
۲۷۴ : ۲۷۵ : ۲۹۶ :	بوکاول ، بکاول ، بکاولان : ۳۰۱ :
ایلخان : ۲۲۴ :	بولقاق بولقاقها ، بولقاق بولقاق افتادن ، کردن ،
ایلغامیشی کردن : ۳۰۵ :	نهادن : ۱۷ : ۲۲ : ۳۳ : ۵۸ : ۸۰ :
ایلی ، یایلی در آمدن : ۸۴ : ۸۵ : ۸۸ :	... : ۲۹۹ : ۱۹۳ : ۱۲۰ : ۹۹ : ۹۴ :
۹۰ : ۱۰۰ : ۱۱۲ : ۱۱۴ : ۱۲۳ :	بویروق : ۱۸ :
... : ۱۴۶ : ۱۴۵	بهادر : ۲۰۰ : ۲۷۸ : ... :
ایناق ، اناق ، اناقان : ۲۵ : ۷۲ : ۹۳ :	بهادری : ۴۶ : ۷۴ : ۲۰۰ : ... :
... : ۹۵	یتکچی ، یتکچی ، یتکچیان : ۳۰ : ... :
ایناق تر ، اناق تر : ۸۴ :	۲۴۴ : ۲۴۷ : ۲۵۳ : ۲۵۴ : ۲۵۸ :
اینجو ، اینجو ، اینجوی ، اینجوها : ۲۰ :	۲۶۱ : ۲۸۲ : ۲۸۷ : ۲۹۳ : ۲۹۴ :
۶۴ : ۶۶ : ۶۹ : ۷۰ : ۲۱۶ : ۲۵۳ :	۲۹۷ : ۲۹۸ : ۳۰۱ : ۳۰۳ : ۳۰۷ :
۲۷۰ : ۳۰۵ : ۳۱۲ : ۳۳۰ : ۳۳۱ :	۳۰۸ : ۳۰۹ : ۳۱۴ : ۳۱۶ : ۳۱۹ :
... : ۳۵۲	... : ۳۳۶ : ۳۳۷ : ... :
اینسی : ۸ : ۵۰ : ۵۵ : ۵۸ : ۵۹ : ۶۷ :	یدون : ۳۳۳ :
۸۲ : ۳۰۸ :	بیرالتو : ۳۶۰ :
ایو اعلان رجوع بفهرست الاسماء	بیریکرمنجی : ۳ :
بارسچی ، بارسچی ، بارسچیان : ۱۶۵ : ۲۷۷ :	یلک : ۷۲ : ۱۰۹ :
... : ۳۴۳ : ۳۴۵ :	تایقور : ۲۰۲ :
باریقو : ۳۳۲ :	تاراج کردن : ۱۷ : ۴۳ : ۹۷ : ... :
باسقاق ، باسقاقان : ... : ۲۱۸ : ۲۲۵ :	تانکسوق ، تانگسوق ، تنگسوقها ، تنسوقها :
۲۴۹ : ۲۵۳ : ۲۵۷ : ۲۹۸ : ۳۵۷ :	۳۹ : ۴۰ : ۱۷۹ : ۲۷۱ : ۳۳۱ :
... : ۳۶۰	ترخان : ۲۳ : ۲۹ : ۹۹ : ۱۴۹ : ۲۸۰ : ۳۴۱ :
باشه انداختن : ۵ :	ترغامیشی : ۱۴۰ :
بالش ، بالشها : ۱۸۲ :	ترغو : ۳۰ : ۷۱ : ۲۵۵ : ۳۰۷ :
باورچی ، باورچی : ۴ : ۳۳۲ :	ترک تاز ، ترک تاز : ۱۲۸ :
بایزه ، پایزه ، پایرها : ۸۱ : ۱۶۳ : ۲۷۱ :	تغار ، تغارها : ۲۰ : ۲۳ : ۳۰ : ۳۳ : ۳۴ :
۲۹۱ : ۲۹۷ : ۲۹۸ : ۲۹۹ : ۳۰۰ :	۳۴ : ۳۵ : ۳۷ : ۸۵ : ۱۶۳ : ۲۵۵ :
تدبیر پایزه دادن : ۲۹۵ :	۲۷۱ : ۲۸۶ : ۲۸۷ : ۲۹۰ : ۳۰۰ :
پایزه بزرگ : ۲۹۵ :	۳۰۱ : ۳۰۲ : ۳۰۴ : ۳۰۵ : ۳۰۶ :
پایزه خزانه : ۲۹۶ :	۳۰۷ :

تکشی ، تکشی ، تکشیشی ، تکشیشی کردن ،	خاتون ، خاتونان ، خواتین passim
یافتن ، بشرف ت رسیدن : ۱۹ : ۴۰ :	خان passim
۴۶ : ۵۴ : ۵۸ : ۶۰ : ۶۵ : ۷۱ :	خانی : ۸۸ : ... :
... : ۸۱	دالای ، دولای : ۳۰۵ :
تغا ، تنغاها : ۲۴۳ : ۲۴۶ : ۲۶۲ : ۲۶۴ :	ساوری ، ساورین : ۳۰ : ۲۵۵ : ۲۷۱ :
۲۷۳ : ۲۹۳ : ۲۹۹ : ۳۶۲ : —	۲۸۷ : ۲۹۱ :
تنغاها ی بزرگ : ۲۹۲ : — تنغا زدن : ۱۴۶ :	سنجق : ۱۲۲ :
۲۶۱ : ۲۹۳ : ۳۱۷ :	سورامیشی کردن : ۱۷ : ۱۸ :
تنغاجی ، تنغاجی : ۲۰۶ : ۲۴۶ : ۲۷۳ :	سوسون : ۲۱۸ :
۲۸۹ : ۲۹۳ :	سوسه : ۳۱۰ :
تنغای آل : ۱۳۴ :	سوکورچی ، سوکورچی ، سکورچی ، سکورچیان :
تنغای بزرگ یشم : ۲۹۳ : —	... : ۳۳۸ : ... : ۹۸ : ۷۳ : ۲۸ : ۲۷
تنغای ییکی : ۲۷۵ :	سیورغامیشی فرمودن ، کردن ، بشرف
تنغای سواری : ۲۷۵ :	سیورغامیشی مخصوص گردانیدن : ۶ : ۱۹ :
تنغای شهر : ۲۴۵ :	et passim : ۵۲ : ۵۱
توتاول ، تتاول ، تتاولان : ۲۷۹ : ۲۸۰ :	سیورغامیشها : ۸۳ :
۳۳۲ :	شعنه ، شنگان ، شحانی : ۲۱۹ : ۲۴۴ :
توتاولی : ۲۸۱ :	۲۸۷ : ۲۹۵ : ۳۰۱ : ۳۵۶ : ۳۵۷ :
توسامیشی کردن : ۲۰ : ۱۵۵ : ۳۰۷ :	شنگی : ۳۵۷ :
توغلی : ۹۸ : ۹۹ : ... :	شیرالتو آوردن : ۵ :
توق : ۵۷ : ۱۵۵ :	طرمای انداختن : ۵ :
توقچی ، توقچی passim	طوقسویج : ۸۸ :
تولامیشی کردن : ۳۴۰ :	طوی ، طویها کردن ، بطوی مشغول شدن :
تونکغامیشی ، تونکغامیشی کردن : ۳۲۶ :	... : ۱۶ : ۲۱ : ۲۲ : ۳۲ : ۳۶ : ... :
تونه : ۱۳۳ :	غزغان : ۲۵۰ : ۳۵۷ :
چربی : ۳۵۶ : ۳۵۷ : ۳۶۰ :	غوروق ، غروق ، قوروق : ۳۴۳ :
چریک ، چریک : ۶۶ : ۷۱ : ۷۵ : ۸۵ : ۹۱ :	غوغا کردن : ۱۰۶ : ۱۲۰ : ۳۴۳ :
۹۵ : ۹۹ : ۱۸۳ : ۱۹۱ : ۲۹۰ : ۳۰۵ :	قان ، قان : ۳۹ : ۴۰ : ۱۴۲ : ۱۵۳ :
۳۰۶ : ۳۰۷ : ۳۰۸ : ۳۰۹ : ۳۲۴ :	۱۶۴ : ۳۱۱ : ۳۴۰ : ۳۵۰ :
چریکی ، چریکی ، چریکیان : ۳۰۶ :	قاجی ، قاجی : ۳۳۹ : ۳۴۰ :
چغان ناوور رجوع بفهرست الاسماء	قابتورقای ، قبتورق ، قبتورقه : ۷۲ : ۱۰۹ :
چماق ، چماق : ۱۷ : ۸۲ : ۸۹ : ۱۱۰ :	۲۴۴ : ۲۹۲ :
۲۶۸ : ۲۹۳ : ۳۶۳ :	قرا رجوع بفهرست الاسماء
جیدامیشی کردن : ۳۰۴ :	قرا تنغا : ۲۹۲ :
جیرغامیشی ، جیرغامیشی : ۹ :	قراجو ، قراجو : ۵۹ : ۷۲ : ۷۸ :
۱۳۱ :	۳۲۶ :

قراول، قراولان: ۲۷: ۲۲: ۲۰: ۱۹: ۲۹۳: ۶۳: ۵۴
کریکتان، کریکتانان: ۲۷۵: ۱۵۲: ۴۳: ۳۶۳: ۳۱۱
قلان، قلانات: ۳۰۸: ۳۰۴: ۲۱۸: ۱۸۰: ۳۲۴
قلاووز، قلاووزان: ۱۹۵
قلاووزی، قلاووزی: ۲۷۷: ۸۷
قوجبور، قوجبور: ۲۴۵: ۲۴۳: ۲۱۸: ۱۴۶
کوج، کوج: ۳۰۰: ۲۶۴: ۲۵۳: ۲۴۸: ۲۴۷
کودا، قودای: ۳۰۸: ۳۰۶: ۳۰۴
قورجی، قورجی، قورجی، قورجیان: ۴۶: ۹
کوراسی، کوراسی: ۳۴۲
کورکان، کورگان: ۳۳۶: ۳۱۳: ۲۷۰: ۵۲
کورکناش: ۱۳۱: ۱۲۳: ۱۰۲
کویکلامیشی کردن: ۲۱۶: ۱۹۷: ۱۸۵: ۱۵۰: ۱۴۹
کویلامیشی: ۳۶۲
کهورکای، کهورکه، کورکا: ۸۶: ۶۴
کیتول، کیتول، کیتولان: ۳۴۴: ۳۴۵
کیجامیشی، کیجامیشی: ۱۵۴
مرکان، مرگان: ۹
منقلای، منقلای: ۹۰: ۸۹: ۸۳: ۲۶: ۱۱۲: ۹۷
موجلکا، موچلکا: ۳۰۷: ۲۱۸: ۸۸: ۷۳: ۱۵۲: ۱۵۱: ۹۸
موران: ۳۳۳
ناور: ۱۴۱: ۱۰۴: ۹۱
نوکر، نوکران: ۵۲: ۴۹: ۲۱: ۱۵: ۷
نوگری: ۱۳۰: ۸۱
نویان، نوین: ۲۷۲: ۸۳
هچی: ۳۵۷
یادامیشی شدن: ۳۰۵
یاراق رجوع بیراق
یارشیشی: ۵۳: ۴۶
یارغو، یرغو پرسیدن، داشتن: ۱۰۶: ۵
کریک: ۲۹۶: ۸۵

یارغوجی، یارغوجی، یارغوجیان: ۱۱۹ : یاججی، یامچی: ۲۷۲: ۲۷۵ :
 ۱۸۰: ۲۹۸ : یارغونامه: ۱۴۹ : یاسا، بیساسا رسیدن، رسانیدن passim
 یاساق، یاسق: ۱: ۸: ۱۵۰: ۱۶۱ : یاسامیشی فرمودن، کردن: ۲۷: ۵۹ :
 ۲۷۵: ۲۷۹: ۲۸۱: ۲۹۶: ۳۰۳ : یاساق، یاساق: ۱۰۰: ۸۹: ۸۲: ۶۲ :
 ۳۰۴: ۳۱۳: ۳۲۲ : یاز: ۱۲۷: ۱۴۸: ۱۹۲: ۱۹۳: ۱۹۵ :
 ۱۹۸: ۲۲۶: ۲۹۷: ۳۶۳ : یاسای قدیم: ۵۹ :
 یاغلامیشی کردن: ۹ : یاغی، یاغیان passim
 یاغی گری: ۱۶: ۳۸: ۴۱: : یام، یامیا: ۸۵: ۲۵۵: ۲۷۱: ۲۷۴ :
 ۲۷۵: ۲۷۶: ۳۰۴: ۳۶۰ : یوز: ۳۲۶: ۳۴۱: ۳۴۳: ۳۴۴ :
 یوسون: ۲۹۴ : ییل: ۳: ۸۸ :

XXVIII. *Das Kapitel von dem Tode Karāmūn Hātūn's und der Überführung ihrer Leiche nach Tebriz. Einige weise Aussprüche Ġāzān's die Schöpfung betreffend.*

Tod Karāmūn Hātūn's (12. Djumādā II. 703 d. H. = 21. Jänner 1304 n. Chr.) und feierliche Überführung ihrer Leiche nach Tebriz (Z. 18–20). G.'s Trauer um die Jungverstorbene (Z. 21–3).

S. fol. 292 v.

G.'s Worte von der Nützlichkeit und Wohltat des Todes für die Menschheit (Z. 1–17). Aufbruch vom Winterlager am Hūlān Mūrān. G. jagt in den Bergen von Harrakān und Mazdakān und lagert schliesslich bei der Stadt Sāwa (Z. 18–20). Hwādja Sa'd al-Dīn und Šihāb al-Dīn Mubārakšāh geben zu Sāwa Festmahle zu Ehren G.'s und seines Hofes (Z. 21–5). G.'s Aufbruch nach Ray (Z. 26). Neuerliches Zutagetreten von G.'s Leiden (Z. 27–9).

S. fol. 293 r.

In Hail-i-buzurg gewinnt G.'s Krankheit die Oberhand, er sendet um Būlūgān Hātūn (Z. 1–2). Die Genannte trifft G. zu Pīškala in sterbendem Zustande an (Ende Ramadān 703 d. H. = Ende April und Anfang Mai 1304 n. Chr.) (Z. 3–4). G. erteilt den Grossen seines Reiches Ratschläge und bestätigt neuerdings Uldjāitū als seinen Nachfolger auf den Thron (Z. 5–7). G.'s letzte Augenblicke und Tod am 11. Šawwāl 703 d. H. (= 17. Mai 1304 n. Chr.) (Z. 8–11). G.'s Leichnam wird in feierlichem Zuge nach Tebriz gebracht. Trauer des Volkes um G. (Z. 12–19). Der Leichenzug wird eine Tagesreise vor Tebriz von der gesamten trauernden Bevölkerung eingeholt (Z. 20–21). Beisetzung im Mausoleum von Šam (Z. 22).

SCHLUSSBEMERKUNG DES HERAUSGEBERS

Rašid al-Dīn's Ta'rihi-i-Ġāzānī ist nun bis auf den Abschnitt, der die Regierungszeit der Ilhāne Abākā (1265–1282) bis Argūn (1284–1291) behandelt, der Forschung zugänglich gemacht. Noch während des Druckes der Geschichte Ġāzān's, im Herbst 1938, fasste ich den Entschluss, auch noch diesen verbleibenden Rest herauszubringen. Meine Editions-tätigkeit an diesem weniger umfangreichen Abschnitt, dem die gleichen Handschriften zugrunde liegen, ist gegenwärtig so weit fortgeschritten, dass die Hoffnung besteht, denselben noch im Laufe des nächsten Jahres druckfertig zu machen.

Prag, im Sommer 1939.

KARL JAHN.

Niederlage und Flucht der Mongolen (Z. 14). Ankunft Emīr Kutluğsāh's vor G. in Kušāf (19. Ramaḍān 702 d. H. = 7. Mai 1303 n. Chr.) (Z. 15). G. begibt sich nach Derbend-i-Zengi. Emīr Čübān trifft mit den von ihm geretteten Trümmern des Heeres ein (17. Šawwāl 703 d. H. = 4. Juni 1303 n. Chr.) (Z. 16-18). G. jagt in den Bergen von Sahand, hierauf begibt er sich nach Audjān (10. Dū-l-Ḳa'da 702 d. H. = 26. Juni 1303 n. Chr.) (Z. 19-21).

XXIII. *Kapitel von dem Kriegsgerichte, welches über die aus Syrien heimgekehrten Emīre gehalten wurde. Kūrūltāi zu Audjān. Darbringung von Geschenken durch die Emīre.*

Beginn des Kriegsgerichtes zu Audjān (12. Dū-l-Ḳa'da 702 d. H. = 28. Juni 1303 n. Chr.) (Z. 22). Wegen zu milden Urteilspruches muss der Prozess auf G.'s Befehl wiederholt werden (Z. 23-4).

S. fol. 290 v.

Hinrichtung einer Reihe von Schuldigen (Z. 1). Beginn des Kūrūltāi (2. Dū-l-Ḥidjdja 702 d. H. = 29. Juli 1303 n. Chr.). Darbringung von Geschenken durch die Emīre (Z. 1-2).

XXIV. *Kapitel von Gāzān's Augenleiden. Ankunft des Prinzen Hudābanda aus Ḥorāsān. Gāzān's Zug nach Baḡdād und Aufenthalt am Hūlān Mūrān.*

G.'s Ankunft in Tebrīz (25. Muḥarram 703 d. H. = 8. September 1303 n. Chr.) (Z. 3). G. wird während seines langewährenden Augenleidens von chinesischen Ärzten behandelt. Ankunft der Iltūzmīs Ḥātūn mit den Prinzen Bišām und Abū Yazīd aus Ḥorāsān (4. Šafar 703 d. H. = 17. September 1303 n. Chr.) (Z. 4-6). Verlobung von G.'s Tochter Uldjāi Kutluḡ mit dem Prinzen Bišām (Z. 7). Die chinesischen Ärzte bringen G. im Verlaufe ihrer Behandlung zwei Brandmale an (7. Rabī' I. 703 d. H. = 19. Oktober 1303 n. Chr.). Aufbruch G.'s von Tebrīz (19. Rabī' I. 703 d. H. = 31. Oktober 1303 n. Chr.). Vor seiner Abreise findet G. Vergnügen an indischen Elefanten (Z. 9-12).

S. fol. 291 r.

G. muss infolge grosser Schwäche in der Sänfte getragen werden. Emīr Kutluḡsāh's Rückkehr nach Arrān (Z. 1-2). G.'s Ankunft im Schlosse des Djūmagūrgān (14. Rabī' II. 703 d. H. = 25. November 1303 n. Chr. (Z. 3-4), er beschliesst den Winter am Ufer des Hūlān Mūrān zu verbringen (Z. 5-6). G. bekleidet und bewirtet zehn Derwische, zwei von ihnen werden von G. als Christen entlarvt (Z. 7-13).

XXV. *Kapitel von der Quarantäne, welche sich Gāzān während des Winterlagers zu Audjān auferlegte. Die Verschwörung des Alāfrank kommt an den Tag. Hinrichtung der Empörer.*

G.'s Quarantäne (Z. 14-15). Einzelheiten über die Verschwörung des Prinzen Alāfrank und deren Urheber, die Derwische unter der Führung Pīr Ya'qūb's (Z. 16-20). Ḥwādja Sa'd al-Dīn verständigt G. von der Verschwörung (Z. 21). Festnahme Pīr Ya'qūb's und anderer in die Verschwörung verwickelter Persönlichkeiten (Z. 22-3). Die von G. persönlich geführte Untersuchung bestätigt seinen Verdacht, dass es sich um Anhänger Šadr al-Dīn Zindjānī's handle (Z. 24-6).

S. fol. 291 v.

Die Verschwörer gehören der Sekte des Mazdak an (Z. 1). G.'s Wortwechsel mit Pīr Ya'qūb (Z. 2-3). Hinrichtung Pīr Ya'qūb's und seiner Genossen (Z. 3-4). Begnadigung Alāfrank's, seine Entschuldigungen (Z. 5-9). Hinrichtung des Jatmīš und Begnadigung Akbūka's, des Sohnes Tāitāk's (Z. 11-13).

XXVI. *Kapitel von dem Festmahle in der Horde der Iltūzmīs Ḥātūn anlässlich des Geburtstages des Prinzen Abū Yazīd. Gāzān beendet die Quarantäne.*

Gastmahl anlässlich des Geburtstages des Prinzen Abū Yazīd, an welchem G. sowie sämtliche Prinzessinnen und Prinzen teilnehmen (1. Djumādā II. 703 d. H. = 10. Jänner 1304 n. Chr.) (Z. 14-15).

S. fol. 292 r.

Fortsetzung von S. fol. 191 v. (Z. 1). G. wendet sich wieder den Staatsgeschäften zu (Z. 2). In G.'s Befinden tritt eine Besserung ein (Z. 3-4).

XXVII. *Das Kapitel von der Gunstbezeugung Gāzān's an Ḥwādja Sa'd al-Dīn ob seiner Verlässlichkeit, welche er in der Angelegenheit Alāfrank's bewiesen hatte.*

G. von Sa'd al-Dīn's grosser Treue und Aufrichtigkeit überzeugt, verleiht ihm, dem bereits früher alle Ämter und Ehren zuteil geworden waren, eine Tausendschaft mongolischer Truppen, den Rosschweif (Tūḡ) und die grosse Kriegstrompete (Z. 5-14). Lobesworte Rašīd al-Dīn's für Sa'd al-Dīn (Z. 15-17).

Vorbereitungen zu der Feierlichkeit (Z. 15–20). Versammlung der Angehörigen aller Stände. G.'s Ansprache an die Versammelten vor dem Betreten des Prunkzeltes (Z. 21–6).

S. fol. 288 r.

Fortsetzung der Ansprache G.'s (Z. 1–8). G. betritt das Prunkzelt. Allgemeines Beschenken und Bewirtung des Volkes (Z. 9–10). Drei Tage und Nächte währende Rezitation des *Ḳurān*'s (Z. 11). Die festliche Ausrüstung G.'s und seines Hofes (Z. 12–14). G. wendet sich wieder den Staatsgeschäften zu. Dispositionen für Prinz *Ḥarbanda* und die Emire *Nūrīn*, *Ḳutluğšāh*, *Mūlāi* und *Hūlādju* (Z. 15–21).

XXI. Kapitel vom Zuge *Ġāzān*'s von *Audjān* nach *Bagdād*. Die Ereignisse, welche auf dem Wege dahin statthatten. Ankunft in *Wāsiṭ* und *Hille*. Beschluss des syrischen Feldzuges.

Aufbruch G.'s nach *Hamadān* (1. *Muharram* 702 d. H. = 26. August 1302 n. Chr.). (Z. 22). Emir *Nūrīn* begleitet G. bis zum *Haštrūd*. Die Kinder des Finanzdirektors von Anatolien führen bei G. Klage gegen den Mörder ihres Vaters, *Nizām al-Dīn Yahyā* (Z. 23–6).

S. fol. 288 v.

Hinrichtung *Nizām al-Dīn Yahyā*'s (Z. 1–2). G. lagert in dem von ihm erneuerten Kloster (*Hānkāh*) im *Būzīndjard* (Z. 3–4). Zug nach *Bisutūn*. Ankunft dreier syrischer Emire (Z. 5–6). G. sucht in Begleitung des Hofes die Höhle von *Kirmānšāhān* auf, wo er vor der Festnahme des *Nourūz* und seiner Brüder eine Nacht in Ängsten zugebracht hatte (Z. 7–11). G.'s Ansprache an die Anwesenden (Z. 13–15). Der Baum gegenüber besagter Höhle wird festlich geschmückt und die Emire führen einen Tanz um denselben auf. Emir *Pūlād Čingsāng*'s Erzählung von G.'s Vorfahren, *Ḳūtula Ḳāān*, und der mongolischen Sitte, Bäume bei besonderen Anlässen festlich zu schmücken und zu Wallfahrtsorten zu machen (Z. 16–25). Ankunft von Gesandten Emir *Ḳutluğšāh*'s zusammen mit flüchtigen syrischen Emiren, welche sich G. unterwerfen (Z. 26–7). Gesandte des byzantinischen Kaisers tragen G. eine Tochter des Kaisers als Konkubine an (Z. 28–9).

S. fol. 289 r.

G. nimmt Abschied von seinen Frauen (Z. 1) und jagt zu *Sib* und *Wāsiṭ*. Besuch des Grabmals *Abū-l-Wafā*'s (Z. 2–3). Befehl G.'s zum Bau eines Euphrat-Kanals (Z. 4). G. in *Hille*. Rückkehr der Gesandten G.'s aus Ägypten begleitet von einer ägyptischen Gesandtschaft.

Ankunft einer Gesandtschaft *Būktāi*'s (Z. 5–7). Mahl zu Ehren der Gesandten (1. *Djumādā II.* 702 d. H. = 21. Jänner 1303 n. Chr.). Geschenke für die Gesandten *Būktāi*'s und Gefangensetzung der ägyptischen Gesandtschaft (Z. 8–10). G.'s Aufbruch nach Syrien (9. *Djumādā II.* 702 d. H. = 29. Jänner 1303 n. Chr.). Besuch des Grabmals *Ḥusain*'s, Geschenke für das Grabmal und die Bewohner seiner Gegend. Der grosse Nutzen des Kanals „*Nahr-i-Ġāzānī*“ (Z. 11–13). Nachricht von einem Siege *Ḥudābanda*'s in *Ḥorāsān* (Z. 14–15) und vom Tode Emir *Nūrīn Akā*'s (4. *Radjab* 702 d. H. = 22. Februar 1303 n. Chr.) (Z. 16–17). G. überschreitet den Euphrat. Zug und Ankunft in *ʿAna* (12. *Radjab* 702 d. H. = 2. März 1303 n. Chr.). Beschreibung der blühenden, fruchtbaren Euphratlandschaft zwischen *Falūdja*, *Sarūdj* und *Ḥarrān* (Z. 18–25). Abschied G.'s von *Būlūgān Ḥātūn* und Zug nach *Raḥbat al-Šām*. Falscher Feindesalarm (Z. 27–9).

S. fol. 289 v.

G.'s Ankunft vor *Raḥbat* (28. *Radjab* 702 d. H. = 18. März 1303 n. Chr.). Feindlicher Empfang durch die Bewohner der Stadt (Z. 1–2). Verhandlungen, geführt unter anderem von *Rašid al-Dīn* und *Ḥwādja Saʿd al-Dīn* mit den Bewohnern der Stadt, welche sich unter der Führung des Emirs *ʿAlam al-Dīn Ganamī* in der Feste verschanzt haben (Z. 2–4). Der Inhalt des an die Bewohner abgesandten *Yarlıg* (Z. 5–11). Nach langen Verhandlungen und weitgehenden Zugeständnissen G.'s unterwirft sich die Stadt nur formal (Z. 12–16). G.'s Abzug von *Raḥbat* (6. *Šaʿbān* 702 d. H. = 26. März 1303 n. Chr.). Nachricht vom Tode *Ḳāidū*'s und der Niederlage seines Heeres. Ankunft der Emire *Ḳutluğšāh* und *Cūbān* in *Haleb* (Z. 19–21). G. befiehlt seinen Emiren zum Heere *Ḳutluğšāh*'s zu stossen (Z. 22), er selbst überschreitet auf dem Zuge nach *Mauṣil* den Euphrat (13. *Šaʿbān* 702 d. H. = 2. April 1303 n. Chr.) (Z. 23) und trifft mit den Frauen in *Čahārtāḳ* zusammen (25. *Šaʿbān* 702 d. H. = 14. April 1303 n. Chr.) (Z. 25–6). G. überträgt die Herrschaft *Diyārbakr*'s und *Diyār Rabīʿa*'s dem Sultān *Nadīm al-Dīn* von *Mārdīn* (Z. 27). G. passiert den Tigris und lagert zu *Kuṣāf*. *Fahr-ʿIsā al-Gayyāt* wird auf Klagen der Bewohner von *Mauṣil* hingerichtet (Z. 28–9).

XXII. Kapitel von dem Treffen, welches *Ḳutluğšāh Noyān* dem ägyptischen Heere lieferte und seiner Heimkehr. *Ġāzān*'s Rückkehr nach *Audjān*.

S. fol. 290 r.

Zug Emir *Ḳutluğšāh*'s mit seinem Heere über *Ḥimṣ* nach *Damaskus* (Z. 1–2). Schlacht bei *Mardj al-Šuffar*. (2. *Ramaḍān* 702 d. H. = 20. April 1303 n. Chr.) (Z. 3). Einzelheiten über den Verlauf des Kampfes (Z. 4–13).

G. trifft mit den Frauen in Sandjār zusammen (Z. 5). Nachricht von der Revolte des Maḥmūdšāh und des Todes Fahr al-Dīn Kart's (Z. 6). G.'s Ankunft in Maṣīl (15. Džumādā II. 699 d. H. = 9. März 1300 n. Chr.) (Z. 7). G. passiert den Tigris (1. Ša'bān 699 d. H. = 22. April 1300 n. Chr.). Emīr Mūlāi's Ankunft aus Syrien (17. Ša'bān 699 d. H. = 8. Mai 1300 n. Chr.) (Z. 8), Ehrung Emīr Nūrīn's. G. nimmt Aufenthalt in Marāğa (15. Radsjab 699 d. H. = 6. April 1300 n. Chr.) und besucht die Sternwarte (Z. 10–11). G.'s Befehl zur Errichtung der Sternwarte in Šam bei Tebriz und seine fachkundigen Anweisungen hiezu (Z. 12–15). Kūrūtāi in Audjān (24. Šawwāl 699 d. H. = 13. Juli 1300 n. Chr.) und Tod des Prinzen Aldjū. Rückkehr Harbanda's nach Ḥorāsān (6. Dū-l-Ḥidjdja 699 d. H. = 23. August 1300 n. Chr.) und G.'s Zug nach Tebriz (Z. 16–18).

XVII. *Kapitel von dem zweiten Feldzuge Ġāzān's gegen Syrien und Ägypten.*

Emīr Kutluğšāh geht als Vorhut ab (1. Muḥarram 700 d. H. = 16. September 1300 n. Chr.). G.'s Aufbruch von Tebriz (15. Muḥarram 700 d. H. = 30. September 1300 n. Chr.) (Z. 19–20). Ankunft in Maṣīl (4. Rabī' I. 700 d. H. = 17. November 1300 n. Chr.) (Z. 21). Tuğānšāh Ḥātūn's Tod und Abschied der Frauen zu Ra's al-'Ain. Geplänkel mit der Vorhut des Feindes (Z. 22–4). G. passiert den Euphrat bei Dja'bar und Šiffin (7. Šafar 700 d. H. = 22. Oktober 1300 n. Chr.) und lagert bei Ḥaleb (21. Šafar 700 d. H. = 5. November 1300 n. Chr.) (Z. 25–6).

S. fol. 286 v.

Marsch und Lager gegenüber von Kinasrīn (7. Džumādā I. 700 d. H. = 18. Januar 1301 n. Chr.) (Z. 1–2). G. tritt die Heimkehr an. Emīr Kutluğšāh bleibt mit dem Heere in Sarmīn zurück. Die durch den übermässigen Regenfall jenes Winters entstandenen Gelände-Schwierigkeiten, mit denen Emīr Sūtāi und andere Befehlshaber zu kämpfen haben (Z. 3–6). G. passiert den Euphrat bei Raḳḳa. Unterhalb Sandjār trifft er mit seinen Frauen zusammen (15. Džumādā II. 700 d. H. = 25. Februar 1301 n. Chr.) (Z. 7–9). Rückkehr Sulṭān Yisāwul's (11. Radsjab 700 d. H. = 2. April 1301 n. Chr.) und Emīr Kutluğšāh's (15. Radsjab 700 d. H. = 6. April 1301 n. Chr.) aus Syrien (Z. 10–11). G. übertrifft Bahrām Gūr, indem er einer Gazelle mit einem Pfeilschusse 9 Wunden beibringt (Z. 12–17). Gesandte Būktāi's, des Herrschers des Ulūs Djūdji, erscheinen vor G. (23. Ša'bān 700 d. H. = 3. Mai 1301 n. Chr.) (Z. 18). G. überschreitet den Tigris und trifft am 24. Ramaḍān 700 d. H. = 3. Juni 1301 n. Chr. in Audjān ein (Z. 19–20).

XVIII. *Kapitel von der Belohnung Ḥwādja Sa'd al-Dīn's und der Hinrichtung seiner Neider.*

Auszeichnung Ḥwādja Sa'd al-Dīn's (27. Dū-l-Ḳa'da 700 d. H. = 3. August 1301 n. Chr.) (Z. 21–2). Emīr Kutluğšāh heiratet Gaiḥātū's Tochter, Verschwörung einer Reihe von Höflingen und Mitgliedern des Dīwān's gegen Sa'd al-Dīn und Rašīd al-Dīn (Z. 23–6).

S. fol. 287 r.

G. entlarvt die Verschwörer (Z. 1–2). Festnahme und teilweise Hinrichtung derselben (2. Dū-l-Ḥidjdja 700 d. H. = 8. August 1301 n. Chr.). Šeīḥ Maḥmūd wird auf Führsprache der Būlūgān Ḥātūn freigelassen (Z. 3–7). G.'s Güte und Barmherzigkeit, dort wo sie angebracht war (Z. 8–11).

XIX. *Kapitel von dem Zuge Ġāzān's nach Alātāğ und von dort in das Winterlager von Naḥčwān. Ankunft der nach Ägypten entsendeten Gesandten.*

G.'s Zug nach Alātāğ (15. Muḥarram 701 d. H. = 20. September 1301 n. Chr.). Emīr Kutluğšāh geht mit einem Heere nach Diyārbakr ab (21. Muḥarram 701 d. H. = 25. September 1301 n. Chr.) (Z. 12–13). G. bricht von Alātāğ nach Arrān auf (7. Rabī' I. 701 d. H. = 5. November 1301 n. Chr.). Emīr Kutluğšāh erhält Befehl zur Rückkehr aus Diyārbakr. Ankunft der Gesandten G.'s aus Ägypten (16. Rabī' I. d. H. = 19. Dezember 1301 n. Chr.) (Z. 14–16). G. jagt in den Bergen von Širwān und Lagzistān, des weiteren auf Schwäne in Gāwbārī und Ḥilizi (Z. 17–20). Grenzzwischenfall bei Derbend (Z. 21–22b). Die widerspenstigen Emīre Lagzistān's unterwerfen sich freiwillig. Säuberung des Landes von Räubern. G.'s Heimkehr über Pilsuwār, Hamšahra, Tālīsān und Ispahbad (Z. 23–6).

S. fol. 287 v.

Errichtung eines Wildgeheges daselbst und anschliessende Jagd G.'s und Būlūgān Ḥātūn's (Z. 1–7). G.'s Zug und Ankunft in Tebriz (Z. 7–11).

XX. *Kapitel von dem öffentlichen Gastmahle, das Ġāzān in der goldenen Horde, im Garten von Audjān, gab. Rezitation des Kurān's und allgemeines Almosenspenden.*

G. gibt den Auftrag zur Anfertigung eines goldenen Zeltes, Thrones samt den dazugehörigen Prunkstücken (Z. 12–13). Aufbruch G.'s von Tebriz nach Audjān (Z. 14). Die Anlage des Hoflagers von Audjān.

XV. *Kapitel vom Zuge Ġāzān's von Tebrīz nach dem Winterlager von Bagdād. Hwādja Sa'd al-Dīn mit dem Wezīrat betraut. Kunde von der Revolte des Sūlāmīš und Entsendung eines Heeres gegen ihn.*

S. fol. 284 r.

G.'s Aufbruch nach Bagdād (3. Dū-l-Hidjdja 697 d. H. = 11. September 1298 n. Chr.). Sa'd al-Dīn mit dem Wezīrat betraut (Z. 1-2). Emīr Nūrīn Akā nach Arrān entsendet (Z. 3). G. begibt sich über Hamadān nach Wāsiṭ. Nachricht von der Empörung des Sūlāmīš (Z. 4-6). Einzelheiten über die Revolte des Sūlāmīš (Z. 7-14). Emīr Kutluğsāh gegen Sūlāmīš entsendet (12. Djumādā I. 698 d. H. = 15. Februar n. Chr.). Sūlāmīš wird in der Ebene von Ākšehir geschlagen (24. Radjab 698 d. H. = 27. April 1299 n. Chr.) und gefangen genommen (Z. 16-17). G. besucht das Grabmal 'Alī's (21. Djumādā I. 698 d. H. = 24. Februar 1299 n. Chr.) (Z. 18). Ankunft flüchtiger syrischer und ägyptischer Emīre (Z. 19-21). G. in Bagdād (3. Djumādā II. 698 d. H. = 8. März 1299 n. Chr.) (Z. 22) Empörung einer Tausendschaft der Karāunās (Z. 24-5). G. in Kūdjin-i-Buzurg Uldjāitū's zu Kurbānsira und Kūrūtāi daselbst (Z. 28-9).

S. fol. 284 v.

Hinrichtung von Anhängern des Sūlāmīš. G. heiratet Karāmūn Hātūn (18 Šawwāl 698 d. H. = 19. Juli 1299 n. Chr.) (Z. 1-2). Prinz Uldjāitū wird nach Horāsān zurückgesandt (Z. 3). G. nimmt Aufenthalt in Tebrīz (14. Dū-l-Hidjdja 698 d. H. = 13. September 1299 n. Chr.). Hinrichtung des Sūlāmīš (29. Dū-l-Hidjdja 698 d. H. = 28. September 1299). G. erkrankt an Ophthalmie (Z. 4-6).

XVI. *Kapitel von dem Feldzuge Ġāzān's gegen Syrien und Ägypten. Kampf mit den Ägyptern, Niederlage derselben und Eroberung der Provinz Syrien.*

Die Ursachen des Feldzuges: Die Eroberung und Plünderung Mārdīn's durch die Syrer und deren vergebliche Versuche, sich Ra's al-'Ain's zu bemächtigen (Z. 7-13). Auf G.'s Anordnung wird ein Fatwā erlassen, welches ihm den Feldzug zum Schutze des muslimischen Landes zur Pflicht macht (Z. 14-15). Aufbruch G.'s und seiner Truppen von Tebrīz (19. Muḥarram 699 d. H. = 16. Oktober 1299 n. Chr.) (Z. 16). G. passiert den Tigris bei Kašāf (10. Šafar 699 d. H. = 6. November 1299 n. Chr.). G.'s Abschied von den Frauen zu Mauṣil, Ankunft im Gebiete von Naṣībīn (25. Šafar 699 d. H. = 21. November 1299 n. Chr.) (Z. 17-19). Passage

des Euphrat bei Dja'bar und Šiffin (2. Rabī' I. 699 d. H. = 27. November 1299 n. Chr.) (Z. 20). Ankunft in Haleb (19. Rabī' I. 699 d. H. = 14. Dezember 1299 n. Chr.) (Z. 21-3). Vorbeimarsch an Ĥimṣ (25. Rabī' I. 699 d. H. = 20. Dezember 1299 n. Chr.) und Lager gegenüber der Stadt Salīmīyya (Z. 24). G. holt Informationen über das Schlachtfeld ein und prüft das Heer auf seine Schlagfertigkeit (Z. 25-7).

S. fol. 285 r.

G.'s strategische Erwägungen (Z. 1-3). G. lagert am Ab-i-bārik (27. Rabī' I. 699 d. H. = 22. Dezember 1299 n. Chr.). G.'s Vorkehrungen betreffs des den Ägyptern zu legenden Hinterhaltes (Z. 4-5). Beginn des Kampfes am 27. Rabī' I. 699 d. H. (= 22. Dezember 1299 n. Chr.). Heeresordnung und Kommandoverteilung unter die Emīre beider Seiten (Z. 7-11). Eröffnung des Kampfes durch die Syrer. Emīr Kutluğsāh's erfolgreiche Aktionen und der weitere Verlauf des Kampfes bis zur Niederlage der Ägypter und Syrer (Z. 12-21).

S. fol. 285 v.

Verspätete Ankunft Abīška's und des kleinarmenischen Königs (Z. 1). G. verfolgt die Ägypter bis zur Höhe von Ĥimṣ (Z. 2). Die Schatzkammer des ägyptischen Königs wird eingebracht und verteilt (2. Rabī' II. 699 d. H. = 27. Dezember 1299 n. Chr.). Aufbruch G.'s nach Damaskus (3. Rabī' II. 699 d. H. = 28. Dezember 1299 n. Chr.). Die Würdenträger von Damaskus bewillkommen G. (6. Rabī' II. 699 d. H. = 31. Dezember 1299 n. Chr.). Kutluğiyā zum Garnisonskommandanten (Šaḥna) von Damaskus ernannt (Z. 4-5). G. lagert bei Mardj Rāhiṭ (9. Rabī' II. 699 d. H. = 3. Januar 1300 n. Chr.). G.'s Unterredung mit den Damaszener Bürgern (Z. 6-11). G. in Damaskus (12. Rabī' II. 699 d. H. = 6. Januar 1300 n. Chr.), seine Massnahmen zum Schutze der Stadt. Restitution der bisherigen Beamtenschaft (Z. 13-17). G. untersagt die Plünderung der Stadt und trifft weitere Vorkehrungen zu ihrer Sicherung (Z. 18-20). Plünderung der Vorstadt Šalāhiyya durch Georgier und Armenier. Wiederherstellung der Ordnung und Betrafung der Schuldigen (Z. 19-25). Emīr Mūlāi verfolgt den Feind bis Gazza (29. Rabī' II. 699 d. H. = 23. Januar 1300 n. Chr.) (Z. 26). G.'s Abzug von Damaskus (13. Djumādā I. 699 d. H. = 7. März 1300 n. Chr.). Verhaltensbefehle für die zurückbleibenden Emīre Mūlāi und Cūbān (Z. 27-8).

S. fol. 286 r.

Die Vorgänge in Damaskus nach G.'s Abzug (Z. 1-3). G. passiert den Euphrat auf einer von ihm selbst konstruierten Brücke (Z. 3-4).

XII. Kapitel von Kaišar, dem Vertrauten des Nourüz. Hinrichtung der Kinder und Brüder des Nourüz. Nourüz' Fall und Tod zu Herät.

S. fol. 281 v.

Verhaftung Kaišars, des Boten des Emir Nourüz zu Bagdād (17. Djumādā I. 696 d. H. = 13. März 1297 n. Chr.). Die Ursache der Festnahme und die Vorgänge, welche derselben vorangingen (Z. 1-17). Die Ränke Šadr al-Dīn Zindjānī's und seines Bruders Kutb al-Dīn. Fälschung von Briefen des Nourüz und seiner Brüder an die Emire Syriens und Ägyptens (Z. 18-24). G., von Nourüz' hochverräterischem Tun benachrichtigt, begibt sich eilends von Kirmānšāhān nach Abān (Z. 25). Hinrichtung Kaišar's (Z. 26). G.'s umsichtiges Vorgehen gegenüber Nourüz. Befehl zur Festnahme und Hinrichtung von Nourüz' Kindern, Brüdern und Anhängern (Z. 28-29).

S. fol. 282 r.

Gefangennahme und Hinrichtung Hādji Nārīn's und anderer, Nourüz verwandtschaftlich und persönlich nahestehender Personen (Z. 1-3). Das Schicksal Tuğāi's, des Sohnes Nārīn's (Z. 3-5). Tod Legzī's (Z. 6). Weitere Hinrichtungen. Ankunft des Prinzen Harbanda aus Ḥorāsān (20. Radjab 696 d. H. = 14. Mai 1297 n. Chr.) (Z. 6-7). Die Emire Kutluğšāh und Hūrūdāk werden gegen Nourüz nach Ḥorāsān entsendet (Z. 9). Bāltū's Gefangennahme und Transport nach Tebriz. G. begibt sich in das Sommerlager von Alātāg (Z. 10). Prinz Harbanda wird nach Ḥorāsān zurückgesandt. Emir Kutluğšāh's Nachricht von Nourüz' Niederlage und Flucht (Z. 11-13). Nourüz' Flucht nach Herāt, wo er der Einladung Fahr al-Dīn Kart's Folge leistet und Aufenthalt nimmt (Z. 20-2). Emir Kutluğšāh's Gebet zu Mešhed und seine Ankunft vor Herāt (Z. 23-5). Kutluğšāh's aufmunternder Zuspruch an das verzagte Heer und Aufforderung Fahr al-Dīn's, Nourüz auszuliefern (Z. 26-9).

S. fol. 282 v.

Fahr al-Dīn bemächtigt sich auf listige Weise der Person des Emir Nourüz (Z. 1-9). Die Verdienste, welche sich einst Nourüz um die Person Fahr al-Dīn's erworben hatte (Z. 10-14). Tod Nourüz' Bruder Hādji Ramaḍān's und Auslieferung des Nourüz an Kutluğšāh (Z. 15-20). Nourüz' Verhör und Tod am 23. Šawwāl 696 d. H. (= 14. August 1297 n. Chr.) (Z. 21-4).

XIII. Kapitel von der Rangerhöhung Šadr al-Dīn Zindjānī's infolge Nourüz' Tod. Ankunft Ġāzān's aus Alātāg in Tebriz. Grundsteinlegung der Kubba-i-'ālī in Šam bei Tebriz.

Rückkehr Emir Kutluğšāh's aus Herāt. Aufbruch G.'s von Alātāg nach Tebriz (24. Dū-l-Ḥidjdja 696 d. H. = 12. Oktober 1297 n. Chr.) (Z. 25-6).

S. fol. 283 r.

Ankunft G.'s in Tebriz. Hinrichtung Bāltū's (25. Dū-l-Ḥidjdja 696 d. H. = 13. Oktober 1297 n. Chr.). Ehrung Šadr al-Dīn Zindjānī's (Z. 1-2). Grundsteinlegung der Kubba-i-'ālī. G.'s Worte an die Bauleute (Z. 3-6). G. und alle seine Emire binden den Turban am 15. Muḥarram 697 d. H. = 3. November 1297 n. Chr. (Z. 7). Aufbruch G.'s nach dem Winterlager von Arrān (20. Muḥarram 697 d. H. = 8. November 1297 n. Chr.). Emir Kutluğšāh kehrt nach prompter Regelung der Verhältnisse Georgiens in Begleitung des Bruders des georgischen Königs David zurück. (Z. 8-9). Tod des Prinzen Ḥatāi Ogūl zu Dālān Nāūr (2. Rabī' II. 697 d. H. = 17. Januar 1298 n. Chr.) (Z. 10). Geburt des Prinzen Aldjū (9. Djumādā I, 697 d. H. = 22. Februar 1298 n. Chr.) (Z. 11).

XIV. Kapitel vom Sturze und der Hinrichtung Šadr al-Dīn Zindjānī's.

Kutb al-Dīn Širāzī und Mu'in al-Dīn Ḥorāsānī klagen Šadr al-Dīn Zindjānī des Verrates an (13. Djumādā I., 697 d. H. = 26. Februar 1298 n. Chr.). Intrigen trüben das Verhältnis zwischen Rašīd al-Dīn, dem Arzt, und Šadr al-Dīn (Z. 12-17). Hinrichtung des Empörers Tāidjū Ogūl und seiner Genossen (Z. 18-19). Das Intrigenspiel Šadr al-Dīn's führt zu einer schweren Verstimmung zwischen Rašīd al-Dīn und Emir Kutluğšāh (Z. 20-5). G. selbst deckt das Ränkespiel Šadr al-Dīn's auf (Z. 26).

S. fol. 283 v.

G. lässt Šadr al-Dīn den Prozess machen (19. Radjab 697 d. H. = 2. Mai 1298 n. Chr.) und hinrichten (21. Radjab 697 d. H. = 4. Mai 1298 n. Chr.) (Z. 1-5). G.'s Ankunft in Tebriz (12. Ša'bān 697 d. H. = 25. Mai 1298 n. Chr.). Hinrichtungen hoher Funktionäre (Z. 7-9). Zerstörung von Kirchen zu Tebriz (10. Šawwāl 697 d. H. = 21. Juli 1298 n. Chr.). Bestrafung der Schuldigen. Tod Šārbān's und Būrūtāi Ogūl's vom Ulūs Djūdji (Z. 10-12).

gegen die Feinde entsendeten Heere beauftragt (Z. 3-4). Prinz Sūkā erscheint nach langem Zögern am Hofe (Z. 5-6). Einzelheiten betreffs der Heeresleitung (Z. 6-7). Aufbruch des Heeres (24. Šafar 695 d. H. = 2. Januar 1295 n. Chr. (Z. 8). Aufstand der Uiraten in Diyārbakr. Niederlage des Emīr Mūlāi im Kampfe gegen die Empörer (Z. 9-10). Gefangennahme und Tod Ildār's und weitere Hinrichtungen (Z. 11-13).

IX. *Kapitel von der Empörung Sūkā's und Bārūlā's. Entsendung eines Heeres gegen die Empörer und der Ausgang der Revolte.*

Aufwiegelung des Heeres durch die Emīre Sūkā und Bārūlā, ihre umstürzlerischen Pläne (Z. 14-15).

S. fol. 280 r.

Nourūz Kampf mit den Empörern am Karahrūd, Bārūlā's Tod, Sūkā's Flucht, Gefangennahme und Ende (Z. 1-4). G. von der Empörung Bārūlā's und Sūkā's benachrichtigt (8. Rabī' I., 695 d. H. = 15. Jänner 1296 n. Chr.), seine Vorkehrungen. Hinrichtung von Mitschuldigen der Empörer (Z. 5-7). Nachricht vom Tode Sūkā's und Bārūlā's (Z. 8).

Die noch unbesiegten Empörer wählen Arslān Ogūl zu ihrem Anführer. Niederlage von G.'s Emīren (Z. 9-12). Emīr Hūrḡūdāk zwingt die Feinde zu teilweiser Übergabe. Gefangennahme und Tod Arslān Ogūl's (Z. 13-15). Festnahme Šadr al-Dīn Zindjānī's und seine Freilassung auf Fürsprache der Būlūgān Hātūn (Z. 16-17). G. besucht den Mönch Pīr Ibrāhīm (Z. 18). Die Witwe nach Būkā, dem Herrscher des Ulūs Kīpčāk, fordert von G. Blutrache (Z. 19-20). G. verheiratet seine Schwester Uldjāi Timūr an Emīr Kutluḡšāh (Z. 21). G. gibt Befehl den politisch unzuverlässigen Emīr Taḡāčār, Statthalter von Anatolien, zu töten (Z. 22-3). G. zeigt seiner Umgebung an Hand einer Erzählung, die dem chinesischen Milieu entnommen ist, dass das Staatsinteresse dieses sein Vorgehen unbedingt erheische (Z. 24-9).

S. fol. 280 v.

Fortsetzung von S. fol. 280 r. (Z. 1-5). G. begibt sich zu Frühjahrsbeginn 1296 nach Tebrīz, wo er im Palaste Šam absteigt. Ankunft Emīr Alādū's aus Ḥorāsān (Z. 6-7). Kūrūtāi in der Ebene von Šāin (Z. 8).

X. *Kapitel von Nūrīn Akā und der feindlichen Einstellung des Nourūz ihm gegenüber. Die Position Emīr Nourūz' gerät in's Wanken.*

Emīr Nūrīn Akā's einflussreiche Stellung. Oirātāi, Nourūz' Bruder, führt Klage über Nūrīn Akā (Z. 9-10). Der Zwischenfall von Djurdjān (Z. 11-13 v.). Nourūz bricht von Mašhad zur Bekämpfung des Feindes

nach Herāt auf, kehrt aber unverrichteter Dinge wieder in das Lager des Prinzen Tāidjū zurück (25. Radjab 695 d. H. = 29. Mai 1296) (Z. 14-16). Nourūz begibt sich zum Besuche seiner erkrankten Gattin, Prinzessin Tūgān, nach Adarbaidjān. Inzwischen zerstreut sich sein in Ḥorāsān zurückgelassenes Heer (Z. 17-19). Trotz G.'s Aufforderung, nach Ḥorāsān zurückzukehren, trifft Nourūz in Šāin am 21. Ša'bān 695 d. H. = 24. Juni 1296 n. Chr. ein (Z. 20-21). G. heiratet Ešīl Hātūn (Z. 22). Die Emīre bemühen sich vergeblich G. zu bestimmen, Nourūz nicht mehr nach Ḥorāsān zurückkehren zu lassen (Z. 22-4). Nourūz' Rückkehr nach Ḥorāsān am 1. Ramaḍān 695 d. H. = 3. Juli 1296 n. Chr. (Z. 25-6). Tod der Prinzessin Tūgān. G. begibt sich nach Tebrīz (8. Ramaḍān 695 d. H. = 10. Juli 1296 n. Chr.), woselbst er die Grundsteinlegung des Gartens und des Kūšk-i-mubārak vornimmt (Z. 27-8).

S. fol. 281 r.

Hūsām al-Dīn-i-Lūr wird am Haštrūd getötet. Hochzeit G.'s mit Dūndī, der Mutter Alāfranks (Z. 1). G. auf der Sternwarte von Marāḡa (Z. 2). Ildār's verräterischer Brief an Bāltū und seine Hinrichtung (Z. 3-4).

XI. *Kapitel vom Zuge Gāzān's nach Bagdād. Hinrichtung Afrāsiyāb-i-Lur's, Djamāl al-Dīn Dastdjardānī's und 'Izz al-Dīn Širāzī's. Geburt des Prinzen Uldjāi Kutluḡ.*

Aufbruch G.'s nach dem Winterlager von Bagdād (Z. 5). Ankunft Nūrīn Akā's aus Ḥorāsān. Bāltū's übermächtige Position in Anatolien (Z. 6-8). Nachricht von Bāltū's Empörung (696 d. H. = 1296/97 n. Chr.). Emīr Kutluḡšāh zu seiner Bekämpfung entsandt. Niederlage Bāltū's in der Ebene von Maliya¹ (Z. 9-11). Rückkehr Emīr Kutluḡšāh's nach Arrān. Djamāl al-Dīn Dastdjardānī mit dem Wezirat betraut (8. Dū-l-Ka'da 695 d. H. = 7. September 1296 n. Chr.). Aufenthalt G.'s in der Ebene von Zak in Hamadān (Z. 12-13). Emīr Hūrḡūdāk beschuldigt Afrāsiyāb-i-Lur feindseliger und hochverräterischer Handlungen. Hinrichtung Afrāsiyāb's (Z. 14-19). Hinrichtung Djamāl al-Dīn Dastdjardānī's (18. Du-l-Ḥidjdja 695 d. H. = 17. Oktober 1296 n. Chr.) (Z. 20). Prinz Ḥarbanda als Stadthalter nach Ḥorāsān entsendet. Hinrichtung 'Izz al-Dīn Širāzī's (Z. 21-2). G.'s Ankunft in Bagdād (14. Šafar 696 d. H. = 11. Dezember 1296 n. Chr.). Zug G.'s über Nu'māniyya, Sib und Hille zum Grabmal Abū-l-Wafā's, dann Rückkehr nach Marzbāniyya. Jagd bei Hīt und Anbār. Besuch des Mašhad-i-Kāzimī und des Mašhad Abū Ḥanīfa's (Z. 23-5). Aufbruch G.'s von Bagdād am 4. Djumādā I, 696 d. H. (= 28. Febr. 1297 n. Chr.). Geburt des Prinzen Uldjāi Kutluḡ in Ābūn (Z. 26-7).

¹ Eine Verschreibung für Amāsiya liegt hier kaum vor.

wird Emīr Nūrīn mit einem Heere entsendet (Z. 16–17). G. bezieht das Winterlager von Mūgān. Nūrūz wird zum Dank für die geleisteten Dienste zum Wezīr des gesamten Reiches ernannt (Z. 18–20). G. erfüllt die Bitten des Nūrūz: 1. dass die bisher viereckigen Altamgā's nunmehr in Kreisform angefertigt und mit dem Namen Gottes und des Propheten verziert werden. 2. dass die Ressorts der einzelnen Mitglieder des Dīwān's und deren Amtsabzeichen (Siegel) bestimmt werden. 3. dass für die unbewohnten und verwüsteten Gebiete des Reiches Sorge getragen werde (Z. 21–6). Šadr al-Dīn Zindjānī wird zum Vorsitzenden des Dīwān (Vezīr) erhoben (Z. 27). Die Ämter des Uluġ Bitikī (Staatssekretärs), des Finanzministers, des Zeremonienmeisters und des Gouverneurs von Tebrīz werden Malik Šaraf al-Dīn Simnānī, Mu'in al-Dīn, Malik Fahr al-Dīn und Šaraf al-Dīn 'Abd al-Rahmān übertragen (Z. 28–29). Aufbruch G.'s von Tebrīz nach Audjān (6. Dū-l-Ḥidjdja 694 d. H. = 17. Oktober 1295 n. Chr.) (Z. 30).

VI. *Kapitel von der Bekehrung Ġāzān Hān's und seiner Emīre zum Islām in Gegenwart des Šeīḫzāda Šadr al-Dīn-i-Hamawī-i-Djuwainī.*

S. fol. 278 r.

Einleitende Worte Rašīd al-Dīn's (Z. 1–7). Abākā Hān vertraut die Erziehung G.'s buddhistischen Lehrern (Baḫšī's) an (Z. 8–12). G. baut Buddhathempel in Ḥabūšān (Z. 14–15). Während der Verhandlungen zu Kurbānšīra mit Bāidū schlägt Emīr Nūrūz G. vor, zum Islām überzutreten (Z. 15–17). G. zeigt sich geneigt und Emīr Nūrūz überreicht ihm einen Rubin als Erinnerungszeichen (Bilik) an seine Bereitwilligkeit (Z. 18–19). Nach Nūrūz Rückkehr von Bāidū beschliesst G. den Islām anzunehmen und wird von Šadr al-Dīn-i-Hamawī in der islāmischen Glaubenslehre unterwiesen (Z. 20–22). G.'s Lob des islāmischen Glaubens und Verurteilung des Heidentums, insbesondere der Götzenanbetung (Z. 23–8).

S. fol. 278 v.

G. bekehrt sich mit allen seinen Emīren zum Islām (1. Ša'bān 694 d. H. = 16. Juni 1295 n. Chr.) (Z. 1–3). Rašīd al-Dīn's Worte über die reine Natur von G.'s Islām (Z. 4–6).

VII. *Kapitel von dem zweiten Zuge Ġāzān's gegen Bāidū und der Unterwerfung von Bāidū's Emīren.*

Ankunft der Gesandten Bāidū's, Kutluġšāh und Šeīḫ Mahmūd Botschaft der mit G. sympathisierenden Emīre Bāidū's und G.'s Antwort an dieselben (Z. 7–10). Šadr al-Dīn Zindjānī hetzt Emīr Tagāčār zur

Empörung gegen Bāidū auf. Bāidū betraut Šadr al-Dīn Zindjānī mit dem Gouvernement von Anatolien. Unter dem Vorwande nach Anatolien zu ziehen, flieht Šadr al-Dīn mit seinem Bruder Kuṭb al-Dīn zu G. nach Firūzkūh (Z. 11–14). G. sammelt sein Heer (Šawwāl 694 d. H. = September 1295 n. Chr.). Kutluġšāh, Bāidū's Gesandter, welcher abermals vor G. erscheint, wird verhört und eingekerkert (Z. 17–20). Nūrūz' Kriegslist. Ankunft G.'s am Hablrūd (Z. 21). Zwei Emīre Bāidū's gehen zu G. über (Z. 22–4). G. lässt die Būlūgān Ḥātūn zurück und folgt seinen Emīren. Zu Ak Ḥwādja erhält G. Nachricht von dem Abfall der Emīre Bāidū's, Tagāčār's und Būgdāi's. Prinz Ḥudābanda und Ildār treffen bei G. ein. Ankunft G.'s am Safidrūd (Z. 25–7).

S. fol. 279 r.

G.'s Zug nach Audjān. Nachricht von der Gefangennahme Bāidū's zu Naḫčiwān (Z. 1–3). Bāidū wird auf Befehl G.'s am 23. Dū-l-Ḥa'da 694 d. H. = 4. Oktober 1295 n. Chr. getötet (Z. 4–5). Befehl zur Zerstörung sämtlicher Buddhathempel, Kirchen und Synagogen (Z. 6). G.'s Zug nach Tebrīz (Z. 7). Zusammenstoß Šadr al-Dīn Zindjānī's mit Emīr Mūlāi (Z. 8–9). G.'s Einzug in Tebrīz am 23. Dū-l-Ḥa'da 694 d. H. = 4. Oktober 1295 n. Chr. (Z. 10). Hinrichtung Ilčidāi's. Ankunft der Emīre Nūrūz und Kutluġšāh sowie der Frauen G.'s in Tebrīz (Z. 11–12). Hinrichtung Emīr Kōnčakbāl's. G. begibt sich nach Karātepe. Emīr Mūlāi (Z. 13–15). Emīr Nūrūz zum Wezīr des gesamten Ulūs ernannt, und Emīr Mūlāi zum Gouverneur von Diyār Bakr und Diyār Rabī'a bestellt (Z. 18). Aufbruch nach dem Winterlager von Arrān (6 Dū-l-Ḥidjdja 694 d. H. = 17. Oktober 1295 n. Chr.). G. heiratet Būlūgān Ḥātūn II. nach islāmischen Ritus (Z. 19–21). Aufenthalt G.'s zu Abūbak-rābād (Mūgān) (Z. 22), Versammlung sämtlicher Prinzen, Prinzessinnen und Würdenträger im Karābāg von Arrān. G. wird zum Pādīšāh proklamiert und hierüber eine Urkunde (Mūdjlġā) ausgefertigt. Thronbesteigung G.'s am 21. Dū-l-Ḥidjdja 694 d. H. = 2. November 1295 n. Chr. Huldigung des gesamten Hofes (Z. 23–6).

S. fol. 279 v.

VIII. *Das Kapitel von dem Beginn der Heeres- und Reichsordnung durch den Pādīšāh des Islām nach seiner Thronbesteigung.*

Emīr Tagāčār mit dem Gouvernement von Anatolien betraut (30. Dū-l-Ḥidjdja 694 d. H. = 11. November 1295 n. Chr. (Z. 1–2). Nachricht von dem Einfall der Prinzen Duwā und Sārbān in Ḥorāsān und Māzandarān. Emīr Nūrūz und Prinz Sūkā mit der Führung des

Kapitel, in welchem von dem Zuge des Emīr Nourūz in der Vorhut, der Gefangennahme Bāidū Hān's und seiner Emīre, der Thronbesteigung Gāzān Hān's und Bāidū Hān's Ende berichtet wird.

G. wird von Emīr Nourūz bei den Kriegsvorbereitungen tatkräftig unterstützt (Z. 21-2). G. schliesst Beistandsbündnisse. Nourūz befiehlt die 4000 Mann zählende Vorhut des Heeres G.'s (23-4). Am Safidrūd angelangt, sprengt Nourūz das Gerücht aus, dass G. mit 120.000 Mann gegen Tebriz vorrücke, welche teilweise unter seinem und Eyūkān Ogūl's Befehl stehen (Z. 25-7). Jeder, der sich diesem Heere entgegenstellen sollte, wird von Nourūz mit dem Verlust von Blut und Gut bedroht (Z. 28-9).

P. fol. 225 v.

Emīr Tūlādāi, der die Vorhut von Bāidū's Heere befiehlt, teilt Bāidū die Ankunft von G.'s Heere mit. (Dū-l-Ḳa'da 694 d. H. = 13. September 1295 n. Chr.) (Z. 1-2). Bāidū, verblüfft, fragt Tagāčār um Rat, wie G. bekämpft werden solle (Z. 3-5). Tagāčār heisst Bāidū G. beruhigt entgegenziehen, denn der Sieg sei ihm sicher (Z. 5-6). Bāidū bricht auf und überträgt den Emīren Barūlā und Ilčidāi den Befehl über den linken Heeresflügel. Tagāčār verlässt auf Šadr al-Din's Rat Bāidū, von seinen Emīren und Truppen begleitet, und stösst zu Nourūz (Z. 7-11). Bāidū bemerkt am Morgen Tagāčār's und seiner Anhänger Flucht. Nourūz' übermächtigem Heere nunmehr nicht gewachsen, flieht Bāidū mit einigen Emīren derart, dass er am selbigen Tage noch Sulaimānšāh erreicht (Z. 12-16). Die Emīre Saiḡān Hūlādju und Iltīmūr, gefolgt von ihren Truppen, sowie Prinz Harbanda langen bei Nourūz ein (Z. 18-19). Bāidū flieht, begleitet von den Emīren Kōnčakbāl, Čiček und Ilčidāi in der Richtung von Audjān und Marand mit der Absicht Georgien zu erreichen und daselbst bei Tūkāl Schutz zu finden (Z. 19-21). Nourūz verständigt G. sogleich von der Flucht Bāidū's und seiner Emīre, der Auflösung seiner Heere und dem Anschlusse Emīr Tagāčār's (Z. 21-2). Während Nourūz Bāidū nach Georgien verfolgt, zieht G. eilends über Sidjās, wo die Prinzen Harbanda und Ildāi zu ihm stossen, zum Safidrūd (Z. 24-5). Ankunft der Emīre Tūlādāi, Iltīmūr und des Prinzen Isentīmūr. G. unterbricht seinen Zug in Jüzāgāč, wo er die Emīre Nourūz und Kutluḡšāh erwartet, die Bāidū auf seiner Flucht verfolgten (Z. 26-7). Nourūz und Tagāčār treffen am 7. Dū-l-Hidjdja 694 d. H. (= 18. Oktober 1295) in Tebriz ein, wo sie die Absetzung Bāidū's und die Thronbesteigung G.'s verkünden. Befehl zur Zerstörung der Buddhatempel, Kirchen und Synagogen Ādarbaidjān's, besonders in Tebriz (8. Dū-l-Hidjdja 694 d. H. = 19. Oktober 1295 n. Chr. (Z. 28-30). Während sich Nourūz gezwungen sieht,

die Verfolgung Bāidū's zu unterbrechen, gelingt es Kūrumši und Šādī Bāidū im Verlaufe der weiteren Verfolgung, festzunehmen. Bāidū vor Nourūz gebracht, wird von letzterem verspottet (Z. 31-3).

P. fol. 226 r.

Bāidū bittet vor G. gebracht zu werden (Z. 1). Nourūz sendet Bāindjār mit der Nachricht von der Gefangennahme Bāidū's und der Mitteilung seiner (Bāidū's) Bitte zu G., den derselbe zu Audjān erreicht (Z. 2-4). G. schlägt Bāidū's Bitte ab und befiehlt ihn an Ort und Stelle hinzurichten. Sūtāi Aḡtādji, beauftragt, diesen Befehl ohne Aufschub auszuführen, trifft Bāidū vor Tebriz an. Mongolischer Sitte gemäss, wird Bāidū nach vorangehendem Gastmahl hingerichtet (3. Dū-l-Ḳa'da 694 d. H. = 17. September 1295 n. Chr.) (Z. 5-8). Jldār flieht nach Rūm. Tūkāl und Kipčāk Ogūl werden hingerichtet (Mitte Dū-l-Ḳa'da 694 d. H. = Ende August 1295 n. Chr.) (Z. 9-10). Von Audjān kommend, wird G., vor Tebriz angelangt, von den Würdenträgern der Stadt und Prinz Sūkā eingeholt (Z. 15-16) und hält am 3. Dū-l-Hidjdja 694 d. H. (= 14. Oktober 1295 n. Chr.) seinen Einzug in Tebriz, wo er im Palaste zu Šam Aufenthalt nimmt (Z. 17-18). G. bemüht sich um das Abstellen jedweder öffentlicher Übergriffe und die Abwicklung des sozialen Zusammenlebens in Frieden und Gerechtigkeit (Z. 19-25). Wiederum ergeht der Befehl zur Zerstörung von Feuertempeln, Kirchen und Synagogen (Z. 25-6).

P. fol. 226 v.

G. bestätigt die sich unterworfen habenden Tebrizer Funktionäre in ihren Ämtern, während er die Empörer ihrer Posten enthebt und dieselben anderen übergibt (Z. 1-2). Emīr Ilčidāi, der zusammen mit Prinz Alāfrank vor G. erscheint, wird unverhört hingerichtet (Z. 3-4). G. zieht von Tebriz nach Karātepe und Dihhwār an, woselbst er die Emīre Nourūz und Kutluḡšāh erwartet (Z. 4-5). Hinrichtung Čirgādāi's (29. Dū-l-Ḳa'da 694 d. H. = 10. Oktober 1295 n. Chr.) Verschwörung gegen Nourūz und andere Emīre zu Tebriz. Nourūz, hievon benachrichtigt, eilt sofort herbei (1. Dū-l-Hidjdja 694 d. H. = 12. Oktober 1295 n. Chr.). Festnahme und Verhör der Aufrührer (Z. 5-10). G. begnadigt die Schuldigen (Z. 11). Ankunft Emīr Tagāčār's und der Prinzessinnen (2. Dū-l-Hidjdja 694 d. H. = 13. Oktober 1295 n. Chr. (Z. 12). Strenges Verhör der Emīre Bāidū's durch Nourūz, Nūrin und Kutluḡšāh. Emīr Kōnčakbāl, wird trotz der Fürbitte Būlūḡān Hātūn's, in Ausübung der Blutrache für Emīr Akbūkā, hingerichtet (4. Dū-l-Hidjdja 694 d. H. = 15. Oktober 1295 n. Chr.), während Tūlādāi und Čiček bloss mit Stockstreichen bestraft werden (Z. 13-15). Zum Schutze des feindlichen Einfällen ausgesetzten Horāsān

P. fol. 222 v.

Z. 1-2) Nourüz erklärt unter allen Umständen G. die geschworene Treue zu halten (Z. 3-7). Auch alle weiteren Bemühungen Legzī's und der Emīre Nourüz im Guten in Bāidū's Lager zu ziehen, scheitern (Z. 8-12). Nourüz' und Tagāčār verbinden sich insgeheim zum Zwecke der Vernichtung Bāidū's (Z. 13-14). Unter Tagāčār's Einfluss setzen sich die Emīre, Kōnčakbāl ausgenommen, für Nourüz Freilassung ein (Z. 15-16). Nourüz Verstellungskunst gelingt es das Vertrauen Bāidū's und der Emīre zu gewinnen. Bāidū verspricht Nourüz die Freiheit zu schenken, wenn er sich eidlich verpflichte, ihm (Bāidū) G. auszuliefern (Z. 17-21). Notgedrungen schwört Nourüz, G. gebunden, an Bāidū zu übergeben (Z. 22-3). Bāidū darob hochofreut, stellt Nourüz ein Berāt über 1000 Dīnār auf die Finanzen von Yazd lautend aus und verleiht die Herrschaft über diese Stadt an Nourüz' Sohn, Sultān Šāh (23-4). Nourüz und Tūktīmūr erhalten die Erlaubnis zur Abreise (15. Radjab 694 d. H. = 31. Mai 1295 n. Chr.), (Z. 25).

P. fol. 224 r.

Kapitel, welches von der Ankunft des Gesandten Bāidū Hān's, Šeiḥ Maḥmūd, und von der neuerlichen Sympathiebezeugung der Emīre für Gāzān Hān berichtet.

Emīr Tagāčār setzt Bāidū's Herrschaft Widerstand entgegen und wird hierin von Šadr al-Dīn Zindjānī bestärkt (Z. 20-1). Beide wünschen G. von ihrer Ergebenheit zu benachrichtigen (Z. 22). Erektīmūr will Bulūgān Hātūn nach G.'s Lager geleiten, Bāidū lässt dies aber, im Hinblick auf den strengen Winter, nicht zu (Z. 23-4). Šeiḥ Maḥmūd begibt sich auf Betreiben Bulūgān Hātūn's und Šadr al-Dīn's mit der Botschaft Tagāčār's, Čübān's, Kūrumšī's und der Eyū Oglān zu G. (Z. 25-7). Kōnčakbāl heiratet Bāidū's Tochter Yūlkuṭluḡ (17. Ša'bān 694 d. H. = 2. Juli 1295 n. Chr.). Šeiḥ Maḥmūd überbringt G. zu Damāwand offiziell die Botschaft der Prinzessinnen und Bāidū's (Z. 28-30).

P. fol. 224 v.

Bāidū's Botschaft (Z. 1). Šeiḥ Maḥmūd lässt G. von seinem Sonderauftrage wissen (Z. 2-3). Šeiḥ Maḥmūd eröffnet G., dass mit Ausnahme von Kōnčakbāl, Tūkāl, Tūlādāi und Ilčidāi, sämtliche Emīre und das Heer ihm ergeben und bereit seien, zu ihm zu stossen, wenn er gegen Bāidū losziehe (Z. 4-6). Die Emīre G.'s loben Šeiḥ Maḥmūd und beauftragen ihn, sie ständig über die Vorgänge an Bāidū's Hofe zu unterrichten, weiters auch andere Emīre für G. zu gewinnen (Z. 7-11). Nourüz

täuscht Bāidū's Gesandte mit folgender List: er lässt durch einen scheinbar plötzlich eingetroffenen Boten die Nachricht überbringen, dass Prinz Eyūkān Ogūl mit 30.000 Reitern den Djihūn überschritten habe und bei Herāt lagere, jederzeit bereit, G. zu Hilfe zu eilen (Z. 11-16). Vor den Gesandten sendet G. Nourüz mit Geschenken an Eyūkān Ogūl (Z. 16-17). Nourüz begibt sich nach Tūs, während die Gesandten auf der Heimreise das Gerücht ausstreuen, dass sich G. ein riesiges Heer unterworfen habe (Z. 18-19). Bāidū aber melden sie, dass G. mit dem Feind beschäftigt sei, während Nourüz nach dem Amūdaryā unterwegs wäre (Z. 20-1). Bāidū entlässt hierauf sein Heer. Insgeheim vermittelt Maḥmūd die Antwort der Emīre G.'s und trachtet Tagāčār und die übrigen Emīre für G. zu gewinnen. Von Ildār ob seines Treibens zur Rede gestellt, leugnet der Šeiḥ (Z. 21-3). Šadr al-Dīn, der Tagāčār, dem Gouverneur von Rūm, dahin als Stellvertreter folgen soll, erachtet dieses Amt als seiner nicht würdig (Z. 24-6). Mit G.'s Hilfe will er sich an Djammāl al-Dīn Dastdjardānī rächen (Z. 27). Šadr al-Dīn täuscht seine Gläubiger, indem er vorgibt, dass er sich vor seinem Aufbruch nach Rūm, Reisevorbereitungen wegen, einige Tage in Tebriz aufhalte (Z. 28-9). Šadr al-Dīn's Einverständnis mit Kuṭb-i-Djihān und Kivām al-Mulk. Ende Ramaḍān 694 d. H. = Mitte August 1295 n. Chr., verlässt Šadr al-Dīn mit all seiner Habe Tebriz, irrt 2 volle Tage auf dem Hochland von Gilān umher, wobei er des grössten Teiles seines Gesindes und Gepäckes verlustig geht (Z. 31-2). Šadr al-Dīn's Verfolgung durch Kōnčakbāl verläuft ergebnislos (Z. 33).

P. fol. 225 r.

Šadr al-Dīn erreicht G. zu Firūzkūh (8. Šawwāl 694 d. H. = 21. August 1295 n. Chr.) (Z. 1-2) und versichert G. der Ergebenheit Tagāčār's und der übrigen Emīre (Z. 3-4). Šadr al-Dīn verbürgt sich dafür, dass Tagāčār mit seinen Truppen zu G. stossen werde, sobald sich G.'s Heer in Bewegung setze, unter der Bedingung, dass er nach G.'s Thronbesteigung Wezīr werde (Z. 5-8). Nourüz solle, von Tagāčār erwartet, mit seinem Heere über Bāidū herfallen (Z. 9). G. erklärt sich einverstanden (Z. 10). Šadr al-Dīn verständigt Tagāčār hievon. Kuṭluḡšāh, Bāidū's Gesandter, gesteht, dass er G.'s Absichten erkunden sollte, und wird eingekerkert (Z. 11-14). G.'s Aufbruch nach Ray (Mitte Šawwāl 694 d. H. = Anfang September 1295 n. Chr.). Nourüz, von Šadr al-Dīn begleitet, in der Vorhut (Z. 15-16). Die Emīre Čübān und Kūrumšī Gūrgān entfliehen mit 500 Rossen zu G. und stellen sich ihm zur Disposition (Z. 16-19). G.'s Ankunft in der Provinz Ray und Lager am Flusse Kūha (Z. 20).

Niederlage des Feindes (1. Rabī' I. 694 d. H. = 19. Januar 1295 n. Chr.), reiche Beute G.'s (Z. 18-19). G. begibt sich über Fīramurzān, wo sich das Lager des Nourūz befindet, nach Sarāḥs. Zu Ḳarātepe erhält er die Nachricht von der Empörung des Bāidū (Z. 21-3). Zug nach Rādakān zur Schwanenjagd (Z. 25). Eine Gesandtschaft Bāidū's bietet G. den Thron an (Z. 26-7). G. berät sich mit seinem Emīren. Zug nach Ḥabūšān (Z. 28-9).

S. fol. 276 v.

G. verweilt auf seinem Zuge nach dem 'Irāk in Sultān Dawīn in Astarābād und kündigt Bāidū sein Kommen an (Z. 1-2).

V. Kapitel von dem Zuge Ġāzān's von Ḥorāsān nach dem persischen 'Irāk und seinem Kampfe mit Bāidū, im Gebiete des Ḥaštrūd und von Kurbānšīra.

G. nimmt auf dem Zuge nach dem 'Irāk Aufenthalt in der Festung Girdkūh. Zu Simnān erscheint Ordūbūkā mit Papiergeld von Ġaiḥātū (Z. 5-6). G.'s Zug von Fīrūzkūh über Tīhrān nach Ḥail-i-buzurg (Z. 7). G. erhält Nachricht von der Thronusurpation Bāidū's (Z. 8-9). Trotz unzureichender militärischer Ausrüstung zieht G. bis Āḳ Ḥwādja weiter. G.'s Botschaft an Bāidū (Z. 11-12). Šādī Ġūrgān übermittelt Bāidū's Botschaft an G. (Z. 13-15). Emīr Ildār's feindselige Rede. Heeresmusterung G.'s. (Z. 18-19). G. überschreitet den Safīdrūd. Bāidū erhält Nachricht von der Ankunft G.'s (1. Radjab 694 d. H. = 17. Mai 1295 n. Chr.) (Z. 21). Die Kommandoaufteilung unter den Emīren in Bāidū's und G.'s Heere (Z. 21-2). Die beiden Heere stehen einander in Kampfstellung gegenüber (Z. 23-4). Emīr Ḳutluġšāh's plötzlicher Angriff und Sieg (Z. 25-6).

S. fol. 277 r.

G.'s Grossmut gegenüber dem gefangenen Emīr Ildār und seine Sorge um die beiderseitigen Verwundeten (Z. 1-6). Die Zusammenkunft Bāidū's und G.'s. Die Emīre beider Parteien beschliessen, nachdem sie sich gegenseitig Sicherheit geschworen haben, die Entscheidung hinsichtlich der Herrschaft am nächsten Tage zu treffen (Z. 7-11). Die grosse Būlūgān Ḥātūn und die Eyū Oġlān gehen zu G. über, aber Bāidū's Heer wächst durch andauernd starken Zuzug. Am anderen Tage ziehen beide Heere nach Kurbānšīra zum Kampfe (Z. 12-13). Die Emīre Bāidū's, welche G.'s Heere den Weg abgeschnitten hatten, müssen denselben auf Befehl Bāidū's wieder freigeben (Z. 14-15). Die beiden Heere stehen

einander kampfbereit gegenüber. Neuerliche Verhandlungen. Tūdāi Ḥātūn soll zwischen den beiden Parteien vermitteln (Z. 16-18). Emīr Ḳōnčakbāl veranlasst die Hinrichtung Emīr Akbūkā's (Z. 18-19). Man beschliesst endlich, dass die Emīre beider Seiten die Herrschaftsverhältnisse Bāidū's und G.'s regeln sollen. Inzwischen wächst Bāidū's Heer fortwährend (Z. 19-20). Letzterwählter Umstand bewirkt die rasche Einigung beider Parteien. Die G. hiebei eingeräumten Rechte an Land und Besitz (Z. 21-2). Bāidū weigert sich auch noch den von G. geforderten Tūmān der Ḳarāunās hinzuzufügen (Z. 23-6) und verlangt, dass G. auf dem Wege, auf welchen er aus Ḥorāsān gekommen, wieder zurückkehre (Z. 27-8).

S. fol. 277 v.

Bāidū lädt G. zu einer freundschaftlichen Zusammenkunft vor ihrer Trennung ein (Z. 1-4). G. willigt scheinbar für den nächsten Tag ein (Z. 5-6), verlässt aber nächtlings so eilig sein Lager, dass er bereits morgens den Safīdrūd passieren kann (Z. 7). G. sendet von Musallam aus Kūrtīmūr an Bāidū mit der Aufforderung, sein in Kurbānšīra gegebenes Versprechen zu erfüllen (Z. 8-9). Weiterer Nachrichtenwechsel zwischen Bāidū und G. am Karahrūd. G. begibt sich in das Sommerlager von Damāwand (Z. 10-12). Ankunft der Emīre Nourūz und Kūrtīmūr. Bāidū's Ausflüchte betreffs der Abmachungen von Kurbānšīra (Z. 13-14). Das Schicksal Nourūz' und der übrigen Emīre G.'s bei Bāidū. G. wird bis Šarūjāz von Bāidū verfolgt (Z. 15-17). Emīr Tūkāl verlangt von Bāidū Nourūz' Tod, da er jedoch mit seiner Forderung nicht durchdringt, zieht er sich verärgert nach der Provinz Gardjistān zurück (Z. 18-20). Emīr Nourūz gelingt es mittels eines Scheinversprechens aus Bāidū's Gefangenschaft zu entkommen (15. Radjab 694 d. H. = 31. Mai 1295 n. Chr.) (Z. 21-5). Bāidū's Ankunft in Sūġūrlūk (19. Radjab 694 d. H. = 4. Juni 1295 n. Chr.) (Z. 26).

P. fol. 222 r.

Kapitel, welches von den Ereignissen berichtet, die sich zwischen Bāidū und Nourūz abspielten.

Nourūz, der zusammen mit Tūktīmūr nach dem Abzuge G.'s von Bāidū festgenommen und eingekerkert wird, erweist sich allen Versprechungen, Drohungen und Torturen Bāidū's und seiner Emīre gegenüber standhaft (Z. 28-9). Legzī, Nourūz' Bruder, versucht Nourūz G. abspenstig zu machen und für Bāidū zu gewinnen (Z. 30 und weiters

sich nach Simnān. Verhaftung hoher Staatsbeamter (Z. 17-18). G. erfährt vom Tode Argūn Hān's. Mongolische Trauersitten (Z. 19-20). Empörung Uigūrtāi Gāzān's (Z. 21-5).

II. *Kapitel der Geschichte Gāzān Hān's vom Ableben Argūn Hān's bis zu seinem Zuge nach Adarbaidjān während der Regierung Gaiḥātū's und seiner Rückkehr von Tebriz nach Ḥorāsān.*

S. fol. 274 v.

G. zieht nach Firūzkūh. Die Būlūgān Hātūn aus Ḥorāsān bringt einen Sohn zur Welt und stirbt (Z. 1-2). Die aufrührerischen Emīre stehen teils zu Gaiḥātū, teils zu Baidū. Tūgān's Flucht und Gefangennahme. G. sendet Emīr Kutluḡsāh an Gaiḥātū, damit er ihm die üble Lage Ḥorāsān's schildere (Z. 3-5). G. verbringt den Sommer 690 d. H. (= 1291 n. Chr.) in Asrān (Z. 6). Emīr Kutluḡsāh kehrt unverrichteter Dinge von Gaiḥātū zurück. G. begibt sich nach Dāmagān (Z. 7-8). Nizām al-Dīn Yahyā's Verbrechen und Vorladung (Z. 8-10). G. verbringt den Winter in Sultān Dawīn in Astarābād (Z. 10). Prinz Anbārdjī und einige Emīre treffen bei G. ein (Z. 11). G. begibt sich auf die Nachricht, dass Nourūz gegen Djuwain vorrücke, um Nizām al-Dīn Yahyā zu befreien, nach Kālpūš (Z. 12-13). Nourūz kehrt bei Djuwain um, worauf G. nach Djurjān zurückkehrt (Z. 14). G. sendet den Prinzen Anbārdjī samt seinen Heere in der Richtung von Dihistān, Nisā und Abīward (Z. 15). Lebensmittelnöte in Ḥorāsān. Sa'd al-Dīn wird an die Spitze der Finanzbehörden von Ḥorāsān, Māzandarān etc. gestellt (Z. 16). G. lagert am Djūkdjūr, dem Flusse von Herāt. Ankunft des Prinzen Anbārdjī und der 'irākenischen Emīre. G. begibt sich nach Bādḡiš (Z. 18-19). Lebensmittelmangel im Heere, Marsch und Ankunft vor Herāt (Z. 20-22). Malik Šams al-Dīn Kart sendet seinen jüngeren Sohn 'Alā al-Dīn zu G. (Z. 23). G.'s Bemühungen um die verheerte Provinz Herāt (Z. 24). Empörung, Belagerung und Einnahme der Feste Fūšandj (Z. 25-9).

S. fol. 275 r.

G. kommt von seinem Entschlusse, Gaiḥātū persönlich aufzusuchen ab, und entlässt den Prinzen Anbārdjī mit seinem Heere nach Adarbaidjān. Sommerlager in Šuturkūh (Z. 1-2). Erbauung des Gāsk-i-Murād. Der Banditenaufstand in der Provinz Ḥwāf wird durch die Emīre Sūtāi und Mūlāi niedergeworfen (Z. 3-7). Die Empörung des Hātib's von Nisāpūr, 'Imād al-Dīn (Z. 7-8). G.'s Winterlager in Sultān Dawīn von Astarābād (Z. 9). Im Frühjahr 692 d. H. (= 1293 n. Chr.) zieht G. in die Gegend von Djurdjān, Šahrak-i-nou und Mardjābād und nimmt durch falsche Gerüchte vom Sichtbarwerden des Feindes beirrt, Aufenthalt in Similkān (Z. 9-11).

III. *Kapitel vom Zuge Gāzān's zu Gaiḥātū nach Alātāg und seiner Rückkehr nach Tebriz. Nourūz' Niederlage und die Eroberung von Nisāpūr.*

G. vertraut Ḥorāsān vor seinem Zuge nach Adarbaidjān dem Emīr Kutluḡsāh an (Z. 12). G. zieht von Similkān aus über Namīša—Šūrīl—Firūzkūh nach Damāwand (Z. 13-17). Emīr Sātālmīš und Sa'd al-Dīn werden mit der Steuereinhebung und Finanzkontrolle von Ḥorāsān, Māzandarān, Kūmis und Ray betraut (Z. 17-18). Gesandtschaften zwischen G. und Gaiḥātū (Z. 18-22). G. begibt sich von Tebriz nach Jūzāgāč, woselbst er Ešīl Hātūn heiratet (Z. 23). G. trifft zu Abhar Ḥwādja mit der vom Hofe des Grosshān heimgekehrten Gesandtschaft Argūn Hān's zusammen (Z. 24-5). G. heiratet Kūkāčīn Hātūn und sendet von den Geschenken des Grosshān einen Tiger an Gaiḥātū Hān (Z. 25-7). G. erhält zu Firūzkūh Nachricht von der Niederlage des Emīr Nourūz (Z. 28).

S. fol. 275 v.

Emīr Kutluḡsāh langt mit reicher Beute bei G. ein (Z. 1). G. begibt sich nach Sultān Dawīn (Z. 2). Kiyā Šalāḥ al-Dīn's Unterwerfung, neuerliche Empörung und Ende (Z. 4-6). G. verbringt den Winter in Māzandarān, den Frühling und Sommer in Damāwand (Z. 7-8). Empörung der Stadt Nisāpūr. G. trifft im Herbst 693 d. H. (= 1294 n. Chr.) vor Nisāpūr ein (Z. 9-10). Übergabeverhandlungen mit den Bewohnern, Belagerung, Eroberung und teilweise Plünderung der Stadt. Hinrichtung der Schuldigen (Z. 11-22). G. verlässt unter Mitnahme von Geiseln Nisāpūr und verbringt den Winter wieder in Sultān Dawīn von Astarābād (Z. 23).

IV. *Kapitel von der Unterwerfung des Emīrs Nourūz. Emīr Nourūz wird Gāzān Hān wieder Untertan und bringt Geschenke dar.*

Emīr Nourūz' angebotene Unterwerfung (1. Muḥarram 694 d. H. = 21. November 1294 n. Chr.) wird von G. angenommen (Z. 24-7).

S. fol. 276 r.

G.'s Antwort an Nourūz (Z. 1-2). G. begibt sich in die Ebene von Merw, wo sich ihm Nourūz und seine Gattin die Prinzessin Tūgān unterwerfen (Z. 3-8). Errichtung eines Obā (Z. 9). G.'s Rückmarsch nach Marwdjūk auf der Strasse von Andhūi und Faryāb (Z. 10-11). Erfolgreicher Kampf mit den feindlichen Vorposten (Z. 11-12). G.'s Zug nach Šīrgān und Lager bei dem nahen Šapūrgān (Z. 13-14). Abzug und Verfolgung des Feindes. Unterwerfung der Karāunās (Z. 15-17). Schwere

1289 n. Chr.), (Z. 21-3). G. gelingt es mittlerweile gegen Nisāpūr abzuziehen (Z. 24).

S. fol. 272 v.

Nourūz tötet Būkā und kerkert Taknā und die übrigen gefangenen Emire ein (Z. 1-2). G. in Nisāpūr (Z. 2-3). G. eilt nach Māzandarān, wo Prinz Hülādju mit Nourūz gemeinsame Sache macht (Z. 4-6). Hülādju wird überrumpelt (7. Rabī' II. d. H. = 30. April 1289 n. Chr.), gefangen vor G. gebracht und von letzterem an Argūn Hān gesendet (Z. 7-10). G. bricht gegen Nourūz auf (Z. 11); der sich nach Rādakān zurückzieht. Zusammenstoß beider Heere daselbst. Niederlage G.'s und vergebliche Anstrengungen seiner Emire das Heer zu sammeln (Z. 12-16). G. wird in Djuwain von Nadjib al-Dīn gastfreundlich aufgenommen, wofür er sich nach seiner Thronbesteigung erkenntlich zeigt (Z. 18-20). Zu Kālpūš erwartet G. Argūn's Befehle (Z. 23-4). Nizām al-Dīn Yahyā aus Baihaḡ bringt G. und seinen Emiren Geschenke dar (Z. 25-6). Emīr Alādū und die Emire der Karāunās plündern das Haus des Emīr Nourūz und der weitere Verlauf dieser Revolte (Z. 27-9).

S. fol. 273 r.

Emīr Alādū wird von G. zu Kālpūš ehrenvoll aufgenommen (Z. 1). Ankunft von Truppen unter dem Befehle des Prinzen Bāidū (Z. 2). Aufbruch G.'s nach Habūšān (Z. 3). G. bemächtigt sich der Herden des Emīr Nourūz zu Djām (Z. 5-9). G. lagert vor Herāt (Z. 11). Prinz Kīnšū flieht nach Gūr und Gardjistān (Z. 12-13). G. sendet Uigūrtāi Gāzān an Argūn Hān, damit er ihm die Lage Ḥorāsān's schildere (Z. 14). G. befiehlt den Karāunās nach Šuturkūh zu ziehen. Er selbst lagert ebendort zusammen mit dem Prinzen Bāidū (Z. 17-18). G. zieht nach Habūšān und erkrankt an übermäßigem Weingenuss (Z. 19-20). G. verbringt Sommer und Herbst in Habūšān, Rādakān und Šuturkūh, den Winter in Mu'ayyadī (Z. 21). Die wirtschaftlichen Folgen des strengen Winters des Jahres 697 d. H. (= 1297-8 n. Chr.) (Z. 22). G. verbringt den Frühling 698 d. H. = 1298/99 n. Chr. in Rādakān (Z. 23). Infolge Lebensmittelmangels kehrt Prinz Bāidū mit seinem Heere heim. Aufstand der Karāunās (Z. 25-6). G. verbringt Sommer und Herbst wiederum in Habūšān und Rādakān, den Winter in Tažān (Z. 27-8). Ḥwārizmī Tarḡān trifft als Kontrolleur in Ḥorāsān ein (Z. 29).

S. fol. 273 v.

Administrative Massnahmen (Z. 1), Aufstand der Karāunās in Sarāḡs (Z. 2). G. in Karatepe (Z. 3).

P. fol. 215 r.

Kapitel von der Flucht des Emīr Nourūz zu Kāidū Hān nach Turkestān.¹

Emīr Nourūz überschreitet auf seiner Flucht den Āmuya (Oxus) und begibt sich über Badaḡšān zu dem Prinzen Kāidū (9-10). Nourūz begründet sein Kommen mit dem Vorwande, die Ehre des Anblicks Kāidū's genießen zu dürfen. Er erklärt in der Heimat falschen Verdächtigungen ausgesetzt gewesen zu sein und versucht an Hand der Fabel vom Fuchs und vom Schakal Kāidū seine Unschuld zu beweisen (11-25). Drei Jahre verweilt Nourūz in Kāidū's Diensten, vermag sich jedoch mit der ungewohnten barbarischen Lebensweise der čağatājischen Emire nicht abzufinden (20-28). Kāidū willfahrt Nourūz' Bitte nach Irān zurückkehren zu dürfen und sendet ihn, begleitet von den Prinzen Eyūkān und Erektimūr, mit einem Heere von 30.000 Mann nach Ḥorāsān (29-30).

P. fol. 215 v.

Die Heere Kāidū's, welche am Oxus campieren, sowie das bei Bādḡīs und Šapūrgān stehende Heer des Prinzen Sārbān, werden dem Befehle des Nourūz und seiner Begleiter unterstellt (Z. 1-2). Nourūz greift von Kāidū unterstützt Ḥorāsān an (690 d. H. = 1291 n. Chr.) (Z. 4-6). G. zieht sich vor Nourūz Heere zum Kašfrūd zurück, wo er Emīr Kutluḡšāh mit seinem Heere erwartet (Z. 7-8). G. lagert bei Mashad. Thronangebot der aufrührerischen Emire, welche Sa'd al-Daula getötet haben, an G. (Z. 9-12). Emīr Kutluḡšāh's Ankunft (Z. 13). Weiterer Rückzug G.'s (Z. 14-16). Der Feind zieht nach Nisāpūr (Z. 17-18). Infolge der Übermacht des feindlichen Heeres und auf Rat Emīr Alādū's hin, zieht sich G. nach Rādakān zurück (Z. 19-21). Kampf bei Tūs (Z. 22). Die Emire Alādū, Uigūrtāi Gāzān und andere verlassen unter verschiedenen Vorwänden G. (Z. 23-6). G. begibt sich begleitet von den treugebliebenen Emiren Kutluḡšāh, Sūtāi und Nūrīn Aḡā nach Isfarāīn. Empörung der Karāunās in Herāt (Z. 27-9).

S. fol. 274 r.

G. zieht über Djūrbad nach Djādjarīn. Der Feind kehrt bei Djūrbad um (Z. 1-4). Vergebliche Belagerung Nisāpūr's (Z. 5). Sieg der Bewohner von Bārū über die Feinde (Z. 6-7). Plünderung von Tūs (Z. 8). Nourūz wird wegen grosser Truppenverluste mit Stockschlägen bestraft (Z. 9). G. begibt sich nach Bistām und Dāmḡān. Die Emire verheimlichen G. Argūn Hān's Tod (Z. 10-11). G. belagert die Bewohner von Dāmḡān in der Feste Mayān und zwingt sie zur Kapitulation (Z. 12-16). G. begibt

¹ Zum Unterschied von S. wurden die aus P. stammenden Kapitel nicht laufend mitgezählt.—Anm. d. Herausg.

S. fol. 270 v.

G. wird der Amme Muğaldjīn zur Pflege übergeben (Z. 1-5). G. wird von Muğaldjīn entfernt und der Mutter Ḥasan's, des Emirs der Tūğčī's übergeben (Z. 6). Abākā Ḥān wünscht G. bei sich zu sehen (Z. 8-11). G. trifft in Begleitung Argūn's bei Abākā Ḥān ein 673 d. H. = 1274 n. Chr. (Z. 12-14). G. wird über Argūn's Wunsch von Abākā Ḥān der grossen Bülügān Ḥātūn zur Erziehung übergeben (Z. 15-20). Abākā Ḥān erklärt das Hoflager für den Fall seines Ablebens als Eigentum G.'s (Z. 21). Abākā Ḥān zieht G. dem eigenen Sohne, Gaiḥātū, vor (Z. 22-3). Abākā Ḥān's Verhältnis zu Tūdai Ḥātūn und G. (Z. 24-5). G.'s Jugendspiele (Z. 26-8).

S. fol. 271 r.

Abākā Ḥān übergibt G. dem Chinesen Bāriḳ Baḥšī zur Erziehung und zum Unterricht in der uigurischen und mongolischen Schrift (Z. 1). Innerhalb von 5 Jahren eignet sich G. dieses Wissen an und beschäftigt sich hierauf mit Reiten, Pfeilschiessen (Z. 2). G. begleitet Abākā Ḥān auf seinem Zuge gegen die Ḳarāunās nach Ḥorāsān (678 d. H. = 1279/80 n. Chr.) (Z. 4). G. erlegt, 8 Jahre alt, sein erstes Wild, aus welchem Anlass an ihm die Zeremonie der Handeinfettung (یاغلا میشی) vorgenommen wird (Z. 5-7). G. und Bülügān Ḥātūn treffen zu Rādakān vor Abākā Ḥān ein (Z. 8). Abākā Ḥān sendet Argūn gegen die Ḳarāunās (Z. 9). G. verabschiedet sich von Argūn zu Tūs (Z. 10). G. verbringt den Sommer in Damāvand, den Herbst bei Abākā Ḥān zu Varāmīn. Abākā Ḥān's Umgang mit G., er befiehlt G. kissenlos reiten zu lassen (Z. 11-15) und besteht darauf, dass G. gegen den Wunsch Tūktai Ḥātūn's wie bisher in der Obhut Bülügān Ḥātūn's verbleibe. (Z. 15-17). Abākā Ḥān's Meinung und Ausspruch betreffend G. (Z. 18). Abākā Ḥān's Tod zu Hamadān am 20. Dū-l-Ḥidjdja 680 d. H. = 12. April 1281 n. Chr., G.'s Trauer um Abākā Ḥān (Z. 19). G. und Gaiḥātū verbringen den Winter 681 d. H. = 1282 n. Chr. in Baḡdād (Z. 21). Argūn Ḥān heiratet Bülügān Ḥātūn I. (Z. 22). G. erscheint vor Aḥmad Ḥān zu Simnān (Z. 24-5). G. Stellvertreter Argūn's in Ḥorāsān (Z. 25). Bülügān Ḥātūn's I. Tod. Argūn Ḥān heiratet Bülügān Ḥātūn II. (Z. 26). Argūn Ḥān's Dispositionen betreffend die Hinterlassenschaft Bülügān Ḥātūn's I. (Z. 27-8).

S. fol. 271 v.

Die Schätze der verstorbenen Bülügān Ḥātūn I., von deren Zustandekommen und weiteren Schicksalen (Z. 1-3). Gaiḥātū heiratet nach

Argūn's Tode Bülügān Ḥātūn II., sein Verhältnis zu G. (Z. 3-4). G. heiratet Bülügān Ḥātūn II. (Z. 5).

Aufzählung von G.'s Frauen und Kindern (Z. 7-13):

1. Yedi Ḳürtuḳa.
2. Bülügān Ḥātūn aus Ḥorāsān.
3. Eṣil Ḥātūn.
4. Kūkāčī(n) Ḥātūn.
5. Bülügān Ḥātūn

Äldjū Üldjāi Ḳutluḡ

6. Dūndi Ḥātūn.
7. Karāmūn Ḥātūn.

2. TEIL

Von der Zeit, die Ġāzān's Thronbesteigung vorausging und der Lage des Thrones, der Prinzen, Prinzessinnen und Emīre zur Zeit seiner Thronbesteigung. Geschichte seiner Regierung und der Kriege, die er führte und der Siege, welche er errang.

I. Kapitel von Ġāzān's Wirken in Ḥorāsān während der Regierungszeit seines Vaters.

S. fol. 272 r.

G. als Stellvertreter Argūn's in Ḥorāsān tätig, Emīr Nourūz sein Adjutant (Z. 1-4). Emīr Nourūz verlässt auf die Nachricht vom Tode Emīr Būḳā's G., lässt aber seine Familie im Winterlager zu Merw zurück. (Dū-l-Ḥidjdja 687 d. H. = Dezember 1288 bis Jänner 1289 n. Chr.) (Z. 5-7). Argūn sendet Emīr Taknā nach Ḥorāsān, G. fügt sich seinen (Taknā's) Befehlen nicht (Z. 7-8). G. zieht im Frühjahr nach Sarāḥs und Ḳarātepe (Z. 10). Emīr Nourūz fesselt seine Emīre und Angehörigen, darunter auch den Prinzen Kīnšū, durch Vorspiegelung falscher Tatsachen fest an seine Sache (Z. 12-14). Gerüchte von der Empörung des Emīr Nourūz und Ankunft Emīr Ḳutluḡšāh's (Z. 15). Nourūz' Familie verlässt G. (Z. 16-17). G. begibt sich nach Tūs und Rādakān (Z. 17). G. bestellt Emīr Nourūz an den Kašfrūd (Z. 18). Emīr Nourūz' Empörung (Z. 20). Nourūz überfällt die im Tale des Kašfrūd lagernden Emīre, in der Meinung, G.'s Lager vor sich zu haben (27. Rabī' I. 688 d. H. = 20. April

Behandelt die daneben herangezogene Handschrift der Bibliothèque Nationale in Paris, Nr. 254 dasselbe Ereignis wie S., aber in etwas abweichender Weise, dann habe ich die Texte beider Handschriften einander gegenübergestellt. Kapitel dagegen, welche sich nur in P. finden, sind in der Ausgabe an entsprechender Stelle in den S. Text eingegliedert. Obwohl die Homogenität des Textes hiedurch etwas gestört erscheint, vermochte ich mir in diesem Falle nicht anders zu helfen.

Endlich habe ich die altertümlichen Schreibungen von S. durchwegs durch die modernen ersetzt, also an Stelle des in S. beinahe immer, in W. und L. zeitweise verwendeten:

گن — ک , چ — ج , پ — ب , د — ذ .

Für Schreibungen wie: ک — کی , آخه , آنکه — آنج , آنل .

Zum Schlusse obliegt es mir, allen jenen nochmals zu danken, die meine Arbeit durch ihre Hilfe gefördert und unterstützt haben. Ganz besonders möchte ich Sir Denison Ross auch an dieser Stelle meinen ergebensten Dank dafür ansprechen, dass er mir die Aufnahme in die E. J. W. Gibb Memorial Publications ermöglichte, deren Trustees mich für ihr grosszügiges Entgegenkommen bei der Drucklegung zu verbindlichstem Danke verpflichtet haben.

Mein aufrichtiger Dank gilt ferner meinem hochverehrten Lehrer, Herrn Professor Dr. A. Grohmann, der mir in der entgegenkommendsten Weise mit Rat und Tat stets zur Seite stand.

Herrn Professor A. Z. Validi danke ich herzlichst dafür, dass er mir die Photographie des Stambuler MS. zur Verfügung stellte und auch diese Edition auf das weitgehendste unterstützt hat.

Den Vorständen der Bibliotheken zu London, Paris, Wien und Sтамbul danke ich für ihr Entgegenkommen bei der Benützung der, ihrer Obhut anvertrauten Manuskripte. Mein Dank gilt ferner der Deutschen Gesellschaft der Wissenschaften und Künste für die Tschechoslowakische Republik, die mir die Anschaffung von Photographien des Pariser Kodex ermöglicht hat.

Sir E. D. Ross, der in lebenswürdigster Weise die Korrekturen mitlas, sei auch hier herzlichst gedankt.

Herrn Professor P. Pelliot danke ich bestens für die richtige Lesart einiger Eigennamen.

Herrn Professor C. A. Storey, der Sir E. D. Ross im Korrekturlesen ablöste und mir hiebei zahlreiche wertvolle Winke zukommen liess, gebührt mein aufrichtigster Dank.

Zu allerbestem Dank bin ich Stephen Austin and Sons verpflichtet, die meine Wünsche mit grösster Bereitwilligkeit und Pünktlichkeit erfüllten und so wesentlich zum Gelingen des Werkes beitrugen.

Prag, im Frühjahr 1939.

KARL JAHN.

INHALTSANGABE.¹

DIE GESCHICHTE ĠĀZĀN HĀN'S.

G.² = ĠĀZĀN HĀN.

DIE GESCHICHTE ĠĀZĀN HĀN'S, SOHN ARGŪN HĀN'S, SOHN ABĀ Ā HĀN'S, SOHN HŪLĀGŪ HĀN'S, SOHN TŪLŪI HĀN'S, SOHN CINGĪZ HĀN'S.

Seine Geschichte zerfällt in drei Teile:—

1. Teil: Von seiner erlauchten Abstammung und den Ereignissen, welche zwischen seiner Geburt und der Thronbesteigung Argūn Hān's statthatten. Von seinen Frauen und Kindern, nebst Tafel ihrer hohen Familienverzweigung.

2. Teil: Von der Zeit, welche seiner Thronbesteigung vorausging. Von der Lage des Thrones, der Prinzessinnen, Prinzen und Emire zur Zeit seiner Thronbesteigung. Geschichte seiner Regierung und der Kriege, welche er führte und der Siege, welche er errang.

3. Teil: Von seiner vorzüglichen Lebensweise, seiner Gerechtigkeit, seinem Wohltun, seinen frommen Stiftungen, seinen feinen Lebensformen, seinen weisen Aussprüchen, seinen unverrückbaren Urteilen und Verordnungen zum Schutze der Angelegenheiten des ganzen Volkes, welche er auf jedem Gebiete erliess und verwirklichte. Anekdoten, Erzählungen und Ereignisse, welche in den beiden vorangehenden Teilen nicht enthalten sind. Derselbe besteht aus zwei Teilen (Harf). Der erste Teil ist in Kapitel (Bāb) eingeteilt, vierzig an der Zahl. Der zweite Teil ist ungeordnet nach den verschiedenen Ereignissen und Geschehnissen aufgezeichnet.

1. TEIL.

Von Ġāzān's erlauchter Abstammung und den Ereignissen, welche zwischen seiner Geburt und der Thronbesteigung Argūn Hān's stattfanden. Von seinen Frauen und Kindern, nebst Tafel ihrer hohen Familienverzweigung.

Argūn Hān heiratet 12 Jahre alt Kūltāk vom Stamme Dūrbān (Z. 1-4). Schwangerschaft Kūltāk's und Geburt G.'s am 29. Rabi' I. 670 d. H. = 5. November 1271 n. Chr. zu Ābaskūn (Z. 5-6).³ Horoskop G.'s (Z. 7).

¹ Bei den nichtarabischen und nichtpersischen Worten ist die horizontale Linie über den Vokalen natürlich selten als Dehnungszeichen, sondern gewöhnlich als mater lectionis zu verstehen.—Anm. d. Herausg.

² Der Vereinfachung halber wurde im Texte ausnahmsweise die Abkürzung G. an Stelle der üblichen Ġ. angewendet.

³ P. 214 v. 1: in Sullān Dawīn in Māzandarān.

Verschreibungen trotzendes Exemplar.¹ Die Reihenfolge der Kapitel ist hier in Unordnung geraten und unvollständig und stimmt in dieser Hinsicht mit der entsprechenden Partie der زبدة التواريخ von Ḥāfiẓ Abrū (gest. 1430 n. Chr.) überein.² Eine durchaus verständliche Tatsache, entstand doch unsere Handschrift anlässlich der Neusammlung von Rašīd al-Dīn's Werk unter Šāh Ruḥ (1404–1447 n. Chr.), als Ḥāfiẓ Abrū seine grosse, vor allem auf Rašīd's Djāmi' al-tavāriḥ basierende Kompilation „Die Crème der Chroniken“ anlegte. Dass ich das Manuskript des British Museum's Add. 16.688 aus dem 14. Jahrhundert nicht benützen konnte, das von Rieu als besonders korrekt bezeichnet wird, mag zwar eine Lücke sein, die jedoch durch die Benützung so guter Handschriften wie P., S. und W. als behoben erscheint. Im gleichen Sinne möchte ich bei dieser Gelegenheit auch die Frage beantworten, warum ich das von Barthold als bestes der ihm bekannten Rašīd-Handschriften bezeichnete Manuskript der Leningrader öffentlichen Bibliothek (V, 3-1)³ nicht herangezogen habe. Der grosse Gelehrte dürfte im übrigen die einschlägige Partie der Stambuler und Wiener Handschrift nicht gekannt haben, die uns in ausgezeichnete Weise erhalten ist.⁴ Durch Abweichungen in der Wiedergabe der Ġāzāngeschichte bei D'Ohsson und Hammer von Purgstall aufmerksam gemacht,⁵ beschloss ich auch die bereits erwähnte Pariser Handschrift für meine Textausgabe heranzuziehen. Tatsächlich unterscheidet sich dieselbe teilweise recht bedeutend von der vorgenannten, durch die Stambuler, die Wiener und teilweise die Londoner Handschrift vertretenen Redaktion. Neben kleineren, textlichen und stilistischen Abweichungen, bringt das Pariser Manuskript eine Reihe neuer Tatsachen, welche nach Waṣṣāf'scher Art, wort- und versereich präsentiert werden. Meiner Ansicht nach dürfte es sich hier aber durchaus um keine spätere Erweiterung und Glättung der Stambuler Redaktion handeln, beide

¹ Aus diesem Grunde konnte ich dasselbe bei der Kollation nicht immer jedenfalls aber nur mit grosser Vorsicht heranziehen.

² z.B. in der Prachthandschrift dieses Autors (كليات حافظ ابرو) im Topkapı Sarayı, Bagdat Köşkü, No. 282, in die ich während meines Stambuler Aufenthaltes, im Mai 1934, Einblick nehmen konnte. Die Reihenfolge der Kapitel ist in L. verglichen mit S., folgende: im zweiten Teil: 1.–12., 18., 19., 20., 21., 15., 16., 17., 13., 14., 19., 21., 22., 23., 24., 25., 26., 27., 28.; im dritten Teil: 1.–12., 17., 13., 14., 15., 25., 16., 18., 19., 24., 26., 27.–40.

³ Dieses MS. ist nach W. Barthold's *Turkestan*, engl. Ausgabe in den E. J. W. Gibb Memorial Series, New Series, V, London 1928, S. 48 verloren gegangen. Von dem Verluste scheint jedoch C. Berthels in seinem Aufsatz über Rašīd al-Dīn in der *Encyclopédie d. Islām*, S. 1214 ff. nichts bekannt zu sein.

⁴ Nach Aussage H. Prof. A. Z. Validi kannte W. Barthold die Stambuler Handschrift nicht.

⁵ z.B. in der abweichenden Darstellung der Schicksale des Emir Nourūz. Siehe oben S. vii.

Redaktionen werden vielmehr ungefähr um die gleiche Zeit, aber in verschiedenem Milieu, mit verschiedener Zweckbestimmung entstanden sein. Auf die Entstehungszeit der Pariser Redaktion spielen einige, innerhalb des von mir edierten Abschnittes befindliche Angaben an,¹ während man hinsichtlich ihres Ursprunges kaum fehlgehen wird, wenn man denselben in Rašīd al-Dīn's unmittelbarer Nähe sucht. So manche, unterschiedliche Eigenheit dieser Redaktion lässt sich auf diese Art und Weise erklären: so ihr Stil, so vielleicht auch die hier vorliegende Erweiterung der Stambuler Redaktion um besondere Kapitel, die sich eingehend mit den Schicksalen des Emirs Nourūz beschäftigen: Der Beginn des Kapitels von Nourūz' Flucht zu Kāidū (P. fol. 215 r.), die grösste Partie des Kapitels von Nourūz' Reue und Unterwerfung (P. fol. 218 r.), das Kapitel, welches die Vorfälle zwischen Bāidū und Nourūz behandelt (P. fol. 222 r.) und schliesslich das Kapitel von Bāidū's Gefangennahme und Tod sowie der Thronbesteigung Ġāzān's (P. fol. 225 r.). Unser Pariser Manuskript, welches M. D'Ohsson in erster Linie als Quelle für seine „Histoire des Mongols“ diente, weist auch in dem von mir herausgegebenen Abschnitt mehrere Lücken im Text auf, ausserdem fehlen die letzten Kapitel beinahe vollständig.² Von den berühmten Miniaturen desselben (27 Stück hievon im edierten Abschnitte) hat bekanntlich E. Blochet eine Beschreibung gegeben.³ Leider geht selbige auf ihren kulturellen wie künstlerischen Wert überhaupt nicht ein. Im Zusammenhange mit vorliegender Textausgabe konnte ich mich begreiflicherweise mit denselben nicht beschäftigen, doch hoffe ich noch in Zukunft ausführlich darauf zurückzukommen. Auch die Manuskripte aus Stambul und Wien sollten ursprünglich auch, wenn auch sparsamer, illuminiert werden, darauf weisen die teilweise freigelassenen Seiten in S.: fol. 271 v. (für Ġāzān's Familienbild), 279 r., 283 v., 285 v., 290 v., 291 v., 304 v., 322 v.; und W. fol. 254 v., 258 v., 260 r., 266 r., 268 r., 274 r., 275 r. hin.

Wie erwähnt, bildet die Stambuler Handschrift, Topkapı Sarayı Nr. 1518, die Basis und somit den laufenden Text vorliegender Edition.

¹ Nur in P. (fol. 213 v. Z. 5, fol. 214 r. Z. 19) erscheint Uldjaitū als zeitgenössischer Herrscher bezeichnet. Hieraus könnte auf den etwas späteren Entstehungszeitpunkt von P. geschlossen werden.

² Völlig fehlen die Kapitel des 3. Teiles: 34., 35., 36., 37., 38. und 40., teilweise die Kapitel des 2. Teiles: 14. und das Kapitel, das von den Ereignissen berichtet, die sich zwischen Bāidū und Nourūz abspielten und vom 3. Teil: 33., 38. Über die oben erwähnten Texterweiterungen resp. Lücken des MS. ist aus Blochet a.a.O. nichts zu ersehen.

³ s. E. Blochet in: *Revue des Bibliothèques*, 9. Bd., 1899, S. 51–2 und in: *Les enluminures des manuscrits orientaux* . . . de la Bibliothèque Nationale, Paris 1926, S. 75–78, Tafel xxiii–xxviii. Die Werke, in denen Miniaturen unseres MS. wiedergegeben und beschrieben werden, hat jüngst K. Holter in seinem Aufsatz: „Die islamischen Miniaturenhandschriften vor 1350“, *Zentralblatt f. Bibliothekswesen*, Jänner/Februar 1937, S. 20 zusammengestellt.

Vorderen Orients noch lange Zeit hindurch lebendig waren.¹ Der dritte Teil gliedert sich in vierzig Einzelabschnitte, gleichfalls حکایات genannt, wobei in allen mir bekannten Handschriften die Kapitel fünfzehn und sechzehn mit dem vierzehnten Kapitel zu einer Einheit zusammengefasst erscheinen. Eine präzise Übersetzung dieses Teiles erscheint mir im Interesse der gesamten Forschung als eine der wichtigsten Aufgaben der Orientalistik, welcher ich mich gegenwärtig nach besten Kräften unterziehe. Die europäischen Geschichtsschreiber der Mongolenzeit, J. Hammer v. Purgstall,² M. D'Ohsson³ und der auf diesen beiden fussende H. Howorth⁴ haben, wie man leicht feststellen kann, abgesehen davon, dass sie bei ihren Arbeiten zwei, teilweise voneinander recht verschiedene Redaktionen von Rašid al-Dīn's Werk benützten, besonders den zweiten Teil der Ġāzāngeschichte nur auszugsweise veröffentlicht,⁵ welche Tatsache mich erst recht von der Notwendigkeit, dieses mein Vorhaben ehestens zur Ausführung zu bringen überzeugete.⁶

Es war für mich natürlich bei der verhältnismässig grossen Anzahl der über Europa und Asien verstreuten Rašid al-Dīn-Handschriften schwierig, gerade diejenigen allen Anforderungen am meisten entsprechenden zusammenzufinden.⁷ Durch einen glücklichen Zufall lernte ich während meines Wiener Aufenthaltes im Jahre 1933, welcher dem Studium der einst von J. Hammer v. Purgstall bei der Abfassung seines Geschichtswerkes benützten Rašid-Handschrift der Nationalbibliothek, Flügel Nr. 957 (= Mixt. 326; in der Ausgabe mit W. bezeichnet)⁸ diente, Herrn Professor Ahmed Zeki Validi kennen, welchem ich gütigst die Photographie wohl eines der ältesten und besten Rašid al-Dīn-Manuskripte zur Verfügung stellte und mich bei meiner Arbeit mit seinem reichen Wissen gerade um jene Periode weitgehendst unterstützte. Diese Handschrift, Topkapı Sarayı (Revān Köşkü) Nr. 1518 (hier mit S. bezeichnet),⁹ welche ich meiner Edition

¹ Hiebei denke ich vor allem an das nachmongolische Persien und das alte osmanische Reich.

² J. Hammer v. Purgstall: *Geschichte der Ilchane in Persien*, Wien 1838, 2. Bd., S. 1-177.

³ M. D'Ohsson: *Histoire des Mongols*. Paris 1834-5, 4. Bd., S. 143-369.

⁴ H. H. Howorth: *History of the Mongols*. London 1888, 3. Bd., S. 391-533.

⁵ s. J. Hammer v. Purgstall, a.a.O., 2. Bd., S. 157-177; s. D'Ohsson, a.a.O., 4. Bd., S. 370-477; s. Howorth, a.a.O., Bd. 3, S. 485-553. Die einzige Übersetzung derselben nach Hwāndemir's verkürzter Version im „Ḥabib al-siyar“ rührt von Kirkpatrick in *New Asiatic Miscell.*, ii, S. 149 ff. her; vgl. E. Quatremère a.a.O. S. CIX f.

⁶ Diese, meine Übersetzung ist inzwischen recht fortgeschritten und dürfte im Jahre 1939 ihrer Vollendung entgegengehen.

⁷ s. bloss die Aufstellung bei E. G. Browne, *Journal of the Royal Asiatic Society*, 1908, January, S. 33 ff. und bei C. A. Storey, *Persian Literature*, ii, 1., S. 33 ff.

⁸ s. G. Flügel's *Katalog der arabischen etc. Handschriften der Kais.-Königl. Hofbibliothek zu Wien*. Bd. ii., S. 179-181.

⁹ Das MS. wird auch von F. Tauer in seinem Artikel: „Les manuscrits persans historiques des bibliothèques de Stamboul. I.“, *Archiv Orientalni*, iii, 1931, S. 93, beschrieben.

zugrunde legte, konnte ich während meines Stambuler Aufenthaltes im Mai 1934, dank dem Entgegenkommen Herrn Direktor Tahsin Bey's, im Original studieren. Laut Vermerk auf fol. 332 v. wurde dieselbe im Ša'bān des Jahres 717 d.H. (Oktober-November 1317) in Bagdād geschrieben: تمام شد این کتاب مبارک در آخر ماه شعبان سنه سبع عشر و سبعمائه . . . Das vortrefflich erhaltene, lückenlose Manuskript, in Nashī abgefasst—der Schreiber verwendete bei Kapitelüberschriften und Eigennamen blaue gelbe und rote Tinte—mit seiner altertümlichen Orthographie scheint mir jene Datierung zu bestätigen. Eine jüngere Kopie dieser Stambuler Redaktion stellt die schon erwähnte Wiener Handschrift dar, während die von mir gleichfalls bei der Edition herangezogene Handschrift des Britischen Museums Codex Add. 7628 (in der Ausgabe mit L. bezeichnet),¹ datiert vom Jahre 1433 n. Chr., eine Mittelstellung zwischen der genannten Redaktion und einer zweiten, mir vorderhand nur aus der illuminierten Handschrift der Pariser Nationalbibliothek Nr. 254 (in der Ausgabe mit P. bezeichnet)² bekannten, einnimmt. Das Wiener Manuskript, welches J. Hammer von Purgstall für die Wiener Nationalbibliothek in Konstantinopel erworben hat, ist zum allgerössten Teil ausgezeichnet erhalten. Von den 339 Blättern der Handschrift sind 60 Blatt (Blatt 111-165 und 124-139) wohl um die Mitte des 19. Jahrhunderts, neu eingefügt. Der Kopist, der ein klares, schönes Nashī schrieb, bediente sich bei Kapitelüberschriften sowie bei Schreibung von Eigennamen hoher Persönlichkeiten, Kur'anversen und dgl. roter und grüner Tinte.³ Der Text dieser undatierten Kopie — sie dürfte im 15.-16. Jahrhundert entstanden sein⁴ — erweist sich in jeder Beziehung als ungewöhnlich genau, welche Tatsache mir sonderlich bei der Lesung der Eigennamen sehr zugute kam.

Die Handschrift des British Museum's wurde zwar von E. G. Browne in seinem Artikel „Suggestions for a complete edition of the Jāmi'u' T-Tawārīkh . . .“,⁵ als eines der besten und vollständigsten Exemplare bezeichnet. Soviel ich aber im Laufe meiner Arbeit feststellen konnte, handelt es sich, abgesehen von der Vollständigkeit der Handschrift und der Gefälligkeit ihres Duktus, um ein textlich sehr ungenaues, von

¹ s. Rieu, Ch., *Catalogue of the Persian Manuscripts of the British Museum*, London 1879-83, I., S. 74 f.

² s. E. Blochet, *Catalogue des manuscrits persanes de la Bibliothèque Nationale à Paris*, Bd. 2, S. 202.

³ Nur in der von mir edierten Partie. vergl. Flügel a.a.O. S. 181; ebenso in S.

⁴ Leider fehlt jeglicher Anhaltspunkt für eine, einigermaßen sichere Datierung des Ms. Der von mir angegebene Zeitpunkt ist m. E. eher noch als ein Terminus ante quem anzusehen.

⁵ *Journal of the Royal Asiatic Society*, 1908, January, S. 18 u. 28.

- XXII. Kitābu'l-Luma' of Abū Naṣr as-Sarrāj (Arabic text), ed. Nicholson, 1914, 15s.
- XXIII. 1, 2. Nuzhatu'l-Qulūb of Hamdu'llāh Mustawfī; 1, Persian text, ed. le Strange, 1915, 8s.; 2, English transl. le Strange, 1918, 8s.
- XXIV. Shamsu'l-'Ulūm of Nashwān al-Himyari, extracts from the Arabic text with German Introduction and Notes by 'Azīmu'd-Dīn Aḥmad, 1916, 5s.
- XXV. Diwāns of aṭ-Tufayl b. 'Awf and aṭ-Ṭirimmāh b. Ḥakīm (Arabic text and transl.), ed. Krenkow, 1928, 42s.

NEW SERIES

- I. Fārs-nāma of Ibnu'l-Balkhī, Persian text, ed. le Strange and Nicholson, 1921, 20s.
- II. Rāhatu's-Ṣudūr (History of Saljūqs) of ar-Rāwandī, Persian text, ed. Muḥammad Iqbāl, 1921, 47s. 6d.
- III. Indexes to Sir C. J. Lyall's edition of the Mufaḍḍaliyāt, compiled by A. A. Bevan, 1924, 42s.
- IV. Mathnawī-i Ma'nawī of Jalālu'ddīn Rūmī. 1, Persian text of the First and Second Books, ed. Nicholson, 1925, 20s.; 2, Translation of the First and Second Books, 1926, 20s.; 3, Text of the Third and Fourth Books, 1929, 30s.; 4, Translation of the Third and Fourth Books, 1930, 25s.; 5, Text of the Fifth and Sixth Books and Indices, 1933, 35s.; 6, Translation of the Fifth and Sixth Books, 1934, 25s.; 7, Commentary on the First and Second Books, 1937, 20s.
- V. Turkistān at the time of the Mongolian Invasion, by W. Barthold, English transl., revised by the author, aided by H. A. R. Gibb, 1927, 25s.
- VI. Diwān of Abū Baṣīr Maimūn ibn Qais al-A'shā, together with collections of pieces by other poets who bore the same surname and by al-Musayyab ibn 'Alas, ed. in Arabic by Rudolf Geyer, 1928, 42s.
- VII. Māzandarān and Astarābād, by H. L. Rabino, with Maps, 1928, 25s.
- VIII. Introduction to the Jawāmi'u'l-Ḥikāyāt of Muḥammad 'Awfī, by M. Nizāmu'ddīn, 1929, 42s.
- IX. Mawāqif and Mukhāṭabāt of Niffarī, edited with Translation, Commentary and Indices, by A. J. Arberry, 1935, 25s.
- X. Kitābu'l-Baḍī' of Ibnu'l-Mu'tazz, edited by I. Kratchkovsky, 1935, 10s.
- XI. Ḥudūd al-'Alam, an anonymous Persian treatise on geography (372/982), translated into English with Commentary by V. Minorsky and Introduction by W. Barthold, 1937, 25s.
- XII. Ma'alim al-Qurba fī Ahkām al-Hisba of Diyā' al-Dīn Muḥammad ibn Muḥammad al-Qurashī al-Shāfi'i, known as Ibn al-Ukhuwwa, edited, with Abstract of Contents, Glossary and Indices, by R. Levy, 1938, 25s.
- XIII. Taḥqūt al-shu'arā' al-muḥdathīn of Ibn al-Mu'tazz, Arabic text, facsimile, with Introduction, Notes and Variants by A. Eghbal, 1939, 30s.
- XIV. History of Ghāzān Khān from the Tārīkh-i Mubārak-i Ghūzānī (Jāmi' al-tawārikh) of Rashīd al-Dīn Faḍl Allāh, Persian text edited by Karl Jahn, 1940, 30s.

WORKS SUBSIDIZED BY THE TRUSTEES

- Firdawsu'l-Ḥikmat of 'Alī ibn Rabban aṭ-Ṭabarī, ed. by Muḥammad az-Zubayr aṣ-Ṣiddiqī, 1928, 20s.
- Kitāb al-Awrāq of al-Sūlī, ed. by J. H. Dunne; Akhbār al-Rādī wa'l-Muttaqī, 1935, 12s. 6d., and Ash'ār Awlād al-Khulafā wa-Akhbāruhum, 1936, 12s. 6d.

VORWORT

Meine Beschäftigung mit der Geschichte und Kultur der Regierungszeit des persischen Mongolenfürsten Ġāzān (1295–1304 n. Chr.), als deren Endziel mir eine zusammenfassende Darstellung jener grossen Epoche vorschwebt, machte mich nur zu bald mit der traurigen Tatsache bekannt, dass wir bis heute keine kritische Ausgabe der betreffenden Partie (der Geschichte Ġāzān's) aus Rašīd al-Dīn's¹ fundamentalem Werke „Djāmi' al-tavāriḥ“ („Sammlung der Chroniken“) besitzen.² Dieser Umstand veranlasste mich darum vor allem anderen an die Edition des genannten Abschnittes des „Ta'riḥ-i-Mubārak-i-Ġāzānī“ zu schreiten, welcher letzterer bekanntlich den ersten Band der später auf vier Bände beraumten Djāmi' al-tavāriḥ darstellt.³

Ġāzān's Geschichte zerfällt bei Rašīd al-Dīn in drei Abschnitte, von denen der erste Ġāzān's Kindheit und Familie, der zweite die politische Geschichte seiner Regierungszeit und der dritte sein grosses Reformwerk behandelt. Der zweite Teil, der aus 28 Kapiteln (حکایات) besteht, unterscheidet sich in seiner Abfassung kaum von der ansonsten üblichen Darstellung der Regierungsperioden der übrigen, ilhānischen Herrscher und bringt im allgemeinen auch nicht viel neues, über unser bisheriges Wissen hinausgehendes Material zur Geschichte Ġāzān's und seiner Zeit. Deshalb habe ich mich für diesen Teil, die Kindheitsgeschichte inbegriffen, neben der Textausgabe auch nur auf eine ausführliche Inhaltsangabe beschränkt.⁴ Der dritte Teil in seinem Werte für den Kulturhistoriker jenes Zeitraumes einfach unschätzbar, gibt uns eine ausführliche Darstellung von Ġāzān's grundlegenden, administrativen und wirtschaftlich-kulturellen Verordnungen und Einrichtungen, welche bekanntlich in der Folgezeit in den islāmischen Staaten des

¹ Die Person des Autors behandelte E. Quatremère ausführlich in der Einleitung seiner: *Histoire des Mongols de la Perse*, t. I., Paris, 1836; weiters E. Blochet in seiner: *Introduction à l'Histoire des Mongols* (Gibb Memorial Series, Bd. xii), London-Leyden, 1910; W. Barthold in: *Mir Islama*, i (1912), S. 56–107; E. G. Browne in: *History of Persian Literature under Tartar Dominion* (1265–1502), S. 68–86.

² Vom Ta'riḥ-i-Mubārak-i-Ġāzānī liegt bis jetzt ediert vor: 1. Die Einleitung: Von den türkischen und mongolischen Stämmen, durch J. N. Berezin in „Trudi Vostočnogo Otdelenia“ JAN t. 5., 7., 13., 15. 1858–88; 2. Die Geschichte des Mongolenreiches von Oktay-Timur (1229–1307) durch E. Blochet (Gibb Memorial Series, Bd. xviii), London-Leyden 1911/12; 3. Die Geschichte Hūlāgū's bis zum Falle von Bagdād durch E. Quatremère a. a. O.

³ s. E. Quatremère a. a. O. S. 50–61 und ebenda S. CLIX–CLX; W. Barthold in: *Turkestan down to the Mongol Invasion*, second edition (Gibb Memorial Series, New Series, Bd. v), London 1928, S. 45–46; E. Berthels Artikel in *EJ*, S. 1214.

⁴ Für die Gestaltung dieser Inhaltsangabe war mir jene von Ḥamd-Allāh Kaṣvīnī's: *Ta'riḥ-i-Guzide*, durch Browne und Nicholson angefertigte, abgekürzte Übersetzung (Gibb Memorial Series, Bd. xiv, 2. T.), London-Leyden 1910, Vorbild.

Von P. wurden nur die eingeschobenen, völlig selbständigen Kapitel inhaltlich beschrieben, nicht die parallel gestellten Teile.

"E. J. W. GIBB MEMORIAL" PUBLICATIONS

OLD SERIES. (25 WORKS, 41 PUBLISHED VOLUMES.)

- I. Bábur-náma (*Turkí text, facsimile*), ed. Beveridge, 1905. Out of print.
- II. History of Tabaristán of Ibn Isfandiyár, abridged transl. Browne, 1905, 8s.
- III. 1-5. History of Rasúlí dynasty of Yaman by al-Khazrají; 1, 2, transl. of Sir James Redhouse; 1907-8, 7s. each; 3, Annotations by the same, 1908, 5s.; 4, 5, Arabic text ed. Muḥammad 'Asal, 1908-1913, 8s. each.
- IV. Omayyads and 'Abbásids, transl. Margoliouth from the Arabic of G. Zaidán, 1907, 5s. Out of print.
- V. Travels of Ibn Jubayr, Arabic text, ed. de Goeje, 1907, 10s. Out of print.
- VI. 1, 2, 3, 4, 5, 6, 7. Yáqút's Diet. of learned men (*Irshádu'l-Arib*), Arabic text, ed. Margoliouth, 1908-1927; 20s., 12s., 10s., 15s., 15s., 15s., 15s. respectively.
- VII. 1, 5, 6. Tajáribu'l-Umam of Miskawayhi (*Arabic text, facsimile*), ed. le Strange and others, 1909-1917, 7s. each vol.
- VIII. Marzubán-náma (*Persian text*), ed. Mirzá Muḥammad, 1909, 12s. Out of print.
- IX. Textes Houroúfis (*French and Persian*), by Huart and Rizá Tevfík, 1909, 10s.
- X. Mu'jam, an old Persian system of prosody, by Shams-i-Qays, ed. Mirzá Muḥammad, 1909, 15s. Out of print.
- XI. 1, 2. Chahár Maqála; 1, Persian text, ed. and annotated by Mirzá Muḥammad, 1910, 12s. Out of print. 2, English transl. and notes by Browne, 1921, 15s.
- XII. Introduction à l'Histoire des Mongols, by Blochet, 1910, 10s. Out of print.
- XIII. Díwán of Hassán b. Thábit (*Arabic text*), ed. Hirschfeld, 1910, 7s. 6d. Out of print.
- XIV. 1, 2. Ta'rikh-i-Guzída of Hamdu'lláh Mustawfí; 1, Persian text, facsimile, 1911, 15s. Out of print. 2, Abridged transl. and Indices by Browne and Nicholson, 1914, 10s.
- XV. Nuqtatu'l-Káf (*History of the Bábis*) by Mirzá Janí (*Persian text*), ed. Browne, 1911, 12s. Out of print.
- XVI. 1, 2, 3. Ta'rikh-i-Jahán-gushá of Juwaynî, Persian text, ed. Mirzá Muḥammad; 1, Mongols, 1913, 15s. Out of print. 2, Khwárazmsháhs, 1917, 15s.; 3, Assassins, 1937, 25s.
- XVII. Kashfu'l-Mahjúb (*Súfí doctrine*), transl. Nicholson, 1911, 15s. Out of print.
- XVIII. 2. History of the Mongols from Ogotáy to Timúr from the Jámí'u't-Tawárikh of Rashidu'd-Dín Fadlu'lláh (*Persian text*), ed. and annotated by Blochet, 1912, 15s. Out of print.
- XIX. Kitábu'l-Wulát of al-Kindí (*Arabic text*), ed. Guest, 1912, 15s.
- XX. Kitábu'l-Ansáb of as-Sam'ání (*Arabic text, facsimile*), 1913, 20s. Out of print.
- XXI. Díwáns of 'Amir b. at-Tufayl and 'Abíd b. al-Abras (*Arabic text and transl. by Sir Charles J. Lyall*), 1914, 12s.

"E. J. W. GIBB MEMORIAL":

ORIGINAL TRUSTEES.

[JANE GIBB, died November 26, 1904],
[E. G. BROWNE, died January 5, 1926],
[G. LE STRANGE, died December 24, 1933],
[H. F. AMEDROZ, died March 17, 1917],
A. G. ELLIS,
R. A. NICHOLSON,
Sir E. DENISON ROSS.

ADDITIONAL TRUSTEES.

[IDA W. E. OGILVY-GREGORY, appointed 1905; resigned 1929],
C. A. STOREY, appointed 1926,
H. A. R. GIBB, appointed 1926,
R. LEVY, appointed 1932.

CLERKS OF THE TRUST.

W. L. RAYNES,
E. G. RAYNES,
90, Regent Street, Cambridge.

PUBLISHER FOR THE TRUSTEES.

MESSRS. LUZAC & CO.,
46, Great Russell Street, London, W.C.

STEPHEN AUSTIN AND SONS, LTD.,
ORIENTAL AND GENERAL PRINTERS
HERTFORD, ENGLAND.



*This Volume is one
of a Series
published by the Trustees of the
"E. J. W. GIBB MEMORIAL".*

*The Funds of this Memorial are derived from the Interest accruing from a
Sum of money given by the late MRS. GIBB of Glasgow, to perpetuate the
Memory of her beloved Son*

ELIAS JOHN WILKINSON GIBB

*and to promote those researches into the History, Literature, Philosophy and
Religion of the Turks, Persians and Arabs, to which, from his Youth upwards,
until his premature and deeply lamented Death in his forty-fifth year, on
December 5, 1901, his life was devoted.*

تِلْكَ آثَارُنَا تَدُلُّ عَلَيْنَا * فَانْظُرُوا بَعْدَنَا إِلَى الْآثَارِ

*"These are our works, these works our souls display ;
Behold our works when we have passed away."*

GESCHICHTE GĀZĀN-HĀN'S

AUS DEM

TA'RĪḤ-I-MUBĀRAK-I-GĀZĀNĪ

DES

RAŠĪD AL-DĪN FADLALLĀH B. 'IMĀD

AL-DAULA ABŪL-ḤAIR

HERAUSGEGEBEN NACH DEN HANDSCHRIFTEN VON STAMBUL,

LONDON, PARIS UND WIEN

MIT EINER EINLEITUNG, KRITISCHEM APPARAT UND INDICES

VON

KARL JAHN



PRINTED FOR THE TRUSTEES OF THE "E. J. W. GIBB MEMORIAL"
AND PUBLISHED BY MESSRS. LUZAC & CO., 46, GREAT RUSSELL STREET,
LONDON, W.C.

1940

RSCHICHTE GAZAN-HAN'S

TARIKH-I-MUBARAK-I-GAZANI

RASID AL-DIN FADL-ALLAH B. MUHAMMAD

"E. J. W. GIBB MEMORIAL"

SERIES

NEW SERIES, XIV.



